ص: ۵

[جلد دوم]

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحَمدُ لِلهِ رَبِّ العالَمين، وَ الصَّلاةُ وَ السَّلامُ عَلی خَیرِ الأَنَامِ وَ خَاتَمِ المُرسَلِینَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ.

با توجه به درخواست‌های مکرّر محققان و علاقمندان گرامی نسبت به چاپ و نشر ترجمه ی جلد دوم کتاب معالم المدرستین، بر آن شدیم که به درخواست عزیزان پاسخ مثبت داده و نسبت به چاپ این کتاب اقدام نمائیم. لیکن به لحاظ ضیق وقت، تصحیح اغلاط احتمالی فنی و چاپی آن را به چاپ بعد موکول نمودیم.

امید است خوانندگان محترم در صورت برخورد با اینگونه اغلاط، عذر ما را پذیرا باشند . و در صورت مشاهده ی هرگونه ایراد فنی و چاپی، مواد را از طریق نمابر ۷۷۷۳۵۳۸- ۰۲۵۱ و یا نشانی قم، صندوق پستی ۳۷۱۸۵/ ۸۷۸ به آگاهی ناشر برسانند.

انتشارات دانشکده اصول الدین قم

ص: ۷

از متن کتاب و سنّت ار برگیریم

عزّ و شرف گذشته از سر گیریم

«وحدت بر محور کتاب و سنت»

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرينَ و السّلامُ عَلى اصحابِ الْبَرَرَةِ الْمَيَامِين.

ما مسلمانان یکپارچه، از درون و از راه مسائل اختلافی با خود به نزاع برخاستیم و دشمنان اسلام از برون و از راهی که ندانستیم، وحدتمان را به تفرقه و شوکتمان را به ضعف کشاندند تا از دفاع نات وانمان کردند و بر ما چیرگی یافتند؛ در حالی که خدای سبحان فرموده است : (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُم): «خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و با یکدیگر نزاع نکنید که ناتوان شوید و قدرت و شوکت شما برود!». انفال/ ۴۶.

پس، شایسته آن است که امروز و هر روز، به «کتاب و سنت» بازگردیم و وحدت کلمه خود را بر محور «کتاب و سنت» باز یابیم که خدای متعال می‌فرماید:

(فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُول): «و اگر در چیزی نزاع و ستیز کردید [حکم] آن را به خدا و رسول بازگردانید». نساء/ ۵۹.

ما، در این سلسله از بحث ها به «کتاب و سنت » مراجعه کرده و ابزار روشنگرِ راهمان در مسائل مورد اختلاف را از «کتاب و سنت» می‌گیریم تا- به اذن خدای متعال- وسیله وحدت کلمه و یکپارچگی دوباره‌مان گردد.

امیدوارم دانشمندان و اندیشمندان اسلامی نیز، در این میدان، با ما همراهی نموده و دیدگاه های خود را برای ما ارسال دارند.

سیّد مرتضی عسکری

بحث سوم مصادر و مدارک شریعت اسلامی در دو مکتب

ص: ۱۱

مقدمه- مصطلحات پنج‌گانه اسلامی

بحث مصادر و مدارک شریعت اسلامی را با بررسی مصطلحات پنج گانه اسلامی: «قرآن، سنّت، بدعت، فقه و اجتهاد » آغاز کرده و پس از آن به بررسی دیدگاه هر یک از دو مکتب درباره آن ها می‌پردازیم و در خلال آن مصطلحات دیگر مربوط به این مباحث را نیز مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد- ان شاء الله.

ص: ۱۳

۱- قرآن

قرآن: کلام خدای متعال، که آن را به تدریج بر خاتم انبیاء محمد مصطفی (ص) نازل فرمود، در زبان عرب نقطه مقابل «شعر» و «نثر» است؛ بنابراین، زبان عرب سه گونه می شود: «قرآن شعر و نثر »[1] و همانگونه که اطلاق واژه «شعر» هم بر دیوان شاعر صحیح است و هم بر یک قصیده از آن و هم بر یک بیت و یک سطر از آن؛ همچنین اطلاق واژه «قرآن» به کل قرآن یا به یک سوره از قرآن یا به یک آیه از قرآن نیز، صحیح و متداول است؛ چنانکه گاهی به بخشی از یک آیه مانند: (وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ)[2] نیز، «قرآن» گفته می‌شود؛ و «قرآن» به این معنی، یک مصطلح اسلامی و یک حقیقت شرعی است؛ زیرا اینگونه استعمال و کاربرد، برگرفته از قرآن کریم و حدیث شریف نبوی است.

ص: ۱۴

اسامی دیگر قرآن

علمای اسلام از خودِ قرآن کریم نام های دیگری را برای آن استخراج کرده اند که در حقیقت، معرفی شی ء به صفات آن است و مشهورترین آن ها واژه «کتاب» است. خداوند سبحان [بقره/ ۲] می‌فرماید: (ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیه): «آن کتاب، شکی درش نیست»، و مقصود از «کتاب» در اینجا، همین «قرآن» مسلمانان است که در مقابل دو کتاب تورات و انجیلِ یهود و نصاری قرار دارد که مراد از آن را، با «الف و لامِ» عهد، مشخص فرموده است.

گاهی نیز، واژه «کتاب» ویژه تورات است؛ چنانچه فرموده : (وَ مِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی): «و پیش از آن، کتاب موسی » و مقصود از آن را با اضافه کتاب به موسی مشخص فرموده است.

در نزد نحویان نیز، کتاب «سیبویه» به «الکتاب» شهرت یافته است؛ چنانکه حاجی خلیفه در «کشف الظنون» در باب «کتاب» گوید: «واژه کتاب» برای کتابِ سیبویه در نحو، به خاطر شهرت و فضل آن، در نزد نحویان «عَلَم» شده و چنان

---

[1] (۱). و این، یکی از وجوه اعجاز قرآن کریم است؛ زیرا کلام بنی آدم، همگی و در همه زبان ها، یا شعر است و یا نثر، و قرآن کریم در زبان عرب نه شعر است و نه نثر، بلکه« قرآن عربی مبین» و« کلام الله مجید» است و از نوع کلام آدمیان نیست.

[2] (۲). سوره بقره/ ۲ ..

است که هرگاه در بصره گفته می شد: «فلانی کتاب را خوانده است»، دانسته می شد که مراد از آن «کتاب سیبویه» است؛ و هرگاه گفته می‌شد: «نصف کتاب را خوانده است»، هیچکس تردید نمی‌کرد که آن کتاب «کتاب سیبویه» است ...»

و گوید: «کتاب سیبویه را، علی بن محمد معرو ف به ابن خروف اندلسی (متوفای ۶۰۹ ه-) شرح کرده و آن را «تنقیح الألباب فی شرح غوامض الکتاب» نامیده است، و نیز، ابو البقاء عبد الله بن حسین عکبری بغدادی حنبلی (متوفای ۶۱۶ ه-) به شرح ابیات آن پرداخته و آن را «لباب الکتاب» نامیده است، و محمد بن حسن زبیدی اندلسی (متوفای ۳۸۰ ه-) شرح خود را «ابنیة الکتاب» نام

ص: ۱۵

داده است».[۳]

بنا بر این، واژه «کتاب» نه در قرآن کریم و نه در عرف مسلمین، اسم خاص قرآن نیست.

یکی دیگر از اسامی، واژه «نور» است، که خداوند متعال در سوره نساء / ۱۷۴ می‌فرماید: (وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِينا): «و فرستادیم به سوی شما نوری آشکار».

و دیگری واژه «موعظه» است که در سوره یونس / ۵۷ می‌فرماید: (قَدْ جاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُم): «همانا موعظه‌ای از پروردگارتان برای شما آمد».

و نیز، واژه «کریم» که در سوره واقعه/ ۷۷ می‌فرماید: (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيم): «همانا آن قرآن کریمی است».

این اسامیِ آمده در قرآن، همانگونه که علما برآنند، اسامی خاص «قرآن» نیستند، بلکه تنها در مقام تعبیر و تعریف برخی از صفات قرآن آمده‌اند.

یکی دیگر از اسامی «قرآن» در مکتب خلفا، واژه «مصحف» است که این واژه در قرآن کریم و حدیث شریف نبوی نیامده است.

زرکشی و دیگران روایت کرده و گویند : «هنگامی که ابوبکر قرآن را جمع کرد گفتند : «نام آن را انتخاب کنید » برخی گفتند: «نامش را «انجیل» بگذارید» که آن را نپسندیدند، و برخی دیگر گفتند : «نامش را «سِفر» بگذارید.» این نام را نیز، چون از آنِ یهود بود، نپذیرفتند و ابن مسعود گفت : «من در نزد حبشیان کتابی دیدم که آن را «مصحف» می‌نامیدند، آن را مصحف بنامید.»[۴]

---

[۳] (۱). کشف الظنونِ حاجی خلیفه، ج ۲، ص ۱۴۲۷ و ۱۴۲۸.

[۴] (۲). البرهان فی علوم القرآنِ زرکشی (متوفای ۷۹۴ ه-) چاپ قاهره، ج ۱، ص ۲۷۳ و ۲۷۶ و ۲۸۲، و الاتقان سیوطی (متوفای ۹۱۱ ه-) چاپ قاهره ۱۳۶۸ ه-، ص ۶۳..

بنا بر این، نامیدن قرآن به «مصحف» یک اصطلاح اسلامی و یک حقیقت شرعی نیست؛ بلکه تنها از نوع نامگذاری مسلمانان و اصلاح آنان است، و لذا

ص: ۱۶

حالِ واژه «مصحف» در این نامگذاری حال واژه «شاری» در نزد خوارج است که آن ها این واژه را برای کسی به کار می‌برند که خود را برای جنگ با مسلمانان آماده کرده است؛ در حالی که این واژه در نزد غیر خوارج به معنای «مشتری» و خریدار به کار می رود. و ما هرگاه واژه «شاری» را در نزد غیر خوارج یافتیم، درمی یابیم که مراد از آن «مشتری» است، نه کسی که خود را برای جنگ با مسلمانان آماده کرده است.

و نیز، حالِ آن، حال واژه «مبسوط» در نزد مردم سوریه و عراق است که این واژه را عراقی ها به معنای: «مضروب» به کار می‌برند و سوری‌ها به معنای: «مسرور»، و چون در سخنان سوری ها بیاید درمی‌یابیم که مرادشان «مسرور» است و اگر عراقی‌ها آن را به کار گیرند می‌فهمیم که مرادشان «مضروب» است.

بنابراین، «مصحف» نیز که از نوع نامگذاری مکتب خلفاست، هرگاه در کلام آن ها بیاید، به معنای: «قرآن کریم» است، ولی هرگاه در کلام پیروان مکتب اهل البیت بیاید و بگویند: «مصحف فاطمه» مرادشان «کتاب فاطمه (س)» است؛ همانگونه که کتاب دعای مشهور و چاپ شده امام سجاد (ع) را «صحیفه سجادیه» یعنی: «کتاب سجاد» می‌نامند.

ص: ۱۷

۲ و ۳- سنت و بدعت

سنت و بدعت دو اصطلاح اسلامی اند که شناخت هر یک متوقف بر شناخت دیگری است و در موارد ابهام، با یکدیگر مقایسه می‌شوند. شرح این دو اصطلاح چنین است:

نخست- سنّت:

سنت در لغت به معنای: «روش و سیره» است؛ نیکو باشد یا زشت؛ [5] و در شریعت اسلامی به معنای: «اوامر و نواهی و ارشادات» قولی و عملی رسول خدا (ص) است؛ اموری که با صراحت در قرآن مجید نیامده است؛ [6] همچنین، تقریر و

[5] (۱). المعجم الوسیط، ماده« سنن».

[6] (۲). نهایة اللغة ابن اثیر، ماده« سنن».

تایید رسول خدا (ص) را نیز شامل می گردد، یعنی عملی را که پیامبر (ص) از فرد مسلمانی دیده و او را از آن نهی نکرده، و در واقع با سکوت خود، آن عمل را امضاء و تایید فرموده، آن را نیز شامل می‌گردد؛[7] و بدین خاطر

ص: ۱۸

است که به ادّله شرعی: «کتاب و سنت» یعنی: «قرآن و حدیث» گفته می‌شود.[8]

دوم- بدعت:

بِدع در لغت به معنای: «امر تازه و نوظهور» است؛[9] و بدعت در دین یعنی: «نسبت دادن قول و فعلِ اختراعی و ساختگی به صاحب شریعت».[10]

سنت از مصادر و مدارک شریعت اسلامی است.

سنت رسول خدا (ص) بدان خاطر از مدارک شریعت اسلامی است که‌خداوند متعال در سوره حشر / ۷ فرموده:

(وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)

«آنچه را که رسول خدا برای شما آورده بگیرید. و از آنچه نهی‌تان کرده بازایستید.»

و در سوره نجم/ ۳ فرموده: (وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى)

«او [/ پیامبر] هرگز از هوای نفس سخن نمی‌گوید. آنچه می‌گوید چیزی جز وحیی که بر او نازل می‌شود نیست».

و در سوره احزاب/ ۲۱ فرموده:

(لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرا).

«همانا رسول خدا برای شما اسوه و الگوی نیکویی است؛ برای کسی که امید به خدا و روز واپسین دارد و خدا را بسیار یاد می‌کند».

و در سوره آل عمران/ ۳۱ فرموده:

ص: ۱۹

[7] (۳). سنن ابو داود، ج ۲، ص ۲۷۴- ۲۷۵، از سهل بن سعد گوید:« هرچه در نزد رسول خدا(ص) انجام شده، سنت است» ..

[8] (۱). نهاية اللغة، ماده« سنن».

[9] (۲). المعجم الوسيط، ماده« بدع».

[10] (۳). مفردات راغب، ماده« بدع»..

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونی يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُم)

«بگو اگر خدا را دوست دارید، مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهانتان را برای شما ببخشاید».

و در سوره اعراف/ ۱۵۸ فرموده:

(فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذی يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ كَلِماتِهِ وَ اتَّبِعُوه)

«پس، به خدا و رسول او ایمان بیاورید؛ همین پیامبر مکتب ندیده ای که به خدا و کلماتش ایمان دارد، و او را پیروی کنید».

و در احادیث بسیاری آمده است که رسول خدا (ص) مسلمانان را به پیروی از سنت خود تشویق و از مخالفت با آن نهی می‌فرمود، این سخن که فرمود: (مَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِی فَلَيْسَ مِنِّی): «هر که از سنت من رویگردان شود، از من نیست».[۱۱]

بنابراین، «سنّت» یک مصطلح اسلامی و یک حقیقت شرعی است، و راه رسی دن «سنّت رسول خدا » یعنی: «سیره و حدیث و تقریر او» به ما، منحصر در احادیثی است که از آن حضرت روایت شده و اکنون در کتاب های حدیث و سیره و تفسیر و دیگر مدارک پژوهشی اسلامی مدوّن و موجود است، مانند این روایات که، از «عایشه» از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند که فرمود:

(«النکاح سنّتی فمن لم یعمل بسنّتی فلیس منّی).

«ازدواج سنت من است و هر که به سنت من عمل نکرد از من نیست».[۱۲]

و از «عمرو المزنی» روایت کرده‌اند که گوید: رسول خدا (ص) فرمود:

«هر کس سنّتی از سنّت های مرا زنده کند و مردم به آن عمل نمایند، پاداش او همانند پاداش کسانی است که بدان عمل کرده‌اند و خداوند چیزی از پاداش

آنها را نمی‌کاهد. و هر کس بدعتی را بر جای گذارد و بدان عمل شود، بار گناه کسانی که بدان عمل کرده‌اند بر دویش او خواهد بود، و خداوند چیزی از بار گناه عاملان بدان را نمی‌کاهد.»[۱۳]

و از «جابر» روایت شده که گفت: رسول خدا (ص) فرمود:

---

[۱۱] (۱). المعجم المفهرس الألفاظ الحديث، ماده« السّنة».

[۱۲] (۲). سنن ابن ماجه، كتاب النكاح، حديث ۱۸۴۵ ص ۵۹۲..

[۱۳] (۱) همان، مقدمه ص ۷۶، حدیث ۲۰۹ و ۲۱۰، و سنن ترمذی، ج ۱، ص ۱۴۷- ۱۴۸.

(أمّا بَعد فَإنّ خَيرِ الأُمور كِتاب اللّه وَ خَيْرَ الْهَدْیِ هَدْیُ مُحَمَّدٍ- وَ شَرَّ الْأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا وَ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَة).

«اما بعد، همانا بهترين چيزه ا، كتاب خداست و بهترين هدايت ها، هدايت محمد، و بدترين چيزها، بدعت ها نوظهورند و هر بدعتی گمراهی است».

و در روايت ديگری است كه فرمود: «برترين هدايت‌ها، هدايت محمد است ...»[14]

و از «ابن مسعود» گويد: رسول خدا (ص) فرمود:

«به زودی امور شما را كسانی عهده دار می‌شوند كه سنت را خاموش كرده و به بدعت عمل می كنند و نماز را از وقت خود به تأخير می‌اندازند» گفتم: «يا رسول الله! اگر آن‌ها را دريافتيم چه كنم؟» فرمود: «پسر امّ عبد! از من می‌پرسی چه كنی؟ كسی كه خدا را نافرمانی كند حق پيروی شدن ندارد!!»[15]

و از «ابن عباس» گويد: رسول خدا (ص) فرمود:

«خداوند هرگز عمل بدعت گذار را نمی‌پذيرد تا آنگاه كه بدعتش را رها سازد»[16]

و از «حذيفه» گويد: رسول خدا (ص) فرمود:

«خداوند هيچگونه روزه و نماز و صدقه و حج و عمره و جهاد و نافله و فريض ه ای را از بدعت گذار نمی پذيرد؛ او همانگونه كه موی از خمير بيرون می‌شود، از اسلام خارج می‌گردد».[17]

خداوند متعال «بدعت» را در آيه ۲۷ سوره حديد يادآور شده و فرموده : (وَ رَهْبانِيَّةً ابْتَدَعُوها ما كَتَبْناها عَلَيْهِم): «و رهبانيتی را كه بدعت گذاردند، بر آن‌ها واجب نكرده بوديم».

فشرده مطالب:

شريعت اسلامی آن چيزی است كه در «كتاب و سنت» آمده و از آن دو استنباط می شود، و بدعت، آرای انسانیِ جدای از دين و داخل شده در آن است؛ آرايی كه نه در كتاب و سنت آمده و نه از آن دو استنبا ط شده استف اگر چه نام «اجتهاد» و «مصالح مرسله» بر آن نهيم و يا به اصطلاح امروزی ها: «اسلام انعطاف‌پذير و متناسب با نيازهای زمان» ش بناميم، هر چه باشد، مصداق تمام آن مطالبی است كه در احاديث رسول خدا (ص) درباره «بدعت و بدعت گذار» آمده است.

---

[14] (۲). همان، مقدمه، ص ۱۷، حديث ۴۵، و حديث دوم در سنن دارمی، ج ۱، ص ۶۹، حديث ۴۵.

[15] (۳). همان، كتاب الجهاد، ص ۹۵۶، حديث ۲۸۶۵، و مسند احمد، ج ۱، ص ۴۰۰.

[16] (۴). همان، مقدمه، ص ۱۹، حديث ۴۹ و ۵۰..

[17] (۱). همان..

ص: ۲۳

۴ – فقه

«فقه» بنابر آنچه در کتب لغت آمده به معنای «فهم» است، و معنای آن در «کتاب و سنت» چنان است که می‌آید:

خداوند سبحان در سوره توبه/ ۱۲۲ می‌فرماید:

(فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُون).

«چرا از هر گروه، طایفه ای کوچ نمی‌کنند تا در دین فقیه و آگاه گردند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آن ها را بیم دهند؟ شاید پروا و خودداری کنند!»

و رسول خدا (ص) فرموده:

«نَضَّرَ اللَّهُ عَبْداً سَمِعَ مَقَالَتِی هذِهِ فَبَلَّغَهَا فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ غَیْرُ فَقِیه وَ رُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إِلَی مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْه»

«خداوند بنده‌ای را که این گفتار مرا بشنود و تبلیغ نماید، خرّم و شاداب گرداند؛ ای بسا حامل فقه‌ی که فقیه نیست، و ای بسا حامل فقه‌ی که فقه را به

ص: ۲۴

فقیه‌تر از خود می‌رساند»[18]

و روایت شده که فرمود: «یک نفر برای شیطان دشوارتر از هزار عابد است»[19].

و نیز فرموده: «هر که در دین خدا فقیه گردد و پیام رسالت من سودش رساند، می‌آموزد و می‌آموزاند»[20].

و نیز: «بهترین شما خوش اخلاق‌ترین شمایند اگر فقیه شوند».[21]

و: «بهترین‌های آن‌ها در جاهلیت، بهترینشان در اسلامند اگر فقیه شوند».[22]

[18] (۱). سنن ابن ماجه، مقدمه، حدیث ۲۳ و ۲۳۱ و ۲۳۶. سنن ابو داود، حدیث ۳۶۶۰. سنن ترمذی، ج ۱۰ ص ۱۳۶ و ۱۲۴. سنن دارمی، ج ۱، ص ۷۴- ۷۶، و مسند احمد، ج ۳ ص ۲۲۵ و ج ۴ ص ۸۰ و ۸۲ و ج ۵ ص ۱۷۳.

[19] (۲). سنن ترمذی، کتاب العلم، ج ۱۰ ص ۱۵۴.

[20] (۳). صحیح بخاری، کتاب العلم، ج ۱ ص ۱۸. صحیح مسلم، کتاب الفضائل، حدیث۱۵، و مسند احمد، ج ۴ ص ۳۹۹.

[21] (۴). مسند احمد، ج ۲ ص ۴۶۷ و ۴۶۹ و ۴۸۱.

[22] (۵). صحیح بخاری، ج ۲ ص ۱۷۵. صحیح مسلم، کتاب الفضائل، حدیث ۱۹۹. سنن دارمی، مقدمه، ص ۷۳ باب ۲۴، و مسند احمد، ج ۲ ص ۲۵۷ و ۲۶۰ و ۳۹۱ و ۴۳۱ و ۴۸۵ و ۴۹۸ و ۵۲۵ و ۵۳۹ و ج ۳ ص ۳۶۷ و ۳۸۳ و ج ۴ ص ۱۰۱.

و: «دو خصلت‌اند که در منافق جمع نگردند: سیمای خوش و فقه در دین».[23]

و: «هر که خدا خیرش را بخواهد، در دین فقیه‌اش گرداند».[24]

و: «مردانی از اطراف زمین به سوی شما می آیند تا در دین فقیه گردند؛ پس هرگاه آمدند، آن ها را به نیکی پذیرا شوید».[25]

ص: ۲۵

و ابن عباس را دعا کرد و گفت: «خداوندا در دین فقیه‌اش گردان».[26]

و بعد از رسول خدا در سخنان اهل البیت و صحابه نیز آمده است:

الف- امام علی (ع) فرمود:

(الا أُخْبِرُکُمْ بِالْفَقِیهِ حَقِّ الْفَقِیهِ قَالُوا بَلَی یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ مَنْ لَمْ یُقَنِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَمْ یُؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَ لَمْ یُرَخِّصْ لَهُمْ فِی مَعَاصِی اللَّه).

«آیا شما را از فقیه حقیقی آگاه نسازم؟ گفتند : چرا یا امیر المؤمنین ! فرمود: او کسی است که مردم را از رحمت خدا مأیوس نکرده، از عذاب خدا ایمن نساخته و اجازه ورود در معاصی خدا را بدانان نداده است».[27]

ب- یحیی بن سعید انصاری می گفت: «هیچ یک از فقهای سرزمینمان را ندیدم مگر آنکه در پایان نمازهای دو رکعتی [نافله‌ی] روزانه سلام می‌دادند»[28].

ج- و عمر می‌گفت: «فقه بیاموزید، پیش از آنکه به ریاست برسید».[29]

و: «کسی که قومش او را با فقه به رهبری گزینند، مایه حیات خود و آن ها باشد، و کسی که قومش او را بدون فقه به رهبری بگیرند، مایه هلاک خود و آن‌ها باشد».[30]

---

[23] (۶). سنن ترمذی، کتاب العلم، ج ۱۰ ص ۱۵۷.

[24] (۷). صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۶ و ج ۴ ص ۱۷۵. سنن دارمی، ج ۱ ص ۷۴، و مسند احمد، ج ۱ ص ۳۰۶ و ج ۲ ص ۲۳۴ و ج ۴ ص ۹۱ و ۹۵- ۹۹ و ۱۰۱.

[25] (۸). سنن ترمذی، ج ۱۰ ص ۱۱۹، و سنن ابن ماجه، مقدمه، باب ۲۲..

[26] (۱). صحیح بخاری، ج ۱ ص ۲۸، و مسند احمد، ج ۱ ص ۲۶۶ و ۳۱۴ و ۳۲۸ و ۳۳۵.

[27] (۲). سنن دارمی، ج ۱ ص ۸۹. اصول کافی، ج ۱ ص ۳۶. تحف العقول، باب ما روی عن امیر المؤمنین معانی الأخبار صدوق، باب معنی الفقیه حقاً، ص ۳۷۴. کنز العمال، کتاب العلم، ج ۱۰ ص ۱۰۳ حدیث ۲۷۸. حلیة الاولیاء، ج ۱ ص ۷۷، و بحار الانوار، ج ۱۷ ص ۴۰۷.

[28] (۳). صحیح بخاری، کتاب التهجد، ج ۱ ص ۱۴۱.

[29] (۴). همان، کتاب العلم، ج ۱ ص ۱۶، و سنن دارمی، ج ۱ ص ۷۹.

و فرزند عبد الرحمن در وصف «ابن عباس» گويد: «او مفسر كتاب الله و فقيه

دين خداست»[۳۱]

و در سنن دارمى، باب ا ختلاف الفقها، گويد: «عمر بن عبد العزيز در بخشنامه اى سراسرى دستور داد: «هر قومى بدانچه مورد اجماع فقهاى آن‌هاست حكم نمايند».[۳۲]

و نيز، در همان كتاب گويد : «آن‌ها هرگاه پس از نماز عشاء مى نشستند، به فقه مى پرداختند».[۳۳] و: «شب زنده دارى براى فقه بلا اشكال است».[۳۴] و: «آن‌ها شب‌نشينى مى‌كردند و به بحث فقهى مى‌پرداختند».[۳۵]

و در صحيح بخارى، باب السمر فى الفقه، از قول «شعبى» گويد: «هنگامى كه عدى بن حاتم به كوفه آمد، با عده اى از فقهاى كوفه به نزد او رفتم»[۳۶]

و از «عمران منقرى» گويد: «روزى به «حسن بصرى» كه در موضوعى سخن مى گفت گفتم: «يا ابا سعيد! فقها اين‌چنين نمى‌گويند!» گفت: «واى بر تو! آيا هرگز فقيهى را ديده‌اى؟ فقيه كسى است كه زاهد دنيا، مشتاق آخرت، بصير در دين و مداوم بر عبادت پروردگارش باشد!»[۳۷]

اين، بخشى از روايات كتب حديث مكتب خلفا درباره «فقه» و «فقيه» بود. در كتب حد يث مكتب اهل البيت نيز آمده است:

الف- از رسول خدا (ص) است كه فرمود: «فقها، تا آنگاه كه دنيا طلب

نشده‌اند، امناى رسولانند»[۳۸] و: «هر كس چهل حديث را براى امت من حفظ كند كه در امر دينشان از آن بهره مند گردند، خداوند در روز قيامت فقيه و عالمش برانگيزد»[۳۹]

---

[۳۰] (۵). سنن دارمى، ج ۱ ص ۷۹..

[۳۱] (۱). مسند احمد، ج ۱ ص ۳۴۹.

[۳۲] (۲). سنن دارمى، ج ۱ ص ۱۵۱، ۱۴۹ و ۱۵۰.

[۳۳] (۳). سنن دارمى، ج ۱ ص ۱۵۱، ۱۴۹ و ۱۵۰.

[۳۴] (۴). سنن دارمى، ج ۱ ص ۱۵۱، ۱۴۹ و ۱۵۰.

[۳۵] (۵). سنن دارمى، ج ۱ ص ۱۵۱، ۱۴۹ و ۱۵۰.

[۳۶] (۶). صحيح بخارى، كتاب المواقيت، ج ۱ ص ۷۹، و سنن ابن ماجه، حديث ۸۷.

[۳۷] (۷). سنن دارمى، ج ۱ ص ۸۹..

[۳۸] (۱). بحار الانوار، ج ۲ ص ۱۱۰ و ۱۵۶.

ب- در نهج البلاغه از امام علی (ع) فرمود: «هر کس بدون فقه به معامله و تجارت پردازد، مسلماً در ربا فروشود »[40] و: «بهار دل‌های فقها».[41] و: «در دین تفقّه نما».[42]

ج- و از امام صادق (ع) است که فرمود: «ای کاش تازیانه بر سر اصحابم بود تا در حلال و حرام تفقّه می کردند»[43] و: «هیچکس از شما، تا آنگاه که معاریض و کنایات سخن ما را نشناسد، فقیه نباشد»[44]

و فرمود: «هر یک از فقها که نفس خود را نگاه دارد و دین خود را حفظ نماید و با هوای خود مخالفت کند و مطیع فرمان مولایش باشد، تقلید و پیروی از او برای عوام روا باشد».[45]

این، مدلول و معنای «فقه» و «فقیه» در «کتاب و سنت» بود. واژه‌ی فقه سپس در نزد علمای مکتب اهل البیت، معنای خاص یافت و مراد از آن: «علم به احکام شرعی از طریق ادلّه تفصیلی آن» باشد.

جمال الدین حسن بن زین الدین (متوفای ۱۰۱۱ ه-) در کتاب «معالم الدین»

ص: ۲۸

خود مشهور به «معالم الأصول» گوید: «فقه در لغت به معنای فهم است، و در اصطلاح، علم به احکام فرعی شرعی از طریق ادلّه تفصیلی آن است»[46] و مراد او از اصطلاح، اصطلاح علمای مکتب اهل البیت است.

ص: ۲۹

۵- اجتهاد

نخست- اجتهاد در لغت:

ابن اثیر گوید: «اجتهاد بر وزن افتعال از ماده جهد به معنای: کوشیدن در طلب امر است».[47]

این واژه در زمان رسول خدا و صحابه، تا پایان قرن اول هجری نیز، به همین معنی به کار رفته است؛ چنانکه از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود:

---

[39] (۲). همان.

[40] (۳). نهج البلاغه، حکمت ۴۴۷.

[41] (۴). همان، خطبه ۱۹۶.

[42] (۵). همان، نامه ۳۱ در وصیت به امام حسن(ع).

[43] (۶). محاسن برقی، حدیث ۱۶۱، و بحار الانوار، ج ۱ ص ۶۶.

[44] (۷). بحار، ج ۲ ص ۱۸۴.

[45] (۸). سفینة البحار، ماده« فقه»..

[46] (۱). معالم الدین، تصحیح عبد الحسین محمد علی البقال، ص۶۶..

[47] (۱). نهایة اللغة، ماده« جهد».

الف– (أما السّجُود فَاجتَهِدوا فی الدُعاءَ فَقَمِن أن یَستَجابَ لَکُم)

«امّا سجود، پس در دعایش بکوشید که سزاوار است برای شما مستجاب گردد».[۴۸]

ب– (صَلّوا عَلیّ وَ اجتَهَدوا فی الدُعاء): «بر من درود فرستید و در دعا بکوشید»[۴۹]

ص: ۳۰

ج– (فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَی الْمُجْتَهِد مائَةَ دَرَجةَ): «برتری عالم بر کوشنده [در عبادت] یکصد درجه است».[۵۰]

و از «محمّد قرظی» گوید: «در میان بنی اسرائیل مردی فقیهِ عالم و عابِد مجتهد [/ کوشا] بود».[۵۱]

و از «عایشه» گوید: (کَانَ رَسُولُ اللَّهِ یَجْتَهِدُ فِی الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مَا لَا یَجْتَهِدُ فِی غَیْرِهِ): «رسول خدا در دهه سوم ماه چنان می‌کوشید که در غیر آن نمی‌کوشید»[۵۲]– یعنی: در عبادت می‌کوشید.

و در حدیث «طلحه» درباره دو نفر از معاصران رسول خدا (ص) گوید: (کَانَ أَحَدُهُمَا أَشَدَّ اجْتِهَاداً مَنْ الْأُخَرِ فَغَزَا الْمُجْتَهِدِ مِنْهُمَا فَاسْتُشْهِدَ): «یکی از آن دو بیش از دیگری می‌کوشید، و آن کوشنده جنگید تا شهید شد.»[۵۳]

و از «ابو سعید» گوید: (کَانَ رَسُولُ اللهِّ ص إِذَا حَلَفَ وَ اجْتَهِدْ فِی الْیَمِینِ قَالَ : ...): «رسول خدا (ص) چنان بود که هرگاه پیمان می‌بست و در پیمان می‌کوشید، می‌فرمود: ...».[۵۴]

و در داستان «عبد الله بن ابیّ » در «غزوه بنی المصطلق » آمده است که : (فَاجْتَهِدْ بِیَمِینِهِ مَا فَعَلَ): «می‌کوشید و سوگند می‌خورد که کاری نکرده است».[۵۵]

و در سؤال «امّ حارثه» از رسول خدا (ص) درباره سرنوشت پسرش «حارثه»

ص: ۳۱

آمده است که گفت : (إِنْ کَانَ فِی الْجَنَّة صَبَرَتْ وَ إِنْ کَانَ غَیْرَ ذَلِکَ اجْتَهَدْتُ عَلَیْهِ فِی الْبُکَاءِ): «اگر در بهشت باشد، شکیبائی کنم و اگر جز آن باشد، در گریه بر او بیشتر می‌کوشم».[۵۶]

[۴۸] (۲). صحیح مسلم، کتاب ا لصلاة، حدیث ۲۰۷، و مسند احمد، ج ۱ ص ۲۱۹.

[۴۹] (۳). سنن نسائی، ج ۱ ص ۱۹۰، و مسند احمد، ج ۱ ص ۱۹۹ فشرده..

[۵۰] (۱). سنن دارمی، مقدمه، ج ۱ ص ۱۰۰.

[۵۱] (۲). موطّأ مالک، کتاب الجنائز، حدیث ۴۳.

[۵۲] (۳). صحیح مسلم، کتاب الاعتکاف، حدیث ۸، و سنن ابن ماجه، کتاب الصیام، حدیث ۱۷۶۷.

[۵۳] (۴). سنن ابن ماجه، کتاب الرؤیا، حدیث ۳۹۲۵، و مسند احمد، ج ۱ ص ۱۶۳، و ج ۲ ص ۳۲۳ و ۳۶۳ و ج ۶ ص ۸۲ و ۱۲۳ و ۲۵۶، و ج ۵ ص ۴۰.

[۵۴] (۵). مسند احمد، ج ۳ ص ۳۳ و ۱۴۸.

[۵۵] (۶). صحیح بخاری، ج ۳ ص ۱۳۶، صحیح مسلم، کتاب المنافقین، حدیث ۱ و مسند احمد، ج ۴ ص ۳۷۳..

اکنون از موارد یاد شده و نظایر پرشمار آن در می یابیم که، آنچه در قرن اول هجری از واژه «اجتهاد» به ذهن افراد می‌رسید، همان کوشش و تلاش بود؛ این معنی سپس در جامعه اسلامی دچار تحول گردید و در «اصطلاح مسلمانان» معنای: «کشف و استنباط احکام فرعی شرعی از ادلّه تفضیلی آن» را پیدا کرد.

دوم- اجتهاد در اصطلاح مسلمانان:

غزالی در تعریف واژه «اجتهاد» گوید: «اجتهاد، عبارت از کوشیدن و صرف توان در کاری از کارهاست، و جز درباره کارهای سخت و توان فرسا به کار نرود ... ولی این واژه در عرف علما به : «کوشیدن مجتهد در طلب علم به احکام شریعت» اختصاص یافته است.[۵۷]

و دهلوی گوید: «حقیقت اجتهاد، کوشش و صرف توان در درک احکام شرعی از ادّله تفضیلی آن، یعنی: کتاب و سنت و اجماع و قیاس، است»[۵۸]

همانگونه که «محمد امین» نیز، در کتاب «تیسیر التحریر» ادلّه احکام را چنین

ص: ۳۲

معرفی کرده است.[۵۹]

این، معنای اصطلاحی واژه «اجتهاد» در مکتب خلفا بود، که پس از قرن پنجم هجری، در نزد علمای مکتب اهل البیت نیز، شایع گردید؛ چنانکه «علامه حلی» در کتاب «مبادی الأصول»، فصل دوازدهم، در تعریف «اجتهاد» گوید: «اجتهاد، کوشش و صرف توان فکری در مسائل ظنّی شرعی است؛ به گونه ای که بیش از آن میسور نباشد ؛ و نسبت آن به رسول خدا (ص) صحیح است؛ چون خدای متعال [نجم/ ۴] فرموده: (وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی): «او از هوای نفس سخن نمی‌گوید»؛ و چون اجتهاد بیش از ظنّ و گمان سود ندهد، و آن حضرت علیه السلام قادر بر دریافت وحی است؛ و چون در بسیاری از احکام ورود وحی را انتظار می‌کشید، و اگر «اجتهاد» برای او جایز بود، به سوی آن می رفت؛ و اگر برای آن حضرت جایز بود، برای جبرئیل علیه السلام نیز، جایز بود؛ و اگر چنین می شد، باب قطع و جزم به اینکه : «شریعت محمد (ص) از خدای متعال است » بسته می‌شد، باب قطع و جزم و اینکه : «شریعت محمد (ص) از خدای متعال است »

---

[۵۶] (۱). صحیح بخاری، کتاب الجهاد، ج ۲ ص ۹۲، و مسند احمد، ج ۳ ص ۲۶۰ و ۲۸۳.

[۵۷] (۲). المستصفی فی اصول الفقه، چاپ مصر ۱۳۵۶ ه-، ج ۲ ص ۱۰۱، و ابو حامد محمد غزالی(متوفای ۵۰۵ ه-)، شرح حال او در کشف الظنون، ج ۲ ص ۱۶۷۳، آمده است. و نیز، مراجعه کنید: الأحکام آمدی ج ۴ ص ۱۴۱.

[۵۸] (۳). دائرة المعارف قرن بیستم فرید وجدی، ج ۳ ص ۲۳۶ به نقل از رساله« الانصاف فی بیان سبب الاختلاف» از احمد بن عبد الرحیم دهلوی فاروقی حنفی محدثِ فقیه(متوفای ۱۱۷۶ یا ۱۱۷۹ ه-) که شرح حال او در« الاعلام زرکلی» ج ۱ ص ۱۴۴، آمده است.

[۵۹] (۱). اصل این کتاب به نام« التحریر فی اصول الفقه» از علامه کمال الدین محمد بن عبد الواحد مشهور به ابن همّام حنفی (متوفای ۸۶۱- ه-) است که شاگردان فاضل او محمد بن محمد بن امیر حنفی (متوفای ۸۷۹ ه-) آن را شرح کرده و شرح او را م حقق محمد امین معروف به امیر پادشاه بخاری، ساکن مکه شرح نموده و آن را« تیسیر التحریر» نامیده است و ما از چاپ مصر آن(۱۳۵۱ ه-) ج ۱ ص ۱۷۱، نقل کردیم. شرح حال آنها در کشف الظنون، ج ۱ ص ۳۵۸، آمده است..

بسته می‌شد؛ و چون اجتهاد گاهی خطا و گاهی درست است، و تسلیم شدن آن حضرت علیه السلام به آن جایز نیست؛ زیرا اعتماد به سخنان او را از بین می‌برد.

همچنین، به نظر ما، اجتهاد برای هیچ یک از ائمه علیهم السلام نیز جایز نباشد؛ چون آن ها معصوم‌اند و احکام را تنها از رسول خدا (ص) آموخته‌اند؛ ولی برای علما جایز است تا با اجتهاد خویش احکام را از عمومات موجود در «قرآن و سنت»، و ترجیح میان ادلّه متعارضه، استنباط نمایند؛ امّا گرفتن حکم از راه

ص: ۳۳

«قیاس» و «استحسان» جایز نیست».[۶۰]

نکته قابل توجه اینکه، علمای مکتب اهل البیت در عین به کار بردن اصطلاح «اجتهاد» و «مجتهد»، اصطلاح «فقه» و «فقیه» را رها نکردند؛ بلکه هر دو اصطلاح را با هم به کار گرفتند؛ چنانکه صاحب معالم در ابتدای کتابش گوید : «الفِقهِ فی اللغُّة الفَهم»: «فقه در لغت به معنای فهم است» و در اصطلاح: «علم به احکام شرعی فرعی از ادلّه تفصیلی آن است» وی پس از آن، فصل دیگری را برای تعریف «اجتهاد» ترتیب داده و گوید : «اجتهاد در لغت به معنای تحمل جهد و استقامت است ... اما در اصطلاح به معنای کوشش فقیه و صرف توان در تحصیل ظن به حکم شرعی است ...»[۶۱]

اضافه بر آنچه گذشت، این دو مکتب در برخی از ادلّه احکام شرعی نیز اختلاف نظر دارند که به زودی- انشاءالله- آن را بیان می‌داریم.

***

و اکنون، پس از بحث و بررسی «مصطلحات پنج‌گانه» گذشته، به یاری خدای متعال، دیدگاه هر یک از این دو مکتب درباره آن‌ها را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

ص: ۳۵

فصل اول: دیدگاه این دو مکتب درباره قرآن کریم

۱- اهتمام رسول خدا (ص) و صحابه به جمع و تدوین قرآن.

۲- هیاهوی تازه پیرامون مصحف فاطمه (س).

---

[۶۰] (۱). مبادیء الأصول الی علم الأصول، ص ۲۴۰- ۲۴۱.

[۶۱] (۲). معالم الدین ..

ص: ۳۷

۱- اهتمام رسول خدا (ص) و صحابه به جمع و تدوین قرآن کریم

رسول خدا (ص) هرگاه که آیاتی از قرآن کریم بر او نازل می شد، آن را بر عموم مسلمانانِ حاضر تلاوت می کرد و آنچه را که نیازمند تفسیر بود، برای آن ها تفسیر می نمود، و به ویژه آن را به امام علی (ع) تلقین و آموزش می داد و دستور نوشتنش می‌فرمود، که مشروح آن- انشاء الله- در بحث‌های بعدی همین کتاب می‌آید.

آن حضرت هنگامی که به مدینه هجرت کرد، مسلمانان را به فراگیری فن نوشتن تشویق فرمود، و آن ها بدان پرداختند و بعد، آن‌ها را برانگیخت تا به نوشتن و حفظ قرآن بپردازند و آن ها بر یکدیگر پیشی گرفتند و هرچه از آیات قرآن را دریافت می‌کردند، بر هرچه از پوست و غیر آن می یافتند، می‌نوشتند و رسول خدا (ص) اسامی سوره‌ها و محل آیات را، همانگونه که خدای متعال تعلیمش داده بود، بدانان می‌آموخت؛ چنانکه چون خدای متعال او را به سوی خود برد، ده ها نفر از صحابه در مدینه، حافظ کل قرآن بودند و بسیاری دیگر از صحابه، همه قرآن را نوشته و نزد خود داشتند، و تنها تفاوت آن قرآن‌ها با قرآن امروز آن بود ه آن‌ها به صورت کتاب مدون و جلد شده نبودند؛ بلکه در ورق‌ها

ص: ۳۸

و الواح جدای از هم نوشته شده بود . رسول خدا (ص) که رحلت کرد، امام علی (ع) به تدوین قرآن در کتابی واحد پرداخت؛ همان گونه که عده دیگری از صحابه- به جز امام علی (ع)- نیز نسخه قرآن مدون خود ر ا داشتند؛ ولی خلیفه ابوبکر به این نسخه‌ها بسنده نکرد و دستور داد تا گروهی از صحابه، قرآن را بسان یک کتاب تدوین نمایند، سپس آن را نزد «ام المؤمنین حفصه » به ودیعت نهاد تا آنگاه که دوران عثمان فرا رسید، و فتوحات بلاد گسترش یافت و مسلمانان پراکنده شدند، خلیفه دستو داد تا چند نسخه از روی نسخه موجود در نزد حفصه بنویسند و آن را در بلاد مسلمین توزیع کرد، و مسلمانان نسخه‌های خود را از روی این نسخه ها نوشتند و از نسلی به نسل دیگر سپردند و تا به امروز، نسخه ای جز آن در نزد احدی از مسلمانان نبوده است و نیز، نسخه‌ای که واجد کلمه‌ای زیادت و نقصان بوده و با این قرآن متداول امروز در نزد مسلمانان تفاوت داشته باشد، در هیچ یک از ایام وجود نداشته است، و همه فرقه های مسلمان: سنّی و شیعه و اشعری و معتزلی و حنفی و شافعی و حنبلی و مالکی و زیدی و امامی و وهابی تا خوارج، همگی بر آن ا تفاق نظر دارند و در نزد هیچ فرقه ای از آن‌ها و غیر آن‌ها، در روزی از روزها، نسخه ای که حاوی زیادت و نقصان حتی یک کلمه باشد، یا ترتیب سوره‌ها و آیات آن مخالف قرآن متداول امروزین مسلمانان باشد، وجود نداشته است.

اما آنچه که در برخی از کتاب های حدیثی آمده و حا وی پندار نقص و کاستی در قرآن کریم است، در همان جا که بوده باقی مانده و به هیچ روی در هیچ یک از نسخه های قرآن وارد نشده است؛ مانند آنچه در صحاح شش گانه: بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و ابن ما جه و دارمی و دیگر کتب آمده و گوید:

«خلیفه عمر بر فراز منبر گفت : «خداوند محمد را به حق برانگیخت و این کتاب را بر او نازل فرمود و از جمله ما انزل الله «آیه‌ی رجم» بود که ما آن را

ص: ۳۹

خواندیم و درک کردیم و حفظ نمودیم؛ رسول خدا (ص) رجم کرد و ما نیز پس از او رجم کردیم؛ و اکن‌ون بیم آن دارم که اگر مدتی بر مردم بگذرد؛ گوینده‌ای بگوید: «به خدا سوگند آیه رجم را در کتاب خدا نمی یابیم» و با ترک واجبی که خدا نازل فرموده، گمراه شوند؛ در حالی که رجم در کتاب خدا برای کسی که زنا کند و محصن باشد، حق و ثابت است».[62]

و آیت پنداری در روایت ابن ماجه از عمر، که گفت من آن را اینگونه خوانده ام، چنین است: (الشَّیْخُ وَ الشَّیْخَةُ إِذَا زَنَیَا فَارْجُمُوهُمَا الْبَتَّة): «مرد بزرگسال و زن بزرگسال اگر زنا کردند، حتماً آن دو را رجم کنید» و در موطّأ مالک گوید: «مرد بزرگسال و زن بزرگسال را حتماً رجم کنید» که ما آن را خوانده‌ایم.»

و در همین حدیث، در صحیح بخاری گوید: «سپس ما از کتاب خدا چنین می‌خواندیم: (أَنْ لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَاءِکُمْ فَإِنَّهُ کُفْرٌ بِکُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَاءِکُم): «از پدرانتان روی مگردانید که رویگردانی شما از پدرانتان مایه کفر شماست»

و در حدیثِ روایت شده از «ام المؤمنین عایشه» گوید: «از جمله موارد نازل شده قرآنی: (عَشَرَ رَضَعَات مَعلومات): «ده بار شیر خوردن معلوم» بود، که رسول خدا (ص) رحلت کرد و آن‌ها از قرآن خوانده می شدند».[63]

و در صحیح ابن ماجه گوید: (نَزَلَتْ آیِةِ الرَّجْمُ وَ رَضَاعِةِ الْکَبِیرِ عَشْراً ...):

ص: ۴۰

«آیه رجم و شیر خوردن ده بار بزرگسال نازل شد و در زیر بستر من بود ه رسول خدا (ص) وفات کرد و ما سرگرم فوت او شدیم و حیوانی اهلی وارد شد و آن را خورد.»

و در صحیح مسلم گوید: «ابوموسی اشعری در جمع سیصد نفری قاریان بصره گفت: «ما سوره‌ای را می خواندیم که از حیث مقدار و صلابت، آن را به سوره برائت تشبیه می کردیم و من فراموشش کردم مگر این بخش از آن را که: (لَوْ کانَ لِابْنِ آدَمَ وَ أَدْیَانِ مِنْ مَالٍ لَا بتغی وَادِیاً ثَالِثًا وَ لَا یَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ): «اگر آدمیزاد را دو وادی از مال باشد، مسلماً وادی سوم را می‌جوید؛ و درون آدمیزاد را جز خاک پر نسازد».

و نیز گفت: «ما سوره ای را می خواندیم که آن را به یکی از سوره های مسبّحات [سَبَّح ...] تشبیه می کردیم و من فراموشش کردم، جز این بخش از آن را که: (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ فَتُکْتَبُ شَهَادَةٌ فِی أَعْنَاقِکُمْ فَتُسْأَلُونَ عَنْهَا یَوْمَ الْقِیَا مَةِ): «ای کسانی که ایمان آوردید، چرا چیزی را می گوئید که عمل نمی کنید و آن شهادتی بر گردن‌های شما نوشته شود و در قیامت از آن پرسیده شوید».[64]

---

[62] (۱). صحیح بخاری، کتاب الحدود، ج ۴ ص ۱۲۰. صحیح مسلم، ج ۵ ص ۱۱۶. سنن ابو داود، ج ۲ ص ۲۲۹. سنن ترمذی، ج ۶ ص ۲۰۴. سنن ابن ماجه، کتاب الحدود، حدیث ۲۵۵۳. سنن دارمی، ج ۲ ص ۱۷۹، و موطّأ مالک، ج ۳ ص ۴۲.

[63] (۲). صحیح مسلم، کتاب الرضاع، ج ۴ ص ۱۶۷. سنن ابو داود، کتاب النکاح، ج ۱ ص ۲۷۹. سنن نسائی، ج ۲ ص ۸۲. سنن ابن ماجه، کتاب النکاح، ج ۱ ص ۶۲۶، حدیث ۱۹۴۴. سنن دارمی، ج ۱ ص ۱۵۷، و موطّأ مالک، کتاب الرضاع، ج ۲ ص ۱۱۸..

[64] (۱). صحیح مسلم، کتاب الزکاة، ج ۳ ص ۱۰۰..

***

آری، با وجود چنین روایاتی که در کتب صحاح مکتب خلفا آمده، هیچ یک از پیروان مکتب اهل البیت، پیروان مکتب خلفا را م‌تهم نکرده و نگفته: «پیروان مکتب خلفا معتقد به نقصان قرآنند، یا آن ها از پیش خود، سوره‌ها و جملاتی را بر قرآن افزوده‌اند».

ولی عکس آن اتفاق افتاده، و آنجا که همانند این اقوال در برخی از کتب

ص: ۴۱

حدیثی پیروان مکتب اهل البیت آمده، برخی از نویسندگان مکتب خلفا هیاهوی عظیمی را بر علیه پیروان مکتب اهل البیت به راه انداخته و گفته‌اند: «آن‌ها معتقد به نقصان قرآنند و از پیش خود، عبارات و جملاتی را بر قرآن افزوده اند.» و مایه استدلال آن‌ها نیز، همان روایاتی است که در برخی از کتاب‌های حدیثی آمده است.

حال آنکه پیروان مکتب اهل البیت، خود را به صحت هیچ کتابی، جز کتاب خدا، ملتزم نمی دانند؛ ولی پیروان مکتب خلفا، خود را بدانچه که در صحیح بخاری و مسلم آمده ملتزم می دانند، و مشکل این احادیث را با این گفته که : «تلاوت آن‌ها نسخ شده» علاج و توجیه می‌کنند.[۶۵]

ص: ۴۳

۲- هیاهویی نوین درباره مصحف فاطمه (س)

برخی از نویسندگان اخیر، هیاهوی نوین دیگری را بر علیه پیروان مکتب اهل البیت به راه انداخته و گفته اند: «آن‌ها قرآن دیگری دارند که نامش «مصحف فاطمه» است.» و این هیاهو بدان خاطر است که کتاب فاطمه (س) «مصحف نامیده شده، و قرآن کریم نیز، از سوی برخی از مسلمانان «مصحف» نام گرفته است؛ حال آنکه، احادیث مکتب اهل البیت با صراحت بر آن است که : «مصحف امت اسلامی حکومت می‌کنند؛ حتی امام صادق (ع)، هنگامی که نوادگان امام حسن یعنی: «محمد و ابراهیم » بر علیه منصور دوانیقی خروج کردند، فرمود : «در کتاب مادرشان فاطمه نام این ها در زمره کسانی که بر این امت حکومت می‌کنند وجود ندارد».[۶۶]

به علاوه که نام «مصحف» برای قرآن، نه در قرآن کریم و نه در حدیث شریف نبوی، در هیچ یک نیا مده است؛ ولی نام «کتاب» برای قرآن کریم در

ص: ۴۴

آیاتی از خود قرآن آمده است، و در عین حال، مکتب خلفا، کتاب سیبویه در نحورا «کتاب» نامیده‌اند!

---

[۶۵] (۱). صحیح بخاری، کتاب الحدود، باب رجم الحبلی من الزنا، حدیث ۱، و صحیح مسلم، کتاب الحدود، باب رجم الثیّب فی الزنا، حدیث۱۵..

[۶۶] (۱). مراجعه کنید: پایان همین کتاب، باب مصدر شریعت اسلامی در نزد اهل البیت.

خداوند سبحان در آیات زیر، و دهها آیه دیگر، قرآن کریم را «کتاب» نامیده است:

(ذٰلِکَ «الْکِتابُ» لا رَیْبَ فیهِ هُدیً لِلْمُتَّقین) بقره/ ۲.

(أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ «الْکِتاب» وَ تَکْفُرُونَ بِبَعْض) بقره/ ۸۵.

(وَ لَمَّا جاءَهُمْ «کِتابٌ» مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ) بقره/ ۸۹.

(وَ یُعَلِّمُهُمُ «الْکِتابَ» وَ الْحِکْمَةَ) بقره/ ۱۲۹.

(وَ یُعَلِّمُهُمُ «الْکِتابَ» وَ الْحِکْمَةَ) بقره/ ۱۵۱.

با وجود این، اگر کسی بگوید: «حجم کتاب سیبویه دو برابر کتاب خداست» مرادش آن نیست که «کتاب سیبویه قرآنی بزرگتر از کتاب خداست» و هیچ یک از پیروان مکتب اهل البیت نیز بر این نامگذاری اعتراض نکرده است.

***

و کلام آخر اینکه، دشمنان اسلام از چنین سخنانی بهره برداری کرده، و آن ها را وسیله عیب جوئی از قرآن کریم قرار می‌دهند! خداوند برخی از این نویسندگان را بصیرت بخشد تا از این هذیان بازایستد!

باری، این قرآنی که امروزه در دست مسلمانان است همان قرآنی است که خداوند متعال نزول آن را در اواخر حیات خاتم انبیاء (ص) به امام و اکمال رسانید، و صحابه رسول خدا (ص) پس از وفات آن حضرت، به جمع و تدوین و استنساخ و توزیع آن در جامعه اسلامی پرداختند، و ابتدای آن: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمین ...» است و انتهای آن: (.. مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاس) می‌باشد، و در هیچ روزی از روزها، از آن روز تا امروز، که این قرآن در دست مسلمانان است- بدون اختلاف- هیچگونه زیادت و نقصی در آن راه

ص: ۴۵

نیافته و اختلاف، تنها در تفسیر و تأویل متشابهات آن است، و این بدان خاطر است که تفسیر و تأویل متشابهات از حدیث گرفته می‌شود و مسلمانان درباره حدیث رسول خدا (ص) اختلاف کرده‌اند که ما- انشاءالله- در بحث بعد به بیان آن خواهیم پرداخت.

ص: ۴۷

فصل دوم: دیدگاه دو مکتب درباره سنت رسول خدا (ص)

۱- دیدگاه دو مکتب درباره کسانی که از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند.

۲- دیدگاه دو مکتب درباره نشر حدیث رسول خدا (ص) در قرن اول هجری.

۳- جلوگیری از نوشتن سنت رسول خدا (ص) تا پایان قرن اول هجری.

الف- در دوران ابوبکر و عمر.

ب- در دوران عثمان.

ج- در زمان معاویه.

د- گشایش باب اسرائیلیات.

ه-- در زمان عمر بن عبد العزیز.

و- چگونگی پیدایش دو حدیث متناقض.

ص: ۴۹

مقدمه:

هر دو مکتب در اینکه «سنت رسول خدا (ص)» از مصادر شریعت اسلامی بوده، و عمل بدان واجب است، ایمان و اتفاق نظر دارند؛ ولی چون سنت رسول خدا (ص) یعنی: سیره و حدیث و تقریر آن حضرت، به وسیله روایت راویان به دست ما می‌رسد، این دو مکتب در دو موضوع زیر با هم اختلاف دارند:

درباره برخی از واسطه‌های نقل روایت از رسول خدا (ص).

درباره جواز نوشتن حدیث رسول خدا (ص) در قرن اول هجری.

و ما- انشاء الله- هر دو موضوع را، در مبحث آینده، مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

ص: ۵۱

۱- دیدگاه دو مکتب درباره راویان حدیث رسول خدا (ص):

همانگونه که در مبحث «صحابه» و «امامت» یادآور شدیم، پیروان مکتب اهل البیت معالم و معارف دین خود را از امامان دوازده‌گانه اهل البیت می گیرند و پیروان مکتب خلفا، معالم و معارف دین خود را از هر فردی از صحابه رسول

خدا (ص) که باشد- بدون هیچ تفاوتی- دریافت می‌دارند؛ چون همگی آن ها را عادل می دانند؛ در حالی که پیروان مکتب اهل البیت هرگز به صحابه‌ای چون «طلحه»[67] و «عبد الله بن زبیر»[68] که در «جمل» با علی جنگیدند مراجعه

ص: ۵۲

نمی‌کنند؛ و نیز، «معاویه»[69] و «عمروبن عاص»[70] که در «صفین» به جنگ او آمدند، و «ذوالخو یصره»[71] و «عبد الله بن وهب»[72] که در «نهروان» با او جنگیدند، به

ص: ۵۳

هیچ یک از این‌ها و امثال این‌ها مراجعه نمی‌کنند.

---

[67] (۱). ابو محمد طلحة بن عبد الله قریشی، رسول خدا بین او و زبیر پیمان برادری بست . او از سرسخت‌ترین شورشیان بر ضد عثمان بود و چون عثمان کشته شد، در بیعت با امام علی(ع) پیشدستی کرد و سپس برای خونخواهی عثمان از امام(ع) به بصره رفت و مروان- که از همراهان او بود- وی را هدف تیر خود قرار داد و او را بکشت. صاحبان صحاح ۳۸ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حال او را در:« نقش عایشه در تاریخ اسلام» و« جوامع السیره ص ۲۸۱) می‌یابید.

[68] (۲). ابو حبیب عبد الله بن زبیر قریشی، مادرش اسماء دختر ابوبکر بود و ام المؤمنین عایشه به شدت دوستدار او بود و گرامی اش می‌داشت، و او دشمن آل البیت بود و امام علی(ع) می‌فرمود:« زبیر همواره از ما اهل البیت بود، تا آنگاه که پسرش عبد الله بزرگ شد » و او از تحریک کنندگان عایشه در جنگ جمل بود. پس از شهادت امام حسین (ع) در مکه ندای استقلال سر داد و در سال ۷۳ هجری به دست حجاج بن یوسف کشته شد . صاحبان صحاح ۳۳ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حال او را در اسد الغابه، جوامع السیره و« نقش عایشه» بخش جنگ جمل می‌یابید ..

[69] (۱). ابو عبدالله معاویة بن ابی سفیان قریشی اموی، مادرش هند دختر عتبه، پس از فتح مکه اسلام آورد و برادرش در سال ۱۸ هجری پس از ضرت خوردن در عمواس، او را به جای خود منصوب نمود و عمر آن را تأیید کرد و او تا هنگامی که عثمان کشته شد، والی شام بود و بعد، از فرمان امام علی(ع) سرباز زد و برای جنگ با آن حضرت به تجهیز سپاه پرداخت و در سال ۳۶ هجری در صفین با امام روبرو شد و هنگامی که پیروزی سپاهیان امام را احساس کرد با بلند کردن قرآن ها و دعوت آن‌ها به حکمیت، فریبشان داد، و در تحکیم نیز، عمرو بن عاص ابوموسی اشعری را فریب داد و در سال ۴۱ هجری، امام حسن(ع) با او مصالحه نمود و پس از آن، خلیفه مسلمانان گردید و در سال ۶۰ هجری وفات کرد. صاحبان صحاح ۱۶۳ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش را در« نقش عایشه » و جوامع السیره ص ۲۷۷ می‌یابید.

[70] (۲). ابو عبدالله عمروبن عاص قریشی سهمی، مادرش نابغه از بدکاران مشهور جاهلیت بود . در سال فتح خیبر اسلام آورد و در زمان عمر مصر را فتح کرد و حاکم آن شد و هنگامی که عثمان عزلش نمود، از تحریک کنندگان سرسخت ضد او شد و پس از کشته شدن عثمان همراهی معاویه را، به شرط گرفتن حکومت مصر، پذیرفت و در صفین شرکت نمود و طرح بالا بردن قرآن ها را به معاویه پیشنهاد داد و ابوموسی اشعری را در قضیه تحکیم فریفت و سپس به مصر رفت و محمد بن ابی‌بکر را کشت و حاکم آنجا گردید و در سال ۴۰ هجری وفات کرد. صاحبان صحاح ۳۹ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در« نقش عایشه» بخش همراه با معاویه، و جوامع السیره، ص ۲۸۰، آمده است.

[71] (۳). ذوالخو یصره تمیمی، نامش« حوقوص» بود و روزی که رسلو خدا (ص) بیت المال را تقسیم می‌کرد گفت:« ای رسول خدا! عادلانه تقسیم کن!» فرمود:« وای بر تو، اگر من عدالت نکنم، دیگر چه کسی عدالت می کند؟!» و از خروج و کشته شدن او خبر داد، و او در نهروان در زمره خوارج به هلاکت رسید و علی(ع) همانگونه که رسول خدا(ص ۹ خبر داده بود، او را بیافت. شرح حالش در اسد الغابه آمده است.

[72] (۴). عبدالله بن وهب الراسبی سبائی، خوارج در سال ۳۷ ه- با او بیعت کردند تا خلیفه آن‌ها باشد و او در نهروان به هلاکت رسید. شرح حال او در« عبد الله بن سبا» آمده است..

همانگونه که معالم دین خود را نیز از دیگر همتایان این ها نمی گیرند؛ چه از صحابه به شمار آیند و چه از تابعین و یا اتباع تابعین و یا اینکه از دیگر طبقات راویان باشند.[۷۳]

حال آنکه می بینیم- مثلًا- امام المحدثین، بخاری، در حالی که حتی یک حدیث را هم از امام جعفر صادق، ششمین امام از ائمه اهل البیت (ع)،[۷۴] در صحیح خود روایت نمی کند- امام صادقی که هزاران محدّث پیرو مکتب اهل البیت، هزاران حدیث را از او روایت کرده‌اند- همو و ابوداود و نسائی در صحاح خود از «عمران‌بن حطّان»[۷۵] خارجی روایت می‌کنند؛ از کسی که درباره «عبد الرحمن بن ملجم» و کشتن «امام علی (ع)» گفته است:

»یا ضربة من تقی ما اراد بها	الا لیبلغ من ذی العرش رضوانا
انّی لأذکره یوماً و احسبه	اوفی البریّة عندالله میزانا«

«چه نیکو ضربتی بود ضربت آن تقوا پیشه که قصدی نداشت

جز آنکه به رضا و رضوان صاحب عرش نایل آید

من هر روزه یادش می‌کنم و چنانش پندارم

که پاداش او نزد خدا از همه مخلوقات فزون‌تر است!»

همچنین، نسائی در صحیح خود از «عمر بن سعد»[۷۶] قاتل امام حسین (ع) نیز

ص: ۵۴

روایت می‌کند و علمای رجال مکتب خلفا درباره اش گویند: «صدوق است ولی مردم او را دشمن داشتند؛ چون فرمانده سپاهیانی بود که حسین بن علی را کشتند». و این در حالی است که پیروان مکتب اهل البیت او را لعن می‌کنند.

و بدین خاطر بود که میان او دو مکتب، درباره اینکه حدیث رسول خدا (ص) را از چه کسی بگیرند، اختلاف افتاد.

---

[۷۳] (۱). البته گاهی، روایات فضل و برتری امام علی(ع) و امثال آن را از ایشان روایت کرده‌اند، و این بدان خاطر است که:(االفَضلِ ما شَهِدتَ بهِ الاعداء):« فضل آن است که دشمن به گواهش باشد!»

[۷۴] (۲). شیخ مفید در ارشاد، ص ۲۵۴، گوید:« اصحاب حدیث اسامی راویان امام صادق(ع) را تا چهار هزار نفر گرد آورده‌اند.» آن حضرت در سال ۱۴۸ ه- وفات کرد.

[۷۵] (۳). عمران‌بن حطّان بکوی، از شعرای خوارج بود. شرح حال او در اغانی، چاپ ساسی، ج ۱۶ ص ۱۴۷- ۱۵۲، آمده است.

[۷۶] (۴). ابو جعفر، عمر بن سعد قریشی، در سال ۶۵ یا ۶۶ یا ۷۶ به دست مختار به هلاکت رسید. شرح حال او در تقریب التهذیب، ج ۷ ص ۴۵۱، آمده است..

ص: ۵۵

۲- دیدگاه دو مکتب درباره نشر حدیث رسول خدا (ص) در قرن اول هجری

اضافه بر آنچه یادآور شدیم، رجال هر یک از این دو مکتب در محدوده و چهارچوب خاص خود به نشر حدیث پرداخته‌اند؛ و درست در همان دوران که خلفای یک مکتب از نوشتن و نشر حدیث جلوگیری می کردند، مکتب دیگر با همه توان به نشر حدیث و مبارزه با تلاش مکتب خلفا در منع از آن پرداخت و این معرکه، از واپسین دم حیات رسول خدا (ص) آغاز گردید؛ همان لحظه‌ای که فرمود:

«ایتونی بکتاب اکتب لکم کتاباً لن تضلّوا بعده ابداً»:

«ابزار نوشتنی نزد من بیاورید تا برای شما نامه‌ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید ». و برخی از حاضران گفتند: «رسول خدا هذیان می گوید!»[۷۷]

ص: ۵۶

و بخاری در حدیثی دیگر از قول ابن عباس، گوینده این سخن را مشخص کرده و گوید:

«رسول خدا (ص) به گاه احتضار، در حضور مردانی که در اطاق بودند، از جمله عمر بن خطاب، فرمود : «بیائید تا برای شما نامه‌ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید » که عمر گفت : «درد بر پیامبر چیره شده، و کتاب خدا در نزد شماست، و کتاب خدا ما را بسنده است» و این سخن باعث اختلاف و درگیری حاضران در خانه شد و برخی سخن عمر را تکرار کردند و چون دامنه اختلاف بالا گرفت پیامبر (ص) فرمود: «از نزد من برخیزید که تنازع در نزد من روا نباشد».[۷۸]

و در روایتی دیگر از قول عمر، چگونگی تنازع را نیز بیان کرده و گوید : «نزد پیامبر (ص) بودیم و میان ما و زنان پرده بود که رسول خدا (ص) فرمود: «مرا با هفت مشک آب بشوئید، و کاغذ و دواتی بیاورید تا برای شما نامه ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید ». و زنان گفتند:[۷۹] «خواسته رسول خدا را بیاورید » عمر گوید: من گفتم: «ساکت شوید که شما زنان او هستید، زنانی که اگر مریض شود اشک می ریزید و چون سالم گردد، یقه اش را می گیرید» و رسول خدا (ص) فرمود: «آن‌ها بهتر از شمایند!»[۸۰]

---

[۷۷] (۱). صحیح بخاری، کتاب الجهاد، ج ۲ ص ۱۲۰ و کتاب الجزیة، ج ۲ ص ۱۲۶. صحیح مسلم، باب ترک الوصیة، ج ۵ ص ۷۵، که آن را با هفت سند روایت کرده است. مسند احمد، تحقیق احمد محمد شاکر، ج ۱ ص ۲۲۲، حدیث ۱۹۳۵. طبقات ابن‌سعد، چاپ بیروت، ج ۲ ص ۲۴۴، و تاریخ طبری، ج ۳ ص ۱۹۳، که در عبارت برخی چنین است که گفتند:« ما شأنه؟ أهَجَر؟»):(او را چه شده؟ آیا هذیان می گوید؟» و در عبارات برخی دیگر گفتند:(انما یَهجر رسول اللّه):« جز این نیست که رسول خدا هذیان می‌گوید!».

[۷۸] (۱). صحیح بخاری، کتاب العلم، باب العلم، ج ۱ ص ۲۲.

[۷۹] (۲). در امتاع الاسماع، ص ۵۴۶، آمده که زینب بنت جحش و زنان پیامبر گفتند.

[۸۰] (۳). طبقات ابن سعد، چاپ بیروت، ج ۲ ص ۲۴۳- ۲۴۴. نهایة الارب، ج ۱۸ ص ۳۵۷، و کنز العمال، چاپ اول، ج ۳ ص ۱۳۸ و ج ۴ ص ۵۲..

و در روایتی دیگر گوید : «زینب زوجه رسول خدا (ص) گفت: «آیانمی شنوید که رسول خدا (ص) از شما چه می‌خواهد؟» آن‌ها شلوغ کردند و پیامبر فرمود:

ص: ۵۷

«برخیزید» و چون برخاستند، رسول خدا (ص) در جای خود رحلت کرد»[81]

و از برخی احادیث ظاهر می شود که آن ها پیش از آن، در زمان سلا مت رسول خدا (ص) خود را برای جلوگیری از نوشتن حدیث آن حضرت آماده کرده بودند؛ چنانکه «عبدالله بن عمروبن عاص» گوید: «من هر چه را که از رسول خدا (ص) می‌شندیم می نوشتم؛ قریش مرا از این کار نهی کردند و گفتند : «تو هر چه را که از رسول خدا شنیدی می نویسی؛ در حالی که رسول خدا نیز بشر است و در حال خشم و رضا سخن می گوید!» من از نوشتن دست کشیدم و آن را برای رسول خدا (ص) بیان داشتم که پیامبر را انگشت به دهان خود اشاره کرد و فرمود : «بنویس، که سوگند به آنکه جانم به دست اوست، جز حق از آن برون نیاید».[82]

***

آری، آن‌ها در سخن خود با عبدالله بن عمرو، نقاب از چهره خویش برگرفتند و علت منع از نوشتن حدیث را آشکار ساختند و آن، ترس ایشان از سخن پیامبر (ص) در حق گروه متفاوت بود: سخن درباره گروهی از مردم در حال رضا، و سخن درباره گروهی دیگر در حال خشم ! و ما از همین جا به علت منع آن ها از نوشتن وصیت رسول خدا (ص)، در واپسین دم حیات نیز، پی می‌بریم و درمی‌یابیم که آن شلوغی و غوغا سالاری تا آنگاه که آن حضرت رحلت

ص: ۵۸

فرمود، برنامه‌ای از پیش تعیین شده بود؛ چنانکه در دوران حکومت خود نیز آن را ادا مه دادند و از نوشتن حدیث رسول خدا (ص) جلوگیری کردند!

ص: ۵۹

۳- جلوگیری از نوشتن سنت رسول خدا (ص) تا پایان قرن اول هجری

در زمان ابوبکر:

---

[81] (۱). طبقات ابن سعد، ج ۲ ص ۲۴۴.

[82] (۲). سنن دارمی، ج ۱ ص ۱۲۵. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۲۶. مسند احمد، ج ۲ ص ۱۶۲، ۱۹۲، ۲۰۷ و ۲۱۵. مستدرک حاکم، ج ۱ ص ۱۰۵- ۱۰۶، و جامع بیان العلم ابن عبد البرّ، چاپ دوم قاهره ۱۳۸۸، ج ۱ ص ۸۵. و عبدالله بن عمروبن عاص قریشی سهمی، در سال ۶۳ یا ۶۵ در مکه وفات کرد. شرح حال او در اسدالغابه، ج ۳ ص ۲۳، سیر اعلام النبلاء، ج ۳ ص ۵۶ و تهذیب التهذیب، ج ۵ ص ۳۳۷ آمده است..

ذهبی روایت کرده که ابوبکر پس از وفات پیامبر (ص) مردم را فرخواند و گفت : «شما خود، سخنانی را از رسول خدا (ص) نقل کرده و درباره آن ها اختلاف می‌کنید، و مردم بعد از شما بیش از شما اختلاف می کنند؛ پس، چیزی از رسول خدا نقل نکنید و اگر کسی چیزی از شما؟؟؟ پرسید بگوئید : کتاب خدا در میان ماست، حلالش و حرامش را حرام بدانید».[۸۳]

در زمان عمر:

در طبقات ابن سعد گوید: «احادیث رسول خدا (ص) در زمان عمر بن خطاب گسترش یافت و از مردم خواست تا همه را نزد وی بیاورند و چون آوردند فرمان داد تا آن‌ها را بسوزانند».[۸۴]

ص: ۶۰

مکتب خلفا تا پایان قرن اول هجری از تدوین حدیث رسول خدا (ص) جلوگیری کردند، و ای کاش بدان اکتفا می‌کردند، آن‌ها از روایت حدیث پیامبر (ص) نیز ممانعت نمودند؛ چنانکه «قرظة بن کعب» گوید:

«هنگامی که عمر ما را به عراق فرستاد، خود او تا منطقه «صرار» ما را همراهی کرد و سپس گفت: «می‌دانید چرا شما را بدرقه کردم؟» گفتیم: «می‌خواستی ما را دلگرم و گرامی بداری » گفت: «علاوه بر آن خواسته دیگری هم دارم : شما نزد مردانی می‌روید که صدای قرآنشان همچون صدای زنبور عسل بلند است، پس آن ها را با حادیث رسول خدا (ص) از این کار باز مدارید که من مراقب شما هستم » قرظه گفت: «من پس از آن هیچ حدیث و سخنی را از رسول خدا (ص) روایت نکردم!».

و در روایت دیگری گوید: «هنگامی که قرظة بن کعب وارد شد گفتند: «برای ما از سخنان پیامبر بگو» گفت: «عمر ما را نهی کرده!»[۸۵]

آری، در میان صحابه، هم افرادی چون قرظة بن کعب بودند که «سنت خلفا» را پیروی نموده و از نشر و گسترش «سنت رسول خدا (ص)» امتناع می‌کردند، و هم افراد مقابل آن ها؛ از گروه اول کسانی چون «عبدالله بن عمر » و «سعد بن ابی‌وقاص» بودند که دارمی در سنن خود [ج ۱ ص ۸۴- ۸۵] در باب: «کسانی که از فتوا دادن ترسیدند » از شعبی روایت کند که گفت: «یک سال با «ابن عمر» همنشین بودم و نشنیدم که از رسول خدا (ص) روایت کند!».

ص: ۶۱

[۸۳] (۱). تذکرة الحفاظ، شرح حال ابوبکر، ج ۱ ص ۲- ۳.

[۸۴] (۲). طبقات ابن سعد، ج ۵ ص ۱۴۰، شرح حال قاسم بن محمد ابن‌ابی بکر..

[۸۵] (۱). جامع بیان العلم ابن عبد البرّ، ج ۲ ص ۱۴۷. شرف اصحاب الحدیث خطیب بغدادی، ص ۸۸، و تذکرة الحفاظ ذهبی، ج ۱ ص ۴- ۵. و در اسد الغابه،(ج ۲ ص ۲۰۳) گوید: قرظة بن کعب انصاری یکی از ده نفری بود که عمر آن ها را با عمار به کوفه فرستاد . در احد و بعد از آن حضور داشت و در سال ۲۳ ه- ری را فتح کرد و امام علی هنگامی که به جمل می‌رفت وی را حاکم کوفه گردانید و در زمان خلافت او در همانجا وفات کرد..

و در روایت دیگری گوید: «دو سال یا یک سال و نیم با «ابن عمر» همنشین بودم و چیزی از حدیث رسول خدا (ص) از او نشنیدم، مگر این حدیث را!».

و از سائب‌بن یزید روایت کند که گفت: «همراه «سعد بن ابی‌وقاص» به مکه رفتیم و تا آنگاه که به مدینه بازگشتیم، یک حدیث از احادیث رسول خدا (ص) را هم از او نشنیدم!»

و از گروه دوم که با «سنت خلفا» مخالفت کرده و «سنت رسول خدا (ص)» را روایت نموده اند و در راه آن ستم ها کشیدند، کسانی چون «عبدالله‌بن حذیفه» و «ابودرداء» و «ابوذر» و «عقبة بن عامر» بودند، که در کنز العمال از «عبد الرحمن بن عوف» روایت کند که گفت:

«عمر بن خطاب پیش از مرگ خود صحابه رسول خدا : «عبدالله‌بن حذیفه و ابودرداء و ابوذر و عقبة‌بن عامر » را از اطراف بلاد نزد خود فراخواند و گفت: «این احادیثی که از رسول خدا (ص) در اطراف پخش کرده‌اید، چیست؟» گفتند: «ما را نهی می کنی؟» گفت: «نه، نزد من بمانید و به خدا سوگند تا زنده‌ام از من جدا نمی شوید، که ما داناتریم: از شما می‌گیریم و بر شما رد می‌کنیم!» و آن‌ها تا وفات عمر از او جدا نشدند!»[۸۶]

ص: ۶۲

و ذهبی روایت کرده که: «عمر، ابن‌مسعود و ابودرداء و ابومسعود انصاری را حبس کرد و گفت: «شما بیشت از حدّ لازم سخنان رسول خدا را روایت کرده‌اید!»[۸۷]

---

[۸۶] (۱). کنز العمال، چاپ اول، ج ۵ ص ۲۳۹، حدیث ۴۸۶۵، و چاپ دوم، ج ۱۰ ص ۱۸۰، حدیث ۱۳۹۸، و منتخب کنز، ج ۴ ص ۶۲.

و عبدالرحمن‌بن عوف قریشی زهری، رسول خدا بین او و عثمان پیمان برادری بست و عمر تعیین خلیفه در شورای شش نفره را به او واگذارد و او با عثمان بیعت نمود و در سال ۳۱ یا ۳۲ ه‍- در مدینه وفات کرد. صاحبان صحاح ۶۵ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در جوامع السیره، ص ۲۷۹، و عبدالله‌بن سبا، ج ۱ آمده است.

و عبدالله‌بن حذیفه، شرح حالش را نیافتیم و شاید او عبدالله‌بن خذافه قریشی باشد که از پیشگام‌ان مهاجر بود و در زمان خلافت عثمان در مصر وفات کرد.(تقریب التهذیب ۱/ ۴۰۹).

و ابودرداء، عویم یا عامربن مالک انصاری، اسلامش متأخر بود و در خندق و مابعد آن حضور داشت و رسول خدا میان او و سلمان پیمان برادری بست. در زمان عثمان قاضی دمشق شد و در سال ۳۲ یا ۳۳ ه‍- وفات کرد. صاحبان صحاح ۷۹ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در اسد الغابه، ج ۵ ص ۱۵۹- ۱۶۰ و ۱۸۷ و ۱۸۸، و جوامع السیره، ص ۲۷۷، آمده است.

و عقبة‌بن عامر دو نفرند: جهنی، که صاحبان صحاح ۵۵ حدیث از او روایت کرده اند، و انصاری سلمی، مراجعه کنید: اسد الغابه، ج ۳ ص ۴۱۷، و جوامع السیره، ص ۱۷۹..

[۸۷] (۱). تذکره الحفاظ، ج ۱ ص ۷، شرح حال عمر.

و عبدالله‌بن مسعود، اسلامش قدیم بود و در مکه با صدای بنلد به تلاوت قرآن پرداخت و او را چنان زدند که خون آلود شد به حبشه و مدینه هجرت کر د و در بدر و مابعد آن حضور داشت. عثمان حقوق او را به مدت دو سال قطع کرد، چون با ولید حاکم کوفه، به خاطر زشت کاریهایش درگیر شده بود. در سال ۳۲ ه‍- وفات کرد و وصیت کرد که عثمان بر او نماز نخواند. شرح حال او در اسد الغابه، ج ۳ ص ۲۵۶- ۲۶۰، مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۳۱۵- ۳۲۰، آمده است.

و ابومسعود انصاری، عقبة‌بن عمرو بدری، شرح حالش در اسد الغابه، ج ۵ ص ۲۹۶، آمده است.

و عمر همواره به صحابه می گفت: «روایتِ سخنان رسول خدا (ص) در احکام عملی را کاهش دهید !».[۸۸] این روایت با روایت «عبداللّه‌بن عمروبن عاص»، که قریش او را از نوشتن همه سخنان خدا نهی کردند، در هدف یکسان است.

در زمان عثمان:

عثمان نیز، سیاست گذشته را تأیید کرد و بر فراز منبر گفت : «هیچ کس نباید حدیثی را که در زمان ابوبکر و عمر شنیده نشده، روایت کند!»[۸۹]

ص: ۶۳

و از روایت دارمی و دیگران به دست می آید که: «ابوذر روزی در کنار «جمره‌ی وسطی» نشسته بود و مردم اجتماع کرده و از او فتوا می پرسیدند، که مردی بر بالای سرش ایستاد و گفت : «مگر تو از فتوا دادن منع نشده بودی؟ » ابوذر او را نگریست و گفت : «تو مراقب منی؟ » و بعد- با اشاره به پشت گردن خود- گفت: «اگر شمشیر را بر ای‌نجای من بگذارید و بدانم که پیش از کشته شدن، بر انجام سخنی که از رسول خدا (ص) شنیدم توانایم، حتماً آن را به انجام می‌رسانم»[۹۰]

شرایط این دوران را نیز، «احنف‌بن قیس» چنین روایت کرده و گوید : «به شام رفتم و در نماز جمعه شرکت کردم و مردی را دیدم که به سوی هر گروه ی می‌رود، از گِردش پراکنده می شوند! نماز می‌خواند و نمازش را طول نمی داد». گوید: «نزد او نشستم و گفتم : «ای بنده خدا! تو که هستی؟ » گفت: «من ابوذرم، تو که هستی؟ » گفتم: «احنف‌بن قیس» گفت: «از نزد من برخیز تا گرفتار شرّت نکنم!» گفتم: «چگونه گرفتار شرّم می‌کنی؟» گفت: «جارچی این شخص- یعنی معاویه- جار زده که: «هیچکس نباید نزد من بنشیند!»[۹۱]

آری، ابوذر به خاطر مخالفت با فرامین سلطه حاکم، از شهری به شهر دیگر تبعید شد و در پایان، رانده و تنها، در ربذه بدرود حیات گفت!

این سیره تا نیمه اول خلافت عثمان ادامه یافت، و هنگامی که در نیمه دوم

ص: ۶۴

---

[۸۸] (۲). تاریخ ابن‌کثیر، ج ۸ ص ۱۰۷.

[۸۹] (۳). منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد، ج ۴ ص ۶۴..

[۹۰] (۱). این که گفتیم این قضیه در زمان عثمان بوده، بدان خاطر است که هیچ یک از صحابه در زمان عمر، جرأت مبارزه با فرمان حکومت را نداشت، این روایت در سنن دارمی، ج ۱ ص ۱۳۲، و طبقات ابن‌سعد، ج ۲ ص ۳۵۴، در شرح حال ابوذر موجود است، بخاری نیز آن را در صحیح خود خلاصه کرده و در، ج ۱ ص ۱۶۱، باب العلم قبل القول آورده است.

[۹۱] (۲). طبقات ابن‌سعد، ج ۴ ص ۱۶۸. و احنف‌بن قیس تمیمی سعدی، رسول خدا را درک کرده ولی آن حضرت را ندیده بود. در جنگ جمل کناره گرفت و در صفین با امام علی (ع) همراه شد و در سال ۶۷ هجری در کوفه وفات کرد. صاحبان صحاح همگی از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در اسدالغابه و تقریب التهذیب آمده است..

آن، کار او به پراکندگی کشید و کسانی چون: «ام المؤمنین عایشه» و طلحه و زبیر و عمروبن عاص و دیگران، از صحابه و تابعین، به مقابله با وی پرداختند، در این دوره، برای افرادی از صحابه که می‌خواستند «سنت رسول خدا (ص)» را روایت کنند، مانع و محظوری باقی نماند، و بخشی از آن در این عصر منتشر گردید، ولی به جمع و تدوین نرسید.

در دوران امام علی (ع) نیز، بخش عمده‌ای از «سنت رسول خدا (ص)»، که پیش از آن حضرت ممنوع الروایه بود، به وسیله صحابه روایت و منشر گردید، ولی به جمع و تدوین نرسید.

این‌ها نمونه‌هائی از محدودیت‌ها و موانعی بود که در دوران خلفا برای صحابه رسول خدا پدید آوردند تا از نشر حدیث آن حضرت پیشگیری نمایند؛ جز اینکه آن ها سخنان خود را در لفّافه می گفتند و به هدف مورد نظر خود، مانند معاویه، تصریح نمی‌کردند؛ ولی معاویه:

در زمان معاویه:

عبدالله‌بن عامر یَحصُبی گوید : «از معاویه که برفراز منبر دمشق بود شنیدم که می گفت: «ای مردم! از روایت احادیث رسول خدا بپرهیزید، مگر احادیثی که در زمان عمر بیان می شد؛ چون عمر مردم را به خاطر خدای عزّوجلّ می‌ترساند.»[92]

و رجاءبن ابی‌سلمه گوید: «به من خبر رسید که معاویه می گوید: «بر شما لازم است که در مورد حدیث، همانند زمان عمر عمل کنید که او مردم را از بیان حدیث رسول خدا (ص) بیم می‌داد!»[93]

ص: ۶۵

و طبری روایت کند که : «معاویه هنگامی که در سال ۴۱ هجری «مغیرةبن شعبه» را فرماندار کوفه کرد، او را خواست و گفت: «من سفارش‌های بسیاری برای تو دارم که همه آن‌ها را به خاطر اعتماد بر تیزهوشی‌ات ترک می‌گویم؛ ولی یک و سفارش را رها نمی کنم: «دشنام بر علی و بدگوئی از او، و ترحم بر عثمان است غفار برای او را هرگز فرموش مکن ! از یاران علی عیبجوئی کن و آن‌ها را از خود دور ساز، و یاران عثمان را ستایش نما و آن ها را به خود نزدیک گردان». و مغیره گفت: «من تجربه دیده و آزمون داده ام و پیش از تو برای غیر تو نیز کار کرده و سرزنش ندیده ام، و به زودی اثر کلوم آشکار می شود و تو ستایش یا سرزنش می‌کنی!» و معاویه گفت: «بلکه ستایش می‌کنیم، انشاءالله.»[94]

---

[92] (۱). تاریخ دمشق، نسخه خطی مجمع علمی اسلامی، ج ۹ قسمت دوم ص ۲۳۶ و ۲۳۷ ب، و شرف اصحاب الحدیث، ص ۹۱.

[93] (۲). تذکرة الحفاظ، ج ص ۷..

[94] (۱). تاریخ طبری، ج ۲ ص ۱۱۲- ۱۱۳، و تاریخ ابن اثیر، ج ۳ ص ۱۰۲، حوادث سال ۵۱ هجری. مغیرةبن شعبه، در سال فتح خندق اسلام آورد و سبب اسلام آوردنش،- بنابر نقل واقدی در مغازی(ج ۲ ص ۵۹۵- ۵۹۸)- آن بود که با چهارده نفر دربار مقوقس رفت و او آن‌ها را گرامی داشت و در راه بازگشت، میان خیبر و مدینه، به شراب خواری پرداختند و مغیرة از نوشیدن خودداری کرد و سیزده نفر از همراهان مست خود را از دم تیغ گذارانید و نفر چهاردهم فرار کرد و او متاع و اموال آن ها را از آن خود کرد و نزد رسول خدا آمد و اظهار اسلام کرد؛ ولی پیامبر (ص) فرمود:« من این اموال را تخمیس نمی‌کنم، این مکر و فریب است» و عروةبن مسعود، عموی مغیره به جای او دیه آن سیزده نفر را پرداخت. همچنین در زمان حکومتش درکوفه به زنا کردنش

و مدائنی در کتاب الأحداث گوید : «معاویه پس از «عام الجماعة» [/ سال چیرگی کامل معاویه] در بخشنامه واحدی به کارگزاران خود نوشت: «من ذمّه و امان را از کسی که چیزی از فضل ابی‌تراب و اهل‌بیتش را روایت کند،

برداشتم!» و بلاکش‌ترین مردم در آن دوران، کوفیان بودند».[95]

و در همین راه بود که «حُجربن عدی» و یاران او شکنجه و کشته شدند و «رشید هجری و میثم تمار»[96] کشته و بردار گردیدند! و مکتب خلفا، بدین گونه، نَفَس صحابه و تابعین را در سینه ها حبس کرد، و مخالفان سیاسی خود را به دیار عدم فرستاد و در برابر آن، درها را به روی دیگران گشود تا هرگونه که خواستند- چنانکه در پی‌می‌آید- برای مسلمانان سخنرانی و قصه‌پردازی نمایند:

فتح باب اسرائیلیات:

مکتب خلفا هنگامی که باب روایت احادیث رسول خدا (ص) را به روی مسلمانان مسدود ساخت، در عوض، باب احادیث اسرائیلی را بر هر دو پاشنه آن، به روی مسلمانان گشود و با سخاوت هرچه تمامتر به امثال «تمیم داری»[97]

گواهی دادند و چون گواهان به نزد عمر رفتند، عمر یکی از چهار نفر را تحت تأثیر قرار داد تا چگونگی شهادتش با دیگران یکسان نیاید و حدّ زنا درباره او اجرا نگردد. صاحبان صحاح ۱۳۶ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در اسد الغابه و جوامع السیره، ص ۲۸۸، آمده است..

[95] (۱). شرح نهج البلاغه ابن‌ابی الحدید، ج ۳ ص ۱۵- ۱۶.

[96] (۲). حجربن عدی کندی، با هیئت نمایندگی قبیله‌اش به دیدار رسول خدا(ص) نائل گردید. در فتح قادسیه شرکت کرد و در جمل و صفین در کنار امام علی(ع) بود و در نهروان فرمانده قبیله کنده و در میسره‌ی سپاه امام(ع) قرار داشت، و هنگامی که با زیادبن ابیه به خاطر لعن امام علی(ع) درگیر شد و یکبار نیز به خاطر تأخیر نماز سنگ‌ریزه‌اش زد، زیاد او و یاران او را به دستور معاویه به شام فرستاد و معاویه فرمان داد تا هر یک از آن‌ها را که از علی بیزاری نجویند بکشند و حجر بدین خاطر در« مرج عذرا» در سال ۵۱ ه- به شهادت رسید. شرح حال او را در عبدالله‌بن سبا، ج ۲ بیابید.

رشید هَجَری منسوب به« هجر» یمن نیز، از مؤمنان به« رَجعت» بود و در کوفه از آن سخن می‌گفت که زیاد زبانش را قطع و او را به دار کشید. شرح حالش در استیعاب و اسدالغابه و رجال کشی آمده است.

میثم تمار برده‌ی زنی از بنی‌اسد بود که امام علی(ع) او را خرید و آزادش کرد. هنگامی که ابن‌زیاد او را توقیف کرد گفت:« پیش از آنکه کشته شوم از من سئوال کنید، و چون مردم از او سئوال کردند و او پاسخشان داد، ابن زیاد دستور داد تا او را لجام زدند و او اولین کسی بود که در اسلام لجام زده شد . شرح حالش را در استیعات و اسدالغابه و رجالکشی می‌یابید.

[97] (۳). ابورقیمه تمیم‌بن اوس الداری معروف به« تمیم داری» از علمای نصرانی، راهب زمان خود و عابد فلسطین بود پس از غزوه تبوک به مدینه آمد و به خاطر سرقتی که انجام داده و بر عهده اش ثابت شده بود، اظهار اسلام کرد تا از تبعات آن در امان بماند، و آن چنین بود که :« با دو نفر برای تجارت به شام رفتند، و یکی از آن‌ها بمرد و وصیت کرد تا سرمایه او را به خانواده‌اش برسانند و وصیت خود را در بین اموال پنهان ساخت. آن دو نیز اموال باارزش او، از جمله ظرف سیمین زرکوبش را برای خود برداشتند و بقیه مال را به ورثه دادند آن‌ها که با فقدان بخشی از اموال روبرو شدند، به وصیت مراجعه کرده و چون دیدند همه اموال در آن صورت برداری شده و هیچ چیز آن فروخته و بخشیده نشده، به پیامبر(ص) شکایت کردند و آن حضرت پس از نماز عصر، در کنار منبر آن دو را سوگند داد و آن‌ها سوگند خوردند که خیانت نکرده‌اند و پیامبر رهایشان ساخت. سپس ظرف سیمین را نطد تمیم داری یافتند و دوباره آن دو را نزد پیامبر آوردند و این آیه نازل شد :(یا أیهَا الَّذینَ آمَنُوا شَهادَةُ بَینِکُم ...) و ورثه سوگند خوردند که آن ظرف از اموال خویشاوند آن ها بوده و آن را با بقیه اموال از تمیم داری گرفتند و تمیم به خیانت اعتراف کرد و پیامبر به او فرمود« وای بر تو ای تمیم! اسلام بیاور تا خدا از تو بگذرد» و او اسلام آورد. او

ص: ۶۷

نصرانی و «کعب الأحبار»[98] یهودیِ مقرّب خلفا و متظاهر به اسلام میدان داد تا احادیث اسرائیلی [/ اسرائیلیات] را، آنگونه که می خواستند، در جامعه اسلامی منتشر ساختند؛ چنان که خلیفه دوم عمربن خطاب، اولی را سخنران پیش از خطبه‌های نماز جمعه مسجد پیامبر ساخت، و خلیفه سوم عثمان این سخنرانی را

ص: ۶۸

از هفته‌ای یک روز به دو روز ارتقاء داد.

و «کعب الأحبار» نیز مقام پاسخگوئی به سئولات خلفا را از آن خود ساخت و به سؤالات «عمر و عثمان و معاویه» درباره مبدأ و معاد و تفسیر قرآن و جز آن پاسخ می داد! و سخنان آن دو را کسانی چون : انس‌بن مالک و ابوهریره[99] و عبدالله‌بن عمربن خطاب و عبدالله‌بن زبیر و معاویه و همتایان صحابی و تابعی آن‌ها روایت کرده‌اند.

نقل اسرائیلیات در مکتب خلفا، منحصر به این دو عالم اهل کتاب و شاگردان آن ها نبود، بلکه گروهی دیگر با آن دو به پا خاستند و پس از آن ها نیز راهشان ادامه یافت و- جز دوران کوتاه حکومت امام (ع) که آن‌ها را از مساجد مسلمانان بیرون راند- سیره آن ها تا دوران خلافت عباسیان امتداد یافت و عنوان «قصّاصین» [/ قصه‌پردازان] را از آن خود ساختند، و اندیشه ا سلامی مکتب خلفا را به شدت تحت تأثیر قرار دادند، و از همین جا بود که فرهنگ اسرائیلی در بخشی از حوزه علوم اسلامی نفوذ کرد، و اعتقاد به جسمیّت خدا و گناهکار بودن انبیاء و تفسیرهای ناروای مبدأ و معاد و دیگر افکار اسرائیلی از همین جا به مکتب خلفا راه یافت . نفوذ این گروه در دوران اموی، به ویژه در حکومت معاویه بسی بیشتر و بیشتر شد، چون معاویه کسانی امثال «سرجون»[100] نصرانی را

ص: ۶۹

تا دوره عمر در مدینه زندگی کرد و عمر او را بزرگ می داشت و درباره‌اش می‌گفت:« او بهترین اهل مدینه است » و در حقوق با بدریان همتایش کرد، و هنگامی که نماز شب خاص ماه رمضان را سنت[/ بدعت] نهاد او و ابیّ‌بن کعب را امام آن قرار داد. تمیم پس از قتل عثمان به شام رفت و در کنف حمایت معاویه قرار گرفت و در سال ۴۰ هجری وفات کرد. داستان تمیم و شرح حال او را در کتاب « من تاریخ الحدیث»[/ سرگذشت حدیث] آورده‌ایم. تفصیل و مصادر را در آنجا بجوئید ..

[98] (۱). ابواسحاق کعب‌بن مائع، از بزرگان علمای اهل کتاب و احبار یهود یمن بود که در زمان عمر به مدینه آمد و اظهار اسلام کرد و به خواست عمر در آنجا باقی ماند و با پیدایش شورش بر ضد عثمان به شام رفت و در کنف حمایت معاویه درآمد و در سال ۳۴ هجری در ۱۰۴ سالگی وفات کرد. و آن کسی که بر تفکر اسلامی، در برخی از جوانب اثر گذاشت، همین کعب الأحبار یهودی معلوم الحال بود، نه عبدالله بن سبای مجعول که بنابر پندار برخی بر افکار صحابه و تابعین اثر گذاشت! برای آشنائی بیشتر به« عبدالله بن سبا» اثر مولف مراجعه نمائید.

[99] (۱). ابو هریره دوسی، در نام و نسبش اختلاف است و ۵۳۷۴ حدیث از او روایت کرده‌اند. در سال ۵۷ یا ۵۸ هجری وفات کرد. شرح حال او در جوامع السیره، ص ۲۷۶، و کتاب« شیخ المضیرة» عالم مصری شیح محمود ابوریه آمده است.

[100] (۲). سرجون‌بن منصور رومی، در تاریخ طبری(ج ۲ ص ۲۰۵) و تاریخ ابن‌اثیر(ج ۴ ص ۷) گویند:« او کاتب معاویه و همراز او بود و پس از او کاتب و منشی یزید شد» و در اغانی(ج ۱۶ ص ۶۸) گوید:« یزید به گاه شراب خواری سرجون نصرانی را ندیم و هم پیاله خود می‌گرفت» و نیز در تاریخ طبری(ج ۲ ص ۲۲۸ و ۲۳۹) و تاریخ ابن‌اثیر(ج ۴ ص ۱۷) گویند:« همو بود که به هنگام رسیدن خبر مسلم‌بن عقیل، به یزید پیشنهاد کرد تا ابن‌زیاد را حاکم کوفه گرداند» و بنابر نقل مسعودی در التنبیه و الاشراف، ص ۲۶۱ و خطط مقریزی، ج ۱ ص ۱۵۹، پسر جون نیز کاتب عبدالملک مروان شد ..

مستشار و همراز، «ابن أثال»[101] نصرانی را طبیب ویژه و «اخطل»[102] نصرانی را شاعر

مخصوص دربار برگزید؛ پر واضح است که آن‌ها هنگامی که دربار اموی را سروسامان می‌دادند، فرهنگ و آداب و افکار خویش را رها نکرده و آن را با خود به دربار خلافت اموی آورده بودند. اضافه بر آنکه، پایتخت معاویه در شام، پیش از آن، مرکز نصارای بیزانسی روم شرقی و دارای تمدّنی کهن و ریشه‌دار بود و معاویه وارد چنین محیطی شده بود!

اما خود معاویه، او در مرکز غلیظترین افکار و عادات قبیلگی دوران جاهلیت نشو و نما کرده بود؛ جاهلیتی که با اسلام و فرهنگ اسلامی با شدت هر چه تمامتر جنگید و در نهای ت، در سایه شمشیر اسلام از شرارت بازایستاد ! او در چنین محیطی پدیدار و پرورش یافت و پس از فتح مکه، از مکه به مدینه و از جاهلیت به اسلام درآمد، و در جامعه نوپای اسلامی نیز درنگ چندانی نکرد تا پرورش و تربیت اسلامی یابد و چنان شود که بر جامعه روم و تمدن ریشه دا رش تأثیر گذارد، بلکه این او بود که از آن متأثر شد!

معاویه چنان بود که اعتراضات دیگر صحابه پرورش یافته در مکتب اسلام را نیز برنمی تافت، و کسانی چون : ابوذر و ابودرداء و قاریان و مفسران کوفه را تبعید و از محدوده خویش دور می‌کرد.[103]

---

[101] (۱). هنگامی که معاویه بر آن شد تا برای یزید بیعت بگیرد و متوجه شد که مردم شام به « عبدالرحمن‌بن خالدبن ولید» گرایش دارند، به طبیب خود « ابن‌اثال» دستور داد تا عبدالرحمن را مسموم کند و به او وعده داد که مالیات یک سال او را ببخشد و کارگزار مالیات حمص اش گرداند، و او چنان کرد و معاویه نیز به وعده‌اش عمل نمود و بعد، خالد پسر عبدالرحمن یا مهاجر برادر زاده او وی را بکشت. مراجعه کنید: اغانی، ج ۱۵ ص ۱۲- ۱۳. تاریخ طبری، ج ۲ ص ۸۲- ۸۳. ابن‌اثیر، ج ۳ ص ۳۷۸، و یعقوبی، ج ۲ ص ۲۲۳.

[102] (۲). ابو مالک غیاث‌بن غوث اخطل از نصارای تغلب، در اوایل خلافت عمر به دنیا آمد و در سال ۵۹ هجری فوت کرد. جاحظ در البیان و التبیین(۱/ ۸۶) درباره سبب نزدیکی او به امویان یادآور شده که:« معاویه می‌خواست انصار را هجو و عیبجوئی کند، چون بیشتر آنها از یاران علی‌بن ابی‌طالب بودند و نظر معاویه را درباره خلافت نمی‌پذیرفتند؛ لذا پسرش یزید از« کعب‌بن جعیل» خواست تا انصار را هجو کند که او نپذیرفت و گفت:« ولی من تو را به جوانی نصرانی از خودمان راهنمائی می‌کنم که زبانش غوغا می‌کند و از هجو آن‌ها باکی ندارد، و اخطل را به او معرفی کرد».

و در اغانی(۱۳/ ۱۴۲) از قول کعب‌بن جعیل گوید:« یزیدبن معاویه به من گفت :« پسر حسّان، عبدالرحمن‌بن حکم را رسوا کرده و ما را نیز- چون او با زوجه ابن حکم ارتباط داشت- پس تو هم انصار را هجو کن!» گفتم:« آیا مرا به شرک بازمی‌گردانی و می‌خواهی قومی را که به رسول خدا یاری رسانده و او را پناه دادند، هجو کنم؟ ولی جوانی نصرانی از خودمان را به تو معرفی می‌کنم ...» و در روایت دیگری گوید:« معاویه در نهان از کعب خواست تا انصار را هجو کند او اخطل را به وی معرفی کرد و اخطل آنها را هجو نمود و در شعر او آمده است:

»ذهبت قریش بالمکارم و العلا و اللّؤم تحت عمائم الأنصار«

قریش همه مکارم و برتری‌ها را از آن خود کرد.

و همه پستی‌ها در زیر عمامه‌های انصار است!».

و در ص ۱۴۷ گوید:« انصار از معاویه خواستند تا اخطل را به آن ها واگذارد و او گفت :« زبانش در اختیار شما باشد، جز آنکه پسرم یزید او را پناه داده است!» و در نهان به یزید گفت :« من به این قوم چنین و چنان گفته ام و اکنون تو او را پناه بده ! ...» و در ج ۸ ص ۲۹۹ گوید: درباره او گفته اند:« نصرانی کافری بود که مسلمانان را هجو می‌کرد و با جبّه خز و حرز خز و زنجیر و صلیب طلای آویخته در گردن و ریش آلوده به خمر وارد دربار می شد و بدون اجازه نزد عبدالملک مروان می‌رفت!» و در ج ۱۶ ص ۶۸ گوید:« ندیم و هم پیاله شراب یزید بود»..

همه این عوامل باعث شد تا مکتب خلفا در دوران معاویه، با رنگ و بوی فرهنگ اهل کتاب آمیخته گردد، و این عوامل تا به امروز هم مورد نقد و بررسی

موضوعی قرار نگرفته تا میزان تأثیر آن‌ها بر این مکتب شناخته شود!

معاویه، اضافه بر آنچه یادآور شدیم، پرورش یافته عادات جاهلی بود و خود را به عرف و عادات خاص آن، از تعصب قبیلگی گرفته تا احیای آثار مشرکین، ملتزم و مسئول می دانست![۱۰۴] و علاوه بر آن، اهداف دیگری را نیز تعقیب می نمود که از جمله آن ها، مورثی کردن حکومت در دودمان خویش و شکستن شوکت مخالفان بود؛ مخالفان دیندار و دین نگهداری که با سلاح رسول خدا (ص) فراروی او و بدعت های او می ایستادند! و او برای وصول به اغراض جاهلی و اهداف خاص خود، به چاره اندیشی پرداخت و در این مسیر همراهان خود را یافت و از بازمانده های صحابه متزلزل و بی‌بهره از دین همچون: «عمرو بن

عاص» و «سمرةبن جندب»[۱۰۵] و «ابوهریره» استمداد کرد و آن ها نیز، به وضع احادیث مورد نیازش پرداختند و همه را به رسول خدا (ص) نسبت دادند!

مدائنی در کتاب «الاحداث» گوید: «معاویه پس از «عامّالجماعة» در بخشنامه واحدی به همه کارگزارانش نوشت: «من ذمّه و امان را از کسی که چیزی از فضل ابی‌تراب و اهل‌بیت او را روایت کند، برداشتم!» و نوشت:

---

[۱۰۳] (۱). مراجعه کنید: نقش عایشه در تاریخ اسلام فصل همراه با معاویه؛ و شرح نهج البلاغه ابن‌ابی الحدید، چاپ مصر، ج ۱ ص ۱۵۹- ۱۶۰..

[۱۰۴] (۱). در اغانی، چاپ دار الکتب (ج ۲ ص ۲۴۱- ۲۵۱) گوید:« هنگامی که مروان از سوی معاویه حاکم مدینه بود، عبدالرحمن بن ارطاة را که در جاهلیت هم پیمان« حرب» جد معاویه بود، حدّ زد. معاویه به او نوشت:« اما بعد، تو هم پیمان حرب را در انظار مردم هشتاد ضربه زدی، اگر او، هم پیمان پدرت« حکم» بود رسوایش نمی‌کردی! هان به خدا سوگند! یا حدّت را باطل می‌کنی و اشتباهات را اعلان می‌داری و اعتبارش را بازمی‌گردانی، یا آنکه من حدّت را باطل می‌کنم و فرمانش می‌دهم تا به عنوان قصاص هشتاد ضربات بزند» و مروان فرمان معاویه را اجرا کند

نمونه دیگر، الحاق« زیادبن عبید» به پدرش ابوسفیان، براساس عرف و عادات جاهلی مخالف اسلام بود! اسلامی که فرزند را از آن ازدواج می‌داند و زناکار را مستحق سنگ! مشروح داستان را در: نقش عایشه و عبدالله‌بن سبا بجوئید.

و در عقدالفرید (ج ۳ ص ۴۱۳) گوید:« معاویه احنف‌بن قیس و سمرةبن جندب را فراخواند و گفت :« چنان می‌بینم که این سرخ رویان غیر عرب زیاد شده‌اند، و می‌بینیم که بر گذشتگان ما عیب می‌گیرند، و گویا مشاهده می‌کنم که به سوی عرب و حکومت خیز برداشته اند و اکنون به این نتیجه رسیده ام که گروهی از آن‌ها را بکشم و گروهی را برای حفظ بازار کار و ساختن راه ها رها سازم! ...» که احنف با او مخالفت کرده و سمره گفت :« ای امیر! آنها را به من واگذار تا به حسابشان برسم و خواستهات را برآورده سازم!» و معاویه از نظر خود و کشتن آنها عدول کرد..

[۱۰۵] (۱). سمرةبن جندب‌بن هلال فزاری، مادرش او را پس از فوت پدر به مدینه آورد و خود با شیبان بن ثعلبه ازدواج کرد و سمره هم پیمان انصار شد . رسول خدا(ص) به برخی از صحابه که سمره نیز در جمعشان بود فرمود:« آخرین مرده شما در آتش است!» و سمره آخرین مرده آن‌ها بود که در سال ۵۹ در بصره فوت کرد. شرح حالش در اسد الغابه و سیر اعلام النبلاء آمده است: همه صاحبان صحاح حدیث او را روایت کرده‌اند. داستان همراهی‌اش با معاویه و چگونگی جعل حدیث برای او و ... در کتاب! نقش عایشه، آمده است..

«اطرافیان خود را که از شیعیان عثمان و دوستداران و اهل ولایت او هستند، و فضایل و مناقب او را روایت می کنند، مورد توهج قرار دهید و به مجالس آن‌ها نزدیک شوید، و آن‌ها را به خود نزدیک کنید و گرامی شان بدارید و هر یک از آن‌ها که روایتی نقل کرد نام و نام پدر و عشیره اش را برای من بنویسید!» آن‌ها چنین کردند و این ها به جعل فضایل و مناقب عثمان پرداختند و معاویه، به اعطای جوایز و هدایا ی مختلف در میان ایشان پرداخت و این روش در همه شهرها گسترش یافت و برای مقام و دنیا به مسابقه برخاستند و چنان شد که هر رانده شده اجتماعی که نزد عثمان و معاویه می‌آمد و در فضل عثمان روایتی نقل می کرد، نامش نوشته و مقرّب و مقبول درگاه می شد؛ تا آنگاه که مدتی گذشت و او دوباره به کارگزارانش نوشت:

«حدیث فضایل عثمان بسیار و پرشمار شده و در هر کوی و برزنی منتشر گردیده است؛ اکنون با دریافت این نامه، مردم را به روایت درباره فضایل صحابه

ص: ۷۳

و خلفای پیشین فرابخوانید، و ه رگونه خیری را که یکی از مسلمانان درباره ابوتراب روایت می کند، مناقض آن را به نفع صحابه برای من بفرستید که این کار نزد من محبوبتر بوده و دیده ام را روشنتر می‌سازد؛ و برای کوبیدن برهان ابوتراب و شیعیان او کوبنده‌تر و از مناقب عثمان و فضل او بر آنان دشوارتر است!»

نامه او برای مردم خوانده شد و از آن پس، اخبار جعلی و نادرست در مناقب صحابه روایت گردید، و مردم به روایاتی از این دست همت گماشتند و کار بدانجا رسید که آن ها را بر فراز منا بر قرائت، و بر معلّمان مدارس القاء می کردند و کودکان و نوجوانان بسیاری را براساس آن پرورش دادند؛ به گونه ای که همچون قرآن به فراگیری اش پرداختند و دامنه تعلیم و تعلّم آن را به زنان و دختران و خادمان و نوکران خود گسترش دادند و تا آنجا که خدا خواست بر آن درنگ کردند ...

و از این راه، احادیث جعلی بسیار و تهمت های پرشمار آشکار گردید، و فقها و قضات و امیران براساس آن ها طی مسیر کردند؛ و مبتلاترین مردم در این فتنه، قاریان و مفسران ریاکار سست عنصری بودند که با اظهار خشوع و عبادت، این احادیث را از پیش خود می‌ساختند تا نزد حکومتگران مقبول و به مجالس آن ها نزدیک و از اموال و امکان و مقام آن‌ها بهره جویند؛ تا آنگاه که این احادیث به دست دینداران رسید؛ کسانی که کذب و بهتان را روا نمی دانستند، و با پندار حق بودن آن‌ها را پذیرفتند و روایت کردند، و اگر باطل بودن آن‌ها را می‌دانستند هرگز آن‌ها را روایت نکرده و به آن‌ها معتقد نمی‌شدند!»[۱۰۶]

ابن‌ابی الحدید نام برخی از صحابه و تابعین را که معاویه برای حدیث سازی

ص: ۷۴

[۱۰۶] (۱). شرح نهج البلاغه ابن‌ابی الحدید، خطبه شماره ۲۰۳، ج ۳ ص ۱۵- ۱۶، و فجر الاسلام احمد امین، ص ۲۷۵..

استخدام کرده بود، یادآور شده است؛[107] و ما نیز، نام برخی از آن‌ها را در کتاب «نقش عایشه» آورده‌ایم.[108]

و سوگمندانه، همه این احادیث ساختگی را جزئی از «سنت پیامبر» به شمار آورده اند، و وای بر کسی که آن را انکار کرده و بدان ایمان نیاورده و آن را تصدیق ننماید!![109]

در زمان عمربن عبدالعزیز

عمربن عبدالعزیز که به حکومت رسید، ممنوعیت نوشتن «سنت رسول خدا (ص)» را برطرف کرد به مردم مدینه نوشت : «حدیث رسول خدا (ص) را مورد توجه قرار دهید و آن را بنویسد که من از نابودی علم و رفتن صاحبان آن بیمناکم!».

و «ابن‌شهاب زهری» اولین کسی بود که در سلا یکصدم هجری به دستور عمربن عبدالعزیز به تدوین حدیث پرداخت؛[110] ولی این کار با فوت عمر در سال ۱۰۱ نیمه تمام ماند و آنچه تدوین شده بود نیز، مفقود گردید!

ص: ۷۵

ابن حجر در شرح حال «ابوبکربن محمدبن عمرو ابن حزم» متوفای ۱۱۷ ه- گوید: «عمربن عبدالعزیز به او نوشت که : «علم را برای او بنویسد» و فرزند وی پس از وفاتش گفت: «آن نوشته‌ها از بین رفت!»[111]

همچنین، تدوین شده های دیگران نیز باقی نماند؛ تا آنگاه که ابوجعفر منصور دوانیقی به حکومت رسید و علما را بر تدوین علوم برانگیخت. ذهبی در ذکر حوادث سال ۱۴۳ ه- گوید:

«و در این زمان، علمای اسلام، تدوین حدیث و فقه و تفسیر را آغاز کردند : ابن حریح در مکه به «تصانیف» پرداخت و سعیدبن ابی‌عروبه و حمّادبن سلمه و دیگران در بصره و اوزاعی در شام، به نوشتن بخاستند، و مالک در مدینه «موطّأ» را تصنیف کرد و ابن اسحاق «مغازی» را نوشت، و معمّر در یمن و ابوحنیفه و دیگران در کوفه به نوشتن «فقه و رأی » پرداختند و سفیان ثوری کتاب جامع را تصن‌یف کرد، و پس از اندکی، هشیم به تصنیف کتاب های خود پرداخت، و لیث در مصر، و ابن لهیعه و بعد ابن مبارک و ابویوسف و ابن وهب به تدوین و تبویب علوم پرداختند و از این راه، تدوین کتاب‌های ادب و لغت و تاریخ و سیره فزونی گرفت؛ و پیش از این دوران، سایر پیشوایان یا از حافظه خود سخن

---

[107] (۱). همان، ج ۱ ص ۳۵۸.

[108] (۲). نقش عایشه در تاریخ اسلام، باب:« همراه با معاویه».

[109] (۳). خطیب بغدادی در تاریخ بغداد(ج ۴ ص ۷) روایت کند و گوید:« نزد هارون الرشید با حضور یکی از بزرگان قریش، سخن از این حدیث ابوهریره به میان آمد که گودی:« موسی آدم را ملاقات کرد و گفت :« تو همان آدمی هستی که ما را از بهشت بیرون کردی؟ » آن مرد قریشی گفت:« موسی در کجا آدم را ملاقات کرد؟ » راوی گوید: رشید خشمگین شد و گفت:« شمشیر و زیرانداز مرگ را بیاورید که به خدا سوگند، این زندیق است و بر حدیث رسول خدا(ص) عیب می‌گیرد!» و راوی این قصه- ابومعاویه- پیوسته او را به آرامش می‌خواند و می‌گفت:« یا امیرالمؤمنین! چیزی از ده‌انش پرید و نفهمید!» تا آنگاه که او را آرام کرد!

[110] (۴). فتح الباری، ج ۱ ص ۲۱۸، باب کتابة العلم.

[111] (۱). تهذیب التهذیب، ج ۱۲ ص ۳۹.

می‌گفتند و یا علوم را از روی نوشته های صحیح نامرتب روایت می کردند. و خدای را سپاس که دستیابی به علم آسان گردید و اعتماد بر حفظ به تدریج کاهش یافت و هر چه هست همه از آن خداست».[112]

و در «موسوعة الفقه الاسلامی» (ج ۱ ص ۴۷) آمده است: «هنگامی که منصور در سال ۱۴۳ هجری به حج رفت، مالک را به نوشتن کتاب «موطّأ» برانگیخت؛ همانگونه که همراه با کارگزارانش دیگر علما را به تدوین و تألیف

ص: ۷۶

تشویق نمود، و ابن‌جریح و ابن‌عروبه و ابن‌عیینه و دیگر فقهای شهرها و اصحاب آن‌ها به تدوین و تألیف پرداختند».[113]

مؤلف گوید: «آنچه در اینجا یادآور شدیم، با آنچه نقل شده و گفته اند: «پیش از این دوران نیز مدوّنات حدیثی وجود داشته» تناقضی ندارد، چون- مثلًا- اینکه گفته شده: «عبدالله‌بن عمروبن عاص صحابی، صحیفه صادقه داشته و زهری تابعی، احادیث تدوین شده»؛ باید بدانیم که نام امثال این دو کتاب مدوّن نیز، تنها در عصر تدوین حدیث به علما رسیده است؛ و از آن پس، علمای مکتب خلفا به تدوین محفوظات خویش از «سنت رسول خدا (ص)» پرداختند و همراه با آن، به تدوین روایاتی پرداختند که از اجتهادات خلفا ر ا در برابر نصّ «سنت رسول خدا» تأیید می‌کرد، و گاهی همراه با آن، به تدوین احادیث اسرائیلی پرداختند .[114] و نیز، در عصر تألیفب ود که به تمرین و آمادگی برای کتمان و تحریف بخشی از سنت رسول خدا (ص) همت گماشتند که ما، ده نوع از آن را در بحث وصیت مورد بحث و بررسی قرا ر دادیم. اما احادیث متناقض:

چگونگی پیدایش احادیث متناقض

شاید بخشی از احادیثی که در زمان معاویه ساخته و پرداخته و روایت شد، و در شمار احادیث رسول خدا و سنت آن حضرت (ص) به شمار آمد، احادیث زیرین باشد:

در صحیح مسلم و سنن دارمی و مسند احمد آمده است که رسول خدا (ص) فرمود:

(لَا تَكْتُبُوا عَنِّی وَ مَنْ كَتَبَ عَنِّی غَیْرَ الْقُرْآنِ فَلْیُمْحِهِ):

«سخنان مرا ننویسید، و کسی که سخنان مرا، به جز قرآن، نوشته باشد باید آن را محو

ص: ۷۷

و نابود کند»[115]

---

[112] (۲). تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۶ ص ۶، و تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۲۶۱..

[113] (۱). موسوعة الفقه الاسلامی، چاپ قاهره ۱۳۸۶ ه-، ج ۱ ص ۴۷، مقدمه گروه تألیف.

[114] (۲). مراجعه کنید: نقش ائمه در احیای دین، جلد ۱۱ و ۱۲..

[115] (۱). صحیح مسلم، کتاب الزهد، ج ۴ ص ۹۷. سنن دارمی، مقدمه، ج ۱ ص ۱۱۹، و مسند احمد، ج ۳ ص ۱۲ و ۳۹ و ۵۶.

و در روایت دیگری گوید: «آن‌ها از پیامبر اجازه خواستند تا سخنانش را بنویسند و او به آن‌ها اجازه نداد.»[۱۱۶]

و در مسند احمد، و سنن ابوداود از «زیدبن ثابت» گوید: «رسول خدا (ص) از اینکه چیزی از سخنانش را بنویسیم نهی فرمود و آن را محو کرد».[۱۱۷]

و نیز، در مسند احمد از «ابوهریره» گوید: «نشسته بودیم و هر چه را از پیامبر می شنیدیم می‌نوشتیم که آن حضرت نزد ما آمد و فرمود: «آیا با کتاب خدا کتاب دیگری است؟ » گفتیم: «هر چه می‌شنویم» فرمود: «کتاب خدا را بنویسید؛ تنها کتاب خدا را. آیا کتابی جز کتاب الله وجود دارد؟ تنها کتاب خدا را بنویسید .» گوید: «ما نیز، هر چه را نوشته بودیم در یک جا گرد آوردیم و سپس همه را آتش زدیم!».[۱۱۸]

به راستی اگر این روایات صحیح باشد، وظیفه مسلمانان چیست؟ آیا نباید همه مصادر و مدارک حاوی احادیث رسول خدا (ص)، و همه صحاح و مسانید و سیره و تفسیر را گرد آورند و آن ها را بسوزانند یا به دریا بریزند؟ !! و اگر چنین کنیم و همه مصادر سنت رسول خدا (ص) را به دریا بریزیم، از شرایع اسلام چه می ماند؟! نه، رسول خدا (ص) هرگز چنین سخنانی را نفرموده، و بلکه نقیض آن را بیان داشته و در حجة الوداع فرموده:

ص: ۷۸

(نَضَّرَ اللَّهُ عَبْداً سَمِعَ مَقَالَتِی فَوَعَاهَا وَ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ یَسْمَعْهَا فَکَمْ مِنْ حَامِلِ فِقْهٍ إِلَی مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْه ...): «خدا شادمان کند بنده‌ای را که سخنان مرا بشنود و حفظ کند و به کسی که آن را نشنیده برساند؛ ای بسا حامل فقه ی که فقه را به فقیه تر از خود می‌رساند ...».[۱۱۹]

و در حدیث دیگر فرموده : «ای بسا حامل فقه ی که فقیه نیست؛ و ای بسا حامل فقه ی که فقه را به فقیه تر از خود می‌رساند».[۱۲۰]

و در روایت دیگری فرموده : «خدا شادمان کند فردی را که سخنی از ما بشنود و همانگونه که شنیده آن را به دیگری برساند، که ای بسا گیرنده از شنونده نگهدارنده‌تر است»[۱۲۱]

و در دیگری فرموده : «باید شاهدان به غایبان برسانند، که شاهد ممکن است به کسی برساند که از خود او نگهدارنده تر است».[۱۲۲]

---

[۱۱۶] (۲). سنن دارمی، ج ۱ ص ۱۱۹.

[۱۱۷] (۳). مسند احمد، ج ۵ ص ۱۸۲، و سنن ابوداود، کتاب العلم، ج ۳ ص ۳۱۹.

[۱۱۸] (۴). همان، ج ۳ ص ۱۲- ۱۳..

[۱۱۹] (۱). مراجعه کنید: تعریف مصطلحات پنج گانه در ابتدای همین جلد که مصادر این روایات در آنجا آمده است

[۱۲۰] (۲). همان.

[۱۲۱] (۳). همان.

[۱۲۲] (۴). صحیح بخاری، ج ۱ ص ۲۴. سنن ابن‌ماجه، ج ۱ ص ۸۵. کنز العمال، ج ۲ ص ۱۱۲۶، و بحارالانوار، ج ۱ ص ۱۵۲.

و فرمود: «خدایا جانشینان مرا ببخشای! خدایا جانشینان مرا ببخشای! خدایا جانشینان مرا ببخشای! گفته شد یا رسول الله! جانشینان شما کیانند؟ فرمود: کسانی که بعد از من می‌آیند و سخنان و سنت مرا روایت می‌کنند».[123]

ص: ۷۹

و در صحیح بخاری گوید: «مردی از اهالی یمن سخن رسول خدا (ص) را شنید و گفت: «یا رسول الله برای من بنویس» فرمود: «برای ابوفلان بنویسید».[124]

و روایت شده که مردی از انصار نزد پیامبر می نشست و برخی سخنان آن حضرت را می شنید و به شگفت می آمد و نمی‌توانست آن را حفظ کند و از این ناتوانی خود به پیامبر (ص) شکوه کرد و آن حضرت به او فرمود: «از دستت یاری بجو» و به دست او اشاره کرد که یعنی بنویس».[125]

و از «عمروبن شعیب» از پدرش از جدش روایت کنند که گفت: «به رسول خدا (ص) گفتم: «یا رسول الله! آیا هر چه را که از شما می شنوم بنویسم؟» فرمود: «آری» گفتم: «در حال خشم و خشنودی هم؟ » فرمود: «آری، چون در همه این موارد جز حق نگویم».

و در روایت دیگری است که گفت: «من چیزهائی از شما می‌شنوم، آیا آن‌ها را بنویسم؟» فرمود: «آری».[126]

و از «عبدالله‌بن عمرو» گوید: «من هر چه را که از رسول خدا (ص) می‌شنیدم می‌نوشتم تا آن را نگهدارم که قریش مرا نهی کردند و گفتند: «هرچه از رسول خدا می‌شنوی می‌نویسی! در حالی که رسول خدا هم بشر است و در حال خشم و خشنودی سخن می‌گوید!» و من از نوشتن دست کشیدم و موضوع را برای رسول خدا (ص) بازگو کردم و آن حضرت با انگشت به دهان خود اشاره

ص: ۸۰

کرد و فرمود: «بنویس، که سوگند بدانکه جانم به دست اوست، جز حق از آن بیرون نیاید».[127]

---

[123] (۵). مراجعه کنید: مصادر مکتب اهل‌البیت: معانی الاخبار، ص ۳۷۴– ۳۷۵. عیون الاخبار، چاپ نجف، ج ۲ ص ۳۶، من لا یحضره الفقیه، ج ۴ ص ۴۲۰، و بحار الانوار، ج ۲ ص ۱۴۵.

و مصادر مکتب خلفا: قواعد التحدیث قاسمی، چاپ دوم، ص ۴۸، شرق اصحاب الحدیث خطیب بغدادی، ص ۳۰. جامع بیان العلم ابن‌عبدالبرّ، ج ۲ ص ۵۵، اخبار اصفهان ابونعیم، ج ۲ ص ۸۱. الفتح الکبیر سیوطی، ج ۱ ص ۲۳۳. کنز العمال، چاپ دوم، ج ۱۲۸ و ۱۳۳، و ج ۱۰ ص ۱۸۱، و الالماع قاضی عیاض، ص ۱۱..

[124] (۱). صحیح بخاری، ج ۱ ص ۲۲، و ابوفلان چنانکه در سنن ترمذی(ج ۱۰ ص ۱۳۵) آمده،« ابوشاة» بوده است.

[125] (۲). سنن ترمذی، کتاب العلم، ج ۱۰ ص ۱۳۴.

[126] (۳). مسند احمد، ج ۲ ص ۲۱۵..

[127] (۱). مصادر این روایت در باب: دیدگاه دو مکتب درباره نشر حدیث رسول خدا(ص)، گذشت.

و در روایت دیگری بعد از آن آمده است که : «نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت : «یا رسول الله ! من از سخنان شما سیراب می‌شوم و می خواهم اگر اجازه دهید، دستم را برای نوشتن با قلبم همراه سازم » فرمود: «اگر سخنان من است، دستت را با قلبت همراه ساز».[128]

و از «عمروبن شعیب» از پدرش از جدش گوید: «گفتم: یا رسول الله! ما از شما سخنانی را می‌شنویم و نمی‌توانیم آن را حفظ کنیم، آیا آن‌ها را ننویسیم؟» فرمود: «چرا، آن‌ها را بنویسید».[129]

***

آری، همان‌گونه که در احادیث صحیح اخیر دیدیم، رسول خدا (ص) صحابه را به نوشتن و نشر سخنان خود تشویق و فرمان داده است؛ حال باید دید، احادیث گذشته که می‌گوید: «پیامبر از نوشتن سخنان خود نهی فرمود» چگونه و از کجا روایت شده است؟!

پاسخ آن است که : ما دیدیم که قریش، یعنی مهاجران صحابه، از نوشتن سخنان رسول خدا (ص) در حال حیات آن حضرت منع می‌کردند، و هم آن‌ها از نوشتن وصیت رسول خدا (ص) پیش از وفات آن حضرت جلوگیری کردند، و پس از وفات پیامبر نیز، دیدیم که خلیفه قریشی، عمر، با شدت هر چه تمامتر از نوشتن سخنان رسول خدا (ص) نهی می‌کرد و هر چه را که نوشته شده بود می‌سوزانید و از انتشار آن جلوگیری می‌نمود و مخالفان نظر خود را در مدینه

ص: ۸۱

تحت نظر نگه می داشت، و خلیفه سوم عثمان مسیر او را ادامه داد، و بسیار طبیعی بود که گروهی از صحابه نیز، در رکاب سلطه حاکم طی مسیر نمایند!

از سوی دیگر برخی از صحابه که با این روند مخالفت کرده و همانند ابوذر، به انتشار سخنان رسول خدا (ص) پرداختند، گرفتار مصیبت و سختی شدند؛ و چنانکه خواهد آمد- امام علی (ع) آنان را تشجیع و دلداری می‌داد؛ و بسیار طبیعی بود که امام (ع) در دوران خلافت خویش نیز، این تشجیع و دلداری را ادامه دهد؛ و لذا هنگامی که آن حضرت در محراب عبادت به شهادت رسید و حکومت به دست معاویه افتاد، معاویه پس از آن به سادگی نمی توانست از نوشتن و نشر حدیث رسول خدا (ص) جلوگیری کند و نیازمند آن بود که برای این دیدگاه مؤ یّدی بیابد و بدین خاطر، احادیث : «منع پیامبر از نوشتن حدیث» در زمان او ساخته و پرداخته و روایت گردید، و نتیجه آن شد که اکنون در احادیث رسول خدا (ص) تناقض بیابیم؛ به گونه‌ای که:

«احادیثی از رسول خدا (ص) روایت شود که فرمود: «سخنان مرا بنویسید». و «احادیثی روایت شود که فرمود: «سخنان مرا ننویسید!» و بدین‌گونه، احادیث روایت شده از رسول خدا (ص) متناقض و متعارض یافته شد!!

---

[128] (۲). سنن دارمی، مقدمه، ج ۱ ص ۱۲۵- ۱۲۶.

[129] (۳). مسند احمد، ج ۲ ص ۲۱۵..

بنابراین، ما هرگاه با احادیث متعارض مواجه شویم، شایسته آن است که احادیث موافق با دیدگاه سلطه حاکم در طی قرون را رها کرده و به دو اندازیم!

و در پا یان، فراموش نکنیم که : «هدف منع، منع از انتشار فضایل امام علی (ع) در میان مسلمانان، به ویژه دو دوران معاویه بود که فرمان داد تا امام علی (ع) را در خطبه های نماز جمعه بر فراز منا بر مسلمانان لعن و نفرین نمایند؛ همانگونه که شرح آن در جلد اول، فصل کتمان فضایل امام علی (ع)، گذشت».

***

در گذشته به بخشی از مقتضای سیاست حکومتی معاویه اشاره کردیم؛

ص: ۸۲

سیاستی که می کوشید تا مردم را از مکتب اهل البیت دور کرده و به سوی مکتب خلفا بکشاند . اضافه بر آن، معاویه نیازمند آن بود تا دیدگاه مسلمانان را نسبت به امام خود هر چه بیشتر تغییر دهد؛ چون دیدی که مسلمانان از اولی حاکم اسلامی یعنی رسول خدا (ص) داشتند، نمونه بارز انسان کامل بود؛ انسان کاملی که نه گناه کرده و نه از هوای نفس پیروی می‌نمود.

این دیدگاه، مسلماً افراد پاک و غیر منحر ف امت اسلامی را از رفتن به راه معاویه، و پذیرش ولایت عهدی یزید فاسق دائم الخمر، بازمی داشت؛ و بدین خاطر معاویه بر آن شد تا با جعل احادیث، نظر مسمانان را نسبت به نمونه ی اعلای اسلامیت و انسانیت یعنی رسول خدا (ص) تغییر دهد و آن حضرت را در حدّ و اندازه یزید و معاویه، و پیرو خواهش‌های نفسانی معرفی نماید؛ احادیثی که از قول برخی از زنان پیامبر «امّهات المؤمنین» و برخی از صحابه رسول خدا (ص) روایت شده است!![130]

و نیز در احادیث اسرائیلی منسوب به انبیای پیشین، که علمای اهل کتاب آن ها را در بین مسلمانان انتشار می دادند، نسبت‌های دروغین و ناروائی بود که این خواسته سیاسی معاویه را تأیید می کرد؛ و آنچه بر این آشفته بازار دامن می زد، منع نوشتن حدیث رسول خدا (ص) و اعتماد بر حافظه راویان و روایات نامکتوب و غیر مستند آن ها بود که خوب و بد را درهم کرد و اسرائیلیات اهل کتاب را با مرویات مسلمانان درهم آمیخت!

و این همه، اندیشه اسلامی مکتب خلفا را در زمان معاویه، به گونه ای که او می خواست سامان داد و این تفکر خاص از زمان معاویه به بعد، اسلام رسمی به

ص: ۸۳

---

[130] (۱). مراجعه کنید: جلد اول همین کتاب، بحث‌های آمادگی، بحث منشأ اختلاف پیرامون صفات رسول خدا(ص) تا با تصویری که مکتب خلفا از چهره خاتم انبیا ترسیم کرده آشنا شوید، که به نظر ما آن احادیث در زمان معاویه و با رهنمود او ساخته و پرداخته شده است..

شمار آمد و هرچه مخالف آن بود متروک و مطرود گردید، و این اسلام رسمی با این تفکری که معاویه در شکل و محتوای اسلام ارائه داد، همانگونه که او خواسته بود، همنان تا به امروز باقی و پابرجاست؛ جز آنکه شهادت امام حسین و اهل بیت و یاران آن حضرت (ع)، مرز انحراف پس از معاویه را تعیین، و چهره واقع ی خلیفه یزید را روشن ساخت و مقام خلافت را از هاله مقدسی که پیرامون آن کشیده بودند جدا کرد و از آن پس، سلطه حاکم در یک سوی و مرجعیت دینی در دگرسوی قرار گرفت!

***

این، دیدگاه مکتب خلفا درباره حدیث رسول خدا (ص) بود. دیدگاه مکتب اهل‌البیت درباره حدیث رسول خدا (ص) را- انشاءالله- پس از بحث: دیدگاه دو مکتب درباره فقه و اجتهاد» مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

بازگشت به آغاز

استمرار نهی از نوشتن و نشر «سنّت رسول خدا (ص)» در مکتب خلفا- تا قرن دوم هجری- از مهم‌ترین علل گشودن باب اجتهاد و عمل به رأی در احکام اسلامی، از سوی آن‌ها بود؛ اجتهادی که گاهی در مقابل «سنّت رسول خدا (ص)» نیز قرار می‌گرفت و ما- انشاءالله- در فصل بعد آن را پی می‌گیریم.

ص: ۸۵

فصل سوّم: دیدگاه دو مکتب درباره «فقه و اجتهاد»

۱- سیر تحوّل و تغییر معنای «اجتهاد» در مکتب خلفا.

۲- نامگذاری «] اجتهاد»

۳- مجتهدان مکتب خلاف در قرن اول و موارد اجتهاد آن‌ها.

۴- مجتهدانِ خلفا و صحابه و تابعین و شرح موارد اجتهاد آن‌ها.

الف- موارد اجتهاد رسول خدا (ص).

ب- موارد اجتهاد دو خلیف، ابوبکر و عمر.

۵- اجتهاد خاص ابوبکر و عمر درباره خمس.

۶- اجتهاد خاص خلیفه عمر درباره متعه حج و ازدواج موقت.

۷- اجتهاد در قرن دوم به بعد، حقیقت و دگرگونی آن و دلایل صحّت عمل بدان.

ص: ۸۷

مقدمه:

واژه «فقه و اجتهاد» در عصر اخیر چنان در هم آمیخته اند که، جدائی میان آن ها، بدون بحث و بررسی کافی، میسور نیست. لذا، ما ابتدا به بررسی «اجتهاد» در مکتب خلفا پرداخته و سپس دیدگاه مکتب اهل البیت درباره «فقه و اجتهاد» را بیان می‌داریم- انشاءالله.

ص: ۸۹

۱- سیر تحوّل معنای «اجتهاد» در مکتب خلفا

اصطلاح «اجتهاد» و «مجتهد» پدیده‌های سال‌ها پس از عصر صحابه و تابعین اند؛ چون صحابه و تابعین، تغییر احکام با نظر شخصی خود را «تأویل» می‌نامیدند؛ همان گونه که در داستان کشتن «مالک‌بن نویره» کارگزار رسول خدا (ص) گذشت و «خالدبن ولید» به ابوبکر گفت: «ای خلیفه رسول‌الله! من «تأویل» کردم و صواب و اشتباه نمودم!» و ابوبکر در پاسخ عمر که می گفت: «خالد زنا کرده، او را رجم کن » گفت: «من او را رجم نمی کنم، چون او «تأویل» کرده و اشتباه نموده است».[۱۳۱]

و نیز، همانند روایت زهری از عروه از «عایشه» که گفت: «نماز واجب در ابتدا دو رکعتی بود که این دو رکعت برای سفر ثابت ماند، ولی در حَضَر [/ غیر سفر] نماز تمام است» زهری گوید: «به عروه گفتم: پس چرا خود عایشه در سفر نماز را تمام می‌خواند؟» گفت: «او تأویل کرد، همان گونه که عثمان تأویل کرد».[۱۳۲]

ص: ۹۰

و «ابن‌حزم» در کتاب «الفصل» گوید: «و عمار که به دست «ابوالغادیه» کشته شد، از حاضران در بیعت رضوان و از کسانی است که خداوند بر پاکی قلبش گواهی داده و سکینه و آرامشش بخشیده و از او راضی شده است؛ و ابوالغادیه چون متّاول و مجته دی است که به اشتباه بر او ستم کرده، او نیز مأجور است، اجری واحد؛ و او همانند قاتلان عثمان نیست؛ چون آن‌ها را مجال اجتهاد درباره کشتن او نبود».[۱۳۳]

---

[۱۳۱] (۱). مراجعه کنید:« موارد اجتهاد ابی‌بکر» در بحث آینده.

[۱۳۲] (۲). صحیح مسلم، باب صلاة المسافرین و قصرها، حدیث ۳، و صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۳۴، باب تقصیر الصلاة، که عبارت « فی‌السفر» را- برای پاسداری از کرامت ام‌المؤمنین- از حدیث حذف کرده است ..

[۱۳۳] (۱). الفصل، ج ۴ ص ۱۶۱.

و «ابن‌حجر» در شرح حال «ابوالغادیه» گوید: «نظر ما نسبت به صحابه در همه آن جنگ‌ها این است که آن‌ها «تأویل و اجتهاد» می‌کردند و مجتهد اشتباه کار نیز پاداش می گیرد؛ و اگر این قاعده درباره آحاد مردم ثابت باشد، ثبوت آن درباره صحابه به طریق اولی است».[۱۳۴]

و «ابن‌حزم» در «المحلّی» و «ابن‌ترکمانی» در «الجوهر النقی » گویند: «هیچ یک از افراد امت تردید ندارند که «عبدالرحمن‌بن ملجم» در کشتن «علی» «متأوّل و مجتهد» بود و چنان می پنداشت که راه صواب می رود؛ و بدین خاطر است که «عمران‌بن حطان» گوید:

یا ضربة من تقی ما اراد بها / الّا لیبلغ من ذی العرش رضوانا

انّی لأذکره یوماً فأحسبه / أو فی البریّة عند الله میزاناً[۱۳۵]

و «شیخ عبداللطیف» در حاشیه «صواعق» گوید: «تمام صحابه‌ی دوران «علی»،

ص: ۹۱

که یا همراه او بودند یا بر علیه او، و یا از هر دو لشگر کناره گرفته بودند، همگی «مجتهد» بودند و آنچه می‌کردند آن‌ها را از عدالت خارج نمی‌کرد».[۱۳۶]

و «ابن‌کثیر» درباره‌ی «یزید» گوید: «علمای ما کارهای ناپسندش را حمل بر آن کرده اند که او «تأویل و اجتهاد» کرده است؛ و گفته‌اند: «با وجود این، او امام فاسقی بوده که عزل نمی شود ... و شورش بر علیه وی جایز نیست » و امّا اینکه گفته شده: «یزید هنگامی که از ماجرای اهل مدینه و فجایعی که در «واقعه حرّه» بر آن‌ها رفته بود آگاه شد، به شدت مسرور و شادمان گردید» این بدان خاطر بود که او خود را امام می‌دانست و آن‌ها از دایره طاعتش خارج شده و شخص دیگری را امیز خود گرفته بودند، و این حق او بود که با آن‌ها بجنگد تا به فرمانش درآیند و همراه جماعت گردند».[۱۳۷]

در خبر اول دیدیم که آن دو صحابی، خالدبن ولید و خلیفه ابوبکر، کشتن مالک بن نویره و همبستر شدن با همسر او را، «تأویل» نامیدند.

در خبر دوم، عروةبن زبیر تابعی، کار عایشه را، که بر خلاف آنچه روایت کرده بود، نمازش را در سفر تمام می خواند، «تأویل» نامید؛ همان‌گونه که عثمان نیز چنین کرده بود.

---

[۱۳۴] (۲). الإصابه، ج ۴ ص ۱۵۱.

[۱۳۵] (۳). المحلّی، ابن‌حزم، ج ۱۰ ص ۴۸۴، و الجوهر النقی، ابن‌ترکمانی حنفی(متوفای ۷۵۰ ه-) در ذیل سنن بیهقی، ج ۸ ص ۵۸ و ۵۹..

[۱۳۶] (۱). حاشیه صواعق، ص ۲۰۹.

[۱۳۷] (۲). تاریخ ابن‌کثیر، ج ۸ ص ۲۲۳، که ما فشرده آن را آوردیم..

و پس از چند قرن می بینیم که «ابن حزم» (متوفای ۴۵۶ ه–) «ابوالغادیه» قاتل «عمّار» را «متأوِّل مجتهد» مأجور به اجر واحد توصیف می‌کند.

و بعد، همو و «ابن‌ترکمانی حنفی» (متوفای ۷۵۰) «ابن‌ملجم» قاتل امام علی (ع) را نیز، «متأوِّل مجتهد» معرفی می‌کنند.

و بعد، «ابن‌حجر» (متوفای ۸۵۲ ه–) همه صحابه را در آن جنگ‌ها، «متأوّل و مجتهد» توصیف کرده و می‌گوید: «مجتهدِ اشتباه کرده یک پاداش دارد!»

ص: ۹۲

و بدین گونه، ابتدا عمل به رأی و نظر شخصی را «تأویل»، و در نهایت آن را «اجتهاد» نامیدند؛ سپی علمای مکتب خلفا در این راه از صحابه و خلفا پیروی کردند و باب این اجتهاد– یعنی عمل به رأی و نظر شخصی– را به روی خود گشودند و برای آن ضوابط و قواعدی تعیین کردند و هر یک را نام مخصوصی دادند و اب وابی از علم اصول را ویژه آن ساختند و مراجعه به این قواعدِ خود ساخته و استخراج احکام براساس آن ها را نیز، «اجتهاد» و رهروان این مسیر را «مجتهد» نامیدند؛ در حالی که، مصطلح شرعیِ علمِ دین، «فقه» و رهرو در مسیر آن، «فقیه» است؛ و اکنون، سزاوار آن است که سه موضوع مورد بحث و بررسی قرار گیرد:

۱– نامگذاری اجتهاد.

۲– مجتهدان عصر اول و موارد اجتهاد آن‌ها.

۳– اجتهاد در قرن دوم به بعد، و استنباط احکام از عمل صحابه.

ص: ۹۳

۲– نامگذاری اجتهاد

معنای «تأویل» در لغت و شرع:

ابو العباس، احمد بن یحیی، معروف به «ثعلب» (متوفای ۲۹۱ ه–) گوید: «تأویل، معنی و تفسیر، به یک معنی هستند».[۱۳۸]

و جوهری (متوفای ۳۹۶ ه–) گوید: «تأویل، تفسیر چیزی است که معنی بدان بازمی‌گردد».[۱۳۹]

---

[۱۳۸] (۱). لسان العرب، مادّه:« اول».

[۱۳۹] (۲). الصحاح، مادّه:« اول»..

و راغب (متوفای ۵۰۲ ه‍-) گوید: «تأویل از مادّه: «اول» به معانی بازگشت به اصل است و «موئل» یعنی: بازگشتنگاه، از این مادّه است. و معنای «تأویل» در لغت، برگرداندن شی‌ء به هدف مورد نظر آن است؛ که در قرآن کریم- در آیات زیر- بدین معنی آمده است:

۱- (وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ): «و هیچ کس جز خدا و راسخان در علم، تأویل و هدف مورد نظر از ان نمی‌داند». آل عمران/ ۷.

ص: ۹۴

۲- (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُه ...): «آیا جز تأویل آن را انتظار می‌کشند؟ روزی که تأویل- یعنی بیان هدف مورد نظر از آن- بیاید ...» اعراف/ ۵۳.[140]

واژه «تأویل» در کتاب و سنت [/ قرآن و حدیث] در تعبیر خواب و رؤیا نیز به کار رفته است؛ چنانکه در داستان گفتند: (نَبِّئْنا بِتَأْوِيلِه): «ما را از تأویل [/ هدف مورد نظر] آن آگاه کن» و نیز، در تعبیری که رسول خدا (ص) از خواب خود فرمود که: «آن زره را به مدینه تأویل و تعبیر کردم».[141]

این‌ها معنای لغوی واژه «تأویل» و نمونه‌هائی از موارد استعمال آن بود که صحابه و تابعین، این واژه را با استعاره در «تغییر احکام» به کار بردند و بدین خاطر، واژه تأویل در عرف مکتب خلفا معنای جدیدی پیدا کرد.

ابن‌کثیر گوید: «تأویل از مادّه: «آلَ يَؤول» یعنی: بازگشت به سوی آن است، و مراد از «تأویل»، نقل معنای ظاهر لفظ از آنچه که برای آن وضع شده به معنایی است که نیازمند دلیل است و اگر این دلیل نباشد، معنای ظاهری لفظ رها نمی‌شود».[142]

و بدین‌گونه، مدلول و معنای این واژه را تغییر دادند، و این تغییر در کتب حدیث منتشر گردید، تا آنجا که بخاری در کتاب الأدب صحیح خود گوید: «باب کسی که برادرش را بدون تأویل تکفیر نماید، پس او چنان است که [پیامبر (ص)]

ص: ۹۵

در باره‌اش فرموده: ...» و: «باب کسی که گوینده‌ی متأوِّل یا جاهلِ این سخن را کافر نمی‌داند».[143]

و در فتح الباری، در شرح باب : «آنچه درباره‌ی تأویل کنندگان آمده »، گوید: «نتیجه آنکه، هر کس مسلمانی را تکفیر کند، باید دقت شود که اگر بدون «تأویل» بود، سزاوار مذمّت است، وای بسا خود او کافر باشد؛ و اگر با «تأویل» بود، دقت شود که اگر ناروا است، مستحق مذمّت است، ولی به مرز کفر نمی رسد؛ بلکه باید جهت اشتباهش را برای او روشن

---

[140] (۱). نهایة اللغة، ابن‌اثیر، مادّه« اول».

[141] (۲). سنن دارمی، ج ۲ ص ۱۲۹. موطّأ مالک، کتاب اللبس باب ما جاء فی الانتعال، حدیث۱۶، و سوره یوسف آیه ۳۶.

[142] (۳). نهایة اللغة، ابن‌اثیر، مادّه« اول»..

[143] (۱). فتح الباری، شرح صحیح بخاری، ج ۱۳ ص ۱۲۹- ۱۳۰.

نمود و به مقداری که سزاوار آن است تنبیه اش کرد، و این شخص به نظر جمهور علما همانند شخص اول نخ واهد بود؛ و اما اگر تکفیر او با «تأویل» شایسته‌ای بود، سزاوار مذمّت نیست؛ بلکه برای او دلیل آورده می شود تا به راه صواب بازگردد، که علما گفته اند: «هر تأویل کننده ای به خاطر تأویلش معذور است، و اگر تأویل او در زبان عرب روا بوده و نشانه‌ای از علم را دارا باشد، گناهکار نخواهد بود».[144]

و بدین‌گونه، مدلول و معنای «تأویل» را به تدریج تغییر دادند و در نهایت موارد آن را در عرف خود «اجتهاد» نامیدند. در بحث بعد، مجتهدان عصر نخستین و موارد اجتهاد آن‌ا را بررسی خواهیم کرد.

۳- مجتهدان عصر اول و موارد اجتهاد آن‌ها از دیدگاه مکتب خلفا

الف- خاتم انبیاء و سیّد رسولان (ص):

ابن‌ابی الحدید معتزلی در مقام اعتذار از تخلّف و عدم حضور «ابوبکر و عمر» و «سپاه اسامه» گوید: «رسول خدا (ص) سپاهیان را به «اجتهاد خود» روانه جهاد می کرد، نه به فرمان وحی که مخالفت با آن حرام باشد!»[145] سپس به شرح و بسط اجتهاد رسول خدا (ص) در این قضیه می‌پردازد.[146]

ب- خلیفه اوّل ابوبکر:

علّامه قوشچیدر شرح کتاب «تجرید» خواجه نصیر الدین طوسی، در پاسخ اعتراض خواجه بر ابی بکر و اینکه او کسی است که: «فجائه سلمی را آتش زد، و

معنای «کلاله» و میراث جدّه را نمی دانست» گوید: «سوزانیدن فجائه با آتش از غلط و اشتباه او در اجتهادش بود، که همانند آن از مجتهدان بسیار است؛ و اما ندانستن کلاله و میراث جدّه در میان مجتهدان امر تاز ه‌ای نیست، چون آن ها مدارک احکام را می‌جویند و از هر که بدان‌ها احاطه دارد سؤال می‌کنند ...»[147]

---

[144] (۲). همان، ج ۱۵ ص ۳۳۳. و نمی‌دانم درباره خوارج که همه مسلمان را تکفیر می کنند، چه می‌گویند؟ ظاهراً آن‌ها را معذور نمی‌دانند و بد آن‌ها لقب مارقین و خارج شدگان از اسلام می‌دهند، مگر ابن‌ملجم قاتل امیرالمؤمنین(ع) را که متأوّل و معذورش می‌دانند!!!.

[145] (۱). شرح نهج البلاغه ابن‌ابی الحدید، ج ۴ ص ۱۷۸ چاپ مصر ۱۳۲۹.

[146] (۲). به زودی در باب:« اجتهاد خلیفه عمر» مورد دیگری را نیز یادآور می شویم؛ موردی که حکم رسول خدا (ص) را اجتهاد نامیده‌اند؛ و نیز، دلایل آن‌ها بر اجتهاد رسول خدا و توضیحات و پاسخ آن ها را بیان می داریم؛ و بدین خاطر نام رسول خدا را در صدر مجتهدان مکتب خلفا آوردیم؛ چون مکتب اهل‌البیت هرگونه اجتهاد را از آن حضرت نفی می‌کند..

[147] (۱). مراجعه کنید: الذریعه، ج ۳ ص ۳۵۱. و شرح تجرید از علاءالدین علی بن محمد قوشچی است که پدرش بدان خاطر که نگهبان قوش ها و بازهای پادشاه ماوراءالنهر بود ملقب به قوشچی شد. علاءالدین در ساختن رصدخانه سمرقند مشارکت داشت و برای اصلاح میان سلطان عثمانی و سلطان تبریز به

و در جواب اعتراض خواجه به ابی بکر و اینکه او: «خالدبن ولید را از حدّ زنا و قصاص معاف کرد » گوید: «او همسر مالک را در دارالحرب تصاحب کرد و این از مسائل مربوط به مجتهدان است».

و گوید: «انکار و اشکال عمر بر او نیز، نه دلالت بر قدح وی در امامت ابی بکر دارد و نه دلالت بر قصد قدح؛ بلکه تنها بر او انکار و اشکا کرده، همانگونه که برخی از مجتهدان بر برخی دیگر انکار و اشکال می‌کنند»[148]

ج- صحابی مجتهد خالدبن ولید:

ابن‌کثیر گوید: «ابوبکر خالد را، با آنکه در کشتن «مالک بن نویره» اجتهاد کرد و اشتباه نمود، در سمت فرماندهی ابقاء کرد».[149]

ص: ۹۹

د- خلیفه دوم عمربن خطاب:

ابن‌ابی الحدید گوید: «از جمله انتقاداتی که از عمر شده این است که گفته اند: «او بیت المال را به ناروا تقسیم می کرد؛ تا آنجا که «عایشه و حفصه» را سالانه ده هزار درهم می‌داد و اهل البیت را از خمس خویش محروم ساخت ...»

و در پاسخ اشکال گوید: «بیت المال محلّ جمع اموال برای پرداخت حقوق است و اعطای بیش و کم آن به «اجتهاد» حاکم است؛ اما موضوع خمس نیز، از موارد «اجتهاد» است ...»

و گوید: «و عمر در حکم خود از روش «اجتهاد» خارج نشد، و هر کس که به اقدامات او اشکال می کند، در حقیقت، «روش اجتهادی» صحابه را زیر سؤال می‌برد»[150]

و نیز، از «ابن‌جوزی» نقل کرده که او درباره «خمس» گوید: «خُمس مسأله‌ای اجتهادی است».[151]

و گوید: «از دیگر انتقاداتی که از عمر شده این است که گفته اند: «او در بیان و اجرای احکام متلوّن و نااستوار بود؛ تا آنجا که بنابر روایت، درباره سهم الإرث جدّ هفتاد نوع، و به روایتی دیگر، یکصد نوع حکم صادر کرده است؛ و در حقوق، برخی را بر برخی تفضیل می‌داد؛ در حالی که خدای متعال همه را یکسان قرار داده است؛ و نیز، درباره احکام، با نظر شخصی و حدس و گمان سخن می‌گفت.

نام« حسن الطویل» به تبریز و قسطنطنیه[/ اسلامبول] مسافرت کرد که سلطان عثمانی مقدمش را گرامی داشت و او را به سرپرستی مدرسه ایاصوفیا منصوب کرد. او در سال ۸۹۷ ه- در آنجا وفات کرد.(هدیة العارفین، ج ۱ ص ۷۳۶، و الکنی و الالقاب، ج ۳ ص ۷۷.)

[148] (۲). شرح تجرید، چاپ تبریز ۱۳۰۱ ه-، ص ۴۰۷، و شرح نهج البلاغه ابن‌ابی الحدید، ج ۴ ص ۱۸۳، الطعن السادس.

[149] (۳). تاریخ ابن‌کثیر، ج ۶ ص ۳۲۳..

[150] (۱). شرح نهج البلاغه ابن‌ابی الحدید، ج ۲ ص ۱۵۳، و نیز، در ج ۳ ص ۱۸۰ در جواب این اشکال گوید:« اجتهادش چنین بوده».

[151] (۲). همان، ص ۱۵۴..

و در پاسخ گوید: «علما گفته‌اند: «اختلافِ نظر در مسائل اجتهادی و برگشتن از رأیی به رأی دیگر، به خاطر دلیل و ظنّ غالب، امری روا و جایز است».

ص: ۱۰۰

و گوید: «سخن تنها در اصلِ «قیاس» و «اجتهاد» است که اگر ثابت شد، اشکال دیگری نخواهد بود».[۱۵۲]

و نیز، قوشچی در جواب این اشکالِ خواجه نصیر طوسی که می گوید: «عمر برای زنان پیامبر حقوق ویژه قرار داد، و فاطمه و اهل البیت را از خمس خویش محروم ساخت، و درباره سهم الإرث جدّ یکصد نوع حکم کرد، و در تقسیم حقوق از بیت المال، برخی را بر برخی تفضیل داد، در حالی که در زمان پیامبر چنین نبود »، قوشچی گوید: «در پاسخ این اشکالات چهارگانه می گویم: «این‌ها از اموری نیست که با عث اشکال بر او گردد، چون از نوع مخالفت مجتهد با مجتهد دیگر در مسائل اجتهادی است»[۱۵۳]

مراد قوشچی آن است که مخالفت خلیفه عمربن خطاب با رسول خدا (ص) در احکام یاد شده، از باب مخالفتِ مجتهدی چون عمر با مجتهدی چون رسول خدا (ص) است؛ و در این کار اشکالی بر عمر وارد نیست!!![۱۵۴]

ه- خلیفه سوم عثمان‌بن عفّان:

علّامه قوشچی، در پاسخ این انتقاد که می‌گوید: «عثمان حکم قصاص را از عبیدالله‌بن عمر ساقط کرد»، گوید: «او اجتهاد کرد و چنان دید که اجرای حکم این قتل بر او واجب نیست، چون پیش از شروع امامت او اتفاق افتاده بود»[۱۵۵]

و ابن تیمیّ نیز در پاسخ همین انتقاد گوید: «این مسأله‌ای اجتهادی است».[۱۵۶]

ص: ۱۰۱

و ابن ابی الحدید معتزلی نقل می کند که، علمای مکتب خلفا درباره ی اقدام عثمان، که «حَکَم» پدر مروان را از تبعیدگاه به مدینه بازگردانید، گفته‌اند: «اگر چه پیامبر اجازه بازگرداندن او را نداده، ولی از آنجا که اجتهاد عثمان بدان رسیده بود، بازگردان او جایز می‌شد؛ چون حالات و دوره‌های تغییر می‌کنند».[۱۵۷]

---

[۱۵۲] (۱). همان، ص ۱۶۵.

[۱۵۳] (۲). شرح تجرید، ص ۴۰۸.

[۱۵۴] (۳). این نوحه‌گر اسلام برخیز و مصیبت خوان!

[۱۵۵] (۴). شرح تجرید، ص ۴۰۹، و شرح نهج البلاغه ابن‌ابی الحدید، ج ۱ ص ۲۴۳.

[۱۵۶] (۵). منهاج السنّة، ج ۳ ص ۲۰۳، تألیف احمدبن عبدالحلیم بن عبد السلام بن عبدالله بن ابی القاسم بن تیمیّه حرّانی دمشقی حنبلی [۶۶۱- ۷۲۸ ه-] مؤسّس مکتب سَلَفی که علمای عصر او به فساد عقیده‌اش فتوا دادند و به وسیله حکومت زندانی شد و در زندان وفات کرد. شرح حال او در تاریخ ابن‌کثیر، ج ۱۴ ص ۱۳۵، آمده است..

[۱۵۷] (۱). شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۲۳۳.

و ابن‌تیمیّه گوید: «این امری اجتهادی است».

و در پاسخ انتقاد از آنچه میان او و «ابن‌مسعود» گذشت گوید: «چون هر دو در گفتار خود مجتهد بودند، خداوند حسناتش را پاداش داده و سیئاتش را می‌آمرزد».

و گوید: «گاهی امام در کیفر دادن اجتهاد می کند و به خاطر آن پاداش می گیرد؛ و این گروه، در آنچه کرده اند اجتهاد نموده و مرتکب گناه نشده‌اند؛ بلکه برای اجتهاد خویش پاداش می گیرند، مانند شهادت «ابی‌بکره» بر علیه «مغیره»؛ زیرا ابوبکره مردی صالح و از نیکان مسلمین بود و برای رضای خدا شهادت داد و معتقد بود که برای شهادتش پاداش می‌گیرد؛[158] و اگر اقدام عثمان در تأدیب «ابن‌مسعود و عمار» را از این باب بدانیم، بلامانع است. و اگر چنان است که کسانی که با یکدیگر می‌جنگند، اگر همگی مجتهد باشند، خطا و اشتباهشان بخشیده است،[159] پس، کسانی که با یکدیگر نزاع و دشمنی می‌کنند،

بدین بخشش سزاوارترند».[160]

و در پاسخ این انتقاد که: «او در روز جمعه اذان سوّم را بیفزود» گوید: «این از مسائل اجتهادی است».[161]

و ابن حَجَر هیثمی در صواعق گوید: «اما ابن‌مسعود، او همواره بر عثمان خُرده می گرفت و مصلحت آن بود که عزل شود؛[162] اضافه بر آنکه مجتهد در امور اجتهادی‌اش مورد اعتراض واقع نمی‌شود، ولی این سرزنش کنندگانِ پرخاشگر را فهمی نباشد؛ بلکه عقلی ندارند».[163]

و گوید: «قطع حقوق ابن‌مسعود و راندن او، نتیجه طبیعی آن خرده گیری‌ها بود؛ به ویژه که هر دوی آن ها مجتهد بودند و بر آنچه با یکدیگر کرده‌اند جای اشکال نباشد»[164]

---

[158] (۲). نمی‌دانم درباره‌ی« مغیره» و شهادت شهود چهارگانه بر اینکه او را در میان دو پای« امّ جمیل» دیده‌اند، چه می‌گوید، آیا او را نیز، چون از صحابه رسول خداست، مجتهد و مثاب می‌داند؟!

[159] (۳). حتی در موردی که اجتهادش با نصّ کتاب و سنت مخالف باشد؟!

[160] (۱). منهاج السنّة، ج ۳ ص ۱۹۳، و چنانکه مشهود است، هر چه را که ابن‌تیمیّه، برای دفاع از عثمان، از اجتهاد صحابه مثال آورده، مصادره به مطلوب است.

[161] (۲). همان، ج ۳ ص ۲۰۴.

[162] (۳). مصلحت چه کسی؟ مصلحت ابن‌مسعود یا مسلمانان یا بنی‌امیه؟!

[163] (۴). الصواعق المحرقه از ابن حجر، شهاب الدین احمدبن محمدبن علی بن حجر مصری هیثمی انصاری (۹۰۹- ۹۷۴ ه-) چاپ قاهره ۱۳۷۵ ه-، ص ۱۱۱.

[164] (۵). همان، ص ۱۱۲.

و در پاسخ این اشکال که: «او نمازش را در سفر حج، به جای قصر، تمام گزارد» گوید: «این مسأله‌ای اجتهادی است و اعتراض به آن ناشی از جهل و قُبح و کودنی آشکار است؛ چون بیشتر علما برآنند که قصر [/ شکسته] جایز است نه واجب».[165]

ص: ۱۰۳

و- بانوی مجتهده امّ المؤمنین عایشه:

ابن‌تیمیّه در پاسخ اشکالِ «علّامه حلّی» بر «امّ المؤمنین عایشه» گوید: «امّا این اشکال او که گوید: «عایشه با حکم خدای متعال مخالفت کرد و فرمان قرآنی: (وَ قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّة الْأُولی)[166] را نادیده گرفت»، این اشکال وارد نیست؛ زیرا او- رضی الله عنها- همانند دوران جاهلیّت پیشین خودنمائی نکرد، و فرمان استقرار و آرام گرفتن در خانه‌ها نیز، با خروج مصلحتی منافات ندارد ...[167] و اگر سفر مصلحتی زنانِ پیامبر برای عایشه جایز باشد، او تأویل و اجتهاد کرد ه و این سفر را به مصلحت مسلمانان دانسته است؛ و چون خطای مجتهدِ خطاکار بخشیده است، بخشش و آمرزش برای عایشه ی مجتهده، بدان خاطر که در خانه خود آرام نگرفت، اولی است؛ و با این توجیه، خروج عایشه- رضی الله عنها- پاسخ داده می‌شود؛ و اگر مجتهد خطاکار باشد، این خطا در کتاب و سنّت بخشوده است».[168]

و قرطبّی گوید: «او مجتهده‌ی مصیب و درستکار بود، و در تأویل و اجتهادی که کرد مُثاب و مأجور؛ زیرا، هر مجتهدِ در احکام، مصیب و درستکار است».[169]

ص: ۱۰۴

ز- معاویةبن ابی‌سفیان:

فقیهِ مجتهدی که مقابله به مثل نمی‌کند، و دانشمندی که از حدّ تجاوز نمی‌نماید[170]

ح- وزیر معاویه عمروبن عاص:

ابن‌حزم در کتاب «الفصل» خود گوید: «معاویه و همراهان او خطاکارانِ مجتهدِ مأجوری هستند که یک اجر می‌برند»[171]

---

[165] (۶). همان، ص ۱۱۳..

[166] (۱). یعنی:«[ای زنان پیامبر!]» در خانه‌های خود آرام بگیرید و همانند دوران جاهلیّت پیشین خودنمائی نکنید»

[167] (۲). علّامه حلی، ابومنصور جمال الدین حسن‌بن یوسف مطهر حلّی(۶۴۷- ۷۲۶ ه-) از جمله تألیفات او« منهاج الکرامة» است که ابن‌تمیمیه بر آن ردّ نوشته و« منهاج السنة» اش نامیده، و ما در این بحث به چاپ امیریه ۱۳۲۲ ه- آن مراجعه کردیم.

[168] (۳). منهاج السنّة، ابن‌تیمیه، ج ۳ ص ۱۹۰.

[169] (۴)- تفسیر قرطبی، ج ۱۴ ص ۱۸۲، در تفسیر آیه:(وَ لا تَبَرَّجْنَ)..

[170] (۱). این صفاتی است که ابن‌حجر هیثمی در تطهیر اللّسان خود(ص ۲۲) به او داده است.

[171] (۲). الفصل فی الملل و الأهواء و النحل، نوشته ابومحمد علی بن حزم اندلسی ظاهری(متوفای ۴۵۶ ه-) چاپ مصر ۱۳۲۱ ه- ج ۴ ص ۱۴۱، که در حاشیه آن نیز، ملل و نحل شهرستانی آمده است.

و گوید: «معاویه- که رحمت خدا بر او باد- خطاکار مأجور به اجر واحد است، چون مجتهد بود».[۱۷۲]

و بار دیگر معاویه و عمروبن عاص را یادآور شده و گوید : «این دو در مسائل خون و خونریزی اجتهاد کردند؛ همان‌گونه که فتوا دهندگان در این باره اجتها می کنند؛ چنانکه برخی از فتوا دهندگان کشتن ساحر را واجب می دانند و برخی دیگر چنین نظر ی ندارند؛ پس، میان این اجتهادات، و اجتهاد معاویه و عمروبن عاص و دیگران، اگر جهل و کوردلی و تخلیط نادانسته نباشد، چه فرق است؟»[۱۷۳]

و ابن تیمیه نیز در بیان عذر معاویه و اقدامات او گوید : «او مجتهد بود» و گوید: «او در این باره همانند علی بن ابیطالب است»[۱۷۴]

و ابن‌کثیر گوید: «معاویه مجتهد و مأجور است؛ انشاءالله».[۱۷۵]

ص: ۱۰۵

و پس از بیان داستان «تحکیم» میان عمروبن عاص و ابوموسی اشعری گوید : «عمرو، معاویه را بر حکومت ماندگار کرد؛ چون آن را به مصلحت می‌دید؛ و اجتهاد، هم خطا می رود و هم درست»[۱۷۶]

و ابن‌حجر هیثمی در صواعقش گوید: «عقیده اهل سنّت و جماعت نیز بر آن است که معاویه در دوران علی، خلیفه نبود؛ بلکه از سلاطین بود و به خاطر اجتهادش یک پاداش دارد؛ ولی علی را دو پاداش است : پاداشی برای اجتهاد و پاداشی برای تشخیص درست حق ...»[۱۷۷]

و نیز، در کتاب دیگرش «تطهیر الجنان و اللسان عن الخطور و التفوّه بثلب سیّدنا معاویةبن ابی سفیان»[۱۷۸] گوید: «معاویه به خاطر اجتهادش مأجور است؛ چون در حدیث آمده است که : «مجتهد هرگاه اجتهاد کند و به حق برسد دو پاداش دارد، و اگر اجتهاد کند و خطا نماید یک پاداش ». و معاویه بدون تردید مجتهد بود و اگر در این اجتهادها خطا کرده، مثاب و مأجور است و ایرادی بر او نیست ». او سپس فصل طویلی از کتاب خود را به اثبات اجتهاد معاویه اختصاص می‌دهد.[۱۷۹]

---

[۱۷۲] (۳). همان، ج ۴ ص ۸۹.

[۱۷۳] (۴). همان، ج ۴ ص ۱۶۰.

[۱۷۴] (۵). منهاج السنّة، ج ۳ ص ۲۶۱، ۲۵۷- ۲۷۶، ۲۸۴ و ۲۸۸- ۲۸۹.

[۱۷۵] (۶). تاریخ ابن‌کثیر، ج ۷ ص ۲۷۹..

[۱۷۶] (۱). همان، ج ۷ ص ۲۸۳.

[۱۷۷] (۲). الصواعق المحرقه، ص ۲۱۶.

[۱۷۸] (۳). یعنی:« پاک کردن جان و زبان از ظنّ و بیان عیب‌جویانه درباره‌ی آقای ما معاویةبن ابی‌سفیان».

[۱۷۹] (۴). تطهیر الجنان و ...، ص ۱۵.

و در تأویل و معنای واژه «باغی» [/ شورشگر] گوید: «در کتاب «الأنوار» از کتب پیشوایان م تأخر ما آمده است که : «باغی‌ها و شورشگران فاسق و کافر نیستند؛ ولی در روش و رفتار خطاکارند، و عیبجوئی از معاویه جایز نیست؛ زیرا او از بزرگان صحابه است».[180]

ص: ۱۰۶

و شیخ عبدالوّهاب عبداللطیف در حاشیه‌اش بر کتاب تطهیر اللسان- پس از آن که از کتاب «دراسات اللّبیب» نقل می‌کند که گفته است: «بسیاری از صحابه بدعت‌های معاویه را مردود و ناروا دانسته‌اند»- گوید: «او برای نمونه وقایع و فتاوایی را یادآور شده که مرجع همه آن ها به اختلاف مجتهدان در فتوا و عدم علم به نصّ بازمی گردد، و همانند آن برای صحابه و غیر صحابه اتفاق افتاده و این، معاویه رااز صفّ مجتهدان خارج نمی‌کند».[181]

ط- ابو الغادیه‌ی مجتهد، قاتل عمّار:

ابن‌حزم در کتاب «الفصل» گوید: «عمّار که به دست «ابو الغادیه» کشته شد، از حاضران در «بیعت رضوان» و از کسانی است که خداوند نیّت درونی اش را تصدیق، سکینه و آرامش را بر او نازل و از وی خشنود گردیده بود . و ابوالغادیه (رض) نیز، متأوّلِ مجتهدی بود که به اشتباه بر او ستم نمود و در عین حال یک پاداش را دارد؛ و او همانند قاتلان عثمان (رض) نیست؛ چون آن‌ها را مجال اجتهاد در کشتن او نبود ...»[182]

و ابن‌حجر نیز در اصابه، شرح حال ابوالغادیه، چنین گفته و او را از صحابه مجتهد به شمار آورده است.

ی- مجتهدان بالجمله:

ابن‌تیمیه در پاسخ علّامه حلّی که گفته است: «اما مطاعن این جماعت چنان

ص: ۱۰۷

است که جمهور علما موارد بسیاری از آن نقل کرده، و «کلبی»[183] در مثالب و عیوب صحابه کتابی خاص تألیف کرده، و در همان حال، یک اشکال از اهل‌البیت در آن نیامده است» ابن‌تیمیه در پاسخ این سخن گوید:

---

[180] (۵). الصواعق المحرقه، ص ۲۲۱..

[181] (۱). شیخ عبدالوهّاب مدرس دانشکده شریعت در قاهره بوده و حاشیه او در ص ۱۸ کتاب« تطهیر اللسانِ» ابن‌حجر آمده، و کتاب « دراسات اللبیب» تألیف معین‌بن امین است که نقل مذکور از« دراسة الثانیه» آن است.

[182] (۲). الفصل، ج ۴ ص ۱۶۱..

[183] (۱). مراد علامه از« کلبی» هشام‌بن محمدبن سائب کلبی است. ذهبی در کتاب« العبر» ج ۱ ص ۳۴۶ گوید:« تصنیفات او بیش از یکصد و پنجاه جزء است» و احمد زکی در ملحق« الأصنام» نام ۱۴۱ عدد آن‌ها را ثبت کرده است؛ و نام بسیاری از آن‌ها که از قلم احمد زکی افتاده، در« رجال نجاشی» شرح حال هشام آمده است . علمای مکتب خلفا هشام را به رفض و غلوّ در تشیع نسبت داده اند. وفات او در سال ۲۰۴ یا ۲۰۶ هجری، و شرح حال او در « طبقات الحفاظ» و« انساب سمعانی» آمده است.

«بیشتر این امور که از آنان سرزده، عذر موجّهی دارد که آن را از دایره گناه خارج و در زمره موارد اجتهادی قرار می‌دهد؛ اجتهادی که اگر مجتهد در آن به حق برسد، دو پاداش دارد و اگر اشتباه کند یک پاداش؛ و هر چه درباره «خلفای راشدین» نقل شده، از این باب است».

سپس در صفحات ۱۹- ۳۰ جزء سوم منهاج خود، سخن را به درازا کشانده و بعد، به پاسخ بسیاری از اشکالات علّامه بر نخبگان بزرگ صحابه پرداخته و گوید: «این‌ها همه از موارد اجتهاد است».[۱۸۴]

او ابن‌حجر در شرح حال «ابوالغادیه» گوید: «گمان ما درباره صحابه در همه این جنگ‌ها آن است که ایشان اهل تأویل [و اجتهاد] بودند، و مجتهد اشتباه کار یک پاداش دارد، و اگر این قاعده در حق آحاد مردم ثابت باشد، ثبوت آن برای صحابه به طریق اولی است»[۱۸۵].

و شیخ عبدالوهاب عبداللطیف در حاشیه صواعق گوید : «همه صحابه که در دوران علی بودند، یا همراه او می جنگیدند، یا بر علیه او، یا از هر دو سپاه کناره گرفته و با او نمی‌جنگیدند؛ چنانکه گروهی مانند: اصحاب ابن‌مسعود و سعد

ص: ۱۰۸

ابن‌ابی وقاص از جنگیدن با او امتناع کردند و کسانی چون : حذیفه و ابن مسلمه و ابوذر و عمران بن حصین و ابوموسی اشعری از هر دو گروه کناره گرفتند، و همه آن ها اهل تأویل [و اجتهاد] بودند و آنچه از آن ها سرزد از عدالتشان برون نمی‌کند».[۱۸۶]

آری، پیروان مکتب خلفا، بدین گونه، از قرن دوم هجری تا به امروز- اوایل قرن پانزدهم- اجماع و اتفاق کرده اند که : «همه صحابه عادلند و خداوند سبحان بر هر چه کرده اند: «خصومت و دشمنی، کشتار و خونریزی » برای همه آن ها پاداششان می‌دهد» یعنی: نه تنها گناهانشان را ثبت نمی‌کند، که بر سیئاتشان پاداش می‌دهد!!

و بنابر پندار آنان، چه قاضی دادگری است این خداوند ! ما را به خاطر گناهانمان مجازات می کند و آن ها را به خاطر گناهانشان پاداش می‌دهد!!!

آن‌ها بر این سخن د ر حق صحابه تا عصر معاویه اتفاق و اجماع کرده اند، و برخی از آن ها گوید: «این قاعده تا عصر یزید نیز ساری و جاری است .» چنانکه «ابن‌خلدون» درباره صحابه زمان یزید گوید : «برخی از آنان کار یزید را ناروا دانسته و برخی جنگ با او را واجب شمردند » سپس گوید: «و این شأن همه مسلمانان بوده، و همگی مجتهد بوده اند، و ایرادی بر هیچ یک از دو گروه نیست، و اهداف آن‌ها در نیکی و حقجوئی، معروف است و خداوند ما را

---

[۱۸۴] (۲). منهاج السنة، ج ۳ ص ۱۹ به بعد.

[۱۸۵] (۳). الاصابه، ج ۴ ص ۱۵۱..

[۱۸۶] (۱). حاشیه صواعق، ص ۲۰۹. او این سخن را در کتاب« المختصر» خود نیز تأکید می‌کند؛ در حالی که ما این« اصحاب ابن‌مسعود» را که از فتنه کناره گرفته باشند نشناختیم؛ چنانکه« حذیفه» نیز در آن زمان در مدینه نبود، بلکه در مدائن بود و در آنجا وفات کرد و وصیت نمود که از« امام علی(ع)» پیروی شود؛ و نیز« ابوذر» آشکارا با بدعت های حاکمان مبارزه کرد تا شهر به شهر تبعید گردید و در پایان در زمان خلافت عثمان و در حال تبعید در سال ۳۲ هجری در« ربذه» وفات کرد و« سعدبن وقاص» نیز از یاری نکردن امام پشیمان شد و« عمران‌بن حصین» پیش از آن وفات کرده بود..

ص: ۱۰۹

در اقتدای بدان‌ها توفیق دهد».[187]

نمی‌دانم اگر آن‌ها همگی به خاطر درک صحبت و همراهی رسول خدا (ص) مجتهدند، حال قاتلان عثمان چه می شود؟ چرا آن‌ها از مجتهدان شمرده نشدند؟! ابن‌حزم در باب اجتهاد «ابوالغادیه» قاتل عمار– چنانکه گذشت– گوید:

«و این [/ ابوالغادیه] همانند قاتلان عثمان (رض) نیست؛ زیرا در کشتن عثمان، مجالی برای اجتهاد وجود نداشت؛ چون او نه کسی را کشته و نه با کسی جنگ و قتال و درگیری داشته و نه زنای محصنه نموده و نه مرتدّ شده بود تا تأویل و اجتهاد در کشتن او جایز باشد؛ بلکه آنان فاسقان جنگجوئی بودند که عمداً و بدون تأویل، ظالمانه و ستمگرانه، خون حرامی را ریختند؛ پس آن‌ها فاسقان و ملعونانند »[188]

و ابن حجر هیثمی گوید: «عقیده بسیاری از علما بر آن است که کشندگان عثمان، شورشی نبودند؛ بلکه آن‌ها ستمگران و سرکشان بودند؛ چون شبهات آن‌ها قابل توجه نبود و آن‌ها، پس از کشف شبهه و روشن شدن حق، بر باطل پای فشردند؛ و چنان نیست که هر کس شبهه ای را برگرفت و دریافت، به وسیله آن، مجتهد گردد؛ چون شبهه بر کسی عارض می شود که از درجه اجتهاد قاصر و ناتوان است».[189]

نمی‌دانم اگر چنین است، چگونه قاتل امام علی (ع) مجتهد متأوّل گردید و آن حضرت را در حال نماز، در محراب مسجد کوفه، به شهادت رسانید؟!

ص: ۱۱۰

ک– مجتهد متأوّل، عبدالرحمن بن ملجم قاتل امام علی (ع):

ابن‌حزم در «المحلّی» و ابن‌ترکمانی در «الجوهر النقی»– چنانکه گذشت– گویند: هیچ یک از ابنای امت تردید ندارند که «عبدالرحمن‌بن ملجم» در کشتن علی «متأوّل و مجتهد» بود و چنان می پنداشت که راه صواب می رود، و بدین خاطر است که «عمران‌بن حطّان» گوید:

»یا ضربة من تقی ما اراد بها   الّا لیبلغ من ذی العرش رضوانا

---

[187] (۱). مقدمه ابن‌خلدون، چاپ دار الکتاب اللبنانی ۱۹۵۶ م، ص ۳۸۰؛ عبدالرحمن‌بن خلدون(۷۳۲– ۸۰۸ ه–) در مقابر صوفیه مصر مدفون است. مراد او از کسانی که جنگ با یزید را واجب می‌دانستند، مردم مدینه در« واقعه حرّه» و عبدالله‌بن زبیر در شهر مکه است.

[188] (۲). الفصل، ج ۴ ص ۱۶۱.

[189] (۳). الصواعق المحرقه، ص ۲۱۵..

انّی لأذکره یوماً و احسبه		او فی البریّة عند الله میزانا[190]»

نمی‌دانم «عبدالرحمن‌بن ملجم» که در شمار صحابه نبود، چگونه مجتهد از آب درآمد؟!

و نیز نمی‌دانم «یزید» که از صحابه نبود، چگونه مجتهد گردید؟!

ل- خلیفه و امام، یزیدبن معاویه:

ابوالخیر شافعی درباره‌ی «یزید» گوید: «او امام و مجتهد ود»

و ابن‌کثیر، پس از آنکه از قول «ابوالفرج‌بن جوزی»[191] جواز لعن بر یزید را نقل کرده گوید: «و گروه دیگری از آن نهی کرده و آن‌ها نیز در این باره کتاب نوشته‌اند تا لعن یزید دستاویز لعن پدرش یا یکی از صحابه نگردد؛ و افعال و اقدامات ناروای او را چنین توجیه کرده‌اند که: «او اجتهاد کرده و اشتباه نموده!»

و گفته‌اند: «با وجود این او امامی فاسق بوده، و امام اگر فاسق گردد، به مجرد

ص: ۱۱۱

فسقش- بنابر یکی از دو قول علما که صحیح تر است- عزل نمی‌شود؛ بلکه خروج بر علیه او هم جایز نیست؛ چون موجب فتنه انگیزی و هرج و مرج و خونریزی حرام می‌گردد ...».

و اما آنچه که برخی از مردم یادآور شده اند که: «یزید به هنگام شنیدن خبر اهل مدینه و آنچه که در «واقعه حرّه» به وسیله «مسلم‌بن عقبه» و سپاه او بر آنان رفته بود، به شدت اظهار شادمانی کرد » این بدان خاطر بود که او خود را امام می‌دید و آن‌ها از طاعتش برون شده و دیگری را امیر خود گرفته بودند و او حق داشت با آن ها بجنگد تا به طاعتش بازآیند و همراه جماعت گردند».[192]

[190] (۱). المحلّی، ج ۱۰ ص ۴۸۴. الجوهر النقی در حاشیه سنن بیهقی، ج ۸ ص ۵۸ و ۵۹، که مؤلف آن علاءالدین علی بن عثمان معروف به ابن ترکمانی حنفی(متوفای ۷۵۰ ه-» در مقدمه‌اش گوید:« این‌ها فوائدی است که در حاشیه این سنن بزرگ بیان داشتم، و حاجی خلیفه در کشف الظنون، ج ۲ ص ۱۰۰۷، درباره‌ی سنن بیهقی(متوفای ۴۵۸ ه-) گوید:« همانندش در اسلام تألیف نشده است».

[191] (۲). ابوالفرج ابن‌جوزی، عبدالرحمن‌بن علی‌بن محمد بکری حنبلی واعظ و محدّث و مفسِّر(متوفای ۵۹۷ ه-) از کتب او کتاب:« الردّعلی عبدالمغیث‌بن زهیر حنبلی» نویسنده کتاب« فضائل یزید» است..

[192] (۱). تاریخ ابن‌کثیر، ج ۸ ص ۲۲۳- ۲۲۴.

و ابن‌حجر در صواعق از «غزالی» و «متولی»[۱۹۳] نقل کند که گفته‌اند: «لعن یزید و تکفیر او جایز نیست، چون او از جمله مؤمنان است و سرانجام کارش با مشیّت خداست که اگر خواست عذابش کند و اگر خواست از او ببخشاید».[۱۹۴]

ص: ۱۱۳

۴- شرح موارد اجتهاد یادشدگان

الف- رسول خدا (ص)

نخستین کسی که در مکتب خلفا «مجتهد» نامیده شد، رسول خدا (ص) است؛ چنانکه در داستان اسامه گذشت و گفتند: «آن حضرت سپاهیان را با اجتهاد و نظر شخصی خود اعزام می کرد» اما داستان اعزام اسامه و چگونگی تخلّف خلیفه اول و دوم از آن، چنان است که می‌آید:

در طبقات ابن‌سعد، انساب الأشراف و عیون الأثر گویند: «روز دوشنبه چهار روز به پایان ماه صفر سال یازدهم هجری، رسول خدا (ص) فرمان داد تا مردم برای جنگ با روم آماده شوند و فردای آن «اسامةبن زید» را فراخواند و فرمود: «به سوی شهادتگاه پدرت برو و سواره بر آن بتاز که تو را فرمانده این سپاه گردانیدم ...» روز چهارشنبه که رسید، بیماری رسول خدا (ص) شدت گرفت و تب کرد و سر درد گرفت و چون روز پنجشنبه شد، با دست خود پرچم فرماندهی را به اسامه داد ... اسامه نیز با همان پرچم از مدینه بیرون رفت و در «جرف»[۱۹۵] اردو

ص: ۱۱۴

زد و همه بزرگان مهاجر و انصار، از جمله ابوبکر صدیق و عمربن خطاب و ابوعبیده جرّاح و سعیدبن زید باید در آن شرکت می‌کردند، که برخی زبان به اعتراض گشودند و گفتند: «این جوان را فرمانده ی مهاجران پیشتاز کرده است!» و رسول خدا (ص) با شنیدن سخنان ایشان به شدت خشمگین شد و به منبر رفت و فرمود:

«این سخنی است که از قول برخی از شما درباره ی فرماندهی اسامه به من رسیده؟ پیش از او نیز در فرماندهی پدرش عیبجوئی کردید؛ در حالی که به خدا سوگند او برای فرماندهی بسیار شایسته بود پسرش نیز پس از او برای فرماندهی شایسته است»

سپس از منبر فرود آمد و همراهان اسامه برای رفتن به «جرف» با آن حضرت خداحافظی کردند. رسول خدا (ص) سنگین شد و در همان حال می فرمود: «سپاه اسامه را روانه کنید» و چون روز یکشنبه شد، درد بر رسول خدا (ص) چیره گردید و در حالی که بیهوش بود، اسامه وارد شد و سر فرود آورد و آن حضرت را بوسید و به اردوگاه خود بازگشت. سپس روز دوشنبه شد و رسول الله (ص) که بهتر شده بود به او فرمود: «به یمن و برکت خدا حرکت کن» و

---

[۱۹۳] (۲). ابوسعید عبدالرحمن‌بن ابی‌محمد مأمون‌بن علی المتولّی، فقیه اصولی شافعی نیشابوری مدرّس نظامیه بغداد(متوفای ۴۷۸ ه-) شرح حال او در الکنی و الاقاب، ج ۳ ص ۱۱۹، آمده است.

[۱۹۴] (۳). الصواعق المحرقه، ص ۲۲۱، و نیز مراجعه کنید: احیاء علوم الدین غزالی(متوفای ۵۰۵ ه-) ج ۳ ص ۱۲۵..

[۱۹۵] (۱). جرف: منطقه‌ای است در سه میلی مدینه به سوی شام.(معجم البلدان).

اسامه با او خداحافظی کرد و به ادوگاه بازگشت و فرمان حرکت داد و در حالی که قصد سوار شدن داشت ناگهان دید که فرستاده مادرش «امّ ایمن» آمده و می گوید: «رسول خدا (ص) در حال جان دادن است » و او به مدینه آمد و ع مروابو عبیده نیز همراهی اش کردند تا بر بالین رسول الله (ص) رسیدند، و آن حضرت در نیمروز دوشنبه دوازدهم ربیع الأول رحلت فرمود»[۱۹۶]

ص: ۱۱۵

و در شرح نهج البلاغه گوید : «رسول خدا (ص) که به هوش آمد از حال اسامه و حرکت ا و پرسید که گفتند : «در حال آماده شدن هستند » و آن حضرت پیوسته می فرمود: «سپاه اسامه را روانه کنید؛ خدا لعنت کند کسی را که از همراهی با آن سرپیچی کند » و اسامه با جمع صحابه که فراروی او بودند و آن پرچم که بر بالای سرش در اهتزاز بود حرکت کرد تا به «جرف» رسیدند و در حالی که ابوبکر و عمر و بسیاری از مهاجران، و اسیدبن حضیر و بشیربن سعد در کثیری از مشاهیر انصار با او بودند فرود آمد که ناگهان فرستاده‌ی مادرش «امّ ایمن» فرا رسید و گفت: «...»[۱۹۷]

این، داستان تجهیز سپاه اسامه در زمان رسول خدا (ص) بود؛ و از «عروه» روایت شده که درباره سرانجام این سپاه پس از وفات رسول خدا (ص) گفته است: «هنگامی که از کار بیعت ابوبکر فارغ شدند و مردم آرامش یافتند، ابوبکر به اسامه گفت: «بدانجا که رسول خدا (ص) فرمانت داده بود، روانه شو »[۱۹۸] و اسامه با سپاه خود حرکت کرد و ابوبکر و عمر به خاطر اداره‌ی شئون خلافت بر جای ماندند و خلیفه عمر همیشه به اسامه می گفت: «رسول خدا (ص) رحلت کرد و تو فرمانده من بودی » او حتی زمانی که به خلافت رسید نیز هرگاه اسامه را می دید می‌گفت: «السلام علیک ایّها الأمیر »: «سلام بر تو ای فرمانده » و اسامه می‌گفت: «خدایت ببخشاید یا امیرالمؤمنین! این را به من می‌گوئی؟!» و عمر می‌گفت: «همواره تا زنده‌ام تو را فرمانده می‌خوانم؛ چون رسول خدا (ص) از دنیا رفت و تو

ص: ۱۱۶

فرمانده من بودی».[۱۹۹]

و این دو خلیفه، ابوبکر و عمر، هرگاه به خاطر سرپیچی از ه مراهی با سپاه اسامه مورد انتقاد قرار گرفتند، هوادارانشان همان عذر پیشین را آوردند که : «رسول خدا (ص) سپاهیان را با اجتهاد شخصی خود روانه می کرد[۲۰۰] و بنابراین، مخالفت دیگر صحابه مجتهد، با این گونه فرامین اجتهادی رسول خدا (ص)، جایز است!»[۲۰۱]

---

[۱۹۶] (۱). طبقات ابن‌سعد، ج ۲ ص ۱۹۰ و ج ۴ ص ۶۶. عیون الأثر، ج ۲ ص ۲۸۱. از جمله کسانی که به بودن ابوبکر و عمر در سپاه اسامه تصریح کرده‌اند، صاحب کنز العمال، ج ۵ ص ۳۱۲، و منتخب آن در حاشیه مسند احمد، ج ۴ ص ۱۸۰، از عروه، و انساب الأشراف در شرح حال اسامه، ج ۱ ص ۴۷۴، از ابن‌عباس، و تهذیب تاریخ ابن‌عساکر، و تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۷۴، و تاریخ ابن‌اثیر، ج ۲ ص ۱۲۳ ..

[۱۹۷] (۱). شرح نهج البلاغه ابن‌ابی الحدید، ج ۲ ص ۲۱.

[۱۹۸] (۲). تاریخ ابن‌عساکر، ج ۱ ص ۴۳۳..

[۱۹۹] (۱). سیره حلبیه، ص ۲۳۷.

[۲۰۰] (۲). مراجعه کنید: شرح نهج البلاغه ابن‌ابی الحدید، ج ۴ ص ۱۷۳– ۱۷۸.

[۲۰۱] (۳). همان، ج ۱ ص ۵۳، شرح خطبه شقشقیه.

ب– اجتهاد ابی‌بکر:

از جمله موارد اجتهاد ابی بکر، داستان آتش زدن «فجائه سلمی» است که بنابر روایت طبری و ابن اثیر و ابن‌کثیر چنین است که گویند: «مردی از قبیله بنی سلیم به نام «فجائه، بحیربن ایاس ... بن خفاف»[202] نزد ابوبکر آمد و گفت: «من مسلمانم و می خواهم با کفاری که مرتد شده اند جهاد کنم، مرا تجهیز کن» ابوبکر سلاح و مرکبش داد و او به همراه «نجبةبن ابی‌المیثاء» بیرون رفت و مسلمان و مرتد را مورد هجوم قرار داد: اموالشان را غارت می کرد و هر کس را که مقاومت می‌نمود می‌کشت. خبر اقدامات او که به ابوبکر رسید به «طریفةبن حاجز»[203] نوشت: «این دشمن خدا، فجائه، نزد من آمد و چنان نمود که مسلمان است و از من خواست تا برای جنگ با مرتدان تجهیزش کنم و من سلاح و مرکبش دادم، و اکنون با خبر یقینی دریافته‌ام که این دشمن خدا مسلمان و مرتد را مورد هجوم قرار داده و

ص: ۱۱۷

اموال آن‌ها را می گیرد و هر کس را که مقاومت کند می کشد؛ پس، با مسلمانانِ همراهت به سوی او روی آور تا او را کشته و یا اسیر کرده و نزد من آوری» طریفةبن حاجز به سوی او رفت و چون به هم رسیدند، هر دو گروه به تراندازی پرداختند و «نجبةبن ابی‌المیثاء» کشته‌شد و «فجائه» که دید مسلمانان در کار خود جدی هستند به «طریفه» گفت: «به خدا سوگند تو برتر از من نیستی، تو یک فرمانده ابوبکری و من هم یک فرمانده او» طریفه گفت: «اگر راست می‌گوئی سلاح را بر زمین بگذار و با من به نزد ابی‌بکر بیا» لذا با هم به نزد ابوبکر رفتند و چون بر او وارد شدند، ابوبکر به طریفه گفت: «او را به بقیع ببر و در آتش بسوزان» طریفه نیز او را به سوی مصلّی برد و آتشی برافروخت و وی را در آن افکند».

و در روایت پیش از آن، در تاریخ طبری گوید: «در مصلّای مدینه با هیزم بسیار برای او آتشی افروختند و سپس، با دست و پای بسته، او را در آن افکندند».

و در روایت ابن کثیر گوید: «دستانش را از پشت بسته و در آتشش افکندند و او در حالی که کاملًا بسته بود، بسوخت»[204]

ابوبکر سپس از این کار خود پشیمان شد و در بیماری منجر به مرگش گفت: «سه کار است که انجام دادم و این کاش انجام نداده بودم: ای کاش حریم خانه فاطمه را نگاه می داشتم و آن را نمی گشودم، اگر چه برای جنگش بسته بودند؛ و این کاش «فجائه سلمی» را در آتش نمی سوزانیدم و او را آزادانه، یا اندیشمندانه، می کشتم؛ و این کاش در سقیفه بنی‌ساعده این امر را بر عهده یکی از آن دو نفر

ص: ۱۱۸

[202] (۴). در جمهره‌ی انساب ابن‌حزم، ص ۲۶۱، باب ذکر نسب بنو سلیم‌بن منصور گوید:« فجائه، بحیربن ایاس‌بن عبدالله ... بن خفاف» مرتد بود و ابوبکر(رض) او را با آتش سوزانید.

[203] (۵). شرح حال او در اصابه، ج ۲ ص ۲۱۵، آمده است..

[204] (۱). تاریخ طبری، چاپ اول مصر، ج ۳ ص ۲۳۴– ۲۳۵، تاریخ ابن‌اثیر، ج ۲ ص ۱۴۶، و تاریخ ابن‌کثیر، ج ۹ ص ۳۱۹، حوادث سال ۱۱ هجری..

[/ عمر یا ابوعبیده] انداخته بودم».[205]

اشکالی که در این اقدام بر ابوبکر کرده اند آن است که حکم مُفسدانی چون «فجائه» در قرآن کریم (مائده/ ۳۳) با صراحت آمده است:

(إِنَّما جَزاءُ الَّذینَ یُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً أَنْ یُقَتَّلُوا أَوْ یُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ یُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیا وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظیم)

«همانا کیفر کسانیکه با خدا و رسول او می جنگند و می کوشند تا در زمین فساد کنند، آن است که کشته شوند، یا به صلیب کشیده شوند، یا دست و پای آن ها بر خلاف هم قطع گردد، یا تبعید گردند؛ این خواری و کیفر دنیای ایشان است و آن‌ها را در آخرت عذاب عظیمی خواهد بود».

و رسول خدا (ص) از سوزانیدن با آتش نهی کرده و چنانکه در صحیح بخاری و مسند احمد آمده فرمود : (لا یعذّب بالنّار إلّا ربّ النّار): «با آتش عذاب نمی کند، مگر پروردگار آتش ». و: «کسی جز خدا، با آتش عذاب نمی کند». و: «کسی جز پروردگارِ آتش، با آن عذاب نمی‌کند».[206]

و فرموده: «کسی که دینش ر ا تبدیل کرد، او را بکشید ».[207] و: «کشتن فرد مسلمانی که «لا اله الّا اللّه و محمّداً رسول اللّه» گوی است جایز نیست: مگر برای سه کار: «زنای محصنه، که به خاطر آن رجم می‌شود؛ شورش و جنگ با خدا و

ص: ۱۱۹

رسول او، که به خاطر آن کشته یا به صلیب کشیده می شود یا تبعید می گردد، و کشتن شخص دیگر، که به قصاص آن کشته می‌شود».[208]

و علمای مکتب خلفا برای مخالفت ابوبکر با این نصوص صریح، چنین عذر آورده اند که: «سوزانیدن فجائه سلمی از اشتباه او در اجتهادش بوده و همانند آن برای مجتهدان بسیار است».[209]

اشکال دیگری که بر ابوبکر کرده‌اند، فتوای او درباره «کلاله»[210] یعنی: میّتی است که فرزند و پدر و مادر بر جای ننهاده، که به وارثان او «کلاله» گویند، و در قرآن کریم (نساء/ ۱۲) فرموده:

---

[205] (۱). همان، ج ۴ ص ۵۲، حوادث سال ۱۳ هجری. بقیه مصادر را در کتاب:« عبداللّه‌بن سبا» فصل:« تحصن در خانه فاطمه(س)» بجوئید.

[206] (۲). صحیح بخاری، ج ۲ ص ۱۱۵. مسند احمد، ج ۲ ص ۲۰۷ و ج ۳ ص ۴۹۴. سنن ابوداود، کتاب الجهاد، ج ۳ ص ۴۹۴. سنن ابوداود، کتاب الجهاد، ج ۳ ص ۵۵ و ۵۶، حدیث ۲۶۷۳ و ۲۶۷۵، و کتاب الأدب، ج ۴ ص ۳۶۷ و ۳۶۸، حدیث ۵۲۶۸، و سنن بیهقی، ج ۹ ص ۷۱ و ۷۲.

[207] (۳). همان، کتاب الستتابة المرتدّین، و سنن ابوداود، کتاب الحدود.

[208] (۱). سنن بیهقی، ج ۹ ص ۷۱.

[209] (۲). مصادر آن گذشت.

[210] (۳). مفردات راغب، تفسیر کلاله.

(وَ إِنْ کانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ کانُوا أَکْثَرَ مِنْ ذلِکَ فَهُمْ شُرَکاءُ فِی الثُّلُث ...)

«و اگر مردی یا زنی از جهت «کلاله» ارث برده شود، و او را برادری یا خواهری باشد، برای هر کدام از آن ها یک ششم، و اگر بیش از آن باشند، همگی در یک سوم شریکند ...».[۲۱۱]

و در آیه ۱۷۶ نساء فرموده:

(یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللَّهُ یُفْتیکُمْ فِی الْکَلالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ م ا تَرَکَ وَ هُوَ یَرِثُها إِنْ لَمْ یَکُنْ لَها وَلَدٌ فَإِنْ کانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمَّا تَرَکَ وَ إِنْ کانُوا إِخْوَةً رِجالًا وَ نِساءً فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلیم)

ص: ۱۲۰

«از تو فتوا می‌خواهند، بگو: خدا درباره‌ی «کلاله» فتوایتان می‌دهد: اگر مردی بمیرد که فرزندی ندارد و خواهری دارد، نصف ماترک او از آنِ خواهرش باشد؛ و اگر خواهرش فرزندی نداشته باشد، او تمام مالش را به ارث می برد؛ و اگر دو نفر (وارث) باشند، دو ثلثِ ماترک از آنِ ایشان است؛ و اگر برادران و خواهران باشند، برای هر مردی همانند سهم دو زن باشد؛ خدا [احکام را] برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید و خدا بر هر چیزی آگاه است».[۲۱۲]

و چون حکم «کلاله» را از ابی‌بکر پرسیدند گفت: «به زودی نظرم را درباره آن بیان می کنم، اگر صحیح بود از خداست، و اگر خطا بود، از من و از شیطان است و خدا و رسول از آن مبرّا هستند : به نظر من غیر فرزند و پدر را شامل است» و هنگامی که عمر به خلافت رسید گفت : «من از خدا شرم می کنم چیزی را که ابوبکر گفته ردّ نمایم »[۲۱۳] و یک بار نیز گفت: کلاله کسی است که فرزند ندارد».[۲۱۴]

و نیز، پاسخ او درباره‌ی «وارث جدّه» بنابر آنچه در مؤطّأ مالک، سنن دارمی، سنن ابی داود و سنن ابن‌ماجه آمده چنین است که راوی گوید: «جدّه‌ای نزد ابوبکر صدیق آمد و درباره ی میراث خود پرسید و ابوبکر به او گفت : «در کتاب خدا برای تو چیزی نیست، در سنت رسول خدا نیز، چیزی برای تو نمی دانم؛ اکنون بازگرد تا از مردم بپرسم . سپس از مردم سئوال کرد و مغیرةبن شعبه گفت: «نزد رسول خدا حاضر بودم که سهم جدّه را یک ششم داد.» ابوبکر گفت: «آیا دیگری هم با تو بود؟» که محمدبن مسلمه انصاری برخاست و قول مغیره را

ص: ۱۲۱

---

[۲۱۱] (۴). بنابر آنچه در همه تفاسیر آمده و مورد اجماع و نص است، مراد ازکلاله در اینجا برادر و خواهر مادری است..

[۲۱۲] (۱). مقصود از برادر و خواهر میّت در اینجا تنها برادر و خواهر تنی یا برادر و خواهر پدری است

[۲۱۳] (۲). سنن دارمی، ج ۲ ص ۳۶۵. اعلام المؤلفین، ج ۱ ص ۲۸، و سنن بیهقی، ج ۶ ص ۲۲۳.

[۲۱۴] (۳). تفسیر قرطبی، ج ۵ ص ۷۷..

تکرار کرد و ابوبکر آن را در حق او جاری ساخت ...»[215]

و در استیعاب و اسدالغابه و اصابه، در شرح حال عبدالرحمن بن سهیل انصاری، و مؤطّأ مالک روایتی است که فشرده آن چنین است: «دو نفر جدّه، مادرِ مادر و مادرِ پدر، نزد ابوبکر آمدند و او میراث را به مادرِ مادر داد و به مادرِ پدر چیزی نداد؛ عبدالرحمن‌بن سهل گفت: «ای خلیفه رسول خدا! میراث را به کسی دادی که اگر بمیرد، میراث گذار و از او ارث نمی‌برد» و ابوبکر آن را- یعنی یک ششم را- بین آن دو تقسیم کرد».[216]

و از جمله آن ها، کشتن «مالک‌بن نویره» و درآمیختن خالد با همسر وی در شب قتل اوست؛ مالک بن نویره تمیمی، مکنّی به اباحنظله، شاعر و شریف و شجاعِ شجاعان بنی یربوع در جاهلیت، هنگامی که اسلام آورد رسول خدا (ص) او را کارگزار صدقات قوم خود قرار داد و او پس از رحلت پیامبر صدقات را نگاه داشت و آن ها را میان قوم خود تقسیم کرد و گفت:

»فقلت خذوا اموالکم غیر خائف	و لا ناظر فی ما یجیء من الغد
فان قام بالدّین المخوِّف قائم	اطعنا و قلنا الدین دین محمد«

«گفتم اموالتان را بدون ترس بگیرید،

و منتظر اینکه فردا چه می‌شود نباشید؛

که اگر برای این دینِ بیم دهنده، رهبری به پا خاست،

اطاعت می‌کنیم و می‌گوئیم: دین دین محمد است.»[217]

ص: ۱۲۲

و در تاریخ طبری از عبدالرحمن‌بن ابی‌بکر گوید: «هنگامی که خالد در «بطاح»[218] فرود آمد، «ضراربن الأزور»[219] را با گروهی که «ابوقتاده»[220] نیز با آن‌ها بود به سوی قبیله مالک فرستاد و شبانه آن‌ها را محاصره کردند.

---

[215] (۱). مؤطّأ مالک، ج ۲ ص ۵۴. سنن دارمی، ج ۲ ص ۳۵۹. سنن ابی‌داود، ج ۲ ص ۳۸. سنن‌ابن‌ماجه، ص ۹۱۰، و بدایة المجتهد، ج ۲ ص ۲۷۸.

[216] (۲). استیعاب در حاشیه اصابه، ج ۲ ص ۴۴۱. اسد الغابه، ج ۳ ص ۲۹۹. اصابه، ج ۲ ص ۳۹۴. بدایة المجتهد، ج ۲ ص ۳۷۹، و مؤطّأ مالک، ج ۲ ص ۵۴.

[217] (۳). معجم الشعراء مرزبانی، ص ۲۶۰، و شرح حال مالک در اصابه، ص ۳۳۶..

[218] (۱). بطاح، آبشخوری در دیار اسدبن خزیمه بوده است.(معجم البلدان).

[219] (۲). ضراربن الأزور(اسدی) شاعر شجاع و دلاور، در شرح حال او در اصابه، ج ۲ ص ۲۰۰- ۲۰۱، گوید:« خالد او را با گروهی بر سر تیره‌ای از بنی‌اسد فرستاد و آن ها زن زیبائی را اسیر کردند و ضرار از همراهانش خواست تا زن را به او ببخشند و آن ها بخشیدند و او با وی درآمیخت و سپس

ابوقتاده گوید: «آن‌ها شبانه به محاصره آن قوم پرداختند و آنان را تحت نظر گرفتند و چون سلاح برگرفتند، گفتیم : «ما مسلمانیم!»

آن‌ها گفتند: «ما نیز مسلمانیم!»

گفتیم: «پس چرا سلاح برداشتید؟»

گفتند: «شما چرا سلاح برداشتید؟»

گفتیم: «اگر راست می‌گوئید سلاح را بر زمین بگذارید»

گوید: «آن‌ها سلاح خود را زمین نهادند و نماز خواندیم و نماز خواندند».[۲۲۱]

و در شرح ابن‌ابی الحدید گوید: «و چون سلاح خود را زمین نهادند، آن‌ها را اسیر و دربند کرده و به نزد خالد آوردند».

و در اصابه گوید: «خالد زن زیبا روی مالک را دید و مالک پس از آن به همسرش گفت: «مرا به کشتن دادی!» یعنی: به زودی به خاطر تو کشته می‌شوم».[۲۲۲]

و در تاریخ یعقوبی گوید : «خالد که آن زن را دید به شگفت آمد و گفت : «به خدا سوگند پیش از آنکه به نزد قومت بازگردی تو را می‌کشم!»[۲۲۳]

و در کنز العمال گوید : «خالدبن ولید ادّعا کرد که ملک بن نویره با سخنی که گفته و به خالد رسیده، مرتدّ شده و مالک آن را انکار کرد و گفت : «من بر دین اسلامم و هیچ تغییر و تبدیلی انجام نداد م» و ابوقتاده و عبدالله بن عمر به نفع او شهادت دادند، ولی خالد او را پیش انداخت و به ضرار بن الأزور دستور داد تا گردنش را زد، و بعد، همسر او «امّ تمیم» را گرفت و با وی درآمیخت».[۲۲۴]

پشیمان شد و داستان را برای خالد بازگفت و خالد به او گفت:« گوارایت کردم!» و او گفت:« نه، باید برای عمر بنویسی» و عمر نوشت:« سنگسارش کن» و چون نامه رسید او مرده بود و خالد گفت:« خداوند ضرار را خوار نکرد» و گفته شده او از کسانی بود که با ابوجندل شراب خورده بود ...».

[۲۲۰] (۳). ابوقتاده، حارث انصاری خزرجی، در احد و ما بعد آن حضور یافت و او را تک سوار رسول خدا(ص) می‌گفتند؛ با امام علی(ع) نیز در همه نبردها نبردها همراه بود. سال وفات و محل وفاتش را با اختلاف، کوفه ۳۸ یا ۴۰ و مدینه ۵۴ هجری ذکر کرده‌اند؛ شرح حال او در استعاب، ج ۱ ص ۱۱۰- ۱۱۱، و حاشیه اصابه، ج ۴ ص ۱۶۱ ۱۶۰، و اصابه، ج ۴ ص ۱۵۷- ۱۵۸، آمده است.

[۲۲۱] (۴). تاریخ طبری چاپ اروپا، ص ۱۹۲۷- ۱۹۲۸..

[۲۲۲] (۱). الاصابه، ج ۳ ص ۳۳۷.

[۲۲۳] (۲). تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۳۱.

[۲۲۴] (۳). کنزالعمال، چاپ اول، ج ۳ ص ۱۳۲..

و در وفیات الأعیان و فوات الوفیات و تاریخ ابی الفداء و تاریخ ابن شحنه گویند: «عبدالله‌بن عمر و ابوقتاده انصاری که حاضر بودند، با خالد درباره‌ی مالک سخن گفتند و او سخنشان را نپسندید و مالک گفت: «خالد! ما را نزد ابوبکر فرست تا او درباره ی ما قضاوت کند، که تو غیر ما را که جرمش بیش از ما بوده، نزد او فرستاده ای!» و خالد گفت: «نه، خدا مرا نبخشد اگر تو را نکشم» و به ضرار‌بن الأزور دستور داد گردنش را بزند. مالک به همسرش نظر کرد و به خالد گفت: «این است که مرا کشت!» چون آن زن در غایت جمال و زیبائی بود، و خالد گفت : «بلکه خدا تو را کشت که از اسلام برگشتی»

مالک گفت: «من بر دین اسلامم».

خالد گفت: «ضرار! گردنش را بزن!».

ضرار گردنش را زد و بعد، سرش را که بسیار پرمو بود، پایه دیگ

ص: ۱۲۴

قرار دادند»[225]

و خالد در همان شب با «امّ تمیم» دخت منهال و همسر مالک درآمیخت،[226] و ابوزهیر سعدی درباره‌ی این رویداد گفت:

»الا قل لحیّ او طئوا بالسنابک	تطاول هذا الّلیل من بعد مالک
قضی خالد بغیا علیه لعرسه	و کان له فیها هوی قبل ذلک
فامضی هواه خالد غیر عاطف	عنان الهوی عنها و لا متمالک
و اصبح ذا اهل و اصبح مالک	الی غیر اهل‌ها لکا فی الهوا لک«

«هان! به قبیله کوچکی که پایمال سم اسبان شدند بگو:

این شب سیاه، پس از مالک به درازا کشید!

خالد ستمگرانه او را، به خاطر زن زیبایش نابود کرد!

[225] (۱). وفیات الاعیان، ج ۵ ص ۶۶. فوات الوفیات، ج ۲ ص ۶۲۷، که هر دو کتاب این داستان را از ردّه ابن وثیمه و واقدی نقل کرده‌اند. تاریخ ابی‌الفداء، ص ۱۵۸، و تاریخ ابن‌شحنه در حاشیه تاریخ الکامل، ج ۱۱ ص ۱۱۴.

[226] (۲). تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۱۰.

چون پیش از آن خواستار وصال آن زن بود!

خالد خواسته‌اش را بی‌پروا به انجام رسانید

و از مهار هوای نفس عنان گسسته‌اش عاجز ماند!

و روز بعد، او صاحب زن بود و مالک،

بدون همسر، کشته‌ای در میان کشته‌ها!».[۲۲۷]

و بعد، منهال، پدر زن مالک با مردی از قوم خود بر کشته او حاضر شدند و منهال با پارچه ای که از خرجین خود درآورد او را کفن و دفن کرد.[۲۲۸]

ص: ۱۲۵

و در تاریخ یعقوبی گوید: «ابوقتاده خود را به ابوبکر رسانید و او را از ماجرا آگاه کرد و سوگند خورد که دیگر در زیر لوای خالد، که مالک مسلمان را کشته، نخواهد رفت.

و در تاریخ طبری از عبدالرحمن‌بن ابی‌بکر گوید: «از جمله کسانی که به اسلام مالک گواهی داد، ابوقتاده بود و او با خدا عهد کرد که دیگر در هیچ جنگی با خالد همراه نشود».

و در تاریخ یعقوبی گوید : «عمربن خطاب به ابی بکر گفت: «ای خلیفه رسول خدا ! خالد مرد مسلمانی را کشته و در همان‌روز با همسر وی در آمیخته است !» و ابوبکر خالد را فراخواند و وی گفت : «ای خلیفه‌ی رسول خدا! من تأویل و اجتهاد کردم و صواب و اشتباه انجام دادم».[۲۲۹]

و در وفیات الأعیان و تاریخ ابی الفداء و کنز العمال و دیگر کتب گویند : «هنگامی که این خبر به ابوبکر و عمر رسید، عمر به ابی بکر گفت: «خالد زنا کرده، او را رجم کن » ابوبکر گفت: «من او را رجم نمی کنم او تأویل و اجتهاد کرده و اشتباه نموده» عمر گفت: «پس عزلش کن» گفت: «من شمشیری را که خدا کشیده در نیام نخواهم کرد!»[۲۳۰]

و در روایت طبری از عبدالرحمن بن ابی‌بکر گوید: «هنگامی که خبر کشته شدن آن ها به عمربن خطاب رسید، درباره ی خالد با ابوبکر به سخن پرداخت و با تندی گفت: «این دشمن خدا بر مرد مسلمانی تجاوز کرده و او را کشته و سپس بر

---

[۲۲۷] (۳). وفیات الاعیان، ج ۵ ص ۶۷. فوات الوفیات، ج ۲ ص ۶۲۶- ۶۲۷. تاریخ ابی‌الفداء، ص ۱۵۸، و تاریخ ابن شحنه در حاشیه الکامل ج ۱۱ ص ۱۱۴.

[۲۲۸] (۴). الاصابه، ج ۳ ص ۴۷۸، شرح حال منهال.

[۲۲۹] (۱). تاریخ یعقوبی، ج ۱ ص ۱۳۲.

[۲۳۰] (۲). کنزل العمال، چاپ اول، ج ۳ ص ۱۳۲، حدیث ۲۲۸. بقیه مصادر نیز در صفحات پیشین گذشت.

روی همسرش جَسته است!» و خالدبن ولید از سفر بازگشت و با قبای زره گونه و عمامه تیرنشان به سوی مسجد رفت و چون داخل شد، عمر به سوی او خیز برداشت و تیرها را از عمامه‌اش برگرفت و در هم شکست و گفت: «ریاکار!

ص: ۱۲۶

مرد مسلمانی را کُشتی و سپس بر روی همسرش جستی ! به خدا سوگند با سنگ های خودت رجمت خواهم کرد » و خالد پاسخش نداد و چنان پنداشت که ابوبکر هم درباره‌ی او مثل عمر می‌اندیشد، تا آنگاه که نزد ابوبکر رفت و او را از ماجرا باخبر ساخت و عذر خود را بیان داشت و ابوبکر عذرش را پذیرفت و از آنچه در این جنگ انجام داده بود، درگذشت.

گوید: خالد پس از جلب رضایت ابوبکر، در حالی که عمر در مسجد نشسته بود، بیرون آمد و به او گفت : «ای پسر امّشمله! نزد من بیا» و عمر دریافت که ابوبکر از او راضی شده، لذا پاسخش را نداد و به خانه‌ی خود رفت».

و در وفیات الاعیان و تاریخ یعقوبی گوید : «برادر مالک «متمّم‌بن نویره‌ی» شاعر، با مراثی بسیار برادرش را ستود و به مدینه نزد ابوبکر آمد و نماز صبح را پشت سر او بجای آورد و چون از نماز فارغ شد برخاست و روبروی او ایستاد و بر کمان خود تکیه کرد و گفت:

«نعم القتیل اذا الریاح تناوحت　　خلف البیوت قتلت یابن الازور

ادعوته بالله ثم غدرته　　لو هو دعاک بذمّة لم یغدر»

«چه خوب کشته‌ای بود آنکه به گاه وزیدن بادها،

در پشت خانه‌ها، او را کشتی‌ای پسر ازور!

او را در امان خدا دعوت کرد و سپس خیانتش نمودی!

در حالی که اگر او تو را به هر امانی خوانده بود خیانت نمی‌کرد!»

و به ابوبکر اشاره کرد، و ابوبکر گفت: «به خدا سوگند من نه دعوتش نمودم و نه خیانتش کردم ...»

این، داستان مالک و درآمیختن خالد با همسر او در روز کشته شدنش بود . باری، خالد درباره ی مسلمانی که نماز می‌خواند، تأویل و اجتهاد کرد و او را اسیر نمود و سپس کشت، و بار دیگر تأویل و اجتهاد نمود و در همان شب با همسر او

ص: ۱۲۷

درآمیخت؛ و بعد نوبت تأویل و اجتهاد ابوبکر شد تا قصاص و حدّ شرعی را از او ساقط نماید ! آری، این دو صحابی نامدار اجتهاد کردند و اشتباه نمودند و برای هر اشتباه خود نیز یک پاداش می گیرند، و صحابی دیگر، یعنی عمر که اجتهاد کرد و به درستی به رجم خالد نظر داد، دو پاداش خواهد داشت ! امّا مالک‌بن نویره صحابی کارگزار رسول خدا (ص) در این اسارت و کشته شدن، پاداشی ندارد؛ چون به فرمان فرمانده‌ی کبیر خالدبن ولید کشته شده است!!!

ج- اجتهادات عمر

طبری در ذکر حوادث سال ۲۳ هجری، درباره‌ی سیره ی عمر و چگونگی تدوین دفاترِ پرداخت حقوق گوید : «او نخستین کسی بود که برای مردم دفتر و دیوان ترتیب داد و مردم را بر مبنای قبایل ثبت نام کرد و حقوق مشخص برای آن‌ها تعیین نمود». و گوید: «عمربن خطاب درباره‌ی تدوین دفاتر از مسلمانان نظرخواهی نمود و علی بن ابی‌طالب به او گفت: «در طول سال هرچه از اموال نزد تو جمع می شود همه را تقسیم کن و چیزی از آن را نگه مدار » و عثمان گفت: «مال بسیاری را [در بیت المال] می‌بینم که همه ی مردم را فرامی گیرد و اگر [این مردم] آمارگیری نشوند تا حقوق گرفتگان را از ناگرفته ها تشخیص دهی، بیم آن دارم که کار به پراکندگی بکشد .» و ولیدبن هشام بن مغیره گفت : «یا امیرالمؤمنین! من به شام رفته و دیدم که پادشاهان آنجا دفتر و دیوان و سپاه و نظام دارند؛ پس، تو نیز دیوان و سپاه ترتیب بده.» که عمر نظر او را پسندید و عقیل بن ابی طالب و مخرمةبن نوفل و جبیربن مطعم را، که از نسب شناسان قریش بودند، فراخواند و گفت: «مردم را بر اساس مقام و جایگاهشان ثبت نام کنید ...».[231]

ص: ۱۲۸

و ابن جوزی در اخبا عمر و سیره ی او مشروح تعیین حقوق و برتری دادن برخی بر برخی دیگر را آورده و گوید : «او برای عباس‌بن عبدالمطلب دوازده هزار درهم تعیین کرد، و برای هر یک از زنان پیامبر ده هزار درهم قرار داد و عایشه را با دو هزار درهم دیگر بر آن ها برتری داد. سپس برای هر یک از مهاجرانِ شرکت کننده در جنگ بدر پنج هزار درهم و برای انصارِ شرکت کننده در آن چهار هزار درهم تعیین کرد . و گفته شده: «برای هر یک از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر، از هر قبیله که بودند، پنج هزار درهم قرار داد » سپس برای هر کس که در جنگ احُد تا حدیبیّه حضور یافته بود، چهار هزار درهم، و برای حاضران در دیگر غزواتِ بعد از حدیبیه، سه هزار درهم، و برای شرکت‌کنندگان در جنگ‌های پس از رسول خدا (ص)، دو هزار و هزار و پانصد و هزار تا دویست درهم تعیین کرد».

گوید: «عمر پس از تثبیت آن وفات کرد».

---

[231] (۱). تاریخ طبری، ج ۲ ص ۲۲- ۲۳. و فتوح البلدان، ص ۵۴۹. ما در کتاب تراجم نام ولیدبن هشام بن مغیره را نیافتیم، شاید او ولیدبن ولیدبن مغیره باشد که شرح حال او در اسدالغابه، ج ۵ ص ۹۲، و انساب قریش، ص ۳۲۲، آمده است؛ و عقیل‌بن ابی‌طالب در زمان خلافت معاویه وفات کرد؛ شرح حال او در اسدالغابه، ج ۳ ص ۴۱۲، آمده است؛ و نیز، شرح حال مخرمةبن نوفل قریشی را در، ج۴ ص ۳۳، اسدالغابه و جبیربن مطعم قریشی را نیز در، ج ۱ ص ۲۷۱، آن بیابید..

و گوید: «برای زنان اهل بدر پانصد درهم، و برای زنان پس از بدر تا حدیبیه، چهارصد درهم، و برای زنان پس از آن سیصد درهم قرار داد، و زنان اهل قادسیّه را دویست درهم، و بعد از آن همه زنان را یکسان به شمار آورد »[۲۳۲]

و در روایت یعقوبی- اضافه بر آنچه گشت- آمده است که: «برای بزرگان

ص: ۱۲۹

اهل مکه مانند ابوسفیان و معاویه نیز، پنج هزار درهم تعیین کرد».[۲۳۳]

و بدین گونه، برخی را بر برخی در حقوق برتری داد، تا جا ئی که حقوق برخی شصت برابر حقوق دیگران شد، مانند حقوق دوازده هزار درهمی «امالمؤمنین عایشه» نسبت به حقوق دویست درهمی گروهی از زنان مسلمان ! که با این کار، بر خلاف سنّت رسول خدا (ص)، به ایجاد نظام طبقاتی در جامعه اسلامی پرداخت و چنان شد که پس از چندی، ثروت و مکنت در سویی و عسرت و نکبت در سوی دیگر، پدیدار شد و طبقه ای مترف و بی کار و پرمدّعا به وجود آمد و بدانجا رسید که خلیفه عمر خود را در پایان حیاتش عمق این فاجعه را احساس کرد و بنابر نقل طبری گفت:

«اگر عمر گذشتهام را بازیابم، زیادت اموال اغنیا را میگیرم و بین فقرای مهاجران تقسیم میکنم.»[۲۳۴]

و چنانکه می بینید، در این آرزوی خود نیز، فقرای مهاجران را بر فقرای انصار و فقرای سایر مسلمانان مقدّم داشته است![۲۳۵]

زیان دیگر تقسیم بیت المال براساس پرداخت سالیانه، آن شد که مسلمانان پس از آن در زیر سیطره ی حاکمان قرار گرفتند و هر کس با آن ها مخالفت میکرد، حقوق او را قطع می کردند و هر کس با ایشان همراهی می نمود، بر حقوقش میافزودند؛ چنانکه در زمان خلیفه عثمان اتفاق افتاد، و نیز در دوران حکومت

ص: ۱۳۰

زیاد و پسرش عبیدالله در کوفه اینچنین شد.[۲۳۶]

---

[۲۳۲] (۱). شرح نهج البلاغه، ابنابیالحدید، ج ۳ ص ۱۵۴، و فتوح البلدان، ص ۵۵۰- ۵۶۵..

[۲۳۳] (۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۵۳.

[۲۳۴] (۲). تاریخ طبری، ج ۵ ص ۳۳، در ذکر سیرهی عمر.

[۲۳۵] (۳). و نمیدانم با چه مجوّزی- جز آنچه خدا واجب کرده بود- میخواست اموال مردم را بگیرد!.

[۲۳۶] (۱). مراجعه کنید: نقش عایشه در تاریخ اسلام، سیرهی عثمان و معاویه؛ و زیاد، مادرش سمیّه کنیز حرثبن کلدهی طبیب ثقفی، و از زنادهندگان نشاندارِ نشاندارِ طائف بود و در محلّه بدکارانِ خارج شهر می نشست و درصدِ کلو خود را به حرث می داد و او وی را به ازدواج غلامی رومی به نام عبید درآورده بود؛ ابوسفیان در یکی از سفرهای خود به طائف از ابومریم شراب فروش خواستار بدکارهای شد و او سمیّه را نزد وی آورد و سمیّه از او باردار شد و آن را به عبید نسبت داد و همیشه منسوب به او بود تا آنگاه که زیاد در بصره کاتب ابوموسی اشعری شد و سپس حاکم ری گردید و در این دوران، معاویه او را به ابوسفیان ملحق کرد و به او زیادبن ابیسفیان گفته شد و کسانی که این نسبقت را در زمان بنیامیه روا نمیدیدند، او را زیادبن ابیه مینامیدند. معاویه او را به حکومت بصره و کوفه منصوب کرد و هنگامی که از گرفتن بیعت برای یزید سرباز زد، ناگهان در سال ۵۳ هجری در کوفه فوت شد؛ فرزند زیاد عبیدالله نیز

ص: ۱۳۱

۵- اجتهاد ابوبکر و عمر در مورد «خُمس»

از دیگر موارد اجتهاد ابوبکر و عمر- که یادآور شده‌اند- بازداشتن اهل‌البیت (ع) از دریافت «خُمس» خویش، بویژه حقّ فاطمه (س) دختر رسول خدا (ص) بود، که برای آ شنایی با کیفیت اجتهاد آن دو خلیفه، در این مورد، بررسی معانی واژه‌ها و اصطلاحات زیر ضروری است:

نخست- معنای لغوی و اصطلاحی واژه‌های: «زکاة، صدقه، فی، صَفیّ، أنفال، غنیمت و خُمس».

دوم- شأن خمس و حقّ دختر رسول خدا (ص)، که پس از بررسی این واژه‌ها و این موضوعات، بحث و بررسی کیفیت اجتهادِ آن دو خلیفه در مورد «خُمس» به ویژه حق دختر رسول خدا (ص) آسان خواهد شد؛ لذا می‌گوئیم:

۱ و ۲- زکاة و صدقه:

«زکاة» در لغت به معنای: «طهارت و پاکیزگی، نماء و رشد و برکت، و مدح » است؛[237] چنانه در قرآن کریم (کهف/ ۱۹) می‌فرماید: (أَیُّها أزْکی طَعاماً) یعنی:

ص: ۱۳۲

«کدامیک غذایشان پاکیزه‌تر است»؛ و از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود:

«زَکَاةُ الأرضِ: یُبْسُها»

یعنی: «پاکِ زمین خشک آن است»؛[238] و امام علی (ع) فرموده:

«الْعِلْمُ یَزْکُوا عَلَی الْإِنْفَاقِ»

. یعنی: «علم با انفاق و مصرف فزونی می گیرد»؛[239] و این سخن که می‌گویند «زکا الزرع» یعنی: «زراعت رشد و برکت یافته»؛ و سخن خدای متعال (نساء/ ۴۹) که می‌فرماید: (الَّذِینَ یُزَکُّونَ أَنْفُسَهُم) یعنی: کسانی که خود را مدح و ستایش می‌کنند».

مادرش کنیزی به نام مرجانه بود و در سال ۲۸ هجری در کوفه به دنیا آمد و معاویه وی را پس از پدرش به حکومت خراسان فرستاد و سپس در سال ۵۵ هجری حاکم بصره شد و در زمان یزید حکومت کوفه را بر آن افزود و او حسین‌بن علی(ع) و اهل‌بیت و یارانش را در سال ۶۱ هجری به شهادت رسانید و پس از آن در سال ۷۶ هجری به وسیله ابراهیم‌بن اشتر فرمانده سپاه مختار به هلاکت رسید.

[237] (۱). نهایة اللغة، ابن‌اثیر، مادّه« زکا»..

[238] (۱). همان.

[239] (۲). نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۷.

و «زکاة» در شرع به معنای: «حق خداست که انسان از مال خود جدا کرده و به مستحق آن می رساند» و بدان خاطر زکاتش نامیده‌اند که مایه‌ی برکت و پاکی جان است.[240]

این، فشرده‌ی قول اهل لغت در بیان معنی «زکاة» است.[241]

اما «صدقه»، راغب در مفردات گوید: «صدقه چیزی است که انسان به قصد قربت از مال خود جدا می کند، مانند زکاة؛ ولی صدقه در اصل به پرداخت مستحب گفته می‌شود و زکاة به پرداخت واجب».[242]

و طبرسی در مجمع البیان گوید: «فرق میان صدقه و زکاة آن است که زکات واجب است؛ ولی صدقه گاهی واجب و گاهی مستحب است.»[243]

و از این روست که می بینیم، معنای وجوب در زکاة لحاظ شده و مراد از آن «حق خدا در مال» است؛ چنانکه در صدقه نیز، استحباب و دادن مال برای تقرب

به خدا لحاظ شده است؛ و گاهی نیز بخشش بر کسی که صدقه می گیرد، مانند درخواست برادران یوسف که به ا و گفتند: (وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا): «و بر ما ببخشای».[244]

و چون «زکاة» قرین و همراه «وجوب» یعنی ثبوت حق خدا در مال آمده، به نظر ما انواع صدقات واجب و خمس واجب و دیگر موارد وجوب را که خدا بر مال انسان قرار داده، همه را شامل می گردد؛ و گواه آن، نامه ی رسول خدا (ص) به پادشاهان حِمیرَ است که فرموده: (وَ آتَیْتُمُ الزَّکَاةَ مِنْ الْمَغَانِمِ خُمُسُ اللَّهِ وَ سَهْمُ النّبی وَ صَفِیُّهُ وَ مَا کَتَبَ اللَ هُ عَلِیٌّ الْمُؤْمِنِینَ مِنْ الصَّدَقَهْ). یعنی: «و زکاة را بپردازید؛ از غنایم، خمس خدا و سهم پیامبر و خالصه ی او و صدقاتی که خدا بر مؤمنان واجب کرده است.»

زیرا، لفظ «مِن» بعد از لفظ «زکاة» برای بیان انواع زکاة است که عبارتند از:

الف- خُمس خدا

ب- سهم پیامبر و خالصه‌ی او

ج- صدقاتی که خدا بر مؤمنان واجب کرده است؛ یعنی: قسم واجب صدقه.

---

[240] (۳). مفردات راغب، ماده‌ی ب« زکا».

[241] (۴). مراجعه کنید: مفردات راغب، نهایة اللغة ابن‌اثیر، لسان العرب ابن‌منظور، قاموس فیروز آبادی و شرح آن، و تفاسیر قرآن مانند: تفسیر طبری، تفسیر مجمع البیان و ...

[242] (۵). مفردات، ماده‌ی« صدق».

[243] (۶). مجمع البیان، تفسیر آیه ۲۷۲ سوره‌ی بقره..

[244] (۱). یوسف/ ۸۸..

و بدین گونه، صدقه‌ی واجب قسمی ا ز اقسام زکاة قرار داده شد و خداوند مورد مصرف آن را در مواضع هشت گانه آیه ۶۰ سوره توبه قرار داد و فرمود : (إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساکینِ وَ الْعامِلینَ عَلَیْها وَ الْمُؤَلَّفَة قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقاب وَ الْغارمینَ وَ فی سَبیلِ اللهِّ وَ ابْنِ السَّبیلِ فَریضَةً مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَلیمٌ حَکیم) یعنی: «جز این نیست که صدقات از آن فقیران و مسکینان و مأموران جمع آوری آن، و دلجوئی شوندگان و آزادی بردگان و بدهکاران، و راه خدا و در راه ماندگان است؛ فریضه‌ای الهی است و خداوند علیم و حکیم است».

و خداوند سبحان در بیان حکم «زکاة» به یک یا دو مورد بسنده نکرده، بلکه

ص: ۱۳۴

در بیست و پنج مورد از قرآن آن را قرین «صلاة» قرار داده است،[۲۴۵] و هرگاه «زکاة و صلاة » در کلام خدا و کلام رسول خدا قرین هم آمده اند، مقصود از آن مطلق حق خدا در مال است که از جمله ی آن جائی است که نقدین [/ طلا و نقره] و انعام و غلات- یعنی صدقات واجب- به حدّ نصاب برسند، و دیگر حق خدا در غنایم- یعنی خمس- و غیر آن‌هاست.

و هرگاه «زکاة» در کلام خدا و رسول قرین «خُمس» آمده باشد، مقصود از آن تنها صدقات واجب است؛ همچنین هرگاه در کلام به یکی از اصناف صدقه اضافه شده باشد، مانند : «زکاة الغنم» یعنی: «زکاة گوسفند» یا «زکاة النقدین» یعنی: «زکاة طلا و نقره»، مراد از آن نیز، صدقات واجب است . و نیز، کارگزارِ امر صدقات را در حدیث و سیره «مصدِّق»[۲۴۶] یعنی: «وصول کننده ی صدقه» نامیده‌اند، نه «مزکّی» یعنی: «وصول کننده ی زکاة»، و نیز، صدقه پرداز را «متصدِّق»[۲۴۷] نامند نه «مزکّی» «متزکّی»، و این «صدقه» است که بر بنی هاشم حرام گردیده نه زکاة؛ [۲۴۸] و مُسلم چون متوجه این موضوع نشده، در صحیح خود باب : «تحریم زکاة بر رسول خدا (ص) و بر آل او ...»[۲۴۹] را باز کرده و هشت حدیث صریح در حرمت صدقه بر آن‌ها را در این باب آورده است؛ در حالی که «زکاة» بدانگونه که او

ص: ۱۳۵

گفته نیست.

بنابراین، هرجا که دو جمله : (أَقیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ) در قرآن کریم با هم آمده، [۲۵۰] این دو جمله ابتدا فرمان می دهد تا نمازهای واجب اقامه گردد؛ نماز یومیّه باشد یا نماز آیات یا غیر آن؛ و دوم فرمان می دهد تا حق خدا در اموال

---

[۲۴۵] (۱). مراجعه کنید: معجم‌الفهرس ماده‌ی« زکاة».

[۲۴۶] (۲). مراجعه کنید: مفردات راغب، نهایة اللغة و لسان العرب، ماده‌ی:« صدق».

[۲۴۷] (۳). خداوند متعال(حدید/ ۱۸) می‌فرماید:\i(إِنَّ الْمُصَّدِّقینَ وَ الْمُصَّدِّقاتِ)\E یعنی:« مردان صدقه‌دهنده و زنان صدقه دهنده» و« احزاب/ ۳۵) می‌فرماید:\i(وَ الْمُتَصَدِّقینَ وَ الْمُتَصَدِّقاتِ)\E یعنی:« مردان صدقه‌دهنده و زنان صدقه‌دهنده» و نیز مراجعه کنید: ابواب زکاة در صحیح مسلم، ج ۳ ص ۱۷۲، سنن ابوداود، ج ۱ ص ۲۰۲. سنن ترمذی، ج ۳ ص ۱۷۲. و بدانچه که برخی متأخران مانند متقی هندی در کنزالعمال آورده توجه نمی‌شود.

[۲۴۸] (۴). مشروح آن می‌آید- ان‌شاءالله.

[۲۴۹] (۵). صحیح مسلم، ج ۳ ص ۱۱۷..

[۲۵۰] (۱). مراجعه کنید: معجم المفهرس، ماده‌ی« زکاة».

پرداخت شود؛ این حق چه از موارد صدقه ی واجب باشد یا حق خدا در موارد خمس یا دیگر حقوق، همه را شامل می‌گردد.

همچنین است آنچه که از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود: «هرگاه زکاة مالت را پرداختی، هرچه بر عهده‌ات بوده ادا کرده‌ای»[۲۵۱] مراد حدیث آن است که: «اگر حق خدا در مالت را پرداختی، یعنی همه ی حقوق خدا در مال را، هرچه بر عهده‌ات بوده انجام داده‌ای» و نیز، آنچه کهاز آن حضرت روایت شده که فرمود: «هرکه مالی را به دست آورد تا پایان سال «زکاة» بر عهده‌ی او نیست»[۲۵۲] یعنی: «خدا را در مال او هیچ حقی نیست»، و در احادیث امامان اهل البیت (ع) آمده است که: (وَ حَقٌّ فِي الْأَمْوَالِ الزَّكَاةُ)[۲۵۳] یعنی: «و حق در اموال زکاة است» و شاید سبب پوشیده ماندنش آن بر مردم این باشد که چون خلفا خمس را، پس از رسول خدا (ص) ساقط کردند و عملًا مصداقی جز «صدقات» برای «زکاة» باقی نماند، موضوع خُمس به تدریج فراموش گردید و کار بدانجا رسید که در دوره های اخیر از لکه «زکاة» چیزی جز «صدقات» به ذهن نرسد!

ص: ۱۳۶

۳- فَی:

«فَی» در لغت به معنای «رجوع و بازگشت» است؛ چنانکه بازگشت سایه پس از زوال خورشید را «فَی» گویند.

«فَی» در شرع اسلام، چنانکه در لسان‌العرب آمده، به معنای: «اموال کفار است که بدون جنگ به دست آمده» و: «اموالی است که خداوند متعال به اهل دین خود بازگردانیده، از اموال مخالفان دین که بدون جنگ فراهم آمده، یا از راه جلای وطن و تخلیه آن برای مسلمانان، یا از راه مصالحه و پرداخت «جزیه» که به وسیله آن فدا می‌دهند و خود خود را حفظ می‌کنند [و در پناه اسلام درمی‌آیند] که این مال همان «فَی» است.»[۲۵۴]

خداوند در سوره‌ی حشر / ۷ می‌فرماید: (ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ) یعنی: «و آنچه را که خدا از اهل آن قریه ها به رسولش بازگردانید، از آنِ خدا و رسول و خویشاوندان او، و یتیمان و مسکینان و در راه‌ماندگان است».

این آیه و سوره ی حشر همگی، درباره واقعه ی یهود «بنی‌نضیر» نازل گردید، چون آن ها پیمان خود را با رسول خدا (ص) را نقض کردند و بر آن شدند تا آن حضرت را که با ده نفر از یارانش به نزد آن ها رفته بود بفریبند و با پرتاب صخره‌ای از بالا او را بکشند که خداوند به وسیله وحی از توطئه ی آن‌ها آگاهش نمود و او با شتاب، به گونه ای که گویا نیازی دارد، از آنجا بیرون شد و به مد ینه رفت و چون دیر کرد، یارانش به او پیوستند و پیامبر به نزد آن ها فرستد و از

---

[۲۵۱] (۲). سنن ترمذی، ج ۳ ص ۹۷.

[۲۵۲] (۳). همان، ج ۳ ص ۱۲۵.

[۲۵۳] (۴). کافی، ج ۲ ص ۱۹ و ۲۰. تفسیر عیاشی، ج ۱ ص ۲۵۲، و بحارالانوار، ج ۶۸ ص ۳۳۷ و ۳۸۹..

[۲۵۴] (۱). لسان العرب، ماده‌ی« فَی»..

مکری که کرده بودند آگاهشان نمود و فرمانشان داد تا از آنجا کوچ کنند که نپذیرفتند و پانزده روز در قلعه خود ماندند و سپس بیرون آمدند و پذیرفتند که- به جز سلاح- هر چه را که

ص: ۱۳۷

توانستند با شتران ببرند از آنِ ایشان باشد، و آن ها با ششصد شتر بیرون شده و به «خیبر» و دیگر مکان ها رفتند و خداوند سلاح‌ها و اراضی و نخلستان های بسیاری را که برجای نهاده بودند، همه را برای رسول خدا (ص) قرار داد و عمر گفت: «آیا آنچه را که به دست آورده ای تخمیس نمی‌کنی؟» یعنی: «آیا خُمس آن را جدا نمی کنی تا بقیه را میان مسلمانان تقسیم نمائی؟» که رسول خدا (ص) فرمود: «چیزی را که خداوند، جدای از مسلمانان، برای من قرار داده و فرموده: (ما أفاءَ اللّهُ عَلی رَسُولِه ...) آن را همانند چیزی که دو سهم آن برای مسلمانان است، قرار نمی‌دهم.»

واقدی و دیگران گویند: «آن حضرت خرج خانواده‌ی خود را از اموال بنی‌نضیر، که خالصه‌ی او بود، می‌پرداخت و به هر که می‌خواست می‌بخشید و هرچه را می‌خواست نگه می‌داشت و خادم خود ابورافع را کاگزار آن قرار داده بود.»[۲۵۵]

۴- صفیّ:

«صفیّ» که جمع آن «صفایا» است، در جاهلیت به چیزی گفته می شد که رئیس قبیله از اموال به چنگ آمده از راه درگیری- پیش از تقسیم- دریافت می‌کرد. «صفیّ» در شریعت اسلام، مال منقول و غیر منقولی است که خالصه و ویژه رسول خدا (ص) است و مسلمانان در آن سهمی ندارند، و این جدای از سهم او

ص: ۱۳۸

در خُمس است.[۲۵۶] آنچه یادآور شدیم از روایات زیر به دست می‌آید:

الف- ابوداود در سنن خود از خلیفه عمر روایت کند که گفت:

«رسول خدا (ص) را سه خالصه بود: بنی‌نضیر، خیبر و فدک ...».[۲۵۷]

و در حدیثی دیگر گوید: «خداوند رسول الله (ص) را خاصّه‌ای بخشید که به احدی از مردم نبخشید و فرمود: (فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لاركاب وَ لَكِنْ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهِ عَلِيٌّ كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) یعنی: « [آنچه را که خدا از

[۲۵۵] (۱). آنچه از داستان بنی‌نضیر یادآور شدیم، از مغازی واقدی، ص ۳۶۳- ۳۷۸ بود. همچنین مقریزی در امتاع الأسماع، ص ۱۷۸- ۱۸۲، فشرده‌ی آن را ذکر کرده است، و نیز مراجعه کنید: تفسیر آیه در تفسیر طبری. و ابورافع غلامی قبطی از عباس بود که آن را به پیامبر بخشید و آن حضرت آزادش نمود و کنیز خود سلمی را به عقد او درآورد. در مکه اسلام آورد و در احد و مابعد آن حضور یافت و پسرش رافع کاتب امام علی(ع) بود. ابورافع در زمان خلافت عثمان یا بعد از او وفات کرد شرح حالش در اسدالغابه(ج ۱ ص ۴۱ و ۷۷) آمده است..

[۲۵۶] (۱). نهایة اللغة ابن اثیر.

[۲۵۷] (۲). سنن ابوداود، کتاب الخراج، ج ۳ ص ۱۴۱، و الأموال ابوعبید، ص ۹.

آنان به رسولش بازگردانید چیزی است] که شما نه اسبی بر آن تاختید و نه شتری، ولی خداوند رسولان خود را بر هر که خواهد مسلّط می‌کند، و خدا بر هر چیز تواناست»[۲۵۸] و این خداوند بود که اموال بنی‌نضیر را به پیامبر بازگردانید ...».

و در حدیثی دیگر، پس از ذکر آیه‌ای که گذشت گوید: «این‌ها خاصّه‌ی رسول خداست: آبادی‌های عربی فلان و فلان.».

و ابوداود از «زهری» گوید: «پیامبر (ص) اهل فدک و آبادی‌های دیگری را محاصره کرد و آن‌ها خواستار صلح شدند و آیه: (فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لا رکاب) می‌گوید: «این‌ها بدون جنگ به دست آمده اند» گوید: «و اموال بنی نضیر خالصه‌ی رسول خدا گردید؛ چون آنجا را با زور فتح نکرد بلکه از راه صلح فتح شد.»

از آنچه یادآور شدیم ثابت می شود که تحلیل گری چون «ابن‌اثیر» نیز، به حقیقت نرسیده است . او در نهایة اللغة، م اده «صفا» گوید: «صفی چیزی است که رئیس سپاه پیش از تقسیم غنائم برای خود برمی دارد و بدان «صفیّه» گفته می‌شود و جمعش صفایاست، و حدیث عایشه از همین باب است که گفت:

ص: ۱۳۹

«صفیّه (رض) از «صفی» بود.» یعنی: صفیّه دخ‌تر حیّ‌بن اخطب از کسانی بود که پیامبر (ص) آن را از غنائم خیبر برای خود برگزید، و واژه‌ی صفیّ و صفایا به کرّات در احادیث آمده است.».

گوید: «و در حدیث علی و عباس آمده است که آن دو در حالی که درباره «صوافی» ای که خدا از اموال بنی نضیر به پیامبرش بازگردانیده بود مخاصمه می‌کردند وارد بر عمر (رض) شدند. و صوافی: املاک و اراضی بدون مالکی است که صاحبش کوچ کرده یا مرده باشند و وارثی نداشته باشد. واحد آن «صافیه» است. ازهری گوید: «به زمین‌هائی که سلطان برای خاصّه خود برمی‌گزیند صوافی گویند.».

لغت‌شناسان بعدی مانند «ابن‌منظور» نیز این معنی را از «ازهری و ابن اثیر» گرفته‌اند. ابن منظور در لسان العرب، مادّه «صفا» گوید:

«و خلاصه نظر آن ها این است که : صفی که جمع آن صفایاست، به چیزی گفته می شود که رئیس از غنادم غیر منقول جنگ برمی گزیند، و صافیه که جمع آن صوافی است، به چیزی گف ته می شود که سلطان از اراضی و کشتزارها جدا می‌کند.».

نمی‌دانم چگونه این سخن صحیح است، درحالی که دیدیم خلیه عمر فدک و خیبر و آبادی های دیگری را «صفایا» ی رسول خدا (ص) نامید.

و ابوداود،[۲۵۹] متوفای ۲۵۷ ه‍-، در سنن خود بابی را به نام : «باب صفایا رسول الله » ترتیب داده و به معرفی آبادی های ذکر شده در حدیث عمر و

---

[۲۵۸] (۳). حشر/ ۶..

ص: ۱۴۰

غیر عمر می‌پردازد.

به نظر ما تقسیم و تحلیل مذکور از آنِ ازهری، [260] متوفای ۳۷۰ ه–، است؛ یعنی قریب یک قرن پس از ابوداود، که شاید آن را از متعارف زمان خود گرفته و از خود او نباشد، به ویژه از قرامطه که زمانی دراز معاصر و معاشر و خانه زاد آن‌ها بوده و از محاورات آن‌ها به وفور استفاده کرده است.

خلاصه آنکه: صفایا که مفرد آن صفی است حتی تا زمان ابوداود نیز، بر کلّ اموال و ضیاع و زمین‌های خاص و خالصه‌ی رسول خدا (ص) اطلاق می‌شده است.

۵- انفال:

«انفال» جمه «نَفَل» است و نفل در لغت به معنای : «عطا و بخشش » است، و «نَفل» به معنای زیاده بر واجب، که نمازهای نافله از این باب است.[261]

انفال در شرع اسلام برای اولین‌بار در آیه نخستین سوره انفال: (یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفال ...) به کار گرفته شده است، و شأن نزول این آیه آن بود که مسلمانان برای اولین بار زیر لوای قائد عظیم الشأن خود رسول خدا (ص)، در سال دوم هجری، به غزوه بدر کبری رفتند و در پایان نبرد که با پیروزی کوبنده آن ها بر مشرکان قریش همراه شد، درباره غنادم جنگی دچار اختلاف شدند و به رسول خدا (ص) مراجعه کردند و به دنبال آن، آیات کریمه‌ی ابتدای سوره‌ی انفال

ص: ۱۴۱

نازل گردید که: (یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَیْنِکُمْ وَ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِین) یعنی: «از تو درباره‌ی انفال می‌پرسند، بگو: انفال از آنِ خدا و رسول است. پس، از خدا بترسید و دشمنی‌ها را به صلح و صفا مبدّل کنید و خدا و رسولش را اطاعت نمایید اگر ایمان دارید».

در سیره ابن‌هشام، تاریخ طبری، سنن ابوداود و دیگر کتب، روایتی است که گوید: «رسول خدا (ص) فرمان داد تا هر چه را که افراد سپاه جمع کرده بودند، همه را گرد هم آورند که مسلمانان درباره‌ی آن اختلاف کردند و آن ها که آن را جمع کرده بودند گفتند: «این از آنِ ماست» و آن‌ها که با دشمن جنگیده و او تعقیب کرده بودند گفتند : «به خدا سوگند اگر ما

---

[259] (۱). ابوداود سلیمان‌بن اشعث سیستانی صاحب کتاب سنن، گوید:« پنجاه هزار حدیث از رسول خدا(ص) را نوشتم و بعد، احادیث کتاب سنن را از بین آن‌ها انتخاب کردم و چهار هزار و هشتصد حدیث را در آن وارد نمودم و صحیح و شبه صحیح و نزدیک به آن را یاد آور شدم. در بصره سکنی گزید و در همان شهر وفات کرد..

[260] (۱). ازهری محمدبن احمدبن ازهری هروی شافعی لغوی، خانه زاد قرامطه که زمانی دراز در بین آن ها زیست و در بیابان سکنی می گزید و الفاظ بسیاری را از محاورات آن‌ها به دست آورد. از جمله تصانیف او« التهذیب» است، و شاید آنچه را که در تعریف « صوافی» ذکر کرده از محاورات قرامطه در خصوص جنگ و تاراج و چپاول باشد. بنابراین، چنین تعریفی از او، تعریف« مصطلح شرعی» نیست تا براساس آن واژه‌های حدیث شریف تفسیر گردد.

[261] (۲). مراجعه کنید: کتاب‌های لغت به ویژه لسان العرب، مادّه« نفل»..

نبودیم شما بدانها نمی رسیدند، ما بودیم که دشمن را از شما بازداشتیم تا بدانها رسیدید » و آن‌ها که از رسول خدا (ص) پاسداری می‌کردند گفتند: «به خدا سوگند شما از ما بدان سزاوارتر نیستید، ما هم می توانستیم غنایمی را که پاسداری نداشت برگیریم، ولی ما از هجوم دشمن بر رسول خدا (ص) ترسیدیم و خود را سپر بلای آن حضرت ساختیم. پس شما از ما بدان سزاوارتر نیستید».

همچنین ابن هشام از «عبادةبن صامت» روایت کند که درباره ی سوره انفال گفت: «این سوره درباره ی ما بدریان نازل شد، آنگاه که درباره‌ی «نفل» آن اختلاف و بدخلقی کردیم، که خداوند آن را از دست ما گرفت و در اختیار رسول خدا (ص) قرار داد و آن حضرت آن را به نحو مساوی میان مسلمانان تقسیم کرد.».

و از «ابو اسید ساعدی» روایت کند که گفت: «در جنگ بدر شمشیر عائذ مخزومی به نام مرزبان را به چنگ آوردم و آنگاه که رسول خدا (ص) به مردم فرمان داد تا هرچه را که از «نفل» در دست دارند بازگردانند، رفتم و آن را در «نفل» انداختم.»

ابن‌هشام گوید: «پس از آن رسول خدا (ص) با سپاه و اسیران مشرک رو به سوی مدینه آورد و چون از «تنگه صفراء» گذشت بر شنزاری فرود آمد و «نفل» ی را که خدا از مشرکان به مسلمانان بازگردانده بود به طور مساوی میان آن ها تقسیم کرد.»[۲۶۲]

از آنچه گذشت درمی یابیم که خداوند متعال به گاه استعمال لفظ «انفال» در این آیه کریمه، همان معنای لغوی: «عطا و بخشش» را از آن اراده فرموده است، یعنی: آنچه را که شما از اموال دشمن به دست آوردید، از باب چپاول و غارتِ پذیرفته شده در قانون جاهلی نیست تا آن را تملک نمائید، بلکه این عطا و بخششی از خداست، چون اصل آن از آنِ خدا و رسول است و شما باید آن را به رسول خدا بازگردانید تا هرگونه صلاح دید به مصرفش رساند.

و از اینجا تناسب به کارگیری لفظ «انفال» در احادیث امامان اهل البیت (ع) را نیز درمی یابیم که: «انفال شامل تمام چیزهائی است که از منطقه جنگی بدون جنگ به دست آمده، و نیز، همه سرزمین هائی که صاحبان آن بدون جنگ از آنجا کوچ کرده اند، و آنچه در تیول ملوک و پادشاهان بوده و غصبی نباشد، و نیز، بیشه زارها و بیابان ها و زمین های موات و امثال آن»[۲۶۳] که تمام این‌ها عطا و بخشش خدا وهبه ای به رسول خداست و پس از او آنِ ائمه (ع) است؛ و انفال

---

[۲۶۲] (۱). سیره ابن‌هشام، ج ۲ ص ۲۸۳- ۲۸۶، و در چاپ دیگر، ج ۲ ص ۲۹۶، و تفسیر آیه در تفسیر طبری. عبادةبن صامت ابوولید انصاری خزرجی، در عقبه اول و دوم و همه مشاهد رسول خدا (ص) حضور داشته و یکی از نقیبان انصار و از حافظان قرآن در زمان پیامبر بود. در سال ۳۴ یا ۴۵ هجری در رمله یا بیت المقدس وفات کرد. شرح حالش در اسد الغابه، ج ۳ ص ۱۰۷، آمدهس ات؛ و ابو اسید مالک بن ربیعه انصاری خزرجی در برد و ما بعد آن حضور داشت. درباره وفات و اختلاف شده که در سال ۶۰ یا ۶۵ هجری بوده. شرح حالش در اسدالغابه، ج ۴ ص ۲۹۷، آمده است؛ و بنو عائذبن عبداللّه مخزوم تیره‌ای از قریش بودند ه نسب آن‌ها در« نسب قریش» مصعب زبیری، ص ۲۹۹، آمده است.

[۲۶۳] (۲). بحار الانوار، کتاب الخمس، ج ۹۶ ص ۲۰۴- ۲۱۴..

با این کاربرد اخیر، در عرف اسلامیِ مکتب اهل البیت ع) نامی شد برای آنچه که یادآور شدیم.

۶- غنیمت و مغنم:

معنی و مدلول غنیمت و مغنم پس از دوران جاهلیت، دو بار دچار تغییر و تحوّل شده است : یک بار در شرع اسلام، و بار دیگر در نزد متشرعه و مسلمانان، تا اینکه اخیراً مدلول غنیمت و مغنم مساوی سلب و غارت و حرب شده است . بیان آن چنین است:

عرب هرگاه بگوید: «سَلَبَه سَلباً» مرادش آن است که هماوردی لباس و سلاح و مرکب و دیگر لوازم هماورد خود را از او گرفته است؛ چون «سَلَب» به معنای لباس است و جمع آن «اسلاب».

و هرگاه بگوید : «حَرَبَه حَرباً» مرادش آن است که حریف، کلّ اموال طرف مقابل را گرفته و رهایش کرده است، و به کسی که اموالش را گرفته و ربوده باشند، «محروب و حریب » [/ مالباخته] گویند و به مالی که از او گرفته شده «حَریبه». و هرگاه بگوید: «اخِذَت حَریبته» مرادش آن است که: اموال معیشت و حیات او گرفته شده است.

و هرگاه بگوید: «نَهَبَه و نَهبَه» یعنی: حریف مال او را به زور گرفته است، و «نَهب و نُهبی و نُهَیبی» به معنای غارت کردن و تاراج و چپاول است، و هرگاه بگوید: «أنهَبَ عِرضَه و ماله» یعنی: عِرض و آبرو و مال او را بر دیگران مباح کرد.

این، تفسیر الفاظ مذکور در کتاب های لغت بود، [۲۶۴] که به همین معنی نیز در سیره و حدیث و محاورات صحابه به کار رفته است:

ص: ۱۴۴

مثلًا در «حدیث» آمده است:

«مَن قَتَل قَتیلًا فَلَه سَلَبَه»

یعنی: «هر کس [در میدان جهاد] کسی را بکشد اموال شخصی مقتول از آنِ اوست».[۲۶۵]

و در بیابان رسول خدا (ص) آمده است که به «مغنّی و مطرب» ی که از آن حضرت اجازه خواست تا در مدینه مطربی کند، فرمود:

«أحْلَلْتَ سَلَبَکَ نُهْبَةً لفتیان أهْلِ المدینه»

---

[۲۶۴] (۱). مراجعه کنید: مصباح جوهری، نهایه ابن‌اثیر، لسان العرب ابن‌منظور، و قاموس اللغة.

[۲۶۵] (۱). سنن دارمی، باب من قتل قتیلا... ج ۲ ص ۲۲۹. مسند احمد، ج ۵ ص ۲۹۵ و ۳۰۶ و ۳۱۲. سنن ابوداود، کتاب الجهاد، ج ۲ ص ۳ و ۱۳.

یعنی: «دار و ندارت را برای جوانان مدینه حلال کردم!»[266] و در «سیره» آمده است که: هنگامی که رسول خدا (ص) در غزوه‌ی حنین به هر یک از کسانی چون: «ابوسفیان و صفوان‌بن امیّه و عیینة بن حصن و أقرع‌بن حابس» یکصد شتر داد و به «عباس‌بن مرداس» چنین سرود:

»أتجعل نهبی و نهب العبی   دبین عیینة و الأقرع«

یعنی: «آیا غارتی‌های من و غارتی‌های [اسب من] عبید را بین عیینه و اقرع تقسیم می‌کنی؟:[267]

و قریش در داستان بدر گفتند:

«اخرُجوا الی حَرائبکم»

یعنی «بروید به سوی اموالتان»[268]

و در کلام رسول خدا (ص) آمده است که

: «فَإِنْ قَعَدُوا قَعَدُوا مَوْتُورِینَ محروبین»

یعنی: «اگر از پای بنشینند مظلوم و مالباخته نشسته‌اند».[269]

ص: ۱۴۵

و در سخن عمر:

«إِیَّاکُمْ وَ الدَّیْنَ فَإِنَّ أَوَّلَهُ هَمٌّ وَ آخِرِهِ حَرْبٍ

» یعنی: «از وا مداری بپرهیزید که اولش اندوه و آخرش مالباختگی است».[270]

و در عصر صحابه، معاویةبن ابی سفیان هنگامی که سفیان بن عوف غامدی را به جنگ مسلمانان خارج از محدوده ی حکومت خود فرستاد، به او سفارش کرد و گفت:

---

[266] (۲). سنن ابن ماجه، کتاب الحدود، حدیث ۲۶۱۳.

[267] (۳). صحیح مسلم، کتاب الزکاة، ج ۳ ص ۱۰۸، و اغانی، شرح حال عباس بن مرداس، ج ۱۴ ص ۲۹۰. پیامبر(ص) در غزوه‌ی حنین از سهم« مؤلّفة قلوبهم» به آن‌ها داد و مورد اعتراض عباس بن مرداس قرار گرفت.

[268] (۴). مراجعه کنید: نهایة اللغة ابن اثیر مادّه« حرب».

[269] (۵). مسند احمد، ج ۴ ص ۳۲۸، و صحیح بخاری، ج ۳ ص ۳۱..

[270] (۱). موطّأ مالک، ج ۲ ص ۲۳۶.

«فَاقْتُلْ مَنْ لَقِيتَهُ مِمَّنْ لَيْسَ هُوَ عَلِيُّ رَأْيَکَ وَ احرب کُلِّ مَا مَرَرْتُ بِهِ مِنْ الْقَرِیِّ وَ احرب الْأَمْ وَالِ فَإِنْ حَرْبَ الْأَمْوَالَ شَبِيهٌ بِالْقَتْلِ وَ هُوَ أَوْجَعُ لِلْقَلْبِ»

يعنى: «با هر كس كه روبرو شد ى و رأى تو را نداشت او را بكش، و از هر آبادى كه گذشتى آن را غارت كن، و تمام اموال را به يغما ببر كه چپاول اموال شبيه كشتن است و براى قلب دردآورتر!»[271]

و در حديث است كه صحابه رسول خدا (ص) به گوسفندانى رسيدند و آن ها را غارت كردند و پختند، كه پيامبر (ص) فرمود:

«أَنْ النهبى اوْ النهبه لَا تَصْلُحُ»

يعنى: «غارت شده يا چپاول شده حلال نيست» و ديگ‌ها را وارونه كردند.[272]

و در نبرد كابل نيز گوسفندانى را به غنيمت گرفتند و آن‌ها را غارت كردند كه عبدالرحمن [بن سمره] دستور داد تا منادى ندا كند: «من از رسول خدا (ص) شنيدم كه مى‌فرمود: «هر كس مالى را غارت كند از ما نيست » پس، گوسفندان را بازگردانيد» و آن‌ها را بازگردانيدند و بالسّويه تقسيمشان كرد.[273]

اين‌ها معانى «سلب و نهب و حرب» بود. اما «غنيمت و مغنم»، راغب و ازهرى در ماده «غنم» گويند: «غَنَم [/ گوسفند] معروف است و غُنم، رسيدن و دست

ص: ۱۴۶

يافتن به آن است كه بعداً در «هرچه كه به دست آيد »، از راه ستيز و غير آن، در همه آن ها به كار رفته است . خداوند متعال فرموده: (وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‌ءٍ): «و بدانيد هر چه را كه به دست آورديد » و: (فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا): «و از آنچه به دست آورديد بخوريد، حلال و پاكيزه »؛ و «مغنم» آن چيزى است كه به دست مى آيد و جمع آن «مغانم» است. خداوند متعال فرموده: (فَعِنْدَ اللهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ): «و نزد خدا غنايم بسيارى است»[274]

و در لسان العرب، تهذيب اللغة، نهاية اللغه و معجم الفاظ القرآن گويند : «غُنم، دستيابى به غَنَم است كه پس از آن درباره هرگونه دستيابى از دشمن و غير دشمن به كار رفته است.» و نيز گفته‌اند:

---

[271] (۲). شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج ۲ ص ۵۸- ۹۰، به نقل از« الغارات ثقفى».

[272] (۳). مسند احمد، ج ۵ ص ۳۶۷، و سنن ابن ماجه، كتاب الفتن، حديث ۳۹۳۸.

[273] (۴). همان، ج ۵ ص ۶۲ و ۶۳. شرح حال عبدالرحمن بن سمره قريشى در اسد الغابه، ج ۳ ص ۲۹۷، آمده است.

[274] (۱). مفردات راغب مادّه« غنم». تهذيب اللغه ازهرى، ج ۸ ص ۱۴۹، و معجم الفاظ القرآن، ج ۲ ص ۲۹۳. و آيات متن به ترتيب: انفال/ ۴۱ و ۶۹، و نساء/ ۹۴.

«غُنم، دستیابی بدون مشقت به اشیاء است » و هرگاه گفته شود : «غَنِمَ الشی ء، یعنی به آن چیز دست یافته است، و «اغتنام»، در انتظار غنیمت بودن است».[۲۷۵]

و در سنن ابن‌ماجه روایت کند که رسول خدا (ص) فرمود: «هنگام کنار گذاشتن زکاتِ مال گفته شود:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا مَغْنَمًا وَ لَا تَجْعَلْهَا مَغْرَمًا»:

«خداوندا آن را غنیمت و دستاورد قرار بده، نه مغرم و زیان».[۲۷۶]

و در مسند احمد از رسول خدا (ص) روایت کند که فرمود: «غنیمت و دستاورد مجالسِ ذکر، بهشت است»[۲۷۷]

و درباره ماه رمضان فرمود: «آن ماه غنیمت مؤمن است»[۲۷۸]

فشرده و نتیجه مباحث

دیدیم که عرب در جاهلیت و اسلام به کسی که سلاح و جامه و مرکبش از سوی رقیب به یغما می رفت، «مسلوب» می‌گفت و به کسی که تمام اموالش غارت می شد «محروب»، و واژه های: «نَهیبه و نُهبی » نزد آنان مساوی «غنیمت و مغنم» در عصر ما بود.

و دیدیم که واژه‌ی «غُنم» به معنای دستیابی بدون مشقت به اشیاء است و «اغتنام» یعنی: در انتظار غنیمت و سود بودن، و «مغنم» یعنی، مال غنیمتی که جمع آن «مغانم» است، و در حدیث که آمده : «لُه غُنمه» یعنی: سود و اضافه قیمتش از آن اوست، و در وصف ماه رمضان که فرمود : «هُوَ غَنَم المؤمن» یعنی: آن ماه غنیمت مؤمن و به سود اوست، و در دعای هنگام پرداخت زکاة جمله: «اللّهُمَ اجعَلَهُ مُغنِما» یعنی: خدایا آن را غنیمت و دستاورد قرار بده، و جمله : «غَنِیمَةِ مَجَالِسِ الذِّكْرِ الْجَنَّةُ» یعنی: غنیمت و سود مجالس ذکر، بهشت است.

و گفته‌اند: «غُنم» در اصل به معنای دستیابی به «غَنَم» است، سپس درباره هر چه به دست آید به کار رفته است، از راه ستیز باشد یا غیر آن، و به نظر ما شمول «غُنم» بر هرچه که به دست آید، از راه ستیز و غیر آن، این شمول به عصر

اسلامی برمی‌گردد نه پیش از آن، چون مسلمانان اولین باری که زیر لوای رسول خدا ۰ ص) در بدر وارد جنگ شدند و پیروز گردیدند، درباره‌ی «غنایمِ» آن به نزاع برخاستند و خداوند مالیکت اموالی را که از راه ستیز و نبرد به دست آورده

---

[۲۷۵] (۲). مراجعه کنید: نهایة اللغه، لسان العرب، التهذیب اللغه، مقاییس اللغه، ماده« غنم» و تفسیر فخررازی، ج ۱۵ ص ۱۶۶.

[۲۷۶] (۳). سنن ابن‌ماجه، کتاب الزکاة، حدیث ۱۷۹۷.

[۲۷۷] (۴). مسند احمد، ج ۲ ص ۱۷۷.

[۲۷۸] (۵). همان، ج ۲ ص ۳۳۰ و ۳۷۴ و ۵۲۴..

بودند از آنان سلب کرد و به خدا و رسولش اختصاص داد و «انفال» ش نامید، و پس از نزول این حکم در سوره انفال، همه مجاهدان در تمام غزوه ها هر چه را می یافتند نزد فرمانده می آوردند تا در اختیار او و با نظر او تقسیم گردد و هیچ کس حق نداشت چیزی را در نهان و آشکار برباید، که رسول خدا (ص) غارت و ربودن را حرام کرد و فرمود: «هر کس غنیمتی را برباید از ما نیست.»[279]

و در صحیح بخاری و مسند احمد از عباده، گوید: «با رسول خدا بیعت کردیم که غارت نکنیم».[280]

و باز در صحیح بخاری از رسول دا (ص) فرمود: انسان شریف و مؤمن هرگز چیزی را غارت نمی‌کند».[281]

و در سنن ابوداود از مر دی انصاری گوید: «با رسول خدا (ص) به سفر رفتیم و مردم به شدت نیازمند [غذا] شدند و به گوسفندانی رسیدند و آن ها را غارت کردند . دیگ‌های ما در حال جوشیدن بود که رسول خدا سررسید و با کمانش دیگ‌ها را وارونه کرد و گوشت‌ها را با خاک درآمیخت و فرمود: «غارتی از مردار حلال‌تر نیست.»[282]

و خداوند خیانت را حرام کرده و در سوره آل عمران / ۱۶۱ فرموده: (وَ مَنْ یَغْلُلْ یَأْتِ بِما غَلَّ یَوْمَ الْقِیامَة): «و هر کس خیانت کند، روز قیامت با آنچه که در آن خیانت کرده وارد می‌شود».

و رسول خدا فرموده : «غارت و خیانت و سرقت حرام است و هر کس خیانت کند، روز قیامت با خیانت خود وارد می‌شود»[283] و در این حدیث، غارت و خیانت در ردیف سرقت آمده است.

و در حدیث دیگری فرمود: «نخ و سوزن و بیشتر و کمتر از آن را هم تحویل دهید که خیانت در قیامت مایه ننگ و عار و رسوائی خیانتکار است.».[284]

و از عبدالله بن عمروبن عاص، گوید : «رسول خدا (ص) هرگاه به غنیمتی دست می یافتند، به بلال می فرمود ندا کند تا غنایم را بیاورند و بعد، خمسش را جدا می‌کرد و و آن را تقسیم می‌نمود. یک بار مردی با افساری از مو آمد و گفت: یا رسول الله! این غنیمتی است که به دست آوردیم. فرمود: «آیا شنیدی که بلال سه بار ندا کرد؟ » گفت: آری، فرمود: «چرا آن را نیاوردی؟» او عذر آورد و پیامبر فرمود: «باش تا روز قیامت با آن بیائی و اکنون از تو نمی‌پذیرم.».[285]

---

[279] (۱). سنن ابن‌ماجه، کتاب الفتن، حدیث ۱۲۹۹، و مسند احمد، ج ۴ ص ۱۹۴ و ۴۳۹ و ۴۴۳ و ۴۴۶، و ج ۳ ص ۱۴۰ و ۱۹۷ و ۳۱۲ و ۳۲۳ و ۳۸۰ و ۳۹۵، و ج ۵ ص ۶۲.

[280] (۲). صحیح بخاری، کتاب المظالم، ج ۲ ص ۴۹، و مسند احمد، ج ۵ ص ۳۲۱.

[281] (۳). همان، کتاب الأشربه، ج ۳ ص ۲۱۴.

[282] (۴). سنن ابوداود، کتاب الجهاد، ج ۳ ص ۶۶..

[283] (۱). سنن دارمی، ج ۲ ص ۲۳۰.

[284] (۲). همان.

[285] (۳). سنن ابوداود، کتاب الجهاد، ج ۲ ص ۱۳. و در همین کتاب، باب عقوبت خیانت کار، یادآور شده که آن‌ها متاع خیانت کار را می‌سوزانیدند!

و در سنن ابن ماجه، باب غلول و خیانت گوید : «مردی از قبیله اشجع در خیبر فوت کرد و پیامبر فرمود : «بر رفیقتان نماز بخوانید» مردم نگران شدند و چهره‌ها دگرگون شد و پیامبر که چنین دید فرمود: «رفیق شما خیانت کرد!»[286]

و در سنن دارمی، باب روایات رسیده درباره خیانت از عمربن خطاب، گوید:

ص: ۱۵۰

«افرادی در جنگ خیبر کشته شدند و مردم گفتند : «فلانی شهید است و ... تا به نام مردی رسیدند و گفتند : فلانی شهید است» که رسول خدا فرمود: «نه چنانست! من او را در آتش دیدم، در عبا یا ردائی که با خیانت ربوده بود.».[287]

و در سنن ابن‌ماجه، با غلول، گوید: «مردی به نام «کرکره» انبار دار رسول خدا (ص) بود و چون بمرد پیامبر فرمود: «... او در آتش است» و مردم به کاوش پرداختند و دیدند رواندار او چیزی است که با خیانت ربوده بود».[288]

این معنی در صحیح بخاری، صحیح مسلم و سنن ابوداود با عبارتی دیگر آمده که در پایان آن چنین است : «مردی که این سخن پیامبر را شنید یک یا دو بند کفش را آورد و پیامبر فرمود: «یک بند یا دو بند آتشین!».[289]

***

اکنون که دانستیم اسلام افراد سپاه را از غارت منع کرده و اجازه تملک اموال غنیمتی میدان جنگ را به هیچ کس نداده است، تا آنجا که رسول خدا (ص) دیگ‌های گرسنگان سپاه را وارونه کرد و گوشت گوسفندان غارت شده درون آن‌ها را خاک اندود ساخت، و از دست یازیدن نهانی به اموال غنیمتی نهی کرد و آن را غلول و خیانت نامید و فرمود : «نخ و سوزن و برتر و پست تر از آن را هم تحویل دهید » و بر کسی که خیانت کرده بود نماز نگزارد، و کشته ای را که عبائی دزدیده بود شهید نخواند، و در یک کلام، اکنون که اسلام ملکیّت اموال غنیمتی میدان نبرد را از جنگاوران آن سلب کرده است و اجازه نمی‌دهد حتی یک بند کفش آن را در نهان یا آشکار برای خود بردارند، و این غنایم را «أنفال» نامیده و

ص: ۱۵۱

آن را از خدا و رسولش دانسته تا پیامبر به هرگونه که مصلحت می داند به مصرفش رساند، اینک ببینیم پیامبر (ص) با غنایم جنگی چه می‌کرد:

پیامبر خدا و مصرف غنایم

---

[286] (۴). سنن ابن‌ماجه، ص ۹۵..

[287] (۱). سنن دارمی، ج ۲ ص ۲۳۰.

[288] (۲). سنن ابن‌ماجه، ص ۹۵۰.

[289] (۳). تمام این حدیث در صحیح بخاری، باب غزوه ی خیبر، ج ۳ ص ۳۷، صحیح مسلم، کتاب الایمان، ج ۱ ص ۷۵، و کتاب الاماره، ج ۶ ص ۱۰، و سنن ابوداود، کتاب الجهاد، ج ۲ ص ۱۳، آمده است..

رسول خدا (ص) در غزوات خود، افراد پیاده و سوار را به هرگونه که مصلحت می دید از غنایم بهره مند می‌کرد،[290] و میان کسی که غنیمتی به دست آورده یا نیاورده بودند، فرقی نمی‌گذاشت، و برای زنان نیز سهم اندکی قرار می‌داد.

و بیش از این، آن حضرت حتی برای کسانی که در جنگ هم شرکت نکرده بودند سهمی قرار داد، مانند آنچه که از غنایم جنگ بدر به عثمان داد و آنچه که در خیبر به یاران جعفربن ابی طالب بخشید؛ چنانکه در صحیح بخاری، مسند طیالسی، مسند احمد و طبقات ابن سعد آمده و گویند : «رسول خدا (ص) در جنگ بدر عثمان را بر جای گذارد تا زوجه اش را، که دختر پیامبر و مریض بود، نگهداری کند و برای او نیز همانند یکی از مجاهدان سهمی از غنایم را منظور کرد.»[291]

و در همان صفحه از صحیح بخاری از ابوموسی گوید : «خبر هجرت پیامبر (ص) را دریافتیم و ما که در یمن بودیم با پنجاه و چند نفر از قوم خود برای هجرت آماده شدیم و در کشتی نشستیم و ما را به حبشه دیار نجاشی برد و با جعفربن ابی‌طالب و یارانش همراه شدیم و با او بودیم تا همگی به سوی پیامبر بازگشتیم و او را در فتح خیبر ملاقات کردیم و آن حضرت ما و یاران ما و جعفر

و یاران او را در غنایم خیبر سهیم کرد.[292]

پیامبر همچنین به «مؤلّفه قلوبهم» در حنین- چنانکه گذشت- بسی بیشتر از مؤمنان مجاهد بخشود.

آری، اسلام بدین گونه ملکیّت غنایم جنگی را از مجاهدان سلب و آن را در اختیار خدا (ص) قرار داد تا هرگونه مصلحت دید به مصرفش رساند، و با این اعتبار اگر بگوئیم : «کسی که سهمی از غنایم به او می رسد، در جنگ بوده یا نبوده باشد، آن را بدون مشقت به دست آورده، چون از دست رسول خدا گرفته نه از راه جنگ، سخن صحیحی گفته ایم، و با این اعتبار می توانیم این اموال به دست آمد ه را از نوع «غنیمت و مغنم » بدانیم، همان غنیمت و مغنمی که در نزد عرب به معنای : «مال به دست آمده بدون مشقت و بدون جنگ است » و آنچه که از راه ستیز و جنگ به دست می آید نام‌های دیگری دارد که در گذشته بدان ها اشاره کردیم، و نیز، با این اعتبار آیه (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ) پس از نزول آیه «انفال» در این غزوه [/ بدر] یا غزوه أحد نازل گردید و «غنیمت» پس از نزول این آیه دو معنی پیدا کرد:

۱- معنای لغوی، و آن: «دستیابی بدون مشقت به اموال» که شامل غنایم جنگی نمی‌شود، چون آن غنایم را نام‌هایی ویژه همچون: «سلب و نهب و حرب» است.

۲- معنای شرعی، و آن : «دستیابی مطلق بر اموال، از راه جنگ و غیر آن است » همان‌گونه که در مفردات راغب آمده است، و اسلام بدین‌گونه، غنایم جنگی را که از مصادیق «مغنم» نبوده، از مصادیق آن قرار داده است.

---

[290] (۱). در صحیح بخاری، باب غزوهٔ خیبر گوید:« آن حضرت برای سواره دو سهم و برای پیاده یک سهم قرار داد

[291] (۲). صحیح بخاری، کتاب الجهاد، ج ۲ ص ۱۳۱. مسند طیالسی، حدیث ۱۹۸۵. مسند احمد، ج ۱ ص ۶۸ و ۷۵، و ج ۲ ص ۱۰۱ و ۱۰۲، طبقات ابن‌سعد، ج ۳ ص ۵۶، و بداية المجتهد، کتاب الجهاد، ج ۱ ص ۴۱۰- ۴۱۲..

[292] (۱). همان، که ما فشرده آن را آوردیم..

و دیدیم که «غنیمت و مغنم» در حدیث و سیره گاه‌ی به همان معنای لغوی

ص: ۱۵۳

خود استعمال شده اند، همان گونه که هر لفظی در معنای حقیقی خود به کار می رود و نیازی به قرینه ندارد– چنانکه گذشت– و گاهی به معنای شرعی با وجود قرینه در کلام، یا در حال تخاطب، که دلالت بر معنای شرعی مورد نظر دارد.

این دو واژه بدین‌گونه تا عصر گسترش فتوحات در زمان خلیفه عمر و مابعد آن، که استعمال مشتقات ماده «غنم» درباره «غنایم جنگی» با وجود قرائن حالیه یا مقالیه فزونی گرفت، در این دو معنی «لغوی و شرعی» به کار رفت، و هنگامی که لغت شناسان پیدا شدند و به کاوش درباره موارد استعمال مادّه «غنم» در بین اعرابِ عصر خود و بالاتر از آن پرداختند، معنای کاربردی آن را چنین یافتند:

الف– به معنای: «دستیابی بدون مشقت به اشیاء و اموال» که این معنی در عصر جاهلی و صدر اسلام در نزد همه اعراب به کار می‌رفت.

ب– به معنای: «دستیابی به اشیاء و اموال دشمنان و غیر آن ها» که این معنی پس از نزول آیه خمس در نزد مسلمانانِ عصر پیامبر تا عصر صحابه به کار می‌رفت.

ج– به معنای خاص: «دستیابی به اشیاء و اموال دشمنان» که این معنی در عصر فتوحات با وجود قرائن حالیه‌ای که بدان توجه نشده به کار می رفت. سپس به تدریج در عصر لغت شناسان، به ویژه در جامعه اسلامی، بدون قرینه به کار رفت، و هنگامی که پیشوایان لغت به تدوین آن پرداختند، متوجه تطور و جابه جایی مدلول مادّه «غنم» نشدند و نتیجه آن شد که برخی از آن‌ها مانند راغب اصفهانی، کاربرد آ ن در مدینه، پس از تشریع حکم خمس را مورد توجه قرار دادند و گفتند : «درباره هر نوع دستیابی به اموال دشمنان و غیر آن‌ها به کار رفته است».

و ابن منظور و دیگران نیز، گاهی کاربرد عصر جاهلی را مورد توجه قرار داده و گفته اند: «غَنَمَ الشیء، یعنی بدان دست یافت، و اغتنام، یعنی در انتظار غنیمت

ص: ۱۵۴

بودن ...» و گاهی کاربرد آن در عصر فتوحات را که همراه با قرینه بوده و برآن ها پوشیده مانده و بعدها بدون قرینه به کار رفته، آن را مورد توجه قرار داده و گفته‌اند: «غنیمت چیزی است که از اموال اهل جنگ به دست می‌آید».

و صاحب قاموس در ماده‌ی «غنم» دچار تردید شده، که آیا به معنای: «دستیابی و فیء»[۲۹۳] هر دوست، یعنی آیا مشترک بین دو معنی است، یا آنکه غنیمت به معنای «فَیء» است و سایر مشتقات این ماده به معنای «دستیابی به اشیاء » است.[۲۹۴]

[۲۹۳] (۱). صاحب قاموس در مادّه« فَیء» فَیء را به غنیمت تفسیر کرده است.

و بدین‌گونه در تفسیر مادّه «غنم» خلط و آمیختگی به وجود آورند، و راه صواب آن است که تطور و تغییر مدلول این مادّه را- چنانکه گذشت- مورد توجه قرار دهیم، و لذا می‌گوئیم: سیر تطوّر مادژه «غنم» چنین بوده است:

الف- در عصر جاهلی و صدر اسلام، حقیقتی لغوی به معنای: «دستیابی بدون مشقت به اشیاء» بود.

ب- پس از نزول آیه خمس، حقیقتی شرعی به معنای: «دستاوردهای جنگی و غیر جنگی» شد که در کنار حقیقت لغوی آن که تا آنروز فراموش نشده بود به کار می‌رفت.

ج- در عصر تدوین لغت و بعد از آن، معنای خاصی یافت که «حقیقت متشرعه» اش نامند و آن تنها: «دستیابی به غنایم دشمنان» بود و این معنی نیز، در کنار حقیقت لغوی‌اش به کار می‌رفت.

بنابراین، ما هرگاه یکی از مشتقات این مادّه را در کلام یافتیم که در صدر اسلام و پیش از آن به کار می رفته، شایسته است که آن را بر همان معنای لغوی خاص یعنی: دستیابی بدون مشقت به اشیاء و غنایم غیر جنگی» حمل کنیم.

و هرگاه دیدیم پس از تشریع خمس و در شریعت اسلامی به کار رفته، یا بر

ص: ۱۵۵

همان معنای لغوی حمل می‌شود و یا بر معنای شرعی یعنی: «دستاوردهای جنگی و غیر جنگی» که مشترک میان هر دو معنای لغوی و شرعی است.

و هرگاه دیدیم در عصر تدوین لغت و بعد از آن به کار رفته، بهتر آن است که به معنای مشهور آن روز حمل شود، یعنی : «دستیابی به اموال دشمنان و بس».

از آنچه یادآور شدیم روشن می شود که ما هرگاه یکی از مشتقات این مادّه را در حدیث و غ یر حدیث بیابیم که پس از تشریع خمس در عصر صحابه به کار رفته باشد، به ناچار باید آن را بر یکی از دو معنای : لغوی یا شرعی آن حمل کنیم و در چنین حالی شایسته آن است که در پی قرینه دلالت کننده بر مقصود باشیم.

و ما در استقراء و پژوهش خود از موارد استعمال این کلمه در آن زمان، بیشترین کاربردش را همراه با قرینه حالیه و مقالیه‌ای دیدیم که بر معنای شرعی دلالت می‌کرد، که البته در موارد بسیاری نیز در معنای لغوی خود و بدون قرینه به کار رفته است.

۷- خمس:

خمس در لغت به معنای : «گرفتن یک پنجم » است و اگر کسی بگوید : «خَمَستُ القَومَ» مرادش آن است که یک پنجم اموال آن‌ها را گرفته است.

---

[۲۹۴] (۲). قاموس اللغة، مادّه« غنم» ..

اما معنای شرعی آن، برای درک این معنی شایسته آن است که ابتدا به عرف عرب جاهلی و شناخت نظام اجتماعی آن‌ها در این مورد خاص بپردازیم و سپس به «تشریع اسلامی» بازگردیم و «خمس» را در آن مورد بررسی قرار دهیم و بعد، سرگذشت آن در جامعه اسلامی را مرور نمائیم:

نخست- در عصر جاهلی:

در عصر جاهلی چنان بود که رئیس قوم یک چهارم غنیمت را دریافت می کرد و گفته می شد: «رَبَعَ القَوم» یعنی: یک چهارم اموالشان را گرفت، و:

ص: ۱۵۶

«رَبَعَ الجَیش» یعنی: یک چهارم غنایم را از آن‌ها ستاند، و به یک چهارمِ رئیس، «مِرباع» گفته می‌شد، و در حدیث است که رسول خدا (ص) به «عُدّی بن حاتم» پیش از که اسلام آورد، فرمود: «تو «مِرباع» می‌خوری و آن در دین تو حلال نیست!»[۲۹۵] و شاعر گفته است:

«لک المرباع منها و الصفایا   و حکمک و النشیطة و الفضول»

یعنی: «یک چهارم‌ها و گزیده‌ها ویژه‌ی توست، و هر چه حکم کنی و بین راهی‌ها و زیادتی‌ها!»[۲۹۶]

و در نهایة اللغه گوید: «انّ فلاناً قَد ارتَبَعَ القوم» یعنی: «فلانی منتظر است که امیر این قوم شود و یک چهارم بگیرد» و: «هو علی رباعة قومه» یعنی: «او آقای قوم خویش است».

و در مادّه «خمس» گوید: «و از آن جمله، سخن عدّی بن حاتم است که گفت: «رَبَعَةً فِی الْجَاهِلِیَّة وَ خَمْسَةٌ فِی الْإِسْلَام» یعنی: در جاهلیت و اسلام فرماندهی و ریاست کردم؛ چون امیر قوم در جاهلیت یک چهارم غنیمت را می گرفت و اسلام که آمد آن را یک پنجم کرد و برای آن موارد مصرف تعیین نمود.[۲۹۷]

ص: ۱۵۷

دوم- در عصر اسلامی:

---

[۲۹۵] (۱). مراجعه کنید: قاموس اللغه، لسان العرب، تاج العروس، نهایة اللغه و صحاح جوهری، مادّه« ربع» و نیز، سیره ابن هشام، ج ۴ ص ۲۹۴.

[۲۹۶] (۲). نهایة اللغه، ج ۲ ص ۶۲.

[۲۹۷] (۳). همان، ج ۱ ص ۳۲۱، و مسند احمد، ج ۴ ص ۲۵۷. عدّی بن حاتم در سال نهم هجری اسلام آورد و در فتح عراق شرکت کرد و نیز، د ر جمل و صفین و نهروان از یاران امام علی(ع) بود و چشم او در صفین آسیب دید. محدثان ۶۶ حدیث از او روایت کرده‌اند. در سال ۶۸ هجری در کوفه فوت کرد. شرح حالش در استیعاب و اسد الغابه و تقریب التهذیب آمده است.

خمس در شریعت اسلام حکم واجبی است که در کتاب و سنت هر دو آمده است:

الف- خمس در کتاب خدا:

خداوند سبحان در سوره انفال / ۴۱ فرموده: (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینِ وَ ابْنِ السَّبیلِ إِنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلی عَبْدِنا یَوْمَ الْفُرْقانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدیرٌ): یعنی: «بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن از آنِ خدا و رسول و ذی القربی و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است، اگر به خدا و آنچه که بر بنده خود در روز جدائی، روز رویارویی دو گروه نازل کردیم، ایمان آورده‌اید؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست!».

این آیه اگر چه در موردی خاص نازل شده، ولی حکم عامّی را اعلان داشته، که آن وجوب ادای خمس غنایم و دستاوردها به صاحبان خمس است، و اگر مراد این آیه تنها وجود ادای خمس غنایم جنگی باشد، شایس ته آن بود که خداوند متعال بفرماید: (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ- العدی-»[۲۹۸] نه آنکه بفرماید: (أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ) یعنی: «هرگونه غنیمتی به دست آورید».

اسلام در این تشریع، سهم ریاست را از یک چهارم به یک پنجم کاهش داد و صاحبان و دریافت کن ندگان آن را بیشتر کرد: سهمی برای خدا، سهمی برای پیامبر، سهمی برای خویشاوندان پیامبر، و سه سهم برای یتیمان و مسکینان و در

راه ماندگانِ فقیر خویشاوند پیامبر؛ و این یک پنجم را بر همه غنایم و دستاوردها تسرّ ی داد، و آن را به غنایم جنگی منحصر نکرد، و در مقابلِ «مِرباع» عصر جاهلی، «خمس» ش نامید.

و چون مفهوم «زکاة»- چنانکه گذشت- مساوی با «حقّ خدا» در اموال است، در هرکجای قرآن که سخن از پرداخت زکاة و ترغیب به آن است،[۲۹۹] این سخن ترغیب به پرداخت «صدقات واجب» و «خمس واجب» تمامی دستاوردهای مالی انسان است، که خداوند این حق خود را در آیه‌ی «صدقه» و آیه «خمس» شرح داده است.

ب- خمس در سنّت رسول خدا (ص)

رسول خدا (ص) فرمان داد تا خمس غنایم جنگی و خمس غیر غنایم جنگی مانند معدن را ج دا سازند، چنانکه هر یک از ابن‌عباس و ابوهریره و جابر و عبادة بن صامت و أنس بن مالک، آن را بدین‌گونه روایت کرده‌اند:

در مسند احمد و سنن ابن ماجه از ابن‌عباس گوید: «رسول خدا (ص) برای معدن طلا و نقره خمس قرار داد.»

---

[۲۹۸] (۱). یعنی: بدانید هرگونه غنیمتی را که- از دشمنان- به دست آوردید..

[۲۹۹] (۱). مراجعه کنید: معجم المفهرس، مادّه« زکاة» که بیش از سی آیه درباره آن آمده است.

و در صحیح مسلم، صحیح بخاری، سنن ابوداود، سنن ترمذی، سنن ابن ماجه، موطّأ مالک و مسند احمد از ابوهریره گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: «آسیب عَجماء [/ حیوان رها شده] و آسیب معدن هدر است و «رکاز» یعنی معدن طلا و نقهر خمس دارد» و در برخی از روایات مسند احمد است که: «دیه‌ی بهیمه هدر است»[300]

ص: ۱۵۹

ابو یوسف در کتاب «الخراج» در شرح این حدیث گوید: «مردم زمان جاهلیت هرگاه کسی درون چاهی می‌افتاد، آن چاه را خون‌بهای او قرار می‌دادند؛ و هرگاه حیوانی کسی را می‌کشت، آن حیوان را خون‌بهایش قرار می‌دادند، و هرگاه معدنی بر کسی آوار می شد، آن معدن را به غرامتش می دادند، و چون از رسول خدا (ص) درباره‌ی آن‌ها پرسیدند فرمود: «آسیب حیوان و ریزش معدن غرامت ندارد و «رکاز» خمس دارد» گفته شد یا رسول الله! رکاز چیست؟ فرمود: «طلا و نقره‌ای که خدا از ابتدای خلقت در زمین آفریده است.».[301]

و در م سند احمد از شعبی از جابربن عبدالله، گوید : «رسول خدا (ص) فرمود: «آسیب وارد از سائمه [/ حیوان اهلی] هدر است، آسیب وارد از چاه هدر است، آسیب وارد از معدن هدر است، و معدن طلا و نقره خمس دارد».[302]

و باز در مسند احمد از عبادةبن صامت گوید : «از جمله احکام رسول خدا (ص) آن بود که: «آسیب وارد از معدن هدر است، آسیب وارد از چاه هدر است، و آسیب حیوان هدر است و معدن طلا و نقره خمس دارد.»[303]

و نیز، از مالک‌بن انس گوید: «با رسول خدا (ص) به خیبر رفتیم و یکی از

ص: ۱۶۰

همراهان ما به خرابه‌ای رفت تا قضای حاجت نماید و خشتی برداشت تا خود را با آن پاک کند که مقداری طلا فروریخت و او آن را برگرفت و نزد پیامبر (ص) آمد و موضوع را بیان داشت. پیامبر فرمود: «وزنش کن» او وزنش کرد دویست درهم بود و آن حضرت فرمود: «این گنج است و خمس دارد.»[304]

---

[300] (۲). صحیح مسلم، کتاب الحدود ج ۵ ص ۱۲۷. صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۸۲، و ج ۲ ص ۳۴. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۲۵۴ و ۷۰. سنن ترمذی، ج ۳ ص ۱۳۸. سنن ابن‌ماجه، ص ۸۳. موطّأ مالک، ج ۱ ص ۲۴۴. مسند احمد، ج ۲ ص ۲۲۸ و ۲۳۹ و ۲۵۴ و ۲۷۴ و ۱۸۵ و ۳۱۹ و ۳۸۲ و ۳۸۶ و ۴۰۶ و ۴۱۱ و ۴۱۵ و ۴۵۴ و ۴۵۶ و ۴۶۷ و ۴۷۵ و ۴۸۲ و ۴۹۳ و ۴۹۵ و ۴۹۹ و ۵۰۱ و ۵۰۷، و الأموال ابوعبید، ص ۳۳۶..

[301] (۱). کتاب الخراج، چاپ قاهره ۱۳۴۶ ه-، ص ۲۶. ابویوسف یعقوب‌بن ابراهیم انصاری، در کوبه سال ۱۱۳ ه- به دنیا آمد و نزد ابوحنیفه آموزش دید و اولین کسی بود که بر مبنای رأی ابوحنیفه کتاب نوشت و در زمان مهدی و هادی و هارون الرشید عباسی قاضی کوفه شد و در سال ۱۸۲ ه- فوت کرد. او این کتاب را برای خلیفه زمان خود، هارون الرشید تصنیف کرد

[302] (۲). مسند احمد، ج ۳ ص ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۵۳- ۳۵۴ و ۳۵۶. مجمع الزوائد، ج ۳ ص ۷۸، و انساب سمعانی، ص ۳۳۶.

[303] (۳). همان، ج ۵ ص ۳۲۶..

[304] (۱). همان، ج ۳ ص ۱۲۸. مجمع الزوائد، ج ۳ ص ۷۷، و مغازی واقدی، ص ۶۸۲.

و باز در مسند احمد گوید: «مردی از قبیله مزینه از رسول خدا (ص) مسائلی پرسید که از جمله آن‌ها این بود: «دفینه‌ای که در خرابه‌ها و زیر «أرام» و سنگ‌های نشاندار می‌یابیم؟» و رسول خدا (ص) فرمود: «هم آن‌ها و هم «رکاز» و معدن طلا و نقره خمس دارند.»[۳۰۵]

و در نهایة اللغة، لسا ن العرب و تاج العروس مادّه «سیب» و نهایة الإرب و عقد الفرید و اسد الغابه، گویند : «در نامه رسول خدا به «وائل بن حجر » آمده بود که : «در سیوب خمس است » و سیوب به معنای رکاز یعنی معدن طلا و نقره باشد».

و گوید: گفته‌اند: «سیوب رگه‌های طلا و نقره است که در معدن به وجود می‌آید و ظاهر می‌شود» و: «سیوب جمع سیب یعنی بخشش و عطا است و مراد رسول خدا از آن، اموال دفن شده دوران جاهلیت یا معدن بوده است؛ زیرا این ها از فضل و بخشش خدا به یا بندگان آن است».

مشروح نامه رسول خدا به وائل در نهایة الإرب قلقشندی آمده است.[۳۰۶]

ص: ۱۶۱

تفسیر الفاظ این احادیث:

ترمذی گوید : «عجماء، حیوان رها شده از دست صاحب خویش است که خسارات زمان فرارش بر عهده صاحبش نیست؛ و اینکه فرموده : «آسیب معدن هدر است » معنایش این است که، اگر کسی معدنی را حفر کند و انسانی در آن بیفتد، بر صاحب آن غرامتی نباشد؛ بر حفر کننده غرامتی نیست. و «رکاز» دفینه‌های زمان جاهلیت بوده که هر کس بیابد باید خمس آن را به حاکم پرداخت کند و بقیه از آنِ اوست»[۳۰۷]

و در نهایة اللغه ابن‌اثیر، ماده «ارم» گوید: «أرام، نشانه‌ها، و آن سنگ‌های انبوهی بود که در پناهگاه‌ها نصب می‌کردند تا نشان و راهنمای راه باشد و واحد آن «إرم» است؛ و عادت مردم جاهلی بر آن بود که هرگاه در مسیر خود چیزی می‌یافتند که نمی‌توانستند همراه ببرند، سنگ‌هایی را بر روی آن می‌گذاشتند تا در بازگشت آن را شناخته و بردارند.»

و در لسان العرب و دیگر کتب لغت گویند: «رکاز، قطعه طلا و نقره یا معدنی است که از زمین بیرون می آید و واحد آن «رکزه» است که گوئی در زمین تثبیت و پابرجا شده است.»

و در نهایة اللغه گوید: «رکزه، قطعه‌ای از گوهرهای متمرکز و تثبیت شده زمین، و جمع آن «رکاز» است».

ص: ۱۶۲

---

[۳۰۵] (۲). همان، ج ۲ ص ۱۸۶ و ۲۰۲ و ۲۰۷. سنن ترمذی، ج ۱ ص ۲۱۹، و الأموال ابوعبید، ص ۳۳۷.

[۳۰۶] (۳). نهایة الإرب، ص ۲۲۱ به نقل از کتاب« الشفاء» قاضی عیاض. عقد الفرید، ج ۲ ص ۴۸، و اسدالغابه، ج ۳ ص ۳۸..

[۳۰۷] (۱). سنن ترمذی، ج ۶ ص ۱۴۵- ۱۴۶..

خلاصه روایات گذشته:

فشرده روایات گذشته می گوید: رسول خدا (ص) دستور داد تا خمس طلا و نقره ای را که از زمین بیرون می کشند پرداخت نمایند؛ گنج باشد یا معدن فرقی ندارد، و روشن است که این دو از غنایم جنگی نیستند تا مراد از واژه «غَنِمتُم» در آیه شریفه ی خمس- چنانکه برخی پنداشته اند- تنها خمس غنایم جنگی باشد؛ پس، از مجموع آنچه گذشت ثابت شد که خمس در اسلام اختصاص به غنایم جنگی ندارد؛ همان گونه که برخی از فقهای مکتب خلفا از این روایات همین را استنباط کرده‌اند و پرداخت خمس از غیر غنایم جنگی را واجب دانسته‌اند.[۳۰۸]

قاضی ابویوسف در کتاب «خراج» خود گوید: «خمس در هرچه که از معادن به دست آید، در اندک و بسیار آن، واجب است، و اگر کسی در معدنی کمتر از دویست درهم نقره، یا کمتر از بیست درهم طلا بیابد، آن هم خمس دارد، و اینجا جای زکاة نیست،[۳۰۹] و این دو در موضع غنایم‌اند، و در خاک آن‌ها [/ طلا و نقره] خمسی نیست، چون خمس بر طلا و نقره خالص، و بر آهن و مس و سرب

ص: ۱۶۳

تعلق می‌گیرد؛ و بر مقداری از آن که خرج استخراج شود خمسی نیست، که گاهی همه آن خرج استخراجش می‌شود و در این صورت خمسی ندارد و خمس آن پس از تصفیه و ناب سازی است، اندک باشد یا بسیار فرقی ندارد؛ و اما سنگ‌ها استخراجی از معادن مانند: یاقوت و فیروزه و سُرمه و جیوه و گوگرد و گِل سرخ، مشمول حکم خمس نیستند،[۳۱۰] چون همه آن‌ها به منزله گل و خاک هستند.»

و گوید: «اگر کسی به چیزی از طلا و نقره یا آهن یا سرب یا مس دست یابد و سخت بدهکار باشد، این بدهی باعث ابطال خمس نمی شود، آیا نمی بینی که اگر فردی از سپاهیان به غنیمتی از دشمن برسد، خمس آن جدا می شود و به وامدار بودن و نبود او توجه نمی شود و وامداری مانع خمس نیست!» و گوید: «اما رکاز، یعنی: طلا و نقره‌ای که خدای عزّوجل از ابتدای خلقتِ زمین آفریده و در آن جای داده، خمس آن نیز واجب است، و کسی که در غیر ملک دیگران به گونه‌ای عادی دفینه ای بیابد که حاوی طلا و نقره یا گوهر یا جامه ای باشد، خمس آن نیز واجب است و چهار پنجم آن سهم یابنده است و آن به منزله غنیمتی است که گروهی به دست می آورند و خمس آن جدا می شود و بقیه بدان ها می‌رسد.»

و گوید: «اگر کافر حربی در سرزمین اسلام دفینه‌ای بیابد، و در امان کسی وارد شده باشد، همه آن از او گرفته می شود و چیزی از آن به او نمی رسد؛ ولی اگر کافر ذمّی باشد، تنها خمس آن از او گرفته می شود، همان گونه که از فرد مسلمان گرفته می‌شود، و چهار پنجم آن تحویل او می گردد. همچنین است حال برده مکاتبی که دفینه ای را در سرزمین اسلام بیابد، که او نیز پس از پرداخت خمس،

---

[۳۰۸] (۱). الخراج، ص ۲۵- ۲۷.

[۳۰۹] (۲). مراد او از زکاة در اینجا« صدقه» است که در مقابل خمس قرار دارد..

[۳۱۰] (۱). این نظر مخالف عموم آیه خمس است و با آنچه که در فقه امامان اهل البیت(ع) آمده نمی‌سازد..

ص: ۱۶۴

بقیه را مالک می‌شود.».

و نیز، در «فصل آنچه از دریا بیرون می آید» خطاب به خلیفه هارون الرشید می گوید: «یا امیر المؤمنین! در پاسخ سئوال شما از آنچه که از دریا بیرون می‌آید [می‌گویم:] آنچه که از دریا بیرون می‌آید، زیور و عنبر، نیز خمس دارد.».[۳۱۱]

***

تا اینجا روایات فمران رسول خدا (ص) درباره‌ی پرداخت خمس از غیر غنایم جنگی، و استنباط فقها از این روایات را ملاحظه کردیم، اکنون به نامه‌ها و عهدنامه‌های آن حضرت که در آن‌ها به پرداخت خمس فرمان داده می‌پردازیم:

خمس در نامه‌ها و عهدنامه‌ها رسول خدا (ص)

الف– در صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن نسائی و مسند احمد، گویند : «هنگامی که هیئت نمایندگی «عبدالقیس» به رسول خدا (ص) گفتند: «مشرکان قبیله مُضَر بین ما و شما فاصله انداخته اند و ما جز در ماه های حرام به شما دسترسی نداریم، لذا آموزه ای را به ما بیاموز که اگر بدان‌ها عمل کنیم وارد بهشت گردیم، و نیز، اطرافیانمان را بدان فرابخوانیم » پیامبر فرمود: «من شما را به چهار چیز امر، و از چهار چیز نهی می‌کنم: به خدا ایمان بیاورید، و آیا می‌دانید ایمان به خدا چیست؟ شهادت لا اله الّا الله، اقامه نماز، دادن زکاة و اینکه «خمس غنایم» را بپردازید ...».[۳۱۲]

پیامبر (ص) هنگامی که به نمایندگان قبیله «عبدالقیس» فرمود که باید «خمس

ص: ۱۶۵

غنایم» خود را بدهند، مسلّم بود که «خمس غنایم جنگی » را از آنان نمی خواست؛ چون آن ها کسانی بودند که از بیم مشرکان قبیله مضر– به جز در ماه‌های حرام– توان خروج از محدوده خود را نداشتند، پس مراد آن حضرت از «غنایم» معنای حقیقی آن در زبان عرب بود، یعنی : «دستاورد و سود بدون مشقت » چنانکه تفسیر آن گذشت؛ یعنی : آن‌ها باید خمس دستاورد خود را می دادند، یا لااقل مراد آن ح ضرت معنای حقیقی غنایم در شرع بوده که شامل : «دستاوردهای جنگی و غیر جنگی است.»

همین معنی در «عهدنامه‌ها» ی منعقد با هیئت های نمایندگی قبایل عربی و نامه هائی که سفیران آن حضرت برای آن ها می‌بردند و احکام والیان او بر آنان، در همه آن ها مشهود است؛ مانند آنچه در فتوح بلاذری آمده و گوید : «هنگامی که خبر پیروزی و حقانیت رسول خدا (ص) به یمانیان رسید، نمایندگان آن ها نزد آن حضرت آمدند و او برای آن ها

---

[۳۱۱] (۱). الخراج، ص ۸۳.

[۳۱۲] (۲). صحیح بخاری، کتاب التوحید، ج ۴ ص ۲۰۵، و ج ۱ ص ۱۳ و ۱۹، و ج ۳ ص ۵۳. صحیح مسلم، باب الأمر بالایمان، ج ۱ ص ۳۵ و ۳۶. سنن نسائی، ج ۲ ص ۳۳۳، و مسند احمد، ج ۳ ص ۳۱۸ و ج ۵ ص ۱۳۶. و عبد القیس قبیله‌ای از ربیعه بودند که در تهامه می زیستند و بعد به بحرین رفتند، هیئت نمایندگی آن‌ها در سال نهم هجری پیامبر رسیدند.

عهدنامه‌ای نوشت که با اسلام آوردن، اموال و اراضی و معادنشان تثبیت و برقرار می ماند، که آن‌ها اسلام آوردند و پیامبر سفیران و کارگزاران خود را نزدا یشان فرستاد تا شرایع اسلام و سنت های آن را به آن ها بیاموزند و صدقات آنان را دریافت کنند و از کسانی که بر نصرانیت و یهودیت و مجوسیّت باقی می‌مانند «جزیه» بگیرند».

ب- همو و ابن هشام و طبری و ابن کثیر یادآور شده اند که، پیامبر (ص) هنگامی که «عمروبن حزم» را به یمن فرستاد، برای او نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحیم. این بیانی از خدا و رسول خداست : (یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ): «ای مؤمنان به پیمان‌ها وفا کنید»[۳۱۳] این عهدنامه‌ای است از محمد نبیّ و رسول خدا برای «عمروبن حزم» آنگاه که او را به یمن فرستاد:

ص: ۱۶۶

فرمانش می‌دهد تا در تمام کارهای خود تقوای الهی پیشه کند و اینکه «خمس خدا» را از «غنایم» بگیرد و «صدقات» ی را که خدا بر مؤمنان واجب فرموده دریافت کند : از محصول دیمزارها یک دهم و از محصول آبیاری دستی یک بیستم.»[۳۱۴]

ج- عهدنامه آن حضرت برای قبیله «سعد هذیم» از قضاعه و قبیله «جذام» در نوشته‌ای واحد، که «صدقات» واجب را به آن‌ها یاد داده و فرمانشان می دهد که «صدقه» و «خمس» را به فرستادگان او : «اَبَیّ و عنبسه» یا کسی که آن دو می‌فرستند تحویل دهند.»[۳۱۵]

رسول خدا (ص) هنگامی که از دو قبیله «سعد و جذام» می‌خواهد که صدقه و خمس را به فرستادگان او یا نمایندگان آن‌ها تحویل دهند، چنان نبوده که خمس غنایم جنگِ آن ها با کفار را از ایشان مطالبه کند، بلکه مراد آن حضرت تنها صدقات و خمس واجب شده بر آن‌ها از سود کار و دستاوردها بوده است.

د- همچنین عهدنامه ای است که برای «مالک‌بن احمر جذامی» و پیروان مسلمان او نوشته که : «تا آنگاه که نماز را بر پای بدارند و از مسلمانان پیروی کنند و از مشرکان دوری نمایند و «خمس غنایم» را بپردازند و سهم غارمین و وامداران و ... را بدهند، در امانند ...».[۳۱۶]

---

[۳۱۳] (۱). مائده/ ۱..

[۳۱۴] (۱). فتوح البلدان، باب یمن، ج ۱ ص ۸۲. سیره ابن هشام، ج ۴ ص ۲۶۵- ۲۶۶. تاریخ طبری، ج ۱ ص ۱۷۲۷- ۱۷۲۹. تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۷۶. خراج ابویوسف ص ۸۵. در این باره روایت دیگری نیز هست که حاکم در ج ۱ ص ۳۹۵ و ۳۹۶ مستدرک و متقی هندی در ج ۵ ص ۵۱۷ کنز العمال آن را آورده‌اند.

[۳۱۵] (۲). طبقات ابن‌سعد، ج ۱ ص ۲۷۰.« جذام» قبیله بزرگی از قحطانیان بود که در جمهره ابن حزم ص ۴۲۰- ۴۲۱، نسب آن‌ها ذکر شده است.« سعد هذیم» نیز از تیره‌های قضاعه و منسوب به قحطان است که نسب آن‌ها در جمهره ص ۴۷۷، آمده است.

[۳۱۶] (۳). اسد الغابه، ج ۴ ص ۲۷۱. اصابه، ج ۳ شماره ۷۵۹۳. لسان المیزان، ج ۳ ص ۲۰، که نام او در آن به جای مالک، مبارک آمده است . مالک از تیره‌های کهلان و زیستگاه آن‌ها بین« مدین» به سوی« تبوک» بوده و چون اسلام آورد از رسول خدا خواست تا برای او نامه‌ای بنویسد و قومش را به اسلام دعوت کند که آن حضرت نامه را در پوستی به عرض چهار انگشت و طول یک وجب برای او نوشت..

ص: ۱۶۷

ه-- و عهدنامه‌ای که برای «فجیع» و پیروان او نوشت : «از محمد رسول خدا به فجیع و پیروان او، که اسلام آورده و نماز را بر پای داشته و زکات را داده و خدا و رسول او را اطاعت کرده، و «خمس خدا» را از «مغانم» پرداخت نموده و پیامبر و یارانش را یاری کرده و بر اسلامش گواه گرفته و از مشرکان جدا شده، همانا او ایمن به امان خدا و امام محمّد است.»[۳۱۷]

و- عهدنامه اسبذییّن: «از محمد رسول خدا به بندگان خدا «اسبذییّن» ملوک عمان، کسانی از آن‌ها که در بحرین هستند، آن‌ها اگر ایمان آورند و نماز را بر پای بدارند و زکات را پرداخت کنند و خدا و رسول خدا را اطاعت نمایند و «حق پیامبر» را بپردازند و راه مسلمانان را بپویند، آن‌ها مؤمنند و هرچه دارند براسا س اسلام از آنِ خودشان است، مگر اموال آتشکده که از آنِ خدا و رسول است، و اینکه یک دهم محصول خرما و یک بیستم محصول دانه ها «صدقه» است، و اینکه باید مسلمانان را یاری و خیرخواهی کنند، و اینکه آسیاب های آن‌ها از آنِ خودشان است تا هرچه خواستند آرد کنند.»[۳۱۸]

و مراد از «حق پیامبر» در این نامه، تنها «خمس» یا خمس و «صفیّ» با هم است که معنای صفیّ گذشت.

ص: ۱۶۸

ز- همچنین مراد از «حظّ الله» و «حظّ الرسول» که در نامه آن حضرت به «حدس و لخم» آمده نیز «خمس» است که فرموده: به کسانی از «حدس و لخم» که اسلام آورند و نماز را برپای دارند و زکات را بپردازند و «حظّ الله»- یعنی سهم خدا- و حظّ الرسول را ادا کنند و از مشرکین جدا گردند، اینان در پناه خدا و پناه محمّدند؛ و هر که از دینش رویگردان شود، ذمّه خدا و ذمّه رسول از او برداشته است ...»[۳۱۹]

ح- و در آنچه که برای «جنادەی ازدی» و قوم او و پیروانش نوشته که : «مادامی که نماز را برپای دارند و زکات را بپردازند و خدا و رسول را اطاعت کنند و «خمس خدا» و سهم پیامبر را از «غنایم» ادا نمایند و از مشرکان جدا شوند، ذمّه خدا و ذمّه محمدبن عبدالله از آنِ ایشان خواهد بود»[۳۲۰]

ط- و در آنچه که برای «معاویةبن جرول طائی» نوشته که: «برای کسی که اسلام آورد و نماز را برپای دارد و زکات را بپردازد و خدا و رسول را اطاعت کند و «خمس خدا» و سهم پیامبر را از «غنایم» ادا نماید و از مشرکان جدا شود و بر

---

[۳۱۷] (۱). طبقات ابن‌سعد، ج ۱ ص ۳۰۴- ۳۰۵. اسد الغابه، ج ۴ ص ۱۷۵، و اصابه، ج ۴ شماره ۶۹۶۰.

[۳۱۸] (۲). الوثائق السیاسیة به نقل از الاموال ابوعبید، ص ۵۲، و صبح الاعشی قلقشندی، ج ۶ ص ۳۸۰. و اسبذ از قریه‌های هجر است، و اینکه گفته شده منسوب به اسبذییّ است که اسب پرست بوده اند، با آنچه که در نامه رسول خدا(ص) آمده و آن‌ها را« بندگان خدا» نامیده منافات دارد؛ چون پیامبر آنها را به عبودیت خدا نسبت داده و این با نسبت دادن آنها به اسب پرستی نمی‌سازد. مراجعه کنید: فتوح البلدان، ص ۹۵..

[۳۱۹] (۱). طبقات ابن‌سعد، ج ۱ ص ۲۶۶. حدس‌بن اریش تیره‌ای بزرگ از قبیله لخمِ قحطانی بودند که نسب آنها در جمهره ابن حزم، ص ۴۲۳، آمده است.

[۳۲۰] (۲). همان، ج ۱ ص ۲۷۰، اسد الغابه، ج ۱ ص ۳۰۰، شرح حال جناده، و کنز العمال، چاپ اول، ج۵ ص ۳۲۰.

اسلام خود گواه بگیرد، او ایمن به امان خدا و رسول است و آنچه در حال اسلام آوردن داشته از آنِ خود اوست .».[321] و نامه دیگری که برا «جوین طائی» نوشته که ممکن است همان نامه پیشین با اندکی اختلاف به روایتی دیگر باشد.[322]

ی- و آنچه که برای «جهینةبن زید» نوشته که: «زیر و روی آن سرزمین و

ص: ۱۶۹

پست و بلندش از آنِ شما باشد تا گیاهش را بچرخانید و آبش را بنوشید، بدین قرار که «خمس» را بپردازید، و در «تیعه» و «صریعه» اگر جمع آمدند، دو گوسفند است و اگر جدا شدند هر یک را یک گوسفند است، و بر اهل مثیر [/ صاحب گاوِ شخم زن] پرداخت صدقه واجب نیست ...».[323]

ابن‌اثیر در نهایة اللغه گوید: «تبعه» نامی است برای چیزی که زکات آن واجب می شود؛ و «صریعه» گله شتر و گوسفند است» و گوید: «مراد از «صریعه» در حدیث، صد و بیست و یک تا دویست گوسفند است که اگر بدین نصاب برسند، زکات آن، دو گوسفند است و اگر از آنِ دو نفر بود و آن ها را از هم جدا کردند، هر یک از آنان باید یک گوسفند بدهند.».

ک- و در برخی از نامه های رسول خدا، پس الز ذکر «سهم النبی» ذکر «صفی» نیز آمده است؛ مانند نامه ای که به «ملوک حمیر» نوشت: «اما بعد، و خداوند شما را با هدایت خویش هدایت فرموده است، اگر خود را اصلاح کنید و خدا و رسولش را اطاعت نمایید و نماز را برپای دارید و زکات را بپردازید و «خمس خدا» و سهم پیامبر و خالصه او و صدقه واجب بر مؤمنان را ادا نمایید ...»[324]

ل- و آنچه که در نامه آن حضرت برای «بنی‌ثعلبةبن عامر آمده که: «هر که از آنان اسلام آورد و نماز را برپای دارد و زکات را بپردازد و «خمس غنایم» و

ص: ۱۷۰

---

[321] (۳). همان، ج ۱ ص ۲۶۹.

[322] (۴). همان..

[323] (۱). الوثائق السیاسیه، ص ۱۴۲ شماره ۱۵۷ به نقل از جوامع سیوطی. جهینةبن زید از قبیله قضاعه از قحطان است که نسب آن‌ها در جمهره ابن حزم، ص ۴۴۴- ۴۴۶، آمده است.

[324] (۲). فتوح البلدان، ج ۱ ص ۸۵. سیره ابن هشام، ج ۴ ص ۲۵۸- ۲۵۹. مستدرک حاکم، ج ۱ ص ۳۹۵. تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۶ ص ۲۷۳- ۲۷۴. کنز العمال، چاپ اول، ج ۶ ص ۱۶۵، و الاموال ابوعبید، ص ۱۳. قبیله حمیره تیره‌ای بزرگ از قحطانیان بنی سبا بود که پیش از اسلام در یمن می‌زیستند و در سال نهم هجری نمایندگان خود را خدمت رسول خدا فرستادند و نامه آن حضرت برای « حارث‌بن عبد کلال» و« نعمان» از ملوک حمیر بود. شرح حال این قبیله در جمهره ابن‌حزم، ص ۴۳۲- ۴۳۸، آمده است..

سهم پیامبر و «صفیّ» را ادا نماید، او ایمن به امان خدا باشد ...».[325]

م- و آنچه که در نامه آن حضرت برای «بنی‌زهیر» آمده که: «... شما اگر به یکتائی خدا و رسالت محمد شهادت بدهید و نماز را برپای دارید و زکات را بپردازید و «خمس غنایم» و سهم پیامبر و سهم «صفیّ» را ادا نمایید، شما ایمن به امان خدا و رسول او هستید.»[326]

ن- و آنچه که در نامه آن حضرت برای برخی از بزرگان «جهینه» آمده که: «هر که از ایشان اسلام آورد و نماز را برپای دارد و زکات را بپردازد و خدا و رسول را اطاعت کند و «خمس غنایم» و سهم النبی، صفی، را ادا نماید.»[327]

«صفی» که در این نامه‌ها آمده و جمع آن «صفایا» ست، خالصه‌ی رسول خدا از اموال و املاک است، و چنانکه پیش از این توضیح دادیم، از سهم خمس آن حضرت جداست.

اضافه بر آنچه یادآور شدیم، ذکر «خمس» در دو نامه دیگر منسوب به رسول خدا نیز آمده است که ما به آن دو نامه اعتماد نکردیم، چون در اولی آمده که آن را برای «عبد یغوث» نوشته است،[328] و نمی‌توان باور کرد که رسول خدا (ص) برای «عبد یغوث» نامه بنویسد؛ زیرا «یغوث» نام یک بُت بوده و

ص: ۱۷۱

پیامبر اینگونه اسامی را تغییر می داد، مانند «عبد العزّی» که آن را به «عبدالرحمن» بدل کرد، و «عبدالحجر»[329] و «عبد عمرو الأصمّ» که آن دو را به «عبد الله» تغییر داد.[330]

و نامه دوم که گفته شده : آن را برای «نهشل‌بن مالک وائلی »[331] نوشته است، ابتدای آن به جای «بسم الله الرحمن الرحیم»، که رسول خدا نامه‌های خود را با آن آغاز می‌کرد، «بسمک اللهم» آمده است.

***

---

[325] (۱). اصابه، ج ۲ ص ۱۸۹ شماره ۴۱۱۱. استیعاب در حاشیه اصابه، ج ۲ ص ۱۸۶. اسد الغابه، ج ۳ ص ۳۴. بنو ثعلبة‌بن عامر تیره‌ای از بکربن و ائل از عدنانیان بودند که در سال هشتم هجری نمایندگانشان را خدمت رسول خدا(ص) فرستادند، شرح بیشتر را در جمهره ابن‌حزم، ص ۳۱۶، طبقات ابن سعد، ج ۱ ص ۲۹۸، و عیون الر، ج ۲ ص ۲۴۸، بجوئید.

[326] (۲). سنن ابوداود، کتاب الخراج، ج ۲ ص ۵۵، و چاپ دار احیاء السنة النبویة، ج ۳ ص ۱۵۳- ۱۵۴. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۷۹. طبقات ابن‌سعد، ج ۱ ص ۲۷۹. مسند احمد، ج ۵ ص ۷۷ و ۷۸ و ۳۶۳. اسد الغابه، ج ۵ ص ۴ و ص ۳۸۹، و الاموال ابوعبید، ص ۳۱.

[327] (۳). طبقات ابن‌سعد، ج ۱ ص ۲۷۱.

[328] (۴). همان، ج ۱ ص ۲۶۸..

[329] (۱). به شرح حال او در اسد الغابه مراجعه کنید

[330] (۲). طبقات ابن‌سعد، ج ۱ ص ۳۰۵.

[331] (۳). همان، ج ۱ ص ۲۴۸..

در نامه‌ها و عهدنامه های گذشته، چنانکه دیدیم، رسول خدا (ص) هنگامی که برای قبیله «سعد هذیم» نوشت که باید «خمس و صدقه » را به فرستادگان او بدهند، از آنان نخواست تا خمس غنایم جنگی خود را بپردازند، بلکه خمس و صدقه‌ای را که به اموالشان تعلق می‌گرفت می‌خواست.

همچنین در نامه ای که به قبیله «جهینه» نوشت که، آبِ آن سرزمین را بنوشد و مراتع آن را بچرانند، بدین شرطه که «خمس و صدقه » بپردازند، پرداخت خمس را مشروط به وارد شدن در جنگ و اکتساب غنایم ننمود، بلکه شرط بهره‌وری از مواهب زمین را، پرداخت خمس و صدقه قرار داد، یعنی : در واقع حکم اسلامیِ حاکم بر کسب و کار را بدانان آموخت.

و نیز، در نامه به هیئت نمایندگی «عبد القیس» که از خوف مشرکان توان خروج از محدوده خود را- به جز در ماه‌های حرام- نداشتند، ضمن آموختن جملاتی که اگر بدان ها عمل کنند وارد بهشت می شوند، آنگاه که فرمود باید «خمس غنایم» را بپردازند، از آنان نخواست که خمس غنایم جنگی خود بر ضد

ص: ۱۷۲

مشرکان را بپردازند، بلکه از آن‌ها خواست تا خمس دستاوردهای خود را ادا نمایند.

همچنین در عهدنامه ای که برای کارگزار خود «عمروبن حزم» نوشت تا صدقات و خمس را از قبایل یمن دریافت کند، از او نخواست تا خمس غنایم جنگی آن قبایل را بستاند.

و نیز، در نامه هائی که به آن قبایل و دیگران نوشت تا خمس بدهند، و در نامه هائی که به دیگر کارگزارانش- به جز عمروبن حزم- نوشت که خمس قبایل را بستانند، شأن «خمس» در تمام این نامه‌ها و عهدنامه‌ها، شأن «صدقه» است که هر دو «حقّ خدا» در اموالند و به وجوب خدائی واجب شده‌اند.

و آنچه که نظر ما را تأیید و تاکید می کند، که خمس در این نامه ها، خمس غنایم جنگی نیست، آن است که «حکم جنگی» در اسلام با آنچه که در قبایل عربی پیش از اسلام بود، کاملًا مخالفت است و چنان نیست که هر مجموعه یا فردی در اسلام اختیار داشته باشد به قبایل غیر هم‌پیمان خود یورش برد و به هرگونه که شد اموال آن‌ها را غارت کند، و هر کس هر چه را به یغما برد از آنِ او باشد، و چیزی جز یک چهارمِ سهم رئیس بر عهده او نباشد، نه، چنین چیزی در اسلام پذیرفته نشده تا پیامبر هم به جای یک چه‌ارم اموال غارتی، خمس و یک پنجم آن را از ایشان مطالبه کند ! نه، در اسلام هیچ فرد و گروهی از پیش خود حق اعلان جنگ با غیر مسلمان و یورش و غارت دلخواه بر آن ها را ندارد، و تنها حاکم اسلامی است که براساس قوانین اسلام حق تعیین و قرآن آن را دارد و افراد مسلمان حکم و قرار او را انجام می‌دهند. به علاوه آنکه این حاکم اسلامی یا نماینده اوست که پس از پیروزی، تمام غنایم جنگی را در اختیار می گیرد و احدی از افراد سپاه چیزی از غنایم را، به جز اموال شخصی مقتول، مالک نمی شود و همه جنگاوران هر چه را به دست آورده نزد حاکم یا نم‌اینده او

ص: ۱۷۳

می‌آورند که اگر چنین نکنند از خیانتکاران محسوب شده و ننگ آن را بر خانواده خویش تحمیل و عذابش را در قیامت تحمل می‌کنند! و حاکم اسلامی نیز- پس از اخراج خمس- سهم پیاده و سوار را تعیین، و بخشی را به زنان مجاهدان اختصاص می‌دهد، و گاهی غایب از جنگ را نیز در غنایم شریک می‌سازد، و گاهی نیز، به «مؤلفة قلوبهم» بسی بیش از مومن مجاهد می‌بخشد.

و حال که اعلان جنگ و اخراج «خمس غنایم جنگی » در زمان رسول خدا (ص)، از شئون پیامبر است، پس معنای درخواست خمس از مردم و تأکید بر آن در نامه ها و عهدنامه های پیاپی، چیزی جز خمس اموال و دستاوردهای مخاطبان نباشد، خمسی همانند صدقه که ویژه غنایم جنگی نیست.

بنابراین، چاره‌ای نداریم جز آنکه واژه «مغنم» و «غنایم» را که در این نامه‌ها و عهدنامه‌ها آمده، یا به همان معنای لغوی: «دستیابی بدون مشقت بر اشیاء » حمل کنیم و یا به معنای شرعی آن یعنی : «آنچه که از راه جنگ و غیر جنگ به دست آمده است» تفسیر نمائیم.

و بر آن بیفزائید آنچه را که پیش از این در تفسیر (غنیمت)، در ابتدای این مبحث آوردیم، که غنیمت در جامعه اسلامی پس از تدوین کتب لغت، در غ نایم جنگی به کار برده شد و «حقیقت متشرعه » گردید؛ بنابراین، حمل چیزی که در حدیث رسول خدا آمده، بر آنچه که قریب دو قرن بعد در عرف مردم پذیرفته شده، صحیح نیست.

و امّا آنچه که در برخی از این نامه ها و عهدنامه‌ها با عنوان: «حظّ الله و حظّ الرسول » یا «حقّ النّبی» یا «سهم النّبی» و امثال آن ذکر شده، همان چیزی است که در این آیه کریمه آمده است : (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ و ...) و نیز، د رسنّت نبوی که این آیه را تفسیر و تبیین می کند، آنجا که «سهم خدا و سهم پیامبر » از «غنایم» یعنی «خمس» را تعیین می‌کند که حق آن دو

ص: ۱۷۴

و حظّ آن دو نیز هست.

اکنون که ثابت شد پیامبر (ص) «خمس» غنایم جنگی و غنایم غیر جنگی هر دو را دریافت می کرد، و از هر که اسلام می‌آورد می‌خواست تا خمس دستاوردهای خود را- به جز آنچه که مشمول وجوب صدقه بود- پرداخت نماید، اکنون به بحث و بررسی «جایگاه خمس» و موارد مصرف آن می‌پردازیم:

جایگاه خمس در کتاب و سنّت:

نخست- در قرآن کریم:

آیه‌ی خمس با صراحت بر آن است که «خمس» از آنِ خدا و رسول و ذی القربی، و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است. اینک می‌پرسیم: «ذی القربی» و کسانی که در این آیه به دنبال ذی القربی آمده‌اند کیانند؟

الف- ذی القربی

شأن «ذی القربی » و «قربی» و «اولی القربی » [/ خویشاوند] در کلام عرب، از حیث مرجعِ ضمیر و ظاهر، شأن «والدین» است؛ یعنی: همان‌گونه که هر جا لفظ «والدین» بیاید، مراد از آن والدینِ کسانی است که پیش از آن صریح یا مضمر یا مقدّر معرفی شده اند، لفظ، «قربی و اولی القربی و ذوی القربی » نیز چنین است؛ نمونه آشکار و صریح آن در قرآن کریم آیه ۱۱۳ سوره توبه است که می فرماید: (ما کانَ لِلنَّبِیِّ وَ الَّذینَ آمَنُوا أَنْ یَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِکینَ وَ لَوْ کانُوا أُولی قُرْبی) یعنی: «پیامبر و مؤمنان نباید برای مشرکان استغفار کنند، اگر چه از نزدیکانشان باشند » که مراد از «اولی القربی» [/ نزدیکان] در اینجا، نزدیکان پیامبر و مؤمنانی است که در ابتدای آیه با صراحت ذکر شده‌اند.

و نمونه مُضمر آن یه ۱۵۲ سوذه انعام است که می فرماید: (وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی): «و هرگاه سخن می‌گوئید، عدالت بورزید، اگر چه درباره‌ی نزدیکان باشد» که مراد از «ذا قربی» در اینجا، مرجع ضمیر در (قلْتُم)

ص: ۱۷۵

است، یعنی: نزدیکان شما.

و مثال مقدّر آن آیه ۸ سوره‌ی نساء است که می فرماید: (وَ إِذا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُوا الْقُرْبی): «و اگر به گاه تقسیم، خویشاوندان نیز حضور داشتند» که مراد از «اولو القربی» خویشاوندان «میّت» ی است که در اینجا مقدّر است و در آیه پیشین ذکر شده، همچنین است حال سایر مواردی که در قرآن کریم از «ذی القربی و اولی القربی» یاد شده است.

خداوند در دو مورد نیز، «والدین» و «ذی القربی» را در کنار هم قرار داده و در آیه ی ۸۳ بقره فرموده: (وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ ذِی الْقُرْبی): «و به پدر و مادر و خویشاوندان احسان کنید » و در آیه ۳۶ نساء فرموده: (وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ ذِی الْقُرْبی) که مراد آیه اول، پدران و مادران قوم بنی اسرائیل و خویشاوندان آن هاست که پیش از آن با صراحت ذ کر شده‌اند، و مراد آیه دوم پدر و مادر خویشاوندان مرجع ضمیر در (وَ اعْبُدُوا) و (لا تُشْرِکُوا) است که مؤمنان این امتند.

اکنون که این معنی ثابت شد می گوئیم: «هنگامی که خداوند در آیه خمس می فرماید: (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ‌ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی) به ناچار باید مراد از «ذی القربی» در اینجا، خویشاوندا رسول خدا (ص) باشند که نامش پیش از آن، فاصله ذکر شده است؛ و اگر چنین نیست، پس مراد خدا از «ذی القربی» در اینجا چه کسانی هستند؟!

همچنین است حال «ذی القربی» در آیه ۷ سوره حشر که می فرماید:) ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُری فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی): «آنچه را که خداوند از اهل آبادی ها به رسولش بازگردانید، از آنِ خدا و رسول و خویشاوندان است» که مراد از آن، خویشاوندانِ رسول خداست کهخ نام او پیش از آن با صراحت بیان شده است.

ص: ۱۷۶

و نیز، مراد از «قربی» در آیه ۲۳ سوره شوری که می فرماید: (قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی): «بگو: من هیچ مزدی از شما نمی خواهم جز مودّت خویشاوندان» مراد از آن خویشاوندانِ ضمیرِ فاعل در (أسألكم) است که همان رسول خدا (ص) باشد.[۳۳۲]

ب- یتیم: صغیری که پدر از دست داده و به حد بلوغ نرسیده است.

ج- مسکین: نیازمندی که نیاز او زمینگیرش کردهاست.

د- ابن السبیل: مسافری که در سفر خود درمانده است.[۳۳۳]

و سیاق آیه ی خمس دلالت بر آن دارد که مراد «یتیمان و مسکینان و در راه ماندگانِ» خویشاوند رسول خدا هستند، و شأن این الفاظ در آیه، شأن «ذی الفربی» یی است که پیش از آن‌ها آمده است.

به ویژه که خداوند متعال برای «مسکین و ابن‌سبیل»- از غیر بنی‌هاشم- در «صدقات» سهم خاص قرار داده است؛ آنجا که مورد «صدقه» را در سوره توبه / ۶۰ تعیین کرده و فرموده : «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكين ... وَ ابْنِ السَّبيل »: «صدقات تنها از آنِ فقیران و مسکینان ... و در راه ماندگان است ...» و این «صدقه» بر مسکین و فقیرِ بنی هاشم حرام شده و خداوند به جای آن سهمی از «خمس» را برای ایشان مقرر فرموده است.

ص: ۱۷۷

دوم- در سنّت و نزد مسلمانان:

خمس در حیات رسول خدا (ص) به شش سهم تقسیم می شد: خدا و رسول دو سهم، خویشاوندان رسول خدا یک سهم و ... تا آنگاه که آن حضرت رحلت فرمود.[۳۳۴]

از ابی‌العالیه ریاحی روایت کنند که گفت : «هرگاه غنیمتی را نزد رسول خدا (ص) می‌آوردند، آن را به پنج سهم تقسیم می‌کرد که چهار پنجمش از آنِ مجاهدان بود . سپس خمس آن را برمی داشت و بعد، مشتی از آن را برمی گرفت و برای کعبه قرار می‌داد و آن سهم خدا بود. سپس بقیه را به پنج سهم تقسیم می‌کرد: سهمی برای رسول، سهمی برای ذی القربی،

---

[۳۳۲] (۱). ممکن است دانشمندان آینده، بحث ما درباره ی« ذی القربی» و امثال آن را توضیح واضحات بدانند، چیزی که صرف وقت در شرح آن شایسته نباشد؛ آری آن‌ها نمی‌دانند که ما از آرای نوخاسته این عصر که از فهم مصطلحات اسلام و عقاید و احکام آن بسی منحرف و بعید است چه می‌کشیم! و این است که ما را وادار می‌کند تا به این شرح و بسط بپردازیم!

[۳۳۳] (۲). مراجعه کنید: تفسیر مجمع البیان، تفسیر آیه خمس، و مفردات راغب، مادّه« سبل»..

[۳۳۴] (۱). مراجعه کنید: تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۴.

سهمی برای یتیمان، سهمی برای مسکینان و سهمی برای ابن السبیل» گوید: «و آن را که برای کعبه قرار می‌داد، همان سهم خدا بود.»[335]

این دو روایت تصریح م ی‌کند مکه «خمس» بر شش سهم تقسیم می شد، و این کاملًا صحیح است، چون با نصّ آیه خمس توافق دارد، و آنچه که در روایت ابی‌العالیه آمده، که رسول خدا «سهم خدا» را برای کعبه قرار می‌داد، ممکن است این کار یک بار اتفاق افتاده باشد، و به نظر ما سخن صواب در این باره آن است که «عطاء بن ابی‌ریاح» نقل کرده و گوید: «خمس خدا و خمس رسول خدا یکی بود و رسول خدا آن را هرگونه که می خواست و می پسندید مصرف می‌نمود.»[336]

و همانند آن روایتِ «ابن جریح» است که گوید: «... چهار پنجم آن سهم مجاهدان حاضر در جنگ بود و یک پنجم باقی مانده سهم خدا و سهم رسول خدا بود که پیامبر هرگونه می‌خواست مصرفش می‌نمود و سهم ذوی القربی و ...».[337]

و سخن صحیح و صواب در روایت ابی العالیه و ابن جریح آن است که : «سهم خدا و سهم رسول خدا از خمس در اختیار پیامبر بوده و آن حضرت هرگونه که می خواست به مصرفش می رسانید»، امّا آنچه که از این دو روایت به دست می‌آید که: «سهم خدا و سهم رسول خدا یکی است»، این معنی مخالف ظاهر آیه خمس است؛ چون خداوند خمس را در این آیه به شش سهم تقسیم کرده است، مگر آنکه مراد این باشد که مورد مصرف آ ن دو سهم یکی باشد، نه آنکه هر دو سهم یک سهم باشند.

همچنین است روایت «قتاده» که با ظاهر آیه نمی سازد، چون می گوید: «رسول خدا (ص) هرگاه غنیمتی به دست می‌آورد آن را به پنج سهم تقسیم می‌کرد و خمس آن برای خدا و رسول خدا بود و بقیه را بر مسلمانان تقسیم می نمود، و آن «خمس» ی را که از آنِ خدا و رسول بود، برای رسول و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان قرار می‌داد، و این خمس به پنج سهم تقسیم می‌شد: سهمی برای خدا و رسول خدا و ...».[338]

و از روایت «ابن عباس» ظاهر می‌شود که تغییر آن دو سهم به یک سهم، پس از رسول خدا اتفاق افتاده است . گوید: «سهم خدا و سهم رسول خدا یکی شد؛ و

[335] (۲). الأموال ابوعبید، ص ۳۲۵ و ص ۱۴. تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۴. احکام القرآن جصّاص، ج ۳ ص ۶۰ و فشرده آن در ص ۶۱. ابی‌العالیه، رفیع بن مِهران در سال ۹۰ یا بعد آن وفات کرد. صاحبان صحاح حدیث او را روایت کرده‌اند. مراجعه کنید: تهذیب التهذیب، ج ۱ ص ۲۵۲.

[336] (۳). همان، ص ۱۴. عطاءبن ابی‌رباح در سال ۱۱۴ ه- وفات کرد. حدیث او را صاحبان صحاح روایت کرده‌اند. مراجعه کنید: تهذیب التهذیب، ج ۲ ص ۲۲..

[337] (۱). تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۵ با دو سند. ابن‌جریح، عبد الملک بن عبدالعزیز مکّی هم پیمان بنی‌امیه بود که در سال ۱۵۰ هجری یا بعد آن فوت کرد. صاحبان صحاح حدیث او را روایت کرده‌اند. مراجعه کنید: تهذیب التهذیب، ج ۱ ص ۵۲۰.

[338] (۲). تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۴..

ذوی القربی نیز یک سهم داشت، که این دو سهم برای سلاح و مرکب اختصاص یافت.».[339]

و طبری از «مجاهد» گوید: «صدقه بر آن محمّد (ص) حلال نبود و بدین خاطر یک پنجم خمس به آنان اختصاص یافت».[340]

و گوید: «خداوند می‌دانست که در بنی‌هاشم نیز فقیرانی خواهد بود، لذا خمس را برای آن‌ها جایگزین «صدقه» کرد.»[341]

و گوید: «اینان خویشاوندان رسول خدایند، کسانی که صدقه بر آنان روا نیست».[342]

و امام علی‌بن الحسین (ع) به مردی از شامیان فرمود: «آیا در سوره‌ی انفال نخوانده‌ای که فرموده: (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى‏)؟

گفت: «چرا خوانده‌ام، آیا شما همانهائید؟»

فرمود: «آری.»[343]

این، تفسیر واژه «ذی القربیم در آیه «خمس» و غیر آن بود. اما «یتامی» و «مساکین»، نیشابوری در تفسیر آیه گوید: «از علی‌بن الحسین (ع) روایت شده که به آن حضرت گفته شد: «خداوند متعال فرموده: (وَ الْيَتامى‏ وَ الْمَساكِينِ) فرمود: «مراد یتیمان و مساکین ماست.»[344]

ص: ۱۸۰

و طبری از «منهال‌بن عمرو»[345] گوید: «از عبدالله‌بن محمدبن علی و علی بن الحسین درباره‌ی «خمس» سئوال کردم و گفتند: «خُمس از آنِ ماست». من به علی گفتم: «خدای متعال می فرماید: (وَ الْيَتامى‏ وَ الْمَساكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ) و آن‌ها گفتند: «یتیمان ما و مسکینان ما هستند».[346]

تا اینجا، مدارک بحث خمس را از کتاب های حدیث و سیره و تفسیر مکتب خلفا آوردیم؛ در بحث بعدی به بیان موارد مصرف خمس در مکتب اهل‌البیت (ع) می‌پردازیم.

---

[339] (۱). همان، ج ۱۰ ص ۵.

[340] (۲). همان، ج ۱۰ ص ۵.

[341] (۳). همان، ج ۱۰ ص ۵.

[342] (۴). همان، ج ۱۰ ص ۵.

[343] (۵). همان.

[344] (۶). تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری و خود تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۷. امام علی‌بن الحسین زین العابدین(ع) در سال ۹۴ هجری رحلت کرد. حدیث او را صاحبان صحاح روایت کرده‌اند. مراجعه کنید: تهذیب التهذیب، ج ۲ ص ۳۴..

[345] (۱). منهال‌بن عمر از موالی کوفه و از طبقه پنجم راویان است که صاحبان صحاح به جز مسلم از او روایت کرده‌اند. مراجعه کنید: تهذیب التهذیب، ج ۲ ص ۲۷۸.

[346] (۲). تفیر طبری، ج ۱۰ ص ۷..

روایات متواتر امامان اهل البیت (ص) بر آن است که خمس بر شش سهم تقسیم می شود: سهم خدا، سهم رسول خدا، سهم ذی القربی،- که سهم ذی القربی در زمان رسول خدا و پس از او، ویژه اهل البیت (ع) بوده است و بعد، به سایر امامان اهل البیت (ع) اختصاص یافته است- و این سهام سه‌گانه‌ی خدا و رسول خدا و ذی القربی تحت این عنوان و از آنِ این عنوان است، که سهم خدا در اختیار رسول خداست تا هرجا که خواست به مصرفش رساند، و پس از رسول خدا نیز، سهم رسول و سهم خدا از آنِ امام و جانشین او خواهد بود . پس نیمی از خمس در عصر ما تماماً از آنِ امام عصر (عج) می‌باشد: دو سهم از راه وراثت از رسول خدا، و یک سهم از راه تقسیم خدایی که سهم ذی القربی است، و این سه سهم از جهت امامت به امام عصر (ع) می‌رسد، و سهام سه گانه دیگر سهم یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان بنی‌هاشم است که خویشاوندان

ص: ۱۸۱

رسول خدایند، همانانی که خداوند در آیه ۲۱۴ سوره‌ی شعرا یادشان کرده و فرموده : (وَ أَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الْأَقْرَبین): «و خویشاوندان نزدیکت را بیم ده» که آن‌ها نوادگان عبدالمطلب‌اند، زنان و مردان آن‌ها، و ایشان غیر از اهل‌بیت پیامبرند. و ملاک استحقاق در این سه گروه دو چیز است:

الف- خویشاوندی با رسول خدا.

ب- نیاز به دریافت خمس برای خرج زندگی؛ در حالی که استحقاق صاحبان سهما سه گانه اول یعنی : خدا و رسول و ذی‌القربی، تنها به خاطر عنوان بود نه نیاز!

این نیمه از خمس تنها به مقدار کفاف و عفاف بر این سه گروه از بنی هاشم تقسیم می شود، به مقدار ی که نیاز یک سالشان را برطرف سازد، و اگر چیزی از آن زیاده آمده در اختیار حاکم است، و اگر به مقدار نباشد و آن ها را بی نیاز نسازد، بر حاکم است که از بیت المال به قدری که بی نیازشان کند در اختیارشان گذارد، و این بر عهده اوست چون زیادتی هم به او باز می‌گردد.

این سه گروه باید از طریق پدر به عبدالمطلب برسند، و اگر تنها از راه مادر به او منتسب باشند، چیزی از خمس بدان ها داده نمی‌شود و «صدقات» بر آن‌ها حلال است؛ چون خدای متعال [احزاب/ ۳۳] فرموده: (ادْعُوهُمْ لِآبائِهِ): «آن‌ها را به نام پدرانشان بخوانید».

و از اما م صادق (ع) روایت شده که فرمود : «نوادگان مطّلب نیز با هاشمیان در سهام خمس شریکند » و در حدیث دیگری است که فرمود: «اگر عدالت اجرا می‌شد، هیچ فرد هاشمی یا مطّلبی نیازمند صدقه نمی‌شد، چون خداوند عزّوجلّ در کتاب خود چیزی را برای آنان مقرر داشته که با آن گشاده دست می‌شوند» سپس فرمود: «انسان اگر چیزی نیافت، میته و مردار نیز بر او حلال می شود، و صدقه برای احدی از آنان روا نباشد، مگر آنکه چیزی نیابد و از کسانی شود که میته بر او رواست».

ص: ۱۸۲

و نیز، آنچه را که یکی از افراد این سه گروه از باب خمس دریافت می‌کند و مالک آن می‌شود، انتقال آن به وارث پس از وفات او صحیح است. همچنین است آنچه را که پیامبر یا امام فوت شده از سهام سه گانه دریافت کرده و مالک شده، آن مال نیز پس از وفات بنابر اقتضای آیه‌ی مواریث و نه آیه‌ی خمس، به وارث او می‌رسد.[۳۴۷]

روایتی واحد که بیانگر جایگاه خمس در عصر پیامبر (ص) است:

در سنن ابوداود، مسند احمد، تفسیر طبری، سنن نسائی و صحیح بخاری از «جبیربن مطعم» گوید: «رسول خدا (ص) در فتح خیبر سهم «ذی القربی» را برای بنی هاشم و بنی المطّلب» قرار داد و بنی نوفل و بنی‌عبد شمس را رها کرد . من و عثمان‌بن عفان نزد پیامبر رفتیم و گفتیم : «یا رسول الله! ما فضل بنی‌هاشم را به خاطر نزدیکی با شما انکار نمی کنیم، اما چه شده که بنی المطّلب را نیز بهره‌مند کرده و تنها ما و خویشاوندانمان را رها کرده ای؟» رسول خدا (ص) فرمود: «من و بنی‌المطّلب از هم جدا نمی‌شویم- و در روایت نسائی: بنی‌المطّلب از من جدا نمی‌شوند- نه در جاهلیت و نه در اسلام، ما و آن‌ها [اینگونه] به هم پیوسته و یگانه هستیم» و انگشتانش را در هم فروبرد.»[۳۴۸]

و در روایت دیگری در مسند احمد گوید که این اقدام در «غزوه‌ی حنین» بود.[۳۴۹]

و در روایت سوم در سنن ابوداود و سنن نسائی و مسند احمد، آن غزوه را

تعیین نکرده است.[۳۵۰]

پرسش عثمان و جبیر و پاسخ رسول خدا به آن‌ها بدان خاطر بود که «عبد مناف» چهار پسر به نام‌های زیر داشت:

۱- هاشم که نامش عمرو بود.

۲- مطّلب.

۳- عبد شمس.

۴- نوفل.[۳۵۱]

---

[۳۴۷] (۱). در این بحث علاوه بر مراجعه به مجموعه های حدیثی، به « مصباح الفقیه» حاج آقا رضا همدانی، کتاب الخمس، ص ۱۴۴، مراجعه کرده و متون احادیث مورد استشهاد را فشرده آوردیم.

[۳۴۸] (۲). سنن ابوداود، ج ۲ ص ۵۰. تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۵۰. مسند احمد، ج ۴ ص ۸۱. صحیح بخاری، ج ۳ ص ۳۶ با عباراتی دیگر. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۷۸. سنن ابن‌ماجه ص ۹۶۱. مغازی واقدی، ص ۶۹۶، و الأموال ابوعبید، ص ۳۳۱.

[۳۴۹] (۳). مسند احمد، ج ۴ ص ۸۵..

[۳۵۰] (۱). سنن ابوداود، ج ۲ ص ۵۱- ۵۲. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۷۸، و مسند احمد، ج ۴ ص ۸۳.

[۳۵۱] (۲). جمهره‌ی ابن‌حزم، ص ۱۴..

و از این خاندان، بنی هاشم و بنی المطّلب برای نصرت رسول خدا همدست شدند و قریش همگی به جنگ با آنان برخاستند و عهدنامه قطع رابطه با آن ها را نوشتند و پیامبر و یارانش به ناچار به «شِعب ابی‌طالب» رفتند و در سال های قطع رابطه در آنجا ماندند و فرزندان عبد شمس و نوفل برخلاف آن ها با قریش همدستی نمودند. ابن‌ابی الحدید در این باره گوید:

«یکی از علل درنگ و عدم گرایش «بنی‌نوفل» به اسلام، درنگ برادرانشان «اولاد عبد شمس» بود که احدی از آن ها پیامبر را یاری نکرد و در مشاهده کریمه او حضور نیافت؛ در حالی که «فرزندان عبدالمطّلب» که دوستدار بنی هاشم بودند و راه پیامبر را بیّن می‌دیدند و اقدام مخالفان را ناشی از کینه و حسد می دانستند، و جز آن را مانع گرایش به اسلام نمی‌دیدند، به اسلام گرویدند و فرزندان حارث بن عبدالمطّلب: عبیده و طفیل و حصین همراه با مسطح بن اثاثه فرزند عبادبن مطلّب همگی در بدر حضور یافتند، و ابوطالب به گاه همدستی قریش بر ضدّ پیامبر، به مطعم بن عدی‌بن نوفل گفت:

«جزی الله عنّا عبد شمس و نوفلًا جزاء مسيءٍ عاجلًا غیر آجل»

ص: ۱۸۴

«خداوند به جای ما تیره‌ی عبد شمس و نوفل را کیفر دهد؛

کیفری که به بدکار می‌دهد، سریع و بی‌مهلت!».[۳۵۲]

جبیربن مطعم در این روایت یادآور شده که رسول خدا (ص) سهم «ذی القربیم را در بین «بنی‌هاشم و بنی المطّلب» تقسیم کرد، و به نظر ما آنچه را که راوی این حدیث دیده آن بوده که رسول خدا (ص) از سهام خمس بدان ها داده و چیزی از آن را به «بنی‌امیه و بنی‌نوفل» نداده است. اما تشخیص آن سهمی که رسول خدا از آن به آن ها داده [یعنی سهم ذی القربی»، این را راوی از نزد خود و پندار خود ذکر کرده و نگفته که رسول خدا این را فرموده است؛ و لذا ممکن است پیامبر (ص) بخشی از سهم خدا و سهم رسول خدا را به آن ها بخشیده باشد؛ چون، چنانکه گذشت پیامبر (ص) حق داشت آن را هرگونه که صلاح می دید به مصرف برساند، و شاید برخی از سهام مسکینان را به آن ها داده باشد، که «صدقه» بر فقیران آن‌ها حرام است:

تحریم صدقه بر پیامبر و خویشاوندان او:

احادیث این باب بسیار است؛ از جمله، در صحیح مسلم گوید : «پیامبر (ص) چنان بود که هرگاه غذائی برای او می‌آوردند از حال آن می پرسید و اگر گفته می شد: «هدیه است» از آن می‌خورد و اگر گفته می شد: «صدقه است» از آن نمی‌خورد».[۳۵۳]

---

[۳۵۲] (۱). شرح نهج‌البلاغه، ج ۳ ص ۴۸۶، که ما فشرده آن را آورده‌یم.

و نیز، در صحیح مسلم و بخاری و سنن ابوداود و دارمی، گوید : «پیامبر (ص) در راه به دانه‌ی خرمایی برخورد و فرمود: «اگر از اموال صدقه نبود آن را می‌خوردم. و یک بار که حسن‌بن علی دانه‌ی خرمایی از خرماهای صدقات را

ص: ۱۸۵

برداشت و بر دهان نهاد، پیامبر (ص) فرمود: «آن را بیانداز! آیا نمی‌دانی که ما صدقه را نمی‌خوریم!».

رسول خدا (ص) از این که بنی‌هاشم را متولی امر صدقات کند و آن ها از سهم «عاملین علیها» [/ دریافت کنندگان آن] بهره‌مند شوند، خودداری می‌فرمود؛ چنانکه مسلم و احمد و ابوداود و نسائی و ترمذی و ابوعبید و دیگران روایت کرده و گویند:

«ربیعة‌بن حارث بن عبدالمطلب و عباس بن عبدالمطلب به یکدیگر گفتند : «به خدا خوب است که این دو جوان : «عبدالمطلب‌بن ربیعه و فضل‌بن عباس» را نزد رسول خدا بفرستیم تا از او بخواهند که آن دو را مأمور جمع صدقات کند و آنچه را که مردم می‌پردازند بپردازند و از آنچه بهره‌مند می‌شوند بهره گیرند.»

راوی گوید: «در آن حال بودند که علی بن ابی‌طالب سر رسید و نزد آن دو ایستاد و موضوع را برای او بیان کردند و علی‌بن ابی‌طالب گفت: «چنین نکنید که به خ دا سوگند نمی کند» ربیعه او را براند و گفت : «به خدا سوگند این سخن را بخیلانه می گوئی؛ در حالی که تو به دامادی رسول خدا رسیدی و ما بر تو بخل نورزیدیم » علی گفت: «پس آن دو را بفرستید» و خود خوابید . و در روایتی است که : «علی ردای خود را افکند و روی آن خوابید و گ فت: «من ابوالحسنِ رأی استوارم، به خدا سوگند از جای برنخیزم تا پسرانتان دست خالی به نزد شما بازگردند».

عبدالمطّلب‌بن ربیعه گفت: «هنگامی که رسول خدا (ص) نماز ظهر را پایان برد، پیش از او به سوی اطاق رفتیم و نزدیک در نشستیم تا آمد و گونه‌های ما را

ص: ۱۸۶

گرفت و فرمود: «هرچه در چنته دارید برون بریزید » سپس وارد شد و وارد شدیم و آن روز در خانه زینب بنت حجش بود، گوید: ما سخن گفتن را به یکدیگر واگذاشتیم و در نهایت یکی از ما گفت: «یا رسول الله! تو بهترین مردمی و از همه آن‌ها در صله ی رحم پیشتری و ما دو نفر به مرز ازدواج رسیده و آمده ایم تا ما را مأمور جمع آوری برخی از این صدقات کنی تا آن را همانند سایر مردم به نزد تو آوریم و به مانند آن ها از آن بهره مند شویم.» گوید: «مدتی دراز سکوت کرد چنانکه ما بر آن شیدم تا دوباره با او سخن بگوییم، که زینب از ورای پرده به ما اشاره کرد که چیزی نگوییم. سپس فرمود: «صدقه برای آل محمد سزاوار نباشد، که آن چرکینه های مردم است؛ محمّیه را نزد من بخوانید »– او و نوفل‌بن حارث بن عبد المطّلب متولّی امر خمس بودند– گوید: «آن دو آمدند و پیامبر به محمّیه فرمود: «دخترت را به ازدواج این پسر– فضل به عباس– در بیاور» و به نوفل بن حارث بن عبدالمطلب فرمود : «دخترت را به ازدواج این

---

[۳۵۳] (۲). صحیح مسلم، ج ۳ ص ۱۲۱، و مجمع الزوائد، ج ۳ ص ۹۰..

پسر- یعنی عبدالمطّلب بن ربیعه- درآور.» و او تزویجم کرد و پیامبر به محمیّه فرمود: «مهریه آن‌ها را از خمس بپرداز؛ فلان و فلان مقدار.».[354]

بدین‌گونه، رسول خدا (ص) از اینکه احدی از بنی هاشم را مأمور جمع صدقات کند خودداری کرد . و از اینجا درمی‌یابیم: آنان که پنداشته‌اند رسول خدا (ص) علی را برای جمع‌آوری صدقات به یمن فرستاد، اشتباه کرده‌اند، و صحیحِ آن سخن «ابن قیّم جوزیّه» است که در کتاب خود «زاد المعاد» فصل: «امیران رسول خدا» گوید: «و علی بن ابی‌طالب را متولّی جمع خمس و

ص: 187

قضاوت یمن فرمود.»[355] و در فصل پیش از آن، فصل: «نامه‌ها و سفیران آن حضرت به سوی پادشاهان» گوید: «و ابوموسای اشعری و معاذبن جبل را پس از بازگشت از تبوک به سوی یمن فرستاد» و گفته شده: بلکه در ربیع الاول سال دهم فرستاد تا آن‌ها را به اسلام دعوت کنند، که عموم مردم آنجا داوطلبانه و بدون درگیری اسلام آوردند. سپس علی بن ابی طالب را بدانجا فرستاد و او در مکه، در حجة الوداع به آن‌ها [/ پیامبر و اصحاب] پیوست.».[356]

و شاید سبب اشتباه برخی آن باشد که خلفا پس از رسول خدا (ص) فریضه‌ی خمس را از میان برداشتند- بیان آن می‌آید- و دیگر چیزی جز صدقات واجب خمس را از میان برداشتند- بیان آن می آید- و دیگر چیزی جز صدقات واجب برای دریافت از مسلمانان باقی نماند، و آن ها نیز زمان پیامبر را با زمان خود یکسان پنداشتند و گمان کردند که پیامبر (ص) علی را برای جمع صدقات به یمن فرستاد، و فرامشو کردند که رسول خدا (ص) حتی خادم خود را از شرکت و اقدام در جمع صدقات بازداشت، حال چگونه پس عمو و پدر عترتش را فرستاد؟!

ابوداود و نسائی و ترمذی در سنن خود روایت کرده و گویند: «رسول خدا (ص) مردی را برای دریافت صدقه از بنی مخزوم به سوی آن‌ها فرستاد- ترمذی گوید: نام او أرقم‌بن ارقم بود- و آن مرد به «ابورافع» گفت: «همراه من بیا تا تو را هم از آن سهمی باشد» او گفت: «نه، تا نزد رسول خد ا بروم و از او بپرسم.» سپس نزد پیامبر رفت و پرسید و آن حضرت فرمود: «خادمِ قوم از خود آن‌هاست و صدقع برای ما حلال نیست.».[357]

ص: 188

---

[354] (1). صحیح مسلم، باب تحریم الزکاة علی آل النبی، ج 3 ص 118. مسند احمد، ج 4 ص 166. سنن نسائی، ج 1 ص 365. سنن ابوداود، ج 2 ص 52، حدیث 2985، و چاپ دار احیاء السنة، ج 3 ص 147- 148. الأموال ابوعبید، ص 329. مجمع الزوائد، ج 3 ص 91. اسد الغابه، شرح حال عبد المطّلب بن ربیعه و نوفل بن حارث و محمّیه، تفسیر عیاشی، ج 2 ص 93، و مغازی واقدی، ص 696..

[355] (1). زاد المعاد، ج 1 ص 47، چاپ حلبی مصر. پ 139 ه-.

[356] (2). همان، ج 1 ص 46، و نیز مراجعه کنید: سنن ابوداود، کتاب الاقضیه ج 3 ص 127.

[357] (3). سنن ابوداود، کتاب الزکاة، ج 1 ص 212. سنن نسائی، ج 1 ص 366. سنن ترمذی، ج 3 ص 159. مجمع الزوائد، ج 3 ص 90- 91. کنز العمال، ج 6 ص 252- 256. امالی طوسی، ج 2 ص 17. بحار الانوار، ج 96 ص 57، که در الفاظ روایات اندکی اختلاف است، و سنن بیهقی، ج 7 ص 32..

آری، رسول خدا (ص) بدین‌گونه «ابورافع» را از همراهی با عامل صدقات بازداشت تا از س هم «عاملین علیها» بدو نرسد، چون خادم آن حضرت بود؛ و امامان اهل البیت (ع) نیز، بعد از رسول خدا (ص) چنین کردند و از دریافت آن امتناع نمودند و همه بنی‌هاشم را هم از گرفتن آن بازداشتند.

در دعائم الاسلام گوید: «هنگامی که به امام صادق (ع) گفته شد: «اکنون که از خمس محروم شده‌اید، آیا صدقه بر شما حلال می‌شود؟» فرمود: «نه، به خدا سوگند چیزی که خدا آن را بر ما حرام کرده، بدان خاطر که ستمگران حقّ ما را غصب کرده‌اند، بر ما حلال نمی شود، و منع آن ها از رسیدن ما بدانچه خدا حلالمان کرده، حرام خدا را بر ما حلال نمی‌کند.»[۳۵۸]

و در حضال صدوق از امام صادق از پدرش (ع) روایت کند که فرمود: «صدقه برای بنی هاشم حلال نیست مگر در دو صورت: یکی آنکه تشنه باشند و به آبی برسند و بنوشند، و دیگری صدقه‌ی برخی از خود آن‌ها برای برخی دیگر.».[۳۵۹]

و از اینجا درمی یابیم که آنچه که امامان اهل‌البیت از حاکمان زمان خود، از اموال بیت‌المال، می‌پذیرفتند به عنوان بخشی از حقوق خویش در «فیء و انفال» و «جزیه‌ی» افراد اهل ذمّه و «خمس غنایم فتوح» می‌پذیرفتند، نه به عنوان «صدقات واجب» که برخی پنداشته‌اند.

امّا آب‌های رونده آشامیدنی، بیشتر آن ها از موقوفاتی است که صاحبانشان آن ها را برای بهره‌وری عموم مسلمانان وقف کرده‌اند، و حالِ آن‌ها حال ایستگاه‌های

ص: ۱۸۹

بزرگ بین راهی مسلمانان و مساجد آن هاست که اگر چه قربةً الی الله ساخته شده و به همین مناسبت آن ها را «صدقات» گویند، ولی آن ها از نوع «صدقات» گویند، ولی آن ها از نوع «صدقات واجب» بر افراد موضوع بحث ما نیست تا بهره‌وری از آن‌ها برای غیر فقیر ممنوع باشد، بلکه آن ها برای انتفاع عموم مسلمانان است و فقیر و غنی و امیر و مأمور و هاشمی و غیر هاشمی در آن یکسانند، و بدین خاطر از موضوع بحث ما خارج است.

***

تا اینجا آنچه را که در مدارک اسلامی درباره ی خمس و صاحبان سهام آن در عصر پیامبر یافتیم یادآور شدیم؛ و نیز، حرمت صدقه بر بنی هاشم و خادمان و وابستگان ایشان، و امتناع آن ها از پذیرش صدقه در زمان پیامبر و پس از آن، همه را بیان داشتیم. امّا اقدام خلفا درباره ی فریضه‌ی خمس و چگونگی اجتهاد آن ها در آن، و آنچه را که به گونه ای خاص در حق دختر پیامبر (ص) انجام دادند، فهم این امور ما را بر آن می دارد تا ابتدا به بررسی ماترک و میراث رسول خدا (ص) بپردازیم و بعد، آنچه را که از سوی خلفا بر فاطمه (س) وارد آمد و شکوای فاطمه و ... را مورد بحث و بررسی قرار دهیم، و اکنون:

---

[۳۵۸] (۱). دعائم الاسلام، ص ۲۴۶، و بحار الانوار، ج ۹۶ ص ۷۶.

[۳۵۹] (۲). حضال، ج ۱ ص ۳۲، و بحار، ج ۹۶ ص ۷۴..

ماترک و میراث رسول خدا (ص):

قاضی ماوردی (متوفای ۴۵۰ ه–) و قاضی ابویعلی (متوفای ۴۵۸ ه–) گویند: «رسول خدا (ص) را دو حقّ بود: یکی حق خمس یعنی یک پنجم «فیء و غنایم» و دیگری چهار پنجم «فیء» ای که خدا به پیامبرش بازگردانید و مسلمانان در فتح آن نبردی انجام نداده بودند ... تا آنجا که گویند: امّا صدقات رسول خدا (ص)، و آن هشت مورد بود:

۱– نخستین زمینی که رسول خدا (ص) براساس وصیّت «مخیریق یهودی» مالک آن شد: «باغستان‌های هفت‌گانه».

۲– زمینی که از اموال «بنی‌نضیر» در مدینه به آن حضرت رسید.

ص: ۱۹۰

۳ و ۴ و ۵– قلعه‌های سه‌گانه‌ی خیبر.

۶– نصف فدک.

۷– یک سوم سرزمین «وادی القری».

۸– محلّ بازار مدینه به نام «مهروز».[۳۶۰]

و قاضی عیاض (متوفای ۵۴۴ ه–) گوید: «این صدقات از سه راه به آن حضرت رسید:

نخست– از راه هِبِه هو هدیه، مانند وصیت «مخیریق یهودی» به گاه اسلام آوردنش در «احد» که مورد وصیت نیز باغستان‌های هفت‌گانه او در محدوده ی بنی‌نضیر بود. و آنچه که انصار از سرزمین های خود به آن حضرت هدیه کردند، زمین‌هائی که آب بر آن‌ها سوار نمی‌شد، و آن ملک او (ص) بود.

دوم– حق «فیء» آن حضرت از زمین های «بنی‌نضیر» به گاه کوچ کردن آن ها، که خاصّه و خالصه آن حضرت بود، چون مسلمانان در فتح آن نبردی انجام نداده بودند . اما اموال منقول بنی نضیر، آن‌ها اموال خود را تا توانستند بار شتران کرده و بردند مگر سلاح ها را، که براساس قرارداد بود، و آن حضرت (ص) بقیّه را میان مسلمانان تقسیم کرد و زمین های باقی مانده از آنِ خود او بود که آن در راه رفع مشکلات مسلمانان صرف می نمود. همچنین، نیمی از سرزمین «فدک» که پس از فتح خیبر با صاحبانش بر مبنای آن مصالحه کرد و آن نیز خالصه ی آن حضرت بود؛ و نیز، یک سوم سرزمین «وادی القری» که در مصالحه با صاحبان یهودی اش آن را دریافت کرد؛ و نیز، دو قلعه از قلعه های خیبر به نام «وطیح و سلالم» که با مصالحه به دست آمد.

سوم– سهم آن حضرت از خمس خیبر و آنچه که با زور فتح شد، که آن‌ها

ص: ۱۹۱

[۳۶۰] (۱). الاحکام السلطانیّه ماوردی، ص ۱۶۸– ۱۷۱، و الاحکام السلطانیّه ابویعلی ص ۱۸۱– ۱۸۵..

همگی ملک خاصّ رسول خدا (ص) بود و کسی را در آن حقی نبود ...».[۳۶۱]

و اکنون شرح گفتار قضاوت سه‌گانه:

الف- اینکه گویند: «صدقات رسول الله (ص)»، این اصطلاحی است که علمای مکتب خلفا: محدثان و مورخان و فقیهان و لغویان آن ها، برای «میراث غیر منقول رسول خدا (ص)» جعل کرده‌اند و مستند ایشان تنها روایت ابوبکر است که راوی آن نیز تنها خود اوست و گوید که پیامبر (ص) فرمود: «ما هر چه بر جای گذاریم صدقه است.».

ب- شرح املاک رسول الله (ص) و منشأ آن‌ها، که در پی می‌آید:

منشأ تملّک رسول خدا (ص) و بیان آن:

الف- وصیت مخیریق:

مخیریق توانگر بنی قینقاع و از «أحبار یهود» و علمای تورات بود، [۳۶۲] که به گاه هجرت رسول خدا (ص) به مدینه و نزول در قبا نزد آن حضرت آمد و اسلام آورد.[۳۶۳]

او در جنگ احد خطاب به قوم خود گفت : «ای گروه یهود! به خدا سوگند شما خوب می دانید که محمّد پیامبر است و نصرت او بر شما واجب است.».

آن‌ها گفتند: «امروز روز شنبه است.»

و او گفت: «شنبه‌ای وجود ندارد.» سپس سلاح خویش برگرفت و با

ص: ۱۹۲

پیامبر (ص) همراه شد و به شهادت ر سید و رسول خدا فرمود : «مخیریق بهترین یهود است .» و مخیریق هنگامی که به سوی احد می‌رفت گفت: «اگر کشته شدم اموالم از آنِ محمّد است»[۳۶۴]

و اموال مخیریق باغستان های هفت گانه: اعراف، صافیه، دلال، میثب، برقه، حسنی و مشربه امّ ابراهیم، مشربه ای که کنیز رسول خدا «ماریۀ» در آنجا می‌زیست.[۳۶۵]

---

[۳۶۱] (۱). شرح نووی بر صحیح مسلم، کتاب الجهاد، باب حکم الفی ء، ج ۱۲ ص ۸۲. و قاضی عیاض، ابوالفضل بن موسی بن عیاض یحصبی سبتی، عالم مغرب و امام محدثان عصرِ خود و صاحب تصانیف مشهور که از جمله آن ها« شرح صحیح مسلم» خطی است که شاید نووی آنچه را که در اینجا آورده از این نسخه باشد: در سال ۵۴۴ هجری در مراکش وفات کرد. شرح حال او در« وفیات الاعیان» و« الأعلام» آمده است.

[۳۶۲] (۲). طبقات ابن‌سعد، ج ۱ ص ۵۰۲.

[۳۶۳] (۳). امتاع الاسماع، ۴۶..

[۳۶۴] (۱). مازی واقدی، ص ۲۶۲- ۲۶۳. امتاع الاسماع، ص ۱۴۶، و اصابه، ج ۳ ص ۳۷۳.

مشروح داستان این باغستان های هفت گانه در کتاب «وفاء الوفاء»، ص ۹۴۴- ۹۸۸، و در کتاب «احکام السلطانیّه» ماوردی، ص ۱۶۹، و ابویعلی، ص ۱۸۳، و کتاب «الاکتفاء» ج ۲ ص ۱۰۳، آمده است.

سمهودی از واقدی روایت کند که : «پیامبر (ص) اعواف و برقه و میثب و دلال و حسنی و مشربه امّ ابراهیم را در سال هفتم هجری «وقف» کرد.»[۳۶۶]

ب- هدایای انصار به رسول خدا (ص):

از ابن‌عباس روایت کنند که گفت: «رسول خدا هنگامی که وارد مدینه شد انصار مدینه تمام زمین هائی را که آب بر آن‌ها سوار نمی‌شد به پیامبر بخشیدند تا هرگونه خواست به کارشان گیرد.»[۳۶۷]

ج- زمین بنی‌نضیر:

قوم یهود هنگامی که وارد مدینه شدند، «بنی‌نضیر» در «بُطحان» و «بنی‌قریظه» در «مهروز» سکنی گزیدند. این دو وادی زیر دست منطقه

ص: ۱۹۳

سنگلاخ آنجا بود و آب های گوارائی از ان می‌جوشید.[۳۶۸] و هنگامی که خداوند این زمین را به پیامبر بازگردانید، عمر گفت: «آیا آنچه را که به دست آورده‌ای تخمیس [/ پنج قسمت] نمی‌کنی؟» که رسول خدا به او فرمود:

«چیزی را که خداوند با آیه : «ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِه ...» جدای از مسلمانان، به من بخشیده، در ردیف چیزی که دو سهمش به مسلمانان می‌رسد قرار نخواهم داد.».[۳۶۹]

و اجماع علمای سیره[۳۷۰] و حدیث[۳۷۱] و تفسیر[۳۷۲] بر آن است که «زمین بنی‌نضیر» خالصه و صافیه ی رسول خدا (ص) بود[۳۷۳] و آن حضرت همچون مالک ملک در آن دخل و تصرف می کرد و خرج خانواده خود را از آن می پرداخت و

---

[۳۶۵] (۲). طبقات ابن‌سعد، ج ۱ ص ۵۰۱- ۵۰۳، و معجم البلدان، مادّه « مثیب» و ماریه قبطیه کنیزی بود که مقوقس پادشاه اسکندریه برای پیامبر هدیه فرستاد و پیامبر او را در یکی از همان باغستان‌های هفت‌گانه جای داد و او در ذی حجّه سال هشتم هجری پسر رسول خدا ابراهیم را به دنیا آورد که پس از یک سال یا هشت ماه فوت شد و پیامبر در بقیع به خاکش سپرد .(اسد الغابه، ج ۱ ص ۳۸) ماریه نیز در سال شانزدهم وفات کرد .(اسد الغابه، ج ۵ ص ۵۴۳، و وفاء الوفاء، ص ۱۱۲۸ و ۱۱۹۰).

[۳۶۶] (۳). وفاء الوفاء، ص ۹۸۸، و بحار الانوار، ج ۸ ص ۱۰۸ به نقل از امام رضا(ع).

[۳۶۷] (۴). الأموال ابوعبید، ص ۲۸۲..

[۳۶۸] (۱). معجم البلدان، ماده« بُطحان» و مادّه« بویره».

[۳۶۹] (۲). مراجعه کنید: همین کتاب بحث« فیء».

[۳۷۰] (۳). مغازی واقدی، ص ۳۶۳- ۲۷۸، و امتاع الاسماع مقریزی، ص ۱۷۸- ۱۸۲.

[۳۷۱] (۴). سنن ابوداود، کتاب الخراج، ج ۳ ص ۴۸. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۷۸، و شرح نهج البلاغه، ج ۴ ص ۷۸.

هرچه می‌خواست به هر که می خواست هدیه می‌کرد. چنانکه بخشی از آن را در اختیار ابوبکر و عبدالرحمن بن عوف و ابودجانه و دیگران قرار داد، و این در سال چهارم هجری بود.[۳۷۴]

د- اراضی خیبر:

خیبر شهرکی در راه شام به مدینه با هفت یا هشت قلعه بلند و مزارع و نخلستان های بسیار بود که سرکشان یهود در آن می‌زیستند و با قبایل

ص: ۱۹۴

عرب هم پیمان شده بودند.[۳۷۵]

رسول خدا (ص) در سال هفتم هجری پس از بازگشت از «حدیبیّه» به سوی آن ها رفت و به کسانی که در حدیبیه حضور نداشتند اجازه شرکت در خیبر را نداد، مگر به «جابربن عبدالله بن حرام انصاری» چون آن ها از شرکت در حدیبیه سرباز زده و مسلمانان را مضطرب کرده بودند.[۳۷۶]

رسول خدا (ص) یهود را در درون قلعه های خود حدود یک ماه به محاصره درآورد و آن ها هر روز با ده هزار جنگجو بیرون می‌آمدند و می جنگیدند، ولی در نهایت بخشی از آن با زور و بخشی با مصالحه فتح شد و پیامبر (ص) آنچه را که با زور فتح شده بود تخمیس نمود و چهار پنجم آن را بین مسلمانان حاضر در نبرد خیبر و حدیبیه تق سیم کرد و چون کارگر و کشاورز ماهر در اختیار نداشت زمین های آنجا را به یهودیان سپرد تا آن را بکارند و اداره کنند و نیمی از محصولش را بردارند.[۳۷۷]

گفته‌اند: «رسول خدا (ص) خیبر را به ۳۶ سهم تقسیم کرد و هر یک از این سهام را به یکصد سهم : رسول الله سهم و مسلمانان نیز ۱۸ سهم و سهم رسول خدا همانند سهم یکی از آن‌ها بود.»[۳۷۸]

و گفته‌اند: «سهام مسلمانان را میان شرکت‌کنندگان در حدیبیه و کسانی که با

---

[۳۷۲] (۵). تفسیر طبری، ج ۲۸ ص ۲۴- ۲۵. تفسیر نیشابوری در حاشیه طبری، ج ۲۸ ص ۳۸، و تفسیر سیوطی، ج ۶ ص ۱۹۲، همگی در تفسیر سوره حشر.

[۳۷۳] (۶). احکام السلطانیه ماوردی، ص ۱۶۹، و ابویعلی، ص ۱۸۳، مگر اراضی« یامین‌بن عمیر» و« ابوسعید بن وهب» که این دو پیش از فتح اسلام آورده بودند و اسلامشان اموالشان را نگاه داشت.

[۳۷۴] (۷). فتوح البلدان بلاذری، ج ۱ ص ۱۸- ۲۲..

[۳۷۵] (۱). احکام السلطانیه ماوردی، ص ۱۶۹، و ابویعلی، ص ۱۸۴، و معجم البلدان، مادّه« خیبر».

[۳۷۶] (۲). مغازی واقدی، ص ۶۳۴، و تفسیر سیوطی، ج ۲ ص ۱۹۲.

[۳۷۷] (۳). مغازی واقدی، ص ۶۳۷. وفاء الوفاء، ص ۱۲۱۰، و فتوح البلدان، ج ۱ ص ۲۶- ۳۱. و در مغازی واقدی، ص ۶۸۸- ۶۹۹، گوید: هنگامی که ابوبکر وفات کرد، فوزندان و وارثانش سهم او از خیبر را که یکصد بار شتر بود در زمان عمر و عثمان دریافت می کردند- تا آنجا که گوید:- و این تا زمان عبد الملک و پس از او نیز ادامه داشت و بعداً قطع شد

[۳۷۸] (۴). فتوح البلدان، ج ۱ ص ۲۹، و الأموال ابوعبید، ص ۵۶..

ص: ۱۹۵

جعفر بن ابی‌طالب از هجرت به حبشه بازگشته بودند تقسیم کرد.»[۳۷۹]

و گفته‌اند: «سهم خمس آن «کتیبه» شد و «شقّ و نطاة و سلالم و وطیح » به مسلمانان رسید، و آن را به یهود سپرد تا نیمه کاری کنند و محصول آن را میان مسلمانان تقسیم می‌کرد، تا زمان عمر فرارسید و او اصل زمین‌ها را بر مبنای سهام هر یک میان آن‌ها تقسیم کرد.»[۳۸۰]

و در سیره‌ی ابن هشام و دیگر کتب گویند: «کتیبه خمس خدا و سهم پیامبر و سهم ذوالقربی و مساکین و بهره ی زنان پیامبر و بهره‌ی مردانی بود که رابط صلح رسول خدا و اهل فدک بودند.»[۳۸۱]

و در فتوح البلدان گوید: «برای زنان پیامبر نیز در آن نصیبی قرار داد و به آن ها فرمود: «هر یک که خواستید محصولش را بگیرید و هر یک که خواستید اصل زمین را برای خود و ورثه خود بردارید.»[۳۸۲]

و در مغازی واقدی سهام «کتیبه» را با تفصیل کافی نام برده است.[۳۸۳]

و در «وفاء الوفاء» گوید: «مردم وطیح و سلالم درباره ی زمین‌ها با پیامبر مصالحه کردند، و این دو خاصّه و خالصه ی رسول خدا بود، و کتیبه به عنوان خمس جدا گردید و آن در کنار وطیح و سلالم بود و هر سه یکپارچه شدند و این مجموعه‌ای بود که رسول خدا به ارث گذارد و از «صدقات»[۳۸۴] او شمرده شد، و

ص: ۱۹۶

مقتضای آن این است که بخشی از خیبر با زور و بخشی از آن با مصالحه فتح شده باشد، و با این تحلیل جمع میان روایات مختلف ممکن می‌گردد.»[۳۸۵]

و قاضی ماوردی و قاضی ابویعلی گویند : «پیامبر از این قلعه های هشت‌گانه سه قلعه ی: «کتیبه و وطیح و سلالم » را مالک گردید؛ کتیبه را به جای خمس غنایم گرفت و وطیح و سلالم ا ز (ما أفاءَ اللَّهُ عَلیه » بودند، چون آن دو را با مصالحه فتح کرد، و این قلعه‌های سه‌گانه از طریق «فیء» و «خمس» خالصه‌ی رسول خدا (ص) گردیدند.»[۳۸۶]

---

[۳۷۹] (۱). همان، ج ۲۸ ۱- ۳۲.

[۳۸۰] (۲). همان، ج ۱ ص ۲۸.

[۳۸۱] (۳). سیره ابن هشام، ج ۲ ص ۴۰۴. الاکتفاء فی مغازی رسول الله و الثلاثة الخلفاء، ج ۲ ص ۲۶۸. مغازی واقدی، ص ۶۹۲- ۶۹۳، و امتاع الاسماع، ص ۳۲۹.

[۳۸۲] (۴). فتوح البلدان، ج ۱ ص ۳۲.

[۳۸۳] (۵). مغازی واقدی، ص ۶۹۳، و فتوح البلدان، ج ۱ ص ۲۷، و در چاپ دیگر، ص ۳۳.

[۳۸۴] (۶). چنانکه پیش از این گفتیم، این اصطلاح مکتب خلفاست که تمام میراث و ماترک غیر منقول رسول خدا (ص) را- با استناد به روایت ابی بکر- صدقه نامیدند..

[۳۸۵] (۱). وفاء الوفاء، ص ۱۲۱۰.

مؤلف گوید: مؤید گفتار آن ها این است که سهام رسول خدا (ص) در خیبر ۱۸ سهم بود و سهام سایر مسلمانان حاضر در خیبر نیز ۱۸ سهم، و مقتضای آن این است که بخشی از خیبر از (ما أفاءَ اللّهُ عَلی رَسُولِه) باشد که بدون نبرد فتح شده، و این ها به سهم خمس غنایمی که از راه نبرد به دست آمده اضافه شده و مجموع سهام پیامبر را مساوی مجموع سهام مسلمانان کرده است.

ه- فدک:

یاقوت حموی گوید: «فدک قریه‌ای در حجاز است که فاصله آن تا مدینه دو روز راه است، و گفته شده : سه روز، و در آن چشمه‌ای جوشان و نخل‌های فراوان است.».[387]

رسول خدا (ص) هنگامی که در خیبر و یا در حال بازگشت از آن بود، کسانی را به سوی مردم «فدک» فرستاد و آن‌ها را به اسلام فراخواند که نپذیرفتند؛[388]

ص: ۱۹۷

ولی هنگامی که از کار خیبر فارغ شد، خداوند در دل های آن‌ها بیم افکند و کسانی را نزد رسول خدا (ص) فرستادند و خواستار آن شدند تا بر نیمی از آن با او مصالحه نمایند که آن حضرت آن را از ایشان پذیرفت.[389]

و ابوعبید گوید : «مردم فدک نزد رسول خدا فرستادند و با او پیمان بستند که جان های آن‌ها در امان بماند و نیمی از اراضی و نخلستان‌هایشان از آن آن‌ها، و نیم دیگرش از آنِ رسول خدا باشد.»[390]

و در فتوح البلدان گوید : «پس نیمی از فدک خالصه ی رسول خدا بود، چون مسلمانان برای فتح آن نبردی انجام نداده بودند، و لذا هر چه از آنجا می‌آمد به مصرف می‌رسانید.»[391]

و در شواهد التنزیل حسکانی، میزان الاعتدال ذهبی، مجمع الزوائد هیثمی، درّ المنثور سیوطی و منتخب کنز العمال، از ابوسعید خدری روایت کنند که گفت : «هنگامی که آیه : (وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ): «و حق خویشاوند را بپرداز » نازل شد، رسول خدا (ص) فاطمه را فراخواند و «فدک» را به او هدیه کرد.»[392]

---

[386] (۲). احکام السطانیه ماوردی، ص ۱۷۱، احکام السلطانیه ابویعلی، ص ۱۸۴- ۱۸۵، و الأموال ابوعبید، ص ۵۶.

[387] (۳). معجم البلدان، مادّه« فدک».

[388] (۴). فتوح البلدان، ج ۱ ص ۳۱ و ۳۲- ۳۴. احکام السلطانیه ماوردی، ص ۱۷۰، و ابویعلی، ص ۱۸۵..

[389] (۱). سیره ابن هشام، ج ۳ ص ۴۰۸، الإکتفاء، ج ۲ ص ۲۵۹. مغازی واقدی، ص ۷۰۶- ۷۰۷. امتاع الاسماع، ص ۳۳۱، و شرح نهج البلاغه، ج ۴ ص ۷۸.

[390] (۲). الأموال، ص ۹.

[391] (۳). فتوح البلدان، ج ۱ ص ۴۱.

[392] (۴). شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۳۳۸- ۳۴۱، با هفت طریق، در المنثور، ج ۴ ص ۱۷۷. میزان الاعتدال چاپ اول، ج ۲ ص ۲۲۸. کنزل العمال چاپ اول، ج ۲ ص ۱۵۸. مجمع الزوائد، ج ۷ ص ۴۹. تفسیر کشاف، ج ۲ ص ۴۴۶، و تاریخ ابن کثیر، ج ۳ ص ۳۶.

همچنين در تفسير آيه ۳۸ سوره روم: (فَآتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ) به نقل از ابن عباس.[۳۹۳]

و- وادى القرى:

وادى القرى [/ وادى قريه‌ها] درّه‌اى است بين مدينه و شام

ص: ۱۹۸

و مابين «تيماء» و «خيبر» كه تيماء شهركى در اطراف شام است،[۳۹۴] و بدان خاطر «وادى القرى» ناميده شده كه از ابتدا تا انتهايش قريه‌هايى به هم پيوسته بوده، و اكنون نيز قريه هاى بسيارى در آن است كه بر سر راه حاجيان شام قرار دارد، و يهود در آنجا سكنى گزيده بودند.[۳۹۵]

وادى القرى و فتح آن:

رسول خدا (ص) در جمادى الثانى سال هفتم هجرى هنگام بازگشت از خيبر به «وادى القرى» رفت و مردم آن را به اسلام فراخواند كه نپذيرفتند و به جنگ برخاستند. پيامبر با زور آن را فتح كرد و خداوند اموال آن‌ها را به غنيمتش داد و مسلمانان اثاث و كالاى بسيارى به دست آوردند و رسول خدا خمس آن را برداشت و زمين ها و نخلستان‌ها را به يهود سپرد؛ بر همان مبنائى كه با اهل خيبر مصالحه كرده بود، كه خمس آن نيز از آنِ او باشد؛ و يک تيرانداز از آن را نيز به حمزةبن نعمان عذرى بخشيد.[۳۹۶]

ز- مهروز: ماوردى و ابويعلى گويند: «صدقه‌ى هشتم، محلّ بازار مدينه به نام «مهروز» است؛ همان كه مروان از عثمان به تيولش ستاند و مردم را بر او بشوراند.»[۳۹۷]

مؤلف گويد: مهروز منطقه‌اى در عاليه بود كه «بنى قريظه» در آنجا مى‌زيستند و شايد پس از گسترش مدينه تبديل به بازار شده باشد.

ص: ۱۹۹

علاوه بر آنچه يادآور شديم، پيامبر (ص) خانه مادرش «آمنه» و زادگاه خود در مكه را به ارث برده بود . و نيز، خانه زوجه‌اش «خديجه» در صفا و مروه و پشت بازار عطّاران را، كه عقيل بن ابى طالب پس از هجرت رسول خدا (ص) به

---

[۳۹۳] (۵). همان، ج ۴۴۳ ۱..

[۳۹۴] (۱). معجم البلدان، مادّه« تيماء».

[۳۹۵] (۲). معجم البلدان، مادّه« قرى» و« وادى القرى».

[۳۹۶] (۳). فتوح البلدان، ج ۱ ص ۳۹- ۴۰. مغازى واقدى، ص ۷۱۰- ۷۱۱، و امتاع الاسماع، ص ۳۳۲. حمزةبن نعمان عذرى نخستين فرد حجازى بود كه صدقات بنى‌عذره را نزد رسول خدا(ص) آورد.(اسد الغابه، ج ۲ ص ۵۷).

[۳۹۷] (۴). احكام السلطانيه ماوردى، ص ۱۷۰- ۱۷۱، و ابويعلى، ص ۱۸۵- ۱۸۶..

مدینه آن را افروخت و هنگامی که آن حضرت در حجة الوداع به مکه آمد و به او گفته شد : «در کدام یک از خانه‌هایت فرود می‌آیی؟» فرمود: «آیا عقیل برای ما خانه‌ای باقی گذاشته است؟»[۳۹۸]

اما وسائل شخصی رسول خدا (ص)، هشام کلبی از عوانة‌بن حکم روایت کرده که ابی‌بکر صدیق (رض) سلاح و مرکب و پای‌افزار رسول خدا (ص) را به علی (رض) داد و گفت: «آنچه جز این‌هاست صدقه است.»[۳۹۹]

میراث پیامبر (ص)، تصرف خلفا و شکوای فاطمه (س):

خلفای صحابی، ابوبکر و عمر به یکباره تمام ماترک ر سول خدا (ص)، املاک و زمین‌ها، را در اختیار خود گرفتند؛ ولی بدانچه که پیامبر (ص) در حیات خود به فاطمه (س) بخشیده بود و آن ها مصادره‌اش کردند و اختلاف میان فاطمه و آن‌ها درباره‌ی آن و درباره‌ی ارث او از پدرش رسول خدا (ص) آغاز گردید:

الف- روایت عمر:

عمر گوید: «هنگامی که رسول خدا (ص) وفات کرد، من و ابوبکر نزد علری رفتیم و گفتیم : «نظر تو درباره ی ماترک رسول خدا (ص) چیست؟».

گفت: «ما سزاوارترین مردم به رسول خدا (ص) هستیم.»

گفتم: «با آنچه در خیبر است؟»

ص: ۲۰۰

گفت: «با آنچه در خیبر است.»

گفتم: «با آنچه در فدک است؟»

گفت: «با آنچه در فدک است.»

گفتم: «هان! به خدا سوگند تا [آنجا پیش می‌روی که] گردن‌های ما را با ارّه‌ها قطع کنی، نه چنین است!»[۴۰۰]

ب- روایت ام‌المؤمنین عایشه:

---

[۳۹۸] (۱). همان.

[۳۹۹] (۲). همان..

[۴۰۰] (۱). مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۳۹ به نقل از طبرانی در اوسط.

در صحیح بخاری، صحیح مسلم، مسند احمد، سنن ابوداود، سنن نسائی و طبقات ابن‌سعد از «ام المؤمنین عایشه» گوید: «فاطمه نزد ابی‌بکر فرستاد و میراث خود از پیامبر (ص) را مطالبه کرد، میراث خود از (وَ ما أفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِه): «آنچه که خدا به پیامبرش بازگردانید» یعنی صدقات پیامبر در مدینه[۴۰۱] و «فدک» و آنچه از خُمس خیبر باقی مانده بود،[۴۰۲]

آن‌ها را مطالبه کرد . و ابوبکر گفت: «رسول خدا (ص) فرمود: «ما ارث برده نمی شویم؛ هر چه باقی می گذاریم صدقه است.» و آل محمد از این مال الله، تنها به مقداری که می خورند سهم می برند و بیش از آن حقی ندارند؛ و من به خدا سوگند! چیزی از «صدقات پیامبر» را تغییر نمی‌دهم، و همانگونه که بوده و همانگونه که رسول خدا در آن عمل کرده، عمل می‌کنم.»[۴۰۳]

ص: ۲۰۱

ابوبکر در این روایت، ماترک رسول خدا را «صدقات» نامیده و به روایتی استناد کرده که راوی آن تنها خود اوست و می‌گوید رسول خدا فرمود: «هر چه باقی می گذاریم صدقه است» و از آن تاریخ تا به امروز، ماترک رسول خدا (ص) «صدقات» نامیده شده است.

اما اینکه گفت: «من همانگونه که رسول خدا در آن عمل کرده، عمل می کنم»، مراد او از این عمل را در حدیث «ام‌المؤمنین عایشه» می‌یابیم که ابتدای آن، همانند حدیثِ گذشته است و در دنباله آن گوید:

«.. فاطمه دختر رسول خدا (ص) به خشم آمد و از ابی بکر رویگردان شد و این قهر خود را ادامه داد تا وفات کرد؛ او پس از رسول خدا تنها شش ماه زندگی کرد».

و گوید: «فاطمه سهم‌الارث خود از ماترک رسول الله در: «خیبر و فدک، و صدقه او در مدینه»[۴۰۴] را از ابی بکر طلب می‌کرد و ابوبکر آن را بر او انکار می نمود و می گفت: «من چیزی را که رسول خدا (ص) بدان عمل می‌کرد، رها نمی‌کنم و بدان عمل می‌کند؛ من بیم آن دارم که اگر چیزی از روش او را رها کنم گمراه شوم.»

و گوید: «اما عمر صدقه او [/ پیامبر] در مدینه را به «علی و عباس» بازگردانید؛ ولی «خیبر و فدک» را نگهداشت و گفت: «این دو، صدقه‌ی رسول خداست؛ به خاطر حقوق از دست رفته ی او و مصادره‌ی اموال و مصیبت‌هایی است که بر وی روا داشتند، و اختیار آن‌ها به دست حاکم است». گوید: «و آن دو تا به امروز بر همان

ص: ۲۰۲

---

[۴۰۱] (۲). مراد و از صدقات پیامبر در مدینه، باغستان‌های هفت‌گانه‌ای است که« مخیریق» به پیامبر بخشیده بود.

[۴۰۲] (۳). مراد او از باقیمانده خمس خیبر آن است که چون رسول خدا بخشی از سهم خُمس خود در خیبر را به برخی از صحابه بخشیده بود، فاطمه (س) باقیمانده‌ی آن را مطالبه می‌کرد.

[۴۰۳] (۴). صحیح بخاری، کتاب المناقب، ج ۲ ص ۲۰۰. سنن ابوداود، کتاب الخراج، ج ۲ ص ۴۹. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۷۹، باب قسم الفیء. مسند احمد، ج ۱ ص ۶ و ۹. طبقات ابن سعد، ج ۲ ص ۳۱۵ و ج ۸ ص ۲۸، و منتخب کنز العمال، ج ۳ ص ۱۲۸..

[۴۰۴] (۱). صحیح بخاری، کتاب الخمس، ج ۲ ص ۱۲۴. صحیح مسلم، کتاب الجهاد، حدیث ۵۴. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱ ص ۳۴۶. تاریخ ابن‌کثیر، ج ۷ ص ۲۸۵. سنن بیهقی، ج ۶ ص ۳۰۰. مسند احمد، ج ۱ ص ۶، و طبقات ابن‌سعد، ج ۸ ص ۱۸..

اساس است.»[405]

خلیفه عمر- در حدیث دوم عایشه- تصریح می کند که «زمین‌های رسول خدا به خاطر حقوق از دست رفته و مصیبت‌های وارد بر آن حضرت است، و اختیار آن ها به دست حاکمِ پس از اوست» بنابراین، او [/ پیامبر (ص)] به خاطر حقوق از دست رفته و مصیبت های وارده، از آن خرج و برداشت می کرد! و این همان معنای سخن خلیفه اول در حدیث او عایشه است که گفت : «من همانگونه که رسول خدا در آن عمل کرده، عمل می کنم» یعنی: به خاطر حقوق از دست رفته و مصیبت‌های وارد بر من، از آن خرج و برداشت می‌کنم!

این موضوع در حدیث سوم عایشه در صحیح بخاری و مسلم نیز، مورد اشاره قرار گرفته و گوید : «فاطمه دختر پیامبر (ص) نزد ابوبکر فرستاد و میراث رسول الله (ص) را از او مطالبه کرد: آنچه را که خدا در مدینه بدو بخشیده بود همراه با فدک و باقیمانده ی خُمس خیبر را، که ابوبکر گفت : «رسول خدا فرمود: «ما ارث برده نمی شویم؛ آنچه باقی می گذاریم صدقه است» و آل محمد از این مال، تنها روزی می خورند، و من چیزی از صدقه ی رسول خدا را از حالتی که در زمان آن حضرت بوده، تغییر نمی دهم؛ و با آن همان می کرم که رسول خدا (ص) کرد.» و بعد، چیزی از آن را به فاطمه پس نداد، و فاطمه بر ابوبکر خشم گرفت و از او روی گردان شد و تا آنگاه که وفات کرد، با او سخن نگفت . او پس از پیامبر شش ماه زندگی کرد و چون رحلت نمود، شوهرش شبانه به دفنش پرداخت و ابوبکر را آگاه نساخت و خود بر او نماز گزارد؛ و علی در حیات فاطمه مورد توجه مردم بود و چون وفات کرد، دیدار مردم را ناخوش داشت و در پی مصالحه و بیعت با ابی‌بکر برآمد؛ حال آنکه در آن ماهها بیعت نکرده بود ...»[406]

ص: ۲۰۳

امالمؤمنین عایشه در احادیث بلند خود، در مورد نزاع فاطمه با ابی بکر، تنها به مطالبه میراث پدرش رسول خدا از آن ها بسنده کرده؛ در حالی که ستیز فاطمه با آن‌ها در سه مورد بود:

۱- مطالبه‌ی هدایا و بخشوده‌های پیامبر.

۲- مخاصمه و ستیز با آن‌ها درباره‌ی میراث رسول خدا (ص).

۳- مخاصمه و ستیز با آن‌ها درباره‌ی سهم «ذی القربی».

۱- مطالبه‌ی هدایا و بخشوده‌های پیامبر.

در فتوح البلدان گوید : «فاطمه (س) به ابی‌بکر صدیق گفت : «فدک را به من بازگردان؛ چون رسول خدا آن را به من بخشیده است.» ابوبکر از وی بیّنه و دلیل خواست و او «امّ ایمن» و «رباح» خادم رسول خدا (ص) را شاهد آورد و آن‌ها بدان گواهی دادند و ابوبکر گفت: «این موضوع جز با شهادت یک مرد و دو زن به انجام نرسد.»

---

[405] (۱). همان مصادر.

[406] (۲). صحیح مسلم، کتاب الجهاد، ص ۱۳۸۰، حدیث ۵۲. صحیح بخاری، باب غزوه‌ی خیبر، ج ۳ ص ۳۸، و مشکل الأثر، ج ۱ ص ۴۷..

و در روایت دیگری گوید: «علی بن ابی‌طالب به نفع او گواهی داد و ابوبکر از او گواه دیگری خواست و امّ ایمن بدان گواهی دادم.»[۴۰۷]

بدیهی است که این مخاصمه پس از استیلای ابوبکر بر «فدک» و دیگر زمین‌های رسول خدا، جز فدک، بوده است؛ و پس از آنکه ابوبکر گواهان فاطمه را درباره‌ی فدک نپذیرفت، فاطمه ستیز و دعوای دومی را درباره‌ی میراث

ص: ۲۰۴

رسول خدا (ص) به شرح زیر مطرح ساخت:

۲- مخاصمه و ستیز فاطمه (س) با آن‌ها درباره‌ی میراث رسول خدا (ص):

الف- روایت ابوطفیل:

در مسند احمد، سنن ابوداود، تاریخ الاسلام ذهبی، تاریخ ابن کثیر و شرح نهج الباغه از «ابوطفیل»[۴۰۸] روایت کنند که گفت: «پس از وفات رسول خدا (ص) فاطمه به ابوبکو گفت: «تو وارث رسول خدا هستی یا خانواده‌اش؟»

ابوبکر گفت: «نه، خانواده‌اش!»

فاطمه گفت: «پس سهم رسول خدا (ص) چه شد؟»[۴۰۹]

ابوبکر گفت: «من از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: «خداوند عز و جل هرگاه پیامبری را از مالی برخوردار کند و سپس او را بمیراند، آن مال را در اختیار جانشین او قرار داده است؛ و من چنان دیدم که آن را به بیت المال مسلمانان باز گردانم.»

فاطمه گفت: «پس تو و آنچه از رسول خدا شنیده‌ای داناتری!»

و در شرح نهج البلاغه، بعد از این جمله آمده است که گفت: «پس از این هرگز چیزی از تو نخواهم خواست.»[۴۱۰]

---

[۴۰۷] (۱). فتوح البلدان، ج ۱ ص ۳۴- ۳۵. و ام ایمن برکة الحبشية، کنیز رسول خدا و دایه‌ی او بود که آزادش کرد. اسلامش قدیم و از مهاجرت به حبشه و مدینه بود. ابتدا با عبید حبشی، و بعد از او با زیدبن حارثه ازدواج نمود و پنج یا شش ماه پس از رسول خدا وفات کرد. شرح حال او در اسد الغابه، ج ۵ ص ۵۶۷. جوامع السيره، ص ۲۸۹، و تقريب التهذيب، ج ۲ ص ۶۱۹، آمده است. شرح حال رباح نیز، در اسد الغابه، ج ۲ ص ۱۶۰، جوامع السيره، ص ۲۷، و اصابه، ج ۱ ص ۴۹۰، آمده است..

[۴۰۸] (۱). ابوطفیل، عامر بن واثله کنانی، از صحابه خردسال شمرده است. در سال وقوع جنگ احد به دنیا آمد و از یاران و محبان علی(ع) و از همراهان او در همه نبردها بود. ثقه و مأمون است جز آنکه علی را مقدم داشت. در سال ۱۰۰ یا ۱۱۶ ه- وفات کرد و آخرین کسی بود که پیامبر را دیده و از دنی ا می‌رفت. صاحبان صحاح ۹ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حال او در اسدالغابه، ج ۳ ص ۹۶، جوامع السيره، ص ۲۸۶، تقريب التهذيب، ج ۱ ص ۳۸۹، آمده است.

[۴۰۹] (۲). این احتجاج ممکن است درباره‌ی سهم رسول خدا از خُمس خیبر و وادی القری باشد

ص: ۲۰۵

ب- روایت ابوهریره:

در سنن ترمذی از ابوهریره گوید: «فاطمه نزد ابوبکر و عمر (رض) آمد و میراث رسول خدا (ص) را مطالبه کرد و آن‌ها گفتند: «شنیدیم که رسول خدا می‌گفت: «من ارث برده نمی‌شوم».

فاطمه گفت: «به خدا سوگند، پس از این هرگز با شما دو نفر سخن نگویم » و بر همان حال از دنیا رفت و با آن دو سخن نگفت».[۴۱۱]

و نیز، در مسند احمد، سنن ترمذی، طبقات ابن سعد و تاریخ ابن‌کثیر از ابوهریره، گوید: «فاطمه به ابوبکر گفت: «اگر تو بمیری چه کسی ارثت را می‌برد؟» گفت: «فرزندان و خانواده‌ام» فاطمه گفت: «پس ما را چه شده که از پیامبر (ص) ارث نمی‌بریم؟» گفت: «از پیامبر (ص) شنیدم که می‌گفت: «پیامبر ارث برده نمی‌شود» ولی من کسانی را که رسول خدا (ص) سرپرستی می‌کرد، سرپرستی می‌کنم و کسانی را که رسول خدا خرجی می‌داد، خرجی می‌دهم».[۴۱۲]

ج- روایت عمر:

در طبقات ابن‌سعد از عمر گوید: «روزی که رسول خدا (ص) وفات کرد، در همان روز با ابی بکر بیعت شد و فردای آن، فاطمه با علی نزد ابوبکر آمد و گفت: «میراث من از پدرم رسول خدا را بازگردان»

ابوبکر گفت: «از اثاث خانه یا از اموال و لایات؟».

ص: ۲۰۶

فاطمه گفت: «فدک و خیبر و صدقات او در مدینه، ارث اوست؛ همان گونه که اگر تو نیز بمیری، دخترانت از تو ارث می‌برند».

ابوبکر گفت: «به خدا سوگند پدرت از من بهتر بود و تو به خدا از دخترانم بهتری، ولی رسول خدا فرمود : «ما ارث برده نمی‌شویم و هر چه بجای گذاریم صدقه است» یعنی این اموال بر جای مانده صدقه است».[۴۱۳]

---

[۴۱۰] (۳). مسند احمد، ج ۱ ص ۴. سنن ابوداود، ج ۳ ص ۵۰. تاریخ ابن‌کثیر، ج ۵ ص ۲۸۹. شرح نهج البلاغه، ج ۴ ص ۸۱ و دنباله آن در ص ۸۷ به نقل از از ابی‌بکر جوهری، و تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱ ص ۳۴۶ ..

[۴۱۱] (۱). سنن ترمذی، ابواب السیر، باب ما جاء فی ترکة الرسول، ج۷ ص ۱۱۱.

[۴۱۲] (۲). مسند احمد، ج ۱ ص ۱۰ حدیث ۶۰. سنن ترمذی، ج ۷ ص ۱۰۹. طبقات ابن‌سعد، ج ۵ ص ۳۷۲، و تاریخ ابن‌کثیر، ج ۵ ص ۲۸۹..

[۴۱۳] (۱). طبقات ابن‌سعد، ج ۲ ص ۳۱۶.

مؤلف گوید: به نظر ما، زمانی را که عمر برای آمدن فاطمه به نزد ابوبکر یادآور شده، با جریان حوادث سقیفه راست نیاید؛ و صحیح آن، سخن ابن ابی الحدید است که گوید : «داستان فدک و حضور فاطمه در نزد ابوبکر، ده روز پس از وفای رسول خدا (ص) بود».[414]

و هر چه باشد، ابوبکر او را از ارث پدرش رسول خدا (ص) محروم ساخت و چنین روایت کرد که پیامبر فرموده : «ما ارث برده نمی‌شویم، هر چه بر جای گذاریم صدقه است.» چنانکه ام‌المؤمنین عایشه بدان تصریح کرده و گوید:

«درباره‌ی میراث رسول خدا اختلاف کردند و هیچ کس را بدان آگاه نیافتند و ابوبکر گفت : «من از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: «ما گروه انبیا ارث برده نمی‌شویم، هر چه بر جای گذاریم صدقه است.»[415]

و ابن‌ابی الحدید گوید: «مشهور آن است که حدیث نفی ارث را کسی جز ابوبکر روایت نکرده است.»[416]

و گوید: بیشتر روایات بر آن است که این خبر را تنها ابوبکر روایت کرده، و اعظم محدثان آن را یادآور شده اند؛ حتی فقها در اصول فقه، در بحث احتجاج

به روایت صحابی واحد، بر آن اتفاق نظر دارند؛ و شیخ ما ابوعلی گوید: «روایت نیز همانند شهادت، جز از دو نفر پذیرفته نمی‌شود.» ولی متکلمان و فقها همگی با او مخالفت کرده و چنین استدلال می‌کنند که صحابه روایت:

«نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِیَاءِ لَا نُورَثُ»

را از ابوبکر به تنهائی پذیرفتند.»[417]

و سیوطی در شمارش روایات ابوبکر گوید: بیست و نهم، حدیث: «لَا نُورَثُ مَا تَرَکْنَاهُ صَدَقَةٌ» است.»[418]

مولف گوید: با همه اینها، آن‌ها احادیث دیگری را جعل کردند و به غیر ابوبکر نسبت دادند که او نیز آن را از رسول خدا (ص) روایت کرده است.[419]

۳- مخاصمه و ستیز فاطمه با آن‌ها درباره سهم «ذی القربی»:

---

[414] (۲). شرح نهج البلاغه، ج ۴ ص ۹۷.

[415] (۳). کنز العمال، ج ۱۴ ص ۱۳۰.

[416] (۴). شرح نهج البلاغه، ج ۲ ص ۸۲..

[417] (۱). همان، ج ۸۵ ۴.

[418] (۲). تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۸۹.

[419] (۳). مراجعه کنید: شرح نهج البلاغه، ج ۴ ص ۸۵.

هنگامی که دختر رسول خدا (ص) را با حدیث ابی بکر از ارث پدر محروم ساختند آن حضرت به مطالبه سهم «ذی القربی»- به شرح زیر- پرداخت:

۱- أنس بن مالک گوید: «فاطمه (س) نزد ابی‌بکر آمد و گفت: «تو خود از ظلمی که درباره صدقات [۴۲۰] بر ما اهل البیت روا داشتی به خوبی آگاهی؛ اکنون غنایمی را که خداوند در قرآن کریم به ما بازگردانیده و آن را سهم «ذی القربی» قرار داده، به ما بازگردان! و سپس این آیه [انفال/ ۴۱] را بر او تلاوت کرد: (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى ...): «و بدانید، هر چه را که غنیمت بردید، خمس آن، سهم خدا و رسول و «ذی القربی» است ...» و ابوبکر گفت: «پدر و مادرم فدای تو و پدرت باد! من گوش به فرمان

کتاب خدا و حق رسول خدا و حق خویشاوندی او هستم! من نیز، آنچه را که تو از کتاب خدا می‌خوانی، می‌خوانم؛ ولی این معنی را، که چنین سهمی از خمس برای شما مسلّم باشد، از آن نمی فهمم!» فاطمه گفت: «آیا آن سهم تو و خویشاوندان توست؟» گفت: «نه، بلکه بخشی از آن را خرج شما کرده و بقیه را در مصالح مسلمانان صرف می‌کنم» و فاطمه گفت: «این حکم خدا نیست ...»

۲- عروه گوید: «فاطمه برای مطالبه فدک و «سهم ذی القربی» نزد ابوبکر رفت و او نپذیرفت و آن را جزء بیت المال قرار داد».

۳- و حسن بن محمدبن علی‌بن ابی‌طالب (ع) گوید: «ابوبکر، فاطمه و بنی‌هاشم را از «سهم ذوی القربی» محروم ساخت و آن را «فی سبیل الله» ویژه سلاح و مرکب قرار داد». [۴۲۱]

و در کنز العمال از «امّ هانی» گوید: «فاطمه نزد ابوبکر آمد و «سهم ذوی القربیم را مطالبه کرد و ابوبکر گفت: «شنیدم که رسول خدا می‌گفت: «سهم ذوی القربی» تنها در حیات من بدان‌ها می‌رسد و پس از مرگ من بهره‌ای ندارند». [۴۲۲]

و در روایت دیگری از «امّ هانی» گوید: «فاطمه دختر رسول خدا نزد ابوبکر آمد و گفت: «اگر بمیری چه کسی از تو ارث می‌برد؟».

ابوبکر گفت: «فرزندان و خانواده‌ام».

گفت: «پس چه شد، که به جای ما، تو از رسول خدا ارث برده‌ای؟!».

گفت: «ای دختر رسول خدا! من از پدرت هیچ طلا و نقره‌ای به ارث نبرده‌ام».

---

[۴۲۰] (۴). شاید مقصود از صدقات در اینجا، بخشی از باغهای هفت‌گانه‌ای باشد که در برخی روایات گفته شده: رسول خدا از آنها صدقه می‌داد..

[۴۲۱] (۱). هر سه روایت در شرح نهج البلاغه، ج ۴ ص ۸۱ موجود است؛ روایت اول در تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱ ص ۳۷۴، نیز آمده است.

[۴۲۲] (۲). کنز العمال، کتاب الخلافة، ج ۵ ص ۳۶۷. و امّ هانی دختر ابوطالب، در فتح مکه اسلام آورد و در خلافت معاویه وفات کرد . صاحبان صحاح ۴۶ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در اسد الغابه، جوامع السیره و تقریب التهذیب آمده است..

ص: ۲۰۹

گفت: «سهم ما در خیبر و خالصه‌ی ما، فدک!».

و در عبارت طبقات ابن سعد چنین است که ابوبکر گفت : «من از پدرت هیچ زمین و طلا و نقره و غلام و مالی به ارث نبرده‌ام».

فاطمه گفت: «پس سهم الله که خدا برای ما قرار داده و خالصه‌ی ما که به دست توست؟!»

ابوبکر گفت: «ای دختر رسول خدا! من از پیامبر شنیدم که می‌گفت: «این سهمی است که خدا برای زندگی من قرار داده و چون بمیرم از آنِ مسلمانان است».[۴۲۳]

و در عبارت ابن ابی الحدید و تاریخ الاسلام ذهبی چنین است که : «ابوبکر گفت: «ای دختر رسول خدا ! من چنین نکرده‌ام!».

فاطمه گفت: «چرا، تو آهنگ «فدک» کرده و آن را که خالصه‌ی رسول خدا (ص) بود از ما ستانده‌ای! و آهنگ «ما انزل الله» نموده و آنچه را که خدا از آسمان نازل فرموده، از دست ما برون آورده‌ای!» و ابوبکر گفت: «ای دختر رسول خدا! من چنین نکرده‌ام. رسول خدا به من فرمود که خداوند متعال پیامبر را تا آنگاه که زنده است از مالی برخوردار می کند و چون او را به نزد خود ببرد، آن حکم مرتفع می‌گردد.».

و فاطمه گفت: «تو و رسول خدا داناتری! من پس از این جلسه دیگر چیزی از تو نخواهم خواست!» و روی گردان شد!

مراد فاطمه (س) از «سهم الله» سهمی است که خداوند از خمس برای آن ها قرار داده، و مراد او از «ما انزل الله» سهم ذوی القربی است و نیز، حکم ارث است که

ص: ۲۱۰

در قرآن کریم آمده و همه مسلمانان- رسول خدا و دیگران- را شامل می‌گردد.

و در برخی روایات یادآور شده‌اند که «عباس» نیز، در مطالبه ارث پیامبر با فاطمه همراه شد؛ چنانکه در طبقات ابن سعد و کنز العمال متقی گویند: «فاطمه برای مطالبه میراث خود نزد ابوبکر آمد و عباس بن عبد المطّلب نیز آمد و میراث خود را مطالبه کرد و علی با او همراه شد؛ و ابوبکر گفت : «رسول خدا فرمود: «ما ارث برده نمی‌شویم، آنچه بر جای گذاریم صدقه است» و هر که را پیامبر سرپرستی می کرد سرپرستی او بر عهده من است » که علی چنین تلاوت کرد : (وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ): «و سلیمان از داود ارث برد» و: (يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ): «از من ارث ببرد و از آل یعقوب نیز ارث ببرد».

---

[۴۲۳] (۱). فتوح البلدان، ص ۳۵- ۳۶. طبقات ابن‌سعد، ج ۲ ص ۳۱۴- ۳۱۵. شرح نهج البلاغه، ج ۴ ص ۸۱ و دنباله آن در ص ۸۷. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱ ص ۳۶۴، و کنز العمال، کتاب الخلافة ج۵ ص ۳۶۵..

ابوبکر گفت: «آن اینچنین است و تو به خدا سوگند می‌دانی؛ همانگونه که من می‌دانم»

و علی گفت: «این کتاب خداست که سخن می‌گوید!» و بعد سکوت کردند و بازگشتند!»[424]

مؤلف گوید: به گمان ما راویان این روایت دچار اشتباه شده و پنداشته اند که عباس با علی برای مطالبه ارث آمده بودند؛ حال آنکه آن دو به یاری فاطمه آمده بودند؛ البته ممکن است عباس سهم خمس خود را هم مطالبه کرده باشد، که این امر بر راویان مشتبه شده و یادآور شده‌اند که او برای مطالبه میراث خود آمده بود.

***

فاطمه (س) که دید ابوبکر دلایل و شواهد و گواهانش را نمی پذیرد و چیزی از میراث رسول خدا و بخشوده های آن حضرت را به او پس نمی‌دهد، بر آن شد تا

ص: ۲۱۱

این مخاصمه را در جمع مسلمانان مطرح کرده و از اصحاب پدرش- چنانکه در پی می‌آید- یاری بخواهد:

در سقیفه ابوبکر جوهری بنابر نقل ابن‌ابی الحدید، و بلاغات النساء احمد بن طاهر بغدادی آمده است: «فاطمه که دریافت ابوبکر بر آن است تا او را از «فدک» محروم سازد، مقنعه پوشید و چادر برداشت و در محاصره نزدیکان و زنان قوم خود به سوی ابوبکر رفت، بدان سان که گوئی این رسول خدا (ص) است که گام برمی دارد! و ابوبکر در مجمعی از مهاجران و انصار و دیگران بود، که فراروی آن حضرت پرده ای آویختند و او چنان ناله ای سر داد که همه حاضران را به شیون واداشت و مجلس را منقلب کرد؛ سپس اندکی آرام گرفت تا آرام گرفتند و بعد، سخن خود را با حمد و ثنای خداوند عزّوجلّ و سلام و صلوات بر رسول خدا (ص) آغاز کرد و گفت:

«من فاطمه هستم، دختر محمّد ! سخنم را از گذشته آغاز می کنم: (لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِ نْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ): «همانا رسولی از خود شما به سوی شما آمد که رنجتان بر او دشوار است و بر هدایت شما اصرار دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و رحیم است »[425] حال اگر نسبش را بجوئید درمی یابید که او پدر من است نه پدر شما، و برادر پسر عموی من است نه برادر مردان شما ! ... و شما اکنون چنان پندارید که ما را «ارث» ی نباشد (أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُون): «آیا حکم جاهلیت را می جویند؟! و چه کسی بهتر از خدا حکم می‌کند برای قومی که اهل یقین هستند؟!»[426]

پس ابی‌قحافه! آیا تو از پدرت ارث می‌بری ولی من از پدرم ارث نمی‌برم؟!

ص: ۲۱۲

---

[424] (۱). طبقات، ج ۲ ص ۳۱۵، و کنز العمال، ج ۵ ص ۳۶۵..

[425] (۱). سوره توبه، آیه ۱۲۸.

[426] (۲). سوره مائده، آیه ۵۰..

(لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيًّا): «به راستی که چیز شگفت و نوظهوری آوردی !»[427] پس، آن را فراروی خویش فرست تا در محشر ملاقاتت کند، که چه خوب داوری است خدا ! و چه خوب رهبری است محمّد ! و چه خوب و عده گاهی است قیامت که اهل باطل در آن خسران می بینند! سپس متوجه مزار پدر گردید و گفت : «پدر جان! بعد از تو چه رویدادها و چه سختی‌هائی پدیدار شد! ...»[428]

راوی گوید: «و مردم تا به آن روز خود را چنین گریان ندیده بودند!

سپس متوجه «انصار» شد و گفت:

«ای گروه برگزیده! ای بازوان دین! ای حافظان اسلام! این چه سستی است که در نصرتم نشان می دهید و از امدادم شانه خالی می‌کنید و از حقم چشم می پوشید و از دادخواهی‌ام به خواب اندر شده‌اید؟! آیا رسول خدا (ص) نبود که می‌فرمود: «حفظ آدمی به حفظ فرزندان اوست»؟ چه زود عوض شدید و چه با شتاب دگرگون گشتید! آری، به جان خودم سوگند که مرگ او حادثه ای بس بزرگ بود که، وهن و سستی اش گسترده، شکاف و رخنه اش عمیق، و التیام دهنده اش مفقود است! زمین را تاریک، کوه ها را فروتن و آرزوها را تشدید کرد ! حریم‌ها ضایع، حرمت ها هتک و مصونیت ها زایل گردید؛ و این بلائی است که کتاب خدا پیش از مرگش آن را اعلان، و قبل از وفاتش شما را از آن آگاه کرده و فرموده بود: (وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ): «محمد فقط یک رسول است که پیش از او نیز رسولانی بوده‌اند؛ آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته های خود بازمی گردید؟ و هر کس به گذشته خود بازگردد، هرگز به خدا زیانی نرساند و خداوند به زودی

ص: ۲۱۳

شاکران را پاداش می‌دهد»[429]

ای خواب زدگان به خود آیید! میراث پدرم فراروی شما در حالتی غصب شد که فریاد ما به شما رسید و صدای ما شما را فراگرفت؛ شما را که توان و نفر و خانه و سنگر دارید ! شما نخبگان انتخاب شده خدا و بهترین های برگزیده او، که با عرب درافتادید و کارها را سامان دادید و تیرگی ها را برطرف ساختید تا آسیاب اسلام بر محور شما به گردش درآمد و شیرش جوشیدن گرفت و آتش جنگ خاموش گردید و فوران شرک آرام گرفت و ندای فتنه فروکش کرد و نظام این دین استوار گردید! آیا اکنون پس از آنهمه پیشروی، واپس زده اید؟! و پس از آن همه شدت به عقب بازگشته اید، و پس از آنهمه شجاعت دچار ترس شده اید؟! آن هم از قومی که پیمان خود را شکستند و بر دین شما عیب گرفتند؟ ! (فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ): «پس، با پیشوایان کفر بجنگید که آن‌ها را پیمانی نباشد، شاید بازایستند!»[430]

---

[427] (۱). سوره مریم، آیه ۲۷.

[428] (۲). شرح نهج البلاغه ابن‌ابی الحدید، ج ۴ ص ۷۸- ۷۹ و ۹۳، و بلاغات النساء ص ۱۲- ۱۵..

[429] (۱). سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

[430] (۲). سوره توبه، ۱۲.

هان! چنان می‌بینم که آرامش خواه و رفاه طلب شده اید، و آنچه را که فراگرفتید انکار کرده و آنچه را که گوارا دانستید قی کردید (إِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمیعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ حَمیدٌ): «اگر شما و هر که در زمین است، همگی، کافر شوید، [بدانید که] خداوند بی‌نیاز و ستوده است»[431]

آگاه باشید! من آنچه را که به شما گفتم، با معرفت به خواری و نااستواری و ضعف یقینی که شما را فراگرفته، گفتم ! پس، آن را بر خود هموار کنید و واپس گرائید و در خود فرو روید و ننگ و عار آن را بر جای گذارید و داغ آن را شعار خود گیرید و به (نارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتی تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَه): «آتش برافروخته خدا

ص: ۲۱۴

که بر دل‌ها سر می‌کشد»[432] بپیوندید، که آنچه می‌کنید در منظر خداست ! (وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ): «و آن‌ها که ستم کردند به زودی درمی‌یابند که به کجا بازمی‌گردند!»[433]

راوی گوید: «هنگامی که فاطمه (س) با آن سخنان ابوبکر را مورد خطاب قرار داد، ابوبکر نیز حمد و ثنای خدا را به جای آورد و بر پیامبر او (ص) درود فرستاد و گفت:

«ای بهترین زنان و ای دختر بهترین پدران ! به خدا سوگند من از نظر رسول خدا (ص) تجاوز نکردم، و جز به فرمان او عمل ننمودم، و راهنمای قوم هرگز به اهل خود دروغ نمی گوید! تو سخنانت را با بلاغت و خشونت بیان داشتی و از ما بریدی؛ خداوند ما و تو را ببخشاید! اما بعد، من سلاح رسول خدا و چهار پا و پای افزار او را به علی بازگردانیدم، و اما سوای آن را، من از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌گفت: «ما گروه انبیاء، طلا و نقره و زمین و کشتزار و خانه، ارث برده نمی‌شویم؛ ولی ایمان و حکمت و علم و سنت، ارث برده می‌شویم» و من بدانچه فرمانم داده عمل کردم و خیر او را خواستم و توفیق من از خداست، بر او توکل کرده و به سوی او بازمی‌گردم».

و در روایت «بلاغات النساء» گوید: «فاطمه (س) پس از آن گفت : «ای مردم! من فاطمه هستم و پدرم محمد (ص) است! سخنم را از گذشته آغاز می کنم: (لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُم ...) سپس فرمود: «آیا کتاب خدا را به عمد رها کرده و آن را پشت سر انداخته اید؟! مگر نه آن است که خداوند متعال می فرماید: (وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُد): «و سلیمان از داود ارث برد» و در بیان داستان یحیی‌بن زکریا می‌فرماید: (رَبِّ هَبْ لی مِنْ لَدُنْک وَلِیّاً یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوب):

ص: ۲۱۵

«پروردگار من! مرا از نزد خود جانشینی ببخش که وارث من و وارث آل یعقوب باشد ».[434] و می فرماید: (وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّه): «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر، در حکم خدا، سزاوارترند .»[435] و فرموده:

---

[431] (۳). سوره ابراهیم، آیه ۸..

[432] (۱). سوره هُمَزه، آیه ۶ و ۷.

[433] (۲). سوره شعراء، آیه ۲۲۷..

[434] (۱). سوره‌ی آل عمران، آیه ۳۸، و سوره‌ی مریم، آیه ۶، که آیت فوق اقتباس و تلفیق هر دو آیه است.

[435] (۲). سوره‌ی انفال، آیه ۷۵.

(یُوصیکُمُ اللَّهُ فی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ): «خداوند درباره فرزندانتان به شما سفارش می کند که سهم ارث پسر به اندازه سهم دو دختر باشد.»[۴۳۶] و فرموده:

«إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةُ لِلْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقین»:

«اگر مالی از خود بر جای گذارد، برای پدر و مادر و نزدیکان خود، به شایستگی وصیت کند، که این حقی است بر عهده پرهیزکاران»؛[۴۳۷] و اکنون شما پنداشته‌اید که مرا از پدرم حق وارثی نباشد و پیوندی میان ما نیست! آیا خداوند شما را به آیتی ویژه اختصاص داده و پیامبرش را از شمول آن خارج کرده است؟ ! یا می گوئید: پیروان دو ملت از هم ارث نمی‌برند؟! آیا من و پدرم پیرو ملت واحده نیستیم؟! (أَ فَحُکْمَ الْجاهِلِیَّةِ یَبْغُون): «آیا حکم جاهلیت را می‌جویند؟» ...[۴۳۸]

ابن‌ابی الحدید گوید: «موضوع «فدک» و رفتن فاطمه به نزد ابوبکر، ده روز پس از وفات رسول خدا (ص) بود؛ و صحیح آن است که، پس از آن جلسه و بازگشت فاطمه از نزد ابوبکر، هیچ یک از مردم سخنی درباره ی این میراث بر زبان نیاورده است.»[۴۳۹]

ص: ۲۱۶

خلاصه آنکه، روایات موجود در این باب دالّ بر آن است که مخاصمه فاطمه دختر رسول خدا (ص) با آن‌ها درباره‌ی سه موضوع- به شرح زیر- بود:

۱- درباره‌ی بخشود پیامبر (ص) به او:

رسول خدا (ص) پس از نزول آیه: (وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّه): «و حق خویشاوند را بپرداز »،[۴۴۰] «فدک» را به فاطمه (س) بخشید؛ و چون رحلت کرد، هیئت حاکمه خلافت، فدک و غیر فدک را که از رسول خدا (ص) بر جای مانده بود، مصادره کردند و فاطمه با آن ها به مخاصمه برخاست و بر صحت تصرف خود یک مرد و یک زن را شاهد آورد که : «پیامبر (ص) آن را در زمان حیات خود بدو بخشیده است » و آن‌ها این شهادت را نپذیرفتند و چنین عذر آوردند که شهود از حدّ نصاب لازم برخوردار نیستند؛ و از جمله دلایلی که می گوید «فدک» در تصرف فاطمه (س) بوده، نامه امام علی (ع) به «عثمان بن حنیف»[۴۴۱] فرماندار بصره است که فرموده:

«آری، همه ی آنچه که آسمان در سایه ی خود گرفته «فدک» ی در دست ما بود، که گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی دیگر [/ اهل البیت (ع) آن را سخاوتمندانه رها کردند، و چه خوب داوری است خداوند!».

---

[۴۳۶] (۳). نساء، ۱۱.

[۴۳۷] (۴). بقره، ۱۸۰.

[۴۳۸] (۵). بلاغات النساء، ص ۱۶- ۱۷.

[۴۳۹] (۶). شرح نهج البلاغه، ج ۴ ص ۹۷..

[۴۴۰] (۱). اسراء، ۲۶.

[۴۴۱] (۲). عثمان بن حنیف، والی امام علی(ع) در بصره بود که طلحه و زبیر به هنگام ورود بدانجا برای ترتیب دادن جنگ جمل، او را بیرون راندند و در زمان معاویه در کوفه وفات کرد..

۲- درباره‌ی میراث رسول خدا (ص):

زمین‌های زیر ماترک رسول خد ا (ص) بود:

۱- باغ‌های هفت‌گانه‌ای که «مخریق» به آن حضرت هدیه کرده بود.

۲- بخشوده‌های انصار مدینه شامل زمین‌های زراعی مرتفع.

ص: ۲۱۷

۳- اراضی زراعی و نخلستان‌های «بنی‌نضیر».

۴- ۱۸ سهم از مجموع ۳۶ سهم اراضی خیبر که منطقه سرسبز حجاز بود.

۵- اراضی زراعی و نخلستان‌های وادی القری.

پس از وفات رسول خدا (ص)، خلیفه ابوبکر با استناد به حدیثی که راوی آن تنها خود او بود، همه آن ها را در اختیار گرفت و گفت: پیامبر (ص) فرموده: «ما ارث برده نمی‌شویم، هر چه بر جای گذاریم صدقه است». و فرمود: «خداوند عزّ و جلّ هر گاه پیامبری را از چیزی برخوردار کند، آن را در اختیار جانشین او قرار می‌دهد».

و استدلال امام علی و فاطمه (س) به آیات صریحه قرآن، و اینکه از انبیای پیشین نیز ارث برده شده، و آیا ارث عام است؛ و نیز یاری خواستن فاطمه از انصار و برانگیختن آن ها، هیچ یک سودی نبخشید و چنان شد که آن حضرت بر ابوبکر و عمر خشم گرفت و تا آنگاه که وفات کرد با آن دو سخن نگفت و از آن دو ناراضی بود.

۳- درباره‌ی سهم «ذی القربی»:

فاطمه (س) سهم «ذی القربیم را از ابوبکر مطالبه کرد و فرمود: «تو خود به خوبی می‌دانی که به ما ستم کرده‌ای ... و آیه: (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُم ...)[۴۴۲] را بر او تلاوت کرد؛ ولی ابوبکر آن را نپذیرفت و سهم ذی القربی را صرف خرید سلاح و مرکب نمود تا در راه جنگ با کسانی که زکاة نمی دادند به کار گیرد، و فاطمه (س) به او گفت: «آهنگ [تصرف] چیزی کرده‌ای که خدا از آسمان نازل فرموده و آن را از ما دریغ داشته‌ای!»

ص: ۲۱۸

تصرف خلفا در «خمس» و «ماترک رسول خدا» و «فدک»

۱- در زمان ابوبکر و عمر:

---

[۴۴۲] (۱). انفال/ ۴۱. ترجمه:« و بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید خمس آن برای خدا و پیامبر و ذی القربی و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است ...»..

در کتاب خراجِ ابویوسف، سنن نسائی، الأموال ابوعبید، سنن بیهقی و تفسیر القرآن جصّاص، از «حسن بن محمدبن حنفیه» روایت کنند که گفت: «مردم پس از وفات رسول خدا (ص) دربارهی «سهم پیامبر» و «سهم ذوی القربی» دچار اختلاف شدند، گروهی گفتند: «سهم پیامبر از آنِ خلیفهی بعد از اوست». و گروهی دیگر گفتند: سهم ذوی القربی ویژهی خویشاوندان پیامبر است ». و جمعی گفتند : «سهم ذوی القربی ویژه خویشاوندان خلیفه ی بعد از اوست » و در نهایت تصمیم گرفتند که این دو سهم را به سلاح و مرکب اختصاص دهند!»

و در سنن نسائی و الأموال ابوعبید، گوید : «و این دو سهم در زمان خلافت ابوبکر و عمر همچنان به سلاح و مرکب اختصاص داشت».[۴۴۳]

و در روایت ابن عباس گوید: «سهم الله و سهم پیامبر، یک سهم به حساب آمد و با سهم «ذی القربی» به سلاح و مرکب اختصاص داده شد و سهم یتیمان و مسکینان و ابن السبیل به غیر ایشان داده نشد».[۴۴۴]

و در روایت دیگری گوید: «هنگامی که خداوند جان پیامبرش را گرفت، ابوبکر سهم قرابت و خویشاوندی را به بیت المال بازگردانید و به مصرف امور جنگی رسانید».[۴۴۵]

و قتاده در پاسخ به این سؤال که: «سهم ذی القربی چه شد؟» گفت: «این سهم

ص: ۲۱۹

راه روزی رسول خدا (ص) بود و چون وفات کرد، ابوبکر و عمر آن را به مصرف جنگ اختصاص دادند.»[۴۴۶]

و شاید مراد «جبیر بن مطعم» نیز همین است که گوید: «ابوبکر آنچه را که رسول خدا (ص) به خویشاوندان خود می‌داد، به آنان نمی‌داد».[۴۴۷]

***

آنچه در این روایات آمده مربوط به ابتدا ی کار، به ویژ] در دوران ابوبکر بود که سیاست حاکم در پی ارسال سپاه برای سرکوب و تسلیم گروه‌های معارض برآمد؛ و نیز، سرکوبی کسانی که از پرداخت زکات به چیرگان حاکم امتناع می‌کردند؛ مانند: مالک بن نویره،[۴۴۸] و قبایل کنده[۴۴۹] که در شکل پرداخت اشکال داشتند، و هیئت حاک‌مه آن ها را مرتد نامید ! اما

---

[۴۴۳] (۱). کتاب الخراج، ص ۲۴- ۲۵. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۷۹. الأموال ابوعبید، ص ۳۳۲. تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۶. احکام القرآن جصّاص، ج ۳ ص ۶۲، و سنن بیهقی، ج ۶ ص ۳۴۲- ۳۴۳.

[۴۴۴] (۲). تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۶.

[۴۴۵] (۳). همان، و احکام القرآن جصّاص، ج ۳ ص ۶۰ باب قسمة الخمس که گوید:« و قتاده همانند آن را از عکرمه روایت کرده است»..

[۴۴۶] (۱). تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۶.

[۴۴۷] (۲). سنن ابوداود، باب بیان مواضع الخمس، سنن‌بیهقی، ج ۶ باب سهم ذوی القربی، مسند احمد، ج ۴ ص ۸۳، و مجمع الزوائد، ج ۵ ص ۳۴۱.

[۴۴۸] (۳). ماجرای آن‌ها در صفحات پیشین همین کتاب آمده است.

[۴۴۹] (۴). همان.

پس از سرکوب و تسلیم این گروه ها، دستگاه خلافت با تجهیز سپاه به فتح بلاد پرداخت و پس از گسترش فتوحات و فزونی ثروت‌ها، خمس غنائم را میان مسلمانان- بنی هاشم و غیر بنی‌هاشم- تقسیم کردند و بخشی از میراث رسول خدا (ص) را به بنی هاشم بازگردانیدند تا به عنوان «صدقات» متولی توزیع آن باشند.

جابر گوید: «خلیفه خمس را برای جنگ در راه خدا و حوادث غیر مترقبه مصرف می نمود و چون اموال فزونی گرفت، آن را برای مصارف دیگر قرار داد».[۴۵۰]

ص: ۲۲۰

و ظاهر بسیاری از روایات بر آن است که این تغییر مصرف در زمان عمر اتفاق افتاده ... و عمر بر آن شد که بخشی از خمس را به بنی هاشم بدهد که آن ها نپذیرفتند مگر آنکه همه سهمشان را بگیرند؛ و این موضوع در پاسخ ابن عباس به «نجده حروری» آمده است؛ چون نجده پرسید : «سهم ذوی القربی از آنِ کیست؟» و ابن عباس گفت : «ما می گفتیم: «ذوی القربی و خویشاوند[۴۵۱] ما هستیم» که قوم ما آن را نپذیرفتند و گفتند: «قریش همگی ذوقربی و خویشاوندند.»[۴۵۲]

و ردر روایت دیگری است که ابن عباس گفت: «سهم ذی القربی برای خویشاوندان رسول خدا (ص) است و آن حضرت آن را در بین ایشان تقسیم فرمود؛ ولی عمر بخشی از آن را به ما عرضه کرد که ما آن را درون حق خویش دیدیم و به او بازش گردانیدیم و از پذیرشش امتناع کردیم.»[۴۵۳]

و در روایتی دیگر، گوید : «آن سهم ما اهل البیت است؛ و عمر از ما خواست تا با آن، بی همسرانمان را همسر دهد و نیازمندانمان را نیاز بخشد و بدهی بدهکارانمان را پرداخت نماید، که ما نپذیرفتیم مگر آنکه آن را تسلیم ما کند، که او نپذیرفت و ما رهایش کردیم».[۴۵۴]

و در روایتی دیگر، ابن عباس گوید : «عمر از خمس، آن مقداری را که می پنداشت حق ماست به ما می داد که ما آن را نپذیرفتیم و گفتیم: «یک پنجم

ص: ۲۲۱

خمس حق ذوی القربی است» و عمر گفت: «خداوند خمس را برای اصنافی که نام برده قرار داده و سزاوارترین آن‌ها به آن، پر تعدادترین و نیازمندترین آنانند». گوید: «مردمانی آن را از ما ستاندند و مردمانی رهایش کردند»[۴۵۵]

---

[۴۵۰] (۵). کتاب الخراج ابویوسف، ص ۲۳، و احکام القرآن جصّاص، ج ۳ ص ۶۱..

[۴۵۱] (۱). صحیح مسلم، ج ۴ ص ۱۹۸. مسند احمد، ج ۱ ص ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۳۰۴ و ۳۰۸. سنن دارمی، ج ۲ ص ۲۲۵. مشکل الآثار طحاوی، ج ۲ ص ۱۳۶ و ۱۷۹. مسند شافعی، ص ۱۸۳، و حلیة الاولیاء ابو نعیم، ج ۳ ص ۲۰۵.

[۴۵۲] (۲). این زیادتی در تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۵، و الأموال ابوعبید، ص ۳۳۳، آمده است.

[۴۵۳] (۳). مسند احمد، ج ۱ ص ۲۲۴ و ۳۲۰. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۵۱. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۷۷، و سنن بیهقی، ج ۶ ص ۳۴۴ و ۳۴۵.

[۴۵۴] (۴). کتاب الخراج، ص ۲۳ و ۲۴. مغازی واقدی، ص ۶۹۷. الأموال ابوعبید، ص ۳۳۳. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۷۸. احکام القرآن جصّاص، ج ۳ ص ۶۳، و لسان المیزان، ج ۶ ص ۱۴۸، شرح حال نجده.

همچنین، عبدالرحمن بن ابی یعلی، گوید: «علی را در «احجار الزیت» دیدار کردم و به او گفتم : «پدر و مادرم فدای تو باد! ابوبکر و عمر در حق شما اهل البیت از سهم خمس چه کردند؟ » ... فرمود: «عمر گفت: «شما را حقی است ولی من باور ندارم بکه اگر فزونی گیرد، همه اش از آنِ شما باشد؛ حال اگر خواستید من به مقداری که حق شما می دانم به شما می‌پردازم» که ما نپذیرفتیم مگر همه آن را، و او از پرداخت همه به ما خودداری کرد».[456]

و اینکه در برخی از روایات آمده است که : «خلیفه عمر بخشی از میراث رسول خدا (ص) در مدینه را به عموی پیامبر عباس و امام علی (ع) داد تا متولّی امور آن باشند» این کار ظاهراً در همین دوران بوده است.[457]

۲- در زمان عثمان

ابن اثیر در تاریخ خود گوید: «عثمان خمس فتوحات اولیه آفریقا را به «عبدالله بن ابی سرح» بخشید و خمس فتوحات دوم را که به فتح همه آفریقا انجامید، به «مروان» هدیه کرد»[458]

و ابن ابی الحدید گوید: «عثمان همه غنایمی را که خداوند در فتح آفریقا، از طرابلس مغرب تا طنجه، نصیب اسلام کرده بود، همه را به «عبدالله بن ابی‌سرح»

ص: ۲۲۲

بخشید و احدی از مسلمانان را در آن سهیم نکرد!»[459]

و طبری گوید : «هنگامی که عثمان «عبدالله بن سعدبن ابی سرح » را به سوی آفریقا فرستاد، مبلغ مورد مصالحه او با آن‌ها در منطقه «جَرجیر» یک ملیون و پانصد و بیست هزار دینار بود » و گوید: «مبلغی که «عبدالله بن سعد» روی آن با آن‌ها مصالحه کرد، سیصد قنطار طلا بود، که عثمان آن را به «آل حَکَم» یا به «مروان» بخشید»[460]

و ابن عبدالحکم در کتاب فتوح آفریقا گوید : «معاویة بن خدیج سه بار با آفریقا جنگید که نبرد اول در سال ۳۴ هجری پیش از کشته شدن عثمان بود؛ و عثمان خمس این نبرد را به مروان بخشید؛ و این غزوه‌ای بود که بسیاری از مردم از آن بی‌خبر بودند»[461]

---

[455] (۱). الأموال، ص ۲۳۵، و کنز العمال، ج ۲ ص ۳۰۵.

[456] (۲). سنن بیهقی، باب سهم ذی القربی، ج ۶ ص ۳۴۴، و مسند شافعی، باب قسم الفیء، ص ۱۸۷.

[457] (۳). صحیح بخاری، کتاب المغازی، ج ۲ ص ۱۲۵، و ج ۳ ص ۳۸. سنن ابوداود، کتاب الخراج، ج ۳ ص ۴۷. مسند احمد، ج ۱ ص ۶. طبقات ابن سعد، ج ۸ ص ۲۸؛ و منتخب کنز العمال، ج ۳ ص ۱۲۸.

[458] (۴). تاریخ ابن اثیر، چاپ اروپا ج ۳ ص ۷۱، و چاپ اول مصر، ج ۳ ص ۳۵..

[459] (۱). شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۶۷.

[460] (۲). تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۲۸۱۸، و تاریخ ابن کثیر، چاپ اول مصر، ج ۳ ص ۳۵.

[461] (۳). فتوح آفریقا، ص ۵۸- ۶۰.

و بلاذری در ذکر موارد مورد انکار در سیره عثمان، و سیوطی در تاریخ الخلفاء گویند : «او خمس غنایم آفریقا را به مروان بخشید»[462]

و از عبدالله بن زبیر گوید : «عثمان در سال ۲۷ هجری ما را به جنگ آفریقا فرستاد و «عبدالله بن ابی سرح» غنایم بسیاری به دست آورد و عثمان خمس آن غنایم را به مروان بخشید»[463]

و روایت شده که مروان پس از بنای خانه خود در مدینه، مردم را برای اطعام فراخواند و بدان ها گفت: «به خدا سوگند که در ساختن این خانه درهمی، یا بیش از آن را، از مال مسلمانان خرج نکرده‌ام» و «مِسوَر» که جزء دعوت شدگان بود

گفت: «اگر غذایت را خورده و ساکت می‌ماندی برای تو بهتر بود؛ چون تو همانی که با ما در آفریقا می‌جنگیدی و مال و غلام و یاورت از ما کمتر و سبک بارتر بودی، تا آنکه ابن عفّان [/ عثمان] خمس آفریقا را به تو بخشید و کارگزار صدقات و مالیات شدی و اموال مسلمانان را گرفتی ...»[464]

و «اسلم بن اوس ساعدی» که از دفن عقمان در بقیع جلوگیری کرد، در این باره گوید:

اقسِم بالله ربّ العبا د ما ترک الله خلقاً سدی

دَعوتَ اللَّعینَ فأدنیته خلافا لسنّة من قد مضی

و اعطیت مروان خمس العباد ظلماً لهم و حمیت الحمی

«به الله پروردگار بندگان سوگند می‌خورم که،

خداوند هیچ بنده‌ای را یله و رها نگذاشته است.

تو [/ عثمان] آن لعین [/ حَکَم] را فراخواندی و مقرّبش ساختی؛

و این بر خلاف سنّت کسی است که رحلت کرده؛ یعنی رسول خدا (ص).

و «خمس بندگان»[465] را به مروان بخشیدی.

---

[462] (۴). انساب الاشراف، ج ۵ ص ۲۵، و تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۶.

[463] (۵). همان، ج ۵ ص ۲۷..

[464] (۱). همان، ج ۵ ص ۲۸.

و بدان‌ها ستم کردی، و نیز، منطقه حفاظت شده را از آنِ خود ساختی!»[۴۶۶]

و در أغانی گوید: «مروان آن خُمس را به پانصد هزار معامله کرد و عثمان آن مبلغ را هم بدو بخشید، و این از جمله مواردی بود که بر او اشکال می گرفتند و «عبد الرحمان بن حنبل» درباره آن چنین سرود: ...»[۴۶۷]

ص: ۲۲۴

این‌ها اجتهاد خلیفه عثمان درباره‌ی «خمس» بود. اما اجتهاد او درباره‌ی میراث رسول خدا (ص)، ابو الفداء و ابن عبدربّه گویند: «عثمان فدک را که صدقه‌ی رسول خدا بود و فاطمه آن را از ابوبکر مطالبه کرد، در اختیار مروان گذشت.»[۴۶۸]

و ابن ابی‌الحدید گوید: «عثمان فدک را در اختیار مروان گذاشت؛ فدکی که فاطمه (س) پس از رحلت پدرش (ص) یک بار به عنوان میراث و یک بار به عنوان هدیه ی رسول خدا (ص) آن را از ابی بکر مطالبه کرد و خواسته او پذیرفته نشد!».[۴۶۹]

و ابوداود و بیهقی در سنن خود از «عمر بن عبدالعزیز» روایت کنند که او درباره ی فدک گفت: «عمر که به حکومت رسید با آن به سان گذشته رفتار کرد و چون وفات کرد، عثمان آن را در اختیار مروان گذاشت ...»[۴۷۰]

و بیهقی پس از آوردن تمام این روایت گوید: «فدک در زمان عثمان بن عفان شاید بدان خاطر در اختیار مروان قرار گرفت که عثمان در روایت منسوب به رسول خدا (ص) تأویل و اجتهاد کرد؛ روایتی که می گوید: «هرگاه خداوند سهمی از روزی را نصیب پیامبری کند، آن سهم برای جانشین او خواهد بود، و چون او [/ عثمان] با ثروت خود از آن بی نیاز بود، آن را در اختیار خویشاوندان خود قرار داد و با آن «صله‌ی رحم» به جای آورد ...».

و ابن عبدربّه و ابن ابی‌الحدید گویند: «رسول خدا (ص) «مهروز»- محل بازار

ص: ۲۲۵

مدینه- را وقف مسلمانان کرد و عثمان آن را در اختیار «حارث بن حَکَم» برادر مروان قرار داد!».[۴۷۱]

***

---

[۴۶۵] (۲). شاعر در اینجا خمس را« خُمس بندگان» نامیده؛ چون در عصر ابوبکر و عمر عادت کرده بودند که خمس را خمس بندگان به حساب آورند و از آنِ خدا و رسول و ذوی القربای رسول ندانند!

[۴۶۶] (۳). انساب الأشراف، ج ۵ ص ۳۸.

[۴۶۷] (۴). اغانی، ج ۶ ص ۵۷. تاریخ ابو الفداء، ج ۱ ص ۲۳۳. معارف ابن قتیبه، ص ۸۴، و عقد الفرید، ج ۲ ص ۲۸۳..

[۴۶۸] (۱). تاریخ ابوالفداء، ج ۱۱ ص ۲۳۲. عقد الفرید، ج ۴ ص ۲۷۳. این مورخان با پیروی از روایت ابی‌بکر فدک را صدقه رسول خدا نامیده‌اند.

[۴۶۹] (۲). شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۶۷.

[۴۷۰] (۳). سنن ابوداود، ج ۲ ص ۴۹- ۵۰، از کتاب الخراج باب صفایا رسول الله، و سنن بیهقی، ج ۶ ص ۳۱۰..

[۴۷۱] (۱). عقد الفرید، ج ۴ ص ۲۸۳، و شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۶۷، که در عبارت آن« بهروز» تحریف است. و نیز مراجعه کنید: محاضرات راغب، ج ۲ ص ۲۱۱، و معارف ابن قتیبه، ص ۸۴، و ماوردی و ابو یعلی نیز، در بیان ماترک رسول خدا(ص) گویند: عثمان مهروز را در اختیار مروان گذاشت»..

این‌ها مواردی از اجتهاد خلیفه عثمان درباره ی خمس و میراث رسول خدا (ص) بود که به دست ما رسیده است؛ امّا علت دشمنی مردم با او به خاطر دو موضوع زیر است.

نخست آنکه: دو خلیفه پیش از او، این اموال را به مصرف عامّه مردم می رسانیدند و عثمان آن را به خویشاوندان خود اختصاص داد!

دوم: موضعگیری خویشاوندان او نسبت به اسلام و مسلمین- به گونه زیر- بود:

سیره خویشاوندان عثمان:

۱- عبدالله به سعدبن ابی سرح، پسر خاله عثمان و برادر رضاعی او

حاکم در مستدرک گوید: «او کاتب رسول خدا (ص) بود که خیانتش در نوشتن آشکار شد و پیامبر عزلش نمود و او از اسلام رویگردان و به مکّیان پیوست و به آن‌ها گفت: «من محمّد را هرگونه که می‌خواستم جهت می‌دادم؛ او به من (عَزِيزٌ حَكِيم) و او می گفت: «آری، همه درست است!» که خداوند درباره‌ی او این آیه [انعام/ ۹۳] را نازل فرمود: (وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ قالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَ لَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْ ءٌ وَ مَنْ قالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَوْ تَرى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَراتِ الْمَوْتِ

وَ الْمَلائِكَةُ باسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَ لَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آياتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ)

«و چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی را بر خدا ببندد، یا بگوید : «بر من وحی شده»، در حالی که بر او وحی نشده است، و کسی که بگوید: «من نیز همانند آنچه خدا نازل کرده، نازل می‌کنم»! و اگر ببینی هنگامی را که این ظالمان در شداید مرگند و فرشتگان دست ها را گشوده و به آن ها گویند: «جان خود را خارج سازید که امروز به خاطر دروغ‌هایی که به خدا بستید و نسبت به آیات او استکبار ورزیدید، مجازات خوارکننده‌ای خواهید دید»!

و بدین‌خاطر، رسول خدا (ص) خونش را هدر فرمود و هنگامی که مکه را فتح کرد همه مردم را امان داد مگر چهار مرد و دو زن را که : «حتی اگر در زیر پرده کعبه یافت شدند باید کشته شوند »! یکی از آن ها همین عبدالله بود که به نزد عثمان گریخت و عثمان او را مخفی کرد و پس از امان یافتن مردم مکه، او را به نزد رسول خدا (ص) آورد و برای او امام خواست و پیامبر (ص) به اطرافیان خود فرمود: «من سکوت نکردم مگر برای آنکه یکی از شما برخیزد و گردنش را بزند!» و مردی از انصار گفت : «یا رسول الله ! چرا به من اشاره نفرمودید؟ » فرمود: «ایماء و اشاره شایسته پیامبر نیست»[۴۷۲]

---

[۴۷۲] (۱). مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۰۰. اسد الغابه، ج ۳ ص ۱۷۳. تفسیر کشّاف، ج ۲ ص ۳۵. انساب الاشراف، ج ۵ ص ۴۹. سنن ابوداود، ج ۴ ص ۱۲۸. و نیز مراجعه کنید: تفسیر قرطبی و رازی و بیضاوی و خازن و نسفی و شوکانی، در تفسیر آیه مذکور.

این عبدالله بن سعد بن ابی سرح است که چون عثمان به خلافت رسید، عمرو بن عاص را که حاکم مصر بود از اداره خراج برکنار و بر نماز و سپاه ابقاء کرد، و عبدالله را بر کار خراج گمارد، و چون با هم درگیر شدند، عمرو را

ص: ۲۲۷

از برگزاری نماز عزل و نماز ر ا به کار عبدالله اضافه کرد . عبدالله پس از کشته شدن عثمان معاویه را نپسندید و کناره گرفت و گفت : «من با مردی که هوادار قتل عثمان بود، همراه نخواهم شد » و بعد، در زمان خلافت امام علی (ع) در «رمله» وفات کرد و ذهبی گوید: «او یک حدیث روایت کرده است».[473]

۲ و ۳- مروان و حارث پسران حَکَم بن ابی‌العاص عموی عثمان:

بلاذری گوید: «حکم بن ابی العاص در جاهلیت همسایه رسول خدا (ص) بود و آزار او به آن حضرت در اسلام بیشتر شد. ورود حَکَم به مدینه پس از فتح مکه بود و در همان حال نیز دین درستی نداشت؛ چنانکه گاهی پشت سر رسول خدا (ص) راه می‌رفت و شکلک درمی‌آورد و هنگامی که آن حضرت نماز می گزارد پشت سر او می‌ایستاد و با انگشتان خود لودگی می نمود؛ تا آنجا که روزی به سرکشی و تجسس در خانه رسول خدا (ص) پرداخت و آن حضرت او را شناخت و با عصا دنبالش کرد و فرمود : «چه کسی مرا از شرّ این مارمولک نجات می دهد!» سپس فرمود : «او و فرزندانش نباید در کنار من باشند» و همه آن‌ها را به طائف تبعید کرد.

رسول خدا (ص) وفات کرد و عثمان از ابوبکر خواست تا آن ها را به مدینه بازگرداند که او نپذیرفت و گفت : «من کسی نیستم که تبعید شدگان رسول خدا را پناه دهم !» و چون عم ر به خلافت رسید درخواست خود را تکرار کرد و او نیز گفته ابوبکر را بازگفت؛ تا آنگاه که خود عثمان به خلافت رسید و همه آن‌ها را به مدینه بازآورد»[474]

و روزی که وارد مدینه شد، تن پوشش پاره و مندرس بود و در حالی که بزی را می راند و مردم به حال زار او و همراهانش می‌نگریستند، وارد خانه خلیفه شد

ص: ۲۲۸

و دیری نپائید که با جبّه خز و قبای فاخر بیرون آمد.[475]

و چون مأمور وصول صدقات و مالیات بازار مسلمانان، روز خود را به شب رسانید، عثمان به او گفت : «آن را به حَکَم بسپار!»[476] سپس او را کارگزار وصول صدقات و مالیات قبیله قضاعه نمود که جمع آن به سیصد هزار درهم رسید و چون بازگشت همه را به خود او بخشید![477] و هنگامی که وفات کرد بر گورش خیمه افراشت![478]

---

[473] (۱). سیرة النبلاء ذهبی، ج ۳ ص ۲۳- ۲۴.

[474] (۲). انساب الاشراف، ج ۵ ص ۲۷..

[475] (۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۶۳.

[476] (۲). همان، ج ۲ ص ۱۶۸.

و پسر حَکَم «مروان» داماد عثمان و شوهر دختر او «امّ ابان» بود و «حارث» پسر دیگر او دختی دیگر عثمان «عایشه» را در اختیار داشت.

رسول خدا (ص) در احادیث بسیاری «حَکَم»[479] و اولاد او را لعن و نکوهش کرده و فرموده : «وای بر امّت من از آنچه در صُلب این [حکم] قرار دارد![480]

و فرموده: «لعنت خدا بر او و بر کسی باد که از صلب او بیرون می‌آید، مگر مؤمنان که اندکند.»

و فرموده: «هرگاه فرزندان «ابی العاص» به سی نفر برسند، دین خدا را کمینگاه، بندگان خدا را برده، و مال الله را صرفه‌ی خود گیرند!»

و فرموده: «من در رؤیای خود دیدم که فرزندان «حَکَم بن ابی‌العاص» همانند بوزینه بر منبر من می‌جهند!» و رسول خدا (ص) از آن پس تا پایان عمر، آسوده و خندان مشاهده نگردید![481]

ص: ۲۲۹

و نیز، حاکم از عبدالرحمان بن عوف، گوید : «هیچ نوزادی به دنیا نمی آمد مگر اینکه او را نزد پیامبر (ص) می‌آوردند و آن حضرت برای او دعا می‌کرد ولی چون «مروان بن حکم» را آوردند، فرمود: «این مارمولک، زاده‌ی مارمولک و ملعون زاده‌ی ملعون است!».[482]

***

تا اینجا، اجتهاد خلفای ثلاثه درباره‌ی: «خمس» و «میراث» رسول خدا (ص) را یادآور شدیم؛ و اکنون:

سیره امام علی (ع) درباره «خمس» و «میراث رسول خدا (ص)»:

از ابن عباس، گوید: «خمس در زمان رسول خدا (ص) به پنج سهم تقسیم می‌شد: خدا و پیامبر یک سهم، ذی القربی یک سهم، و یتیمان و مسکینان و ابن السبیل [/ در راه‌ماندگان] سه هم؛ پس از آن، ابوبکر و عمر و عثمان آن را به سه سهم تقسیم کردند و سهم پیامبر و سهم ذوی القربی ساقط شد و بر سه گروه باقیمانده تقسیم گردید. سپس علی بن ابی طالب- کرّم الله وجهه- آن را بدانگونه که ابوبکر و عمر و عثمان تقسیم کرده بودند، تقسیم کرد.»[483]

---

[477] (۳). انساب الاشراف، ج ۵ ص ۲۸.

[478] (۴). همان، ج ۵ ص ۲۷.

[479] (۵). همان، ج ۵ ص ۱۲۶، و مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۴۸۱.

[480] (۶). اسد الغابه، ج ۲ ص ۳۴، شرح حال حَکَم.

[481] (۷). مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۴۷۹- ۴۸۱..

[482] (۱). همان.

[483] (۲). الخراج، ص ۲۳.

و از امام باقر (ع) پرسیدند: «نظر علی- کرّم الله وجهه- درباره‌ی خمس چه بود؟» فرمود: «نظر او درباره‌ی آن، نظر اهل بیتش بود؛ ولی او خوش نداشت با ابوبکر و عمر مخالفت نماید!»[۴۸۴]

و از محمدبن اسحاق، گوید: «از ابوجعفر محمد بن علی پرسیدم: «علی بن ابی‌طالب هنگامی که ولایت امری این مردم را پذیرفت، درباره‌ی سهم ذی القربی

ص: ۲۳۰

چه کرد؟» فرمود: «روش ابوبکر و عمر را ادامه داد .» گفتم: «چگونه؟ در حالی که شما نظر دیگری دارید؟ !» فرمود: «اهل بیت او جز رأی او را نگویند .» گفتم: «چه چیز مانع او شد؟ » فرمود: «به خداسوگند! خوش نداشت که او را مخالف ابوبکر و عمر بخوانند!»[۴۸۵]

و در روایتی دیگر در سنن بیهقی، فرمود: «چون خوش نداشت مخالف ابوبکر و عمر قلمداد شود!»[۴۸۶]

این روایات برآنند که امام علی (ع) چیزی از آنچه را که پیشینیان او درباره ی «خمس» و «میراث رسول خدا (ص)» انجام داده بودند، تغییر نداد؛ چون توان تغییر چیزی از آن را نداشت!

و در سنن بیهقی از امام صادق و او از پدرش (ع) فرمود: «حسن و حسین و ابن عباس و عبدالله بن جعفر- رض- از علی (ع) خواستار سهم خویش از خُمس شدند و او فرمود : «آن حق شماست؛ ولی من اکنون با معاویه در حال جنگم، اگر خواستید حق خودتان از آن واگذارید.»[۴۸۷]

مؤلف گوید: این روایت بر آن است که امام (ع) خمس را در تجهیز سپاه بر علیه معاویه خرج کرده بود.

خمس و میراث رسول خدا (ص) در زمان خلفای بنی امیه:

ظاهر روایات بر آن است که اجتهاد معاویه در منع خمس از بنی هاشم و منع ارث از ذریّه رسول خدا (ص)، مشابه اجتهاد خلفای ثلاثه پیشین بوده است؛ جز

ص: ۲۳۱

اینکه معاویه نتیجه‌ی اجتهاد خاص خود را نیز بر آن افزوده است.

---

[۴۸۴] (۳). همان، و الأموال ابوعبید، ص ۳۳۲، و احکام القرآن جصّاص، ج ۳ ص ۶۳..

[۴۸۵] (۱). سنن بیهقی، ج ۶ ص ۳۴۳.

[۴۸۶] (۲). سنن بیهقی، ج ۶ ص ۳۴۳.

[۴۸۷] (۳). همان، سپس گوید:« شافعی گوید:« این حدیث را برای عبدالعزیز بن محمد بیان داشتم و او گفت:« راوی راست گفته، و جعفر[/ امام صادق] آن را اینگونه بیان می‌داشت ...».

در طبقات ابن سعد گوید : «هنگامی که عمر بن عبدالعزیز فرمان داد تا بخشی از خُمس را به بنی هاشم بازگردانند، گروهی از آنان گرد هم آمدند و نامه‌ای نوشتند و با نماینده‌ای به سوی او فرستادند تا از او به خاطر صله‌ی رحمی که در حق آن‌ها روا داشته سپاسگزاری نمایند؛ چون آن‌ها از زمان معاویه تا آن روز همواره در تنگنا و ناداری بودند ...»[۴۸۸]

و نیز، گوید: «علی‌بن عبدالله بن عباس و ابو جعفر محمدبن علی گفتند : «از زمان معاویه تا امروز هیچ خمسی در بین ما تقسیم نشده است.»[۴۸۹]

اما نتیجه اجتهاد خاص معاویه در این باره را حاکم در مستدرک، ذهبی در تلخیص، ابن سعد در طبقات، ابن عبدالبرّ در استیعاب و ابن اثیر در اسدالغابه در شرح حال «حَکَم بن عمرو» آورده‌اند. و نیز، طبری و ابن اثیر و ذهبی و ابن کثیر در حوادث سال ۵۰ هجری؛ حاکم گوید:

«زیاد، حکم بن عمرو غفاری را با سپاهی به سوی خراسان فرستاد و آن ها غنایم بسیاری به دست آوردند و زیاد به او نوشت: «اما بعد، امیر المؤمنین [/ معاویه] فرمان داده تا طلا و نقره ها را برای او جداسازی و هیچ زر و سیمی را بین مسلمانان تقسیم ننمایی!»

و در تاریخ طبری چنین است که: «امیرالمؤمنین فرمان داده تا همه طلاها و نقره‌ها و نفایس را برای او کنار بگذاری و تا آن‌ها را جدا نکردی هیچ چیز را جابه‌جا مکن!»

و حکم بن عمرو به او نوشت: «اما بعد، نامه‌ات رسید. نوشته‌ای که امیرالمؤمنین فرمانم داده تا همه زر و سیم ها و نفایس را برای او کنار بگذارم و

ص: ۲۳۲

چیزی را جا به جا نکنم؛ در حالی که فرمان خدا برتر از فرمان امیرالمؤمنین است، و به خدا سوگند! اگر [راه‌های] آسمان و زمین بر بنده‌ای مسدود گردد و او خداترس باشد، به یقین خدای سبحان راه نجاتی برای او قرار خواهد داد !» و بعد به سپاهیان گفت: «صبحگاهان برای دریافت غنایم خود حاضر شوید .» و آن‌ها آمدند و از خُمس غنایم را کنار گذاشت و بقیه را میان آن‌ها تقسیم کرد.»

گوید: «زیاد به او نوشت: «به خدا سوگند! اگر زنده ماندم بند از بندت را ذرّه ذرّه جدا خواهم کرد!»

و حاکم گوید: «معاویه پس از آنکه از اقدام حکم در تقسیم غنایم باخبر شد، مأموری را به سوی او فرستاد تا در بندش کرده و محبوسش نماید و او در همان حال بمرد و مدفون شد و گفت: «من دادخواهی می‌کنم».

و در شرح حال او در تهذیب التهذیب گوید: «معاویه مأمور دیگری فرستاد و او حکم را در بند و زندانی کرد و وی در حال قید و بند وفات کرد.»[۴۹۰]

---

[۴۸۸] (۱). طبقات ابن‌سعد، چاپ اروپا، ج ۵ ص ۲۸۹.

[۴۸۹] (۲). همان..

و طبری و دیگران گویند: «حکم گفت: «خداوندا! اگر نزد تو خیری دارم، مرا بمیران!» که در مرو خراسان وفات کرد.»

مؤلف گوید: «برخی از علما این خبر را ناخوش داشته و آن را ناقص و تحریف شده آورده اند؛ مانند ذهبی که در تاریخش گوید: «پس به او نوشت : «هیچ طلا و نقره ای را تقسیم مکن .» و او در پاسخ نوشت : «به خدا سوگند ! اگر آسمان‌ها بسته باشند ...»

ص: ۲۳۳

و ابن کثیر نوشته است: «نامه زیاد به او رسید؛ از زبان معاویه که: «طلا و نقره‌های غنیمتی را برای معاویه و بیت المال او کنار بگذارد.»

و ابن حجر در شرح حال حَکَم در تهذیب و اصابه گوید : «معاویه او را به حکومت خراسان منصوب کرد و سپس درباره‌ی چیزی مورد عتابش قرار داد و مأمور دیگر ی فرستاد و او حَکَم را زندانی و در بند کرد و وی در قید و بند خویش بمرد.»

این، داستان «حَکَم بن عمرو » بود. داستانی که برخی اشتباه کرده و گفته اند: «این داستان مربوط به «ربیع‌بن زیاد حارثی» است»، در حالی که ربیع هنگامی که خبر کشته شدن «حجر بن عدی» را شنید گفت: «خداوندا! اگر ربیع را نزد تو خیری هست، او را بمیران.» که در همان مجلس که بود وفات کرد.[491]

و این حال «خُمس» در زمان معاویه بود، اما حال «میراث رسول خدا (ص)» در زمان او، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت کرده و گوید:

«معاویه پس از وفات حسن بن علی، ثلث فدک را به تیول «مروان» داد و ثلث دیگر را به «عمروبن عثمان بن عفان» و ثلث سوم را به «یزیدبن معاویه» و آن‌ها همواره آن را دست به دست می‌دادند تا سرانجام همه آن از آنِ مروان شد.»[492]

و ابن سعد در طبقات گوید: «معاویه هنگامی که مروان را از حکومت مدینه برکنار کرد و بر او غضب نمود، فدک را از او گرفت و همچنان در اختیار وکیل او در مدینه بود تا ولیدبن عتبة‌بن ابی سفیان آن را درخواست کرد و معاویه نپذیرفت و بعد، سعیدبن عاص درخواست آن کرد و معاویه خواسته او را هم اجابت نکرد و چون برای بار آخر دوباره مروان را حاکم مدینه گردانید، آن را بدون درخواست مروان به او بازگردانید و محصولات گذشته‌اش را نیز بدو داد و

ص: ۲۳۴

---

[490] (۱). مستدرک حاکم و تلخیص آن در حاشیه، ج ۳ ص ۴۴۲. طبقات ابن‌سعد، چاپ اروپا، ج ۷ قسمت اول ص ۱۸. استیعاب، ج ۱ ص ۱۱۸. اسدالغابه، ج ۲ ص ۳۶. تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۲ ص ۱۱۱. تاریخ ابن‌اثیر، چاپ اروپا، ج ۳ ص ۳۹۱. تاریخ ذهبی، ج ۲ ص ۲۲۰. تاریخ ابن کثیر، ج ۸ ص ۴۷، و تهذیب التهذیب، ج ۵ ص ۲۸۸. و نیز، به شرح حال حکم در تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۱۹۲، و جوامع السیره، ص ۳۰۶ مراجعه نمایید..

[491] (۱). مراجعه کنید: اسد الغابه، ج ۲ ص ۱۶۴، شرح حال ربیع.

[492] (۲). شرح نهج البلاغه، ج ۴ ص ۸۰..

همچنان در اختیار مروان بود.»[493]

مؤلف گوید: برخی اشتباه کرده و پنداشته اند که معاویه اولین کسی بود که فدک را به تیول مروان داد، در حالی که عثمان پیش از معاویه آن را به تیول او داده بود، و شاید سبب اشتباه آن باشد که آخرین بار این معاویه بود که فدک را به مروان بازگردانید!

در زمان خلفای بنی‌امیه پس از معاویه:

خلفای بنی‌امیه- به جز عمربن عبدالعزیز- تصرف در «خُمس» را تصرف در ملک خویش می‌دانستند و گاهی آن را به هر که می‌خواستند می‌بخشیدند و زمانی آن را با دیگر اموالی که بر آن ها چیره می شدند، در ردیف گنجینه های خود قرار می‌دادند؛ همان‌گونه که «ولیدبن عبدالملک» بنا بر نقل سنن نسائی آن را به فرزندش «عمر» بخشید.

گوید: «عمربن عبدالعزیز در نامه‌ای به عمربن ولید نوشت : «و پدرت کلّ خمس را سهم تو قرار داد؛ در حالی که سهم پدرت همانند سهم یکی از مسلمانان است! و در خُمس حقّ خدا و حق رسول خدا و ذوی القربی و یتیمان و مسکینان و ابن السبیل مقرّر است، و چه بسیارند دادخواهان پدرت ! و چگونه از کثرت این همه دشمن و دادخواه رهایی می یابد؟! و نیز همدمی آشکار تو با آلات طرب و مطربان که بدعتی است در اسلام! و لذا بر آن شده‌ام تا کسی را به سوی تو بفرستم که محفل زشتت را از بن براندازد!»[494]

ص: ۲۳۵

و ما جز این حدیث، حدیث دیگری را نیافتیم که پس از معاویه تا زمان عمربن عبدالعزیز، درباره ی خمس و میراث رسول خدا (ص) و تغییر وضعیت آن، از آنچه که در زمان معاویه بوده، سخن گفته باشد.

در زمان عمربن عبدالعزیز:

عمربن عبدالعزیز به ابوبکر بن محمد قاضی مدینه نوشت که درباره ی «کتیبه» [/ یکی از قلعه‌های خیبر] تحقیق و روشن کند که آیا کتیبه، خمس رسول خدا (ص) از خیبر بوده یا از اموال شخصی آن حضرت می باشد؟ او تحقیق کرد و پاسخ داد: «کتیبه خمس رسول خدا (ص) بوده است » و عمربن عبدالعزیز چهار یا پنج هزار دینار طلا برای او فرستاد و فرمانش داد تا پنج یا شش هزار دینار دیگر که از «کتیبه» وصول می‌کند بر آن بیفزاید تا به ده هزار دینار برسد و آن را میان بنی‌هاشم تقسیم کند و مرد و زن و کوچک و بزرگ را یکسان بدهد؛ و او چنان کرد.»[495]

---

[493] (۱). طبقات ابن سعد، ج ۵ ص ۲۸۸.

[494] (۲). سنن نسائی، باب قسم الفیء، ج ۲ ص ۱۷۸. و سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۳- ۲۲۴، گوید: ولید[/ پدر عمر] جباری ستمگر و در سخن گفتن لحّان و پر اشتباه بود. در شوال سال ۸۶ هجری به خلافت رسید و در نیمه جمادی الآخر سال ۹۶ هجری در ۵۱ سالگی وفات کرد..

[495] (۱). طبقات ابن سعد، ج ۵ ص ۲۸۷- ۲۸۸، که ما آن را فشرده آوردیم. و ابوحفص، عمربن عبدالعزیز بن مروان اموی، در سال ۶۳ هجری به دنیا آمده و در صفر سال ۹۹ هجری با او بیعت شد و خلافت او دو سال و پنج ماه ادامه یافت و در رجب سال ۱۰۱ هجری وفات کرد. شرح حال او در طبقات ابن‌سعد، ج ۵ ص ۲۴۳، و تاریخ الخلفای سیوطی، ص ۲۲۸، و العبر، ج ۱ ص ۱۲۰، آمده است.

و ابن سعد از جعفربن محمد روایت کند که گفت : «عمربن عبدالعزیز سهم ذی القربی را بین فرزندان عبدالمطّلب تقسیم کرد و به زنان آن‌ها که از غیر فرزندان عبدالمطّلب بودند سهمی نداد.»

و نیز، روایت کند و گوید : «هنگامی که نامه عمربن عبدالعزیز به والی مدینه رسید که خمس را بر بنی هاشم تقسیم کند، والی بر آن شد تا فرزندان مطّلب را از

ص: ۲۳۶

خمس محروم سازد که فرزندان عبدالمطّلب گفتند : «تا آن‌ها نگیرند، ما نیز درهمی نمی گیریم!» و والی آن را به عمربن عبدالعزیز گزارش کرد و او پاسخ داد : «من آن ها را از هم جدا ندانستم؛ آن ها در پیمان قدیم و دیرین از فرزندان عبدالمطّلب به شمارند؛ پس، آن‌ها را همانند فرزندان عبدالمطلب بدارم و بدان‌ها نیز پرداخت شد.»[۴۹۶]

و ابویوسف در کتاب «الخراج» روایت کرده و گوید : «عمربن عبدالعزیز سهم رسول خدا و سهم ذوی القربی را برای بنی‌هاشم فرستاد.»[۴۹۷]

و ابن سعد گوید : «فاطمه دختر حسین در نامه ای از اقدام او تشکر کرد و نوشت : «به راستی که بی خادمان را خدمت کردی و برهنگان تن پوش به خود گرفتند!» و عمر از آن شادمان شد.».

و گوید: «عمربن عبدالعزیز گفت: «اگر زنده ماندم، همه حقوقتان را به شما خواهم داد.»[۴۹۸]

سرانجام فدک:

یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان گوید : «عمربن عبدالعزیز که به خلافت رسید، به کارگزار خود در مدینه نوشت و فرمان داد تا «فدک» را به نوادگان «فاطمه (س)» بازگرداند.»[۴۹۹]

و در شرح نهج البلاغه گوید : «ابوبکر بن حزم کارگزار او در پاسخ نوشت : «نوادگان فاطمه علیها السلام در آل عثمان و آل فلان و آل فلان زاده شده‌اند؛

ص: ۲۳۷

و ابوبکر بن محمد قاضی مدینه، در سال ۱۲۰ هجری وفات کرد. حدیث او را صاحبان صحاح روایت کرده‌اند.(تقریب التهذیب، ج ۲ ص ۳۹۹)..

[۴۹۶] (۱). طبقات ابن سعد، ج ۵ ص ۲۸۹.

[۴۹۷] (۲). الخراج، ص ۲۵.

[۴۹۸] (۳). طبقات ابن سعد، ج ۵ ص ۲۸۸- ۲۸۹.

[۴۹۹] (۴). معجم البلدان، ماده« فدک»..

فدک را به کدامین آن ها بازگردانم؟» که پاسخش داد: «اما بعد، من اگر بنویسم و فرمانت دهم تا گوسفندی را قربانی کنی، برای من می نویسی: شاخدار باشد یا بی شاخ؟! یا اگر دستورت دهم گاوی را قربانی کنی، از من می پرسی: چه رنگی باشد؟ این نامه‌ام که به تو رسید، فدک را در بین نوادگان فاطمه از علی (ع) تقسیم کن، و السلام.»

گوید: «بنی امیه این اقدام عمربن عبدالعزیز را ناپسند شمردند و او را سرزنش کرده و گفتند: «کار شیخین [/ ابوبکر و عمر] را تقبیح کردی.»

و گروهی از اهل کوفه برای اعتراض نزد او رفتند و چون بر این کار، مورد عتابش قرار دادند، گفت: «شما ندانستید و من دانستم، و فراموش کردید و یادآور شدم! همانا ابوبکر بن عمربن حزم از پدرش از جدّش برای من روایت کرد که رسول خدا (ص) فرمود: «فاطمه پاره تن من است؛ هر چه به خشمش آ ورد، به خشمم آورد و هر چه خشنودش کند، خشنودم کند.» و فدک در زمان ابوبکر و عمر، صافیه و خالصه [رسول خدا (ص)] بود و پس از آن در اختیار مروان قرار گرفت و او آن را به پدرم عبدالعزیز بخشید و من و برادرانم آن را از او به ارث بردیم و من از برادرانم خواستم تا سهم خود را به من بفروشند، که برخی فروختند و برخی بخشیدند تا همه آن در اختیار من قرار گرفت و تصمیم گرفتم آن را به نوادگان فاطمه بازگردانم.» آن‌ها گفتند: «اگر چنین است»، پس اصل را نگهدار و غلّه آن را بین آن ها تقسیم کن.» و او چنین کرد».[۵۰۰]

و در روایتی دیگر گوید: «هنگامی که عمربن عبدالعزیز به خلافت رسید، نخستین ردّ مظالم او فدک بود که حسن بن حسن‌بن علی‌بن ابی‌طالب (ع) را فراخواند، و گفته شده: بلکه علی‌بن الحسین (ع) را فراخواند و فدک را به او

ص: ۲۳۸

بازگردانید؛ و فدک در طی حکومت عمربن عبدالعزیز در دست نوادگان فاطمه (س) بود.»[۵۰۱]

پس از عمربن عبدالعزیز

پس از عمربن عبدالعزیز، سخنی درباره «خمس» وجود ندارد. اما فدک، یاقوت حموی و ابن‌ابی الحدید گویند:

«یزید بن عاتکه[۵۰۲] [/ یزیدبن عبدالملک] که به حکومت رسید، آن را از نوادگان فاطمه ب ازستاند و دوباره در اختیار مروانیان قرار گرفت و آن ها آن را دست به دست می دادند تا خلافت را از کف دادند و پس از آن ها، ابوجعفر منصور،

---

[۵۰۰] (۱). شرح نهج البلاغه، ج ۴ ص ۱۰۳..

[۵۰۱] (۱). همان، ج ۴ ص ۸۱.

[۵۰۲] (۲). یزید بن عبدالملک مروان، مادرش عاتکه دختر یزیدبن معاویه، پس از عمربن عبدالعزیز به خلافترسید و بنابر وصیّت برادرش سلیمان باید از سیره عمربن عبدالعزیز پیروی می‌کرد که اطرافیانش چهل نفر از شیوخ را نزد او آوردند تا گواهی دهند که خلفا را حساب و کتاب و عذابی نباشد؛ و چنان شد که معشوقه‌اش بنام حبابه بر عزل و نصب والیان و دیگر امور حکومتی چیره گردید . روزی که سرمست و طربناک بود گفت:« رهایم کنید تا به پرواز درآیم» که معشوقه‌اش گفت:« این امت را به که وامی‌گذاری» گفت:« به تو!» و هنگامی که این زن وفات کرد سه روز تمام جنازه‌اش را رها کرد تا بو افتاد و همواره او را می‌بوئید و می‌بوسید و گریه می‌کرد و خود وی چند روز پس از او، در سال ۱۰۵ هجری، فوت کرد. گفته شده:« و از شدت عشق مرد و خلیفه‌ای جز

پس از شورش نوادگان امام حسن (ع)، آن را در اختیار گرفت و بعد، مهدی پسر منصور آن را به اولاد فاطمه بازگردانید و بعد، موسی بن مهدی و هارون برادرش آن را بازستاندند و پیوسته در اختیار آن ها بود تا مأمون به حکومت رسید و آن را به فاطمیان بازگردانید.

ص: ۲۳۹

ابوبکر از محمدبن زکریا و او از مهدی بن سابق روایت کند که گفت : «مأمون برای ردّ مظا لم مجلس گرفت و اولین نامه‌ای که به دستش رسید در آن نگریست و گریست و به کسی که بالای سرش ایستاده بود گفت : «فریاد بزن و بگو: «وکیل فاطمه کجاست؟» که شیخی با لبّاده و عمامه و پای‌افزاری جلو باز برخاست و پیش آمد و درباره «فدک» با او به مناظره پرداخت؛ مأمون برای او دلیل می‌آورد و او برای مأمون! سپس فرمان داد تا آن را به نام آن ها بنویسند و پس از نوشتن بر او خوانده شد و آن را تنفیذ کرد که «دعبل» برخاست و خطاب به مأمون ابیاتی را خواند که ابتدای آن چنین است:

»اصبح وجه الزمان قد ضحکا	بردّ مأمون هاشم فدکا[۵۰۳]«
سیمای زمانه وه چه خندان گردید	تا ردّ فدک به هاشم از مأمون دید

صاحب فتوح البلدان مشروح نوشته مأمون را آورده و گوید : «در سال ۲۱۰ هجری امیر المؤمنین مأمون پسر هارون الرشید فرمان داد تا فدک را به نوادگان فاطمه بازگردانند؛ او به کارگزار خود در مدینه نوشت : «اما بعد، همانا امیر المؤمنین با جایگاهی که از دین خدا و خلافت رسول الله و خویشاوندی با آن حضرت دارد، سزاوارترین کسی است که به سنت او عمل کرده و فرمانش را تنفیذ و بخشوده هایش را تسلیم و صدقاتش را تثبیت کند، که توفیق و عصمت امیر المؤمنین از خدا و به سوی خدا و با عملی است که برای قرب به خدا انجام و صدقه او گردانید و این امری آشکار و معروف بود و میان اهل بیت رسول الله

ص: ۲۴۰

درباره آن اختلافی نبود و همواره آن کس که به او سزاوارتر بود [یعنی فاطمه (س)] و فدک بدو بخشیده شده بود، آن را مطالبه می‌کرد؛ و اکنون امیر المؤمنین بر آن شد که آن را به وارثان او بازگرداند و تسلیم آن هایش کند تا به خدا و رسول خدا تقرّب جوید و حق و عدل خدائی را اقامه، و فرمان و صدقه رسول الله را تنفیذ نماید؛ و لذا فرمان داد تا این حکم را در دیوان‌های او ثبت کرده و در بخشنامه‌ای به کارگزارانش ابلاغ نمایند.

او که در عشق مرده باشد سراغ ندارند.» مراجعه کنید: فهرست اغانی. تاریخ ابن‌اثیر، ج ۵ ص ۹۰- ۹۳. تاریخ الخمیس، ج ۲ ص ۳۱۸، و مرآة الجنان، ج ۱ ص ۲۲۴- ۲۲۵..

[۵۰۳] (۱). شرح نهج البلاغه، ج ۴ ص ۸۱، و فتوح البلدان، ماده« فدک» ..

و اگر بنابر آن است که- پس از وفات رسول خدا (ص)- در هر موسمی همه کسانی را که صدقه و بخشوده و وعده ای به آنان داده شده، صدا بزنند و سخن آن ها را تصدیق کنند و وعده آن ها را به انجام برسانند، مسلماً تصدیق سخن فاطمه رض- درباره آنچه که برای او مقرر شده، برتر و شایسته‌تر باشد.

لذا امیر المؤمنین به مبارک طبری خادم و کارپرداز خود [در فدک] فرمان می‌دهد تا «فدک» را با همه حدود و حقوق و کارکنان و محصول آن به وارثان فاطمه دختر رسول خدا (ص) بازگرداند و آن را تسلیم «محمدبن یحیی بن حسین بن زیدبن علی‌بن الحسین‌بن علی‌بن ابی‌طالب، و محمدبن عبدالله بن الحسن بن علی‌بن الحسین‌بن علی‌بن ابی‌طالب» گرداند، که امیر المؤمنین این دو را متولی آن گردانید تا کارگزار صاحبانش باشند.

و بدان که این تدبیر امیرالمؤمنین و الهامی است که خ داوند به خاطر اطاعت و تسلیم و تقرّبش به خدا و رسول خدا، بدو ارزانی داشته است! اکنون او [/ مبارک طبری] را آگاه ساز و با محمدبن یحیی و محمد بن عبدالله نیز، به گونه‌ای برخورد کن که با مبارک طبری برخورد می کردی، و آن ها را در بازسازی و اصلاح فدک و فزونی غلّات آن اعانت نما- انشاءالله- و السلام».

این حکم در روز چهارشنبه دوم ذی القعده سال ۲۱۰ هجری مکتوب شد. اما هنگامی که متوکل علی الله- ره- جانشین مأمون شد فرمان داد تا آن را به وضعی

که پیش از مأمون- ره- داشت بازگردانند.»[۵۰۴]

دنباله این خبر را ابن ابی الحدید یادآور شده و گوید: «فدک همچنان به دست آن ها بود تا زمان متوکل فرارسید و آن را به تیول «عبدبن عمر بازیار» داد. در فدک یازده اصله نخل خرما بود که رسول خدا (ص) آن‌ها را با دست خود غرس کرده بود و نوادگان فاطمه خرم ای آن را برمی گرفتند و به گاه ورود حاجیان بدان ها هدیه می کردند و از این راه صله و اموال فراوانی به آن ها می رسید، که عبدبن عمر بازیار مردی به نام «بشران‌بن ابی‌امیّه ثقفی» را به مدینه فرستاد تا آن ها را قطع کرد. سپس به بصره بازگشت و فلج شد.»[۵۰۵]

این آخرین خبر و نظر خلفا درباره‌ی «خمس و فدک» بود. اما نظر و دیدگاه علمای مکتب خلفا در این باره چنان است که می‌آید:

دیدگاه علمای مکتب خلا درباره خمس:

در بحث پیشین نظر خلفا درباره ی «خمس» و اقدامات گوناگون آن ها را، یکی پس از دیگری عرضه داشتیم و تناقض آشکار برخی با برخ ی دیگر را مشاهده کردیم . دیدگاه علمای مکتب خلفا درباره ی «خمس» نیز به همانگونه دنباله رو اقدامات خلفاست؛ چنانکه:

---

[۵۰۴] (۱). فتوح البلدان، داستان فدک، ص ۳۷ و ۳۸.

[۵۰۵] (۲). شرح نهج البلاغه، ج ۴ ص ۸۱..

ابن‌رشد گوید: «علما درباره «خمس» اختلاف کرده و به چهار مذهب مشهور تقسیم شده‌اند:

شافعی گوید: «خمس بنابر نصّ آیه شریفه بر پنج سهم تقسیم می‌شود.»

دیگری گوید: «خمس بر چهار سهم تقسیم می‌شود.»

و سومی گوید: «امروزه بر سه سهم تقسیم می‌شود؛ چون سهم پیامبر و ذی

ص: ۲۴۲

القربی با وفات پیامبر ساقط شده است.»

قول چهارم اینکه: «خمس به منزله «فیء» است که به فقیر و غنی هر دو داده می‌شود.»

آن‌ها که گفته اند چهار سهم یا پنج سهم می شود، درباره ی اینکه سهم رسول خدا و سهم ذوی القربی پس از فوت آن حضرت چه می‌شود، اختلاف کرده و گروهی گفته‌اند: «به سایر اصنافِ دارای حق بازگردانده می‌شود» و گروهی گفته‌اند: «بلکه بر بقیه سپاه بازگردانده می شود» و گروهی گفته اند: «بلکه سهم رسول خدا (ص) از آنِ امام است و سهم ذوی القربی به خویشاوندان امام می رسد» و گروهی گفته اند: «بلکه این دو سهم به مصرف سلاح و سپاه می رسد». و نیز درباره‌ی ذوی القربی و خویشاوندی و اینکه آن‌ها کیانند اختلاف کرده‌اند».[۵۰۶]

ابن قدامه در «مغنی» پس از آنکه روایت می‌کند که ابوبکر خمس را بر سه سهم تقسیم کرد، گوید : «و این نظر اصحاب رأی- ابوحنیفه و پیروان او- است که گویند: «خمس بر سه گروه تقسیم می‌شود: «یتیمان و مسکینان و ابن‌السبیل [/ در راه مانده]» و سهم رسول خدا (ص) و سهم خویشاوند او را نیز با فوت آن حضرت حذف کرده‌اند.».

و مالک گوید: «فیء و خمس یکی هستند و در بیت المال قرار داده می شوند.». و سفیان ثوری و حسن بصری گویند : «امام آن را در جائی که خدای عزوجل فرموده قرار می‌دهد.».

و گوید: «امّا آنچه ابوحنیفه گفته، با ظاهر آیه ی خمس مخالف است؛ چون خدای متعال نام پیامبر و خویشاوند آن حضرت را برده و برای آن‌ها نیز، همانند سه گروه دیگر، حقی قرار داده است و کسی که با آن حضرت مخالفت کند با

ص: ۲۴۳

نصّ قرآن مخالفت کرده است. و امّا اینکه ابوبکر و عمر- رض- سهم ذی القربی را در راه خدا مصرف کرده اند، هنگامی که آن را نزد احمد [بن حنبل] یادآور شدند سکوت کرد و سرش را جنبانید و آن را نپذیرفت و نظر داد که سخن ابن‌عباس و موافقان او شایسته‌تر است؛ چون موافق کتاب خدا و سنت رسول الله (ص) است.»[۵۰۷]

---

[۵۰۶] (۱). بداية المجتهد ابن‌رشد، الفصل الاول فی حکم الخمس، ج ۱ ص ۴۰۷..

[۵۰۷] (۱). المغنی ابن قدامه، باب تسمية الفیء و الغنيمة، جخ ۷ ص ۳۰۱.

و ابویعلی و ماوردی نظر داده‌اند که: «تعیین مصرف خمس وابسته به اجتهاد خلفا است.»[۵۰۸]

اکنون که سخن ما از اجتهاد خلفا درباره ی خمس و حق دختر رسول خدا (ص) گسترده و پردامنه شد، برای درک و دریافت جامع الأطراف موضوع و اخذ نتیجه، این بحث را فشرده کرده و برخی توضیحات را بر آن می‌افزائیم:

ص: ۲۴۴

فشرده بحثی که گذشت:

برای درک ژرفای اجتهاد خلفا درباره‌ی خمس و حقّ دختر رسول خدا (ص)- پس از ن که در طی قرون متمادی دچار غموض و پیچیدگی شده بود- ناچار از آن شدیم که ابتدا به بحث و بررسی مصطلحا ت اسلامی: «زکاة و صدقه و فیء و صفّی و انفال و غنیمت و خمس» بپردازیم و دریافتیم که:

۱- «زکات» در شریعت اسلامی یعنی: «تمام حقّ خدا در اموال».

۲- و «صدقه» نامی است برای آنچه که باید از نقدین [/ طلا و نقره] و غلّات و چهارپایان- اگر به حدّ نصاب برسند- کنار گذاشت و پرداخت، و آنچه که باید در روز عید فطر پرداخته شود . و از جمله دلایل ما آن است که : «خمس و صدقه و صفی» در نامه رسول خدا (ص) برای بیان انواع زکات آمده بود. بنابراین، «صدقه» نوعی از انواع زکات است نه در عرض زکات! و اضافه بر آن، می گوئیم: «چگونه می‌شود که «زکات» به معنای «صدقه» باشد، در حالی که زکات در آیات مکّی، و پیش از آن که حکم صدقه در مدینه نازل شود، آمده است؟!»[۵۰۹] و اکنون

ص: ۲۴۵

در پرتو آنچه یادآور شدیم، زکاتی که در این حدیث شریف آمده و فرموده : «اگر زکات مالت را پرداختی، حق خدا در مال را به انجام رسانیده‌ای» تفسیرش آن می‌شود که: «اگر آنچه را که درباره اموالت بر تو واجب شده پرداختی، حق خدا را به انجام رسانیده ای». و اما پرداخت غیر آن، مستحب است نه حق واجب . و نیز، حدیث : «هر که مالی را به دست آورد، تا پایان سال، زکات ندارد.» بدین معنی است که: «خدای را در مال او، تا پایان سال، حقی نیست.» همچنین است حالِ امثال آن دو، امّا واژه‌ی «صدقه» در آنچه یادآور شدیم و آنچه که انسان قربةً الی الله می پردازد، مستحب یا واجب، مشترک است؛ و فرث میان آن ها ایت است که : «حق واجب را اگر حاکم اسلامی از نقدین و غلات و چهارپایان قهراً بگیرد، زکات و صدقه‌ی واجب است، نه صدقه‌ای که انسان قربةً الی الله می‌پردازد.

۳- «فیء»: «اموال کفّار که بدون جنگ به دست می آید» و اجماع مسلمانان بر آن است که اموال بنی نضیر جزء فی ء است، و تصرّف رسول خدا (ص) در آن، همانند تصرّف مالک در ملک خویش بود.

---

[۵۰۸] (۲). الاحکام السلطانیه ماوردی،؛ ص ۱۲۶، و الاحکام السلطانیه ابویعلی، ص ۱۲۰..

[۵۰۹] (۱). مانند آیه ۴ سوره مؤمنون:(وَ الَّذینَ هُمْ لِلزَّكاةِ فاعِلُونَ):« و کسانی که زکات می پردازند». و آیه ۱۵۶ سوره اعراف:\i(فَسَأَكْتُبُها لِلَّذینَ یَتَّقُونَ وَ یؤْتُونَ الزَّكاةَ):\E« و آن[رحمتم] را برای تقوا پیشگان و زکات پردازان مقرر می دارم». و آیات ۱۳ و ۵۵ سوره مریم و ۷۳ سوره انبیاء، در حالی که صدقه در سال هفتم یا هشتم یا نهم هجری واجب گردید..

۴- «انفال» جمع نفل، به معنای: «بخشش و هبه» است و «نفل» زیاده بر واجب را گویند. انفال در قرآن کریم به هنگام جنگ بدر به کار رفت که خداوند مسلمانان را از تملک آنچه که بدون جنگ از مشرکان به دست آورده بودند، بازداشت؛ و نیز، هر سرزمینی که صاحبانش بدون جنگ از آنجا کوچ کنند، و آنچه در تیول پادشاهان بوده، و جنگل ها و بیشه‌ها و مرداب‌ها و زمین‌های موات و امثال آن‌ها.

۵- «غنیمت و مغنم»: عرب در جاهلیت و اسلام، چیزی را که بدون زحمت به

ص: ۲۴۶

دست می‌آمد، غنیمت می‌نامید. و «اغتنام» یعنی: «در انتظار غنیمت و مال غنیمتی به سر بردن » و هرگاه سلاح و مرکب و جامعه کسی با ستیز و دشمنی از او گرفته شود، آن را «سلب» نامند؛ و هرگاه تمام مال او گرفته شود، آن را «حرب» گویند؛ و الفاظ: «نهیبة و نُهبی» در نزد عرب زمان جاهلیت و اسلام، مرادف و مساوی: «غنیمت و مغنم» در عصر ماست؛ و اولین باری که مادّه «غنم» در قرآن کریم در کسب مال مطلق- بدون لحاظ دستیابی آسان- استعمال گردید، درباره‌ی جمع‌آوری اموال مشرکان در برد بود که پس از آن که خداوند ملکیتش را از افراد سلب کرد، «انفال» ش نامید و آن را برای خدا و رسول قرار داد و بعد، «غنایم» را برای دیگر افراد اختصاص داد و پرداخت «خمس» [/ یک پنجم] از مطلق آن را برای خدا و رسول و خویشاوندان آن حضرت [و یتیمان و مسکینان و در راه‌ماندگان] تشریع فرمود، و مورد اخذ و دریافت را به مطلق غنایم و دست آوردها، تعمیم داد؛ حال آن که در جاهلیت یک چهارم غنایم سهم ویژه رئیس بود و خداوند به جای یک چهارم، یک پنجم را واجب کرد و به جای یک سهم ویژه رئیس، آن را بر شش سهم تقسیم فرمود.

دلیل دیگری که پرداخت «خمس» را از مطلق غنایم و دست آوردها واجب می داند- اضافه بر آنچه یادآور شدیم- اجماع مسلمانان است بر اینکه رسول خدا (ص) از مالی که از زمین استخراج شده بود، معدن یا کنج، خمس گرفت؛ و این چیزی نبود که مسلمانان از راه ستیز در جنگ به دست آورده باشند.

و دلیل دیگر از سنّت، فرمان رسول خدا (ص) به هیئت نمایندگی قبیله عبدالقیس در پرداخت «خمس غنایم» بود. چون آن‌ها از آن حضرت خواستند تا احکام اسلامی را به آنان بیاموزد تا آن را فراگیرند و به قبیله خود یاد دهند؛ زیرا از ترس قبیله مُضَر، جز در ماه‌های حرام نمی‌توانستند از محدوده خود خارج

ص: ۲۴۷

شوند؛ و تصور اینکه این قبیله، قبیله ای جنگجو بوده باشند، تا مراد از «مغنم و غنیمت» در این فرمان «غنایم جنگی» باشد، مردود است. پس، به ناچار باید مراد از «مغنم» مطلق اموال اکتسابی باشد.

همچنین مضمون نامه‌های رسول خدا (ص) به سایر قبایل عرب است که اسلام آورده بودند، و نیز، دستور العمل هائی که برای والیان خود می‌نوشتند، مانند آنچه که در دستورالعمل والیان آن حضرت در یمن آمده که: «والی باید خمس غنایم را بگیرد؛ و نیز، صدقاتی را که بر مؤمنان واجب شده است.».

و نیز، آنچه که در نامه رسول خدا به قبیله سعد آمده که : «باید خمس و صدقه را به فرستاده آن حضرت بپردازند.» چون این قبیله در هیچ جنگی درگیر نشده بود تا پیامبر (ص) خمس غنایم جنگی آن ها را مطالبه نماید، و جز این نیست که آن حضرت پرداخت صدقات واجب و پرداخت خمسِ کسب و درآمد آن‌ها را مطالبه فرموده است.

همچنین، مراد از «خمس غنایم» در سایر نامه های آن حضرت به قبایل عربی مسلمان شده، خمس درآمدهای کسب و کار آن‌ها بوده است.

و آنچه که نظر ما را تایید و تأکید می کند این است که حکم جنگ در اسلام، مخالف آنی است که عرب جاهلی بر آن بود؛ چون هر قبیله‌ای در جاهلیت حق داشت به غیر همپیمان خود یورش برد و اموال آن ها را هرگونه که شد غارت کند و به گاه یورش، هر کس هر چه را غارت کرده و به یغما ستانده بود، مالک آن می شد و چیزی جز پرداخت یک چهارم آن به رئیس قبیله بر عهده نداشت؛ ولی در اسلام چنین نبود تا پیامبر ه م بتواند خمس و یک پنجم غنایم جنگی آن ها را به جای یک چهارمی که به رئیس خود می دادند مطالبه نماید؛ نه، رهبر اسلامی کسی است که جنگ را براساس قوانین اسلام مقرر می‌دارد و مسلمانان دستورات او را تنفیذ و اجرا می‌کنند. و بعد، این حاکم است که خود یا

نماینده‌اش پس از پیروزی شخصاً غنایم را در اختیار می گیرد و هیچ یک از جنگجویان- جز اموال شخصی کشته شده- چیزی را مالک نمی شوند؛ بلکه هر کس هر چه را به دست آورده، حتی نخ و سوزن را تحویل می دهد وگرنه از خیانت کاران محسوب شده و ننگ و عار خانوادگی و آتش قیامت را بر خود خریده است . سپس همین حاکم «خمس غنایم» را برمی‌دارد و بقیه را بر مجموعه‌ی سپاه تقسیم می‌کند.

پس، این حاکم است که در اسلام اعلان جنگ می دهد، و اوست که غنایم را در اختیار می گیرد و خمس آن را برمی‌دارد و بقیه را تقسیم می‌کند نه غیر او. و حال که روش کار در اسلام چنین است، و جدا کردن خمس غنایم جنگی در زمان رسول خدا (ص) از شئون آن حضرت در این امت بوده است، چرا رسول خدا (ص) در نامه های مذکور، یکی پس از دیگری، از مدرم می‌خواست که خمس خود را بپردازند؟ چاره‌ای نیست جز آن که بگوییم: «خمس نیز همانند صدقات و مالیاتِ واجبه از واجباتی بوده که مخاطبان نامه ها باید آن را از مال خود می پرداختند، و خاصّ غنایم جنگی نبوده است!».

بنابراین، رسول خدا (ص) از کسی که اسلام می آورد می‌خواست تا خمس دست آوردهای خود را، جدای از صدقات واجب، بپردازد و در آن زمان مدلول «غنایم و مغانم» مساوی با مطلق دست‌آوردهای مالی بود. و بعد، پس از فتوحات گسترده، و پس از آن که خلفا از پرداخت خمس به صاحبان اصلی آن خودداری نمودند، و پس از آن که مسلمانان این حکم را فراموش کردند، مدلول این ماده نیز دچار تطوّر و دگرگونی شد.

امّا جایگاه خمس در آیه شریفه صریحاً بیان شده که خمس از آنِ خدا و رسول خدا و خویشاوندان رسول خدا و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان آن‌هاست، و خمس با این حساب به شش سهم تقسیم می‌شود، و آنچه که در

برخی از روایات آمده که: «سهم خدا و سهم رسول خدا یکی است» اگر مراد این است که مسیر و راه آن‌ها یکی است و پیامبر هر دو را یکسان تصرف می‌کند، این صحیح است، وگرنه با ظاهر آیه مخالفت دارد.

و در روایات متواتر از امامان اهل البیت (ع) آمده است که: «سهم ذی القربی در زمان رسول خدا ز آنِ اهل البیت بوده و پس از آن حضرت سهم سایر ائمه اهل البیت است، و سهام سه گانه: «خدا و رسول و ذوی القربی» مشمول عنوان مذکور است؛ چون سهم خدا در اختیار رسول خدا بوده تا هر جا که خواست قرارش دهد، و این دو سهم پس از روسل خدا از آنِ امامی است که جانشین او می شود؛ و بدین خاطر نصف خمس در این دوران از آنِ امام عصر (عج) به جهت امامت اوستو نصف دیگر خمس سهم دیگر خویشاوندان پیامبر، به جز اهل البیت، است؛ یعنی سهم یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان از اقربای رسول خدا (ص) است، که از راه پیوند و قرابت پد ری با رسول خدا سزاوار دریافت و مصرف آن در نیازمندی‌های خود شده اند، که اگر زیاده آمد در اختیار حاکم است و اگر کم بود بر والی است که نیازشان را جبران سازد. و خمس را که هر یک از آن‌ها می‌گیرد و مالک آن می‌شود، پس از مرگش به وارثان او و خویشاوندان پیامبر- به جز اهل البیت- یعنی به کسانی که به خاطر فقر مستحق نیمی از خمس هستند منتقل می شود که آن ها اولاد ذکور عبدالمطّلب و اولاد ذکور مطّلب‌اند، کسانی که «صدقه» بر آن‌ها حرام است و رسول خدا (ص) به هیچ یک از آنان، حتی خادمانشان، اجازه نداد متولی امر «صدقات» گردند و ا ز سهم (عَامِلِينَ عَلَيْهَا) یعنی کارگزارانش بهره مند شوند؛ آن حضرت حتی خادم خود را از اشتراک با کارگزار امور «صدقات» بر حذر داشت تا چیزی از صدقه به او

ص: ۲۵۰

نرسد؛[510] و اهل البیت (ع) نیز آن حضرت را پیروی کردند.

و از این بیان، اشتباه کسانی چون «ابن هشام» که پنداشته‌اند رسول خدا (ص) پسر عمویش علی (ع) را برای دریافت «صدقات» روانه یمن کرد نیز آشکار می‌شود؛ چون او را بنابر تصریح دیگران برای دریافت خمس فرستاده بود.

ابن هشام در باب: «خروج امیران و کارگزاران صدقات» گوید: «رسول خدا (ص) امیران و کارگزاران صدقات را روانه کرد ... و علی‌بن ابی‌طالب را به «نجران» فرستاد تا «صدقات» آن‌ها را گردآوری کرده و با دریافت «جزیه» آن‌ها نزد او بازگردد.»

سپس در باب: «مؤافاة علی رضوان الله علیه با رسول خدا (ص) در حج» گوید: «هنگامی که علی- رض- از یمن برای ملاقات رسول خدا (ص) به مکه آمد، مردی از همراهانش را جانشین خود در سپاه گردانید و با شتاب نزد پیامبر آمد و آن شخص به هر یک از افراد سپاه حلّه ای از جمه دانی که همراه علی بود پوشانید و هنگامی که او به سوی سپاه بازگشت و حلّه‌ها را بر دوش آن‌ها دید گفت: «وای بر تو! آن‌ها را پیش از رسیدن به رسول خدا (ص) از آنان بستان» و او آن‌ها را ستانید و در جامه دان قرار داد و افراد سپاه از او گله‌مند شدند.»

---

[510] (۱). سیره ابن هشام، ج ۴ ص ۲۷۳- ۲۷۵، و امتاع الاسماع، ص ۵۰۹. و بیهقی در سنن الکبری روایت کند که :« ام کلثوم از دادن صدقه به موالی و خادمان خود جلوگیری کرد و از جدّش رسول خدا(ص) روایت کرد که فرموده:« ما اهل البیت از صدقه نهی شده‌ایم و موالی و خادمان ما نیز از ما هستند» و گفت:« پس از صدقات نخورید.»

راوی گوید: «مردم از علی- رض- شکوه کردند و رسول خدا (ص) به سخن برخاست و شنیدم که می‌فرمود: «ای مردم! از علی شکوه نکنید که به خداسوگند او در کار خدا یا در راه خدا خشن‌تر از آن است که از او شکوه شود!».[۵۱۱]

ص: ۲۵۱

و در فصل: «اعزام نیروها و خراج بگیران» گوید:

«و دیگری غزوه علی بن ابی‌طالب (رض) در مسیر یمن است که دو بار انجام شد؛ بدین گونه که رسول دا (ص) علی‌بن ابی‌طالب را به یمن فرستاد و خالدبن ولید را با سپاهی دیگر بدانسوی روانه کرد و فرمود : «هرگاه به هم رسیدید، فرمانده‌ی کل علی‌بن ابی‌طالب است»[۵۱۲]

روایات مذکور بر آن است که امام (ع) سه بار به سوی یمن رفته است؛ دوبار برای جنگ و یک بار برای جمع صدقات، و چون اخبار این سفرها بر علما پوشیده و مشتبه شده، اکنون فشرده آن را برای تبیین صواب بیان می‌داریم:

در صحیح بخاری از «براءبن عازب» گوید: «رسول خدا (ص) ما را با خالدبن ولید روانه یمن کرد. سپس علی را به جای او فرستاد و فرمود: «به یاران خالد بگو هر یک از آن‌ها که خواست با تو همراه شود، با تو باشد ...»[۵۱۳]

مشروح این خبر را بیهقی از «براء» روایت کرده و گوید «رسول خدا (ص) خالدبن ولید را به یمن فرستاد تا آن ها را به اسلام فرابخواند و من در گروه خالدبن ولید بودن که شش ماه در آنجا درنگ کردیم و او به اسلامشان فراخواند و آن ها نپذیرفتند. سپس رسول خدا (ص) علی‌بن ابی‌طالب را فرستاد و فرمانش داد تا گروه خالد را بازگرداند، مگر کسانی را که با خالد بوده و اکنون دوست دارند با علی باشند، آن‌ها با علی بمانند.» براء گوید: «و من در زمره کسانی بودم که با علی ماندند و چون به نزدیک یمانیان رسیدیم و آن‌ها به سوی ما آمدند، علی پیش رفت و با ما نماز گزارد و بعد، همه‌ی ما را در یک صف آرایش داد و فراروی ما قرار گرفت و نامه رسول خدا (ص) را برای آن ها قرائت کرد که قبیله ۀ مدان همگی

ص: ۲۵۲

اسلام آوردند و علی اسلام آن ها را به رسول خدا (ص) گزارش کرد و آن حضرت با خواندن آن نامه به سجده افتاد و پس از برخاستن فرمود: «سلام بر همدان! سلام بر همدان.»[۵۱۴]

و در عیون الاثر و امتاع الاسماع، پس از آن گویند: «فرمود: «سلام بر همدان.» و سه بار آن را تکرار کرد. سپس مردم یمن پی‌درپی به اسلام گرویدند.»[۵۱۵]

---

[۵۱۱] (۲). همان، ج ۴ ص ۲۷۵..

[۵۱۲] (۱). همان، ج ۴ ص ۳۱۹. تاریخ ابن کثیر، ج ۷ ص ۳۴۳. طبقات ابن‌سعد، ج ۲ ص ۱۶۹، و عیون‌الاثر، ج ۲ ص ۲۷۱.

[۵۱۳] (۲). صحیح بخاری، کتاب المغازی، ج ۳ ص ۵۰..

[۵۱۴] (۱). عیون الاثر، باب سریّة علی‌بن ابی‌طالب، ج ۲ ص ۲۷۲، و امتاع الاسماع، ص ۵۱۰.

این خبرِ یکی از آن دو غزوه بود که بخاری آن را ناقص آورده و دیگری تمام؛ چون در دنباله خبر چیزی است که مقام صحابی شهیر «خالدبن ولید» را در برابر منقبت و شایستگی امام علی (ع) پائین آورده است، و امامِ محدثان، بخاری، از فرط تعصّب و غیرتی که به نخبگان و بالا نشینان صحابه دارد، از یادآوری موضوعی که حاوی اندک خدشه ای در مقام آن‌ها باشد خودداری می‌کند!

و فشرده خبر غزوه دوم- در شمارش و نه در ترتیبی که واقدی و مقریزی و ابن سیده آورده‌اند- چنین است که: «رسول خدا (ص) علی را با سه هزار نفر به سرزمین «مذحج» فرستاد- و سپاه او اولین سپاهی بود که به این بلاد وارد شد- او افرادش را به اطراف گسیل داشت و آن‌ها با غنایم و اسیران بازگشتند و بعد، علی با گروهی از آن‌ها رویاروی شد و آنان را به اسلام فراخواند که نپذیرفتند و یارانش را تیرباران کردند . لذا بر آن‌ها یورش برد و بیست تن از سواران آن ها را بکشت. بقیه فرار کردند و او دنبالشان نکرد و به اسلامشان فراخواند که پذیرفتند و عدّه ای از رؤسای آنان براساس اسلام با او بیعت کردند و او غنایم را به پنج قسمت تقسیم کرد و چهار قسمت آن را به افراد سپاهس داد و به سرعت با آن ها بازگشت تا رسول خدا (ص) را دیدار کند و ابورافع را جانشین خود بر آن‌ها قرار داد و آن‌ها

ص: ۲۵۳

از ابو رافع خواستند تا ایشان را جامه پوشاند و او به هر یک دو جامه پوشانید و هنگامی که علی بازگشت و آن ها را دید، جامه‌ها را از آنان برگرفت و ایشان از او به پیامبر شکوه کردند.»[۵۱۶]

این فشرده اخبار آن دو غزوه بود. اما خبر ارسلا علی (ع) برای جمع‌آوری اموال، بخاری و ابن‌قیم گویند: «این سفر برای دریافت خمس بود»[۵۱۷] و ابن هشام و پیروان او گویند: «این سفر برای دریافت صدقه و جزیه‌ی اهل نجران بود.»

در این باره اخبار پراکنده دیگری نیز در کتاب های صحاح و مسانید و سیره ها وجود دارد که از سفرهای امام به یمن گزارش می‌کند، جز آن که آن ها نوع سفر را مشخص نکرده‌اند؛ مانند روایت بخاری و مسلم و نسائی و احمد که گوید : «علی که در یمن بود مقداری طلای ناخالص همراه با خاک برا پیامبر فرستاد.»[۵۱۸]

و در روایتی گوید: «طلاها در پوستی دباغی شده جای داشت و هنوز ذوب و جداسازی نشده بود.»[۵۱۹]

ص: ۲۵۴

---

[۵۱۵] (۲). این خبر را ابن کثیر در تاریخ خود، ج ۵ ص ۱۰۵، در باب ارسلا علی‌بن ابی‌طالب و خالدبن ولید به یمن، آورده است.

[۵۱۶] (۱). مغازی واقدی، ج ۳ ص ۱۰۷۹- ۱۰۸۱. امتاع الاسماع، ص ۵۰۳- ۵۰۴، و عیون الاثر، ج ۲ ص ۲۷۱- ۲۷۲.

[۵۱۷] (۲). صحیح بخاری، باب بعث علی و خالد الی الیمن، ج ۳ ص ۵۰، و حاشیه ابن‌قیم بر شرح المواهب، ج ۱ ص ۱۲۱، که در فصل امیران پیامبر گوید:« و علی‌بن ابی‌طالب را در یمن متولی امر خمس و قضاوت گردانید»

[۵۱۸] (۳). صحیح بخاری، کتاب التوحید، ج ۴ ص ۱۸۸. سنن نسائی، ج ۲ ص ۳۵۹. مسند احمد، ج ۳ ص ۶۸ و ۷۲ و ۷۳ و نزدیک به آن در صحیح بخاری، ج ۲ ص ۱۵۵، و صحیح مسلم، کتاب الزکاة حدیث ۱۴۳، و سنن ابوداود، ج ۳ ص ۳۰۱ و ج ۴ ص ۱۷۴، باب تحریم الدم، و ص ۲۴۳، کتاب السنّة، باب قتال الخوارج.

[۵۱۹] (۴). همان، کتاب المغازی، ج ۳ ص ۵۰. صحیح مسلم، ج ۲ ص ۷۴۱ حدیث ۱۴۳ و ص ۷۴۳ حدیث ۱۴۴، و مسند احمد، ج ۳ ص ۴، که ایجاز مخلّ آن در ص ۳، آمده است..

و در اینجا روایات دیگری است که می گوید: «رسول خدا (ص) او را برای قضاوت و شرح برخی از احکام آن به یمن فرستاد.» مانند روایت مسند احمد و سنن ابوداود، باب چگونگی قضاوت، از علی (ع) که گوید:

«رسول خدا (ص) مرا برای قضاوت به یمن فرستاد و من گفتم: «یا رسول الله ! مرا به سوی گروهی می فرستی که درگیری‌ها دارند و من از قضاوت چیزی نمی دانم.» فرمود: «خداوند به زودی قلبت را هدایت و زبانت را استوار می‌کند.»

و در مسند احمد گوید: «سپس دستش را بر سینه‌ام نهاد و فرمود: «خداوند ثابت و استوارت بدارد. و اگر دو نفر فراروی تو به مخاصمه و دادخواهی نشستند، هرگز قضاوت مکن تا سخن نفر دوم را همانند سخن اولی بشنوی، که این در تبیین موضوع قضاوت برای تو شایسته‌تر است.» گوید: «پس از آن هرگز در قضاء تردید نکردم»[۵۲۰]

راویان برخی از قضاوت‌های آن حضرت در این سفر را گزیده و روایت کرده‌اند که از جمله: «سه نفر از مردم یمن که در یک طُهر واحد با زنی همبستر شده بودند، برای مخاصمه و دادخواهی درباره ی فرزند آن زن، نزد علی آمدند و او به دو نفر از آن‌ها فرمود: «فرزند را با رضایت به این یکی بسپارید.» آن دو نپذیرفتند. سپس به همان دو نفر فرمود: «فرزند را با رضایت به این یکی بسپارید.» آن دو نپذیرفتند و او فرموده: «شما شریکانی ستیزه جوئید! من بین شما قرعه می‌زنم تا به نام هر که افتاد، کودک از آنِ او باشد و دو ثلث دیه، به نفع دو همراهش، بر عهده او قرار بگیرد، و قرعه زد و کودک را به صاحب قرعه داد. خبر آن را که برای رسول خدا (ص) آوردند چنان شاد و خندان شد که دندان‌های

ص: ۲۵۵

پسین آن حضرت نمایان گردید.»[۵۲۱]

داستان دیگر از زبان خود امام (ع) است که فشرده آن را بیان می داریم. گوید: «رسول خدا (ص) مرا به یمن فرستاد و بعد، گروهی برای شکار شیر گودالی حفر کرده بودند و شیری در درون آن افتاد . مردم گرد آمده و به تماشای آن پرداختند که مردی در درون گودال افتاد و به دیگری آویخت و او نیز به دیگری تا چهار نفر به درون افتادند و شر آن ها را زخمی کرد و در نهایت مردی با سلاح آ ن را کشت و آن چهار نفر زخمی نیز همگی مردند و بعد، خونخواهان دو طرف سلاح برداشتند و آماده جنگ شدند که علی برای خاموش کردن این فتنه نزد ایشان آمد و گفت : «آیا می‌خواهید بجنگید؟ در حیات رسول خدا (ص)؟»

و در روایتی دیگر فرمود: «آیا می‌خواهید دویست نفر را به خاطر چهار نفر بکشید؟! من در میان شما قضاوتی می‌کنم که اگر پسندیدید، بدان عمل می‌کنید وگرنه اکنون از هم جدا شوید تا نزد پیامبر بروید و او شخصاً در میان شما قضاوت کند

[۵۲۰] (۱). سنن ابوداود، ج ۳ ص ۳۰۱ حدیث ۳۵۸۲. سنن ابن‌ماجه، کتاب الاحکام، حدیث ۲۳۱۰، و مسند احمد، ج ۱ ص ۱۴۹ و ص ۱۱۱ حدیث ۸۸۲ و ۸۴ حدیث ۶۳۶ و ۸۸ حدیث ۶۶۶..

[۵۲۱] (۱). سنن ابن‌ماجه، کتاب الاحکام، حدیث ۲۳۴۸. سنن ابوداود، باب من قال بالقرعة، ج ۲ ص ۲۸۱، و تاریخ ابن‌کثیر، ج ۵ ص ۱۰۷. عبارات حدیث را فشرده آوردیم و ظاهر آن است که این حادثه در زمان جاهلیت آن ها اتفاق افتاده و آن زن کودک را پس از اسلام آوردنشان زاده باشد و داوری آن ها نزد امام در حال اسلامشان بوده است..

و کسی که آن را نپذیرد حقی ندارد . اکنون از قبیله هایی که آن چاه را حفر کرده اند یک چهارم دیه و یک سوم دیه و نصف دیه و یک دیه کامل را بگیرید که سهم اولیای اولین نفر یک چهارم است چون از بالای چاه به هلاکت رسیده، و سهم دومین نفر، یک سوم دیه است و سهم سومین نفر نصف دیه است و سهم چهارمین نفر دیه کامل است .». آن‌ها نپذیرفتند و در کنار مقام ابراهیم نزد رسول خدا آمدند و داستان را بازگفتند. فرمود: «من در میان شما قضاوت می‌کنم» و آماده شد که یکی از آن‌ها گفت: «علی در میان ما قضاوت کرد.» و داستان آن را

ص: ۲۵۶

بیان داشت و پیامبر (ص) آن را تنفیذ و تأیید فرمود.»[۵۲۲]

این‌ها اخبار ماموریت‌های امام علی (ع) به یمن بود که علما به اشتباه اخبار حوادث این مأموریت ها را به غیر آن نسبت داده‌اند؛ برخی از آن ها اخبار این مأموریت های سه گانه را یک جا در کنار هم آورده، [۵۲۳] و دیگران در دو جای متفاوت؛[۵۲۴] و بدین خاطر و به خاطر مسائلی جز آن،[۵۲۵] اخلو این مأموریت ها دچار غموض و ابهام و اشتباه شده است، و امید آن که ما بتوانیم حقیقت را، از طبیعت حوادث روایت شده، کشف نمائیم؛ و اکنون می توانیم بگوئیم که- مثلًا- «غزوه مذحج اولین مأموریت امام (ع) به سوی یمن بوده است، و غزوه هَمدان دومین مأموریت، و مأموریت سوم برای حکومت و قضاوت و جمع‌آوری خمس بوده است، و دلیل ما اینکه:

نخست- علما درباره غزوه‌ی مذحج گفته‌اند: «سپاه او اولین سپاهی بود که وارد این بلاد- یعنی یمن- شد.».

دوم- وقوع جنگ درغزوه‌ی مذحج و نه غزوه ی هَمدان، که این جنگ باید پیش از اسلام آوردن آن ها باشد، و درباره غزوه‌ی همدان گفته‌اند: «هَمدان همگی اسلام آوردند» و گفته‌اند: «سپس اهل یمن پی در پی اسلام

ص: ۲۵۷

آوردند» و گفته‌اند: «سپس اهل یمن پی‌درپی اسلام آوردند» بنابراین، پس از آن در یمن جنگی نبود و رسول خدا (ص) تنها والیان و مسئولان امور مالیه و از جمله امام علی (ع) را به یمن گسیل داشت و این سومین مأموریت امام (ع) بدانسو بود که پیامبر (ص) او را برای حکومت و قضاوت و دریافت خمس روانه کرد و در این بار قضاوت هائی کرد که سواران به دوردست‌هایش بردند؛ و در همین مرحله بود که آن بسته خاک طلا را برای پیامبر فرستاد و این طلا از غنایم جنگ نبود، چون اهل یمن پیش از آن اسلام آورده بودند و پیامبر والیان و قاضیان و مأموران مالیه برای آن ها فرستاده بود، و

---

[۵۲۲] (۱). مسند احمد، ج ۱ ص ۷۷ حدیث ۵۷۳ و ۵۷۴، و ص ۱۲۸ حدیث ۱۰۶۴، و ص ۱۵۲ حدیث ۱۳۰۹. مجمع الزوائد، ج ۶ ص ۲۸۷، و المنتقی حدیث حدیث ۳۹۹۴.

[۵۲۳] (۲). مانند ابن‌کثیر در تاریخ که همه اخبار این مأموریت‌ها را تحت عنوان:« باب بعث رسول الله علی‌بن ابی‌طالب و خالدبن ولید الی الیمن» آورده است.

[۵۲۴] (۳). مانند ابن‌هشام و پیروان او که آن را در :« باب خروج امیران و کارگزاران بر صدقات در سال دهم » و:« باب تعداد سرایا و مأموریت ها» آورده است.

[۵۲۵] (۴). در دورانی که امام علی(ع) بر همه منابر مسلمانان به ویژه در خطبه ها نماز جمعه لعن می‌شد، مسلماً اجازه نشر اخبار حاوی فضیلت و منقبت او نیز داده نمی‌شد؛ چون والیان شهرها و سردمداران حکومتی از زمان معاویه تا عصر عباسیان- به جز دوران عمربن عبدالعزیز و سفّاح- هر کس را که از امام علی(ع) به نیکی یاد می‌کرد از خود می‌راندند..

چون غنایم جنگی را سپاه جنگ کننده پس از پایان جنگی با خود به مدینه می برد، چه سهام خمس آن باشد، چه بقیه غنایم تقسیم شده بر سپاه، و ارسال مال در این حالت، پیش از بازگشت سپاه به مدینه بی معنی است؛ بلکه ارسال چنین مالی باید از سوی حاکم و کارگزار امور مالیه باشد.

و نیز، بسته خاک طلا از صدقات هم نبود، چون ثابت شد که پیامبر (ص) امام را برای کارگزاری صدقات نفرستاد، و مؤید آن حکم فقهی امامان اهل البیت (ع) است که تنها «طلا و نقره مسکوک را مشمول حکم زکاة می‌دانند»[۵۲۶]

همچنین، آن بسته، از «جزیه‌های» مردم نجران هم نبوده، چون جزیه آن ها منحصر به هزار حُلّه چهل درهمی بوده است؛[۵۲۷] بنابراین، آن بسته یا از خمس معادن بوده یا خمس دستاوردهای مکاسب.

و بنابر آنچه یادآور شدیم، پیامبر (ص) امام (ع) را در یان مأموریت برای دریافت خمس به یمن فرستاد، همانگونه که دو فرستاده دیگرش: «ابّی و عنبسه»

را به قبایل «هذیم» قضاعه و «جذام» فرستاد تا صدقات و خمس آن ها را دریافت کنند؛[۵۲۸] و شاید دیگر عاملان رسول خدا که در شمار کارگزاران صدقات به حساب آمده اند، علاوه بر صدقه مأمور دریافت خمس نیز بوده اند و خمس را از موارد مربوط دریافت کرده و به رسول خدا (ص) می‌رسانیده‌اند؛ و چون خلفا پس از رسول خدا (ص) خمس را برداشتند،[۵۲۹] راویان و عالمان نیز از یادآوری آن کوتاهی کردند، که ذکر آن در دوران خلافت اسلامی، با سیاست خلفا در تضاد بود! و اگر بر آنچه یادآور شدیم، ثروت و مکنت ساکنان شبه جزیره عربستان در آن زمان را نیز مورد توجه قرار دهیم، که عمده ثروت آن قبایل دام‌ها و اندکی درخت و زراعت بود، و همه این‌ها از موارد شمول صدقات بوده نه از موارد شمول خمس، و مدینه مرکز اسلام نیز شهری زراعی بوده و عمده ثروت مردم آن زراعت و دام بوده، و تجارت در انحصار مردم مکه و برخی قبایل اهل کتاب قرار داشته، و اینکه کشیده شدن مسلمانان مدینه به جنگ بر ضدّ قریش و یهود و دیگر قبایل عربی، که در طی ده سال به حدود هشتاد غزوه و سریّه رسید- یعنی هر سال هشت درگیری جنگی- همه این‌ها موجب شد تا راه های تجاری حجاز جولانگاه یورش و جنگ و چپاول طرفین جنگی قرار گی رد و تجارتِ این سال‌ها به رکود انجامد و بدین‌خاطر، وجود مورد سودآور، جز موارد صدقات، نادر و اندک شده بود.

همه این عوامل موجب شد تا اخبار دریافت خمس به وسیله رسول خدا (ص) از دستاوردهای کسب، در کتاب‌های سیره و حدیث منتشر نگردد. اما اخبار دریافت خمس از گنج و معادن، و فرستادن متولیان امور خمس با متولیان امور صدقات را، تا آنجا که ما در مصادر مربوط- که اندکی از آن را در اختیار داشتیم

---

[۵۲۶] (۱). مراجعه کنید: فصل زکاة النقدین در کتاب‌های فقهی مکتب اهل البیت همچون مصباح الفقاهه فقیه همدانی، ص۵۳ از کتاب الزکاة.

[۵۲۷] (۲). امتاع الاسماع، ص ۵۰۲ ..

[۵۲۸] (۱). همان، ص ۱۰۲- ۱۰۳.

[۵۲۹] (۲). چنانکه فاطمه(س) درباره آن با ابوبکر به مخاصمه برخاست..

- یافتیم آوردیم.

حکم خمس و صدقه پس از رسول خدا (ص):

امامان اهل البیت (ع) در تحریم «صدقه» بر «ذوی القربی» راه رسول خدا (ص) را ادامه دادند؛ و امام جعفر صادق (ع) در پاسخ کسی که پرسید: «اگر از خمس منع شدید، آیا صدقه برای شما خلال است؟ » فرمود: «نه به خدا، چیزی که بر ما حرام شده، با غضب حق ما از سوی ظالمان، بر ما حلال نگردد، و بازداشتن ما از دستیابی بدانچه که خدا بر ما حلال کرده، چیزی را که همو بر ما حرام کرده، حلال نخواهد کرد.»

اما خلفا کل ما ترک رسول خدا (ص) را، به شرح زیر، در اختیار گرفتند:

۱- باغستان‌های هفت‌گانه مورد وصیت «مخیریق».

۲- اراضی آن حضرت از اموال سه‌گانه خیبر.

۳ و ۴ و ۵- قلعه‌های سه‌گانه خیبر.

۶- ثلث سرزمین وادی القری.

۷- مهروز (محل بازار مدینه).

۸- فدک.

رسول خدا (ص) شش باغ از باغستان های هفت گانه را وقف کرده بود که جزء صدقات [موقوفه] رسول خدا (ص) شمرده می‌شد و نیز، بخشی از اراضی بنی نضیر را به ابوبکر و عبدالرحمن بن عوف و ابودجانه بخشیده بود، و زنانش را نیز از قلعه های خیبر بهره مند ساخته بود و «فدک» را به فاطمه داد و مسافت یک تیرانداز «وادی القری» را به حمزةبن نعمان عذری بخشید.

و هنگامی که رسول خدا (ص) رحلت فرمود، ابوبکر و عمر نزد علی آمدند و عمر گفت: «نظرت درباره‌ی ماترک رسول خدا چیست؟»

علی گفت: «ما سزاوارترین مردم به رسول خدا هستیم.»

ص: ۲۶۰

عمر گفت: «و آنچه در خیبر است؟»

علی گفت: «و آنچه در خیبر است.»

عمر گفت: «و آنچه در فدک است؟»

علی گفت: «و آنچه در فدک است.»

عمر گفت: «هان! به خدا سوگند تا بدانجا که گردن‌های ما را با اره‌ها قطع کنی، نه!» و ابوبکر سلاح و مرکب و پای‌افزار رسول خدا را به علی داد و گفت : «بقیه ما ترک صدقه است » و یک باره کلّ ماترک رسول خدا (ص) حتی فدک را مصادره کرد و متعرض چیزی از بخشوده های پیامبر به سایر مسلمانا ن نشد، و فاطمه درباره سه چیز با او به مخاصمه برخاست:

۱- درباره «فدک» که رسول خدا (ص) به او بخشیده بود، که ابوبکر از وی بیّنه خواست و یک مرد و یک زن به نفع او گواهی دادند و شهادتشان رد شد چون دو مرد یا یک مرد و دو زن نبودند.

۲- درباره ارث خود از رسول خدا (ص)، که فاطمه ده روز پس از وفات پیامبر همراه علی و عباس نزد ابوبکر آمد و گفت: «میراث من از پدرم رسول الله؟ » که ابوبکر گفت : «منقول یا غیر منقول؟ » گفت: «فدک و خیبر و صدقه او در مدینه را به ارث می‌برم، همان‌گونه که دخترانت از تو ارث می‌برند» و ابوبکر گفت: «به خدا سوگند پدرت بهتر از من بود و تو به خدا سوگند بهتر از دختران منی».

و در روایتی دیگر فاطمه به او گفت: «اگر بمیری چه کسی از تو ارث می‌برد؟».

ابوبکر گفت: «فرزندان و خانواده‌ام».

گفت: «پس چه شد که تو به جای ما از رسول خدا ارث برده‌ای؟!»

گفت: «ای دختر رسول خدا! من چنین نکردم؛ من از پدرت نه زمینی را به ارث برده‌ام و نه طلا و نقره و غلام و فرزندی را».

ص: ۲۶۱

گفت: «پس سهم ما در خیبر و خالصه ما در فدک چه می‌شود؟»

گفت: «شنیدم که رسول خدا می گفت: «ما گروه انبیا ارث برده نمی‌شویم، هر چه بر جای گذاریم صدقه است . آل محمد تنها از این مال می‌خورد- یعنی از مال خدا- و سهمی بیش از خوراک ندارند» و هر که را پیامبر خرجی می‌داد بر عهده من است» که علی تلاوت کرد: (وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ) یعنی: «سلیمان از داود ارث برد » و گفت: «یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ» یعنی: «از من و از آل یعقوب ارث ببرد ». ابوبکر گفت: «آن اینچنین است، و تو به خدا سوگند می دانی، همانگونه که من می‌دانم» و علی گفت: «این کتاب خداست که سخن می‌گوید» و بعد، سکوت کردند و بازگشتند.»

۳- درباره سهم ذی القربی، که چو ن ابوبکر فاطمه و بنی هاشم را از سهم ذوی القربی محروم ساخت و آن را به مصرف سلاح و مرکب رسانید، فاطمه نزد او آمد و گفت : «تو خود از ستمی که درباره ما اهل البیت روا داشتی آگاهی : صدقات

و اوقاف رسول خدا و غنایمی را که خداوند در قرآن کریم به ما بازگردانیده و سهم ذوی القربی قرار داده است، همه را ظالمانه از ما گرفتی. سپس این آیه [انفال/ ۴۱] را بر او تلاوت کرد: (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى ...) یعنی: «و بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذی القربی است ...»

و در روایتی گفت: «آهنگ «ما انزل الله» کردی تا آنچه را که خدا از آسمان دربارهی ما نازل فرموده از ما بازداری؟!»

ابوبکر گفت: «پدر و مادرم فدای تو و پدر و فرزندانت باد! من شنوا و مطیع کتاب خدا و حق رسول الله و حق دختر او هستم، من نیز آنچه را که تو از کتاب خدا می خوانی می‌خوانم ولی علمم بدان نمی رسد که این سهمِ از خمس تماماً به شما می‌رسد!».

فاطمه گفت: «آیا از آنِ تو و خویشاوندان توست؟».

گفت: «نه، بقیه آن را در مصالح مسلمانان خرج می‌کنم.».

گفت: «این حکم خدا نیست!».

و در روایتی است که ابوبکر گفت: «رسول خدا له من فرمود: «خداوند متعال پیامبرش را تا زنده است سهمی مخصوص می‌دهد و چون جانش را ستاند سهمیه‌اش قطع گردد.»

و در روایتی دیگر گفت: «شنیدم که رسول خدا می گفت: «سهم ذوی القربی تنها در حیات من بدان ها می‌رسد و پس از مرگم سهمی ندارند» که فاطمه به خشم آمد و گفت: «تو به آنچه از رسول خدا شنیدی داناتری! من پس از این جلسه از تو چیزی نخواهم خواست و به خدا سوگند هرگز با شما سخن نگویم» و از دنیا رحلت کرد و با آن دو سخن نگفت.

باری، فاطمه (س) هنگامی که تمام دلایل خود را اقامه کرد و گواهانش را معرفی نمود و دید که ابوبکر نه می پذیرد و نه چیزی را باز پس می‌دهد، بر آن شد تا این مخاصمه را در ملأ عام و در حضور مسلمانان مطرح سازد و از یاران پدرش یاری بخواهد و آن‌ها را در این مسئولیت سهیم سازد. لذا در حلقه‌ی گروهی از نزدیکان، با گام‌های پیامبرگونه، به مسجد پدرش رفت و بر ابوبکر که در جمع مهاجران و انصار بود وارد شد و خطابه خواند و گفت:

«ای مردم! من فاطمه‌ام و پدرم محمد (ص)! از گذشته می‌گویم: (لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُم ...): «به راستی پیامبری از خود شما نزدتان آمد ...» سپس فرمود: «آیا به عمد کتاب خدا را رها کرده و آن را پشت سر انداخته اید؟ چون خداوند می‌فرماید: (وَ وَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ): «سلیمان از داود ارث برد.» و در بیان داستان یحیی بن زکریا می‌فرماید: (رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوب): «خداوندا مرا از نزد خود ولیّی ببخشای که از من و از آل یعقوب ارث

ببرد» و فرموده: (وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْض فِی کِتابِ اللّه): «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در حکم خدا [از دیگران] سزاوارترند» و فرموده:) یُوصِیکُمُ اللّهُ فِی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ): «خداوند درباره فرزندانتان به شما سفارش می‌کند که سهم الار ث پسر به اندازه سهم دو دختر باشد » و فرموده: (إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةُ لِلْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِین): «اگر خیری [/ مالی] بر جای گذارد، برای پدر و مادر و نزدیکان شایستگی وصیت کند.»

و اکنون شما پنداشته‌اید که من از پدرم حق و ارثی نمی برم و پیوند خویشاوندی میان ما نیست؟ ! آیا خداوند شما را به آیتی اختصاص داده و پیامبرش را از شمول آن خارج کرده است؟ ! یا می‌گویید: «اهل دو ملت از هم ارث نمی برند؟!» آیا من و پدرم از ملت واحده نیستیم؟! شاید شما از پیامبر خدا (ص) به عام و خاص قرآن داناترید! آیا حکم جاهلیت را می‌جوئید؟!»

سپس فاطمه (س) به خانه‌اش بازگشت و با ابوبکر قطع رابطه کرد و این بریدگی ادامه یافت تا رحلت نمود . آن حضرت تنها شش ماه پس از رسول خدا (ص) زنده بود و چون وفات کرد، شوهرش شبانه به دفن او پردخت و ابوبکر را آگاه نکرد.

آری، ابوبکر با حدیثی که تنها راوی آن خود او بود اجتهاد کرد و دختر رسول الله را از ارث پدرش محروم ساخت و خمس را از خویشاوندان پیامبر بازداشت و بر این منوال کار خود را به پایان برد!

در دوران عمر:

امام علی (ع) در پاسخ سئوال کسی که گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد! ابوبکر و عمر در حق شما اهل البیت و خمس شما چه کردند ...؟» فرمود: «عمر گفت: «شما را حقی است و من باور ندارم که اگر فزونی گیرد، کل آن برای شما باشد.

ص: ۲۶۴

اکنون اگر می خواهید به مقداری که به نظرم می‌رسد به شما بپردازم » و ما از او نپذیرفتیم مگر تمام آن را، و او از پرداخت آن به ما امتناع کرد.»

عمر بر آن بود تا بخشی از ماترک رسول خدا (ص) در مدینه را به امام (ع) و عمویش عباس تحویل دهد، و این اقدام او پس از آنی بود که ثروت بلاد مفتوحه به سوی آن‌ها سرازیر شده بود.

آری، عمر اجتهاد کرد و منغ ذوی القربی از رسیدن به سهام خمس خویش را ادامه داد و باز اجتهاد کرد و مصادره میراث رسول خدا را تداوم بخشید و در پایان که ثروت بلاد مفتوحه بر آنان باریدن گرفته بود، اجتهاد کرد و خواست بخشی از سهم آن‌ها را تحویلشان دهد که دورانش به آخر رسید.

در دوران عثمان:

عثمان خمس غزوه اوّل آفریقا را به عبدالله بن ابی سرح پسر خاله و برادر رضاعی خود بشخید و خمس غزوه دوّم را به پسر عمو و دامادش مروان بن حکم هدیه کرد و «فدک» را به تیول او داد و «مهروز» محل بازار مدینه را به تیول پس

عمو و داماد دیگرش حارث درآورد؛ محلّی که رسول خدا (ص) آن را وقف مسلمانان کرده بود! و نیز صدقات قضاعه را به عمویش حَکَم بخشید و هنگامی که عامل صدقات از بازار مسلمانان بازگشت نزد او آمد و گفت: «آن را تحویل حکم بده».

بیهقی درباره بخش‌هائی از ماترک رسول خدا (ص) که عثمان به تیول خویشاوندانش داده بود، گوید: «عثمان با حدیثی که از رسول خدا روایت شده بود که: «هرگاه خداوند سهمی را به پیامبری اختصاص دهد، آن سهم از آنِ کسی است که جانشین او گردد.» عثمان با این روایت اجتهاد کرد و چون خودش با ثروتی که داشت از آن بی نیاز بود، آن را به خویشاوندان خود داد و نسبت به آن‌ها «صله رحم» نمود!».

ص: ۲۶۵

عثمان علاوه بر آن که در ماترک رسول خدا اجتهاد کرد و آن را به تیول خویشاوندانش داد، اجتهاد دیگری کرد و خمس را به آن‌ها بخشید، و در اجتهاد بعدی اش صدقات را در اختیار آن ها قرار داد و اجتهاد کرد و باز هم اجتهاد کرد ! و چه فراخ است باب این اجتهاد؟!!

در دوران امام علی (ع):

امام (ع) نیز در حکومت خود نمی توانست چیزی از سنّت ابوبکر و عمر را تغییر دهد؛ به ویژه در امور مالی که به اهل البیت (ع) بازمی‌گشت.

در دوران معاویه:

اجتهاد معاویه در محروم ساختن خویشاوندان رسول خدا از خمس و مصادره ی میراث آن حضرت، مشابه خلفای پیشین بود و آنچه بر آن افزود این بود که به والی خود نوشت: «همه طلاها و نقره‌ها و نفایس غنیمتی را برای او کنار گذارند و چیزی از آن را بین مسلمانان تقسیم نکنند!».

در دوران عمربن عبدالعزیز:

عمربن عبدالعزیز کوشید تا از نصّ شرعی پیروی کند و در این راه بخشی از سهام خمس نوادگان رسول خدا را همراه با «فدک» بدانان بازگرداند که در نهایت به گونه‌ای مشکوک وفات کرد.

پس از عمربن عبدالعزیز:

یزید بن عبدالملک اجتهاد کرد و دوباره «فدک» را از بنی‌فاطمه ستاند و «سفاح» عباسی که به حکومت رسید آن را به فاطمیان بازگرداند. سپس نوبت اجتهاد «منصور» عباسی رسید و آن را از ایشان ستاند و بعد، «مهدی» آن را به بنی‌فاطمه بازگرداند. سپس «موسی» پسر مهدی کرد و آن را از ایشان

ص: ۲۶۶

گرفت و «مأمون» آن را باز پس داد و در اختیار آنان بود تا آنکه «متوکل» به حکومت رسید و اجتهاد کرد و آن را از ایشان ستاند و به تیول «عبدالله بازیار»[530] داد و او نیز، یازده اصله نخل خرمائی را که رسول خدا (ص) با دست خود در «فدک» غرس کرده بود قطع کرد؛ و این آخرین خبری است که از اجتهاد خلفا درباره خمس و میراث پیامبر (ص) به ما رسیده است. اما دیدگاه علمای مکتب خلفا چنان است که می‌آید:

دیدگاه علمای مکتب خلفا در مورد مصرف خمس:

دیدگاه علمای مکتب خلفا در مورد مصرف خمس پس از رسول خدا (ص)، به تبع اقدام خلفا درباره ی با آن، متفاوت است. گروهی گویند: «سهم رسول خدا (ص) از آنِ امام یعنی خلیفه است، و سهم ذی القربی از آن خویشاوندان امام .» و گروهی گویند: «هر دو سهم باید به مصرف سلاح و امکانات برسد.» و دیگران گویند: «تعیین مورد مصرف خمس منوط به اجتهاد خلفاست.»

برخی از آن‌ها اقدام عمر در محروم کردن اهل البیت از خمس را امری اجتهادی دانسته و گویند : «عمر در حکم خود از راه اجتهاد خارج نشد و کسی که بر کار عمر اشکال کند جز این نیست ک ه در اجتهادی که روش صحابه بوده اشکال می‌کند.»

و در پاسخ کسی که از عمر انتقاد کرده و گوید : «او برای زنان پیامبر حقوق ویژه قرار داد، و فاطمه و اهل البیت را از خمسشان محروم ساخت ... و این روش در زمان پیامبر سابقه نداشت » گویند: «این از باب مخالفت مجتهد با مجته د دیگر

ص: ۲۶۷

در مسائل اجتهادی است».[531]

و فراموش نکنیم که همه این سخنان در مورد خمس غنایم فتوات است، چون معتقدان به این سخنان می گویند: آیه کریمه: (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى ...) تنها به خمس غنایم فتوحات نظر دارد؛ بنابراین، آن‌ها می‌گویند»- با آنکه خداوند سبحان موارد مصرف خمس غنایم فتوحات را در این آیه تعیین فرموده، در عین حال- تعیین موارد مصرف خمس منوط به اجتهاد خلفاست .»!! و خلفا نیز موارد مصرف خمس را اینگونه تعیین کرده‌اند:

ابوبکر و عمر اجتهاد کردند و فاطمه دختر رسول خدا (ص) و سایر خویشاوندان و نزدیکان هاشمی آن حضرت و نوادگان مطّلب را از سهم خمسشان محروم ساختند. و عثمان، اجتهادی بر این اجتهاد افزود و خمس و میراث رسول خدا را برای صله‌ی رحم یک‌جا به خویشاوندان خود داد و بعد، معاویه اجتهاد دیگری را ضمیمه آن کرد و فرمان داد تا تمام زر و سیم‌ها و نفایس غنیمتی فتوحات را برای او کنار بگذارند و همه آن ها را در خزانه ویژه خود جای داد و بعد، دیگر

---

[530] (۱). بازیار واژه‌ای فارسی و به معنای: پرورنده باز است. ظاهراً او مسئول بازهای شکاری متوکل بوده است.

[531] (۱). یعنی مخالفت عمر با رسول خدا(ص) از باب مخالفت مجتهدی با مجتهد دیگر است!!.

خلفای اموی و عباسی خمس را در گنجینه های خاص خود جای دادند دو آن را به مصرف شاعران فاسق و کنیزان مطرب رسانیدند!!

و سرانجام، علمای مکتب خلاف اجتهاد کردند و هر چه را که خلفا انجام داده بودند، آن را از احکام اسلامی برشمردند و مسلمانان را به پیروی از آن فراخواندند و مخالف آن را مخالفت سنّت و جماعت نامیدند!

پس، اینکه می‌گویند: «خلیفه در این مسئله اجتهاد کرد» معنایش این است که:

ص: ۲۶۸

«نظر خلیفه این بود» و این از «مسائل اجتهادی» است. یعنی: «نظر خلیفه درباره این مسئله همان حکم اسلامی است» بنابراین، آن‌ها می‌گویند: «خداوند فرمود، رسول خدا فرمود، و خلفا هم اجتهاد کردند، و اجتهاد خلفا در ردیف کتاب خدا و سنّت رسول الله، مصدری برای تشریع اسلامی است! و انا لله و انّا الیه راجعون!!

***

اقدام و آراء و استدلال مکتب خلفا درباره‌ی «خمس» را با اندکی تفصیل یادآور شدیم و به دیدگاه امامان اهل البیت (ع) درباره خمس نیز اشاره کردیم، که خمس از نظر آن ها به شش سهم تقسیم می شود: سه سهم برای خدا و رسول و خویشاوندان رسول است و آن حضرت این سهام را در حیات خود می گرفت و پس از ا و باید در اختیار امامان دوازده‌گانه اهل البیت (ع) قرار گیرد، و سه سهم دیگر از آنِ فقرای بنی هاشم و یتیمان و در راه ماندگان مستمند آن‌هاست.[۵۳۲]

و نیز فرموده اند: «جداسازی خمس از تمام اموالی که یک مسلمانان از راه جنگ و غیر آن به دست می آورد واجب است؛[۵۳۳] و در این دو مسأله به عموم آیه خمس و سنّت موجود رسول خدا (ص) در نزد خود استدلال کرده‌اند، و فقهای مکتب آنان در مقام استدلال به عموم آیه خمس گویند:

«این آیه اگر چه درباره ی غنایم غزوه ی بدر نازل شده، ولی این مورد نمی تواند تخصیص بزند، و تخصیص بدون دلیل باطل است» اشکال وارد بر این استدلال و پاسخ آن چنین است:

اشکال: «این آیه درباره‌ی غنایم غزوه‌ی بدر نازل شده و شامل چیزی جز غنایم جنگی نمی‌شود.».

ص: ۲۶۹

پاسخ: «نزول آیه در غزوه بدر حکم عامٍّ وارد در آیه، که وجوب ادای خمس از غ نایم باشد را، تخصیص نمی زند، و این حکم را خاصّ غنایم جنگی نمی کند؛ نمونه آن در غیر این مورد، حکم تازیانه زدن بر کسانی است که درباره زنا کردن

---

[۵۳۲] (۱). مشروح آن در باب:« موارد مصرف خمس از نظر مکتب اهل البیت» گذشت.

[۵۳۳] (۲). مراجعه کنید: مجموعه‌های حدیثی و رساله‌های عملیه فقهای مکتب اهل البیت(ع)..

کسی شهادت دهند و تعدادشان به چهار نفر نرسد، حکمی که در داستان «إفک» نازل شد و مورد آن، یعنی داستان افک، این حکم عامِّ وارد در آیات را، که تازیانه زدن بر شهود کمتر از چهار نفر باشد، تخصیص نزد . همچنین است حکم «ظهار» که در سوره مجادله نازل گردید و مختص آن زن و مرد مجادله کننده ی آن روز نشد، اگر چه درباره مجادله آن دو نازل شده بود، و در سایر موارد نیز چنین است.

و نیز در پاسخ اشکال گفته‌اند: «تخصیص آیه و تقیید آن به غنایم جنگی، به اقامه دلیل سزاوارتر است [۵۳۴]؛ و کسی که آیه را تخصیص می‌زند باید دلیل بیاورد.» [۵۳۵]

و مؤید این پاسخ ها، موضوعی است که قرطبی یکی از علمای مکتب خلفا در تفسیر آیه یادآور شده و گوید : «اتفاق علما بر آن است که م راد از (ما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ‌ءٍ) در سخن خدای متعال، اموال کفار است، اموالی که مسلمانان با قهر و غلبه بدان نایل شده‌اند، ولی چنانکه بیان داشتیم، زبان عرب اقتضای این تخصیص را ندارد.» [۵۳۶]

پس، تخصیص غنایم به غنایم جنگی، به نظر زبان شناسان بر خلاف معنای متبادر از لفظ است و نظر علمای مکتب خلفا بر تخصیص آیه، مخالف معنای

ص: ۲۷۰

متبادر از اطلاق آیه است.

و نیز، در پاسخ اشکال گفته‌اند: «این آیه اگر چه در مورد خاص- یعنی غزوه بدر- نازل شده، ولی روشن است که به آن مور خاص اختصا ص ندارد؛ و حتی کسانی از مکتب خلفا که به عدم وجوب خمس در مطلق غنایم قائلند، آیه را به خصوص آن امور تخصیص نزده اند، بلکه آن را به مطلق غنایم جنگیِ به دست آمده تعمیم داده اند؛ و ما اگر در گرفتن حکم از این آیه بنا را بر جمود بگذاریم و به هیچ وجه از مورد آن تجا وز ننمائیم، لازمه‌اش آن می‌شود که خمس جز بر کسانی که در غزوه ی بدر حضور یافته و غنایم آن غزوه را از مشرکان به دست آورده اند، بر دیگری واجب نباشد؛ در حالی که هیچ کس بدان قائل نیست، پس به ناچار باید از مورد آیه تجاوز کنیم، و ما از مورد به مطلقِ آنچه که غنیمت بر آن صادق است تجاوز می‌کنیم، چه در جنگ به دست آمده باشد یا از تجارت یا صنعت یا غیر آن‌ها. [۵۳۷]

علمای مکتب اهل البیت علاوه بر استدلال به آیه خمس، به روایات رسیده از امامان اهل البیت (ع) نیز استدلال می‌کنند؛ همانگونه که در سایر احکام انجام می دهند؛ چون رسول خد ا (ص) در حدیث ثقلین و جز آن فرمان داده تا مسلمانان بدان‌ها تمسک جویند؛ حال، چه حدیثِ خود را به جدّ خویش رسول خدا (ص) اسناد دهند، یا اسناد ندهند، فرقی نمی‌کند، و از جمله احادیثی که به رسول خدا (ص) اسناد داده‌اند حدیثی است که صدوق در خصال از جعفر بن محمد از

---

[۵۳۴] (۱). مسالک الافهام، ج ۲ ص ۸۰.

[۵۳۵] (۲). الخلاف شیخ طوسی، ج ۲ ص ۱۱۰ و ج ۱ ص ۳۸۵، و نزدیک به آن در مصباح الفقیه، کتاب الخمس، ص ۱۹.

[۵۳۶] (۳). تفسیر قرطبی، ج ۸ ص ۱..

[۵۳۷] (۱). تقریرات درس فقه آیة الله بروجردی به نام« زبدة المقال» ص ۵..

پدرش از جدش از علی‌بن ابی‌طالب از پیامبر (ص) روایت کرده، که به او فرموده: «ای علی! عبدالمطّلب در جاهلیت پنج سنّت نهاد که خداوند آن‌ها را در اسلام جاری ساخت: او زن‌های پدران را بر پسران حرام

ص: ۲۷۱

کرد و خدای عزّوجلّ این آیه [نساء/ ۲۲] را نازل فرمود: (وَ لا تَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُمْ مِنَ النِّساء): «با زنانی که پدرانتان با آن‌ها ازدواج کرده‌اند، ازدواج نکنید»، و گنجی یافت و خمس آن را جدا ساخت و صدقه داد و خدای عزّوجلّ این آیه را نازل فرمود: (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‌ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَه ...) و ...»[۵۳۸]

و این حدیث بر آن است که آیه خمس، غیر غنایم جنگی را هم شامل می شود، و سنّت رسول خدا (ص) در این باره را نیز پیشتر یادآور شدیم، و این فشرده دلایل پیروان مکتب اهل البیت در این مقام بود.

ص: ۲۷۳

۶- اجتهاد خلیفه عمر درباره عمر درباره مُتعه نساء:

عمر مُتعه حج و متعه نساء [/ ازدواج موقت] را حرام کرد و این اقدام او از مسائل اجتهادی شمرده شد.

ابن‌ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و احمد بن حنبل در مسند خود از جابربن عبدالله انصاری روایت کنند که گفت : «ما در زمان رسول خدا (ص) متعه حج و متعه نساء انجام می‌دادیم و چون عمر ما را نهی کرد، از آن دست برداشتیم.»[۵۳۹]

و در تفسیر سیوطی و کنز العمال از سعید بن مسیّب، گوید: «عمر از متعه حج و متعه نساء نهی کرد.»[۵۴۰]

و در بداية المجتهد، زاد المعاد، شرح نهج البلاغه، المغنی ابن قدامه و المحلّی ابن حزم از قول عمر روایت کرده اند که او گفته است: «دو متعه بود که در زمان رسول خدا (ص) اناجم می‌شد و من از آن دو نهی می‌کنم و بر انجام آن کیفر

ص: ۲۷۴

می‌دهم: متعه حج و متعه نساء [/ ازدواج موقت].»[۵۴۱]

---

[۵۳۸] (۱). خصال صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، ص ۳۱۲..

[۵۳۹] (۱). شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۶۱ و ج ۳ ص ۱۶۷- ۱۶۸، و چاپ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱ ص ۱۸۲، و ج ۱۲ ص ۲۵۱- ۲۵۵. مسند احمد، ج ۳ ص ۳۶۳ و همانند آن در ص ۳۶۵، و فشرده آن در ص ۳۲۵.

[۵۴۰] (۲). تفسیر سیوطی، ج ۲ ص ۱۴۱. کنز العمال، ج ۸ ص ۲۹۳. مشکل الآثار طحاوی، ص ۳۷۵..

[۵۴۱] (۱). بداية المجتهد، ج ۱ ص ۳۴۶. زاد المعاد، ج ۲ ص ۲۰۵. شرح نهج البلاغه، ج ۳ ص ۱۶۷. المغنی، ج ۷ ص ۵۲۷. المحلّی، ج ۷ ص ۱۰۷. تفسیر قرطبی، ج ۲ ص ۱۶۷. تفسیر رازی، ج ۳ ص ۲۰۱ و ۲۰۲. کنز العمال، ج ۸ ص ۲۹۳ و ۲۹۴. البيان و التبيين، ج ۲ ص ۲۲۳، و شرح معانی الآثار، ص ۳۷۴.

و در روایت جصّاص و ابن حزم گوید : «دو متعه بود که در زمان رسول خدا (ص) انجام می شد و من از آن دو نهی می‌کنم و بر انجام آن تازیانه می‌زنم: متعه نساء و متعه حج»[۵۴۲]

روایات گذشته اجمالًا بر آن بود که خلیفه عمر در دو حکم اسلامی : «متعه حج و متعه نساء » دو اجتهاد کرده و نظر شخصی خود را اعمال نموده است، که اینک بحث و بررسی آن را پی می‌گیریم:

ص: ۲۷۵

الف- مُتعه حج

«متعه حجّ» در ضمن «حجّ تمتّع» انجام می‌شود و بیان آن اینکه، حج بر سه نوع است: حجّ تمتّع، حجّ إفراد و حجّ قِران.

۱- حجّ تمتّع، و آن بر کسانی واجب می شود که در محدوده مسجد الحرام نباشند؛ و صورت انجام آن چنین است که، که شخص حج گزار در ماه‌های حج یعنی: شوّال و ذیقعده و ذیحجّه، از میقات، مُحرم به ع مره حج می شود و تلبیه می گوید و به مکه می‌آید و هفت بار طواف بیت الله می‌کند و دو رکعت نماز طواف می گزارد و هفت بار سعی میان صفا و مروه به جای می‌آورد و سپس تقصیر می کند و از احرام بیرون می آید و همه محرّمات این احرام بر او حلال می شود و در مکّه مقیم می‌ماند تا روز ترویه [/ هشتم ذیحجّه] فرارسید و دوباره برای حجّ محرم شود و به عرفات برود و پس از غروب روز نهم به سوی مشعر حرکت کند و از آنجا به مِنی برود و قربانی کند و با تراشیدن سر یا تقصیر از احرام خارج شود و دیگر مناسک حج را به جای آورد . این حج را «حجّ تمتّع» و عمره آن را «عُمره تمتّع» نامیده‌اند، چون خدای متعال فرموده: (فَمَنْ تَمَتَّعَ

ص: ۲۷۶

بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِ) یعنی: «هر کس که با ختم عمره‌ی تمتّع، حج را آغاز کند»[۵۴۳] و چون حاجیان در بین دو احرامِ عمره و حج، مَحُلّ می شوند و از آنچه بر آن ها حرام شده بود بهره می جویند. فاصله میان این دو احرام همان «متعه حج» است که خلیفه عمر و پیروان او آن را حرام کردند، ولی بیشتر مسلمانان این زمان آن را انجام می‌دهند.

۲ و ۳- حجّ إفراد و حجّ قِران

نخست- در فقه اهل البیت (ع):

---

[۵۴۲] (۲). احکام القرآن، جصّاص، ج ۱ ص ۲۷۹، و المحلّی، ج ۷ ص ۱۰۷. و شاید منشأ اختلاف در لفظ و عبارت آن باشد که خلیفه این سخن را د و بار گفته باشد، یک بار گفته:« بر انجام آن دو کیفر می‌دهم» و بار دیگر:« بر انجام آن دو تازیانه می‌زنم»..

[۵۴۳] (۱). بقره/ ۱۹۶.

صورت «حجّ إفراد» آن است که، حاجی از میقات یا از منزل خود- اگر نزدیکتر از میقات باشد- مُحرم می‌شود و به عرفات می‌رود و روز نهم را در آنجا می‌ماند و بعد، بقیه مناسک حج را تماماً به جای می‌آورد و از احرام خارج می‌شود و تنها یک عمره مفرده بر عهده اوست که آن را هم در طول سال از نزدیکترین حِلّ [محلّ خارج حَرَم] یا یکی از میقات‌ها شروع و به پایان می‌رساند؛ و چون شخص حاجی هر یک از آن دو را جدای از هم به جای می آورد، آن‌ها را «حجّ إفراد» و «عمره‌ی مفرده» نامیده‌اند.

و صورت «حجّ قِران» در جمیع مناسک همان صورت «حجّ إفراد» است، و وجه تمایز آن اینکه، حج گزار در حج قِران قربانی را در حال احرام قرین خود می سازد و با خود به قربانگاه می برد، حال آنکه در حج إفراد اصلًا قربانی واجب نیست؛ و یکی از این دو حج بر ساکنان مکه واجب تخییری است.[۵۴۴]

دوم- در فقه مکتب خلفا:

الف- حجّ قِران در فقه مکتب خلفا آن است که، حاجیِ قارن، عمره و حج را قرین هم بیاورد؛ یعنی : بین آن دو را با نیت واحد و تلبیه واحد جمع کرده و

ص: ۲۷۷

بگوید: «لبّیک به یک حج و یک عمره»، یا در ماه‌های حج احرام عمره ببندد و تلبیه گوید و از آن خارج نشود تا با حج پیوندش دهد. و قارن اگر از اهل مکه نباشد باید همانند متمتع قربانی کند .[۵۴۵] و حج إفراد جدای از آن دو است و حج گزار تنها تلبیه حج می گوید و بس . و گفته می شود «حج تنها به جای آورد »[۵۴۶] و در برخی روایات است که : «حجّ مجرد به جای آورد»[۵۴۷]

***

این‌ها انواع حج در نزد مسلمانان است. اما مشرکان جاهلی بنابر روایت صحیح بخاری، صحیح مسلم، مسند احمد، سنن بیهقی و دیگر کتب از ابن عباس، گوید: «آن‌ها انجام عمره در ماه‌های حج را از بدترین گناهان روی زمین می‌دانستند، و ماه محرم را ماه صفر به حساب می‌آوردند و می‌گفتند: «هرگاه پشت شتران بهبودی یافت و رنج سفر پایان گرفت و آثار آن ناپدید شد و ماه صفر به آخر رسید، انجام عمره برای عمره گزار حلال می‌گردد.»[۵۴۸]

---

[۵۴۴] (۲). دلیل المناسک آیة الله حکیم ره، چاپ نجف ۱۳۷۷ ه-، ص ۳۷- ۴۵..

[۵۴۵] (۱). بنابر نقل بدایة المجتهد نظر برخی از پیروان مالک برخلاف آن‌است.

[۵۴۶] (۲). بدایة المجتهد، ج ۱ ص ۳۴۸، و نهایة اللغة، ماده« قِران».

[۵۴۷] (۳). سنن بیهقی، ج ۵ ص ۵، باب من اختار الإفراد.

[۵۴۸] (۴). فتح الباری، ج ۴ ص ۱۶۸- ۱۶۹. صحیح مسلم، باب جواز العمره، حدیث ۱۹۸. مسند احمد، ج ۱ ص ۲۴۹ و ۲۵۲ و ۳۳۲ و ۳۳۹. سنن ابوداود، کتاب المناسک، باب العمره. سنن نسائی، کتاب الحج، ص ۷۷. سنن بیهقی، ج ۴ ص ۳۵۴. المنتقی، حدیث ۲۴۲۲، مشکل الآثار، ج ۳ ص ۱۵۵، و شرح معانی الاخبار، ج ۱ ص ۳۸۱..

نووی در شرح صحیح مسلم گوید : علما در شرح این روایت گفته اند: «اینکه گوید: «آن‌ها ماه محرم را ماه صفر به حساب می‌آوردند» اشاره به «نسیء» و تأخیری است که انجامش می‌دادند و محرم الحرام را صفر می نامیدند و حلالش می‌کردند و تحریم محرّم را تا بعد از صفر به تأخیر می انداختند تا با سه ماه حرام پی‌درپی مواجه نشوند و برای غارت و چپاول در تنگنا قرار نگیرند.

ص: ۲۷۸

و ابن حجر در بیان علت اقدام آن ها گوید: «تعلیق جواز انجام عمره به پایان ماه صفر بدان خاطر بود که عمره در نظر آنان باید در غیر ماه های حج انجام می شد و صفر از ماه های حج نبود، چ نانکه محرّم نیز از ماه های حج نبود و آن ها محرّم را صفر قرار می دادند، چون در پایان آن هنوز پشت شترانشان از بار سفر بهبودی نیافته بود و لذا آن را بر سبیل تبعیّت به ماه های حج ملحق می کردند و اولین ماه عمره را ماه محرّمِ به تأخیر افتاده که در اصل ماه صفر بو د قرار می‌دادند، چون عمره در نزد آنان مربوط به غیر ماههای حج بود.»[۵۴۹]

این رسمِ قریش و سنت آن ها در انجام عمره بود که رسول خدا (ص)- چنانکه می‌آید- در این باره با آن ها مخالفت فرمود:

سنت رسول خدا (ص) در انجام عمره:

ابن قیّم گوید: «رسول خدا (ص) پس از هجرت چهار عُمره گزارد که همگی در ماه ذیقعده بود » و در تأیید سخن خود روایاتی را از أنس و ابن عباس و عایشه آورده که دو نفر اخیر گفته اند: «رسول خدا (ص) جز در ماه ذیقعده عمره نگزارد»[۵۵۰]

ابن‌قیم گوید: «مراد آن است که عُمره های آن حضرت در ماه های حج و در مخالفت با روش مشر کان بوده است؛ که آن‌ها انجام عمره در ماه های حج را نمی پسندیدند و می گفتند: «این از بدترین گناهان است.» و این خود دلیلی است بر آنکه انجام عمره در ماههای حجّ بدون شک از ماه رجب افضل است.»

گوید: «مسلَّم است که خداوند جز بهترین و برترین زمان‌ها را برای عُمره

ص: ۲۷۹

گزاری پیامبر خود انتخاب نمی کرد، و انجام عمره در ماه های حج همانند وقوع حج در همان ماه هاست؛ و این ماه ها، ماه‌های ویژه خدای متعال برای انجام عبادت و وقت مخصوص آن است، و عمره «حجّ اصغر» است و بهترین زمان انجام آن ماه‌های حج، و ماه ذیقعده میانه آن هاست، و این انتخابی الهی است؛ پس کسی که بهره ای از علم دارد باید که آن را برگزیند.

---

[۵۴۹] (۱). مراجعه کنید: شرح نووی بر صحیح مسلم، و فتح الباری شرح ابن حجر بر صحیح بخاری

[۵۵۰] (۲). زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۰۹. مشروح این روایات در صحیح بخاری، ج ۱ ص ۲۱۲. صحیح مسلم، کتاب الحج، حدیث ۲۱۷- ۲۲۰، ص ۹۱۶- ۹۱۷. سنن بیهقی، ج ۴ ص ۳۵۷ و ج ۵ ص ۱۰- ۱۲، و تاریخ ابن‌کثیر، ج ۵ ص ۱۰۹، آمده است..

اکنون که سنّت مشرکان و سنت رسول خدا (ص) در انجام عمره را مرور کردیم، به بحث «مُتعه حج» در کتاب و سنت بازمی‌گردیم و بعد، کیفیت اجتهاد خلفا در آن را یادآور می‌شویم:

مُتعه حج در کتاب خدا:

خداوند سبحان مقرر داشت تا در ماه های حج، برخلاف سنت مشرکان، بین عُمره و حج، و تمتّع میان آن ها جمع گردد و در سوره بقره/ ۱۹۶ فرمود: (إذا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيّامٍ فِی الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذا رَجَعْتُمْ تِلْکَ عَشَرَةٌ كامِلَةٌ ذلِکَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حاضِری الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ) «و هرگاه در امان بودید، پس کسی که با، عمره حج، تمتّع می جوید، آنچه از قربانی که میسورش شد [قربانی کند] و هر که نیافت، سه روز در ایام حج و هفت روز پس از بازگشت، روزه بدارد که آن ده روز کامل است . آن برای کسانی است که خانواده آن ها نزد مسجد الحرام [/ ساکن مکه و حرم] نباشد. و از خدا بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است».

خداوند سبحان در این آیه تمتّع جستن با عمره حج را، برای کسانی که خانواده آن ها اهل مکه و حرم نباشد و ایمن باشند، تشریع فرموده و در آیه بعد فرموده : (الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ): «حج در ماه‌های معلومی است» و جمع میان عُمره و حج لازمه‌اش آن است که آن دو در ماه‌های حج واقع گردند، و این دو

ص: ۲۸۰

آیه با وضوح و روشنی بدین حکم تصریح دارند، و عمران بن حصین صحابی نیز- بنابر روایت صحیح بخاری- به همین موضوع اشاره کرده که گوید : «آیه‌ی متعه در کتاب خدا نازل شد و ما با رسول خدا (ص) انجامش دادیم و قرآن به حرت آن نازل نشد و پیامبر (ص) تا واپسین دم حیات از آن نهی نفرمود ...»[551]

این روایت در صحیح مسلم چنین است: «آیه متعه- یعنی متعه حج- در کتاب خدا نازل شد و رسول خدا (ص) ما را به انجام آن فرمان داد . سپس هیچ آیه ای که متعه حج را نسخ کند نازل نگردید، و رسول خدا تا واپسین دم حیات از آن نهی نفرمود ...»[552]

این حکمی است که همه مفسران و علما بر آن اجماع کرده اند و خلافی در آن نیست، و شگفت آنکه خداوند سبحان این آیه را با اعلام: (أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ): «خداوند سخت کیفر است» به پایان برده است.

آری، خداوند متعال «مُتعه حج» را با صراحت تمام در این آیه تشریع فرمود و رسول خدا (ص) در حجة الوداع آن را به انجام رسانید و خبر متواتر آن در کتاب‌های صحیح حدیثی- چنانکه می‌آید- روایت و منتشر گردید:

متعه حج در سنّت رسول خدا (ص):

---

[551] (۱). صحیح بخاری، ج ۳ ص ۷۱، و سنن بیهقی، ج ۵ ص ۱۹.

[552] (۲). صحیح مسلم، باب جواز التمتع، ص ۹۰۰ حدیث ۱۷۲. تفسیر قرطبی، ج ۲ ص ۳۳۸. زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۵۲، و طبقات ابن‌سعد، چاپ اروپا، ج ۴ قسمت دوم ص ۲۸..

از آنجا که عُمره در ماه‌های حج نزد قریشِ جاهلی از بدترین گناهان بود، رسول خدا (ص) در تبلیغ حکم «عُمره تَمتُّع» به تدریج و آهستگی پیش رفت.

بنگرید:

در صحیح بخاری، سنن ابوداود، سنن ابن‌ماجه و سنن بیهقی از عمربن

ص: ۲۸۱

خطاب روایت کنند که گفت: «از رسول خدا (ص) در «وادی العقیق»[553] شنیدم که می‌فرمود: «فرستاده‌ای از پروردگارم نزد من آمد و گفت: «در این وادی مبارک نماز بگزار و بگو: «یک عمره در یک حج داخل است».

و در روایت دیگری است که: «بگو: یک عمره با یک حج همراه است».

و در عبارت سنن بیهقی است که فرمود : «جبرئیل نزد من آمد » و در آخر آن آمده است : «پس، عمره تا روز قیامت داخل در حج شد»[554]

رسول خدا (ص) عمر را از نزول این وحی که باید «عمره و حج» را با هم انجام دهند آگاه کرد، و در این تبلیغ خاص حکمتی نهفته بود که آن را از آنچه که در دوران او [/ عمر] درباره عُمره پدید آمد درمی‌یابیم.

آری، رسول خدا در وادی عقیق «عمر» را از نزول وحی آگاه کرد، و در وادی عسفان «سراقة بن مالک» را، چنانکه ابوداود روایت کرده و گوید:

«رسول خدا (ص) در «عسفان» بود که سراقه به آن حضرت گفت: «یا رسول الله! مسائل و احکام را برای ما به گونه‌ای بیان کن که گویی با قوم تازه به دنیا آمده سخن می گوئی» و پیامبر فرمود: «خداوند متعال در این حجّ شما عُمره ای را داخل فرمود؛ پس هرگاه وارد شدید، هر کس طواف بیت را به جای آورد و سعی صفا و مروه را انجام داد، مُحِلّ می‌شود و از إحرام بیرون می‌آید، مگر کسی که قربانی به همراه دارد.»[555]

---

[553] (۱). در معجم البلدان گوید:« عقیق همان جائی است که درباره آن« انّک بواد مبارک» آمده، و آن در میانه وادی ذی الحلیفه است، و هما جائی است که گفته شده: میقات و محلّ احرام مردم عراق از ذات عرق است » و ابن حجر در شرح حدیث مذکور در فتح الباری گوید :« فاصله آنجا تا مدینه چهار میل است.»

[554] (۲). صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۸۶، و ج ۴ ص ۱۷۷. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۵۹، سنن ابن‌ماجه، ص ۹۹۱، حدیث ۲۹۷۶. سنن بیهقی، ج ۵ ص ۱۳-۱۴. فتح الباری، ج ۴ ص ۱۳۵، و تاریخ ابن‌کثیر، ج ۵ ص ۱۷ و ۱۲۸ و ۱۳۶.

[555] (۳). سنن ابوداود، ج ۱ ص ۱۵۹، حدیث ۱۰۸۱، و المنتقی، ابن‌تیمیه، حدیث ۲۴۲۷. و سراقةبن مالک ساکن قدید در نزدیکی مکه بود و همان کسی است که رسول خدا (ص) را به گاه هجرت به مدینه تعقیب کرد تا او را به قریش بازگرداند و یکصد شتر دستمزد و جعاله دریافت دارد که دست و پای اسبش در زمین فرورفت. در فتح مکه اسلام آورد و در سال ۲۴ هجری وفات کرد. مسلم در صحیح خود ۱۹ حدیث از او روایت کرده است. شرح حالش در تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۲۴۸، جوامع السیره ص ۲۸۳، و سیره بن هشام، ج ۲ ص ۱۰۳ و ۲۵۰ و ۳۰۹، آمده است. و عسفان بین جُحفه و مکه است و جحفه در چهار منزلی مکه می‌باشد.

ص: ۲۸۲

آن حضرت در «سَرِف» که شش میل یا بیشتر با مکه فاصله دارد نیز، به همه اصحاب خود ابلاغ کرد که : «هر کس دوست دارد إحرام خود را احرام عمره قرار دهد، چنین کند .» چنانکه عایشه آن را روایت کرده و گوید : «با رسول خدا در ماه‌های حج و شب های حج و احرام حج حرکت کردیم تا در «سَرِف» فرود آمدیم. گوید: آن حضرت به سوی اصحاب خود رفت و فرمود: «هر کس قربانی به همراه ندارد و دوست دارد که احرام خود را احرام عمره قرار دهد چنین کند، و کسی که قربانی به همراه دارد چنین نکند.» گوید: «و انجام دهندگان و تارکان آن، همه از اصحاب او بودند.»[۵۵۶]

از آنچه گذشت ظاهر می شود که تارکان آن از مهاجران قریش بوده اند، کسانی که در جاهلیت عُمره را از بدترین گناهان می‌دانسته‌اند.

پیامبر (ص) پس از رسیدن به «بطحاء مکه» نیز این تبلیغ را تکرار کرد. ابن عباس گوید: «پیامبر روز چهارم ذیحجه در بطحاء با ما نماز گزارد و فرمود: «هرکس بخواهد إحرام خود را إحرام عمره قرار دهد، چنین کند.»[۵۵۷]

رسول خدا (ص) بدین‌گونه تبلیغ این حکم را با تدریج و آهستگی انجام داد تا آنگاه که طواف و سعی صفا و مروه را تمام کردند و حکم نهائی درباره‌ی آن نازل گردید و همه را به انجام آن فرمان داد. بیهقی گوید:

ص: ۲۸۳

«... پیامبر (ص) در بین صفا و مروه بود که ح کم قطعی و نهائی بر او نازل شد و فرمان داد تا هر یک از اصحاب که إحرام حج بسته و قربانی به همراه ندارد، آن را عُمره قرار دهد و فرمود : «اگر در ابتدای راه بودم این قربانی را با خود نمی‌آوردم، ولی چون سرم را بسته و قربانی ام را به همراه آورده‌ام، حق برون شدن از احرام را ندارم مگر در محلّ قربان کردن» و سراقةبن مالک برخاست و گفت: «یا رسول الله! احکام را به گونه‌ای برای ما بیان کن که گوئی با مردم تازه به دنیا آمده سخن می گوئی! آیا این عمره‌ی ما برای امسالمان است یا برای همیشه؟ » که پیامبر فرمود: «بلکه برای همیشه است و عمره تا روز قیامت داخل در حج گردید ...»[۵۵۸]

***

در احادیث گذشته آمده بود که رسول خدا (ص) به عمر فرمود: «پروردگار من فرمانم داده تا بگویم: «یک عمره در یک حج داخل است» یا: «یک عمره با یک حج همراه است» یعنی: من باید در این سفر نیت کنم که «حج و عمره» را با هم به انجام رسانم. و در پاسخ سراقه در «عسفان» فرمود: «خداوند در این حج شما عمره‌ای را داخل فرمود» و تبلیغ آن را به این حج اختصاص داد . سپس در «سَرِف» و در «بطحاء» به تمام حجاج ابلاغ کرد : هر که دوست دارد آن را عمره

---

[۵۵۶] (۱). صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۸۹. صحیح مسلم، ص ۸۷۵ حدیث ۱۲۱ و ۱۲۳ به اختصار. سنن بیهقی، ج ۴ ص ۳۵۶، و مصنف ابن ابی شبیه، نج ۴ ص ۱۰۲.

[۵۵۷] (۲). سنن بیهقی، ج ۵ ص ۴.

[۵۵۸] (۱). همان، ج ۵ ص ۶..

قرار دهد! با عبارت: «هر که دوست دارد»! و چون وقت انجام و بیرون شدن از إحرامِ عمره فرارسید به همه آن ها ابلاغ کرد که: «عمره برای همیشه داخل در حج گردید ». و این سخن سراقه که در دو نقطه حساس گفت : «یا رسول الله ! احکام را برای ما به گونه‌ای بیان کن که گوئی با مردم تازه به دنیا آمده سخن می گوئی!» مرادش آن بود که ما به گذشته و آنچه قریش جاهلی بر آن بوده‌اند کاری نداریم.

خلاصه، اقدام رسول خدا (ص) و چگونگی تبلیغ آن حضرت در بیان اینکه

عمره بخشی از حج است و خروج از احرامِ عُمره و تمتع جستن پس از آن به فرمان شارع مقدس می باشد، به تواتر رسیده است. بنگرید:

در مسند احمد و المنتقی از «أنس» گوید: «با شعار حج حرکت کردیم ولی چون به مکه رسیدیم رسول خدا فرمانمان داد که آن را عمره قرار دهیم و فرمود : «اگر در ابتدای راه بودم آن را عمره قرار می دادم، ولی من قربانی به همراه آورده و حج و عمره را قرین و پیوسته قرار داده‌ام.»[۵۵۹]

و در صحیح مسلم و مسند احمد از «ابوسعید خدری» گوید: «با رسول خدا حرکت کردیم و با همه ی وجود ندای حج سر دادیم ولی چون به مکه رسیدیم و فرمانمان داد تا آن را عمره قرار دهیم، مگر کسی که قربانی به همراه داشت، و چون روز ترویه فرارسید و قصد مِنی کردیم، احرام حج بستیم»[۵۶۰]

و در زاد المعاد ابن قیم گوید : در صحیح مسلم و بخاری از «عایشه» روایت کرده‌اند که گوید: «با رسول خدا (ص) به اصحابش فرمود: «آن را عمره قرار دهید» و مردم از إحرام بیرون آمدند، مگر کسی که قربانی به همراه داشت ...»[۵۶۱]

گوید: و در عبارت صحیح بخاری آمده است : «با رسول خدا (ص) به راه افتادیم و جز حج قصدی نداشتیم ولی چون وارد شدیم و طواف بیت را انجام دادیم پیامبر (ص) فرمود: «هر کس قربانی به همراه ندارد از إحرام بیرون آید » و کسانی که قربانی به همراه نداشتند از احرام بیرون آمدند، و زنان آن حضرت نیز

که قربانی به همراه نداشتند از احرام بیرون آمدند.».[۵۶۲]

---

[۵۵۹] (۱). مسند احمد، ج ۳ ص ۲۶۶، و المنتقی، حدیث ۲۳۹۳.

[۵۶۰] (۲). صحیح مسلم، حدیث ۲۱۱ و ۲۱۲ و از قول جابر در ص ۹۱۴. مسند احمد، ج ۳ ص ۳ و ۵ و ۷۱ و ۷۵ و ۱۴۸ و ۲۶۶، و المنتقی، حدیث ۲۴۱۸.

[۵۶۱] (۳). زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۴۶– ۲۴۷، که اصل آن در صحیح مسلم، ص ۸۷۳ و ۸۷۴، حدیث شماره ۱۲۰، موجود است، و نیز در سنن ابن‌ماجه حدیث ۲۹۸۱..

[۵۶۲] (۱). صحیح بخاری، کتاب الحج، ج ۱ ص ۱۸۹. صحیح مسلم، ص ۸۷۷، حدیث ۱۲۸. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۶۱، حدیث ۱۸۰۶.

گوید: و در صحیح مسلم از ابن عمر از «حفصه» زوجه پیامبر (ص) روایت کند که گفت: «پیامبر در حجةالوداع به زنانش فرمود از ا حرام بیرون آیند. من به او گفتم: شما چرا از احرام بیرون نمی آئید؟ فرمود: «من سر خود را بسته و قربانی‌ام را به همراه آورده‌ام لذا از احرام بیرون نیایم تا این قربانی را نحر و ذبح کنم.»[563]

گوید: و در صحیح بخاری از ابن عباس گوید: «مهاجران و انصار و زنان پیامبر در حجة الوداع مُحرم شدند و ما نیز احرام بستیم و چون به مکه رسیدیم فرمانمان داد تا آن را عمره قرار دهیم. رسول خدا (ص) فرمود: احرام حج خود را ع مره قرار دهید، مگر کسی که قربانی به همراه دارد ...»[564]

و کامل‌ترین حدیث این باب، حدیث «جابربن عبدالله انصاری» در کیفیت حجّ رسول خداست که صاحبان صحاح آن را روایت کرده و ما فشرده آن را از صحیح مسلم بیان می‌داریم، گوید:

«رسول خدا (ص) نُه سال درنگ کرد و حج نگزارد؛ سپس در سال دهم ندا داد که رسول الله به حج می رود. مردم بسیاری به مدینه آمدند و همگی بر آن بودند تا به رسول خدا اق تدا کنند و اعمال خود را همانند او انجام دهند. ما نیز با آن حضرت به راه افتادیم تا به «ذی الحلیفه» رسیدیم. رسول خدا در مسجد نماز گزارد و بعد بر ناقه ی خود «قصواء» سوار شد تا ناقه او را به «بیداء» رسانید و من هر چه نظر کردم فراروی و چپ و راست و ماورای آن حضر ت را پر از سواره و پیاده دیدم. آری، رسول خدا در جمع ما بود و بر او قرآن نازل می‌شد و او تأویل

آن را می‌دانست. لذا هر چه انجام می داد ما نیز انجام می دادیم، که ندای توحید سر داد ... و ما نیّتی جز حج نداشتیم و عمره را نمی‌شناختیم، تا آنگاه که با او به بیت الله رسیدیم و او در برابر رکن استلام کرد ... جابر همچنان به توصیف عمل رسول خدا می پردازد تا آنجا که گوید:– و چون به پایان طواف خود بر مروه رسید فرمود: «من اگر در ابتدای راه بودم قربانی با خود نمی‌آوردم و آن را عمره قرار می‌دادم، و هر یک از شما که قربانی به همراه ندارد از إحرام بیرون آید و آن را عمره قرار دهد.»

جابر گوید: «در این هنگام «سراقة بن مالک» برخاست و گفت: «یا رسول الله! آیا این حکم برای امسال ما است یا برای همیشه؟» که رسول خدا (ص) انگشتانش را در هم فروبرد و دو بار فرمود: «عمره [بدینگونه] داخل در حج شد » و فرمود: «نه، بلکه برای همیشه و همواره »[565] و در صحیح بخاری گوید: سراقه گفت: «آیا این حکم خاصّ ماست؟ » فرمود: «نه، بلکه برای همیشه است».[566]

برداشت صحابه از حکم عمره تمتع:

---

[563] (۲). صحیح مسلم، ص ۹۰۲، حدیث ۱۷۷– ۱۷۹، و سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۶۱. حدیث ۱۸۰۶.

[564] (۳). صحیح بخاری، کتاب الحج، ج ۱ ص ۱۹۱..

[565] (۱) صحیح مسلم، ص ۸۸۶– ۸۸۸، حدیث ۱۴۷. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۸۲. سنن ابن ماجه، ص ۱۰۲۲. سنن دارمی، ج ۲ ص ۴۴. مسند احمد، ج ۳ ص ۳۲. سنن بیهقی، ج ۵ ص ۷، دیث ۹۹۱، و المحلّی، ج ۷ ص ۱۰۰.

[566] (۲). صحیح بخاری، ج ۴ ص ۱۶۶..

در گذشته کیفیت بیان تدریجی و آرام پیامبر در تبلیغ حکم عمره ی تمتع به صحابه را یادآور شدیم . در این بحث، چگونگی برداشت صحابه از این حکم را پی می‌گیریم.

در صحیح مسلم از «ابن عباس» گوید: «پیامبر و صحابه روز چهارم از دهه ذیحجه به مکه رسیدند و آن ها تلبیه حج می‌گفتند که پیامبر فرمود آن را عمره قرار دهند.»

ص: ۲۸۷

و در روایت دیگر بعد از آن فرمود: «إحرام خود را به عمره بدل کنند، مگر کسی که قربانی به همراه دارد.».[۵۶۷]

و در روایت سوم گوید: «پیامبر و صحابه صبح روز چهارم با إحرام حج وارد مکه شدند و فرمانشان داد تا آن را عمره قرار دهند، که این بر آن‌ها گران آمد و گفتند: «یا رسول الله! چه حلالی؟» فرمود: «تمام حلال‌ها»[۵۶۸]

و در روایت چهارم، گوید: رسول خدا (ص) فرمود: «این عمره‌ای است که بدان تمتّع می‌جوئیم و هر کس قربانی به همراه ندارد کاملًا از احرام بیرون آید که عمره تا روز قیامت داخل در حج گردید.»[۵۶۹]

و در روایت دیگری در صحیح بخاری و مسلم از جابر، گوید : «با رسول خدا، در سالی که آن حضرت قربانی به همراه داشت، حج گزارده و نیّت حج تنها کردند، که پیامبر فرمود : «از إحرامتان بیرون آیید و بیت الله و صفا و مروه را طو اف کنید و تقصیر نمایید و همه چیز را بر خود حلال کنید تا روز ترویه فرارسد و نیّت حج کنید و آنچه را که پیشتر انجام دادید مُتعه قرار دهید- یعنی عمره تمتع بدانید- که گفتند: «چگونه آن را متعه قرار دهیم در حالی که حجّش نامیدیم؟ » فرمود: «هر چه به شما دستور می دهم انجامش دهید که من نیز اگر قربانی به همراه نداشتم همان را که به شما دستور دادم انجام می‌دادم، ولی اکنون تا این قربانی را به قربانگاه نرسانم هیچ حرامی بر من حلال نگردد.»[۵۷۰]

ص: ۲۸۸

و در روایت دوم از جابر گوید: گفتند: «یعنی در حالی که از ... برخی از ما مَنی می‌چکد به مِنی برویم؟! ...»[۵۷۱]

و در روایت سوم از عطا، گوید: از جابربن عبدالله در جمع مردم شنیدم که گفت: «ما صحابه رسول خدا (ص) احرام حج تنها و بدون عمره بستیم و با رسول خدا در صبح روز چهارم ذیحجه وارد مکه شدیم که پیامبر دستورمان داد تا از احرام

---

[۵۶۷] (۱). صحیح بخاری، ص ۹۱۱، حدیث ۲۰۱- ۲۰۳. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۵۶، حدیث ۱۷۹۱، از ابن‌عباس گوید: پیامبر فرمود:« اگر کسی نیت حج کرد و به مکه وارد شد و بیت الله را طواف کرد و سعی صفا و مروه نمود، از احرام خارج شده و این عمره است».

[۵۶۸] (۲). همان، ص ۹۰۹، حدیث ۱۹۸. صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۹۱، و زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۴۶.

[۵۶۹] (۳). همان، ص ۹۱۱، حدیث ۲۰۱- ۲۰۳. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۵۶. سنن بیهقی، ج ۵ ص ۱۸. المنتقی، حدیث ۲۴۲۳، و مصنف ابن ابی شیبه، ج ۴ ص ۲۰۲.

[۵۷۰] (۴). صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۹۰، صحیح مسلم، ص ۸۸۴- ۸۸۵، حدیث ۱۴۳، و زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۴۸..

[۵۷۱] (۱). همان، ج ۱ ص ۲۱۳ و ج ۴ ص ۱۶۶. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۵۶، حدیث ۱۷۸۹. مسند احمد، ج ۳ ص ۳۰۵. سنن بیهقی، ج ۵ ص ۳ و ج ۴ ص ۳۳۸، و زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۴۶.

بیرون آییم و فرمود: «از احرام بیرون آیید و با زنانتان مباشرت کنید .» گوید: «و این را از آن ها نخواست، ولی زنانشان را بر آن‌ها حلال کرد، سپس به او خبر رسید که ما می گوییم: «اکنون که بین ما و بین عَرَفه تنها پنج روز فاصله است به ما دستور می دهد که با زنانمان مباشرت کنیم و در حالی که از آلات تناسلی ما آب می چکد به عرفه برویم !» گوید: و رسول خدا (ص) به سخن پرداخت و فرمود: «شما خوب می دانید که من با تقواترین و راستگوترین شمایم، و اکنون اگر قربانی به همراه نداشتم به مانند شما از احرام بیرون می‌آمدم؛ پس، از احرام بیرون آیید که اگر من هم در ابتدای راه بودم قربانی با خود نمی‌آوردم ...»[۵۷۲]

و در روایت چهارم گوید: «رسول خدا (ص) در صبح روز چهارم ذیحجه با نیّت حجٍّ تنها وارد مکه شد و چون رسیدیم فرمان داد تا عمره‌اش قرار دهیم و با زنانمان مباشرت کنیم، که گفتگوها بالا گرفت ... و خبر آن به پیامبر (ص) رسید و آن حضرت به خطبه برخاست و فرمود: «شنیده‌ام که مردمی چنین و چنان

می‌گویند! به خدا سوگند که من از آن‌ها نیکوکارتر و خداترس‌ترم ...».[۵۷۳]

و در روایت «براءبن عازب» گوید: «رسول خدا و صحابه حرکت کردند و همگی احرام بستیم و چون وارد مکه شدیم فرمود: «حجّتان را عمره قرار دهید » مردم گفتند: «یا رسول الله ! ما احرام حج بستیم چگونه آن را عمره قرار دهیم؟ !» فرمود: «ببینید چه می گویم و انجامش دهید » که همان سخن را تکرار کردند و آن حضرت به خشم آمد و نزد عایشه رفت و او آثار خشم را در چهره اش دید و گفت: «چه کسی شما را به خشم آورده که خدایش به خشم آورد؟ !» فرمود: «چرا به خشم نیایم در حالی که دستوری می‌دهم و پیروی نمی‌شوم؟»[۵۷۴]

عایشه درباره این ماجرا گوید: «رسول خدا (ص) در روز چهارم یا پنجم وارد مکه شد و بعد با خشم نزد من آمد . گفتم: «یا رسول الله ! چه کسی شما را به خشم آورده که خدا به جهنم اش اندازد؟!» فرمود: مگر متوجه نشدی که مردم را به کاری فرمان دادم و آن‌ها در انجامش تردید می‌کنند؟»[۵۷۵]

و ابن عمر گوید : گفتند: یا رسول الله ! آیاانسان به مِنی برود و از آلتش مَنی بچکد؟ !» فرمود: «آری» و به دنبال آن، بسترها گسترده شد.[۵۷۶]

---

[۵۷۲] (۲). فتح الباری، ج ۱۷ ص ۱۰۸– ۱۰۹. صحیح مسلم، ص ۸۸۳، حدیث ۱۴۱. سنن ابوداود، باب إفراد الحج. ابن ماجه، باب التمتع بالعمرة. سنن بیهقی، ج ۴ ص ۳۳۸ و ج ۵ ص ۱۹. زاد المعاد، ج ۳ ص ۲۴۶، و مسند احمد، ج ۳ ص ۳۵۶..

[۵۷۳] (۱). صحیح بخاری، ج ۲ ص ۵۲، و سنن ابن‌ماجه، ج ۱ ص ۹۹۲، حدیث ۲۹۸.

[۵۷۴] (۲). سنن ابن‌ماجه، ص ۹۹۳. مسند احمد، ج ۴ ص ۲۸۶. مجمع الزوائد، باب فتح الحج الی العمره زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۴۷. المنتقی، حدیث ۲۴۲۸.

[۵۷۵] (۳). صحیح مسلم، ص ۸۷۹، حدیث ۱۳۰. زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۴۷. سنن بیهقی، ج ۵ ص ۱۹، و منحة المعبود، حدیث ۱۰۵۱.

[۵۷۶] (۴). صحیح مسلم، ص ۸۸۴، حدیث ۱۴۲. زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۴۸. سنن بیهقی، ج ۴ ص ۳۵۶ و ج ۵ ص ۴. المنتقی، حدیث ۲۴۲۶، و مجمع الزوائد، ج ۳ ص ۲۳۳..

و جابر گوید: «با رسول خدا (ص) به نیت حج احرام بستیم و چون به مکه رسیدیم فرمود تا از احرام برون آییم و آن را عمره قرار دهیم که این کار بر ما

گران آمد و در تنگنایمان قرار داد و خبر آن به پیامبر رسید، و ندانستیم از آسمان خبردار شد یا از سوی مردم، که فرمود: «ای مردم! از احرام به درآیید، که من نیز اگر این قربانی را به همراه نداشتم، همان می کردم که شما کردید» گوید: «پس، از احرام برون آمدیم و حتی با زنان مباشرت کردیم و هر چه بر غیر محرم روا بود انجام دادیم، تا آنگاه که روز ترویه فرارسید و مکه را پشت سر گذاشتیم و احرام حج بستیم.»[۵۷۷]

و در روایت دیگری گوید : گفتیم: «چه حلالی؟» فرمود: «تمام حلال ها» گوید: «پس نزد زنان آمدیم و بوی خوش استعمال کردیم و چون روز ترویه فرا رسید احرام حج بستیم.»[۵۷۸]

***

و بدین سان، با اکراه و سختی پذیرفتند که حج و عمره را با هم بگزارند و در فاصله میان آن دو از احرام به درآیند و تمتّع بجویند؛ چون این کار مخالف عادات عصر جاهلی بود . و نیز، هنگامی که امّ المؤمنین عایشه پیش از حج به خاطر عادت ماهانه از عمره محروم، پیامبر (ص) به او فرمود تا بعد از حج- به تصریح روایات زیر- عمره بگزارد:

عایشه پس از حج عمره می‌گزارد:

در صحیح مسلم از عایشه گوید: «با پیامبر حرکت کردیم و جز حج نیّتی نداشتیم و چون به منطقه «سَرِف» یا نزدیک آن رسیدیم من دچار عادت ماهانه شدم و در حالی که می گریستم پیامبر (ص) وارد شد و گفت : «عادت شده‌ای؟» گفتم: «آری» فرمود: «این چیزی است که خدا بر دختران آدم مقرر داشته است،

پس هر چه حاجیان انجام می‌دهند انجام بده جز آنکه پیش از غسل، بیت الله را طواف مکن.»[۵۷۹]

و در روایت پیش از آن گوید : «هنگامی که حج را به پایان بردیم، رسول خدا (ص) مرا با عبدالرحمن بن ابی بکر به منطقه «تنعیم» فرستاد و من عمره گزاردم و او فرمود: «این به جای عمره‌ات.»[۵۸۰]

---

[۵۷۷] (۱). صحیح مسلم، ص ۸۸۲، حدیث ۱۳۸، و المنتقی، حدیث ۲۴۰۰ و ۲۴۱۵.

[۵۷۸] (۲). زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۴۶..

[۵۷۹] (۱). صحیح مسلم، ص ۸۷۳، حدیث ۱۱۹. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۵۴، و سنن ابن‌ماجه، حدیث ۲۹۶۳. و سرف در چند میلی مکه به سوی مدینه است.

[۵۸۰] (۲). صحیح مسلم، ص ۸۷۰، حدیث ۱۱۱، و تاریخ ابن‌کثیر، ج ۵ ص ۱۳۸- ۱۳۹. و تنعیم در سه میلی یا چهار میلی مکه است و از آن رو« تنعیم» اش گفته‌اند که سمت راستش کوه نعیم و سمت چپش کوه ناعم است. و نیز تنعیم نزدیک‌ترین مکان حلّ به مکه است.

و در روایت دیگری گوید : «با رسول خدا (ص) برای حجّة الوداع حرکت کردیم و احرام عمره بستیم . سپس پیامبر فرمود: «هر کس قربانی به همراه دارد نیّت حج با عمره کند و از احرام برون نشود تا هر دو را انجام دهد .» من در حال عادت وارد مکه شدم و طواف بیت به جای نیاوردم و سعی صفا و مروه نکردم و ا ز حال خود به رسول خدا شکوه کردم که فرمود: «سرت را بگشا و شانه بزن و نیّت حج کن و عمره را رها ساز .» گوید: چنان کردم و چون حج را به پایان بردیم، پیامبر مرا با عبدالرحمن بن ابی‌بکر به تنعیم فرستاد و من عمره گزاردم و او فرمود: «این به جای عمره‌ات.».

گوید: «همه کسانی که نیت عمره کرده بودند طواف بیت گزاردند و سعی صفا و مروه نمودند و از احرام برون شدند و پس از بازگشت از مِنی طواف دیگری به جای آوردند ...»[۵۸۱]

و در روایت دیگری گوید: «مرا همراه خود بر شترش سوار کرد و من

خواستم مقنعه‌ام را برداریم و از گردنم جدا سازم که او با چوبدستش به پایم زد . گفتم: مگر کسی را می‌بینی؟ سپس نیت عمره کردم و بازگشتم تا در «حصبه» [/ محل رمی جمرات] به رسول خدا رسیدیم.»[۵۸۲]

و در روایت صحیح بخاری است که عایشه گفت : «یا رسول الله ! شما عمره گزا ردید و من عمره نگزاردم .» فرمود: «عبدالرحمن! خواهرت را به تنعیم ببر تا عمره بگزارد.» و او بر شترش نشانید تا عمره گزارد.»[۵۸۳]

و در سنن ابوداود و سنن بیهقی از ابن عباس گوید : «رسول خدا (ص) عایشه را از «حصبه» به عمره نفرستاد مگر برای ریشه کنی پندار مشرکان که می گفتند: «هرگاه پشت شتران بهبودی یافت و آثارش ناپدید شد و ما صفر فرا رسید، انجام عمره برای عمره گزار حلال می‌شود.» و در عبارت بیهقی گوید: «رسول خدا (ص) عایشه را در ذیحجه به عمره نفرستاد مگر برای ریشه کنی پندار مشرکان، چون این تیره قریشی و پیروان آن ها می‌گفتند: «هرگاه آثار سفر ناپدید شد و پشت شتران بهبودی یافت و ماه صفر فرا رسید، انجام عمره برای عمره‌گزار حلال می‌شود» آن‌ها انجام عمره را تا پایان ذیحجه و محرَّم حرام می‌دانستند.».

و در عبارت طحاوی گوید: «به خدا سوگند! رسول خدا (ص) عایشه را در ذیحجه به عمره نفرستاد مگر برای ریشه کنی پندار جاهلیت.»[۵۸۴]

***

آنچه که درباره عمره تمتّع با حج یادآور شدیم، همگی در حجّة الوداع و در

---

[۵۸۱] (۳). سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۵۳، حدیث ۱۷۸۱. منحة المعبود، حدیث ۹۹۰، و صحیح مسلم، ص ۸۷۰، حدیث ۱۱۱..

[۵۸۲] (۱). صحیح مسلم، ص ۸۸۰، حدیث ۱۳۴.

[۵۸۳] (۲). صحیح بخاری، ج ۲ ص ۱۸۴.

[۵۸۴] (۳). سنن ابوداود، ج ۲ ص ۲۰۴. مسند احمد، ج ۱ ص ۱۶۱، حدیث ۲۳۶۱. سنن بیهقی، جخ ۴ ص ۳۵۴، و مشکل الآثار طحاوی، جخ ۳ ص ۱۵۵ و ۱۵۶..

ص: ۲۹۳

آخرین سال حیات رسول خدا (ص) رخ داد، و چنین می نماید که امتناع کنندگان از انجام عمره تمتع با حج و کسانی که این اقدام بر آن‌ها گران آمده، به دلایل زیر، مهاجران قریشی اصحاب رسول خدا (ص) بوده‌اند:

نخست- حدیث ابن عباس که گوید: «این تیره قریشی و پیروان آن ها که عمره را تا پایان ذیحجه و محرّم حرام می‌دانستند.»

دوم- کسانی که پس از رسول خدا (ص) نیز مسلمانان را از انجام آن بازداشتند، یعنی حاکمان قبیله قریش، که بیان آن خواهد آمد و مراد آن ها بنابر پندار خودشان حرمت گذاری به حج بود و اینکه مردم دوبار به مکه بروند: یک بار برای حج و یک بار برای عمره، چون در این کار بهار قریش- یعنی ساکنان مکه- بود، و این م عنی از سخن خلیفه عمر به هنگام نهی از عمر تمتع دانسته می‌شود.

عمره تمتع در زمان ابی‌بکر:

قریش در دوران جاهلیت جمع میان حج و عمره را در ماه های حج حرام کرد و آن را از بدترین گناهان دانست؛ اما اسلام آن را تشریع فرمود و رسول خدا (ص) انجامش داد و سُنَّتش نهاد، و حاکمان قریش پس از پیامبر انجام آن را روا ندانستند، و حج را از عمره جدا کردند، و اولین کسی که حج تنها به جای آورد خلیفه قریشی ابوبکر بود که بنابر روایت بیهقی از «عبدالرحمن بن اسود» از پدرش گوید: «با ابوبکر حج گزاردم و او حجّ تنها به جای آورد، و با عمر، که او نیز حج تنها به جای آورد، و با عثمان که او هم حج تنها گزارد.»[۵۸۵]

ص: ۲۹۴

عُمره تَمتُّع در زمان عمر:

اولین کسی که پس از رسول خدا حجّ تنها به جای آورد، خلیفه قریشی ابوبکر بود، و اولین کسی که پس از رسول خدا (ص) مسلمانان را از انجام تمتّع نهی کرد، خلیفه قریشی عمر بود، که روایات زیر دلیل آن است:

در صحیح مسلم و مسند طیالسی و سنن بیهقی از جابر، گوید: «با رسول خدا عمره تمتُّع به جای آوردیم و چون عمر به حکومت رسید گفت: «خداوند هر چه را می خواست و بدانگونه که می خواست برای پیامبرش حلال می کرد، و قرآن به جا و در جایگاه های خود نازل شده است؛ پس، حج و عمره را برای خدا و بدانگونه که خدا فرمانتان داده به انجام رسانید و از ازدواج موقت با این زنان دست بکشید که هرگز مردی را نزد من نیاورید که با زنی عقد موقت بسته باشد، مگر آنکه او را رجم و سنگسار می‌کنم.»

---

[۵۸۵] (۱). سنن بیهقی، ج ۵ ص ۵، و تاریخ ابن‌کثیر، ج ۵ ص ۱۲۳..

و دنباله آن در صحیح مسلم چنین است که گفت : «حجّتان را از عُمره تان جدا کنید که این کار حج شما و عمره شما را کاملتر می‌کند.»[۵۸۶]

این روایت در سنن بیهقی با تفصیلی فراگیرتر آمده و جابر گوید : «با رسول خدا (ص) عمره تمتّع گزاردیم و با ابوبکر نیز، و هنگامی که عمر به حکومت رسید مردم را مخاطب ساخت و گفت : «رسول خدا (ص) همان رسول الله است و قرآن همان قرآن، و دو متعه در زمان رسول خدا جاری بود و من اکنون از جریان هر دو نهی می کنم و بر انجامشان کیفر می‌دهم: یکی از آن‌ها «متعه نساء» [/ ازدواج موقت] بود، که بر مردی دست نیابم که زنی را به عقد موقت درآورده باشد، مگر آنکه در سنگ‌ها دفنش نمایم!

و دیگری «متعه حج» است؛ حجّتان را از عمره‌تان جدا کنید که این کار حجّ

ص: ۲۹۵

شما و عمره شما را کاملتر می‌کند.»[۵۸۷]

در روایت اول، خلیفه عمر اشاره می کند که خداوند عمره تمتع با حج را بدانگونه که خواسته برای پیامبرش حلال کرده، وگرنه عمره تامّ و تمام با حج جمع نمی‌شود؛ پس، حجّتان را از عمره تان جدا کنید که این کار حج و عمره شما را کاملتر می‌کند.

و در روایت دوم «اسودبن یزید» حادثه‌ای را که باعث شد تا عمر از جمع میان حج و عمره نهی کند بیان داشته و گوید : «عصر روز عرفه با عمر در عرفات ایستاده بودیم که مردی با موی آراسته و بوی خوش نزد ما آمد و عمر به او گفت : «تو مُحرم هستی؟» گفت: «آری» عمر گفت: سیمای تو به سیمای مُحرم نمی‌ماند، مُحرم ژولیده و خاک آلود و بدبوست» و او گفت: «من عمره تمتّع به جای آوردم و با همسرم همراهم و امروز احرام بسته ام.» که عمر گفت: «در این ایام تمتّع مجوئید، و من اگر اجازه متعه بدان ها دهم، در زیر این درختچه ها با همسرانشان درمی آمیزند و سپس با آن ها حج می‌گزارند.»[۵۸۸]

ابن‌قیم پس از نقل این روایت گوید : «این موضوع روشن می کند که این سخن نظر شخصی عمر بوده است .» و ابن‌حزم گوید: «اینچنین بوده و چه نیکوست آن، و مسلّم است که پیامبر (ص) به نزد زنانش رفته و پس از آن مُحرم شده است، و هیچ خلافی نیست که مباشرت پیش از احرام در یک لحظه هم مباح است.»

و ابوموسی اشعری داستان گفتگوی خود با عمر درباره «متعه حج» را بیان داشته و گوید: «رسول خدا (ص) مرا به یمن فرستاد و در سالی که حج گزارد و من

---

[۵۸۶] (۱). صحیح مسلم، ص ۸۸۵، حدیث ۱۴۵. مسند طیالسی، ص ۲۴۷، حدیث ۱۷۲۹، و سنن بیهقی، ج ۵ ص ۲۱..

[۵۸۷] (۱). سنن بیهقی، ج ۷ ص ۲۰۶.

[۵۸۸] (۲). زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۵۸- ۲۵۹. و اسودبن یزید نخعی، ابوعمر و یا عبدالرحمن، مخضرم و ثقه و پر حدیث و فقیه و از طبقه دوم راویان است . حدیث او را همه صاحبان صحاح روایت کرده‌اند. در سال ۷۴ یا ۷۵ وفات کرد.(تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۷۷)..

ص: ۲۹۶

به آن حضرت پیوستم، به من فرمود: «اباموسی! زمانی که محرم شدی چه گفتی؟» گوید: «گفتم: لبیک و نیّت من همانند نیّت رسول خدا (ص) باشد.» فرمود: «آیا قربانی به همراه آورده‌ای؟» گفتم: «نه» فرمود: «پس برو و طواف بیت به جای آور و سعی صفا و مروه کن و از احرام بدرآی ...».

و تمام این حدیث در روایت پیش ا ز آن چنین است که گوید : «پس طواف بیت گزاردم و سعی صفا و مروه کردم و سپس نزد زنی از خویشاوندانم آمدم او موهایم را شانه زد و سرم را شست.»

و در روایت دیگری گوید: «سپس نیت حج کردم» و در مسند احمد «روز ترویه» را بر آن افزوده و گوید: «من در زمان ابی‌بکر و عمر مردم را بدان فتوا می دادم، تا آنگاه که در موسم حج ایستاده بودم و مردی آمد و گفت : «تو نمی‌دانی امیر المؤمنین درباره مناسک چه حکم تازه‌ای مقرر داشته است!»

و در عبارت بیهقی گوید: «نزدیک حجر الاسود و مقام ابراهیم بودم و آنچه را که پیامبر به من فرموده بود برای مردم بیان می‌کردم که مردی آمد و آهسته ام گفت: «در فتوایت شتاب مکن که امیرالمؤمنین در مناسک حکم جدیدی مقرر داشته است.»[589] و من گفتم: «ای مردم! هر کس را که به چیزی فتوا دادم درنگ کند که امیرالمؤمنین اکنون به سوی شما می آید و شما باید به او اقتدا کنید» و چون آمد گفتم: «یا امیرالمؤمنین! حکم جدیدی که درباره مناسک داده‌ای چیست؟».

و در عبارت بیهقی گوید گفتم : «چیز تازه‌ای در مناسک پدید آمده؟ » که عمر از این سخن برآشفت و گفت : «اگر به کتاب خدا عمل کنیم، کتاب خدا فرمان به تمام می‌دهد.»[590]

و در روایتی است که (گفت:) خداوند عزّوجلّ فرموده: (وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ

ص: ۲۹۷

الْعُمْرَةَ لِلَّه): «حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید»[591] و اگر سنت پیامبرمان علیه الصلوة و السلام را بگیریم، پیامبر تا قربانی نکرد از احرام بیرون نیامد.»[592]

خلیفه عمر در حدیث دیگری دیدگاه خود را درباره کاملتر بودن حج و عمره بیان داشته است؛ حدیثی که مالک در مؤطّأ و بیهقی در سنن از عبدالله بن عمر روایت کرده‌اند ه گفت: «عمربن خطاب گفت: «حج و عمره‌تان را از هم جدا سازید که این برای حجِ هر یک از شما کاملتر، و برای عمره او که در غیر ماه‌های حج انجام دهد تامّ و تمام‌تر است.»[593]

---

[589] (۱). سنن بیهقی، ج ۵ ص ۲۰.

[590] (۲). همان، ج ۴ ص ۳۳۸، و ج ۵ ص ۲۰، و منحة المعبود، حدیث ۱۵۰۲..

[591] (۱). بقره/ ۱۹۶.

[592] (۲). صحیح مسلم، ص ۸۹۵- ۸۹۶، ص ۱۵۵ و ۱۵۶. صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۸۸- ۱۸۹. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۵ و ۱۸. مسند احمد، ج ۴ ص ۳۹۳ و ۳۹۵ و ۴۱۰. سنن بیهقی، ج ۴ ص ۸۸ و کنز العمال، ج ۵ ص ۸۶، و نیز بخاری، ج ۱ ص ۲۱۴ فشرده.

فشرده احادیث گذشته:

خلیفه عمر بر آن بود که جدائی میان حج و عمره برای کمال آن دو بهتر است و باید چنان باشد که حج در ماه های حج انجام شود و عمره در غیر آن ماه‌ها، و برای دیدگاهش از کتاب خدا آیه کریمه : (وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ) را دلیل می‌آورد و از سنت، اقدام رسول خدا (ص) در حجة الوداع را که قربانی نکرد از احرام بیرون نیامد.

حال آنکه مراد از إتمام حج و عمره در آیه کریمه، ادای مناسک و اتمام سنت های این دو فریضه با همه حدود و لوازم آن‌هاست، حدود و لوازمی که مصدود و خائف از ادای ناتوان است. و آیه کریمه پس از این جمله بر تشریع «عمره تمتع» تصریح دارد و می‌فرماید: (فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِ) یعنی: «کسی که با عمره‌ی تمتع حج را آغاز کند» و پیامبر (ص) تصریح کرده که

چون قربانی به همراه داشته از احرام بیرون نیامده، و فرموده: «اگر در ابتدای راه بودم قربانی به همراه نمی‌آوردم و آن را عمره قرار می‌دادم» و فرموده: «عمره برای همیشه داخل در حج گردید» و حاشا که اباحفص این معانی را در نیابد! به ویژه پس از آنکه ابن‌عباس گوید: «شنیدم که عمر می‌گفت: به خدا سوگند من شما را از این متعه نهی می کنم و [می‌دانم که] آن در کتاب خدا هست و خود من همراه با رسول خدا (ص) آن را انجام دادم!» یعنی عمره توأم با حج را![۵۹۴]

پس، استشهاد خلیفه به کتاب و سنت غیر موجّ ه است. و آنچه او را بدین کار واداشته چیزی است که خود در حدیث دیگری بدان تصریح کرده است. راوی گوید: «عمربن خطاب از انجام عمره در ماه‌های حج نهی کرد و گفت: «من خود آن را با رسول خدا (ص) انجام دادم و اکنون از آن نهی می کنم، چون برخی از شما در ماه های حج ژولیده و خسته به عمره می‌آید و ژولیدگی و خستگی و لبیک‌گوئی‌اش تنها در عمره اوست، سپس وارد می‌شود و طواف بیت می‌گزارد و از احرام به درمی آید و جامه می پوشد و بوی خوش استعمال می کند و با اهل خود، اگر با او باشند، در می آمیزد تا روز ترویه فرا رسد و نیت حج کند و به مِنی برود و لبیک حجّی را گوید که نه ژولیدگی دارد و نه خستگی، مگر یک روز ! حال آنکه حجّ افضل از عمره است و اگر آن ها را به حال خود بگذاریم در زیر این درختچه های اراک با همسرانشان درمی‌آمیزند؛ و این در حالی است که ساکنان بیت الله را نه پستان شیردهی است و نه کشتزار حاصلخیزی، و ربیع و بهار آن‌ها تنها به دست کسانی است که بر آن‌ها وارد می‌شوند!»[۵۹۵]

و در روایت دیگری است که عمر گفت: «من می‌دانم که پیامبر و اصحابش

---

[۵۹۳] (۳). تفسیر سیوطی، ج ۱ ص ۲۱۸. حلیة الاولیاء، ج ۵ ص ۲۰۵، و شرح معانی الآثار، ص ۳۷۵..

[۵۹۴] (۱). سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۶، و چاپ بیروت، ج ۵ ص ۱۳۵. تاریخ ابن‌کثیر، ج ۵ ص ۱۲۲. ابن‌کثیر گوید: اسناد این حدیث خیلی خوب است ولی آن را روایت نکرده‌اند!

[۵۹۵] (۲). کنز العمال، ج ۵ ص ۸۶، و حلیة الاولیاء، ج ۵ ص ۲۰۵..

آن را انجام داده‌اند، ولی خوش ندارم این‌ها در زیر سایه درختچه‌های أراک با همسرانشان درآمیزند و پس از آن به حج بروند و قطرات آب غسل از سرهایشان بچکد.!»[596]

خلیفه عمر در این دو حدیث تصریح می‌کند که انگیزه او از انجام این کار دو چیز است:

نخست- احترام حج، و در این باره همان دلیلی را می‌آورد که صحابه آورده‌اند و انجام عمره تمتع با حج در حجة الوداع را نمی‌پذیرفتند، و از اینجا درمی‌یابیم که گویندگان این سخن در هر دو مقام یک طیف‌اند: مهاجران قریشی که عمره تمتع را مخالف سیره و سنت جاهلی خود در حج و عمره می‌دانستند!

دوم- جلوگیری از جمع میان حج و عمره در یک سفر، که د ر یکی از دو حدیث بدان تصریح کرده و گوید : «ساکنان مکه را نه پستان شیردهی است و نه کشتزار حاصلخیزی، و ربیع و بهار آن ها تنها به دست کسانی است که بر آن ها وارد می‌شوند.».

پس، خلیفه فرمان می‌دهد تا حج و عمره از هم جدا شوند و عمره در غیر ماه های حج انجام شود تا مسلمانان دو بار به مکه بروند: «یک‌بار برای حج و یک بار برای عمره، که با این کار بهار ساکنان مکه و تبار قریشی او مضاعف گردد . و این معنی در پاسخ او به علی‌بن ابی‌طالب نیز، آمده است؛ چنانکه بیهقی روایت کرده و گوید:

«علی‌بن ابی‌طالب به عمر گفت: «از متعه نهی کرده‌ای؟!» گفت: «نه، ولی خواستم تا بیت الله بیشتر زیارت شود.» گوید: و علی گفت: «کسی که حج إفراد

ص: ۳۰۰

گذارد نیکوست، و کسی که حج تمتع گزارد، مسلّماً به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل کرده است.»[597]

***

آنچه گذشت تمام‌ی اخبار نهی عمر از عمره تمتع بود؛ اخباری که ما به کمبود مصادر خود بدان دست یافتیم، و با همه کاستی‌ها باز هم تا حدودی اجتهاد و رأی شخصی خلیفه و انگیزه او را در این حکم روشن می سازد، و ما را به این نتیجه می‌رساند که عمر به شدت او متعه حج نهی می کرد و مردم را به خاطر انجام آن کیفر می داد.[598] ابن کثیر گوید: «صحابه رضی الله عنهم به وفور از او بیمناک بودند و جرأت مخالفتش را نداشتند.»[599] و ما کسی را نیافتیم که در دوران

---

[596] (۱). صحیح مسلم، ص ۸۹۶، حدیث ۱۵۷. مسند طیالسی، ج ۲ ص ۷۰، حدیث ۵۱۶. مسند احمد، ج ۱ ص ۴۹ و ۵۰. سنن نسائی، ج ۱ ص ۱۶. سنن بیهقی، ج ۵ ص ۲۰. سنن ابن‌ماجه، ص ۶۹۲ حدیث ۲۹۷۹، و کنز العمال، ج ۵ ص ۸۶..

[597] (۱). سنن بیهقی، ج ۵ ص ۲۱.

[598] (۲). شرح صحیح مسلم، ج ۱ ص ۱۷۰، به نقل از قاضی عیاض.

[599] (۳). تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۴۱.

حکومت وی با او معاوضه کرده یا زبان به مخالفتش گشوده باشد، مگر سخن امام علی به او که : «هر کس حجّ تمتع گزارد، مسلّماً به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل کرده است.»[600]

و پس از نهی عمر بود که انجام حجّ تنها سنّتی عمری شد و خلفای قریشی و از جمله آن ها عثمان بدین سنت اقتدا کردند.

عمره تمتع در زمان عثمان:

عثمان در جداسازی حج و عمره از یکدیگر پیرو سنت عمر شد و هیچ جای شگفتی نیست، چون هر دو از مهاجران قریشی بودند و نسبت به این حکم دیدگاه یکسانی داشتند و تنها امام علی (ع) بود که آشکارا با او به مخالفت برخاست و همراهان خود را فرمان داد تا آشکارا به مخالفت با او برخیزند، حال

ص: ۳۰۱

آنکه در زمان خلیفه عمر و هنگامی که گفت : «دو متعه در زمان رسول خدا (ص) جاری بود و من اکنون از آن دو نهی می‌کنم و بر انجامشان کیفر می دهم: متعه حج و متعه نساء »[601] و مردم را به خاطر آن کیفر می داد، در آن زمان هیچ کس را یارای مخالفت آشکار با حکم او نبود. و اینک چگونگی معارضه امام علی (ع) با خلیفه عثمان را از زبان روایات پی می گیریم:

در مسند احمد از عبدالله بن زبیر گوید : «به خدا سوگند با عثمان بن عفّان در «جحفه» بودم و گروهی از مردم شام از جمله حبیب بن مسلمه فهری نیز با او بودند که سخن از «عمره تمتع» به میان آمد و او گفت : «حجّ و عمره کامل آن است که هر دو در ماه‌های حج انجام نشوند؛ پس اگر عمره را به تأخیر اندازید تا این خانه را دو بار زیارت کنید افضل و برتر باشد و خداوند متعال خیر را توسعه داده است» در این هنگام علی بن ابی‌طالب که در دل درّه بود و شترش را علف می‌داد از گفته عثمان آگاه شد و آمد تا فراروی عثمان ایستاد و گفت: «آهنگ براندازی سنّت رسول خدا (ص) کرده‌ای و رخصتی را که خداوند در کتاب خود به بندگانش داده بر آن ها تنگ می گیری و از آن نهی می کنی، حکمی را که برای نیازمند و دورنشین است؟!» سپس ندای حج و عمره توأمان سر داد، که عثمان رو به مردم کرد و گفت : «مگر من از آن نهی کردم؟ من که از آن نهی نکردم، این تنها یک نظری بود که بدان اشارت کردم تا هر که خواهد بدان عمل کند و هر که خواهد رهایش سازد.»[602]

و در موطّا مالک از جعفر بن محمّد از پدرش گوید : «مقداد بن اسود در «سقیا» وارد بر علی بن ابی‌طالب شد و به او که شتران جواش را نواله می‌داد گفت: «این عثمان بن عفّان از انجام توأمان حج و عمره نهی می کند!» که علی بن ابی‌طالب با

---

[600] (۴). سنن بیهقی، ج ۵ ص ۲۱ ..

[601] (۱). مصادر این روایت در ابتدای این بحث آمده است.

[602] (۲). مسند احمد، ج ۱ ص ۹۲، حدیث ۷۰۷، و ذخائر المواریث.

ص: ۳۰۲

دست‌هایی که تا ارنج به نواله آغشته بود من آن ر ا فراموش نمی‌کنم حرکت داد و نزد عثمان آمد و گفت : «تو از انجام توأمان حج و عمره نهی می‌کنی؟» عثمان گفت: «این نظر من است» و علی خشمگین برون آمد و می گفت: «لبیّک اللّهم لبیک بحجّه و عمره معاً» یعنی: «لبیّک، خدایا پذیرفتم و نیت انجام حج و عمره توأمان نمودم»[۶۰۳]

و در سنن نسائی، مستدرک الصحیحین و مسند احمد از سعید بن مسیّب گوید : «علی و عثمان برای حج به راه افتادند و در بخشی از راه که بودیم، عثمان از همره تمتّع نهی کرد و علی گفت : «هرگاه دیدید حرکت کرد حرکت کنید. سپس علی و اصحابش لبیک عمره گفتند عثمان آن ها را نهی نکر د و علی گفت : «آیا این خبر که تو از تمتّع نهی می کنی صحیح است؟» عثمان گفت: «آری» و علی گفت: پس نشنیدی که رسول خدا تمتّع به جای آورد؟» گفت: «چرا»[۶۰۴]»

و امام سندی در حاشیه این حدیث گوید: «سخن علی که گفت: «هر گاه دیدید حرکت کرد حرکت کنید» مرادش این بود که با او حرکت کنید و لبیک عمره بگوئید تا بداند که شما سنت را بر قول او مقدم داشتید و اطاعت از او را در مقابل سنت روا نمی‌دانید.»[۶۰۵]

این حدیث در مسند احمد با عبارتی دیگر چنین است که : «عثمان برای انجام حج حرکت کرد، در بخشی از راه به علی خبر دادند که عثمان اصحاب خود را از انجام عمره‌ی تمتع همراه با حج نهی کرده است. علی به اصحابش گفت: «هرگاه حرکت کرد حرکت کنید، و بعد علی و اصحابش لبیک عمره گفتند و عثمان به

ص: ۳۰۳

آن‌ها چیزی نگفت. علی گفت: «آیا درست است که تو از تمتع نهی کرده ای؟ آیا رسول خدا (ص) تمتع به جای نیاورد؟ راوی می‌گوید: «و نمی‌دانم عثمان چه پاسخی به او داد.»[۶۰۶]

آری، خلیفه عثمان در این موارد- چنانکه دیدیم- درباره‌ی (عمره تمتّع) نرمی و تسامح نشان داده است و در موارد دیگر که می‌آید- درشتی و غلظت:

در صحیح مسلم، مسند احمد، سنن بیهقی و غیر آن ها از شعبه از قتاده از عبدالله بن شقیق، گوید : «عثمان از متعه نهی می‌کرد و علی بدان فرمان می‌داد. عثمان به علی جمله‌ای گفت و علی گفت: «تو خوب می‌دانی که ما با رسول خدا (ص) [عمره] تمتع به جای آوردیم. عثمان گفت: «آری، ولی ما خائف بودیم!»

و در روایتی در مسند احمد می‌گوید: «عثمان به علی گفت: «تو چنین و چنانی!».

---

[۶۰۳] (۱). موطّأ مالک، ص ۳۳۶، حدیث ۴۰، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۲۹.

[۶۰۴] (۲). سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۵. مسند احمد، ج ۱ ص ۵۷، حدیث ۴۰۲. مستدرک الصحیحین، ج ۱ ص ۴۷۲، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۲۶ و ۱۲۹.

[۶۰۵] (۳). امام سندی، ابوالحسن محمد بن عبدالهادی حنفی ساکن مدینه منوره و متوفای سال۱۱۳۸ ه- ..

[۶۰۶] (۱). مسند احمد، ج ۱ ص ۶۰، حدیث ۴۲۴.

و در روایت دیگری گوید: «و عثمان به علی سخنی گفت.».

و در پایان این روایت، شعبه به قتاده می‌گوید: «خوف آن‌ها چه بود؟» گفت: «نمی‌دانم!»[۶۰۷]

در این حدیث، گفته ی عثمان به علی را کتمان کرده اند و به جای آن، یک بار جمله» تو چنین و چنانی » را آورده‌اند، و یک‌بار جمله «سخنی گفت» را. امّا این جمله عثمان که گفت: «آری، ولی ما خائف بودیم!» این خوف را نه قتاده فهمید

ص: ۳۰۴

و نه ما فهمیدیم و نه منّجم می فهمد! چون رسول خدا (ص) در حجه الوداع به آن ها فرمان داد تا «عمره تمتع» به جای آورند و آن‌ها نیز، آن را در آخرین سال حیات رسول خدا (ص) به جای آوردند؛ یعنی در سال گسترش اسلام و نابودی همیشگی شرک در شبهه جزیره‌ی عربستان!

ابن کثیر گوید: «و من نمی‌دانم این خوف بر چه چیز قابل حمل است و از چه جهتی بوده است؟!»

و پیش از آن گوید: «خداوندا اسلام را برای او تثبیت نموده و بلد الحرام را فتح کرده بود و در سال گذشته در پهن دشت مِنی اعلام شده بو که بعد از این سال هیچ مشرکی نباید حج بگزارد و هیچ کس نباید برهنه طواف کند.»[۶۰۸]

در حدیث گذشته عثمان دلیل صحّت فتوای خود را چنین بیان داشت که:

«آن‌ها بدان خاطر که خائف بودند عمره تمتع به جای آوردند » ولی در روایات آینده به هیچ دلیلی استناد نمی کند و درشتی بیشتری نشان می‌دهد:

در صحیح مسلم، صحیح بخاری، سنن نسائی، مسند طیالسی، مسند احمد و دیگر کتب از سعید بن مسیّب گوید: «علی و عثمان در عسفان همراه شدند و چون عثمان از متعه یا عمره نهی می کرد، علی گفت: «برای چه، امری را که رسول خدا انجام داده هدف گرفته و از آن نهی می‌کنی؟» عثمان گفت: «ما را رها کن!» گفت: «نمی‌توانم تو را رها کنم» و بعد، علی که چنین دید لبیک هر دو [/ حج و عمره] را با هم سر داد.»[۶۰۹]

و نیز، در صحیح بخاری، سنن نسائی، سنن بیهقی، مسند احمد،

---

[۶۰۷] (۲). صحیح مسلم، ص ۸۹۶، حدیث ۱۵۸. مسند احمد، ج ۱ ص ۹۷، حدیث ۷۵۶، و روایت دوم در ص ۶۰ حدیث ۴۳۱ و ۴۳۲. سنن بیهقی، ج ۵ ص ۲۲. المنتقی، حدیث ۲۳۸۲. کنز العمال، چاپ اول، ج ۳ ص ۳۳. شرح معانی الاخبار، ص ۳۸۰ و ۳۸۱، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۲۷، فشرده. ابن کثیر در ص ۱۲۹ نیز پس از آوردن این حدیث گوید:« و این اعترافی است از عثمان(رض) بدانچه که علی روایت کرد، و معلوم است که علی(رض) در حجه الوداع با همان نیتی مُحرم شد که پیامبر(ص) با آن احرام بسته بود» ..

[۶۰۸] (۱). تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۳۷، چاپ دار احیاء الثرات العربی، ص ۱۰۲ و ۱۰۳.

[۶۰۹] (۲). صحیح مسلم، ص ۸۹۷، حدیث ۱۵۹. صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۹۰. مسند طیاسی، ج ۱ ص ۱۶. مسند احمد، ج ۱ ص ۱۳۶، سنن بیهقی، ج ۵ ص ۲۲. منحه المعبود، ج ۱ ص ۲۱۰، حدیث ۱۰۰۵. شرح المعانی الآثار، ص ۳۷۱. زاد المعاد، ج ۱، ص ۲۱۸. و ص ۲۲۰، و تاریخ ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۲۹، و چاپ دار الحیاء، ص ۹۸. و عسفان ایستگاهی است میان حجفه و مکه(معجم البلدان) ..

ص: ۳۰۵

مسند طیاسی و دیگر کتب از مروان بن حکم، گوید : «شاهد عثمان و علی بودم و دیدم که عثمان از متعه و از ج مع میان حج و عمره‌ی تمتع نهی می‌کرد و علی که چنین دید لبیک هر دو را سر داد : لبیک عمره و حج با هم را، و گفت : «من چنان نیستم که سنت پیامبر (ص) را به خاطر سخن کسی رها سازم.».

و در عبارت نسائی گوید: «عثمان از متعه و از جمع میان حج و عمره با هم نهی می‌کرد، لذا [به علی [گفت: «با آنکه من از انجامشان نهی می کنم تو آن دو را انجام می دهی؟» و علی گفت: «من کسی نیستم که سنّت رسول خدا (ص) را به خاطر احدی از مردم رها سازم.».

و در روایت دیگری است که: «به خاطر سخن تو رها سازم.»[۶۱۰]

ابن قیّم پس از ذکر این احادیث گوید : «این گفتگوها بیانگر آن است که جمع کننده میان حج و عمره در نزد آن ها «تمتّع» شمرده می‌شد، و این کاری بود که رسول خدا (ص) انجامش داده بود و عثمان نیز بدان اعتراف داشت؛ چون هنگامی که علی (ع) به او گفت: «چرا از کاری که رسول خدا (ص) انجامش داده نهی می‌کنی؟» به او نگفت: «رسول خدا (ص) انجامش نداده است » و اگر در این باره با او موافق نبود، ادعایش را انکار می نمود. و علی (ع) نیز برای موافقت با پیامبر (ص). اقتدای به او، و بیان این که سنت آن حضرت نسخ نشده، نیت انجام حج و عمره توأمان کرد و لبیک جمعی سر داد تا عملًا نشان دهد که به پیامبر (ص) اقتدا کرده و از قرآن و «سنت» ی پیروی می‌کند که عثمان با تأویل و

ص: ۳۰۶

نظر شخصی خود از آن نهی کرده بود!»[۶۱۱]

***

از مجموع روایات گذشته دانستیم که امام علی (ع)، با اعلام آشکار نیّت حج تمتع، بر آن بود تا به عمد و آشکار با خلیفه عثمان مخالفت نماید، و خلیفه نیز این موضوع را گاهی با تسامح و زمانی با شدت پی گیری می‌نمود، و به گمان ما تسامح او در ابتدای حکومتش بود و شدت وی در دنباله آن، و این شدت به جایی رسید که انجام دهنده آن را تازیانه می‌زد و سر می‌تراشید! ابن حزم روایت کند گوید: «به عثمان خبر رسید که مردی نیت عمره و حج توأمان می‌کند. گفت: «نزد منش بیاورید » و چون آوردند تازیانه اش زد و سرش را تراشید »[۶۱۲] تازیانه‌اش زد تا کیفرش باشد و سرش را تراشید تا زبانزد و مایه عبرت گردد! اما با همه این سخت‌گیری‌ها، معارضه و مقاومت مسلمانان از همین آغاز شد و امام

---

[۶۱۰] (۱). صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۹۰. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۵. سنن دارمی، ج ۲ ص ۶۹. سنن بیهقی، ج ۴ ص ۳۵۲ و ج ۵ ص ۲۲. مسند طیالسی، ج ۱ ص ۱۶، حدیث ۹۵. مسند احمد، ج ۱ ص ۹۵، حدیث ۷۳۳، و ص ۱۳۶، حدیث ۱۳۹. زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۱۷. شرح المعانی الآثار، ص ۳۷۶. کنز المعال، ج ۳ ص ۳۱. منحه المعبود، حدیث ۱۰۰۴، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۲۶ و ۱۲۹ و چاپ دار الاحیاء، ص ۹۶ و ۹۸ ..

[۶۱۱] (۱). زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۱۸.

[۶۱۲] (۲). المحلی، ج ۷ ص ۱۰۷.

علی (ع) آغاز کننده نخستین بود که آشکارا به مخالفت با آن ها برخاست و همراهانش را بدان فرمان داد، و این معارضه پس از آن در دوران خلفای دیگر توسعه و گسترش یافت.

عمره تمتّع در دوران امام علی (ع):

دیدیم که امام علی (ع) در زمان عثمان به شدت با او معارضه می کرد و در اقامه «سنت رسول خدا (ص)» پای می‌فشرد،[۶۱۳] و بدیهی است که اقامه آن در دوران خود او که معارضی هم نداشت بسی شایسته تر می‌نمود، به ویژه که عمده

ص: ۳۰۷

مسلمانان نیز ه مراه و همسوی او بودند، و بدین خاطر زمینه ای برای بحث و گفتگو پیرامون عمره تمتع نبود تا برای ما روایت شود و در کتاب های حدیث جای گیرد؛ ولی در دوران معاویه، آن گاه که کوشید تا «سنت عمر» را زنده بدارد، دوباره این بحث و گفتگو آغاز شد:

عمره تمتّع در دوران معاوی:

معاویه در عصر خود با همه توان بر آن بود تا سنت خلفای سه گانه: ابوبکر و عمر و عثمان را احیاء کند، به خصوص در مواردی که باعث رنجش اهل البیت (ع) و مخالف مکتب آنان، و به ویژه امام علی (ع) بود؛ و این سیاست عامّ معاویه بود، سیاستی که او و ندیمانش با همه توان به انجام آن همت گماشته بودند.[۶۱۴] بنگرید:

در سنن نسائی از ابن عباس گوید: «این معاویه مردم را از «متعه» نهی می‌کند؛ در حالی که پیامبر (ص) «تمتع» به جای آورد».[۶۱۵]

و در سنن دارمی از محمد بن عبدالله بن نوفل، گوید : «در موسم حجّی شنیدم که معاویه از سعد بن مالک می پرسید: «چگونه عمره تمتع را با حج روا می‌داری؟» گفت: «حسنه‌ای زیباست».

معاویه گفت: «عمر از آن نهی می‌کرد، آیا تو از عمر برتری؟!».

او گفت: «عمر از من برتر بود، ولی پیامبر (ص) آن را انجام داد و او از عمر

ص: ۳۰۸

---

[۶۱۳] (۳). ابن کثیر در تاریخ خود(۵/ ۱۳۲) از حسن بن علی(ع) گوید:« با علی حرکت کردیم و به ذا الحلیفه رسیدیم و علی گفت :« من می‌خواهم حج و عمره را توأمان انجام دهم، و هر که چنین خواهد همان را بگوید که من می‌گویم» سپس لبیک گفت: لبیک به یک حج و یک عمره» ..

[۶۱۴] (۱). از نمونه‌های آن، سیاست خلفا در جلوگیری از نشر حدیث پیامبر (ص) بود که ابوبکر و عمر از انتشار آن ممانعت کردند و معاویه از آن ها پیروی کرد و بر فراز منبر رسول خدا(ص) گفت:« هیچ کس نباید حدیثی را که در عهد ابوبکر و عمر شنیده نشده روایت کند» ونیز گفت:« بر شما باد که احادیث رایج در زمان عمر را روایت کنید» مراجعه کنید: کنز العمال، در حاشیه مسند احمد، ج ۴ ص ۶۴ و منتخب کنز، ج ۴ ص ۶۱.

[۶۱۵] (۲). سنن نسائی، باب التمتع ..

برتر بود.»[616]

و ظاهر برخی روایات بر آن است که این جدّ و جهِد دوران معاویه ویژه شخص او نبود، بلکه برخی از پیشمرگانش نیز او را بر این کار یاری می‌کردند، بنگرید:

در موطّا مالک، سنن نسائی، سنن ترمذی، سنن بیهقی در دیگر کتب از محمد بن عبدالله بن حارث، گوید : «شنیدم که سعد بن وقاص و ضحاک بن قیس، در سالی که معاویه بن ابی سفیان به حج رفته بود، سخن از انجام عمره ی تمتع همراه با حج به میان آوردند و ضحاک بن قیس گفت: «آن را انجام نمی‌دهد مگر کسی که به حکم خدای عزّوجلّ جاهل باشد» که سعد گفت: «برادرزاده! آنچه گفتی خیلی بد بود!» ضحاک گفت: «عمر بن خطاب از انجام آن نهی کرد » و سعد گفت: «رسول خدا (ص) انجامش داد و ما نیز همراه او انجامش دادیم».[617]

ضحاک بن قیس، قریشی فهری است، و بدین خاطر بود که سعد به او گفت : «برادرزاده!» ضحاک هفت سال پیش از رحلت پیامبر (ص) به دنیا آمد، فرمانده پیشمرگان معاویه شد و در جنگ های همراه او به جنایات بزرگ و هولناکی دست یازید: «در زمان علی (ع) به نواحی عراق یورش برد و هر که را دید از دم تیغ گذرانید، حُجّاج بیت الله را مورد هجوم قرار داد و اموالشان را غارت کرد و برخی از آن ها را نیز بکشت . متولی دفن معاویه شد و یز ید را از مرگ او باخبر ساخت و پس از یزید با عبدالله بن زبیر بیعت کرد و با مروان در «مرج راهط » جنگید و در سال ۶۴ هجری در آن‌جا کشته شد.[618]

ص: ۳۰۹

آری، این ضحاک بن قیس رئیس پیشمرگان معاویه است، و دست یازیدن چنین کس‌ی به ریسمان معاویه و امداد وی در رسیدن بدانچه می‌جسته شگفتی ندارد.

همچنین ظاهر می شود که معاویه اضافه بر آنچه یادآور شدیم- برای بازداشتن از انجام حج تمتّع، از جهل حدیث نیز یاری جست؛ چنانچه بیهقی و ابوداود و دیگران روایت کنند که : «معاویه به گروهی از اصحاب ر سول خدا (ص) گفت: «آیا می دانید که رسول خدا (ص) از تن پوش پوست پلنگ ها نهی فرمود؟ » گفتند: «خداوندا! آری!» گفت: «من نیز گواهی می دهم.» سپس گفت: «آیا می دانید که پیامبر (ص) از پوشیدن طلا، مگر مقطعاً، نهی فرموده است؟ » گفتند: «خداوندا! آری!» گفت: «آیا می‌دانید پیامبر (ص) از انجام توأمان حجّ و عمره نهی کرده است؟ » گفتند: «خداوندا! نه!» گفت: «به خدا سوگند که این هم با آن‌هاست!»[619]

---

[616] (۱). سنن دارمی، ج ۲ ص ۳۵.

[617] (۲). موطّا مالک، ج ۱ ص ۳۴۴، حدیث ۶۰، سنن نسائی، باب التمتع، ج ۲ ص ۱۵. سنن ترمذی، ج ۴ ص ۳۸. سنن بیهقی، ج ۵ ص ۱۷. تفسیر قرطبی، ج ۲ ص ۳۸۸، گوید:« این حدیثی صحیح است» زاد المعاد، ج ۲ ص ۲۱۸، بدایع المنن، حدیث ۹۰۳، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۲۷ و ۱۳۵.

[618] (۳). مراجعه کنید: اسد الغابه، شرح حال ضحاک، و نقش عایشه در تاریخ اسلام، بخش: همراه با معاویه ..

[619] (۱). سنن بیهقی، ج ۵ ص ۲۰. سنن ابوداود، ص ۱۵۷. مجمع الزوائد، ج ۳ ص ۲۳۶، فشرده، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۴۰- ۱۴۱.

ابن قیم پس از نقل این روایت گوید : «و ما نیز خدا را گواه می گیریم که این وهم و خیال معاویه است یا دروغی بسته شده بر او، و رسول خدا (ص) هرگز از انجام آن نهی نکرده است.»[620]

ابن قیم چنین می گوید چون معاویه حسن ظن دارد، و طُرفه آنکه معاویه حدیث دیگری را در همین موضوع از همراهی‌اش با رسول خدا (ص) روایت کرده که مدعای خود را نقض می‌کند. این روایت در صحیح بخاری، صحیح مسلم و مسند احمد چنین است که: «ابن عباس گوید: «معاویه به من گفت: «آیا

ص: ۳۱۰

می‌دانی که من بخشی از موی رسول خدا (ص) را در مرو با سر نیزه کوتاه کردم؟ » و من به او گفتم : «این را نمی دانم مگر دلیلی بر علیه خودت!»

ابن قیم گوید: «و این از جمله مواردی است که مردم از معاویه نپذیرفتند و به اشتباهش نسبت داده‌اند.»[621]

در روایت نخست، اصحاب پیامبر (ص) خدا را گواه می گیرند که آن حضرت، در ضمن آنچه نهی کرده، از انجام توأمان حج و عمره نهی نکرده است، و معاویه سوگند می خورد که این نهی همراه با آن هاست. و این روایتِ معاویه ما را بدانجا می‌رساند که آن روایت دیگری که در موافقت با نظر معاویه نقل شده نیز، در عصر خود را ساخته شده است؛ روایتی که به زودی در آخر همین باب آن را بررسی می‌کنیم.

اما روایت دوم که روایت نخست را نقض می‌کند، در این روایت معاویه بر آن است تا مباهات کرده و بگوید که از مقربان و خادمان رسول خدا (ص) بوده است و فراموش کرده که این ادعای او با روایت نخست و فنوای معروفش تناقض دارد!

معاویه همچنین در راه احیای سنت عمر با مخالفت شدید سعد بن ابی وقاص روبه‌رو شد، مسلم در صحیح خود از «غنیم بن قیس» گوید: «از سعد بن ابی‌وقاص درباره مُتعه پرسیدم و او گفت: «ما آن را انجام دادیم و این [/ معاویه] امروز کافر به «عرش» است.»[622]

راوی گوید: «مراد از عرش خانه‌های مکه است».

ص: ۳۱۱

مؤلف گوید: واژه «عرش» را «عُرُش» دانسته‌اند تا جمع «عُرش» به معنای: «خانه‌های مکه» باشد، در حالی که شاید سعد بن ابی وقاص آن را «عَرش» تلفظ کرده و مرادش آن بوده که معاویه در آن روز به «پروردگار عرش» کافر بوده است.

---

[620] (۲). زاد المعاد، ج ۱، ص ۲۲۹ ..

[621] (۱). صحیح بخاری، ج ۱ ص ۲۰۷. صحیح مسلم، باب التقصیر فی العمره، حدیث ۲۰۹. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۵۹– ۱۶۰، حدیث ۱۸۰۲– ۱۸۰۳. مسند احمد، ج ۴ ص ۹۶– ۹۸. المنتقی، ج ۲ ص ۲۷۰، حدیث ۲۵۷۹ و ۲۵۸۰، منحه المعبود، حدیث ۱۵۰۳.

[622] (۲). صحیح مسلم، ص ۸۹۸، حدیث ۱۶۴. شرح نووی، ج ۷ ص ۳۰۴. المنتقی، حدیث ۲۳۸۶، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵. ص ۱۲۷ و ۱۳۵ ..

سعد بن ابی‌وقاص بدین گونه در مکان‌های مختلف با معاویه معارضه می‌کرد، چون خود را فاتح عراق و بازمانده شورای شش نفره عمر برای خلافت می‌دانست، جایگاهی که دیگر صحابه از آن برخوردار نبودند تا بتوانند با سردمداران خلافت در آن روز به مخالفت برخیزند؛ بلکه در بین آن ها کسانی چون «عمران‌بن حصین» صحابی نیز بودند، کسی که در طول حیات خویش دم برنیاورد تا آنگاه که د ر بستر مرگ افتاد رأی خود را آشکار ساخت؛ چنانچه مسلم و دیگران را «مطرف» روایت کرده‌اند که گفت:

«عمران بن حصین در بیماری منجر به مرگش مرا خواست و گفت: «من برای تو احادیثی را روایت می‌کنم که شاید پس از من سودت رساند، و اگر زنده ماندم آن ها را از سوی من مکتوم بدار و اگر مُردم و خواستی آن ها را روایت کن: همانا بر من ثابت و مسلم شده و می دانم که پیامبر خدا (ص) حج و عمره را توأمان انجام داد؛ سپس نه آیتی درباره آن نازل شد و رسول خدا (ص) از انجام آن دو نهی فرمود؛ [آری] مردی نظرش را آنگونه که خواست درباره ی آن اظهار [و اعمال] کرد.»[623]

و در روایت دیگری گوید: «من امروز حدیثی را برای تو نقل می‌کنم که

ص: ۳۱۲

خداوند در آینده بدان سودت رساند، و می دانم که رسول خدا (ص) گروهی از خاندان خود را در دهه ی ذیحجه به عُمره و هیچ آیتی که آن را نسخ کند نازل نگردید تا آن حضرت به لقای الهی پیوست و پس از آن هر کس هر چه خواست نظر داد.».

و در روایتی دیگر: «مردی یعنی عمر- نظر خود را اعمال کرد.»[624]

***

آری، روال کار در دوران معاویه اینچنین بود تا آن گاه که او مرد و با پسرش یزید بیعت شد و وی در نخ ستین سال حکومتش به جنگ با امام حسین (ع) و اسارت اهل بیت او پرداخت و پس از آن به جنگ با صحابه و تابعین در مدینه الرسول برخاست تا آنجا را گشود و آن فجایع را به بار آورد و بعد برای جنگ با ابن زبیر مکه را نشانه رفت تا در نهایت به هلاکت رسید و با عبدالله بن زبی ر بیعت شد که او نیز در احیای سنت خلفا، درباره ی عمره ی تمتع چنانکه می‌آید- بسی کوشا بود:

عُمره تمتع در دوران عبدالله بن زبیر:

---

[623] (۱). صحیح مسلم، ص ۸۹۹، حدیث ۱۶۶ و ۱۶۸ و ۱۶۹، و شرح نووی، ص ۳۰۶ ۳۰۵. و در اسد الغابه[۴/ ۱۳۷] گوید: عمران بن حصین را عمر برای قضاونت به کوفه فرستاد. او مستجات الدعوه بود و فرشتگان در بیماری منجر به مرگش بر او سلام کردند . در سال ۵۲ هجری در خلافت معاویه در بصره وفات کرد ..

[624] (۱). صحیح مسلم، کتاب الحج، حدیث ۱۶۵ و ۱۶۶. مسند احمد، ج ۴ ص ۴۲۹، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۸ و ۴۳۹. سنن دارمی، جلد ۲ ص ۳۵. صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۹۰. سنن ابن ماجه، حدیث ۲۹۷۸. سنن بیهقی، ج ۴ ص ۳۴۴ و ج ۵ ص ۱۴. المنتقی، حدیث ۲۳۸۰ و ۲۳۸۱. زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۱۷ و ۲۲۰. و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۲۶ و ۱۲۷ ..

عبدالله بن زبیر قریشی اسدی مکنّی به ابوبکر و ابو حبیب، مادش اسماء دختر ابی بکر و خاله‌اش عایشه ام المؤمنین بود. او پس از هجرت در مدینه به دنیا آمد و در جمگ جمل همراه خاله اش عایشه حضور داشت. امام علی (ع) درباره‌ی او فرموده: «ما زال الزُّبیر منّا اهل البیت حتّی نشأ ابنه عبدالله»: «زبیر همواره از ما اهل البیت بود تا آن‌گاه که پسرش عبدالله بزرگ شد!».

ص: ۳۱۳

عبدالله بن زبیر پس از مرگ معاویه به مکه پناه برد و از بیعت با یزید امتناع کرد و پس از شهادت امام حسین (ع) مردم را به سوی خود فرا خواند که سپاه یزید پس از «واقعه حرّه» به سوی او آمدند و چهار روز به پایان محرم سال ۶۴ هجری وارد مکه شدند و در حرم محاصره‌اش کردند و در جنگ با او، کعبه را با دو شاخ گوسفند فدای اسماعیل (ع) در سقف آن، همه را به آتش کشیدند. پس از مرگ یزید در حجاز و یمن و عراق و خراسان حکومت یافت و چون عبدالملک مروان به خلافت رسید حجاج بن یوسف را به جنگ او گسیل داشت و او در نیمه ی جمادی الآخر سال ۷۳ هجری به قتلش رسانید.[۶۲۵]

***

ابن زبیر بیش از ده سال در مکه حکومت کرد و همراه با برادرش در بازداشتن مسلمانان از انجام عمره ی تمتع بسی کوشید و در این راه، میان او و پیروان مکتب امام علی (ع) مناظرات و مباحثاتی در گرفت که روایات زیر بیانگر آن است:

در صحیح مسلم گوید: «ابن عباس به انجام «متعه» فرمان می‌داد و ابن زبیر از آن نهی می‌کرد ...»[۶۲۶]

و نیز، در صحیح مسلم و بخاری از «ابی حمزه ضُبَعی» گوید: «عمره‌ی تمتع به جای آوردم و گروهی از انجام آن نهی کردند و من نزد ابن عباس آمدم و درباره ی آن از او سؤال کردم و مرا به انجامش فرمان داد. گوید: سپس به سوی بیت الله رفتم و خوابیدم که شخصی به خوابم آمد و گفت: «عمره‌ای مقبول و حجّی مبرور» گوید: نزد ابن عباس آمدم و او را از آنچه دیده بودم آگاه ساختم و او گفت: «الله اکبر! سنّت ابی‌القاسم (ص)»[۶۲۷]

ص: ۳۱۴

و در مسند احمد و دیگر کتب از «کریب» مولای ابن عباس، گوید: «به او گفتم: ای ابن عباس! آیا می‌دانی چه گفته‌ای که: «هر کس قربانی به همراه خود نیاورده و بیت الله را طواف کرده، حج نگزارده و باید با نیت عمره از احرام به درآید،

---

[۶۲۵] (۱). مراجعه کنید: اسد الغابه، ج ۳ ص ۱۶۱- ۱۶۳.

[۶۲۶] (۲). صحیح مسلم، ص ۸۸۵، حدیث ۱۴۵.

[۶۲۷] (۳). صحیح مسلم، باب جواز العمره فی الشهر الحج، حدیث ۲۰۴، ص ۹۱۱. صحیح بخاری، ج ۱ ص ۱۹۰. مسند احمد، ج ۱ ص ۲۴۱. سنن ابوداود، کتاب المناسک، باب ۸۰. سنن دارمی، باب ۴۱، و سنن بیهقی، ج ۵ ص ۱۹. و ابوحمزه نصر بن عمران ضبعی بصری ساکن خراسان ر سال ۱۲۸ وفات کرد. حدیث او را همه صاحبان صحاح روایت کرده‌اند.(تقریت التهذیب، ج ۲ ص ۳۰۰) ..

و هر حاجی که بیت الله را طواف کرده و قربانی به همراه خود آورده، عمره و حج برای او جمع آمده است .» حال آنکه مردم چنین نمی‌گویند؟!

ابن عباس گفت: «وای بر تو! رسول خدا (ص) فرمود: «این حج نیست ولی یک عمره است.»[628]

درگیری ابن عباس و ابن زبیر درباره‌ی «عمره تمتّع»:

در صحیح مسلم از «مسلم القرّی» گوید: «از ابن عباس درباره ی حجّ تمتّع پرسیدم و او آن را جایز شمرد، و این در حالی بود که ابن زبیر از آن نهی می کرد! ابن عباس گفت: «این مادر ابن زبیر است که جواز آن را از رسول خدا (ص) روایت می‌کند! نزد او بروید و از او پرسید !» راوی گوید: نزد او رفتیم و زنی درشت و نابینا دیدیم و او گفت : «رسول خدا (ص) آن را اجازه فرمود.»[629]

ص: ۳۱۵

و در زاد المعاد، گوید : «عبدالله بن زبیر گفت : «حجّ را تنها بگزارید یعنی حج و عمره را با هم نگزارید- و سخن این کورتان را رها سازید.» که عبدالله بن عباس گفت : «آن کسی که قلبش کور است تو هستی ! آیا از مادرت درباره ی آن نمی‌پرسی؟» و عبدالله نزد مادرش فرستاد و او گفت : «ابن عباس درست گفته است، با رسول خدا (ص) به سوی حج رفتیم و آن را عمره قرار دادیم و به طور کامل از احرام بی رون آمدیم تا آنجا که بوی خوش، مردان و زنان را فرا گرفت.»[630]

درگیری عروه بن زبیر و ابن عباس:

در مسند احمد گوید : «عروه بن زبیر به ابن عباس گفت : «ابن عباس! تا کی این مردم را گمراه می کنی؟!» ابن عباس گفت: «ای عُرَیَّه [/ ای کوچولو] چه شده؟!» عروه گفت: «در ماه‌های حج ما را به انجام عمره فرمان می دهی، در حالی که ابوبکر و عمر از انجام آن نهی کرده‌اند؟!» ابن عباس گفت: «رسول خدا (ص) آن را انجام داده است ...»[631]

و در روایتی دیگر گوید : «ابن عباس گفت: «آن‌ها را چنان می بینم که به زودی هلاک شوند، من می گویم: پیامبر (ص) فرمود و او می‌گوید: ابوبکر و عمر نهی کردند!»[632]

---

[628] (۱). مسند احمد، ج ۱ ص ۲۶۱، و مجمع الزوائد، ج ۳ ص ۲۳۳. و کریب بن ابی مسلم از طبقه سوم راویان است که حدیث او را صاحبان صحاح روایت کرده‌اند(تقریب التهذیب، ج ۲ ص ۱۳۴).

[629] (۲). صحیح مسلم، باب فی متعه الحج، حدیث ۱۹۴، و سنن بیهقی، ج ۵ ص ۲۱- ۲۲. و مسلم بن مخراق عبدی از طبقه چهارم روات است (تقرب التهذیب، ج ۲ ص ۲۶۴) ..

[630] (۱). زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۴۸ فصل فی احلال من لم یکن ساق الهدی. زوائد المسانید الثمانیه، ج ۱ ص ۳۳، حدیث ۱۱۰۸ و مصنف ابن ابی شیبه، ج ۴ ص ۱۰۳.

[631] (۲). مسند احمد، ج ۱ ص ۲۵۲ ریال حدیث ۲۲۷۷، و زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۵۱. و« عُرَیه» مصغّر عروه است، عروه بن زبیر از طبقه دوم روات است و در سال ۹۴ هجری وفات کرد. صاحبان صحاح حدیث او را روایت کرده‌اند.(تقریب التهذیب، ج ۲ ص ۱۹).

و در روایتی دیگر گوید: «عروه گفت: «آیا از خدا پروا نمی‌کنی که اجازه متعه می‌دهی؟» و ابن عباس گفت: «از مادرت بپرس ای کوتوله!» عروه گفت: «اما

ص: ۳۱۶

ابوبکر و عمر آن را انجام ندادند!» و ابن عباس گفت: «من از رسول خدا (ص) برای شما می گویم و شما از ابوبکر و عمر پاسخم می‌دهید؟!»[۶۳۳]

و در روایتی دیگر در زاد المعاد گوید : «عروه بن زبیر به مردی از اصحاب رسول خدا (ص) گفت: «مردم را در این روزهای ده گانه به انجام عمره فرمان می‌دهی، حال آنکه در آن‌ها عمره‌ای نیست! و او گفت: «آیا در این باره از مادرت نمی‌پرسی؟» عروه گفت: ابوبکر و عمر آن را انجام نداده اند» و آن مرد گفت : «از همین جا به هلاکت رسیدند و خدا عزّوجلّ را چنان می بینم که به زودی عذابتان فرماید ! من از رسول خدا (ص) برای شما می گویم که آن دو به سنت رسول خدا (ص) از تو داناتر بودند» و آن مرد سکوت کرد.»[۶۳۴]

مؤلف گوید: به گمان ما آن مرد همان ابن عباس بوده است.

و در مجمع الزوائد گوید: «عروه بن زبیر ابن عباس آمد و گفت: «ابن عباس! دیر زمانی است که مردم را گمراه می‌کنی!» او گفت: «کوتوله چه شده؟!» عروه گفت: «شخصی به نیت حج یا عمره حرکت می کند و چون طواف گزارد به گمان تو از احرام خارج می شود، در حالی که ابوبکر و عمر از آن نهی می کردند» ابن عباس گفت: «وای بر تو! آیا آن دو نفر نزد تو مقبولترند یا آنچه که در کتاب خداست و آن چه که رسول خدا (ص) در بین اصحاب و امت خود سنت نهاده است؟!» عروه گفت: «آن دو به کتاب خدا و آنچه رسول خدا (ص) سنت نهاده، از من و تو داناتر بودند.».

ص: ۳۱۷

راوی می‌گوید: «عروه او را دشمن می‌داشت.»[۶۳۵]

عروه از انجام عمره تمتع نهی می‌کند:

در صحیح مسلم از «محمد بن عبدالرحمن» گوید: «مردی عراقی به من گفت : «از عروه بن زبیر بپرس : کسی که احرام حج ببندد و طواف بیت الله گزارد آیا از احرام برون می‌شود یا نمی‌شود؟ و اگر پاسخت داد: از احرام برون نمی‌شود، به او بگو: مردی چنین می گوید.» گوید: «از عروه پرسیدم و گفت : «هر کس احرام حج بسته باشد جز با انجام حج از احرام برون نمی شود.» گفتم: «مردی چنین می گوید» گفت: «خیلی بد گفته است » سپس آن مرد عراقی به دیدار من آمد و

---

[۶۳۲] (۳). مسند احمد، ج ۱ ص ۳۳۷، حدیث ۳۱۲۱، و زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۵۷ ..

[۶۳۳] (۱). زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۵۷.

[۶۳۴] (۲). مجمع الزوائد، ج ۳ ص ۲۳۴. و روشن می‌شود که این حدیث غیر حدیثی است که ابن قیم در زاد المعاد آورده است، و اختلاف در آنجا مربوط به عمره در دهه اول ذیحجه است و در اینجا مربوط به برون شدن از احرام پس از طواف و سعی است..

[۶۳۵] (۱). صحیح مسلم، ص ۹۰۶- ۹۰۷، حدیث ۱۹۰، و شح نووی، ج ۸ ص ۲۱۹- ۲۲۱ ..

موضوع را پرسید و من ماجرا را برای او بیان داشتم و او گفت : به من بگو: «مردی خبر می‌دهد که رسول خدا (ص) آن را انجام داده است و نیز حال اسماء و زبیر [پدر و مادر عروه] که آن را انجام داده اند چه می شود؟!» گوید: «نزد عروه آمدم و موضوع را بیان داشتم و او گفت: «این شخص کیست؟» گفتم: «نمی‌دانم» گفت: او را چه می‌شود چرا خودش نزد من نمی آید و از من نمی پرسد؟ به‌گمانم که او عراقی است » گفتم: «نمی‌دانم» گفت: «او یقیناً دروغ گفته است، چون عایشه (رض) مرا خبر داد که رسول خدا (ص) حج گزارد و اولین اقدام او به گاه ورود به مکه آن بود که وضو گرفت و طواف بیت الله گزارد . سپس ابوبکر حج گزارد و اولین اقدام او طواف بیت بود و ج ز آن نبود یعنی عمره و غیر عمره نبود- و عمر نیز همانند آن . سپس عثمان حج گزارد و او را دیدم که اولین کارش طواف بیت بود و پس از آن چیزی نبود. سپس مهاجران و انصار را دیدم که

ص: ۳۱۸

چنین می‌کردند و پس از آن چیزی نبود. سپس آخرین کسی را که دیدم انجامش داد، ابن عمر بود که آن را با عمره نقض نکرد، و این ابن عمر هم اکنون در بین آن هاست، چرا از او نمی پرسند؟ و هیچ یک از گذشتگان، به گاه ورود، پیش از طواف به کار دیگری نمی پرداختند و پس از آن هم از احرام برون نمی شدند. و من خود مادر و خاله‌ام را دیدم که هنگام ورود به هیچ کاری جز طواف بیت نمی پرداختند و پس از آن احرام برون نمی شدند، و نیز، مادرم به من خبر داد که او و خواهرش با زبیر و فلان و فلان فقط عمره گزاردند و چون رکنِ [کعبه] را مسح کردند از احرام برون شدند . پس این شخص در آنچه که یادآور شده دروغ گفته است.»[۶۳۶]

توضیح حدیث عروه:

عروه در این حدیث چنانکه دیدیم- از فعل رسول خدا (ص) سخن نمی‌گوید: آری، آنچه را که او به ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه نسبت می‌دهد، نسبت درستی است.

اما این سخن او که گفت: «و هیچ یک از گذشتگان ... از احرام برون نمی‌شدند و من خود مادر و خاله ام را دیدم ... که بیت را طواف می کردند و از احرام برون نمی شدند ... پس این شخص در آنچه که یادآور شده دروغ گفته است ...» این سخن عروه هم در روایات فراوان گذشته تکذیب شده است و هم با روایتی که مسلم از مادر او، أسماء دخت اب ی‌بکر، روایت کرده مخالف است.

اسماء می‌گوید:

«در حال احرام حرکت کردیم و رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس قربانی به همراه دارد در حرام خود باقی بماند، و هر کسی قربانی به همراه ندارد از احرام

ص: ۳۱۹

برون شود.» و من که قربانی به همراه نداشتم از احرام برون شدم و زبیر که قربانی به همراه داشت در احرام باقی ماند.»

[۶۳۶] (۱). صحیح مسلم، ص ۹۰۷- ۹۰۶، احادیث ۱۹۱- ۱۹۳، حدیث اخیر در صحیح بخاری، ج ۱ ص ۲۱۴. و حجون کوهی است در بالای مکه ..

گوید: «لباسم را پوشیدم و برون شدم و نزد زبیر نشستم و او گفت : «از نزد من برخیز !» و من گفتم: «می‌ترسی با تو درآویزم؟»

و در روایت دیگری بعد از آن گوید : «زبیر گفت: «از من فاصله بگیر، از من فاصله بگیر !» و من گفتم: «می‌ترسی با تو در آویزم؟»

و در حدیث بعد از عبدالله مولای اسماء دخت ابی بکر روایت کند که او یادآور اسماء می‌شد و می‌گفت: «اسماء هرگاه از «حجون» می‌گذشت می‌گفت: درود و سلام خدا بر رسولش باد. ما با آن حضرت در اینجا فرود آمدیم، در زمانی که بس بی بار و ندار بودیم . من و خواهرم عایشه و زبیر و فلان و فلان احرام عمره بستیم و چون بیت الله را مسح کردیم از احرام برون شدیم. سپس در پایان روز احرام حج بستیم.»[۶۳۷]

و امّا آنچه را که عروه در سخن خود به [عبدالله] ابن عمر» نسبت می‌دهد و می‌گوید: «این عمر است که در بین آن‌هاست چرا از او نمی‌پرسند؟» ما موضع ابن عمر را در روایانی که از او رسیده، مختلف و متفاوت یافتیم:

موضع عبدالله بن عمر:

در صحیح مسلم، سنن ابی داود و نسائی و ترمذی و بیهقی و دیگر کتب از «ابن عمر» گوید: «رسول خدا (ص) در حجه الوداع عمره تمتع به جای آورد و در حالی که برخی از مردم قربانی به همراه داشتند و برخی قربانی به همراه نداشتند، آن حضرت پس از ورود به مکه به مردم فرمود: «هر یک از شماکه قربانی به

همراه آورده به هیچ رو ی از احرام خود برون نیاید تا حجّش را به انجام رساند، و هر کس قربانی به همراه نیاورده، طواف بیت گزارد و سعی صفا و مروه انجام دهد و تقصیر نماید و از احرام برون آید و سپس نیت حج کند و قربانی نماید ...»[۶۳۸]

و در روایت ترمذی از پسرش «سالم» گوید: «شنیدم که مردی از اهل شام از عبدالله بن عمر درباره ی عمره‌ی تمتع در حج سؤال کرد و عبدالله گفت: «آن حلال است» مرد شامی گفت: «پدرت از آن نهی کرده است!» و عبدالله گفت: «به نظر تو اگر پدرم از آن نهی کرده و رسول خدا (ص) آن را انجام داده باشد، آیا باید فرمان پدرم را پیروی کنم یا فرمان رسول الله (ص) را؟» که آن مرد گفت: «بلکه فرمان رسول خدا (ص) را» و عبدالله گفت: «آری، رسول خدا (ص) آن را انجام داد.»[۶۳۹]

---

[۶۳۷] (۱). صحیح مسلم، باب وجوب الدم علی المتمتع، ص ۹۰۱، حدیث ۱۷۴، و شرح نووی، ج ۸ ص ۲۰۸. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۶۰، حدیث ۱۸۰۵. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۵. سنن ترمذی، ج ۴ ص ۳۹ که گوید:« این حدیثی صحیح است». سنن بیهقی، ج ۵ ص ۱۷ و ۲۰ و ۲۳. زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۱۶، ۲۳۶. و المنتقی، حدیث ۲۳۸۷ و ۲۴۱۶ ..

[۶۳۸] (۱). صحیح ترمذی، ج ۴ ص ۳۸، باب ما جاء فی المتمتع من کتاب الحج

[۶۳۹] (۲). سنن بیهقی، ج ۴ ص ۳۵۴، باب العمره قبل الحج.

و در روایتی گوید: «پیامبر (ص) پیش از انجام حج، عمره به جای آورد.»[۶۴۰]

و ابن کثیر گوید : «عبدالله بن عمر [با قول پدرش] مخالفت می‌کرد و چون به او گفته می شد: «پدرت از آن نهی کرده است!» می‌گفت: «می ترسم سنگی از آسمان بر شما فرود آید ! همانا رسول خدا (ص) آن از انجام داد، آیا سنت رسول الله (ص) را پیروی کنیم یا سنت عمر بن خطاب را؟!»[۶۴۱]

ص: ۳۲۱

البته خلاف این موضع را نیز از او روایت کرده‌اند،[۶۴۲] و شاید سبب اختلاف فتاوی او درباره عمره، اختلاف زمان‌های فتوا و روایات رسیده از او باشد، چنانچه اگر در زمان پدرش از او سؤال شده باشد یا در زمان عثمان، پاسخ شایسته را پاسخی می دیده که با موضع خلفای والا مقام موافق باشد ، اما در عصر ابن زبیر که خلفای اموی با او درگیر بودند، مخالفت امری سهل و آسان بوده است. و همین امر زمینه بروز اختلاف شدید پیرامون «عمره‌ی تمتع» در این دوران شد، به گونه‌ای که گروهی از آن نهی می کردند، گروه بنیانگذاران و هواداران تشکیلاتی خلافت، و گروهی دیگ‌ر آن را نیکو شمرده و از فرمان رسول خدا (ص) بدان خبر می‌دادند، گروه باقیمانده اصحاب رسول خدا (ص)، کسانی چون جابر بن عبدالله انصاری که بیان کننده سنت رسول خدا (ص) بود، چنانچه ابو نضره گوید: «نزد جابر بودم که شخصی پیش او آمد و گفت: «ابن عباس و ابن زبیر درباره ی دو متعه [حج و نساء] اختلاف کرده‌اند، و جابر گفت : «این دو متعه را همراه با رسول خدا (ص) انجام دادیم، سپس عمر ما را از انجام آن دو نهی کرد و ما آن دو را تکرار نکردیم.»[۶۴۳]

این اختلاف مدتی در بین پیروان هر دو گروه باقی ماند و از مظاهر آن، روایت موسی بن نافع ا سدی است که گوید: «با نیت عمره تمتع وارد مکه شدم و سه روز پیش از ترویه رسیدم. برخی از مکیان به من گفتند: «حج تو مکّی می‌شود» لذا نزد «عطاء بن ابی رباح » رفتم تا از او فتوا بگیرم و او گفت : «جابر بن عبدالله برای من روایت کرد که با رسول خدا (ص)، در زمانی که آن حضرت قربانی به همراه می برد، حج گزارده است و آن ها نیت حج افراد کرده بودند که پیامبر (ص) به آن‌ها فرمود: «پس از طواف بیت الله و سعی صفا و مروه و تقصیر از

ص: ۳۲۲

احرام خود به درآیید که حرام ها بر شما حلال باشد، و چون روزی ترویه فرا رسد نیت حج نمایید و آنچه را که بیشتر انجام دادید متعه قرار دهید » گفتند: «چگونه آن را متعه قرار دهیم در حالی که حجّش نامیده ایم؟!» فرمود: «آنچه را که فرمانتان دادم انجام دهید که من نیز اگر قربانی به همراه نیاورده بودم، همان می کردم که فرمانتان دادم، ولی اکنون هیچ احرامی بر من حلال نگردد تا این قربانی را به محل خود برسانم» و آن‌ها انجامش دادند»[۶۴۴]

---

[۶۴۰] (۳). تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۱۴۱.

[۶۴۱] (۴). سنن بیهقی، ج ۴ ص ۵ ..

[۶۴۲] (۱). صحیح مسلم، ص ۹۱۴، حدیث ۱۲۴۹.

[۶۴۳] (۲). سنن بیهقی، ج ۴ ص ۳۵۶، و صحیح مسلم، ص ۸۸۴، حدیث ۱۴۳. و:« حج تو مکی می‌شود» یعنی: چون آغاز احرامت را از مکه آغاز می‌کنی و فضیلت احرام از میقات را از دست می‌دهی، ثوابت اندک می‌شود، چون زحمتت کمتر می‌شود ..

[۶۴۴] (۱). صحیح مسلم، ص ۹۱۲- ۹۱۳، حدیث ۲۰۶ و ۲۰۷.

در عصر ابن زبیر نشانه های پیروزی احیاگران سنت رسول خدا (ص) آشکار گردید و دل های مردم متمایل به «عمره تمتع» گردید، چنانکه مسلم در صحیح روایت کند که: «مردی از بنی الهجیم به ابن عباس گفت: «این چه فتوایی است که مردم را به خاطرخواه و مفتون کرده، که هر کس طواف بیت بگزارد از احرام خارج می شود؟!» ابن عباس گفت: «سنت پیامبر شماست اگر چه خوش ندارید!».

و در روایت پس از آن چنین است که : «این موضوع در بین مردم شایع شده، که هر کس طواف بیت کند گزارد از حرام خارج می‌شود. طواف عمره است.»[645]

ابن قیم روایت پیشین ابن عباس را توضیح داده و می گوید: «ابن عباس درست گفته است: هر کس طواف بیت گزارد و قربانی به همراه نداشته باشد، مفرِد باشد یا قارن یا متمتع از احرام خارج شود یا و جوباً یاحکماً، این سنتی است که امکان ردّ و رفع ندارد، و این همانند دیگر سخن آن حضرت (ص) است که فرمود: «هرگاه روز از اینجا رخت بربست و شب از اینجا فرا رسید، روزه‌دار افطار می‌کند.» که در این حدیث معنای «افطار می‌کند» یا حکم است [که باید

افطار کند] یا وقت افطار فرا رسیده و این وقت در حق او وقت افطار گردیده است . همچنین است حال آن کسی که طواف بیت گزارده که او نیز، یا حکماً از احرام خارج شده، و یا اینکه این وقت در حق او وقت احرام نیست بلکه وقت برون شدن از احرام است، و این حکم برای کسی که قربانی به همراه ندارد قطعی است، و این صریح سنت است.».

و نیز، از ابی الشعثاء از ابن عباس روایت شده که گفت: «هر کس به نیت حج آمده، طواف بیت الله آن را عمره می گرداند، بخواهد یا نخواهد !» گوید گفتم : «مردم آن را بر تو انکار می کنند!» گفت: «این سنت پیامبرشان است اگر چه نپسندند!»[646]

باری، ابن عباس بدین گونه در عصر ابن زبیر مجاهده کرد و با اعانت دیگر پیروان مکتب اهل البیت امثال جابر بن عبدالله انصاری، چنان شد که قول به «عمره تمتع» در بین پیروان مکتب خلفا نیز تسرّی یافت، همان گونه که در ر وایت ابن حزم از منصور بن معتمر آمده و گوید:

«حسن بصری به حج رفت و من نیز در همان سال با او به حج رفتم و هنگامی که به مکه رسیدیم، مردی به نزد حسن آمد و گفت: «یا ابا سعید! من مردی خراسانی ام که با زحمت از راه آمده و با نیت حج وارد شدم » حسنبه او گفت: «آن را عمره قرار بده و از احرام برون شو ». مردم آن را بر حسن انکار کردند و نظر او در مکه منتشر گردید و آن شخص به

---

[645] (۲). زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۴۹ ..

[646] (۱). المحلی، ابن حزم، ج ۷ ص ۱۰۳. و منصورین معتمر ابوعتاب سلمی کوفی، حدیث او را همه صاحبان صحاح روایت کرده‌اند. در سال ۱۳۲ هجری وفات کرد(التقریب، ج ۲ ص ۲۷۷) و حسن بصری، احادیث مرسل و بی سند بسیار روایت کرده و در روایات تدلیس می نمود. در رأس طبقه سوم روات است و در سال ۱۱۰ ه- نزدیک نود سالگی وفات کرد. حدیث او را صاحبان صحاح روایت کرده‌اند.(تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۱۶۵). و عطاء بن ابی‌رباح، متوفای ۱۱۴ ه-، حدیث او را همه صاحبان صحاح روایت کرده‌اند.(تقریب التهذیب، ج ۲ ص ۲۲).

نزد «عطاء بن ابی‌ریاح» آمد و نظر حسن را برای او بازگو کرد و عطاء گفت : «آن شیخ راست گفته ولی ما از بیان آن بیمناکیم!»[647]

ص: ۳۲۴

این بیم و ترس در عصر بنی عباس از بین رفت و قول به «عمره‌ی تمتع» در آن دوران منتشر می گردد که شاید علت گسترش، موضع گیری جدّشان عبدالله بن عباس باشد، و در همین عصر بود که «احمد بن حنبل» قول به عمره تمتع را بنیان نهاد و بسیار طبیعی بود که این قول در بین پیروان مکتب او استمرار داشته یابد.

گواه آن، قول ابن قیّم است که گوید: «و این یعنی حج تمتّع- را کسانی که نام بردیم و غیر آنان، از پیامبر روایت کرده‌اند، به گونه‌ای که به مرز نقل غیر قابل تشکیک و یقین آور رسیده است و هیچ کس نمی تواند آن را انکار کرده یا بگوید : «چنین چیزی واقع نشده است » و این مذهب اهل بیت رسول الله (ص) و مذهب عالم امّت و دریای آن ابن عباس و پیروان او و مذهب ابوموسی اشعری و مذهب امام اهل سنت و حدیث احمد بن حنبل و پیروان او، و مذهب اهل حدیث همراه اوست.»[648]

و بدین گونه، حرج و تنگنای ایجاد شده برای مسلمانان در پیروی از سنت رسول خدا (ص) تا به امروز زایل گردید.

احایثی که برای توجیه اقدام خلفا ساخته شد:

تا اینجا مجاهدات رسول خدا (ص) برای میراندن سنت جاهلی پدید آمده درباره ی «عمره تمتّع» را یادآور شدیم و پس از آن، تلاش مکتب خلفا برای احیای

ص: ۳۲۵

آن سنت را، و نیز، تلاش و کوششی را که مکتب اهل البیت برای میراندن همان سنت جاهلی و احیای سنت رسول خدا (ص) به کار بستند، که با اقبال و گرایش مردم به «عمره تمتع» مواجه گردید. اکنون این بحث را با ارا ئه تلاش وافر برخی از پیروان مکتب خلفا برای توجیه و دفاع از موضع خلفا درباره‌ی «عمره تمتع» با احادیث زیر به پایان می‌بریم:

۱- مسلم و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و بیهقی و دیگران از «قاسم بن محمد بن ابی‌بکر» از ام المؤمنین عایشه، گوید: «رسول خدا (ص) حجّ تنها به جای آورد.»[649]

---

[647] (۲). زاد المعاد، ج ۱ ص ۲۴۹، آری مذهب ابو موسی اشعری انجام عمره تمتع در حج بود و تا پیش از آنکه بدعت خلیفه را از او بشنود بدان فتوا می‌داد، ولی پس از آن پیرو نظر او شد ..

[648] (۱). صحیح مسلم، ص ۷۸۵، حدیث ۱۲۲. سنن ابوداود، ۲ ص ۱۵۲، حدیث ۱۷۷۷. سنن نسائی، ج ۲ ص ۱۳، حدیث ۲۳۶۴. سنن ترمذی، ج ۴ ص ۳۶. سنن بیهقی، ج ۵ ص ۳. المنتقی، ج ۲ ص ۲۲۸، حدیث ۲۳۸۹. مسند احمد، ج ۶ ص ۳۶، و موطّأ مالک، ج ۵ ص ۳۳۵، حدیث ۳۷ ..

[649] (۱). سنن ابن ماجه، ص ۹۸۸، حدیث ۲۹۶۵. موطّا مالک، ج ۲ ص ۳۳۵، حدیث ۳۸. و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۱۲۰- ۱۲۳، که بحث مشروحی درباره‌ی عمره‌ی تمتع دارد.

۲- و از «عروه بن زبیر» از عایشه، گوید: «رسول خدا (ص) حج تنها به جای آورد.»[۶۵۰]

۳- و از جعفر بن محمد از پدرش از جابر، گوید: «رسول خدا (ص) حج تنها به جای آورد.»[۶۵۱]

۴- و از عبدالله بن عمر، گوید:

الف- «پیامبر (ص) حج تنها به جای آورد و ابوبکر و عمر و عثمان نیز چنین کردند.»

ب- «با رسول خدا (ص) نیّت حج تنها کردیم».

و در روایتی گوید: «رسول خدا (ص) نیّت حج تنها کرد.»[۶۵۲]

ص: ۳۲۶

۵- و از سعید بن مسیّب، گوید : «مردی از اصحاب رسول خدا (ص) نزد عمر بن خطاب آمد و گواهی د اد که به هنگام بیماری منجر به فوت رسول خدا (ص) از آن حضرت شنیده که از انجام عمره پیش از حج نهی کرده است.»[۶۵۳]

۶- و از جابر، گوید: «رسول خدا (ص) و ابوبکر و عمر و عثمان حج تنها به جای آوردند.»[۶۵۴]

۷- و از حارث بن بلال، گوید : «گفتم: یا رسول الله ! حج فقط برای ما فسخ و جدا شد یا برای همه مردم؟ » فرمود: «پسرم! حج تنها به جای آور.»[۶۵۵]

۸- و از عبد الله و حسن دو فرزند محمّد بن علی از پدرشان، گوید : «علی بن ابی طالب (رض) فرمود: «پسرم! حجّ تنها به جای آور.»[۶۵۶]

---

[۶۵۰] (۲). سنن ابن ماجه، ص ۹۸۹، حدیث ۲۹۶۶.

[۶۵۱] (۳). سنن ترمذی، ج ۴ ص ۳۶، باب ماجاء فی افراد الحج، و حدیث ب در صحیح مسلم ص- ۹۰۴- ۹۰۵، حدیث ۱۸۴، و المنتقی، ج ۲ ص ۲۲۸، حدیث ۱۳۹۱.

[۶۵۲] (۴). سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۵۷، حدیث ۱۷۹۳، و سنن بیهقی، ج ۵ ص ۱۹ ..

[۶۵۳] (۱). سنن ابن ماجه، ص ۹۸۹، حدیث ۲۹۶۷.

[۶۵۴] (۲). سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۶۱، حدیث ۱۸۰۸. سنن ابن ماجه، ص ۹۹۴، حدیث ۲۹۸۴، و المنتقی، ج ۲ ص ۲۳۸، حدیث ۲۴۲۹. و حارث بن بلال از طبقه سوم روات است و حدیث او را برخی از صاحبان صحاح روایت کرده‌اند.(تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۱۳۹).

[۶۵۵] (۳). سنن بیهقی، ج ۵ ص ۵. و عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب از طبقه ی چهارم روات است که در سال ۹۰ ه- در شام وفات کرد .(التقریب التهذیب، ج ۱ ص ۴۴۸) و برادرش حسن از طبقه سوم روات بود و در سال ۱۰۰ ه- وفات کرد. صاحبان صحاح احادیث ه ردو را روایت کرده اند.(تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۱۷۱).

[۶۵۶] (۴). سنن بیهقی، ج ۵، ص ۵. و عبد الله بن محمّد بن علی بن ابی طالب از طبقه چها رم روایت است که در سال ۹۰ ه- در شام وفات کرد .(التقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۴۸) و برادرش حسن از طبقه سوم روایت بود و در سال ۱۰۰ ه- وفات کرد. صاحبان صحاح احادیث هر دو را روایت کرده‌اند.(تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۷۱) ..

۹- و از ابوذر، گوید: «متعه در حج خاص اصحاب محمد بود.»

۱۰- و در روایتی گوید: «این متعه در حج رخصت و تخفیفی برای ما بود.».

۱۱- و در روایت دیگری گوید: «این دو متعه جز برای ما شایسته نیست.».

۱۲- و از عبدالرحمن بن ابی‌الشعثاء، گوید: «نزد ابراهیم نخعی و ابراهیم تیمی رفتم و گفتم: «من تصمیم دارم عمره و حج را در این سال با هم جمع کنم» که ابراهیم نخعی گفت: «ولی پدرت حاضر به چنین تصمیمی نبود.»

ص: ۳۲۷

او سپس از تیمی از پدرش روایت کند که در ربذه ابوذر را دیده و این موضوع را برای او بیان داشته و او گفته است : «این تنها برای ما بود نه شما ». و در سنن بیهقی گوید: «ابوذر درباره‌ی کسانی که نیت حج می کردند و آن را به عمره فسخ و جدا می‌ساختند، می‌گفت: «این تنها برای کسانی بود که با رسول خدا (ص) همراه بودند.»[۶۵۷]

اشکالات وارد بر این احادیث:

امام حنبلیان، احمد بن حنبل، درباره حدیث هفتم گوید : «حدیث بلال بن ح ارث نزد من ثابت نیست و من بدان فتوا نمی‌دهم، چون این شخص را نمی‌شناسم.».

و گوید: «به نظر من حتی اگر حارث بن بلال هم شناخته شود، باز هم یازده نفر از اصحاب پیامبر (ص) موضوع فسخ را روایت کرده‌اند، و حارث بن بلال را در برابر آن‌ها چه جایگاهی است؟!»[۶۵۸]

مؤلف گوید: «مراد امام حنابله از روایت فسخ به وسیله ی یازده نفر از صحابه، روایت آن ها درباره‌ی «فسخ احرام» و تمتع از حلال در فاصله میان عمره و حج

ص: ۳۲۸

است و اینکه گفته است: «حارث را نمی‌شناسیم» شاید مراد او عدم شناخت وثاقت حارث باشد».[۶۵۹]

---

[۶۵۷] (۱). دو روایت ۱۱ و ۱۲، در صحیح مسلم، ص ۸۹۷، حدیث ۱۳ ۱۶۰، و شرح نووی، ج ۸ ص ۲۰۳، و در سنن ابن ماجه، ص ۹۹۴، حدیث ۲۹۸۵، سنن ابوداود، ج ۲ ص ۱۶۱، حدیث ۱۸۰۷ با اندکی اختلاف در عبارت. و روایات ۹ و ۱۰ و ۱۲، در سنن بیهقی، ج ۵ ص ۲۲، و بخش آخر روایت ۱۲، در ج ۴ ص ۳۵۴، و در المنتقی، حدیث ۲۴۳۰، و عبدالرحمن بن ابی‌الشعثاء مقبودل و از طبقه ششم روات است.(التهذیب، ج ۶ ص ۱۹۴ و تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۴۸۴) و ابراهیم بن یزید متوفای ۹۶ یا ۹۵ ه- است(تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۴۶ و الجمع بین رجال الصحیحین، ج ۱ ص ۱۸- ۱۹) و ابراهیم التیمی، شاید ابواسماء کوفی باشد که در سال ۹۲ یا ۹۴ ه- در زندان حجاج بن یوسف وفات کرد.(تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۴۶، و الجمع بین رجال الصحیحین، ج ۱ ص ۱۹).

[۶۵۸] (۲). سنن ابن ماجه، کتاب المناسک، ص ۹۹۴، و المنتقی، ابن تیمیه، ج ۲ ص ۲۳۸، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۱۶۶ ..

[۶۵۹] (۱). المنتقی، ج ۱ ص ۲۳۹، شرح حدیث ۳۴۳۱ ..

امام احمد همچنین درباره ی حدیث ابوذر گوید : «خدای بر اباذر ببخشاید! این حکم در کتاب خدای رحمان آمده است : (فَهُم تَمَتَّعُ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ): «و کسی که با عمره، تمتع بجوید تا وقت حج فرا رسد ». مراد امام احمد آن است که : «حکم این آیه عامّ است و اختصاص به گروهی خاص ندارد، و ابوذر چگونه با این آیه مخالفت کرده است؟!» امام احمد توجه نکرده که این روایت را به نام ابوذر جعل کرده اند، همان گونه که روایات دیگر را جعل کرده و به غیر او نسبت دادند!

و همان گونه که به رسول خدا (ص) نسبت دادند که : «حج تنها به جای آورد » و به امام علی (ع) نسبت دادند که به پسرش محمد گفته است : «پسرم! حجّ تنها به جای آور » در حالی که در مباحث پیشین مخالفت او با خلیفه عثمان را دیدیم!

اما آنچه که از «سعید بن مسبّب» روایت کرده‌اند که: «مردی از اصحاب رسول خدا (ص) نزد عمر آمد و شهایت داد که در بیماری منجر به فوت رسول خدا (ص) از آن حضرت شنیده که «از عمره پیش از حج نهی کرده است »، ما که ندانستیم این صحابی استشهاد کرده و نه عثمان و نه معاویه و نه ابن زبیر و نه برادرش و نه دیگران هیچ یک به قول او استشهاد نکرده‌اند؟!

آری، همه این احادیث و امثال آن ها، در دوران‌های متأخر و برای توجیه اقدام خلفا در تحریم «حج تمتع» جعل گردیده است؛ و چه نیکو سخنی است سخن ابن قیم در زاد المعاد، و ابن حزم در المحلّی:

ابن قیم گوید: «و ما خدا را بر خود گواه می‌گیریم که اگر برای هر حجی احرام

ص: ۳۲۹

بستیم بر خویشتن واجب بدانیم که آن را با عمره فسخ نماییم تا از خشم رسول خدا (ص) در امان مانده و فرمان او را پیروی کرده باشیم، که به خدا سوگند، این حکم در حیات و ممات آن حضرت نسخ نگردیده، و سخن معارض آن صحیح نیست، و اختصاص به اصحاب آن حضرت، سوای آیندگان، نداشته است؛ بلکه خداوند بر زبان «سراقه» انداخته تا از آن حضرت سؤال کند که: «آیا این حکم اختصاص به آن‌ها دارد؟» و رسول خدا (ص) پاسخ دهد که: «این حکم تا ابد الأبد برقرار است» و ما نمی‌دانیم چه چیز را بر این احادیث مقدم بداریم، و چه چیز را بر این فرمان مؤکد برتری دهیم، فرمانی که رسول خدا (ص) بر مخالفت آن خشم گرفته است !! و چه نیکوست پاسخ امام احمد (ره) به «سلمه بن شبیب » که چون به او گفت: «یا ابا عبدالله! همه کارهای تو نزد من نیکوست به جز یک مورد!» گفت: «چه موردی؟» گفت: «فتوای تو در فسخ حج به عمره!» و او گفت: «ای سلمه! تو را عاقل می‌پنداشتیم! من در این باره یازده حدیث صحیح از رسول خدا (ص) دارم، آیا آن‌ها را به خاطر رأی تو رها سازم؟!».

و نیز گوید: «همانا فرمان فسخ حج به عمره را چهارده نفر از اصحاب رسول خدا (ص) از او روایت کرده‌اند و احادیث آن‌ها همگی صحیح است و آن ها عبارتند از : امّ المؤمنین عایشه و حفصه، علی بن ابی طالب، فاطمه دخت رسول الله

(ص)، اسماء دخت ابی بکر صدیق، جابر بن عبدالله، ابو سعید خدری، براء بن عازب، عبدالله بن عمر، انس بن مالک، ابو موسی اشعری، عبدالله بن عباس، سبره بن معید جهنی و سراقه بن مالک (رض).»[660]

و ابن حزم گوید: «فرمان مؤکد رسول خدا (ص) در فسخ حج به عمره، برای کسانی که قربانی به همراه نیاورده بودند را، جابر بن عبدالله و پانزده نفر از صحابه

ص: ۳۳۰

رضی الله عنهم- روایت کرده‌اند، و بیست و چند نفر از تابعین آن را از ایشان روایت کرده اند و تعداد بی شماری که جز خدا آمارشان را نداد آن را از اینان روایت کرده‌اند؛ پس هیچ کس توان خروج از این فرمان را ندارد.»[661]

و گوید: «پیامبر (ص) به تمام کسانی که با او بودند و قربانی به ه مراه نداشتند فرمان داد تا با همره از احرام به درآیند و این آخرین اقدام او بر بلندای صفا در مکه بود، و نیز خبر داد که «عمره تمتع» از همراه بردن قربانی برتر است، و از عدم انجام آن [/ عمره تمتع] تأسف خورد، و این حکم تا روز قیامت برقرار است، و هر حکمی با این صفت را جایز بداند، مسلماً دروغ شمردن خبر رسول خدا (ص) را جایز دانسته و این از کسی که تعمّد داشته باشد کفر محض است ! و در همان فرمان مؤکد آمده است که : «عمره داخل در حج گردید » و این همان نظر ماست، چون حج بدون عمره ی پیشین، عمره‌ی تمتع یا عمره مقرون به آن جایز نیست و همین بسنده است».

سپس گوید: «و این یعنی: قول رسول خدا (ص) و فرمان او- برای پیروی، بسی شایسته‌تر از رأی و نظر عمر است!»[662]

و در جای دیگر روایاتی را که می گوید: «فسخ حج [به عمره]، خاص اصحاب رسول خدا (ص) بوده» آن روایات را آورده و بعد برای بطلان آن ها به‌قول «سراقه‌ی» و پاسخ پیامبر (ص) استشهاد کرده که گفت : «یا رسول الله ! این برای امسال ماست یا برای ابد؟» و پیامبر (ص) فرمود: «برای ابد الأبد است» سپس گوید:

«پس تخصیص و نسخ باطل گردید و [این حکم] برای همیشه از آن دو در

ص: ۳۳۱

امان ماند و به خدا سوگند هر که این خبر را بشنود و پس از آن، به خاطر سخن کسی، با فرمان رسول خدا (ص) معارضه نماید، اگر چه آن کس ام المؤمنین عایشه دورغ های تار عنکبوتی که سست ترین خانه‌هاست، آن هم از قول حارث بن بلال و امثال او ... کسانی که در بین مردم ناشناخته و مجهولند ! و هیچ کس حق ندارد از سخن آن حضرت (ع) که فرمود: «عمره تا روز قیامت داخل حج شد » به این بسنده کند که مراد آن حضرت «جواز عمره در ماه‌های حج بوده است» ... و هر که چنین کند، آشکارا بر رسول خدا (ص) دروغ بسته است!».

---

[660] (۱). زاد المعاد، ج ۲ ص ۲۴۶ ..

[661] (۱). المحلی، ج ۷ ص ۱۰۱.

[662] (۲). همان، ج ۷، ص ۱۰۲- ۱۰۳، که ما فشرده آن را آوردیم ..

گوید: «و برخی از آ نان شگفتی دیگری آفریده، و پس از آنکه روایت ثابت و مسلّم ابن عباس را یادآور شده : «که مشرکان انجام عمره در ماه‌های حج را از زشت‌ترین گناهان می‌دانستند» گوید: «رسول خدا (ص) تنها بدان خاطر آن‌ها را به انجام عمره فرمان داد، تا قولًا و عملًا از جواز عمره در ماه‌های حج آگاهشان کرده باشد» و این فاجعه‌ای بس عظیم است که اولین نتیجه آن دروغ بستن بر پیامبر خدا (ص) است، که ادعا می‌کنند: «پیامبر (ص) فرمان نسخ حج به عمره را اکنون از آن‌ها پرسیده می‌شود: فرضاً که چنین باشد و به خدا پناه می بریم که از اینکه چنین باشد- آیا این فرمان به حق صادر شده یا به باطل؟ اگر بگویند: «به باطل صادر شده» که کافر شده‌اند و اگر بگویند: «به حق بوده» می‌گوییم: «به هر حال فرمان آن حضرت (ع) برای هر چه که بوده باشد، مسلماً پس از صدور، حکمی حقّ و واجب شده بود؛ اضافه بر آنکه، اگر این واقعه چنانکه گفته‌اند تا بدین حد سبک و بی مقدار بوده، برای چه تنها به کسانی اختصاص یافته که قربانی به همراه نداشتند؟!».

و شگفت‌آورتر از همه این‌ها آنکه، این جاهل قائل بدین نظر به خوبی

ص: ۳۳۲

می‌دانسته که پیامبر (ص) پیش از فتح مکه، چند سال متوالی همراه با اصحاب خود عمره به جای آورده و در ذی قعده سال فتح مکه نیز عمره گزارده و سپس در «حجه الوداع» در «ذی‌الحلیفه» به آن‌ها فرموده: «هر که از شما که می‌خواهد نیت عمره کند بکند، و هر که می خواهد نیت حج و عمره کند بکند، و هر که می خواهد نیت حج کند بکند .»[۶۶۳] و آن‌ها همه این‌ها را انجام دادند. پس، خدا را ای مسلمانان! آیا صحابه رضی الله عنهم- بدان پایه از کودنی و بلاهت و نادانی رسیده بودند که، با وجود این همه نشانه، نمی فهمیدند که عمره در ماه های حج جایز است؟ در حالی که سال های پیاپی آن را با رسول خدا (ص) در ماه‌های حج انجام داده بودند؟! آیا پس از آن همه دلیل اکنون نیازمند آن شده بودند که حجّشان در عمره فسخ گردد تا جواز آن را بدانند؟! به خدا سوگند که الاغ هم این راه را با دلایلی کمتر از این تمیز می‌دهد! وه که چه جسورانه شگفت سنت ثابته را در راه تقلید قربانی می‌کنند: یک بار با دروغ رسوا، یک بار با حماقت مشهور و بار دیگر با پستی و پلشتی؟! حسبنا الله و نعم الوکیل.»

مؤلف گوید: «ابن قیم و ابن حزم و دیگر پیروان مکتب امام احمد بن حنبل فراموش کرده اند که انگیزه ی انکارِ منکرانِ «عمره تمتع» ناشی از جهل به روایات صحیحه متواتره از رسول خدا (ص) در این باره نبود تا نیازمند آگاهی باشند؛ چنانکه سبب آن، عدم فهم مدلول و معنای این روایات هم نبود تا با مدلول آن ها آشنا گردند، بلکه انگیزه و مقصد اصلی آن‌ها توجیه موضع خلفا در برابر این حکم شرعی بود، که انصافاً در قرون متمادی در این راه کوشش‌ها کردند: گروهی با نیت خیر به جعل احادیث پرداختند و برخی چون بیهقی برای خلفا عذرها تراشیدند ! او گوید: «مراد عمر از فرمان به ترک «عمره تمتع» در حج، تمامیت [و

ص: ۳۳۳

[۶۶۳] (۱). مراد او آن است که« عمره تمتع» در ابتدای امر در حجه الوداع اختیاری بود و حکم قطعی و حتمی آن به هنگامی که رسول خدا(ص) در دور هفتم طواف خود بود، نازل گردید ..

کمال] عمره‌ای نهد که خدا ع عزّوجلّ بدان فرمان داده بود، و عمر رض- سر آن داشت تا بیت الله در هر سالی دو بار زیارت گردد و خوش نداشت که مردم «عمره تمتع» را با حج پیوند دهند تا لازمه اش آن شود که فقط سالی یک بار به بیت الله بروند.».

و در دفاع از دیگر خلفا گوید: «آن‌ها فرمان عمر بن خطاب رض- را با خیرخواهی پیروی کردند.»[۶۶۴]

آری، برخی از علما در این راه حق و باطل را در هم آمیختند و صحیح را از سقیم جدا نساختند، و برخی به نقض دیدگاه خود پرداختند و دیگران کوشیدند و از سیره ی خلفا احکامی را استنباط کردند که دلیلی از کتاب و سنت بر آن اقامه نشده است؛ چنانکه هر پژوهشگری که در این باب قصد پیروی آنان کند دچار سرگشستگی و حیرت می گردد و به هیچ رأی ثابت و درستی از آن ها دست نمی یابد! و دلیل ما اضافه بر آنچه تا بدینجا آوردیم- مطالبی است که «نووی» در شرح صحیح مسلم آورده و گوید:

«علماء در این انواع ثلاثه [/ حج تمتع، حج قِران و حج إفراد]، از حیث اینکه کدام افضلند، اختلاف کرده اند. شافعی و مالک و بسیاری گفته اند: «افضل آنها حج إفراد است و سپس تمتع و بعد قِران » و احمد و عده ای گفته‌اند: «افضل آن‌ها قِران است» و این مذهب دو قول دیگر شافعی است .[۶۶۵] [و به نظر ما] صحیح تفصیل افراد است سپس تمتع و بعد قِران . اما «حجّ پیامبر (ص)» مورد اختلاف است که آیا آن حضرت مُفرِد بوده یا متمتع یا قارن، و این سه نظریه علما بر حسب مذاهب پیشین آن‌هاست و هر طایفه ای یک نوع را ترجیح داده و ادعا کرده که حج پیامبر (ص) آنگونه بوده است ... تا آنجا که گوید: و از دلایل ترجیح

ص: ۳۳۴

إفراد آن است که «خلفای راشدین رض-» پس از پیامبر (ص) حج را مفرد و جدا ساختند و بر إفراد و جدایی آن [از عمره] مواظبت کردند: ابوبکر و عمر و عثمان رض- چنین کردند و فعل علی رض- مختلف[۶۶۶] بود و اگر حج إفراد افضل نبود و نمی توانستند که پیامبر (ص) حج إفراد به جای آورده، از آن مواظبت نمی کردند. اضافه بر آن ایشان امامان برتر و پیشوایان اسلام و مقتدای عصر خویش و پس از آن بوده اند، و مواظبت بر خلاف فعل رسول خدا (ص) شایسته آن‌ها نباشد. اما اختلاف علی- رض- و دیگران تنها برای بیان جواز [تمتع] بوده است،[۶۶۷] که توضیح آن در روایات صحیح آمده است . و از دلایل ترجیح حج إفراد اینکه، قربانی کردن در حج إفراد به اجماع علما واجب نیست و این کمال آن است، در حالی که در حج تمتع و حج قِران واجب است و این قربانی باری جبران از دست دادن میقات و غیر آن است و آنچه نیازمند جبران نباشد افضل است.

---

[۶۶۴] (۱). السنن الکبری، بیهقی، ج ۵ ص ۲۱.

[۶۶۵] (۲). اختلاف نظر و فتوای شافعی دلیل حیرت او در این حکم شرعی بوده است..

[۶۶۶] (۱). اگر مراد او از مختلف بودن فعل امام علی(ع)، اختلاف فعل آن حضرت با افعال خلفا در این باره بوده، چنانکه از قول او در دنباله‌ی همین مطلب به دست می‌آید سخن صحیحی است. اما اگر مراد او این باشد که افعال امام برخی با برخی دیگر اختلاف داشته است، این دورغ و افترای بر امام(ع) است.

[۶۶۷] (۲). امام(ع) تصریح فرموده که مخالفت او با آن ها برای احیای سنت رسول خدا (ص) بوده است؛ سنتی که از اقامه آن جلوگیری می کردند. توضیح بیشتر در صفحات پیشین بخش:« در عصر عثمان» بجویید.

دلیل دیگر اینکه، امت اسلام بدون هیچ کرامتی بر جواز إفراد اجماع کرده اند؛[۶۶۸] ولی عمر و عثمان و برخی دیگر حج تمتع و قِران را نمی‌پسندیدند؛ پس حج إفراد افضل است و خدا داناتر.

ص: ۳۳۵

و اگر گفته شود: «چگونه شد که صحابه رسول خدا (ص) درباره‌ی حج آن حضرت دچار اختلاف شدند، حال آنکه یک حج بود و هر یک از آن‌ها مشاهده خود از قضیه واحد را خبر می‌دهند؟»[۶۶۹] قاضی عیاض گوید:

«مردم درباره‌ی این احادیث سخنان بسیاری گفته اند. برخی منصفانه و نیکو . برخی مقصّر و متکلّف، برخی طولانی و بسیار و برخی کوتاه و مختصر .» گوید: «و فراتر از همه ابوجعفر طحاوی حنفی است که بیش از هزار صفحه درباره آن سخن گفته است. و نیز ابو جعفر طبری که با او در این باره هم صدا شده، سپس عبدالله بن صفره و بعد مهلّب و قاضی ابو عبدالله مرابط و قاضی ابوالحسن بن قصّار و بغدادی و حافظ ابو عمره بن عبدالبّر و دیگران.»[۶۷۰]

گوید: «بهترین چیزی که در این باره می توان گفت و ما در سخنان آن ها یافته و از گزیده های آنان گزیده ایم و با جمع‌بندی روایات و سیاق احادیث همگون یافته ایم این است که : «پیامبر (ص) انجام این سه نوع حج را بر همه مردم مباح فرمود تا دلیل جواز جمیع آن ها باشد، و اگر به یک نوع فرمان می داد نوع دیگر غیر مجزی پنداشته می شد. سپس همه آن‌ها [که فرموده یا شنیده شده بود] به آن حضرت نسبت دا ده شد و هر یک از آنان آنچه را که پیامبر (ص) به او فرمان داده و برای او مباح دانسته بود روایت کرد و آن را، به خاطر فرمان او یا با تأویل و اجتهاد خود، به آن حضرت نسبت داد ...».[۶۷۱]

ص: ۳۳۶

نووی در جای دیگری از شرح خود گوید: «مازری گوید: «درباره متعه‌ای که عمر انجام آن را در حج نهی کرده اختلاف شده است: برخی گفته‌اند: «آن فسخ حج به عمره است » و برخی گفته اند: «آن عمره در ماه های حج اس که حج همان

---

[۶۶۸] (۳). بلکه برخی از ابنای امت با رسول خدا(ص) مخالفت کردند و خشم رسول خدا(ص) را با تردید درباره فسخ حج و إفراد به تمتع بر خود خریدند و امامان اهل البیت (ع) در پیروی از رسول خدا (ص) با آن‌ها مخالفت کردند و پیرامون مکتب اهل البیت و دیگر کسانی که سنت رسول خدا (ص) را پسندیدند نیز راه مخالف آنها را پیمودند. پس امت اسلامی بر آن اجماع نکرده‌اند!.

[۶۶۹] (۱). این اختلاف پس از مخالفت با سنت رسول خدا (ص) پدید آمد، آن‌جا که برخی از پیوران این مکتب برای توجیه اقدام خلف به روایت احادیث خلاف واقع پرداختند.

[۶۷۰] (۲). و نیز، ابن قیم جوزیه که در زاد المعاد حق موضوع را ادا کرده است. همچنین ابن حزم، و ما نیز این بخث را درباره آن نوشتیم آری این موضوع در قرون متمادی هزاران صفحه را به خود اختصاص داد، در حالی که اگر مسلمانان به صریح قرآن و سنت اکتفا می‌کردند، صفحه کوچکی آن‌ها بسنده بود!

[۶۷۱] (۳). نه، سوگند به آن که پیامبرانش را به هدایت و دین حق فرستاد، رسول خدا (ص) در حجه الوداع تنها به « حج تمتع» فرمان داد و از غیر آن نهی فرمود و هیچکس از معاصران و پسینیان عصر او نپنداشتند که پیامبر(ص) به غیر حج تمتع فرمان داده است و این اقوال در توجیه اقدام خلیفه گفته شده و گویندگان آن از بطلان قول خویش آگاهند!.

سال را به دنبال آن به جای آوردند» و بنابراین، نهی عمر از آن برای ترغیب به «حج إفراد» بوده که افضل است که آنکه او معتقد به بطلان یا تحریم آن بوده است.»[۶۷۲]

و قاضی عیاض گوید : «ظاهر حدیث جابر و عمران و ابو موسی این است که متعه ای که در آن اختلاف کرده اند، تنها فسخ حج به عمره است» گوید: «و بدین خاطر بود که عمر رض- مردم را به خاطر انجام آن عقوبت می‌کرد. او آن‌ها را به مجرد انجام تمتع در ماه های حج عقوبت نمی کرد، بلکه تنها بدان خاطر بود که او و سایر صحابه معتقد بودند که فسخ حج به عمره مخصوص همان سال بوده است، برای حکمتی که پیشتر یادآور شدیم . ابن عبدالبر گوید : «در بین علما خلافی نیست که تمتعِ مراد از قول خدای متعال که فرموده : (فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ): «و هر کس در پایان عمره‌ی تمتع حج را آغاز کند، آنچه از قربانی که مسیّرش شد» این تمتع، انجام عمره در ماه‌های حج پیش از حج است.» گوید: «و حج قِران نیز نوعی از تمتع است، چون با سقوط سفرش از بلد خویش به خاطر عبادت دیگر، تمتع برده است». گوید: «فسخ حج به عمره نیز

نوعی از تمتع است ». این سخن قاضی است . و من می گویم: «به نظر من عمر و عثمان و دیگران تنها از عمره‌ای نهی کرده‌اند که در ماه‌های حج انجام شود و به حج همان سال منتهی گردد، و مراد آن ها نهی اولویت برای ترغیب در انجام إفراد بود که افضل است.»[۶۷۳]

مؤلف گوید: «تمام این دانشمندان و بسیاری دیگر از کسانی که هزاران صفحه در ین باب نوشته‌اند، آیه کریمه: (فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ) را در کتاب خدا خوانده و روایات صحیح و کثیر و متواتر رسیده از رسول خدا (ص) را دیده و فرمان شدید آن حضرت به تمتع در حج را به خوبی دریافته اند! همچنین نهی عمر از عمره تمتع و عقوبت بر انجامش را، و این توصیه او را که إفراد برای عمره و حج تمامتر و در إفراد بهار اهل مکه است ! آری، ایشان همه آن‌ها را دیده و از محتوا و مفهوم آن ها آگاه شده‌اند و با وجود آن، باز هم این اقوال متناقض را می خوانیم که، پیامبر حجّ تمتع را برای گروهی مباح گردانید، و حج إفراد را برای گروهی دیگ‌ر، و حج قِران را برای برای دیگران، و به خاطر اختلاف سخنان رسول خدا (ص) در حجه الوداع، علماء نیز در این باره دچار اختلاف شده اند! و عمر از فسخ حج نهی کرد و از «حجّ تمتع» نهی نکرد، و نهی عمر و عثمان و دیگران از حج تمتع نهی و اولویت برای ترغیب در إفراد بود که افضل است!

شگفتا که چگونه حکم مخالف کتاب و سنت افضل می شود؟! و شگفتا که چگونه تشویق و ترغیب به چیزی با ضرب و شتم و عقوبت و سرتراشیدن حاصل می‌گردد؟!

و با وجود همه ی این‌ها، ما را نشاید که چون «ابن حزم» بر این علما بتازیم. بلکه سزاوار آن است که ایشان را معذو ر بدانیم که آن‌ها خیرخواهانه به توجیه اقدام خلفا پرداخته و این احادیث را در همین راه خیر از زبان رسول خدا (ص) و امامان

---

[۶۷۲] (۱). خلیفه عمر از« حج تمتع» نهی کرد و بر انجام آن کیفر کرد و فرمان داد تا حج و عمره را جدای از هم بگزارند، همانگونه که روایات گذشته بر آن تصریح داشت و این دانشمندان چنین سخنانی را تنها برای معذور داشتن خلیفه می‌گویند!.

[۶۷۳] (۱). شرح نووی، ج ۸ ص ۱۷۰، که ما فشرده آن را آوردیم ..

ص: ۳۳۸

اهل البیت (ع) و بزرگان صحابه ساخته و منتشر کردند . چنانکه برای توجیه کار خلفا اقدام آن‌ها را اجتهاد نامیدند و گفتند: «خلفا خیرخواهانه تأویل و اجتهاد کرده و این سخنان را گفتند!

منشأ خلاف و اختلاف و راه رفع آن:

مسلمانان صدر اول سخنانی را از دو لب مبارک رسول خدا (ص) شنیدند که آن‌ها را به عمره‌ی تمتع یعنی جمع بین حج و عمره- فرمان داد و این سخن را همان گونه که شنیده بودند روایت کردند؛ و چون رسول خدا (ص) چگونگی انجام سنّت خود در عمره تمتع را نیز به آن ها آموخته بود، آن را هم به همان گونه که دیده و شنیده بودند نقل کردند و از هان دوران نخستین، احادیث و سنت رسول خدا درباره ی عمره تمتع در جامعه اسلا می پیشین و پسین متداول گردید و همچنان تا عصر خلیفه صحابی «عمر بن خطاب» متداول و جاری بود که او مسلمانان را از انجام این سنت یعنی عمره تمتع- نهی کرد. سپس خلیفه صحابی «عثمان بن عفّان » را او را پیمود و بعد، حاکم مکه «عبدالله بن زبیر » و خلیفه صحابی «معاویه بن ابی‌سفیان» آن راه را ادامه دادند. پس از آن برخی از پیروان مکتب خلفا با قیام به جعل احادیث و نسبت دادن آن به رسول خدا (ص) چنان نمودند که آن حضرت از عمره تمتع یعنی جمع بین حج و ع عمره- نهی کرده است، و صد البته که این احادیث را خیرخواهانه در تأیید سیاست برخی از خلفای راشدین جعل و منتشر ساختند و مسلمانان نیز [دانشته و ندانسته] آن‌ها را رواج دادند تا به تدریج در ردیف مجموعه احادیث صحیح نخستین قرار گرفت و هنگامی که خلیفه اموی «عمر بن عبدالعزیز » فرمان تدوین حدیث را صادر کرد، این دو مجموعه صحیح و جعلی روایت شده ا ز رسول خدا و منسوب به آن حضرت (ص) در کتاب های صحاح و مسانید و سنن حدیثی مکتب خلفا جای

ص: ۳۳۹

گرفت و اختلاف میان احادیث از اینجا نشأت گرفت. و به نشر خلاف و اختلاف بین مسلمانان انجامید، و اکنون به جایی رسیده که رفع اختلاف میان احادیث روایت شده از رسول خدا و منسوب به آن حضرت (ص) ممکن نیست مگر آنکه هر حدیث مخالف سنت رسول خدا (ص) را کنار بگذاریم اگر چه در کتاب های صحاح حدیثی وارد شده باشد . همچنین است رفع اختلاف و ایجاد وحدت کلمه در بین مسلمانان، که جز با مراجعه به سنت رسول خدا (ص) و ترک مخالف آن اگر چه سنت خلفای راشدین باشد- امکان‌پذیر نیست!

حدیث پیروی از سنت خلفای راشدین:

از آنچه گذشت به یقین درمی یابیم که حدیث مشهور: «لزوم پیروی از سنت خلفای راشدین، » صحیح نیست، اگر چه در کتاب‌های صحیح و مسند مکتب خلفا وارد شده است ؛ چون ما در سنت های خلفای راشدین موارد مخالف سنت پیامبر (ص) را یافته و می دانیم که رسول خدا (ص) فرمان عمل بدانچه مخالف سنتش باشد نخواهد داد . متن حدیث چنین است:

(فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَ سِنَّهُ خُلَفَاءَ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ)

«برشما باد که سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت شده را پیروی کنید. با چنگ و دندان نگهدارش باشید.»[۶۷۴]

اشکالات این حدیث:

این حدیث منسوب به رسول خدا (ص) اضافه بر آنچه یادآور شدیم، واجد

ص: ۳۴۰

اشکالاتی به شرح زیر است:

الف- در باب: «مصطلحات بحث امامت و خلافت » در همین کتاب دانستیم که لفظ «خلیفه» در قرآن کریم و حدیث شریف نبوی و محاورات و احادیث مسلمانان عصر نخستین اسلامی، حتی عصر خلیفه دوم، به معنای عامّ حاکم مسلمانان بدان گونه که در سده‌های اخیر فهمیده می‌شود- استعمال نشده است. لفظ خلیفه در قرآن و حدیث و محاورات مسلمانان تا عصر خلیفه دوم تنها به معنای لغوی آن به کار می رفته و مراد از آن «خلیفه شخص» یعنی جانشین او بوده است، یعنی لفظ خلیفه‌ی مضاف بدون مضاف الیه به کار نمی‌رفته است.

بنابراین، ما هرگاه لفظ خلیفه را به معنای حاکم عامّ اسلامی در حدیث منسوب به رسول خدا (ص) یا یکی از مردم آن عصر بیابیم به عدم صحّت آن یقین داریم . همچنین است توصیف خلفای چهارگانه نخستین به «خلفای راشدین» که این عنوان پس از استیلای برخی از خلفای جبّار اموی و عباسی بر حکومت جعل گردید ه است و پیروان مکتب خلفا، خلفای چهارگانه نخستین را خلفای راشدین توصیف کرده اند. و اکنون درمی یابیم که هر حدیث واجد وصف خلفای راشدین، پس از عصر خلفای نخستین ساخته و پرداخته شده است.

ب- این حدیث تصریح می‌کند که رسول خدا (ص) سنت خلفای راشدین را در ردیف کتاب خدا و سنت رسول او (ص) یکی از مصادر تشریع اسلامی قرار داده است! و حاشا که رسول خدا (ص) چنین کرده باشد!

ج- اگر رسول خدا (ص) فرمان پیروی از سنت خلفای راشدین را داده باشد، نتیجه ی آن فرمان به متناقضین است، چون امام علی (ع) در جمع آن‌هاست و او با سنت دو خلیفه پیشین عمر و عثمان درباره «عمره تمتع» مخالفت نموده و آن را انجام داده و بر انجامش تشویق کرده است . بنابراین، رسول خدا (ص) هم فرمان عمل به چیزی را صادر کرده و هم از آن نهی کرده است! و حاشا که

ص: ۳۴۱

رسول خدا (ص) چنین کرده باشد!

---

[۶۷۴] (۱). مسند احمد، ج ۴ ص ۱۲۶ و ۱۲۷. سنن دارمی، مقدمه، ج ۱ ص ۴۴- ۴۵. سنن ابن ماجه، مقدمه، ج ۱ ص ۱۵- ۱۶. سنن ابوداود، کتاب السنّه، حدیث ۴۶۰۷. سنن ترمذی، کتاب العلم، ج ۱۰ ص ۱۴۴- ۱۴۵. این کتب چهارگانه مذکور پس از مسند احمد از کتاب‌های صحیح حدیثی شش‌گانه مکتب خلفا به شمارند ..

لذا با توجه به آنچه یادآور شدیم، به نظر ما این حدیث در صدر احادیث ساختگی مؤیّد سیاست خلفا قرار می‌گیرد.

و از آنجا که خلفای نخستین تا زمان معاویه و عبدالله بن زبیر از صحابه رسول خدا (ص) بودند و آن‌ها کسانی‌اند که در اجتهاد و سنت خویش به شدت با یکدیگر اختلاف کرده اند، این سخن پیروان مکتب خلفا که می گویند: «تردید درباره احدی از صحابه روا نیست و اخذ احکام از همه آن ها صحیح است » این سخن چنانکه در مبحث عدالت صحابه گذشت- سخن صحیحی نیست.

همچنین، با بررسی داستان «عمره تمتع» بین عثمان و امام علی، برای ما روشن می‌شود که امامان اهل البیت (ع) همواره به پیروی از سنت رسول خدا (ص) فرمان می‌دادند و در این راه مجاهده می کردند و پیروان مکتب خویش را بدان فرا می‌خواندند.

و نیز، از آنچه که بین ابن عباس و ابن زبیر در همین قضیه گذشت و به نوعی نزاع و مخاصمه میان مکتب اهل البیت و مکتب خلفا کشیده شده بود، درمی یابیم که نزاع آن ها به سبب التزام مکتب اهل البیت به پیروی از سنت رسول خدا (ص)، در برابر عمل اجتهادی و نظر شخصی مکتب خلفا در مقابل سنت پیامبر (ص) بوده است.

***

در مباحث گذشته با چگونگی پیدایش این دو مکتب آشنا شدیم و دیدیم که مکتبی با چنگ و دندان سنت رسول خدا (ص) را پاس می‌دارد و بر این باور است که هیچ کس حق ندارد در مقابل سنت رسول خدا (ص) اجتهاد کند، و در این راه مجاهده می‌کند، و آن مکتب اهل البیت است . و مکتب دیگری با توان بسیار بر این باور است که خلفا و صاحبان سلطه و قدرتِ صحابه حق اجتهاد در

ص: ۳۴۲

مقابل سنت رسول خدا (ص) را دارا هستند؛ و با چنگ و دندان از سنت آن‌ها پاسداری می‌کند، و آن مکتب خلفاست.

و چون تمام آن وقایع و درگیری ها پیرامون سنت رسول خدا (ص) اتفاق افتاده است، ما نیز به ناچار فصل این کتاب و دیگر مباحث خود در طول بیش از چهل سال را، در مسیر تمحیص و ناب سازی سنت رسول خدا (ص) و شناخت راه‌های وصول به آن ترتیب دادیم تا سیره و حدیث صحیح و غیر مشوب به اجتهادات آن مجتهدان را بشناسیم و خدا را بر آنچه می‌گوییم شاهد و وکیل است. پس، سرزنش کنندگان معذورمان دارند!

فشرده این بحث:

در بحث خود از موارد اجتهاد عمر به موضوع «عمره تمتع» پرداختیم و دیدیم که انجام عمره در ماه های حج، از نظر قریش عصر جاهلی، حرام و از زشت ترین گناهان بود و می گفتند: «هر گاه ماه صفر پایان یافت، عمره برای عمره‌گزار حلال می‌شود» و دیدیم که رسول خدا (ص) در این حکم با آن‌ها مخالفت کرد و هر چهار عمره خود را در ماه های حج گزارد.

اما «عمره تمتع» را در نصّ کتاب خدا چنین یافتیم: (فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَج ...): «و هر کس با پایان عمره تمتع حج را آغاز کند ...» و رسول خدا (ص) در «حجه الوداع» آن سنت نهاد، زیرا آن حضرت پس از هجرت نه سال درنگ کرد و حج نگزارد تا در ذی‌قعده سال دهم که تمام جزیره العرب و بخشی از یمن ایمان آورده بودند، آهنگ حج نمود و ندای حج سر داد و گروه بسیاری که قصد اقتدا و پیروی از اعما ل و مناسک رسول خدا (ص) را داشتند با آن حضرت روانه شدند و او در حالی از مدینه حرکت کرد که زنان و اهل بیت و عامه مهاجران و انصار و بسیاری از قبایل عرب و مردم دوردست با او همراه

ص: ۳۴۳

شده بودند[۶۷۵] و جمعیتی فراهم آمده بود که جز خالق و رازق آن ها کسی تعدادشان را نمی دانست،[۶۷۶] و در بین راه نیز خلایق بی شماری با آن ها همراه شدند، به گونه ای که فراوری و پشت سر و چپ و راست آن حضرت، تا چشم کار می‌کرد انباشته از مردم بود.[۶۷۷]

جابر گوید: «رسول خدا (ص) در بین ما بود و قرآن بر او نازل می‌شد و او تأویل و معنای آن را می دانست و لذا هر چه او انجام می‌داد انجام می‌دادیم»[۶۷۸]

رسول خدا (ص) هنگامی که به «وادی العقیق» رسید به «عمر بن خطاب» فرمود: «رسولی از پروردگارم نزد من آمد و در روایتی جبرئیل نزد من آمد- و گفت: بگو: «یک عمره در یک حج، و ا کنون عمره تا روز قیامت داخل در حج گردید.» و در منطقه‌ی «عسفان» که بودند، «سراقه» به آن حضرت گفت: «احکام را برای ما به گونه‌ای بیان کن که گویی همین امروز متولد شده ایم» و پیامبر فرمود : «خداوند متعال در این حج شما، همین حج، عمره ای را اضافه کرد . پس هرگاه وارد شدید، هر کس طواف بیت گزارد و سعی صفا و مروه نمود از احرام خارج می شود، مگر کسی که قربانی به همراه دارد.»

آن حضرت در «سَرِف» نیز این حکم را به تمام اصحابش ابلاغ کرد و فرمود : «هر کس قربانی به همراه ندارد و دوست دارد که آن را عمره قرار دهد، چنان کند .» عایشه گوید: «انجام دهندگان و ترک کنندگان آن، همه از اصحاب او (ص) بودند. آن حضرت در «بطحاء مکه» نیز تبلیغ آن را تکرار کرد و فرمود: «هر کس

ص: ۳۴۴

که خواست آن را عمره قرار دهد، چنان کند.»

---

[۶۷۵] (۱). امتاع الاسماع مقریزی، ص ۵۱۰- ۵۱۱.

[۶۷۶] (۲). سیره ابن سید الناس، ج ۲ ص ۲۷۳.

[۶۷۷] (۳). زاد المعاد، ج ۲ ص ۲۱۳، ابن کثیر در تاریخ خود، ج ۵ ص ۱۰۹- ۱۱۰، گوید:« حجه الوداع از آن رو حجه البلاغ نامیده شده که آن حضرت(ع) دراین حج شریعت خدا را قولًا و عملًا به مردم ابلاغ کرد. همچنین حجه الاسلام نامیده شده، چون پیامبر(ص) حج دیگری جز آن را در مدینه نگزارد.»

[۶۷۸] (۴). همان، ص ۱۹۶ ..

مؤلف گوید: «از آنچه گذشت ظاه ر می‌شود که پیامبر (ص) تبلیغ حکم «عمره تمتع» را به تدریج انجام داده است، چون در «وادی العقیق» تنها عمر را از نزول وحی و فرمان جمع میان حج و عمره آگاه کرد، و در «عسفان» به سراقه فرمود که خداوند در همین حج که درآنید عمره ای را داخل گردانید و هر کس طواف بیت گ‌زارد و سعی صفا و مروه نمود از احرام خارج می شود، مگر کسی که قربانی به دارد . و در «سرف» این حکم را به تمام اصحاب خو ابلاغ کرد و عمل کنندگان به آن و ترک کنندگانش همه از اصحاب او بودند، و ظاهر آن است که تارکین اصحاب او از مهاجران قریش بودند، کسانی که در جاهلیت آن را از زشت ترین گناهان می‌دانستند! و بدین خاطر بود که رسول خدا (ص) تبلیغ حکم «عمره تمتع» را به تدریج انجام داد.

تا آنگاه که پیامبر (ص) در بین صفا و مروه و در آخرین مرحله سعی بود [۶۷۹] و وقت ادای آن فرا رسید حکم نهایی بر او نازل گردید و به اصحابش فرمود: «هر کس نیت حج کرده و قربانی به همراه ندارد، آن را عمره قرار دهد» و فرمود: «اگر من هم بدانجا که آغاز کردم بازگشتم، قربانی به همراه نمی آوردم، ولی من سر خود را بسته و قربانی به همراه آورده ام و اکنون هیچ حرامی از من حلال نگردد تا این قربانی به قربانگاهش برسد، که «سراقه» برخاست و گفت: «احکام را برای ما به گونه ای بیان کن که گویی همین امروز متولد شده ایم. آیا این عمره‌ی ما مخصوص امسال ماست یا برای همیشه است؟» و پیامبر دو بار فرمود: «نه، بلکه برای همیشه است» و انگشتانش را در یکدیگر فرو برد و دو بار فرمود : «این عمره تا روز قیامت داخل در حج گردید.»

به اینجا که رسید قیامتی برپا شد و کسانی از صحابه‌ی آن حضرت که عمره را

ص: ۳۴۵

در ماه‌های حج حرام می‌دانستند، این حکم را بس عظیم و ناروا دانستند و به سختی از آن دلتنگ شدند و توان از کف داده و گفتند: «یا رسول الله! کدام حلال؟» فرمود: «همه‌ی حلال‌ها، این عمره‌ای است که با آن تمتع می جوییم و هر کس قربانی به همراه ندارد کاملًا از احرام برون شود که عمره تا روز قیامت داخل در حج گردید » و فرمود: «بدون احرام اقامت کنید تا روز ترویه که فرا رسید نیت حج کنید و آنچه را که پیشتر انجام داده اید متعه به حساب آورید » گفتند: «چگونه فرمانتان دادم همان کنید که من نیز اگر قربانی به همراه نیاورده بودم، همان می کردم که به شما فرمودم» و فرمود: «از احرام برون شوید و با زنان مباشرت کنید »[۶۸۰] که دامنه اعتراض گسترش یافت و به پیامبر (ص) خبر رسید که می‌گویند: «اکنون که تا عرفه بیش از پنج روز نمانده فرمانمان می دهد که با زنانمان درآمیزیم و در حالی به عرفه برویم که از آلت‌های ما منی می‌چکد!» آری، پاسخ پیامبر (ص) را بدین گونه دادند تا به خشم آمد و چون به نزد عایشه رفت و او آثار خشم را در سیمای آن حضرت مشاهده کرد گفت : «چه کسی به خشمت آورده که خدا بر او خشم بگیرد و در ورایتی گفت:- خدا در آتشش افکند» فرمود: «چرا به خشم نیایم در حالی که فرمانی م‌ی‌دهم و پیروی نمی‌شوم!»

سپس به سخن برخاست و فرمود : «به من خبر رسیده که گروهی چنین و چنان گفته اند! به خدا سوگند که من از آن ها نیکوکارتر و خداترس‌ترم و در روایتی فرمود :- شما خوب می‌دانید که من از شما خداترس تر و راستگوتر و نیکوکارترم

---

[۶۷۹] (۱). همان، ص ۲۳۹ ..

[۶۸۰] (۱). همان، ص ۲۵۲ ..

و اگر قربانی به همراه نداشتم از احرام برون می شدم» گفتند: «یا رسول الله! آیا برخی از ما در حالی به مِنی برود که از آلتش مَنی می‌چکد؟» فرمود: «آری، از احرام برون شوید و بوی خوش استعمال کنید و با زنان درآمیزید و کارهای

ص: ۳۴۶

حلال انجام دهید» و چون روز ترویه فرا رسید نیت حج کردند.

بدین گونه با سختی و دشواری خدا و رسولش را اطاعت کردند و در ماه های حج عمره گزاردند مگر «امّ المؤمنین عایشه» که چون در عادت ماهانه بود از آن محروم شد و پیامبر (ص) فرمانش داد تا حج گزارد و چون پاک شد و حج را به اتمام رسانید، به برادرش عبدالرحمن فرمود که او را برای انجام عمره از «تنعیم» همراهی کند تا با حجّ تنها بازنگردد. و بعد، رسول خدا (ص) وفات کرد و ابوبکر حج را از عمره جدا ساخت و چون عمر به خلافت رسید راه او را ادامه داد و چون روز عرفه مردی را با موهای شانه زده و مرتب دید و علتش را پرسید و او گفت : «عمره تمتع به جای آورده و تنها امروز مُحرم شده » عمر گفت: «در این حال تمتع مجویید ! و [گفت:] من اگر اجازه انجام متعه را به آن ها بدهم در زیر این درختان اراک با زنان درآمیزند و سپس با آن‌ها به حج روند!».

و گفت: «حج و عمره‌ی خود را از هم جدا کنید، حج را در ماه های حج و عمره را در غیر ماه های حج به جای آورید که حج و عمره شما کامل تر گردد. و هنگامی که «ابو موسی اشعری» از او پرسید: «این نوآوری تازه درم مناسک را از کجا آورده‌ای؟» گفت: «اگر کتاب خدا را بگیریم، خداوند فرموده: (وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّه): «حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید» و اگر سنت پیامبرمان (ع) را بگیریم، آن حضرت تا قربانی نکرد از احرام برون نشد.»

عمر در این احادیث و امثال آن ها یادآور شده که تمامیت حج و عمره در جدایی میان آن دو است، و عمره را در غیر ماه‌های حج قرار داده و گفته است : «پیامبر تا قربانی نکرد از احرام برون نشد » و ابو موسی و غیر او جرأت نداشتند تا به عمر بگویند: «پیامبر (ص) بارها تصریح فرمود که چون قربانی به همراه آورده از احرام برون نشده و تا قربانی نکند نمی‌تواند از احرام برون آید» در حالی که «عمره تمتع» در کتاب خدا آمده است، چنانکه امام علی (ع) نیز به او اعتراض

ص: ۳۴۷

کرد و فرمود : «هر که عمره ی تمتع به جای آورد به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل کرده است » و شاید پس از این اعتراض بود که عمر در تنگنا قرار گرفت و در رویارویی با آن‌ها چهره‌ی واقعی خود را نشان داد و گفت:

(مُتْعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّه أَنَا أَنْهَى عَنْهُمَا وَ أُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا ...)

«دو متعه در زمان رسول خدا انجام می‌شد و من اکنون از آن‌ها نهی کرده و بر انجامش عقوبت می‌کنم ...»

و می‌گفت: «به خدا سوگند من شما را از «متعه نهی می‌کنم و آن در کتاب خداست و خود با رسول خدا انجامش دادم»

شاید خلیفه این سخنان را با صراحت بیان داشته تا سایر صحابه را از پیروی امام علی (ع) و روایت از رسول خدا (ص) بازدارد تا به تضعیف جایگاهش نیانجامد و به گمان ما او در سخن دیگرش راز این نهی را آشکار کرده و گوید : «خوش

نداشتم در سایه درختان اراک با زنان درآمیزند و سپس با قطرات آب غسل به حج بروند» و گوید: «همانا اهل این خانه یعنی اهل مکه- را نه پستانی است و نه بستانی، و بهار آن‌ها تنها به دست کسانی است که بر آن‌ها وارد می‌شوند»!

بنابراین، خلیفه قریشی در زمان خود همان سخنانی را تکرار می‌کند که در رویارویی با رسول خدا (ص) در حجه الوداع بیان می‌داشتند و از «عمره تمتع» سرباز می‌زدند!

و سخن حق در این واقعه آن است که بگوییم: خلیفه در نهی از عمره تمتع اجتهاد کرده، و خیر خویشاوندان قریشی ساکم مکه را در نظر گرفته و قضد نمامیت حج و عمره را داشته که فرمان جدایی حج و عمره را صادر کرده و انجام عمره را در غیر ماه‌های حج قرار داده، اگر چه در این اجتهاد با کتاب خدا و سنت پیامبرش مخالفت کرده است . و بعد، مسلمانان معاصرش سنت او را پیروی

ص: ۳۴۸

کردند و حج را تنها به جای آوردند و خلیفه قریشی عثمان نیز راه او را ادامه داد و در زمان خود گفت : «تمامیت حج و عمره در آن است که در ماه‌های حج با هم نباشند، و اگر این عمره را به تأخیر اندازید تا دو بار به زیارت بیت الله بروید، افضل خواهد بود» که امام علی (ع) با او مخالفت کرد و فرمود : «آهنگ براندازی سنت رسول خدا کرده و از آن نهی می‌کنی؟ سنتی که برای صاحبان حاجت و مردم دور از خانه است؟ !» و سپس تلبیه یک حج و یک عمره را سر داد، که عثمان در این مرحله نهی خود را انکار کرد و گفت: «این تنها یک نظر بود که بدان اشارت کردم».

و در مرحله ای دیگر امام (ع) به او گفت : «او از [عمره‌ی] تمتع نهی می کنی؟» گفت: «آری» فرمود: «آیا نشنیدی که رسول خدا (ص) [عمره‌ی] تمتع به جای آورد؟» گفت: «چرا» و علی و همراهانش لبیک عمره سردادند.

و در دیگری به او فرمود : «از اینکه آهنگ براندازی فعل رسول خدا کرده و از آن نهی می کنی، چه می خواهی؟» که عثمان گفت: «ما را رها کن» فرمود: «نمی‌توانم رهایت کنم» و علی پس از آن لبیک حج و عمره سر داد.

و در دیگری، هنگامی که امام مشاهده کرد که عثمان از متعه و جمع میان حج و عمره نهی می کند، لبیک هر دو را سر داد: لبیک عمره و حج با هم را، عثمان گفت : «تو در حالی که من از آن دو نهی می کنم انجامشان می دهی؟» که علی گفت: «من آنی هستم که سنت رسول خدا را برای قول احدی از مردم رها سازم».

خلیفه که چنین دید بر دیگران که در مقام و منزلت امام علی (ع) نبودند سخت گرفت و فرمان داد که هر کس در ماه‌های حج لبیک عمره گفت باید تازیانه بخورد و سرش تراشیده شود!

و در زمان معاویه، سعد وقاص به معاویه گفت : «عمره تمتع نیک و جمیل است» و معاویه گفت: «عمر از آن نهی کرده است»!

ص: ۳۴۹

و فرمانده پیشمرگان او گفت: «این [عمره تمتع] را کسی جز جاهل به حکم خدا انجام نمی دهد» و به نهی عمر استشهاد کرد.

معاویه همچنین روایتی را از زبان رسول خدا (ص) ساخت که آن حضرت از جمع میان عمره و حج نهی کرد. سپس آن را برای صحابه خواند که آن‌ها انکارش کردند و او بر آن اصرار ورزید.

و چنان می نماید که ارهاب و ارعاب در زمان معاویه شدت گرفته بود، چون «عمران بن حصین صحابی » نفایس و دانش‌های خود را تا دم مرگ کتمان کرد و تنها در بیماری منجر به مرگ خود، پس از آنکه از شخص مورد اعتماد پیمان گرفت که تا زنده است آن را مکتوم دارد، او را آگاه کرد که رسول خدا (ص) حج و عمره را با هم جمع کرد و سپس نه از آن نهی کرد و نه آیتی به نسخ آن نازل گردید، تا آنگاه که رحلت نمود و مردی [/ عمر] هر چه خواست به نظر خودش ابراز داشت!

***

و اکنون، از مجموع آنچه گذشت درمی‌یابیم که دوران معاویه از دو جهت با دوره‌های پیشین متفاوت بود:

نخست- آن‌ها سنت عمر را آشکارا دین خود گرفته و آن را اعلام می‌کردند، چنانکه ضحاک پیشمرگِ معاویه گفت: «این [/ عمره تمتع] را کسی جز جاهل به حکم خدا انج ام نمی دهد» و در مقابل سعد وقاص که به فعل رسول خدا (ص) استشهاد می‌کرد، او و معاویه به نهی عمر استشهاد کردند!

دوم- با جعل حدیث از زبان رسول خدا (ص) به تأیید سنت عمر می پرداختند و پس از دوران معاویه، پیروان مکتب خلفا این دو جهت را استمرار بخشیدند، چنانچه هر دو فرزند زبیر، عبدالله و عروه، در مکه از «عمره تمتع» نهی کردند، و در مقابل ابن عباس که از پیروان مکتب ائمه هدی بود و بدان فرمان می‌داد، به

ص: ۳۵۰

نهی ابوبکر و عمر استشهاد کردند، و چون به ابن عباس گفتند: «تا کی مردم را گمراه می‌کنی و به انجام عمره در ماه‌های حج فرمان می دهی، در حالی که ابوبکر و عمر از انجام آن نهی کرده اند؟» ابن عباس گفت: «می‌بینم که به زودی هلاک می‌شوند! من می‌گویم: پیامبر فرمود، و آن‌ها می‌گویند: ابوبکر و عمر نهی کردند!» و بین این دو طرف خصومت و دشمنی و دشنام‌گویی شدیدی در گرفت، و عروه حدیثی ساخت و بر رسول خدا و صحابه او دورغ بست و گفت: «آن‌ها همیشه در حجه الوداع و غیر آن، حجّ تنها گزارند، و به قول مادر و خاله اش استشهاد کرد، در حالی که آن دو می گفتند: «ما در حجه الوداع عمره گزاردیم»!

پیروان مکتب خلفا پس از دوران معاویه نیز، احادیثی را جعل کرده و به رسول خدا (ص) و علی بن ابی‌طالب (ع) نسبت دادند که آن دو حجّ تنها گزاردند و بر انجام آن فرمان دادند . و نیز، به ابوذر نسبت دادند که او گفته است : «عمره تمتع تنها خاص ما صحابه رسول خدا (ص) بود» و احادیث ساختگی دیگری که با اتقان و استحکامی شگفت در صنعت جعل و افترا پدید آوردند و مثلًا- از قول ابی‌ذر در «ربذه»، و از قول امام علی در نصیحت به فرزندش محمد حنفیه، و از قول

یکی از صحابه پیامبر (ص) به عمر خبر دادند که پیامبر در بیماری منجر به مرگ خود از انجام آن [/ عمره تمتع] نهی کرده است!

ولی با همه این تلاش ها طرفی نیستند و دل های مردم با «عمره‌ی تمتع» پیوند خورد، چنانکه آن را به گوش ابن عباس رسانیدند، و البته که علت آن عدم پیروی آن ها از سنت عمر نبود، بلکه سبب آن عدم تمکن آن ها از اطاعت او در این مورد خاص بود. چون برای مسلمانان دور از مکه امکان نداشت تا در یک سال دو نوبت بارسفر ببندند : یک بار در غیر ماه‌های حج برای عمره و یک بار در ماه‌های حج برای حج! چنانکه آن شخص خراسانی در مکه از «حسن بصری»

ص: ۳۵۱

استفتاء کرد و گفت: «من با سختی از راه دور آمده‌ام ...» و دیگری از «مجاهد» پرسید و گفت: «این اولین حج من است و دلم با من همراهی نمی‌کند، کدامین را کامل‌تر می‌دانی: در احرام خود درنگ کنم [تا وقت حج فرا رسد]» یا آن را عمره قرار دهم؟»[۶۸۱]

آری، امثال آن‌ها ساکن حجاز نبودند تا بتوانند، چنانکه عمر و عثمان و پیروان آن ها فرموده بودند، دوبار به مکه بیایند ! چه رسد به کسانی که در تمام عمر خود تنها یک بار امکان حج می یابند، امثال آن‌ها چگونه به سنت عمر عمل کنند؟ از قدیم گفته شده : «اگر خواستی پیروی نشوی چیزی را که در توان مخاطب نیست طل ب کن !» و بدین خاطر بود که مسلمانان ناچار شدند سنت عمر، یعنی جدایی حج از عمره، را که در توانشان نبود رها سازند . البته برخی از آن ها در حد توان خود، بخشی از آن را گرفتند و بر احرام خود در بین حج و عمره پای فشردند، و گروهی چون پیروان امام احمد یکباره سنت عمر را ترک کردند.

در عین حال، مسلمانان پیرو مکتب خلفا در طی قرون از توجیه اقدام خلفا عقب نشینی نکرده و تا توانستند به روایت حدیث از پیامبر و اهل البیت و اصحاب آن حضرت در تأیید نظر خلفا ادامه دادند، و در تأیید اقدام آن ها گفتند: «خلفا برای ترغیب و تشویق می زدند و سر می تراشیدند، چون حج تنها را افضل می دانستند!» و تا آنجا پیش رفتند که اقدام خلفا را «اجتهاد» نامیدند و این موضوع را از مسائل اجتهادیه دانستند و گفتند: «خلیفه در این مساله اجتهاد کرده است!»

بنابراین، مسلم شد که خداوند این حکم را فرموده، پیامبرش آن را ابلاغ کرده، و خلیفه عمر [در برابر آن] اجتهاد نموده و حاصل اجتهاد او حکمی از احکام شرعی اسلام شده است!!!

ص: ۳۵۲

مثالی و عبرتی

چنانکه دیدیم، عمره‌ی تمتع بعد از آن همه تندخویی ها و ممانعت‌ها- سرانجام به وسیله حدود هفتاد هزار تا یکصد هزار نفر از همراهان رسول خدا (ص) در حجه الوداع مورد عمل قرار گرفت . یعنی این سنّت نبوی را چنین تعداد کثیری از

---

[۶۸۱] (۱). المحلی، ج ۷ ص ۱۰۳ ..

رسول خدا (ص) روایت کردند، روایت کسانی که با دو چشم خود دیده و با ارکان و جوارح خود به انجامش رسانده بودند. و در عین حال، خلیفه‌ی صحابی عمر بن خطاب توانست مسلمانان را از آن نهی کرده و بر انجامش عقوبت کند!

و دیدیم که مسلمانان صحابی و تابعی- او را در این قضیه تأیید کردند و از جمله تأیید آن ها روایت احادیثی از رسول خدا (ص) بود که می گفت: آن حضرت از انجامش نهی کرده ... و دیگر مواردی که در این قصه مشاهده کردیم ! این داستان! نمونه‌ای است برای دیگر موارد اجتهاد خلفا در مقابل نصوص کتاب و سنت، و پیروی مسلمانان صحابه و تابعین و دیگران- از آن‌ها، و نیز، عبرتی است برای ما که بدانیم: مخالفت آن‌ها با رسول خدا (ص) در حکم روز غدیر و با نصّ آن حضرت د ر حق امام علی (ع)، که در همین سفر اتفاق افتاد، و مخالفت آن ها با احادیث دیگر امثال آن، امر غریبی نیست، به ویژه که انگیزه‌ی اجتهادی آن‌ها در قضیه حکومت و امارت، بسی قوی تر از انگیزه آن‌ها به تغییر سنّت عمره‌ی تمتع بوده است. پس، ای خردمندان! عبرت بگیرید!!

ص: ۳۵۳

ب- متعه نساء یا ازدواج موقت

از عمر بن خطاب متواتراً خبر داده‌اند که او گفته است:

(مُتْعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّه أَنَا أَنْهَى عَنْهُمَا وَ أُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا: مُتْعَةِ الْحَجِّ وَ مُتْعَةِ النِّسَاء).

«در زمان رسول خدا (ص) دو گونه متعه [/ بهره بردن حلال] جاری بود که من اکنون آن‌ها را ممنوع کرده و بر انجام آن کیفر می‌دهم: متعه‌ی حج و متعه‌ی نساء».[۶۸۲]

بحث «متعه‌ی حج» وچگونگی اجتهاد خلیفه عمر در نهی از آن را پیشتر بیان داشتیم.

درا ین بحث «متعه نساء» و علت منع آن از سوی عمر را بررسی کرده و چگونگی اجتهاد خلیفه در آن را، بیان می‌داریم.

۱- متعه نساء یا ازدواج موقت در مصادر مکتب خلفا:

در تفسیر قرطبّی گوید: «علمای گذشته و حال اتفاق نظر دارند که متعه، ازدواج

ص: ۳۵۴

[۶۸۲] (۱). تفسیر قرطبّی، جلد ۲ ص ۳۷۰. تفسیر فخر رازی، ج ۲ ص ۱۶۷، ۲۰۱ و ۲۰۲. کنزالعمال، جلد ۸ ص ۲۹۳ و ۲۹۴. البیان و التبیین جاحظ، جلد ۲ ص ۲۲۳ ..

موقت» ی است که ارث ندارد، و جدایی‌اش بدون طلاق و در پایان مدّتِ تعیین شده است.

ابن عطیه گوید: متعه [/ ازدواج موقت] آن است که مرد، زن را با حضور دو شاهد و اجازه ی سرپرست او، برای مدتی معین، به زوجیت بگیرد. با این شرط که از یکدیگر ارث نبرده، و مرد مهریه مورد توافقشان را به او بپردازد. و چون مدّت تعیین شده فرا رسد، حقی از مرد بر زن نیست نگر آن که باید تا وقوع عادت ماهانه و پاک شدن رحم، عدّه نگهدارد زیرا فرزند [احتمالی] بدون شک [به آن دو] ملحق می‌گردد و پس از نگهداری عدّه و یقین به عدم با رداری، ازدواج او با مرد دیگر جایز است.»[683]

در صحیح بخاری از رسول خدا (ص) روایت کند که:

«أَیُّمَا رَجُلٍ وَ أمْرَاهُ تَوَافَقَا فَعُشْرُهُ مابینهما ثَلَاثَ لَیَالٍ فَإِنْ أَحَبَّا أَنْ یَتزَایَدَا اوْ یَتَتَارَکَ».

«هر مرد و زنی [در ازدواج موقت] توافق کردند، زندگی موقت آن دو تا سه شب ادامه می یابد. پس از آن اگر دوست داشتند، بر آن افزوده یا از هم جدا می‌شوند.»[684]

در مصنّف ابن ابی‌شیبه از جابر روایت کند که گفت:

«هر گاه مدت تعیین شده پایان یابد و بخواهد دوباره از سرگیرند، باید مهریه دیگری به زن بپردازد».

از او پرسیدند: عدّه‌ی زن چه قدر است؟

جواب داد: به مقدار یک حیض [/ عادت ماهانه] که باید برای شوهر خود

ص: ۳۵۵

نگهدارد.[685]

در تفسیر قرطبی از ابن عباس روایت کند که گفت: «عدّه‌ی زن به مقدار یک حیض [/ عادت ماهانه] است و نیز گفت: از یکدیگر ارث نمی‌برند.»[686]

در تفسیر طبری از «سدی» در ذیل آیه ی: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُن إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی- فَآتُوهُن ...) گوید: «این متعه چنین است که مرد و زن برای مدتی معین با حضور دو شاهد و با اجازه ی سرپرست زن، ازدواج می کنند، و چون مدّت پایان

---

[683] (۱). تفسیر قرطبی، جلد ۵ ص ۱۳۲.

[684] (۲). صحیح بخاری، جلد ۳ ص ۱۶۴، باب: نهی رسول الله(ص) عن نکاح المتعه اخیراً..

[685] (۱). المصنّف، عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۴۹۹، باب المتعه.

[686] (۲). تفسیر قرطبی، ج ۵ ص ۱۲۳. تفسیر نیشابوری، جلد ۵ ص ۱۷.

گیرد، مرد را بر زن حقی نیست و زن آزاد است و تنها باید رحم خود را پاک سازد [/ عدّه نگهدارد]، و از یکدیگر ارث نمی‌برند.»[687]

زمخشری در تفسیر کشاف گوید: گفته شده: «این آیه:» (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُن ...) درباره متعه [ازدواج موقت] سه روزه نازل شده و حکم آن تا زمانی که خداوند مکه را به روی رسول خود (ص) گشود [/ فتح مکه] باقی بود و سپس «نسخ» گردید، و آن چنین بود که: «مرد، زن را برای مدّتی معلوم، یک شب، دو شب یا یک هفته با دادن جامه یا چیز دیگر [/ مهریه] به عقد خود در می آورد و کام خود را از او گرفته و آزادش می گذارد. نامش را از آن ور «متعه» [/ بهره‌وری] گویند که، مرد از زن کام گرفته یا زن از مرد «مهریه» می‌گیرد.»[688]

آنچه گذشت، تعریف «متعه نساء» یا «ازدواج موقت» در مصادر مکتب خلفا بود. تعریف آن در «فقه امامیّه» چنان است که می‌آید:

ص: ۳۵۶

۲- ازدواج موقت در فقه مکتب اهل البیت:

متعه‌ی نساء یا ازدواج موقت آن است که: زن، شخصاً یا به وسیله ی وکیل خویش، خود را برای مدّتی معلوم با مهریه تعیین شده به ازدواج مردی درآورد که مانع شرعی ازدواج با او را نداشته باشد ماتع شرعی مانند: خویشاوندی نَسَبی یا سَبَبی یا شیری یا عدّه شوهر داشتن و هنگامی که مدّت معلوم پایان پذیرد، یا شوهر، مابقی مدت را به زن ببخشد، از مرد جدا می‌شودف و اگر دخول و زناشویی انجام گرفته باشد، زن باید به مقدار دو بار قاعدگی [/ عادت ماهانه] عدّه نگه دارد، و اگر از کسانی است که عادت ماهانه و قاعدگی ندارد، و به سن یائسگی نرسیده، باید چهل و پنج روز صبر کند، اما اگر دخول انجام نگرفته، مانند زن مطلّقه پیش از دخول است و لازم نیست عده نگه دارد.

فرزند ازدواج موقت، در همه احکام شرعی، حکم فرزند ازدواج دائم را دارد.[689]

۳- ازدواج موقت در کتاب خدا:

خداوند سبحان می‌فرماید:

(فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فِيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً).

«و زنانی را که از آنان کام جستید، مهریه آن‌ها را بپردازید و اگر بعد از مهریه معیّن، بر چیزی توافق کردید، باکی بر شما نیست که خداوند علیم و حکیم است».[690]

---

[687] (۳). تفسیر قرطبی، ج ۵ ص ۹.

[688] (۴). تفسیر کشاف، جلد ۱، ص ۵۱۹ ..

[689] (۱). مراجعه کنید: رساله‌های عملیه فقهای امامیه و نیز، احکام نکاح المتعه در کتب فقه استدلالی مانند شرح لمعه، شرایع و ...

ص: ۳۵۷

تفسیر آیه در روایات مکتب خلفا:

۱- عبدالرّزاق در مصنّف خود از عطا روایت کند که گفت : «ابن عباس این آیه را این چنین قرائت و تفسیر کرده است : (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إلی أجَلٍ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ ...) «یعنی زنانی را که- برای مدت معلوم- از آنان کام جستید، مهریه آن‌ها را بپردازید».[۶۹۱]

۲- در تفسیر طبری از «حبیب بن ثابت» روایت کند که گفت: «ابن عباس مصحفی» به من داد و گفت: این قرآن بر پایه قرائت [و تفسیر] «ابیّ» است. گوید: تفسیر این آیه در آن مصحف چنین بود : (فَمَا اسْتَمْتَعْتُم بِهِ مِنْهُنَّ إلی أجَلٍ مُسَمًّی ...) یعنی: زنانی را که- برای مدتی معلوم و تعیین شده- از آ «ان کام جستید ...».[۶۹۲]

۳- و نیز در تفسیر طبری از «ابی نضرة» با دو طریق روایت کند که گفت: «از ابن عباس درباره‌ی «متعه نساء» پرسیدم، گفت: مگر سوره ی نساء را نخوانده ای؟ گفتم: چرا، گفت: آیه (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إلی أجَلٍ مُسَمًّی ...) را در آن نخوانده‌ای؟ گفتم: اگر آن را بدین گونه خوانده و فراگرفته بودم، از شما نمی پرسیدم. گفت: [همان که گفتم] همان‌گونه است».

۴- و نیز، از «ابی‌نضرة» روایت کنند که گفت: «این آیه را بر ابن عباس قرائت کردم : (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ) ابن عباس گفت: (- إلی أجَلٍ مُسَمًّی-) برای مدت معلوم. گوید: گفتم: من آن را این‌گونه نخوانده و نمی‌دانم. گفت: به خدا سوگند

ص: ۳۵۸

که خداوند آن را این‌گونه نازل فرموده است و این را سه بار تکرار کرد».

۵- از «عمیر» و «ابی‌اسحاق» روایت کنند که آیه را چنین قرائت [و تفسیر] کرده است: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إلی- أجَلٍ مُسَمًّی- ...)

۶- از «مجاهد» روایت کنند که گفت: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ یعنی نکاح متعه [/ از ازدواج موقت].

۷- از «عمرو بن مرّة» روایت کنند که از شنیده است آیه را چنین قرائت [/ تفسیر] کرده است: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إلی- أجَلٍ مُسَمًّی- ...).

---

[۶۹۰] (۲). نساء/ ۲۴ ..

[۶۹۱] (۱). المصنف، جلد ۷، ص ۴۹۷ و ۴۹۸، باب المتعه، تألیف: عبدالرزاق بن همام صنعانی متولد ۱۲۶ و متوفای ۲۱۱ هجری، نشر مجمع علمی بیروت، چاپ ۱۳۹۰- ۱۳۹۲. حدیث او را همه صاحبان مصحاح شش‌گانه روایت کرده‌اند. شرح حال او را در: جمع بین رجال الصحیحین، تقریب التهذیب و بدایة المجتهد، جلد ۲ ص ۶۳ می‌یابید.

[۶۹۲] (۲). تفسیر طبری، جلد ۵ ص ۹ ..

۸- «قتاده» گوید: آیه در قرائت [و تفسیر] «ابیّ بن کعب» بدین‌گونه است: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلى- أَجَلٍ مُسَمًّى- ...)

۹- از «شعبة بن حکم» روایت کنند که گفت: «از او پرسیدم آیا این ایه منسوخ شده است: گفت: خیر».[۶۹۳]

۱۰- در احکام القرآن «جصاص» نیز روایت «ابی‌نضره» و «و ابی‌ثابت» از ابن‌عباس و حدیث قرائت «ابن بن کعب» آمده است.[۶۹۴]

۱۱- بیهقی در «سنن کبرای» خود از «محمد بن کعب» روایت کند که ابن عباس گفت: «متعه [/ ازدواج موقت] از ابتدای اسلام بوده و مسلمانان این آیه را بدین‌گونه قرائت [و تفسیر] می‌کردند: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلى- أَجَلٍ مُسَمًّى- ...)[۶۹۵]

۱۲- «نووی» در شرح بر صحیح مسلم گوید: «آیه در قرائت [و تفسیر]

ص: ۳۵۹

ابن مسعود چنین است: ((فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلى- أَجَلٍ مُسَمًّى- ...)[۶۹۶]

۱۳- زمخشری در تفسیرش گوید: از ابن‌عباس روایت کرده‌اند که گفت: «این آیه از آیات محکم است» یعنی نسخ نشده، خود او همیشه آیه را چنین قرائت [و تفسیری] می‌کرد: ((فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلى- أَجَلٍ مُسَمًّى- ...)[۶۹۷]

۱۴- قرطبّی گوید: «جمهوری علما گویند: مراد این آیه نکاح متعه [/ ازدواج موقتی] است که در صدر اسلام بوده است. و ابن‌عباس و ابیّ بن کعب و ابن جبیر آیه را این‌گونه قرائت [و تفسیر] کرده‌اند: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ- إِلى- أَجَلٍ مُسَمًّى فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنّ) «یعنی: «زنانی را که- برای مدت معین و تعیین شده- [عقد کرده و] از آنان کام جستید، مهری آن‌ها را بپردازید.»[۶۹۸]

۱۵- در تفسیر ابن‌کثیر آمده است: «ابن‌عباس و ابیّ بن کعب و سعید بن جبیر و سدی، آیه را بدین گونه قرائت [و تفسیر] کرده‌اند: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ- إِلى- أَجَلٍ مُسَمًّى فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنّ فَرِيضَةً)[۶۹۹]

۱۶- در تفسیر سیوطی نیز، حدیث ابیّ بن ثابت و ابی نضرة و روایت قتاده و سعید بن جبیر از قرائت [و تفسیر] ابیّ ین کعب، و حدیث مجاهد و سدی و عطا از ابن عباس، و حدیث حکم که گوید : آیه نسخ نشده، و روایت عطا از ابن عباس که گوید: حکم حلیّت متعه در سوره نساء «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ...» می‌باشد

---

[۶۹۳] (۱). روایات شماره:[۲ تا ۹] از تفسیر طبری است، برخی از آنها را خالصه کردیم.

[۶۹۴] (۲). احکام القرآن، جلد ۲ ص ۱۴۷.

[۶۹۵] (۳). سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۵ ..

[۶۹۶] (۱). شرح نووی بر صحیح مسلم، جلد ۹ ص ۱۷۹.

[۶۹۷] (۲). تفسیر کشّاف زمخشری، جلد ۱ ص ۵۱۹.

[۶۹۸] (۳). تفسیر قرطبّی، جلد ۵ ص ۱۳۰.

[۶۹۹] (۴). تفسیر ابن‌کثیر، جلد ۱ ص ۴۷۴.

و گوید: از یکدیگر ارث نمی برند و اگر توافق کردند که پس از مدت تعیین شده نیز ادامه دهند که بسیار خوب، و اگر از هم جدا شدند آن هم خوب است ....».[۷۰۰]

ص: ۳۶۰

مؤلف گوید: هم این مفسّران و غیر ایشان، آنچه را تا به حال گذشت در تفسیر آیه آورده اند. و چنانکه دیدیم، ابن‌عباس و ابیّ بن کعب و سعید بن جبیر و مجاهد و قتاده و غیر ایشان [۷۰۱] که از آن‌ها روایت کرده‌اند آیه را بدین گونه قرائت [و تفسیر] کرده‌اند: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ- إِلى- أَجَلٍ مُسَمًّى- ...» یعنی:- مثلًا- ابیّ بن کعب که آیه را چنین قرائت و تفسیر کرده، مقصودش آن بوده که این تفسیر را از رسول خدا (ص) شنیده است و رسول خدا (ص) آنگاه که فرمودند:

«إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى»

آیه شریفه را با این جمله تفسیر کرده است.

۴- ازدواج موقت در سنت:

الف- در صحیح مسلم و صحیح بخاری و مصنف عبدالرزاق و مصنف ابن ابی شیبه و مسند احمد و سنن بیهقی و غیر آن‌ها از عبدالله بن مسعود روایت کنند که گفت : «ما در کنار رسول خدا (ص) می‌جنگیدیم و همسر نداشتیم . گفتم: بهتر نیست خود را اخته کنیم؟ پیامبر (ص) ما را از این کار بازد اشت. سپس به ما اجازه داد تا با پرداخت مهریه [جامه و امثال آن] زنان را به عقد موقت خود درآوریم . عبدالله سپس این ایه [مائده/ ۸۷] را تلاوت کرد: (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدینَ): «ای اهل ایمان! پاکیزه‌هائی را که خداوند برای شما حلال کرده، حرام نکنید و از حدّ تجاوز ننمائید که خداوند تعدّی‌کنندگان را دوست ندارد».[۷۰۲]. ب- در صحیح

ص: ۳۶۱

---

[۷۰۰] (۵). تفسیر سیوطی، جلد ۲ ص ۱۴۰ و ۱۴۱. روایت عطا در مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۴۹۷ می‌باشد. و نیز مراجعه کنید: بدایة المجتهد ابن رشد، جلد ۲ ص ۶۳ ..

[۷۰۱] (۱). ماند: قاضی ابوبکر اندلسی[متوفای ۵۴۲] در احکام القران، جلد ۱ ص ۱۶۳. بغوی شافعی[متوفای ۵۱۰ یا ۵۱۶] در تفسیرش در حاشیه خازن، جلد ۱ ص ۴۲۳. الوسی[متوفای ۱۲۷۹] در تفسیرش، جلد ۵ ص ۵.

[۷۰۲] (۲). صحیح مسلم، کتاب النکاح، حدیث ۱۴۰۴ ص ۱۰۲۲ با سندهای متعدد. صحیح بخاری، جلد ۳ ص ۸۵ در تفسیر سوره مائد ه باب: ۹ و کتاب النکاح آن جلد ۳ صد ۱۵۹ باب: ما یکره من التبتل با اندکی اختلاف در عبارت. مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۵۰۶ با اندکی اضافه تا آخر حدیث. مصنفی ابن ابی شیبه، جلد ۴ ص ۲۹۴. مسند احمد، جلد ۱ ص ۴۲۰ و در حاشیه آن گوید: ابن مسعود به این حکم عمل می‌کرد و ازدواج موقت را حلال می‌دانست. و در ص ۴۳۲ فشرده. سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۰ و ۲۰۱. تفسیر ابن‌کثیر، جلد ۲ ص ۸۷ ..

بخاری و صحیح مسلم و مصنف عبدالرّزاق از جابربن عبدالله و سلمة بن اکوع روایت کنند که گفته اند: «منادی [/ جارچی] رسول خدا به سوی ما آمد و گفت : پیامبر (ص) به شما اجازه فرمود تا زنان را متعه کنید، یعنی «ازدواج موقت» نمائید».[۷۰۳]

ج- در صحیح مسلم، مسند احمد و سنن بیهقی از «سبره جهنی» روایت کنند که گفت: «رسول خدا (ص) به ما اجازه متعه [/ ازدواج موقت] داد، من و مرد دیگری به خوستگاری زنی از قبیله بنی عامر رفتیم زنی قویّ و گردن فراز ! پرسید: مهریه چه می‌دهید؟ من گفتم: ردایم را و رفیقم نیز گفت : ردایم. ردای رفیقم از ردای من بهتر بود ولی من از او ج وانتر بودم. به ردای او که نگاه کرد آن را پسندید و به من که نگاه کرد خودم را پسندید و به من گفت : تو و ردایت مرا بس است. با او ازدواج موقت کردم و سه روز با او بودم که رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس با این زنان «ازدواج موقت» کرده، آنان را آزاد بگذارد»[۷۰۴]

د- در مسند طیالسی از مسلم قریشی روایت کند که گفت: «نزد اسماء دخت

ص: ۳۶۲

ابی‌بکر رفتیم و از او درباره «ازدواج موقت» پرسیدیم، گفت: «ما در زمان رسول خدا (ص) آن را انجام دادیم».[۷۰۵]

ه-- در مسند احمد و غیر آن از بن سعید خدری ر وایت کنند که گفت: «ما در زمان رسول خدا (ص) متعه می‌کردیم و مهریه را جامه تعیین می‌کردیم».[۷۰۶]

و- در مصنف عبدالرزاق است که: «برخی از ما با قدح پر از آرد متعه می‌کردیم».[۷۰۷]

ز- در صحیح مسلم و مسند احمد و غیر آن ها از عطا روایت کنند که گفت : «جابربن عبدالله برای انجام عمره [به مکه] آمد و ما در منزل به دیدارش رفتیم. مردم از او مسائلی پرسیدند و سپس بحث «متعه» را پیش کشیدند. جابر گفت: آری ما در زمان رسول خدا (ص) و ابی‌بکر و عمر «متعه» [ازدواج موقت] می‌کردیم».[۷۰۸]

در عبارت «مسند احمد» بعد از آن گوید: «و این کار تا اواخر خلافت عمر ادامه داشت».

---

[۷۰۳] (۱). صحیح مسلم، ص ۱۰۲۲، حدیث ۱۴۰۵. صحیح بخاری، جلد ۳ ص ۱۶۴، باب: نهی رسول الله (ص) عن نكاح المتعة آخرا. در عبارت بخاری گوید:« ما در سپاهی بودیم که فرستاده رسول خدا(ص) نزد ما آمد و ...» عبارت مسند احمد نیز چنین است جلد ۴ ص ۵۱ و فشرده آن در ص ۴۷. مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۴۹۸ با اندکی اختلاف.

[۷۰۴] (۲). صحیح مسلم، کتاب النکاح، ص ۱۰۲۴، حدیث ۱۰۴۶، سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۲ و ۲۰۳. مسند احمد، جلد ۳ ص ۴۰۵ ..

[۷۰۵] (۱). مسند طیالسی، حدیث ۱۶۳۷.

[۷۰۶] (۲). مسند احمد، جلد ۳ ص ۲۲. مجمع الزوائد، جلد ۲۶۴ ۴.

[۷۰۷] (۳). مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۴۵۸.

[۷۰۸] (۴). صحیح مسلم، کتاب النکاح، ص ۱۰۲۳ حدیث ۱۴۰۵. شرح نووی، جلد ۹ ص ۱۸۳. مسند احمد، جلد ۳ ص ۳۸۰ و رجال احمد، رجال الصحیحین. ابوداود در بلب الصداق: گوید: در عهد رسول خدا(ص) و ابوبکر و نیمی از خلافت عمر، ازدواج موقت می‌کردیم سپس عمر از آن نهی کرد . و نیز رجوع کنید: عمدة القاری، جلد ۸ ص ۳۱۰.

و در «بداية المجتهد» گويد: «اين كار تا نيمه خلافت عمر ادامه داشت، سپس مردم را از انجام آن بازداشت».[709]

ص: ۳۶۳

۵- علت جلوگيرى عمر از ازدواج موقت:

در صحيح مسلم، مصنف عبدالرزاق، مسند احمد سنن بيهقى و غير آن ها از جابر بن عبدالله روايت كنند كه گفت: «همه‌ى دوران رسول خدا (ص) و ابوبكر، مقدارى آرد و خرما مهريه مى داديم و ازدواج موقت مى كرديم تا آنكه عمر به خاطر كارى كه «عمر بن حريث» انجام داده بود، آن را ممنوع كرد».[710]

در عبارت مصنّف عبدالرزاق از «عطاء» از «جابر» گويد: «ما در زمان رسول خدا (ص) و ابوبكر و عمر «ازدواج موقت» مى‌كرديم تا آنكه در اواخر خلافت عمر، «عمر بن حريث» با زنى ازدواج موقت كرد- راوى گويد: جابر نامش را برد و من فراموش كردم- آن زن باردار شد و خبرش به عمر رسيد. او را خواست و پرسيد آيا د رست است؟ گفت: آرى. عمر گفت: چه كسى شاهد بوده؟- عطا گويد: نمى‌دانم آن زن گفت: مادرم يا ولىّ‌اش را نام برد- عمر كه مى‌ترسيد فريبى در كار باشد، گفت: چرا غير آن‌ها نبودند».[711]

و در روايت ديگرى است كه جابر گويد: «عمرو بن حريث از كوفه به مدينه آمد و با كنيزى «ازدواج موقت» كرد. كنيز را كه آبستن شده بود نزد عمر آوردند، داستان را از او پرسيد، جواب داد: عمرو بن حريث با من «ازدواج موقت» كرده است. عمر از عمرو بن حريث نيز پرسيد و او آشكارا تأييد كرد، عمر گفت: چرا غير آن را انتخاب نكردى؟- و اين در هنگامى بود كه عمر از ازدواج موقت

ص: ۳۶۴

نهى كرده بود.[712]

در روايت ديگرى از «محمد بن اسود بن خلف» گويد: عمرو بن حوشب با دوشيزه‌اى از قبيله بنى عامر بن لوى «ازدواج موقت» كرده و آن دختر باردار شد و داستان به گوش عمر رسيد. عمر از وى توضيح خواست او گفت: عمرو بن حوشب او را متعه [ازدواج موقت] كرده است. داستان را از او پرسيد و او تأييد كرد. عمر گفت: چه كسى را گواه گرفتى؟- راوى گويد: نمى‌دانم گفت: مادرش يا خواهرش يا برادر يا مادرش را- عمر برخاست و بر منبر شد و گفت: چه مى‌شود مردانى

---

[709] (۵). بداية المجتهد، ابن رشد، جلد ۲ ص ۶۳ ..

[710] (۱). صحيح مسلم، نكاح المتعة، ص ۱۰۲۳، حديث ۱۴۰۵. شرح نووى، جلد ۹ ص ۱۸۳. مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۵۰۰. سنن بيهقى، جلد ۷ ص ۲۳۷، باب ما يجوزان يكون مهرا. مسند احمد، جلد ۳ ص ۳۰۴ كه در عبارت آن گويد: تا آنكه عمر اخيراً ما را از آن نهى كرد. صاحب تهذيب التهذيب نيز فشرده آن را در شرح حال موسى بن مسلم، جلد ۱۰ ص ۳۷۱، آورده است. فتح البارى، جلد ۱۱ ص ۷۶. زاد المعاد، ابن قيم، جلد ۱ ص ۲۰۵. كنزالعمال، جلد ۸ ص ۲۹۳.

[711] (۲). مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۴۹۶ و ۴۹۷، باب المتعه ..

[712] (۱). مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۵۰۰. فتح البارى، جلد ۱۱ ص ۷۶ كه در عبارت آن گويد: داستان را از او پرسيد و عمر صريحاً به آن اعتراف كرد ...

را که «ازدواج موقت» می‌کنند و بر آن گواه عادل نمی‌گیرند و آن را آشکار نمی‌کنند. راوی گوید: این سخن عمر را کسی برای من نقل کرد که خودش پای منبر او بوده و با گوش خود شنیده. گوید: مردم نیز از او پذیرفتند».[۷۱۳]

در کنز العمّال از «امّ عبدالله» دخت ابی خیثمة روایت کند که : «مردی از شام آمد و در منزل او مسکن گزید و گفت : بی‌همسری مرا در تنگنا گذارده، زنی برایم بیاب تا با او «ازدواج موقت» نمایم. گوید: او را به خواستگاری زنی راهنمائی کردم، مهریه تعیین کردند و افراد عادلی بر آن گواه گرفتند . پس از آن تا آنجا که خدا خواست با آن زن زندگ ی کردند سپس- از مدینه- بیرون رفت. خبر آن به گوش عمر بن خطّاب رسید، مرا خواست و پرسید : آیا آن‌چه می‌گویند درست است؟ گفتم: آری. گفت: هرگاه آن مرد بازگشت مرا خبر کن . هنگامی که آمد عمر را آگاه کردم . در پی او فرستاد و گفت: چه چیز بر این کار وادارت

کرد؟ گفت: من این کار را با رسول خدا (ص) هم که بودم انجام دادم و آن حضرت تا زنده بودند ما را از آن نهی نکردند. سپس در دوران ابی‌بکر نیز ادامه داشت و او نیز تا زنده بود ما را از آن منع نکرد. سپس در زمان شما نیز نهی آن برای ما بیان نشده است. عمر گفت: آگاه باشید! قسم به آن‌که جانم به دست اوست، اگر پیش از این از آن نهی کرده بودم، تو را سنگسار می‌کردم. از هم جدا شوید تا «نکاح» و ازدواج از «سفاح» و زنا شناخته شود».[۷۱۴]

در مصنف عبدالرزاق از «عروه» روایت کند که: «ربیعة بن امیّ بن خلف با یکی از زنان غیر عرب مدینه ازدواج [موقت] کرد و دو تن از زنان را که یکی «خوله بنت حکیم» بود بر آن گواه گرفت- خوله زنی صالحه بود- چیزی نگذشت که آن غیر عرب آبستن شد . خوله داستان را به عمر بن خطاب گزارش کرد . عمر برخاست و در حالی که از شدت خشم گوشه ردایش را می‌کشید بر منبر شد و گفت : «به من خبر رسیده که «ربیعة بن امیّه» با زنی غیر عرب از زنان مدینه ازدواج کرده و دو زن را بر آن گواه گرفته است، من اگر پیش از این از آن نهی کرده بودم، اکنون سنگسار می‌کردم».[۷۱۵]

مالک در «موطّأ» و بیهقی در «سنن» روایت کنند که: «خوله بنت حکیم بر عمر بن خطاب وارد شد و گفت : «ربیعة بن امیّه» با زنی «ازدواج موقت» کرده و وی باردار شده است. عمر در حالی که ردای خود را می‌کشید، بیرون آمد و گفت: «این متعه [/ ازدواج موقت] را اگر پیش از این نهی کرده بودم اکنون سنگسار می‌کردم».[۷۱۶]

---

[۷۱۳] (۲). مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۵۰۰. و ۵۰۱. مؤلف گوید: به نظر من« عمرو بن حوشب» اشتباه است و درست آن« عمرو بن حریث» است، چنانکه بخشی از کلام عمر بعد از جمله:« بر آن گواه عادل نمی‌گیرند نیز حذف شده است ..

[۷۱۴] (۱). کنزالعمال، جلد ۸ ص ۲۹۴، چاپ دائرة المعارف حیدرآباد دکن ۱۳۱۲ ه-.

[۷۱۵] (۲). مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۵۰۳. سمند شافعی، ص ۱۳۲. اصابه، شرح حال ربیعة بن امیّه، جلد ۱ ص ۵۱۴.

[۷۱۶] (۳). موطّأ مالک، ص ۵۴۲ حدیث ۴۲، باب نکاح المتعة . سنن بیهقی جلد ۷ ص ۲۰۶ که در عبارت آن گوید : او را سنگسار می کردم. کتاب الامّ، شافعی، جلد ۷ ص ۲۱۹. تفسیر سیوطی، جلد ۲ ص ۱۴۱ ..

در اصابه گوید : «سلمة بن امیّه » با «سلمی» کنیز حکیم بن امیّة ابن اوقس اسلمی «ازدواج موقت» کرد. سلمی از او بچه‌دار شد و وی فرزندش را حاشا کرد. موضوع به عمر رسید و او «ازدواج موقت» را ممنوع کرد.».[717]

عبدالرزاق در مصنف از ابن‌عباس روایت کند که گفت : «امیرالمؤمنین [/ عمر] را کسی جز «امّ ارا که» بر نهی از «متعه» نکشاند. او در حال بارداری بیرون شد و عمر سبب پرسید، وی گفت : «سلمة بن امیّه بن خلف » با من «ازدواج موقت» کرده است ...»[718]

ابن ابی شیبه در مصنف از علاء بن مسیّب از پدرش گوید: عمر گفت: «اگر مردی را پیش من آرند که با زنی «ازدواج موقت» کرده باشد، اگر محصن [/ همسردار] باشد او را سنگسار می‌کنم و اگر عزب باشد تازیانه‌اش می‌زنم».[719]

***

در روایات گذشته چنین یافتیم که صحابه رسول خدا (ص) می‌گفتند: آیه (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِ نْهُنَّ) درباره‌ی «ازدواج موقت» نازل گردیده و رسول خدا (ص) به انجام آن دستور فرموده، و آنان با مهریه تعیین شده از آرد و خرما یا جامه و لباس، در زمان پیامبر (ص) زنان را به «عقد موقت» خویش می‌خواندند، و این حکم در زمان ابوبکر و نیمی از خلافت عمر همچنان جریان داشته، تا آنکه عمر به خاطر اقدام «عمرو بن حریث» آن را ممنوع کرده است . و نیز، دانستیم که «نکاح متعه» در دوره عمر، پیش از نهی او، آشکارا انجام می شده است. و دور نیست که تحریم او تدریجی و مرحله ای بوده باشد: ابتدا در امر شاهدان عقد سخت‌گیری کرده و دستور داده تا عدول مؤمنین ر اگواه بگیرند- چنانکه از

ص: ۳۶۷

برخی روایات گذشته استشمام می شد- سپس نهی نهائی و قاطع خود را بیان داشته و گفت است : «اگر پیش از این ممنوع کرده بودم، اکنون سنگسار می‌کردم».

و پس از این وقایع، نکلح متعه [/ ازدواج موقت] در جامعه اسلامی ممنوع و حرام شد، و خلیفه عمر نیز، تا پایان دوران خود بر آن اصرار ورزید و نصیحت و خیرخواهی ناصحان در وی اثر نبخشید.

طبری در «سیره‌ی عمر» از عمران بن سواده روایت کند که وی از خلیفه اجازه خواست و بر او وارد شد و گفت: به‌قصد نصیحت آمده‌ام!

عمر گفت: درود صبح و شام بر توی ناصح!

او گفت: امّتت در چهار چیز بر تو ایراد می‌گیرند.

---

[717] (۱). اصابه، جلد ۴ ص ۳۲۴ و جلد ۲ ص ۶۱ در شرح حال سلمی.

[718] (۲). المصنف، عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۴۴۹.

[719] (۳). المصنف، ابن ابی شیبه، جلد ۴ ص ۲۹۳ ..

گوید: عمر سر تازیانه‌اش را بر زیر چانه و دنباله‌اش را بر روی ران خود نهاد و سپس گفت: بیاور!

عمران گفت: می‌گویند: تو عمره را در ماه های حج حرام کرده‌ای، در حالی که رسول خدا (ص) این کار را نکرده، و ابوبکر (رض) نیز، و آن حلال است.

عمر گفت: آن حلال است. ولی اگر آنان در ماه های حج عمره بگزراند، چنین پندارند که از حجّ شان کفایت کند و تخم بی‌جوجه گردد- یعنی مکه از عمره‌گزاران در بقیه سال خالی بماند- و حج آن‌ها خلوت گردد، در حالی که حج نوری از انوار الهی است. پس کار من صواب بوده است.

عمران گفت: می‌گویند: تو «متعه نساء» [/ ازدواج موقت] را حرام کرده‌ای، در حالی که آن اجازه و رخصتی خدائی بود. با مهریه مناسبی متعه می‌کردیم و پس از سه روز جدا می‌شدیم.

عمر گفت: رسول خدا (ص) آن را در زمان ضرورت حلال فرمود . پس از آن، مردم در رفاه شدند و اکنون کسی از مسلمانان را نمی‌شناسم که به آن عمل کرده یا به سوی آن بازگردد. الآن نیز هر که خواهد با مهریه مناسب ازدواج کند و پس

از سه روز با طلاق جدا شود. پس کار درستی کرده‌ام ...[۷۲۰]

***

مؤلف گوید: توجیه و عذر خلیفه عمر در تحریم «متعه حج» به اینکه: «اگر مسلمانان در ماه های حج عمره بگزارند چنین پندارند که حجّ‌شان کفایت کند» این توجیه با نهی او از جمع میان حج و عمره راست نیاید . علت واقعی و حقیقت مطلب عذری است که در روایت دیگری آمده و گفته است : «مردم مکه نه پستان شیرده دارند و نه زراعت [مفید]، بهار آنان تنها از میهمانان این خانه است، بنابراین باید دوباره به سوی آن بیایند : یک بار برای حج مفرد و دیگر بار برای عمره‌ی مفرده، تا قریش که اصل و ریشه مهاجرین‌اند، از آن بهره‌ور گردند!».

اما توجیه و عذر خلیفه درباره ی «نکاح متعه» به اینکه، «در زمان رسول خدا (ص) زمان ضرورت بود و اکنون چنین نیست» این توجیه نیز غیر مقبول است، چون بیشتر روایاتی که بر وقوع «متعه» در عصر رسول خدا (ص) صراحت دارد، ناظر بر آن است که نزول حکم آن در جنگ ها و حال سفر بوده، و از این جهت هیچ تفاوتی بین عصر پیامبر (ص) و عصر عمر تا دوران ما و دوره‌های آینده وجود ندارد.

زیرا، انسان از روزی که بر روی کره زمین پدیدار شده، همیشه نیازمند سفر بوده و روزها و ماه ها و گاهی سال ها از خانواده و اهل خویش دور می ماند. حال اگر مردی به سفر برود و سفرش طولانی باشد، با غریزه جنسی اش چه باید بکند؟ آیا می تواند آن را از خود جدا کرده و در محل بر جای گذارد تا پس از بازگشت به کارش گیرد، یا آنکه غریزه

---

[۷۲۰] (۱). تاریخ طبری، جلد ۲ ص ۳۲ در باب: بخشی از سیره عمره، حوادث سال ۲۳ ه- ..

جنسی با اوست و در سفر و حضر از وی جدا نگردد؟ حال که این غریزه با اوست آیا می تواند آن را انکار کرده و عصمت ورزد؟ و تازه اگر افراد نادری از ابنای بشر توان عفت ورزیدن داشته

ص: ۳۶۹

باشند، آیا همه انسان‌ها می‌توانند چنین باشند؟ یا آنکه بیشتر آنان غریزه خود را سرکوب می‌کنند؟ چنین گروه انبوهی از نسل بشر اگر در جامعه ای قرار گیرد که او را از تصرف در غریزه اش بازدارد و از او بخواهد با سرشت و فطرت و طبیعتش مخالفت ورزد، چه باید بکند؟ آیا راهی جز خیانت به جامعه برای او باقی می‌ماند؟

آیا اسلام که برای همه مشکلات انسان راه‌حل مناسب ارائه کرده، این مشکل را بی جواب گذارده است؟! نه، بلکه برای این مشکل نیز «ازدواج موقت» را تشریع فرموده است . و همان‌گونه که امام علی (ع) فرمود: «اگر منع عمر نبود هیچ کس جز شقی زنا نمی‌کرد». اما جوامع غیراسلامی راه‌حل را در جواز زنا دیده و آن را در همه جا آزاد گذارده‌اند.

آنچه بیان شد تنها مشکل مسافران دور از وطن نیست . افراد بشر در وطن هم، در بسیاری اوقات از ازدواج دایم معذورند، و در این مشکل، زن و مرد برابرند. حال، انسانی که سال‌های طولانی نمی‌تواند ازدواج دایم داشته باشد، اگر به «ازدواج موقت» پناه نبرد چه باید بکند؟ به ویژه که قرآن کریم به مردان مسلمان می فرماید: (وَ لکِنْ لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا): با آن‌ها قرار پنهانی نگذارید. و به زنان مسلمان می‌فرماید: (وَ لا مُتَّخِذاتِ أَخْدا): نباید دوست پنهان بگیرند؟!

امّا آنچه خلیفه عمر در توجیه تحریم خو د بیان کرده که: «ازدواج موقت را به ازدواج دائم تبدیل کند و پس از سه روز طلاق گوید»، نتیجه این کار دو حالت دارد : اول آنکه این تصمیم با علم و اطلاع قبلی زن و شوهر بوده و هر دو بر آن توافق کرده‌اند، که این همان «ازدواج موقت» یا نکاح متعه است.

دوم آن شوهر چنین قصدی داشته و آن را از زن پنهان می دارد که این کار، فریب دادن زن و اهانت به اوست . چه آنکه آن‌ها بر ازدواج دائم توافق کرده‌اند و مرد نیّت درونی‌اش [/ طالق بعد از سه روز] را پنهان داشته است. حال، پس از

ص: ۳۷۰

وقوع چنین ازدواج های به ظاهر دائم سه روزه، جائی برای اعتماد زنان و سرپرستان آن‌ها به «ازدواج دائم» باقی خواهد ماند؟! و در پایان می‌گوییم: از گفت و گوی انجام شده میان عمران با خلیفه عمر و دیگر روایاتی که از گفت و گواهای عمر در این باره رسیده دقیقاً آشکار می گردد که: همه آن روایاتی که در تحریم «ازدواج موقت» از رسول خدا (ص) روایت شده و به کتاب های اصلی حدیث و تفسیر راه یافته، روایاتی جعلی و ساختگی است که بعد از عصر عمر ساخته شده است، زیرا، اگر یکی از صحابه رسول خدا (ص) در زمان خلافت عمر روایتی از آن حضرت در دست داشت که سایست خلیفه را درباره ی «متعه حج» و «متعه نساء» تأیید کند، یقیناً آن را ابراز می داشت. چه، با آن همه تأکید و تهدید آشکار خلیفه در تحریم و عقوبت بر انجام متعه، نیازی به کتمان آن از خلیفه نمی دید. خود خلیفه نیز، اگر در طول این مدت بر چیزی که سیاستش ر ا تأیید کند دست می یافت، به آن استشهاد می کرد و نیازمند این همه شدت عمل و فشار بر مسلمانان نمی‌شد.

بدین‌گونه، دوران عمر، پس از آنکه او مخالفان سیاست خود را منکوب و نفس‌ها را در سینه‌ها حبس کرد و حتی راویان حدیث پیامبر (ص) را از نقل روایت بازداشته بود، به پایان رسید!.

این سیاست تا شش سال اول دوران خلافت عثمان نیز ادامه یافت، و حکم خلیفه در تحریم متعه به تدریج در جامعه اسلامی منتشر گردید و بعد از آن، نسل تازه ای پدید آمد که از اسلام چیزی نمی دانست جز آنچه سیاست خلافت اجازه نشر و بیان آن را می‌داد!

۶- ازدواج موقت پس از عمر

در نیمه دوم خالفت عثمان نیروهای حاکمه خلافت انشعاب کردند و رودرروی هم قرار گرفتند : عایشه و طلحه و زبیر و عمرو بن عاص و پیروان‌شان در

ص: ۳۷۱

یک صف، و مروان و فلرزندان بنی العاص و سایر بنی‌امیه و پیروان آن‌ها در صف دیگر، این درگیری باعث شد تا میدان عمل برای مسلمانان بازگردد و آزادی‌های نسبی مجال بروز یابد و بخشی از احادیث ممنوعه منتشر شود، و مسلمانان را به معارضه با خلفا بکشاند، و نسل جدید، از مسلمانان قدیم، چیزهائی را بشنود که نمی توانست شنید، و اموری را ببیند که هرگز ندیده بود. برخی از مخالفت‌ها درباره «متعه نساء» [/ ازدواج موقت] چنین است:

در مصنف عبدالرزاق از ابن جریح از عطا روایت کند که گفت: «اولین کسی که نام «متعه» [ازدواج موقت] را از او شنیدم «سفوان بن یعلی» بود. گوید: او مرا خبر داد که معاو یه در طائف زنی را به «عقد موقت» خود درآورد و من کار او را ناپسند شمرد. نزد ابن‌عباس رفتیم و برخی از ما داستان را برای او بازگو کرد. پاسخ شنید: آری [ازدواج موقت] رواست. راوی گوید: دل من آرام نگرفت تا آنکه جابر بن عبدالله وارد شد، به منزل او رفتیم. مردم از او سؤالاتی کردند و سخن را به «متعه» کشاندند، چابر گفت: آری، ما در زمان رسول خدا (ص) و ابوبکر و عمر «متعه» [/ ازدواج موقت] می‌کردیم تا آنکه در اواخر خلافت عمر، «عمرو بن حریث» زنی را به «عقد موقت» گرفت و ...»[۷۲۱]

و نیز، در مصنف عبدالرزاق است که : «معاویة بن ابی سفیان هنگام ورود به «طائف» زنی به نام «معانه» را به «ازدواج موقت» خود درآورد. جابر گوید: من «معانه» را در زمان خالفت معاویه دیده ام، او زنده بود و معاویه هر سال برای او هدیه‌ای می‌فرستاد تا از دنیا رفت.[۷۲۲]

و نیز، در کتاب از «عبدالله بن خیثم» روایت کند که گفت: «در شهر مکه، زنی عراقی و عابده با پسرش به نام «ابوامیّه» سکونت داشت و «سعید بن جبیر» به

ص: ۳۷۲

---

[۷۲۱] (۱). مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۴۹۶ و ۴۹۷، باب المتعه.

[۷۲۲] (۲). همان ..

منزل او رفت و آمد می کرد. گوید: به سعید گفتم: خیلی نزد این زن می روی؟! سعدی گفت: من او را با «نکاح متعه» به عقد خود درآوردم . گوید: سعید به او گفته است: «ازدواج موقت» از نوشیدن آب رواتر است».[۷۲۳]

***

باری، از همان دوران سخن گفتن از حلّیت «ازدواج موقت» و فتوای به آن، آغاز گردید . در مصنف عبدالرزاق گوید : «علی (ع) در کوفه گفت: «اگر نبود رأی پیشین عمر بن خطاب، فرمان می دادم تا «ازدواج موقت» دایر گردد پس از آن هیچ کس زنا نمی‌کرد جز شقی و بدبخت!».[۷۲۴]

در تفسیر طبری، نیشابوری، فخررازی، ابی‌حیّان و سیوطی روایت کنند که امام (ع) فرموده: «اگر عمر «ازدواج موقت» را ممنوع نکرده بود، هیچ کس زنا نمی‌کرد مگر شقی و بدبخت».[۷۲۵]

در تفسیر قرطبی ر وایت کند که ابن عباس گفت : «ازدواج موقت» هدیه‌ای الهی بود که خداوند بر بندگانش بخشود [و عمر آن را ممنوع کرد] و اگر عمر از آن نهی نکرده بودف هیچ کس جز شقی نگون بخت زنا نمی‌کرد».[۷۲۶]

در مصنف عبدالرزاق، احکام القرآن جصّاص، بدایة المجتهد ابن رشد، درّ المنثور سیوطی و مادّه «شقی» از «نهایة اللغة» ابن اثیر، «لسان العرب» ابن منظور، «تاج العروس» زبیدی و غیر آن‌ها روایت کنند که: «عطا گوید: شنیدم که ابن عباس می‌گفت: خدا عمر را ببخشاید، «متعه» چیزی نیست جز رحمت الهی که خداوند

ص: ۳۷۳

بر محمد (ص) ارزانی داشت [و عمر آن را ممنوع کرد] و اگر نهی او نبود، هیچ کس جز نگون بختان شقی نیازمند زنا نمی‌شد».[۷۲۷]

در عبارت «مصنّف» عبدالرزاق به جای «رحمت» لفظ «رخصت» و آمده است. عطا گوید: به خدا سوگند گویا سخن او را شنیدم که می‌گفت: «الّا شقی» مگر نگون‌بخت!

و عبارت «بدایة المجتهد» چنین است: «و لو لا نهی عمر عنها ما اضطرّ الی الزّنا الّا شقی » «و اگر عمر آن را ممنوع نکرده بود، هیچ کس جز نگون‌بخت ناچار از زنا نمی‌شد».

---

[۷۲۳] (۱). همان مرجعه، ص ۴۹۹.

[۷۲۴] (۲). مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۵۰۰.

[۷۲۵] (۳). تفسیر طبری، جلد ۵ ص ۱۷، تفسیر نیشابوری، جلد ۵ ص ۱۷، تفسیر فخررازی، جلد ۳ ص ۲۰۰، تفسیر ابی حیّان، جلد ۳ ص ۲۱۸، تفسیر سیوطی، جلد ۲ ص ۴۰.

[۷۲۶] (۴). تفسیر قرطبی، جلد ۵ ص ۱۳۰ ..

[۷۲۷] (۱). احکام القرآن، جصّاص، جلد ۲ ص ۱۴۷. تفسیر سیوطی در تفسیر آیه، جلد ۲ ص ۱۴۱. بدایة المجتهد، جلد ۲ ص ۶۳. نهایة اللغة، جلد ۲ ص ۲۲۹. لسان العرب، جلد ۱۴ ص ۶۶. تاج العروس، جلد ۱۰ ص ۲۰۰. الفائق، زمخشری، جلد ۱ ص ۳۳۱. و نیز، رجوع کنید: تفسیر طبری، ثعلبی، رازی، ابی‌حیّان نیشابوری و کنزالعمال ..

۷- آنان که بعد از عمر بر حلّیت «متعه» پای فشردند:

«ابن حزم» در «محلّی» گوید: «پس از رسول خدا (ص) جماعتی از پیشینیان صحابه (رض) بر حلّیت آن باقی ماندند که عبارتند از: اسماء دخت ابی بکر، جابربن عبدالله، ابن مسعود، ابن عباس، معاویة بن ابی سفیان، عمرو بن حریث، ابوسعید خدری و سلمه و معبد پسران امیّة بن خلف، و جابر بن عبدالله [حلیّت] آن را در دوره رسول خدا (ص) و ابوبکر و عمر تا اواخر دوره عمر، از همه صحابه روایت کرده است».

گوید: «و عمر بن خطاب تنها در صورتی آن را مردود می کند که دو نفر عادل بر آن گواه نباشند، و با شهادت دو عادل، آن را روا می‌داند. و: از تابعین هم: طاوس، عطاء، سعید بن جبیر و سایر فقهای مکه- اعزّها الله- بر حلیّت آن پای

ص: ۳۷۴

فشرده‌اند».[۷۲۸]

قرطبی در تفسیرش روایت کند که: «نکاح متعه [/ ازدواج موقت] را تنها «عمران بن حصین»، برخی از صحابه و گروهی از اهل‌البیت (ع) جایز می‌دانند. و گوید: ابوعمر گوید: اصحاب ابن عباس، مکیان و یمانیان، همگی «ازدواج موقت» را بنابر مذهب ابن‌عباس حلال می‌دانند».[۷۲۹]

ابن قدامه در مغنی گوید: «از ابن‌عباس روایت شده که او «متعه» را جایز شمرده است. بیشتر «صحابه» و عطا و طاوس بر این عقیده بوده‌اند. ابن جریح بر آن فتوی داده و حلیّت آن از قول ابوسعید خدری و جابر روایت شده و شیعه به سوی آن رفته است. زیراف مسلّم شده که رسول خدا (ص) آن را اجازه فرموده است».[۷۳۰]

۸- پیروان عمر در تحریم ازدواج موقت

یکی از طرفداران حرمت «ازدواج موقت» عبدالله بن زبیر است . «ابن ابی شیبه» در «مصنّف» خود از «ابن ابی ذئب» روایت کند که گفت: «شنیدم ابن زبیر خطبه می‌خواند و می‌گفت: «إلا و انّ المتعة هی الزّنا» یعنی: «آگاه باشید که «متعه» همان «زناست».[۷۳۱]

دیگری: «ابن‌صفوان» است که حدیث او خواهد آمد.

دیگری: «عبدالله بن عمر» در یکی از دو دیدگاه خویش است. چنانکه شرح آن بیابد.

ص: ۳۷۵

[۷۲۸] (۱). المحلّی، ابن حزم، جلد ۹ ص ۵۱۹ و ۵۲۰، مسأله ۱۸۵۴. نووی در شرح بر صحیح مسلم، رأی ابن‌مسعود را در جلد ۱۱ ص ۱۸۶، آورده است.

[۷۲۹] (۲). تفسیر قرطبی، جلد ۵ ص ۱۳۳.

[۷۳۰] (۳). المغنّی، ابن قدامه، جلد ۷ ص ۵۷۱.

[۷۳۱] (۴). مصنّف ابن ابی شیبه، جلد ۴ ص ۲۹۳، فی نکاح المتعة و حرمتها..

و نیز، در این باره میان پیروان عمر و مخالفان او مناقشات و درگیری‌هایی اتفاق افتاده که برخی از آن‌ها را می‌آوریم:

۹- اختلاف میان موافقان و مخالفان

درباره «حلیّت» ازدواج موقت، بین ابن عباس و گروهی از مخالفان مانند ابن زبیر، مشاجرات و بحث هایی به شرح زیر درگرفته است:

مسلم در صحیح و بیهقی در سنن خود از «عمروة بن زبیر » روایت کنند که : «عبدالله بن زبیر در مکه به پا خاست و گفت: مردمانی که خدا دل های آنان را همانند چشمان شان کور کرده است، به «ازدواج موقت» فتوا می دهند!- عبدالله کنایه به ابن عباس داشت که چشمانش را از دست داده بود- ابن عباس در پاسخش گفت : تو موجودی جلف و سبکسری! به جانم سوگند که متعه در زمان امام المتقین- مقصودش رسول خدا (ص) است- حلال بود. ابن‌زبیر گفت: خودت تجربه کن که به خدا سوگند اگر چنین کنی- متعه نمایی- تو را با سنگ‌های خودت سنگسار می‌کنم».

ابن‌شهاب گوید: «خالد بن مهاجر بن سیف » مرا خبر داد و گفت : «من در نزد مردی نشسته بودم که شخصی پیش وی آمد و حکم «متعه» را پرسید. او دستور به انجام آن داد. «ابوعمره انصاری» به وی گفت: آهسته‌تر! او گفت: برای چه؟ به خدا سوگند من در دوران امام المتّقین آن را انجام داده‌ام».[۷۳۲]

از سعید بن جبیر روایت کنند که گفت : «شنیدم عبدالله بن زبیر خطبه می خواند و بر ابن عباس درباره فتوایش در حلیّت «متعه» اعتراض می‌کرد و او را سرزنش می نمود. ابن عباس گفت : اگر راست می گوید از مادرش بپرسد . عبدالله از مادرش

ص: ۳۷۶

پرسید و پاسخ شنید: ابن عباس درست می‌گوید، آری این چنین بود. ابن‌عباس گفت: اگر بخواهم، مردانی از قریش را که از طریق آن [/ ازدواج موقت] به دنیا آمده‌اند، نام می‌برم».[۷۳۳]

بدیهی است که این گفت‌وگوها باید در زمان حکومت عبدالله بن زبیر در مکه واقع شده باشد، در آن دوران که نماز جمعه و جماعت در بیت الله الحرام برگزار می شد. و گمان قوی آن است که این گفت و شنودها در اوان خطبه نماز جمعه و در حضور بسیاری از مسلمانان بوده است . زیرا، به نظر ما ابن عباس خود را برتر از آن می دانست که در سخنرانی ابن زبر حضور یابد مگر در نماز جمعه که به حضور در آن ملزم و مجبور بودند».

و نیز، کاملًا آشکار است که ابن زبیر و هیئت حاکمه او، یعنی هیئت حاکمه خلافت، هیچ گونه مستندی از قول و فعل و تقریر رسول خدا (ص) در نهی از «متعه» در دست نداشتند . چه، اگر داشتند در برابر ابن عباس و برهان محکم او که می‌گفت: «متعه در زمان رسول خدا (ص) انجام می‌شده است» به آن استناد می‌کردند.

---

[۷۳۲] (۱). صحیح مسلم، ص ۱۰۲۶ حدیث ۲۷ ف باب نکاح المتعة. سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۵. احتجاج ابی عمره انصاری در مصنف عبدالرزاق جلد ۷ ص ۵۰۲ می‌باشد ..

[۷۳۳] (۱). شرح معانی الآثار طحاوی، باب نکاح المتعة....

ولی برخلاف هیئت حاکمه خلافت که در تحریم «متعه حج و متعه نساء »- تا به امروز هم- بر منطق زور تکیه کرده و می‌کنند، معقتدان به حلیت همیشه و هرگاه فرصت یافته اند با استناد به سنت رسول خدا (ص) با آنها مقابله کرده و دلایل خود را بیان داشته‌اند.

در صحیح مسلم و مسند احمد و طیالسی و سنن بیهقی و غیر آن ها از ابی‌نضرة روایت کنند که گفت: «نزد جابربن عبدالله بودم که شخصی آمد و گفت : ابن‌عباس و ابن‌زبیر درباره «متعه حج و متعه نساء » اختلاف کرده‌اند. جابر گفت: ما آن را در زمان رسول خدا (ص) انجام می‌دادیم سپس عمر ما را از آن

ص: ۳۷۷

بازداشت و ما دیگر انجام ندادیم».[۷۳۴]

در رووایت دیگری گوید : «به جابر گفتم : ابن‌زبیر «ازدواج موقت» را ممنوع و ابن عباس به آن دستور می دهد. جابر گفت: حدیث بر دست من می چرخد: ما در زمان رسول خدا (ص) متعه [/ ازدواج موقت] می‌کردیم. دوران عمر بن خطاب که شد، خطبه خواند و گفت: خدای عزّوجلّ برای پیامبرش هر چه خواست حلال فرمود، و قرآن در جایگاه های خود فرود آمد. اکنون «حج» خودتان را از «عمره‌تان» جدا کنید، و از نکاح با این زنان دست بکشید که اگر مردی را نزد من آورند که «ازدواج موقت» کرده باشد، او را سنگسار خواهم کرد».[۷۳۵]

این روایت در عبارت بیهقی چنین است : «ما در زمان رسول خدا (ص) و ابی‌بکر (رض) «متعه» می‌کردیم. هنگامی که «عمر بن خطاب» به خلافت رسید گفت: رسول خدا (ص) همان رسول الله (ص) و قرآن همان قرآن است. و این دو [که می‌گویم] دو «متعه‌اند» که در زمان رسول خدا (ص) بر پا بودندو من [اکنون] آن‌ها را ممنوع کرده و بر انجام‌شان کیفر می‌دهم: یکی از آن‌ها «متعه نساء» است، اگر مردی را بیابم که زنی را به «عقد موقت» گرفته باشد، او را سنگسار و در سنگ‌ها مدفون خواهم کرد. دیگری «متعه حج» است. حج خودتان را از عمره‌تان جدا کنید که این کار، حج و عمره شما را کامل‌تر می‌کند».[۷۳۶]

ص: ۳۷۸

۱۰- اختلاف میان ابن‌عباس و دیگران

---

[۷۳۴] (۱). صحیح مسلم، ص ۱۰۲۳، حدیث ۱۴۰۵، باب نکاح المتعة. مسند احمد، جلد ۱ ص ۵۲، با اندکی اختلاف در عبارت و جلد ۲ ص ۳۲۵ و ۳۶۳ فشرده سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۶. شرح معانی الاخبار، ص ۴۰۱ و کنزالعمال، جلد ۸ ص ۲۹۳ و ۲۹۴.

[۷۳۵] (۲). صحیح مسلم، ص ۸۸۵، حدیث ۱۴۵، باب المتعة بالحج. مسند طیالسی ص ۲۴۷، حدیث ۱۷۹۲. احکام القرآن جصاص، جلد ۲ ص ۱۷۸. تفسیر سیوطی، جلد ۱ ص ۲۱۶. کنزالعمال، جلد ۸ ص ۲۹۴. تفسیر فخررازی، جلد ۳ ص ۲۶.

[۷۳۶] (۳). سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۶ ..

در مصنف عبدالرزاق گوید: « «ابن» صفوان گفت: این ابن‌عباس فتوای به «زنا» می‌دهد. ابن‌عباس گفت: من فتوای به زنا نمی‌دهم. آیا [ابن] صفوان «امّ را که» را فراموش کرده است؟ به خدا سوگند که فرزند آن زن از «متعه» [/ ازدواج موقت] است. آیا او «زنا» کرده است؟ مردی از بنی‌جمح با او «ازدواج موقت» کرده است». [۷۳۷]

در روایت دیگری است که «طاوس» گوید: «ابن صفوان گفت : ابن‌عباس فتوای به زنا می دهد! راوی گوید: ابن‌عباس تعدادی فرزندان «متعه» را نام برد. گوید: من از آن‌ها که برشمرد تنها «معبد بن امیه» را به یاد می‌آوردم». [۷۳۸]

معبد بن سلمة بن امیّه کیست؟

در یکی از روایات دیدیم که ابن عباس گفت: «امیرالمؤمنین عمر را کسی جز «امّ ارا که» به این عکس‌العمل وادار نکرد. او را در حال بارداری بیرون آمد و عمر علت پرسید. جواب داد: «سلمة بن امیّه بن خلف » وی را به «عقد موقت» خویش درآورده است . بدین خاطر، هنگامی که «ابن صفوان » نظر ابن عباس را تخطئه کرد و آن را ناپسند شمرد ابن‌عباس به او گفت: از عمویت بپرس! [۷۳۹]

در «جمهره‌ی انساب» ابن حزم گوید: «امیّه بن خلف جمحی فرزندا نی به نام علی، صفوان، ربیعه، مسعود و سلمة داشت که «معبد بن سلمه» فرزند این سلمة بن امیه بن خلف است و مادرش «امّ اراکه» بوده، «سلمه» در دوران خلافت عمر یا

ص: ۳۷۹

ابی‌بکر او را به «عقد موقت» خویش درآورد و «معبد بن سلمة» نتیجه این «ازدواج موقت» بود». [۷۴۰]

مؤلف گوید: «به نظر ما «صفوان بن امیّه» پدر همین «ابن صفوان» است» و چون صفوان برادر «سلمة بن امیّه» می‌شود، ابن‌عباس به او گفت: از عمویت بپرس! و نیز گفت: آیا «امّ اراکه» را فراموش کرده؟ به خدا سوگند فرزند او- یعنی معبد بن سلمه پسر عموی ابن صفوان- فرزند «ازدواج موقت» است. آیا او زنا کرده است؟ و چون فرزندان به دنیا آمده از «متعه» را برشمرد، این «معبد» را از آنان دانست».

۱۱- اختلاف عبدالله بن عمر با ابن‌عباس

روایات رسیده از «عبدالله بن عمر» درباره «ازدواج موقت» مختلف است. برخی از آن‌ها بدین‌گونه است:

---

[۷۳۷] (۱). مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۴۹۸، باب المتعة. مقصود ابن عباس از « مردی از جمح » سلمة بن امیه است. در عبارت متن « صفوان» آمده که صحیح آن« ابن صفوان» است. چنانکه در روایت دوم آمده، زیرا، صفوان در مکه در گذشته بود و مناقشات ابن عباس درباره متعه در د وران عبدالله بن زبیر بوده است.

[۷۳۸] (۲). مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۴۹۹.

[۷۳۹] (۳). همان ..

[۷۴۰] (۱). جمهره‌ی انساب، ابن حزم، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

احمد بن حنبل در مسند خود از عبدالرحمن بن نعیم اعرجی روایت کند که گفت : «نزد ابن عمر بودم که مردی از او درباره «متعه نساء» [/ ازدواج موقت] پرسید، عبدالله خشمگین شد و گفت: به خدا سوگند ما در زمان رسول خدا (ص)، زناکار و بدکار نبودیم ...».[741]

در مصنف عبدالرزاق گوید: «به ابن عمر» گفته شد: ابن عباس «ازدواج موقت» را اجازه می دهد. او گفت: گمان ندارم ابن عباس چنین بگوید. گفتند: آری

ص: ۳۸۰

به خدا سوگند چنین می گوید. عبدالله گفت: آگاه باشید! به خدا سوگند او در زمان عمر نمی توانست چنین بگوید، و عمر شدیداً شما را از آن بازمی‌داشت، و من آن را جز «زنا» نمی‌دانم».[742]

در «مصنّف» ابن ابی شیبه و «در المنثور» سیوطی روایت کنند که : «از عبدالله بن عمر درباره «متعه نساء» «ازدواج موقت» پرسیدند، گفت: حرام است. به او گفته شد: ابن عباس بر آن فتوا می دهد! گفت: پس چرا در زمان عمر آن را «زمزمه» هم نمی‌کرد؟».[743]

در سنن بیهقی پس از عبارت «حرام است» گوید: عمر بن خطاب اگر کسی را به خاطر آن می گرفت او را سنگسار می‌کرد».[744]

۱۲- اقدامات بعدی پیروان مکتب خلفا درباره‌ی «متعه»

چرانکه دیدیم منطق مکتب خلفا در تحریم «ازدواج موقت» تا زمان حکومت ابن زبیر، بر محور زور و قدرت بود . پیروان این مکتب از آن پس تغییر موضوع دادند و به جعل و تحریف روی آوردند که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

الف- در سنن بیهقی گوید: «ابن عباس فتوای بر «ازدواج موقت» می‌داد و اهل علم آن را ندیده می‌انگاشتند و ابن عباس از کوتاه آمدن در این باره سرباز می‌زد تا آنکه یکی از شعرا درباره‌ی فتوای او چنین سرود:

یا صاح هل لک فی فتیا ابن عباس　　　هل لک فی رخصة الاطراف آنسة

تکون مثواک حتی مصدر الناس

---

[741] (۲). مسند احمد، جلد ۲ ص ۹۵، حدیث ۵۶۹۴ و جلد ۲ ص ۱۰۴، حدیث ۵۸۰۸. مجمع الزوائد، جلد ۷ ص ۳۳۲ و ۳۳۳. و نیز در جلد ۴ ص ۲۶۵، از« ابن عمر» روایت کند که: از او درباره متعه پرسیدند، او گفت: حرام است. گفته شد: ابن عباس آن را بی‌اشکال می‌داند. او گفت: به خدا سوگند ابن عباس می‌داند که رسول خدا در فتح خیبر آن را ممنوع کرد، و ما زناکار نبودیم. صاحب مجمع الزوائد گوید: طبرانی آن را روایت کرده که در طریق آن« منصور بن دینار» ضعیف است. مؤلف گوید: آشکار است که او حدیث« ابن عمر» را تحریف کرده است ..

[742] (۱). مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۵۰۲.

[743] (۲). مصنّف ابن ابی شیبه، جلد ۴ ص ۲۹۳. تفسیر سیوطی، جلد ۲ ص ۱۴۰.

[744] (۳). سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۶ ..

ای داد! آیا می‌دانی فتوای ابن عباس چه می‌کند؟!

ص: ۳۸۱

آیا می‌دانی دوشیزه‌ی نازپرورده‌ات را به کجا می‌برد؟!

به آنجا که ژرفای منزلت مهمان‌پذیر مردمان گردد!

گوید: «اهل علم پس از شنیدن این اشعار بر شدت بیزاری از «متعه» افزودند و بسیار ناپسندش شمردند».[۷۴۵]

در مصنف عبدالرزاق از «زهری» روایت کند که گفت: هنگامی که شاعر این شعر را سرود: «یا صاح هل لک فی فتیا ابن عباس»، دانشمندان «ازدواج موقت» را زشت‌تر دانستند».[۷۴۶]

در این روایت آمده که، ابن عباس هرگز درباره «حلیّت» ازدواج موقت کوتاه نیامد، و چشم‌پوشی علما و شعر شعرا او را از این کار بازنداشت.

ب- روایت پیشین «سعید بن جبیر» را تحریف کردند و آن را چنین روایت نمودند که او گفته است: «به ابن عباس گفتم: می‌دانی چه کردی و چه فتوایی داده ای؟ فتوایت را سواران به دور دست ها برده‌اند و شاعران درباره‌اش شعرها سروده اند! گفت: چه گفته‌اند؟ گفتم: گفته‌اند:

قد قلت للشیخ لما طال مجلسه	یا صاح هل لک فی فتوی ابن عباس
هل لک فی رخصة الاطراف آنسة	تکون مثواک حتی مصدر الناس
گفتم به شیخ ز اندام کو طول داد مجلس	فتوای ابن عباس! آیا نبا شدت بس؟!
آیا رواست عَذرا سرمایه و گذارد	تا ژرفنات گردد مهمان‌پذیر هر کس؟!

ص: ۳۸۲

ابن عباس گفت: «انّا لله و انّا الیه راجعون» به خدا سوگند من به این فَتوا ندادم و این را قصد نکردم، من از «متعه» تنها همان مقدار را حلال دانستم که خداوند از «میته و خون و گوشت خوک» حلال فرموده است.[۷۴۷]

---

[۷۴۵] (۱). سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۵.

[۷۴۶] (۲). مصنف، عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۵۰۳ ..

در مغنی ابن قدامه گوید : «او برخاست و سخن راند و گفت : «متعه [/ ازدواج موقت] همانند: مردار و خون و گوشت خوک است. اما اجازه رسول خدا (ص) [در حلیّت متعه] نیز، مسلماً نسخ شده است».[748]

اشکال این روایت

مخالفان «حلیّت متعه» در نقل این روایت از قول «سعید بن جبیر» بر هم پیشی گرفتند، و فراموش کردند که «سعید بن جبیر» همان کسی است که در مکه[749] متعه [/ ازدواج موقت] کرد. و نیز، فراموش کردند که اصحاب ابن عباس، مکیان و یمانیان، همگی «ازدواج موقت» را بنابر مذهب ابن عباس، حلال می دانند.[750] و اگر ابن عباس از فتوای خود بازگشته بود، اصحاب او مانند عطاء و طاوس و دیگران بر آن باقی نمی‌ماندند.[751]

«هیثمی» در مجمع الزوائد از نادرستی ای ن حدیث پرده برداشته و گوید : «در سند این حدیث «حجاج بن ارطاة » فریب‌کار است».[752] و در «تهذیب التهذیب» در شرح حال او گوید: «او از «یحیی بن ابی‌کثیر و مکحول»- در حالی که چیزی از آن‌ها نشنیده- روایت می‌کند، و حدیث‌شناسان بدان خاطر مدلّس و فریبکارش

ص: ۳۸۳

می‌دانند؛ چون حدیث بدون زیادت از او یافت نگردد».

ابن مبارک گوید:

«حجّاج» فریبکاری می‌کرد و برای ما از «عمرو بن شعیب» از «عزرمی» متروک حدیث می‌گفت».

یعقوب بن ابی‌شیبه گوید: «احادیث او [/ حجاج] واهی و سست و آشفته است».[753]

ج- «ترمذی» و «بیهقی» از «موسی بن عبیده » از «محمد بن کعب » از «ابن عباس » روایت کنند که او گفته است : «متعه» [/ ازدواج موقت] در اوایل اسلام بود. بدین‌گونه: مردی که وارد سرزمین نشناس می شد به مدتی که قصد اقامت داشت با زنی ازدواج می‌کرد و وی کالا و اجناس او را نگهداری و زندگیش را سامان می داد، تا آنکه این آیه نازل شد :

---

[747] (۱). سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۵.

[748] (۲). مغنی ابن قدامه، جلد ۷ ص ۵۷۳.

[749] (۳). مراجعه کنید: مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۴۹۶.

[750] (۴). مراجعه کنید: تفسیر قرطبی، جلد ۵ ص ۱۳۳.

[751] (۵). مراجعه کنید: مغنی ابن قدامه، جلد ۷ ص ۵۷۱.

[752] (۶). مجمع الزوائد، جلد ۴ ص ۲۶۵ ..

[753] (۱). تهذیب التهذیب، جلد ۲ ص ۱۹۶- ۱۹۸.

(إِلَّا عَلى أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ): «مگر بر همسران یا کنیزان خویشتن ». ابن عباس گفت: هر دامنی جز این دو حرام است».[754]

اشکال این حدیث

در سند این حدیث «موسی بن عبیده» است که در «تهذیب التهذیب» دربارهٔ او گوید: «احمد گوید: حدیث او منکر و ناشناخته است. به نظر من روایت او جایز نیست. احادیث ناپسندی را روایت می‌کند».[755]

مولف گوید: در متن این حدیث آمده است : ازدواج موقت در اوایل اسلام بود، تا آنکه این آیه نازل شد : (إِلَّا عَلى أَزْواجِهِمْ ...) و هر دامنی جز این دو

ص: ۳۸۴

دامن حرام است.

و من نمی‌توانم فهمید؛ اگر این سخن ابن‌عباس است، پس چرا بعد از نیم قرن که از نزول این آیه گذشته بود، با عبدالله بن زبیر به مخاصمه و مخالفت برمی خیزد و بر حلیّت «ازدواج موقت» پای می‌فشارد؟! به علاوه مگر نکاح متعه «ازدواج موقت» از مصادیق «ازدواج» نیست؟ و نیز، اگر این روایت صحیح باشد و ابن عباس فتوای خود را پس از نزول این آیه- در زمان رسول خدا- رها کرده باشد پس چه وقت امام علی (ع) به او- که درباره «متعه» نرمش نشان می‌داد- فرمود: «تو مرد خودخواهی هستی؟!».[756]

د- از جابربن عبدالله روایت کرده اند که گفت: «همراه با زنانی که با آن ها «ازدواج موقت» کرده بودیم، بیرون آمدیم که رسول خدا (ص) فرمود: این‌ها تا روز قیامت حرام‌اند». پس از این، آن‌ها با ما وداع کردند، و بدین خاطر، آنجا را محل جدائی نامیدند، در حالی که پیش از آن محلّ پیوند بود».[757]

اشکال این حدیث

«هیثمی» گوید: «این روایت را طبرانی در «اواسط» آورده و در سند آن، «صدقة» [بن عبدالله] است که احمد بن حنبل درباره او گوید : هیچ ارزشی ندارد . احادیث او منکر و ناشناخته است . و مسلم [صاحب صحیح] دربارهٔ او گوید : حدیث او منکر است».

مؤلف گوید: در متن حدیث آمده است که جابر از رسول خدا روایت کرده که آن حضرت فرمود : «این‌ها تا روز قیامت حرام‌اند.» در حالی که در احادیث

---

[754] (۲). ترمذی، جلد ۵ ص ۵۰، باب نکاح المتعة. سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۶.

[755] (۳). تهذیب التهذیب، جلد ۱۰ ص ۳۵۶- ۳۶۰ ..

[756] (۱). این روایت را به زودی در باب احادیث صحیح می‌آوریم.

[757] (۲). مجمع الزوائد، جلد ۴ ص ۲۶۴. فتح الباری، جلد ۱۱ ص ۳۴ ..

ص: ۳۸۵

صحیح و متواتر از جابر روایت کنند که او گفته است: ما در زمان پیامبر (ص) و ابی‌بکر و عمر، «ازدواج موقت» کردیم، تا آنکه عمر به خاطر اقدام «عمرو بن حریث» ما را از آن بازداشت.

ه-. «بیهقی» در سنن و «هیثمی» در مجمع الزوائد از ابی هریره روایت کنند که گفته است: «با رسول خدا (ص) به سوی غزوه تبوک بیرون شدیم و در «ثنیة الوداع» فرود آمدیم. پیامبر (ص) زنانی را دید که گریه می‌کردند. فرمود: «برای چه می‌گریند؟» گفته شد: این‌ها زنانی اند که شوهران شان آن‌ها را «متعه» [/ ازدواج موقت] کرده و سپس از آن ها جدا شده‌اند. رسول خدا فرمود: «حرّم او هدم المتعة النکاح و الطلاق و العدّة و المیراث » یعنی: «متعه، ازدواج و طلاق و عِدّه و میراث را حرام- یا نابود- کرده است».

این روایت در «مجمع الزوائد» چنین است که: «رسول خدا (ص) چراغ‌هایی دید و زنانی را که می‌گریستند».[۷۵۸]

اشکال این حدیث

در سند این حدیث، «مؤمّل بن اسماعیل، ابوعبدالرحمن عدوی» است که در سال ۲۰۵ یا ۲۰۶ وفات کرده و در «تهذیب التهذیب» گوید: «بخاری گوید: حدیث او منکر و ناشناخته است».

و دیگری گفته است: «کتاب‌هایش را دفن کرد و بعد [بدون نوشته] روایت می‌کرد و بدین خاطر، خطا و اشتباه او بسیار است، به اندازه‌ای که گاهی، توقف در برابر حدیث او بر اهل علم واجب است. زیرا او روایات منکر و ناشناخته را از قول شیوخ ثقه و مورد اعتماد نقل می‌کند، [/ به آنان می‌بندد] و این بسیار بدتر است. چه، اگر این روایات منکر و ناشناخته از قول راویان ضعیف بود، برای آن

ص: ۳۸۶

عذری می‌تراشیدیم».[۷۵۹]

مولف گوید: «در متن حدیث آمده بود که: «آنان در ثنیّة الوداع» فرود آمدند» و ثنیّة الوداع چنانکه در «معجم البلدان» آمده، سنگلاخی است مشرف بر مدینه که هر که به سوی مدینه می رود از آن می گذرد. و می گوید: صحیح آن است که این نامی جاهلی [/ پیش از اسلام] و قدیمی است، و سبب این نام گذاری آن است که مسافران در آن جا وداع و خداحافظی می‌کردند.[۷۶۰]

مؤیّد آن این است که، هنگامی که رسول خدا از مکه به مدینه هجرت کردند، زنان انصار به استقبال آن حضرت آمده و می گفتند:

---

[۷۵۸] (۱). سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۷. مجمع الزوائد، جلد ۴ ص ۲۶۴، فتح الباری، جلد ۱۱ ص ۷۳ ..

[۷۵۹] (۱). تهذیب التهذیب، جلد ۱۰ ص ۳۸۰- ۳۸۱.

[۷۶۰] (۲). مراجعه کنید: معجم البلدان، ماده: ثنیّة الوداع.

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا مِنْ ثَنِيَّاتِ الْوَدَاعِ[۷۶۱]

مه در ثنيّات الوداع بر ما نمودار آمده.

بنابراين، «ثنيّة الوداع» از دورا جاهليّت محل خداحافظی مسافران بوده است . و اين نام گذاری مربوط به قبل از اسلام است نه بعد از آن.

علاوه بر آن، چرا تنها زنان متعه و ازدواج موقت برای خداحافظی بيرون آمده و زنان ازدواج دائم نيامده بودند؟ ! علت گريه آن‌ها چه بوده؟! شوهران آن‌ها كه سفر بی‌برگشت نمی‌رفتند؟!

و- «بيهقی» از علی بن ابی‌طالب (ع) روايت كند كه گفت: «رسول خدا (ص) از متعه [/ ازدواج موقت] نهی فرمود گويد: «ازدواج موقت برای كسی بود كه [زن دائم] نمی‌يافت و هنگامی كه حكم ازدواج و طلاق و عدّه و ميراث ميان زن و مرد نازل شد، حكم متعه نسخ گرديد».[۷۶۲]

ص: ۳۸۷

اشكال اين حديث

در سند اين حديث «موسی بن ايوب» است كه «عقيلی» او را در رديف «ضعفاء» آورده و «يحيی بن معين» و «ساجی» وی را «منكر الحديث» دانسته‌اند.[۷۶۳]

مؤلف گويد: در متن اين حديث به علی (ع) نسبت داده شده كه آن حضرت فرموده است : «رسول خدا (ص) «متعه» را ممنوع كرد»، در حالی كه آن حضرت می فرمايد: «اگر رأی گذشته عمر نبود فرمان می‌دادم تا «متعه» [/ ازدواج موقت] كنند كه پس از آن هيچ كس جز نگون‌بخت شقی «زنا» نمی‌كرد».

ز- بيهقی از عبدالله بن مسعود روايت كند كه گفت : «متعه منسوخ شده، طلاق و مهريه و عدّه و ميراث آن را نسخ كرده است».[۷۶۴]

اشكال اين حديث

راوی يكی از روايت ها «حجاج بن أرطا ه» است از حكم از اصحاب عبدالله روايت كرده است كه معرفی او گذشت و درباره او گفتند : فريب‌كار و متروک است و بر احاديث می افزايد. اضافه بر آن، ما نمی دانيم «حكم» از كدام يک از اصحاب عبدالله روايت كرده است؟!

---

[۷۶۱] (۳). مراجعه كنيد: الروض المعطار، حميری، ماده: ثنيّة الوداع.

[۷۶۲] (۴). سنن بيهقی، جلد ۷ ص ۲۰۷ ..

[۷۶۳] (۱). تهذيب التهذيب، شرح حال« موسی بن ايوب» جلد ۱ ص ۳۳۶.

[۷۶۴] (۲). سنن بيهقی، جلد ۷ ص ...

و در روایت دیگری آمده است : «برخی از اصحاب ما از «حکم بن عتیبه» از عبداللّه بن مسعود : و روایت کرده‌اند» ما نمی‌دانیم این «برخی اصحاب» کیانند، و «حکم بن عتیبه» که در سال (۱۱۳ ه-) یا بعد آن از دنیا رفته و تنها شصت و چند سال عمر داشته، چگونه از عبداللّه بن مسعود که در سال (۳۲ ه-) وفات یافته، روایت کرده است؟![۷۶۵]

ص: ۳۸۸

اضافه بر آن، متن حدیث با نظر مسلّم عبداللّه بن مسعود در «حلّیت متعه» و قرائت و تفسیر وی از آیه :) فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ- إِلی أَجَل-) تناقض دارد.[۷۶۶]

و در متن احادیث: (ه-- و- ز) آمده بود: «نکاح و طلاق و عدّه و میراث، متعه [/ ازدواج موقت] را حرام یا نابود کرد.» معنای این جمله آن است که «ازدواج موقت» پیش از ازدواج دایم و متعلقات آن، تشریع شده است، و اینکه «ازدواج موقت» تا تشریع «ازدواج دایم» برقرار بوده و با آن نسخ گردیده است، و لازمه این سخن آن است که همه ازدواج‌های پیامبر (ص) و صحابه در ابتدا- تا اهنگام نزول حکم ازدواج دایم- «ازدواج موقت» باشد!!

ح- در «مجمع الزوائد» از «زید بن خالد جهنی » روایت کند که گفت : «من و رفیقم برای «ازدواج موقت» با زنی در حال چانه زدن بودیم که شخصی آمد و به ما خبر داد : رسول خدا (ص) «ازدواج موقت» را حرام فرموده، و نیز، خوردن گوشت هر حیوان وحشی ذی‌ناب [/ نیش‌دار] و الاغ اهلی را حرام کرده است.[۷۶۷]

اشکال این حدیث

«هیثمی» گوید: «این حدیث را طبرانی روایت کرده، و در سند آن «موسی بن عبیده ربذی» ضعیف است».[۷۶۸] و نظر ما درباره ضعف او گذشت.

از متن این حدیث چنین به دست می آید که راوی آن، روایت «سبره‌ی جهنی» در فتح مکه و روایت دیگری درباره ی «خیبر» را با هم گرد آورده، و حکم تحریم خوردن حیوانات «ذی‌ناب» را بر آن افزوده و همه را با سند واحد و سیاق یکسان ترکیب و روایت کرده است.

ص: ۳۸۹

ط- در «مجمع الزوائد» از حارث بن عزیّه » روایت کند که گفت : «شنیدم که پیامبر در روز فتح مکه سه بار فرمود : «ازدواج موقت» حرام است».[۷۶۹]

---

[۷۶۵] (۳). مراجعه کنید: تقریب التهذیب، جلد ۱ ص ۱۹۲ و ۴۵۹ ..

[۷۶۶] (۱). به بخش:« آنان که بعد از عمر بر حلّیت متعه پای فشردند» مراجعه نمائید.

[۷۶۷] (۲). مجمع الزوائد، جلد ۴ ص ۲۶۶.

[۷۶۸] (۳). همان مرجع ..

[۷۶۹] (۱). همان مرجع.

اشکال این حدیث

هثیمی گوید: «طبرانی آن را روایت کرده، و در سند آن «اسحاق بن عبدالله بن ا بی‌فروه» است.»[770] و دیگر دانشمندان درباره او گفته‌اند: «احادیث منکر و ناشناخته روایت می‌کند، به حدیث او استناد نمی‌کنند، او را رها کرده‌اند، روایت کردن از او جایز نیست، حدیث او نوشته نمی‌شود و ...».[771]

ی- در مجمع الزوائد از «کعب بن مالک» روایت کند که گفت: «رسول خدا (ص) از متعه نساء [/ ازدواج موقت»] نهی فرمود».

هیثمی گوید: «طبرانی آن را روایت کرده و در سند آن «یحیی بن أنیسه» است».[772] و دانشمندان درباره او گفته اند: «او ضعیف است، اهل حدیث روایاتش را نمی‌نویسند، او کذّاب است. حدیث او متروک است ...»[773]

ک- «بیهقی» در سنن کبرای خود از «عبدالله بن عمر» روایت کند که گفت: «عمر بر فراز منبر شد، خدای را سپاس و ثنا کرد و سپس گفت: «چه می‌شود مردانی را که با این «متعه» ازدواج می‌کنند، در حالی که رسول خدا (ص) از آن نهی فرموده، آگاه باشید! هیچ کس را متعه کرده نزد من نیاورند مگر آنکه سنگسارش کنم».[774]

ص: ۳۹۰

اشکال این حدیث

در سند این حدیث «منصور بن دینار» است. یحیی بن معین درباره او گوید: حدیثش ضعیف است. نسائی گوید: [حدیث او] قوی نیست. بخاری گوید: در حدیث او جای بحث است و عقیلی او را در ردیف «ضعفا» آورده است.[775]

***

تا این‌جا احادیثی را آوردیم که برحسب تعریف دانشمندان علم رجال، در سند آن‌ها ضعف و اشکال بود. در بخش آینده، احادیثی را می‌آوریم که دانشمندان بر صحّت آن ها تسالم و توافق کرده اند، بدان خاطر که یا در کتاب هایی به نام صحیح آمده و یا در درستی اسناد آن‌ها اشکال نکرده‌اند:

---

[770] (۲). همان مرجع.

[771] (۳). تهذیب التهذیب، جلد ۱ ص ۲۴۰ در شرح حال اسحاق.

[772] (۴) مجمع الزوائد، جلد ۴ ص ۲۶۶ همراه با رمز راوی.

[773] (۵). تهذیب التهذیب، جلد ۱۱ ص ۱۸۳ و ۱۸۴ در شرح حال یحیی بن انیسه.

[774] (۶). سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۶ ..

[775] (۱). الجرح و التعدیل رازی، جلد ۴ قسمت اول ص ۱۷۱. میزان الاعتدال، جلد ۴ ص ۱۸۴. لسان المیزان، جلد ۶ ص ۹۵.

حدیث اول: در صحیح مسلم، سنن نسائی، و بیهقی و مصنف عبدالرزاق [۷۷۶] از «شهاب زهری» از عبدالله و حسن پسران محمد بن علی از پدرشان روایت کنند که او از علی بن ابی طالب شنیده که به ابن عباس می گفت: «تو مرد خودخواهی هستی! رسول خدا در فتح خیبر از آن [/ ازدواج موقت] و از خوردن گوشت الاغ اهلی، نهی فرمود». [۷۷۷]

این روایت با همین سند، با اندکی اختلاف، در صحیح بخاری، سنن ابی داود، ابن ماجه، ترمذی، دارمی و موطّأ مالک، مصنّف ابن ابی شیبه، مسند احمد و طیالسی و غیر آن‌ها نیز، آمده است. [۷۷۸]

حدیث دوم: از «ابی‌ذر» روایت کنند که گفت : «ازدواج موقت» برای ما، اصحاب رسول خدا (ص) تنها سه روز حلال شد و سپس رسول خدا (ص) از آن نهی فرمود.» [۷۷۹]

و اینکه گفت: «ازدواج موقت» برای ترس ما و جنگ ما بود». [۷۸۰]

حدیث سوم: در صحیح مسلم، سنن دارمی، ابن ماجه، ابی‌داود و غیر آن‌ها از سبره‌ی جهنی که در فتح مکه با رسول خدا (ص) بوده، روایت کنند که گوید : «پانزده روز در مکه اقامت کردیم . رسول خدا (ص) به ما اجازه دادند تا «ازدواج موقت» کنیم. من و مردی از خویشانم بیرون رفتیم . من تا حدودی زیبا و رفیقم اندکی بدقیافه بود . با هر یک از ما یک عدد «بُرد» [/ ردا] بود. بُرد من کهنه و بُرد عموزاده ام نو و تازه بود. به پایین یا بالای مکه رسیده بودیم که زنی جوان و گردن‌فراز روبهروی ما قرار گرفت . به او گفتیم آیا حاضری با یکی از ما «ازدواج موقت» کنی؟ گفت: مهریه چه می‌دهید؟ هر یک از ما «بُرد» خود را پهن کردیم. او شروع به بررسی کرد که رفیقم به او گفت : «بُرد» این کهنه و «بُرد» من نو و تازه است. جواب شنید: بُرد این هیچ عیبی ندارد، سه بار یا دو بار آن را تکرار کرد. سپس با او «ازدواج موقت» کردم. و از مکه بیرون نشدیم مگر آنکه رسول خدا (ص) آن را تحریم کردند». [۷۸۱]

---

[۷۷۶] (۲). عبارت متن از مصنف است.

[۷۷۷] (۳). صحیح مسلم، ص ۱۰۲۷ باب نکاح المتعة. سنن نسائی، باب تحریم المتعة . سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۱. مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۵۰۱. مجمع الزوائد، جلد ۴ ص ۲۶۵.

[۷۷۸] (۴). صحیح بخاری، جلد ۳ ص ۳۶ باب: غزوه خیبر و جلد ۳ ص ۱۶۴ باب: نهی رسول الله عن نکاح المتعة اخیرا، و باب، لحوم الحمر الأنسیه، جلد ۳ ص ۲۰۸ و جلد ۴ ص ۱۳۵، باب: الحیلة فی النکاح. سنن ابی داود، جلد ۲ ص ۹۰. سنن ابن ماجه، جلد ۱۳ حدیث ۱۹۶۱. سنن ترمذی، جلد ۵ ص ۴۸ و ۴۹. موطأ مالک، ص ۵۴۲ حدیث ۴۲، از باب: نکاح المتعة. مصنّف ابن ابی شیبه، جلد ۴ ص ۲۹۲. سنن دارمی، جلد ۲ ص ۱۴۰. مسند طیالسی، حدیث ۱۱۱. مسند احمد، جلد ۱ ص ۷۹ و ۱۳۰ و ۱۴۲ و فتح الباری، در باب‌های یاد شده ..

[۷۷۹] (۱). سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۷.

[۷۸۰] (۲). همان مرجع.

[۷۸۱] (۳). صحیح مسلم، ص ۱۰۲۴، باب نکاح المتعه، مجمع الزوائد، جلد ۴ ص ۲۶۴. سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۲ ..

در روایت دیگری گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: «ای مردم! من خود به شما اجازه دادم «ازدواج موقت» نمائید، حال، خداوند آن را تا روز قیامت حرام فرمود».[۷۸۲]

و در روایت دیگری گوید: «دیدم رسول خدا (ص) بین رکن [کعبه] و مقام [ابراهیم] ایستاده و می‌فرمود: ...».[۷۸۳]

و در روایات دیگری گوید : «رسول خدا (ص) در سال فتح، هنگامی که داخل مکه شدیم به ما فرمان متعه [/ ازدواج موقت] داد و هنوز بیرون نرفته بودیم که ما را از آن نهی فرمود».[۷۸۴]

و در روایت دیگری گوید: «من در زمان رسول خدا (ص) با زنی از بنی عامر «ازدواج موقت» کردم و دو بُرد سرخ فام مهریه دادم. سپس رسول خدا (ص) ما را از متعه [/ ازدواج موقت] نهی فرمود».[۷۸۵]

و در روایت دیگری گوید: «رسول خدا (ص) در فتح مکه از «متعه نساء» [/ ازدواج موقت] نهی فرمود».[۷۸۶]

و در روایت دیگر: «رسول خدا از «متعه» نهی کرد و فرمود: متعه از امروزتان تا روز قیامت حرام است».[۷۸۷]

و در سنن ابی‌داود و بیهقی و ... از «ربیع بن سبره» روایت کنند که گفت: «گواه

ص: ۳۹۳

بودم که پدرم حدیث می‌کرد: رسول خدا (ص) در «حجة الوداع» متعه را ممنوع کرد».[۷۸۸]

حدیث چهارم: «در صحیح مسلم، مصنف ابن ابی‌شیبه، مسند احمد و غیر آن ها از «سلمة بن اکوع» روایت کنند که گفت: «رسول خدا (ص) در سال [فتح] «اوطاس» ازدواج موقت را، سه روز، آزاد و سپس آن را ممنوع فرمود».[۷۸۹]

۱۳- اشکالات این احادیث

۱- در حدیث امام علی (ع) که مهمترین کتاب های حدیث اعمّ از صحاح و مسانید و سنن و مصنفات آن را روایت کرده‌اند، و ما از طریق چهارده مرجع آن را آوردیم، در آن تصریح شده بود که رسول خدا (ص) در غزوه خیبر «دو چیز» را حرام فرمود:

---

[۷۸۲] (۱). صحیح مسلم، ص ۱۰۲۵، سنن دارمی، جلد ۲ ص ۱۴۰. سنن ابن ماجه، ص ۶۳۱ حدیث ۱۹۶۲. طبقات ابن سعد، جلد ۴ ص ۳۴۸.

[۷۸۳] (۲). صحیح مسلم، ص ۱۰۲۵. مصنف ابن ابی شیبه، جلد ۴ ص ۲۹۲.

[۷۸۴] (۳). صحیح مسلم، ص ۱۰۲۵. سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۲ و ۲۰۴.

[۷۸۵] (۴). صحیح مسلم، ص ۱۰۲۷. سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۵.

[۷۸۶] (۵). صحیح مسلم، ص ۱۰۲۸. مصنف ابن ابی شیبه، جلد ۴ ص ۲۹۴

[۷۸۷] (۶). صحیح مسلم، ص ۱۰۲۷. و با شرح بیشتر در مصنف عبدالرزاق، جلد ۷ ص ۵۰۶. سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۳ ..

[۷۸۸] (۱). سنن ابی‌داود، جلد ۲ ص ۲۲۷، باب نکاح المتعة. سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۴ و ۲۰۵. طبقات ابن سعد، جلد ۴ ص ۳۴۸.

[۷۸۹] (۲). صحیح مسلم، ص ۱۰۲۳، حدیث ۱۴۰۵. مصنف ابن ابی شیبه، جلد ۴ ص ۲۹۲. مسند احمد، جلد ۴ ص ۵۵. سنن بیهقی، جلد ۷ ص ۲۰۴. فتح الباری، جلد ۱۱ ص ۷۳ ..

۱- نکاح متعه [/ ازدواج موقت].

۲- خوردن گوشت الاغ‌های اهلی.

سند تحریم «ازدواج موقت» در خیبر، تنها همین یک حدیث است، در حالی که سند تحریم گوشت الاغ های اهلی در خیبر، در روایات متعدد دیگری آمده، و در هیچ یک از آن ها اشاره‌ای به تحریم «ازدواج موقت» نشده است. در بخش آینده این دو نوع از تحریم را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف- تحریم ازدواج موقت در خیبر:

تحریم «ازدواج موقت» در خیبر، از سوی رسول خدا (ص)، با واقعیت تاریخی آن روز نمی سازد. چنانکه عدّه‌ای از دانشمندان مانند «ابن قیم» بر آن تصریح

ص: ۳۹۴

کرده‌اند.

ابن قیم در بخش: «زمان تحریم ازدواج موقت» در کتاب «زاد المعاد» خود گوید: «در فتح خیبر هیچ یک از صحابه با زنان یهودی «ازدواج موقت» نکردند، و در این باره از رسول خدا اجازه نخواستند، و هرگز هیچ کس آن را درباره غزوه خیبر روایت نکرده است، و در آن غزوه به هیچ روی یادی از متعه و انجام و تحریم آن نبوده است».[۷۹۰]

و گوید: «در خیبر زن مسلمان نبود، و زنان موجود در آن یهودی بودند، و جواز ازدواج با زنان اهل کتاب تا آن روز ثابت نیست، تنها پس از فتح خیبر بود که خداوند ازدواج با آن ها را حلال کرد و در سوره مائده (آیه ۵) فرمود: (الْیَوْمَ أُحِلَّ لَکُمُ ... وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ ...): «امروز برای شما حلال شد ... و زنان پاکدامن اهل کتاب پیش از شما ...»

و این «حلّیت» در سال‌های پایانی و پس از «حجة الوداع» یا در آن سال بود. پس، جواز ازدواج با زنان اهل کتاب در زمان فتح خیبر ثابت نیست ...».[۷۹۱]

«ابن حجر» در شرح حدیث مذکور، درباره «غزوه خیبر» گوید: «زمان فتح خیبر جای «ازدواج موقت» نبوده است. زیرا، در غزوه خیبر هیچ‌گونه متعه و ازدواج موقتی صورت نگرفته است».[۷۹۲]

---

[۷۹۰] (۱) زاد المعاد، جلد ۲ ص ۱۵۸، فصل: فی بحث زمن تحریم المتعة.

[۷۹۱] (۲). زاد المعاد، جلد ۲ ص ۲۰۴، فصل: فی اباحة متعة النساء ثم تحریمها.

[۷۹۲] (۳) فتح الباری، جلد ۹ ص ۲۲ ..

وی در شرح همین حدیث در باب : «منع رسول خدا (ص) از ازدواج موقت در سال های آخرین» از «سهیلی» نقل کند که گوید: «اشکال این حدیث آن است که می گوید: منع از «ازدواج موقت» در زمان فتح خیبر بوده، و این چیزی است که

ص: ۳۹۵

هیچ یک از سیره‌نویسان و راویان حدیث آن را به رسمیت نمی‌شناسند».[۷۹۳]

«ابن حجر» همچنین سخن «ابن قیم» را– که اخیراً گذشت– نقل کرده است.[۷۹۴]

ب– تحریم گوشت الاغ‌های اهلی در خیبر:

«ابن حجر» از ابن عباس روایت کند که او برای حلال بودن گوشت الاغ اهلی به این آیه استدلال کرده است : (قُلْ لا أَجِدُ فی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً): «بگو من در آنچه به سویم وحی شده، حرامی نمی‌بینم ...».[۷۹۵]

مؤلف گوید: ممکن است نهی رسول خدا (ص) از خوردن گوشت الاغ های اهلی، تنها مخصوص الاغ های اهلی خیبر، و به خاطر یکی از علت‌هایی بوده که در روایات زیر آمده است:

در صحیح بخاری از «ابی‌اوفی» روایت کند که گفت : «در «غزوه خیبر» دچار گرسنگی شدیم، و در حالی که دیگ ها می‌جوشید و برخی گوشت‌ها قریب پختن بود، جارچی رسول خدا (ص) ندا داد: از گوشت این خران هیچ نخورید و همه را به دور ریزید . ابن ابی اوفی گوید : به ما خبر دادند که نهی رسول خدا (ص) برای آن بود که «خمس» آن‌ها را جدا نکرده بودند. برخی هم گفته اند: رسول خدا (ص) به خاطر آنکه آن ها نجاست خوار بودند، از خوردن گوشت شان نهی فرمود».[۷۹۶]

و نیز، شاید سبب تحریم، چیزی است که ابوداود در کتاب خراجِ سنن خود، باب «تعشیر اهل الذمة » از «عرباض بن ساریه سلمی»[۷۹۷] روایت کرده که او گفته

ص: ۳۹۶

---

[۷۹۳] (۱) فتح الباری، جلد ۱۱ ص ۷۲.

[۷۹۴] (۲) فتح الباری، جلد ۱۱ ص ۷۴.

[۷۹۵] (۳) فتح الباری، جلد ۱۲ ص ۷۰: باب لحوم الخیل.

[۷۹۶] (۴) صحیح بخاری، باب: لحوم الخیل. شرح فتح الباری، جلد ۹ ص ۲۲.

[۷۹۷] (۵) ابونجیح، عرباض بن ساریه سلمی، از طریق وی (۳۱) حدیث از رسول خدا(ص) روایت کرده‌اند که صاحبان صحاح– غیر از بخاری و مسلم– آن‌ها را آورده‌اند. در سال ۷۵ هجری یا در فتنها ابن زبیر وفات یافت. مراجعه کنید: اسد الغابه، جلد ۳ ص ۳۹۹. جوامع السیره، ص ۲۸۱. تقریب التهذیب، جلد ۲ ص ۱۷ ..

است: در خیبر فرود آمدیم و اصحاب رسول خدا (ص) با او بودند. صاحب خیبر که مردی سرکش و بدخو بود، رو به سوی رسول خدا (ص) کرد و گفت: ای محمّد! آیا برای شما رواست که الاغ های ما را ذبح کنید، میوه هایمان را بخورید و زنان‌مان را بزنید؟ رسول خدا (ص) خشمگین شد و فرمود: «ای پسر عوف! اسبت را سورا شو و جار بزن و بگو که: آگاه باشید! این کشتزار برای هیچ مؤمنی حلال نیست ، و اینکه، همه برای نماز گرد هم آیند » گوید: همه جمع شدند. رسول خدا (ص) با آنان نماز گزارد و سپس برخاست و فرمود:

«آیا برخی از شما به تکیه‌گاه خویش تکیه زده و می‌پندارند خداوند چیزی را- جز آنچه در این قران است- حرام نکرده است؟ آگاه باشید که من موعظه نمودم و به چیزهائی امر و نهی کردم که به اندازه ی قرآن یا بیش از آن است. خداوند به شما اجازه نداده تا وارد خانه های اهل کتاب شوید مگر با اجازه آن ها، و حق ندارید زنان شان را بزنید و میوه هایشان را بخورید، و این حکم تا زمانی که مالیات و حقوق واجب‌شان را به شما می‌پردازند، برقرار است».[۷۹۸]

بنابر آنچه «ابن ابی اوفی» روایت کرده، اصحاب رسول خدا (ص) سبب نهی آن حضرت از خوردن گوشت الاغ های اهلی در آن روزها را، بیان داشته اند. برخی از آنان گفته اند: علت نهی آن بوده که «خمس» آن‌ها را نپرداخته بودند. این موضوع را روایاتی که درباره «غلول و خیانت» رسیده تأیید می‌کند. و شاید نهی رسول خدا (ص) نهی از «غارت» اموال دیگران بوده است. چنانکه در حدیث زیر است:

ص: ۳۹۷

در سنن ابی داود از مردی انصاری روایت کند که گفت : با رسول خدا (ص) به سفری رفتیم و مردم شدیداً به زحمت افتادند و نیازمند شدند، گوسفندانی را یافتند و آن ها را غارت کردند. دیگ‌های غذای ما می جوشید که رسول خدا (ص) کمان به دست سر رسید و با کمان خود دیگ ها را واژگون کرد. سپس گوشت‌ها را با خاک درآمیخت و فرمود: «غارت کردن حلال‌تر از مردار نیست»[۷۹۹]

دیگران هم که- چنانکه گذشت- گفتند: «نهی از خوردن گوشت الاغ های اهلی بدان سبب بود که آن ها نجاست خوار بودند».

و به هر حال، نهی از خوردن گوشت خران اهلی، ویژه خران اهلی موجود در «غزوه خیبر» بود.

همچنین است موضوع تحریم «نکاح متعه» [/ ازدواج موقت]، زیرا «عرباض بن ساریه » روایت کرد که آن یهودی سرکش بدخو به رسول خدا (ص) شکایت کرد و گفت : «آیا بر شما رواست که خران ما را بکشید و میوه هایمان را بخورید و زنان‌مان را بزنید؟» و رسول خدا (ص) همه را گرد آورد و به آنان گفت: «برای شما روا نیست داخل خانه‌های اهل کتاب شوید م گر با اجازه آن ها، و حق ندارید زنان شان را بزنید و میوه هایشان را بخورید. این حکم تا زمانی که آن‌ها مالیات و حقوقی را که بر عهده دارند می پردازند، برقرار است».

---

[۷۹۸] (۱). سنن ابی‌داود، جلد ۲ ص ۶۴ ..

[۷۹۹] (۱) سنن ابی‌داود، جلد ۳ ص ۶۶. باب: فی النهی عن النهبی ..

بنابراین، نهی رسول خدا در این باره هم، تنها نهی از زدن زنان اهل کتابی بوده که «جزیه و مالیات» می‌دادند و نهی از نکاح متعه [/ ازدواج موقت] نبوده است.

داستان «غزوه خیبر» چنین بود که گذشت . جز آنکه یکی از موافقان تحریم متعه، روایتی را خلق و آن را از قول نواده‌های امام علی (ع) به آن حضرت نسبت داده که به ابن عباس موافق متعه فرموده : «تو مرد خودخواهی هستی» و به او خبر داده که رسول خدا (ص) در «غزوه خیبر» از «متعه نساء» [/ ازدواج موقت] نهی

ص: ۳۹۸

فرموده، و از خوردن گوشت خران اهلی نیز، این مبتکر خلّاق فراموش کرده که امام علی (ع) همان کسی است که می‌فرمود: «اگر عمر از ازدواج موقت منع نکرده بود هیچ کس زنان نمی‌کرد مگر نگون‌بخت شقی»[۸۰۰]

و شگفت‌آورتر آنکه، اینان در اینجا از قول نواده های امام علی (ع) روایت تحریم «ازدواج موقت» را به آن حضرت نسبت داده‌اند، و با همین ترکیب سندی، روایت دیگری ساخته و گفته اند: «امام علی (ع) دستور فرمود تا «حج» را از «عمره» جدا سازند! و بعید نیست که خالق و مبتکر هر دو روایت یکی باشد».

۲- همچنین است حال آنچه که از ابوذر روایت کرده‌اند:

اینان- چنانکه گذشت- از ابوذر روایت کردند که گفته است: «متعه حج» ویژه اصحاب محمد (ص) بود. و این رخصتی بود از آنِ ما!» و درباره‌ی «متعه نساء» [/ ازدواج موقت] نیز، روایت کرده‌اند که گفته است: «ازدواج موقت» تنها برای ما اصحاب رسول الله (ص)، به مدت سه روز، حلال شد و سپس رسول خدا (ص) از آن نهی فرمود ». و اینکه گفته است: «ازدواج موقت» به خاطر بودن ما در خوف و جنگ بود».

و شگفت آنکه در هر روایت ابوذر، در این جا و آنجا، در هر دو طریق، «ابراهیم تیمی» و «عبدالرحمن بن اسود» قرار دارند، و حالِ این دو روایت حال همان دو روایتی است که به امام علی (ع) نسبت دادند.

۳ و ۴- اما روایت «سبره‌ی جهنی»، صحیح آن همان است که در اول بحث از صحیح م سلم و مسند احمد و سنن بیهقی آوردیم که: «رسول خدا (ص) به آنان اجازه فرمود «ازدواج موقت» کنند، و اینکه او با زنی از بنی عامر «عقید موقت» بست و ردای خود را «مهریه» داد و سه روز با وی بود، سپس رسول خدا فرمود : «هر کس چیزی از این زنان «متعه شده» نزد خود دارد آنان را آزاد نماید» یعنی:

ص: ۳۹۹

رسول خدا (ص) آنان را فرمود تا از زنانی که با آنان «ازدواج موقت» کرده‌اند، جدا شده و آماده خروج از مکه باشند . پس از چندی «توجیه‌کنندگان» کار خلیفه عمر وارد صحنه شدند و عبارات این ر وایت را تحریف کردند و جمله: «لیخلّ سبیلها/ راه آنان را باز بگذارد» را به جمله: «انها حرام من یومکم هذا الی یوم القیامة / این‌ها از امروزتان تا روز قیامت،

[۸۰۰] (۱). مصادر آن را در گذشته آوردیم ..

حرام شدند» و امثال آن تبدیل کردند تا نشان دهند که «ازدواج موقت» در فتح مکه حرام شده [نه توسط خلیفه] اما چون این روایت با روایات دیگری که درباره ی «حرمت» متعه دارند، تناقض دارد، برخی از آن ها با صراحت می گویند که «تحریم» پیش از «فتح مکه» و در زمان «فتح خیبر» بوده، و برخی می‌گویند: جواز و حرمت هر دو پس از فتح مکه بوده، و چون خود را به صحت و درستی همه این روا یات ملتزم می دانند، نیازمند آن شدند تا برای این تناقض آشکار جوابی دست و پا کنند و بدین خاطر، چیزی را به شریعت محمّدی (ص) نسبت دادند که ساحت مقدس اسلام شدیداً از آن بری و بیزار است، و گفتند: «این واقعه چند بار «نسخ» گردیده است!» که شرح آن چنین است:

۱۴- نسخ حکم ازدواج موقت

«مسلم» در صحیح خود عنواین دارد به نام : «باب نکاح متعه و بیان اینکه، حلال شد و سنخ گردید، سپس حلال شد و نسخ گردید، و پس از آن، حکم نسخ تا روز قیامت باقی ماند.»

ابن کثیر در تفسیرش گوید : «شافعی و گروهی از علما بر آنند که : ازدواج موقت حلال شد و نسخ گردید، سپس حلال شد و دوباره نسخ گردید».[۸۰۱]

ص: ۴۰۰

ابن عربی گوید:[۸۰۲] «حکم «ازدواج موقت» دوبار دچار «نسخ» شد و سپس حرام گردید».

زمخشری نیز در کشاف به آن اشاره کرده است.[۸۰۳]

و دیگران گفته اند: «نسخ» بیش از دو بار واقع شده است.[۸۰۴] و حق با این گروه اخیر است . چه، اگر تکرار «نسخ» در یک حکم را به خاطر رفع تناقض احادیث بپذیریم، به ناچار باید بگوییم که تکرار نسخ به تعداد احادیث متناقض است!!».

بنابراین، آنچه قرطبی پس از آورد سخن «ابن عربی» نقل می‌کند صحیح است. او می گوید: «دانشمند دیگری که طرق احادیث «ازدواج موقت» را جمع کرده گرفته است : مقتضای این احادیث آن است که حکم «ازدواج موقت» هفت بار حلال و حرام شده باشد. زیرا: «ابن عمره» روایت کرده که این حکم در اوائل اسلام بوده است. سلمة بن اکوع روایت کند که مربوط به سال فتح «اوطاس» است. از روایات [منسوب به] علی (ع) برمی‌آید که در «فتح خیبر» بوده. روایت ربیع بن سبره «حلیت» آن را به «فتح مکه» مربوط می‌کند. طرق این روایات همه در صحیح مسلم آمده است. در غیر صحیح مسلم از قول علی (ع) روایت کند که نهی آن در «غزوه تبوک» بوده است. در سنن ابهداود از ربیع بن سبرة روایت کند که نهی از آن [/ ازدواج موقت] در «حجة الوداع» بوده است. و ابن داود این روایت اخیر را صحیح ترین روایات این

---

[۸۰۱] (۱). تفسیر ابن‌کثر، جلد ۱ ص ۴۷۴، در تفسیر آیه\i(فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ...)\E ..

[۸۰۲] (۱). سخنان مشروح او می‌آید.

[۸۰۳] (۲) تفسیر کشّاف، جلد ۱ ص ۵۱۹.

[۸۰۴] (۳). ابن رشد در بدایة المجتهد، جلد ۲ ص ۶۳، گوید: پنج بار واقع شده ..

باب می‌داند. و عمرو از حسن روایت کند که، پیش از آن و بعد از آن [/ حجة الوداع] حلال نشده است. این سخن از قول «سبره» نیز روایت شده است.

و این‌ها هفت موضعی هستند که «متعه» [/ ازدواج موقت] در آن‌ها حلال و

ص: ۴۰۱

سپس حرام شده است ...».[۸۰۵]

***

بدین‌گونه، التزام پیروان مکتب خلفا به صحت احادیث وارد در کتاب هایی که نام صحیح یافته‌اند، آنان را بدان‌جا کشانیده که بگویند: «حکم متعه [/ ازدواج موقت] در شرع اسلام بارها «نسخ» گردیده است.» و چه نیکو است سخن «ابن قیم» در این باره، او می گوید: «یقیناً چنین نسخی در شریعت بی سابقه است، و همانند آن در اسلام نشدنی است [۸۰۶] و چه سخیف است سخن «ابن عربی» که در این‌باره گوید: «اما این باب [/ نسخ مکرر] با وضوح و استحکام تمام در ناسخ و منسوخِ احکام ثابت است. و از عجایب این شریعت آن‌که «نسخ مکرر» در آن واقع می‌گردد ...!!».[۸۰۷]

اضافه بر آنچه آوردیم، نمی دانم چگونه می توان حتی یکی از این روایات را صحیح دانست در حا لی که به «تواتر» از «عمر» نقل کرده‌اند که او گفته است:

(متعتان کانتا علی عهد رسول الله (ص) أنا أنهی عنهما: متعة النساء و متعة الحج): «دو متعه در زمان رسول خدا (ص) جاری بود که من از آن‌ها نهی می‌کنم «متعه نساء [ازدواج موقت] و متعه حج».

و در عبارت دیگری گوید: «و احرّمهما»: و آن دو را حرام می‌کنم.».[۸۰۸]

چگونه می شود یکی از این روایات صحیح باشد، در حالی که در روایت صحیح از جابر گوید : «ما در زمان رسول خدا (ص) و ابوبکر و عمر متعه [/ ازدواج موقت] می‌کردیم؟».

ص: ۴۰۲

و در روایت دیگری گوید: «تا آنکه اواخر خلافت عمر شد و ...».

و در روایت دیگر گوید: «ما در زمان رسول خدا (ص) و ابی‌بکر با مقدار خرما و آرد، «متعه» می‌کردیم، تا آنکه عمر به خاطر اقدام «عمرو بن حریث» آن را ممنوع کرد».[۸۰۹]

---

[۸۰۵] (۱) تفسیر قرطبی، جلد ۵ ص ۱۳۰ و ۱۳۱.

[۸۰۶] (۲). زاد المعاد، جلد ۲ ص ۲۰۴.

[۸۰۷] (۳). شرح ترمذی، جلد ۵ ص ۴۸- ۵۱.

[۸۰۸] (۴). مصادر این روایت در اول بحث« متعه حج و متعه نساء» گذشت و نیز، مراجعه کنید: زاد المعاد، جلد ۲ ص ۲۰۵ ..

و چگونه ممکن است یکی از این روایات صحیح باشد، و شخص «عمر» و هیچ یک از صحابه و تابعین تا زمان ابن‌زبیر آن را نشنیده باشد؟ و هیچ یک از مسلمانان در طول این دوران از آن باخبر نشده باشد؟ چه، اگر وجود می داشت، عمر را از آن آگاه می‌کردند، و به استشهاد می‌نمودند و هیئت حاکمه خلافت تا دوران ابن زبیر آن را منتشر ساخته و به استناد می‌کردند. به ویژه که معارضان و مخالفان تحریم مانند، ابن عباس و جابر و ابن مسعود و دیگران، ایشان را با استناد به سنت رسول خدا (ص) مجاب و محکوم می کردند، و دیگران را بر آن گواه می گرفتند و از کسانی مانند اسماء مادر ابن‌زبیر سئوال می‌کردند. و علی (ع) و ابن‌عباس آشکارا می‌گفتند: «اگر عمر از «ازدواج موقت» نهی نکرده بود هیچ کس جز نگون بخت شقی، زنا نمی‌کرد» و هیچ کس هم نگفت که رسول خدا (ص) از آن هی فرموده است.

بله، این مقدار را می پذیریم که، این گونه احادیث خیرخواهانه جعل گردید تا موضع خلیفه عمر در این باره را تدیید و اشکالات وارد بر او را دفع نماید ! همان‌گونه که احادیث جداسازی حج از عمره و برگزاری حجّ تنها نیز، برای خیرخواهی و دفع ایرادات وارد بر او وضع گردید . و این همانند احادیثی است که در فضیلت خواندن سوره های قرآن برای خیرخواهی و ثواب جعل و وضع کردند.

«نواوی» در تقریب [۸۱۰] خود گوید: «جاعلان و حدیث سازان چند گروهند که خطرناکترین و زیانبارترین آن ها کسانی‌اند که منسوب به زهد و ترک دنیا هستند و احادیث را برای خیرخواهی و ثواب می سازند و مردم سا خته‌های آن‌ها را به خاطر اعتماد برای‌شان می‌پذیرند».

و در شرح آن گوید : «از نمونه‌های آنچه برای خیرخواهی و ثواب ساخته شده، روایتی است که حاکم با سند خود تا ابوعمار مروزی روایت کند که، به ابوعصمت، نوح بن ابی مریم گفته شد : تو چگونه از قول عکرمه از ابن عباس این همه روایت را در فضیلت تک تک سوره‌های قرآن به دست آورده ای، در حالی که هیچ یک از آن ها نزد اصحاب عکرمه نیست؟! او گفت: من دیدم مردم از قرآن روی گردان شده و به فقه ابی حنیفه و مغازی ابن اسحاق روی آورده‌اند، بدین خاطر، این احادیث را برای ثواب و خیرخواهی جعل کردم ...!!». [۸۱۱]

و احادیث ساخته شده در تأیید موضع «عمر» در نهی از «متعه حج و متعه نساء » از قبیل است. به ویژه آنچه درباره «نهی رسول خدا (ص)» از متعه [/ ازدواج موقت] روایت شده که به نظر ما، بعد از دوران ابن‌زبیر و پیش از عصر تدوین حدیث، ساخته شده است، یعنی در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری برای توجیه کار عمر جعل گردیده است.

خلاصه، یکی از آنان حدیثی ساخت و گفت : رسول خدا (ص) در غزوه خیبر از «متعه نساء» [/ ازدواج موقت] نهی فرمود.

و دیگری گفت: رسول خدا (ص) آن را حلال و در عمره‌ی قضیه حرام فرمود.

---

[۸۰۹] (۱). مصادر این روایات در بحث« سبب تحریم عمر از متعه نساء» گذشت ..

[۸۱۰] (۱). تقریب النواوی، حافظ محی‌الدین نواوی.

[۸۱۱] (۲). تدریب الراوی، در شرح نواوی، سیوطی جلد ۱ ص ۲۸۲ ..

و سومی گوید: این حکم در «فتح مکه» بوده است.

و چهارمی می‌گوید: در سال فتح «اوطاس» بوده است.

ص: ۴۰۴

و پنجمی گوید: در «غزوه تبوک» واقع شده است.

و ششمی گفته است: «در حجة الوداع» بود.[۸۱۲] و بدین‌گونه، هر یک از آنان می خواهد بگوید که: «حلّیت و حرمت» با هم و در زمان و مکان خاص و در دوران رسول خدا (ص) واقع گردیده، و تحریم «عمر» نیز، بدین خاطر بوده است.

باری، احادیث با هم تناقض دارند و دانشمندان مکتب خلفا به دنبال رفع این تناقض بر آمده و عذری جز آنچه که موجب نقض شریعت اسلامی است نیافتند و آن را به رسول خدا (ص) بستند و با آنکه افترای به شرع محمدی بود، بدان تمسک جستندو گفتند: «این حکم دو بار حلال و دو بار نسخ گردید. و گفتند: حلال شدن و سنخ آن بیش از این بوده و تا هفت بار تکرار شده است!!».

آری، اینان تا آگاه که به صحت این گونه احادیث ملتزم بوده و بر این سخن خویش محافظت کنند، توهین به اسلام را فاجعه بزرگ و ویرانگر ندانند.!!

علمای مکتب خلفا در تأیید تحریم متعه [/ ازدواج موقت] به وسیله این احادیث سودها برده‌اند. نمونه آن، دساتان یحیی بن اکثم[۸۱۳] و مأمون در اوایل قرن سوم هجری است که «ابن خلکان» آن را از قول محمد بن منصور- بدین‌گونه- روایت کرده است: گوید: «ما با مأمون خلیفه عباسی در راه شام بودیم که وی دستور داد ندا کنند : «ازدواج موقت حلال است» یحیی بن اکثم به من و

ص: ۴۰۵

«ابی‌العیناء» گفت: صبح زود به نزد او بروید و اگر جای سخن گفتن بود با او سخن بگوئید وگرنه سکوت کنید تا من وارد شوم.

گوید: نزد مأمون رفتیم، دیدیم مسواک می کند و خشمگینانه می گوید: «دو متعه بود که در زمان رسول خدا و ابی بکر انجام می‌شد و من از آن دو نهی می کنم!! تو که هستی ای «جُعَل» تا از آنچه رسول خدا (ص) و ابوبکر (رض) انجام

---

[۸۱۲] (۱). ابن حجر در فتح الباری، جلد ۱۱ ص ۷۳، بدین‌گونه آن را سلسله‌وار آورده است.

[۸۱۳] (۲). ابومحمد یحیی بن اکثم مروزی، از فرزندان اکثم بن صیفی اسدی بود که متوکل او را مقام« قاضی القضات» بخشیده و اداره امور مملکت اسلامی را بدو سپرد. منسوب به عمل قوم لوط بوده و شاعر درباره او گفته است:

« متی تصلح الدنیا و یصلح اهلها و قاضی القضاة المسلمین یلوط»

یعنی: رد چه وقت دنیا و اهل دنیا اصلاح می‌گردند، در حالی که قاضی القضات مسلمین لواط می‌کند». و دیگری درباره او گفته است: او قاضی‌ای است که زنا را موجب حد شرعی می‌داند، ولی بر لواط کار نزد او باکی نیست. وی در سال ۱۴۲ ه- وفات کرد. و فیات الاعیان، جلد ۵ ص ۱۹۷- ۲۱۳ ..

داده‌اند، نهی کنی»؟! «ابوالعیناء» به محمد بن منصور اشاره و گفت: «مردی که درباره عمر بن خطاب چنین می‌گوید، ما با او سخن بگوئیم»؟! گوید: بدین سبب خویشتن‌داری کردیم تا «یحیی بن اکثم» آمد و نشست و ما هم نشستیم.

مأمون به یحیی گفت: «چه شده، تو را برافروخته می بینم؟» یحیی گفت: این اندوه از فاجعه ای است که در اسلام رخ داده!

مأمون گفت: چه چیز در آن حادث شده؟

گفت: ندای بر حلّیت زنا!

مأمون پرسید: زنا!

مأمون پرسید: زنا؟!

یحیی گفت: آری، متعه [/ ازدواج موقت] زناست!

مأمون گفت: این را از کجا می‌گوئی؟

یحیی گفت: از کتاب خدای عزّوجلّ و حدیث رسول الله (ص):

خدای متعال فرموده: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ- إِلَى قَوْلِهِ:- وَ الَّذينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ إِلَّا عَلى أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنِ ابْتَغى وَراءَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ العادُونَ)- یعنی «براستی که مؤمنان رس‌تگار شدند- تا آنجا که فرموده:- آنان که دامن خویش نگه می دارند. و جز با همسران یا کنیزان خویش نمی آمیزند. اینان سرزنش نشوند. و هر کس راهی جز آن برگزیند آنان همان تجاوزکارانند».

بعد گفت: ای امیرمؤنمان! همسر موقت ملک یمین [/ کنیز] است؟ مأمون گفت: خیر، یحیی گفت: همسر موقت همان همسری است که ارث می برد و ارث می گذارد و اولادش ملحق می گردد[۸۱۴] و شرایط آن را دارد؟ مأمون گفت : خیر، یحیی گفت: پس هر که از این دو [/ ازدواج دائم و کنیزِ در اختیار] فراتر رود از تجاوزکاران است.

ای امیرمؤنمان! این «زهری» است که از عبدالله و حسن فرزندان محمد بن حنفیه، از پدرشان از علی بن ابی طالب (رض) روایت می‌کند که گوید: «رسول خدا (ص) به من دستور داد تا با صدای بلند «نهی از متعه و تحریم آن» را اعلام دارم. و این بعد از آنی بود که آن حضرت به انجامش فرمان داده بود».

---

[۸۱۴] (۱). قبلًا گذشت که در مکتب اهل بیت(ع) اولاد متعه[/ ازدواج موقت] با اولاد« ازدواج دائم» از همه جهات یکسانند.

مأمون رو به سوی ما کرد و گفت : این حدیث از «زهری» مسلّم و محفوظ است؟ گفتم : آری ای امیرمؤمنان! عده‌ای از جمله «مالک» (رض) آن را روایت کرده‌اند. مأمون گفت: استغفرالله [/ از خدا آمرزش می‌خواهم]، ندا در دهید که «متعه» [/ ازدواج موقت] حرام است. و چنین کردند».

ابواسحاق، اسماعیل بن حمّاد بن زید، فقیه مالکی مذهب، روزی از «یحیی بن اکثم» سخن راند و مقامش را بسیار بزرگ شمرد و گفت:

او را در اسلام دورانی است که برای هیچ کس مانند آن نبوده، و این روز را یادآور شد».[۸۱۵]

***

آری، دانشمندان مکتب خلفا در هنگام بحث و مناظره به این احادیث

ص: ۴۰۷

احتجاج و استناد می‌کنند، و هنگامی که با سخن قطعی و مسلّم خلیفه عمر مواجه می شوند و می‌پذیرند که او گفته است: «دو متعه در زمان رسول خدا (ص) انجام می شد و من از آن دو نهی می‌کنم و بر انجام آن کیفر می دهم» می‌گویند: «خلیفه اجتهاد کرده است!» بنابراین، خداوند فرموده، رسول خدا (ص) فرموده، و خلیفه عمر [در مقال آن] اجتنهاد کرده است!!![۸۱۶]

فشرده این بحث:

به تواتر ثابت شد که خلیفه عمر گفته است: «دو متعه در زمان رسول خدا (ص) دایر بود و من اکنون از آن دو نهی کرده و بر انجام‌شان کیفر می‌دهم» که بحث متعه حج گذشت و تعریف متعه نساء در مکتب خلفا آن است که : «مردی زنی را با اذن ولیّ او در حضور دو شاهد با مدّت معین به ازدواج خود درآورد و مهر توافق شده را به او بپردازد و در پایان مدت چیزی بر عهده زن نباشد مگر عدّه که یقین کند باردار نیست؛ چون فرزند، بدون شک [به پدر] ملحق می‌شود. و اگر باردار نبود می‌تواند با دیگری ازدواج نماید. و عدّه او یکبار عادت ماهیانه است. و از یکدیگر ارث نمی‌برند. و اگر مدّت به سر آمد و خواستار تمدید آن شدند، باید مهر دیگری به او بپردازد».

امّا تعریف آن در مکتب اهل‌البیت آن است که: «زن یا شخصاً خود را تزویج می‌کند یا وکیل او- و اگر صغیره است ولیّ او- وی را با مهر معلوم و مدت معین به ازدواج مردی که می تواند با او ازدواج کند درمی آورد؛- مردی که ازدواج با او هیچ مانع شرعی نسبی یا سببی یا رضاعی یا عدّه یا حصان نداشته باشد و چون مدت به سرآید، با شوهر بقیه مدت را به او ببخشد، از او جدا می‌شود. و زن پس از جدائی، اگر آمیزش کرده و در سن یائسگی نباشد، به مقدار دو بار

ص: ۴۰۸

[۸۱۵] (۲). و قیات الاعیان، جلد ۵ ص ۱۹۹ و ۲۰۰، نشر« مکتبة النهفتة المصریة » چاپ، مکتبة السعادة، سال ۱۹۴۹ میلادی ..

[۸۱۶] (۱). مراجعه کنید: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، معتزلی، جلد۳ ص ۳۶۳ در جواب طعن هشتم ..

عادت ماهیانه عدّه نگه می دارد، و اگر از کسانی است که عادت نمی شود به مقدار چهل و پنمج روز صبر می کند، و اگر آمیزش انجام نشده همانند زن مطلقه پیش از آمیزش است و عدّه‌ای بر او نیست. و حال فرزند در ازدواج موقت، در همه احکام، حال فرزند در ازدواج دائم است».

متعه یا ازدواج موقت در کتاب خدا:

خداوند سبحان می فرماید: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَريضَةِ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَليماً حَكيماً):

«و زنانی را که از آنان کام جستید، مهریه واجب آن‌ها را بپردازید. و اگر بعد از مهریه معیّن بر چیزی توافق کردید بر شما باکی نیست که خداوند علیم و حکیم است.»[817]

این آیه در مصحف [تفسیری] ابن‌عباس (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ- الی اجل مسمّی-) آمده و ابیّ‌بن کعب و سعید بن جبیر و سدّی نیز آن را اینگونه قرائت کرده و قتاده و مجاهد نیز آن را روایت کرده‌اند.

ازدواج موقت در سنّت:

از ابن‌مسعود، گوید: «رسول خدا (ص) اجازه فرمود که زنان را با دادن لباس و جامه برای مدّت معین به ازدواج خود درآوریم.» سپس این آیه را تلاوت کرد : (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَ لا تَعْتَدُوا ...): «ای مؤمنان! پاکیزه‌هائی را که خدا بر شما حلال کرده حرام مکنید و از حد تجاوز ننمائید ...».[818]

و از جابر و سلمة بن اکوع، گویند: «منادی رسول خدا (ص) به سوی ما آمد و

ص: ۴۰۹

گفت: «پیامبر (ص) به شما اجازه فرمود تا ازدواج موقت نمائید».

و از سبزه ی جهنی، گوید : «رسول خدا (ص) به ما اجازه ازدواج موقت داد و من با مرد دیگری نزد زنی از بنی عامر رفتیم و خود را به او معرفی نم ودیم و او گفت : مهریه چه می دهی؟ من گفتم : ردایم را ... و او گفت : تو و ردایت مرا بسنده‌اید. پس از آن سه روز نزد او درنگ کردم تا آنگاه که رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس چیزی بر عهده یکی از زنانِ متعه شده دارد آن را بر او ببخشد و آزادش نماید.»

و از ابو سعید خدری، گوید: «ما در زمان رسول خدا (ص) با دادن جامه ازدواج موقت می‌کردیم.»

و از اسماء دختر ابی‌بکر، گوید: «در زمان رسول خدا (ص) آن را انجام دادیم».

---

[817] (۱). نساء/ ۲۴.

[818] (۲). مائده/ ۸۷ ..

و از جابر، گوید: آن ایّام، در زمان رسول خدا و ابی بکر و عمر، با دادن مقداری خرما و آرد ازدواج موقت می کردیم، تا آنگاه که در اواخر خلافت عمر «عمرو بن حریث» با زنی ازدواج موقت کرد و آن زن باردار شد و عمر از آن نهی کرد.»

و در روایتی گوید: «عمرو بن حریث دختری باکره از بنی عامر بن لؤی را عقد موقت کرد و او باردار شد و عمر گفت : «برخی مردان را چه شده که متعه می کنند و گواه عادل نمی‌گیرند؟ هر کس متعه کرده و گواه نگرفته باشد حدّش می‌زنم!» و مردم آن را از او پذیرفتند.»

و در روایتی گوید: «ربیعة بن امیّة بن خلف زنی غیر عرب را با گواهی دو زن به عقد [موقت] خود درآورد و آن زن باردار شد و عمر بر فراز منبر رفت و گفت: «اگر پیش از این اعلام کرده بودم اکنون رجم می‌کردم.».

و در روایتی گکوید: «سلمة بن امیّه، آزاد شده حکیم بن امیّه را متعه کرد و او

ص: ۴۱۰

بچه آورد و وی انکار نمود و عمر از متعه نهی کرد و گفت: «اگر مردی را نزد من آوردند که متعه کرده باشد و محصن [/ زن‌دار] باشد، او را رجم می‌کنم و اگر محصن نباشد تازیانه‌اش می‌زنم.».

و پس از نهی عمر بود که ازدواج موقت در جامعه اسلامی حرام شد و خلیفه عمر همچنان بر تحریم آن پای فشرد.

عمران بن سوده روایت کرده و گوید : «به خلیفه عمر گفته است : «نصیحتی برای تو دارم» و عمر گفته است: «آفرین بر این ناصح! بیاور!»

گوید گفتم: «امتّت بر تو عیب می‌گیرند که عمره را در ماه‌های حج حرام کرده‌ای، در حالی که رسول خدا و ابوبکر چنین نکرده‌اند و آن حلال است.»

عمر گفت: «آن‌ها اگر در ماه های حج عمره گزارند آن را کافی می دانند و م‌که از وجودشان خالی می ماند، پس کار درستی کرده‌ام.»

گفتم: «می گویند تو متعه ی نساء [/ ازدواج موقت] را حرام کرده ای، در حالی که این رخصتی خدائی بود و ما با مقدار چیزی متعه می‌کردیم و پس از سه روز جدا می‌شدیم.»

عمر گفت: «رسول خدا آن را در زمان تنگنا و ضرورت حلال کرد و پس از آن مردم به فراخی و وسعت رسیدند و اکنون هر که خواهد می‌تواند با مقدار چیزی ازدواج کند و پس از سه روز با طلاق جدا شود.»

مؤلف گوید: «آیا با این دستاویز، که انجام عمره در ماه های حج به خالی ماندن مکه از وجود عمره گزاران در بقیه سال می‌انجامد، تحریم این حلال خداوندی جایز می‌گردد؟!

و درباره ازدواج موقت نیز، آیا مسافرت اختصاص به عصر رسول خدا (ص) داشت که در سفر به اذن آن حضرت متعه می‌کردند؟ و اکنون مسافری که ماه‌ها و سال‌ها در سفر است چه باید بکند؟ همچنین فردی که نمی‌تواند در وطن خود

ص: ۴۱۱

ازدواج دائم نماید، آیا غریزه جنسی اش را انکار کرده، یا در نهان به جامعه خیانت می کند، یا جامعه- بدان‌گونه که در جوامع معاصر رایج است- زنای آشکارش را به رسمیت می‌شناسد؟

امّا آنچه که خلیفه یادآور شده که: «با مقدار چیزی ازدواج کند و پس از سه روز با طلاق جدا گردد» اگر این ازدواج سه روزه با توافق و نیّت قبلی زوجین باشد که عینا همان ازدواج موقت است، و اگر زوج در درون خود نیّت جدائی داشته باشد که این مکر و فریب و خیانت به زوجه است و اسلام آن را امضا و تأیید نمی‌کند.».

این گفتگوی خلیفه و دیگر سخنان او درباره ی «متعه» و نیز احادیث صحابه از رسول خدا (ص) و اخبار آن‌ها به اینکه در زمان پیامبر و ابی‌بکر و عمر متعه کرده‌اند، همه این‌ها اثبات می‌کند که آنچه از رسول خدا (ص) درباره‌ی تحریم متعه روایت شده، همگی ساخته شده ی بعد از عصر عم ر است، و گرنه خود او بدان ها استشهاد می کرد و صحابه نمی گفتند تحریم در اواخر خلافت او صادر شده است . و نیز، بدین خاطر بود که علی و ابن عباس گفتند: «اگر نهی عمر نبود، هیچکس زنا نمی‌کرد مگر شقیّ و بدبخت!».

چنانکه پس از رسول خدا (ص) صحابه‌ای چون علی و ابن مسعود و ابن عباس و اسماء و ابوسعید خدری و جابر، و سلمه و معبد دو پسر امیّه، و معاویة بن ابی‌سفیان و عمران بن حصین بر حلیّت آن باقی می‌ماندند.

و از تابعین هم، طاووس و عطا و سعید بن جبیر و سایر فقهای مکه و اهل یمن همگی آن را حلال می‌دانستند.

اما کسانی که در تحریم متعه پیرو عمر شدند، برخی از آن ها به روایات ساختگیِ نسبت داده شده به رسول خدا (ص) اعتماد کردند و گروه دیگری گفتند: «خلیفه در این باره، اجتهاد کرده است» و اجتهاد خلیفه را دین خود گرفتند!

ص: ۴۱۲

در گذشته نمونه‌هایی را یادآور شدیم که خلفا احکام اسلامی را با نظر شخصی خویش درآمیختند و بعد، پیروان شان آن را اجتهاد نامیدند. اکنون اگر کسی سیره و فقه ایشان را مورد بررسی قرار دهد، این روش را وجه امتیاز مکتب آن ها از مکتب امامان اهل‌البیت می‌یابد، چون امامان اهل‌البیت- چنانکه خواهد آمد- در این روش با آن‌ها مخالفت کردند.

رمز پیدایش تناقض در روایات منسوب به رسول خدا (ص):

در پایان می گوئیم: همان‌گونه که گذشت، ما در روایات منسوب به رسول خدا (ص) درباره‌ی «عمره‌ی تمتع» نوعی تناقض دیدیم. چون در برخی از آن‌ها آمده بود که رسول خدا (ص) حجّ تنها به جای آورد و از جمع میان عمره و حج با هم نهی فرمود، و در روایات دیگر آمده بود که آن حضرت در حجة الوداع فرمان به عمره ی تمتع در حج داد و تمام

کسانی که در آن مراسم حاضر بودند آن را انجام دادند . حال، سئوال این است که : این تناقض چگونه در حدیث رسول خدا (ص) پدید آمده است؟

پاسخ آن است که : حادیث روایت شده از رسول خدا (ص) که می گویند: آن حضرت فرمان به انجام حجّ تنها داد و از عمره‌ی تمتع نهی کرد، این احادیث تنها برای تأیید دیدگاه خلفای حاکم ساخته و پرداخته شده است؛ دیدگاهی که فرمان به جدائی حج و عمره می‌داد و از انجام عمره‌ی تمتع نهی می‌کرد!

و اینک بر ماست که هرگاه دو حدیث متناقض دیدیم، آن را که با رأی سلطه حاکم موافق است رها سازیم.

ص: ۴۱۳

۷- اجتهاد از قرن دوّم به بعد و استنباط احکام از عمل صحابه

حقیقت اجتهاد، دگرگونی و دلایل صحت عمل به آن:

حقیقت اجتهاد- چنانکه پیش از این اشاره کردیم- عمل به رأی است، و خاستگاه آن، عمل صحابه و خلفا به آرای شخصی خویش، و اقتدای پیروان آن‌ها بدان‌هاست که شرح آن چنین است:

دوالیبی گوید: «صحابه گاهی با قضایائی روبه رو می‌شدند که در کتاب و سنّت برای آن نصیّ نمی دیدند. و چون چنین بود به اجتهاد پناه می بردند، که آن را «رأی» هم می گفتند، همان گونه که ابوبکر (رض) انجام می‌داد ... و همچنین عمر ...».

او سپس به نامه ی عمر برای شریح او ابوموسی استشهاد کرده و گوید : «صحابه چنان نبودند که در اجتهاد خویش بر قواعد مقرّر یا موازین شناخته شده ای متّکی باشند. تنها تکیه گاه آن‌ها چیزی بود که از روح تشریع درک و لمس کرده بودند ...» سپس گوید:

«و این شناخت برای کسانی که پس از آن‌ها [/ صحابه] آمده‌اند، بدین سادگی آماده نشده است ... لذا این اجتهاد، پس از آن‌ها، در تطوّر و دگرگونی محسوس و

ص: ۴۱۴

تأثیرپذیری فراوان از محیط زندگی مجتهد، قرار گرفت، و هر چه مجتهدان و عصر تنزیل دور می شدند، نزاع علمی در مادّه احکام شدت می گرفت. این معضل، مردان اجتهاد را بر آن د اشت که برای اجتهاد خویش به وضع قواعد خاص بپردازند و آن را «علم اصول فقه» بنامند. اجتهاد در این مرحله با وضع این قواعد و قوانین، از اجتهاد در مرحله اول

متمایز و اصول آن مشخص گردید . در حالی که پیش از آن تنها ذوق سلیمِ دریافت اسرار شریعت میزان و معیار بود و بس.»[819]

و در باب: «مدارک حکمِ پذیرفته شده در قرآن» گوید:

«اولین مدرکِ حکم و حقوق پذیرفته شده در قرآن، آیات آن است.

و دومین مدرک: «سنّت» است که فرموده: (ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ ...): «هر چه پیامبر برای شما آورد آن را بگیرید ...»

و سومین آن اینکه: قرآن مدارک حکم و حقوقِ پذیرفته شده در سنّت مانند اجماع و اجتهاد را معتبر می‌داند.»[820]

و بدین‌گونه برای تشریع و قانون‌گذاری چهار مدرک یا چهار اصل قرار داده است:

۱- کتاب.

۲- سنّت.

۳- اجماع.

۴- اجتهاد.

و گوید: «از آنچه یادآور شدیم روشن می‌شود که اصل چهارم، هم اجتهاد، هم رأی و هم عقل نامیده می‌شود.»[821]

در این‌جا به همین مقدار از بیان بسنده می کنیم تا پس از عرضه دلایل پیروان مکتب خلفا بر صحت عمل به اجتهاد، دوباره بدان بازگردیم.

مهمترین دلایل پیروان مکتب خلفا بر صحّت اجتهاد

الف- حدیث معاذ:

در سنن دارمی و دیگر کتب گویند : «پیامبر (ص) هنگامی که «معاذ» را روانه یمن کرد به او فرمود : «چگونه قضاوت می‌کنی؟» گفت: «به کتاب خدا قضاوت می کنم» فرمود: «اگر در کتاب خدا نبود؟ » گفت: «به سنّت رسول الله (ص)»

---

[819] (۱). المدخل الی علم اصول الفقه، چاپدار العلم بیروت، ۱۳۸۵ ه-- ۱۹۶۵ م، ص ۱۴- ۱۷، که ما فشرده آن را آوردیم. این کتاب تألیف محمد معروف الدوالیبی است: استاد علم اصول فقه و قانون رومانی در دانشکده حقوق، دارای دکترای حقوق از دانشگاه پاریس، گواهینامه عالی در حقوق رومانی، و دانش‌نامه علوم اسلامی از دانشکده شرعی حلب.

[820] (۲). همان، ص ۳۰ ..

[821] (۱). همان، ص ۵۳.

فرمود: «اگر در سنّت رسول الله نبود؟» گفت: «اجتهاد می‌کنم [/ می‌کوشم] و رأی خود را می جویم و کوتاهی نمی کنم» معاذ گوید: «رسول خدا (ص) بر سینه‌ام کوبید و فرمود: «سپاس خدای را که رسولِ رسول الله توفیق داد.»[۸۲۲]

ب– حدیث عمرو بن عاص:

در صحیح بخاری، صحیح مسلم، مسند احمد و دیگر کتب گویند : «رسول خدا (ص) فرمود: «هرگاه حاکم کند و [در حکم خود] اجتهاد نماید [/ بکوشد] و به حق برسد، دو پاداش دارد و چون حکم کند و اجتهاد نماید و اشتباه کند یک پاداش دارد».[۸۲۳]

ج– نامه‌ی عمر به ابوموسی اشعری:

در این نامه آمده است: «فهم را! فهم را درباره‌ی آنچه در دلت خطور می‌کند و

در کتاب و سنّت نیست به کار بند و سپس آن امور و حوادث را با یکدیگر قیاس کن ...»[۸۲۴]

این‌ها مهمترین دلایل ایشان در اثبات صحت اجتهاد است، و جز این ها را به خاطر ضعف سند و عدم دلالت بر مقصود نیاوردیم.

امّا دو حدیث الف و ب و نامه‌ی عمر، ابن حزم حدیث معاذ را مورد بررسی و مناقضه قرار داده و گوید:

«امّا خبر معاذ که احتجاج بدان روا نیست. چون بی‌اعتبار است و تنها از طریق «حارث بن عمرو» روایت شده که مجهول است و هیچ کس او را نمی شناسد و بخاری در تاریخ اوسط خود گوید: «حارث شناخته نمی‌شود مگر به این– حدیث– که صحیح نیست». به علاوه که حارث آن را از قول مردانی از اهل «حمص» روایت کرده که شناخته شده نیستند! اضافه بر آن، او هرگز در عصر صحابه شناسائی نشده، و هیچ کس او را در شمار تابعین به حساب نیاورده است. حتّی «ابوعون نیز آن را از کسی که شناخته نشده اخذ کرده است و [تنها] هنگامی که «اصحاب رأی» نزد «شعبه‌اش» یافتند آن را به هر فرودگاهی رسانیدند و در سراسر گیتی منتشرش ساختند؛ در حالی که حدیثی باطل و بی‌اصل است.»[۸۲۵]

و گوید: «برهان ساختگی بودن این خبر و بطلان آن اینکه، مح ال و متنع است که رسول خدا (ص) این جمله را بگوید که: «اگر در کتاب خدا و سنّت رسول الله نیافتی؟ » چون خود او (ص) این سخن پروردگار بزرگش را می شنود که:

---

[۸۲۲] (۲). سنن دارمی، مقدمه، ج ۱ ص ۶۰، و مسند احمد، ج ۵ ص ۲۳۰ و ۲۷۶.

[۸۲۳] (۳). صحیح بخاری، ج ۴ ص ۱۷۸. صحیح مسلم، ص ۱۲۴۲. حدیث ۱۵. صحیح ابن‌ماجه، کتاب الاحکام، حدیث ۲۳۱۴، و مسند احمد، ج ۲ ص ۱۸۷ و ج ۴ ص ۱۹۸ و ۲۰۴ و ۲۰۵ ..

[۸۲۴] (۱). الأحكام، ابن حزم، چاپ قاهره، ج ۵ ص ۱۰۰۳، و اعلام الموقعین، ج ۱ ص ۸۵– ۸۶.

[۸۲۵] (۲). همان، ج ۵ ص ۷۷۳– ۷۷۵.

(اتَّبِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ): «آنچه را که پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید »[۸۲۶] و این فرموده را که: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ): «امروز دینتان را

ص: ۴۱۷

برای شما کامل کردم»[۸۲۷] و این فرموده را که: (وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ): «و هر کس از ح دود خدا تجاو ز نماید مسلماً به خود ستم کرده است»[۸۲۸] و افزون بر آن، حدیث ثابت شده از آن حضرت است که «قول به رأی در دین» را تحریم فرموده است.

و بر فرض صحّت، این سخن او که گفت : «اجتهاد می‌کنم و رأی خود را می جویم» معنایش این است که: «می کوشم و توان خود را به کار می‌برم تا حق را در قرآن و سنّت بیابم و همواره و همیشه آن را جستجو می‌کنم.»

و نیز، اگر صحخیح باشد، از دو حال خارج نیست : یا آنکه تنها به معاذ اختصاص دارد و بس ! و دیگران را ملزم می‌کند که رأی احدی جز معاذ را پیروی نکنند، که معتقدان به آن چنین نمی گویند. با آنکه برای معاذ و غیر اوست، که اگر چنین باشد، هر کس اجتهاد کند و رأی خود را برگزیند بدانچه مأمور شده عمل کرده است و در این صورت همگی مُحِقّ اند و هیچ کس از دیگری به صواب نزدیک تر نیست. و بنابراین، حق در متضادها و از متضادها می گردد، و این خلاف نظر آن‌هاست. و خلاف معقول است. و بلکه محال آشکار است . و در چنین حالی هیچ کس نمی تواند برای نظر خود دلیل بیاورد، چون مخالف او نیز اجتهاد کرده و رأی خود را برگزیده است . و در حدیثی که بدان استناد می کنند. بیش از «اجتهاد به رأی » چیز دیگری نیامده است . و برای آن ها روا نیست که تیچزی را که در حدیث نیامده ترجیحاً بر آن بیفزایند. و نیز، هیچ کس شایسته تر از دیگری نیست . و از جمله ناممکن های بیّن چیزی است که این جُهّال در حدیث معاذ پنداشته‌اند، که بر فرض صحّت حدیث، محال آشکار است که آن حضرت (ع) به معاذ اجازه داده باشد که به رأی خود حلال و حرام

ص: ۴۱۸

بسازد و با رأی خود فرائض را واجب و اسقاط نماید . این چیزی است که در گمان مسلمان نگنجد . و در شریعت اسلام چیزی جز آنچه یادآور شدیم نباشد.»[۸۲۹]

ابن حزم درباره ی حدیث عمرو بن عاص گوید : «اما حدیث عمرو بن عاص بـزرگترین برهان بر علیه خود آن هاست. چون در آن آمده است که حاکم [/ قاضی] مجتهد خطا و صواب می‌کند. و اگر چنان باشد، حکم خطا در دین حرام است و خدای متعال هرگز امضای خطا را حلال نفرموده است. پس استناد و تعلق آن‌ها باطل شد.»[۸۳۰]

---

[۸۲۶] (۳). اعراف/ ۳ ..

[۸۲۷] (۱). مائده/ ۳.

[۸۲۸] (۲). طلاق/ ۱ ..

[۸۲۹] (۱). الاحکام، ج ۵ ص ۷۷۵.

[۸۳۰] (۲). همان، ص ۷۷۱.

و درباره نامه عمر- پس از روایت آن بدو سند- گوید: «و این صحیح نیست. چون در سند اول «عبدالملک بن ولید بن معدان» کوفی است که [نزد علمای رجال] بدون خلاف متروک الحدیث و ساقط است و پدرش نیز مجهول و ناشناخته.

و اما سند دوم: افراد واسطه میان «کرجی» و «سفیان» مجهولند و این سند نیز منقطع و ناپچیوس‌ته است. پس استناد به آن کلًا باطل شد.»[831]

اشکال ما بر نظریه آن‌ها درباره‌ی اجتهاد:

الف- مدلول و معنای اجتهاد.

ب- مفاهیم ادلّه سه‌گانه.

اما مدلول اجتهاد پیشتر یادآور شدیم که مدلول اجتهاد در قرن اوّل هجری همان معنای لغوی بود . یعنی: «صَرف توان در هر کاری که باشد» و دو حدیث

ص: ۴۱۹

روایت شده از «معاذ» و «عمرو بن عاص» هم، اگر سند درستی داشته باشند، لفظ اجتهاد و مجتهد در آن ها به همان معنای لغوی به کار رفته است.

علاوه بر آن، این دو حدیث موضوعاً از محل نزاع خارجند . زیرا مورد آن‌ها باب قضا و داوری است و محل نزاع ما جواز تشریع احکام از سوی مجتهدان است.

همچنین است حالِ نامه منسوب به عمر . نیز، حال دیگر روایاتی که بدان ها استدلال کرده اند. چون اضافه بر ضعف اسنادشان که تا مرز اطمینان به ساختگی بودن آن ها می‌رسد، موضوع و مورد ه مه آن ها شئون قضا و داوری است نه تشریع و قانون‌گزاری!

در مورد قضا نیز، احادیث مذکور دلالتی بر جواز تشریع به وسیله ی قضات برای موردنیاز آن ها ندارد. چون- مثلًا- در حدیث معاذ که پنداشته اند بر مدّعای آن ها دلالت دارد، سخت اشتباه کرده اند. زیرا مراد حدیث این است که احکام اسلامی آمده در کتاب و سنّت بر دو نوعند : برخی از آن ها که در یکی یا در هر دو آمده اند، نصّ بر قضیّه جزئیه اند، و برخی دیگر در ضمن قاعده کلیه بیان شده‌اند و بر حاکم و قاضی است که توان و تلاش خود را به کار گیرد تا حکم کلّی منطبق بر مورد نیاز را بشناسد، و این همان اجتهاد لغوی به معنای: «صرف توان در جستجوی حکم مطلوب» است.

البته کیفیت استشهاد علمای مکتب خلفا به این حدیث دلالت بر آن دارد که آن ها می‌گویند: «تشریع اسلامی تبلیغ شده از سوی پیامبر (ص) در برخی جوانبش ناقص است و حاکمان و قضات و مفتیان، با و جود آن، نیازمند تشریع احکام تازه

---

[831] (۳). همان، ص ۱۰۰۳. و نیز مراجعه کنید: اعلام الموقعین، ج ۱ ص ۸۵- ۸۶ ..

با آرای خویشند؛ احکام قضایائی که حکم شان در اسلام مهمل مانده است! توضیح بیشتر آن، پس از بیان کیفیت استخراج قواعد از عمل صحابه، خواهد آمد.

ص: ۴۲۰

استخراج قواعد از عمل صحابه:

دوالیبی در تعریف «اجتهاد» گوید: «اجتهاد رأیی است که مورد اتفاق [علما] نباشد و هرگاه مورد اتفاق گردد اجماع است. و بدین خاطر اجتهاد در مرتبه‌ی پس از اجماع قرار می‌گیرد.»[۸۳۲] و گوید: «اجتهاد بر سه قسم است:

نخست- بیان و تفسیر نصوص کتاب و سنّت.

دوم- قیاس بر نظایری که در کتاب وسنّت آمده است.

سوم- رأیی که بر نصّ خاصی تکیه ندارد و تنها مبتنی بر روح شریعت است؛

روحی که در همه نصوص آن گسترده است: «چون هدف شرع اسلام تنها مصلحت است و بس، و هر جا که این مصلحت یافت شود همانجا شرع الله است.» و هر چه را که مسلمانان نیکو ببینند، همو نزد خدا نیکوست.»[۸۳۳]

و گوید: «شاید یکی از بارزترین مسائل اجتهادی، و وقایعی که پس از وفات پیامبر در عصر صحابه پدید آمد، قضیه تقسیم زمین‌های عراق و شام و مصر باشد که با زور فتح شده بود.

چون در نصّ قرآنی با صراحت آمده است که «خمس غنایم» به بیت المال باز می‌گردد و در جهاتی مصرف می شود که در آیه کریمه آمده است: (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی ...): «و بدانید هرگونه غنیمتی به دست آوردید خمس آن از آنِ خدا و رسول خدا و خویشاوندان و ... است»[۸۳۴]

و چهار سهم باقیمانده، بنابر مفهوم آیه و فعل پیامبر (ص)، بین غنیمت یافتگان تقسیم می گردد. زیرا آن حضرت خیبر را بین جنگاوران تقسیم فرمود.

ص: ۴۲۱

و در عمل به قرآن و سنّت بود که غنیمت یافتگان نزد «عمر بن خطّاب» آمدند و از او خواستند تا خمس غنایم را برای خدا و یادشدگان در آیه مذکور جدا سازد و بقیّه را بین آن‌ها تقسیم نماید.

---

[۸۳۲] (۱). المدخل، ص ۵۵.

[۸۳۳] (۲). همان.

[۸۳۴] (۳). انفال/ ۴۱ ..

و عمر گفت: «پس مسلمانانی که می‌آیند چه کنند که این زمین ها را با امکاناتش تقسیم شده می یابند و از پدران به ارث برده شده و حیازت گردیده؟ این رأی درستی نیست!»

و عبدالرحمن بن عوف به او گفت: «پس نظر درست چیست؟ این زمین‌ها و امکانات را خدا بدانان بازگردانیده است.»

عمر گفت: «درست همان است که می گویی، ولی من آن را نمی پسندم!» که به عمر اعتراض کردند و گفتند: «آنچه را که خدا با شمشیرهای ما به ما بازگردانیده برای قومی که [در نبرد] حاضر و شاهد نبوده اند نگه می‌داری؟ ...»

و عمر تنها می‌گفت: «این نظر من است» و [در نهایت] همگی گفتند: «رأی رأی توست.»[۸۳۵]

ابن حزم گوید: «رأی آن چیزی است که نفس [آدمی] بدون برهان آن را صواب پندارد.»

و گوید: «قیاس: حکم به چیزی است که نصیّ بر آن نیامده، به خاطر شباهت با چیز دیگری که آن حکم درباره اش آمده است.»[۸۳۶]

و دوالیبی درباره «استحسان» گوید: «استحسان آن است که در مسئله ای حکمی اخذ شود که مخالف حکمِ معروف در قیاس است، یا به خاطر رجحان علّتی در دلیل استحسان، و یا به خاطر ضرورتی که مصلحتی را ایجاب و حَرَجی

را دفع می‌کند.»[۸۳۷]

و از حنفی ها نقل می کند که درباره استحسان گویند: «استحسان، عدول در مسأله ی موردنظر از حکم نظائر آن به حکم دیگر است، به خاطر جهتی قوی تر که این عدول را اقتضا می‌کند.»

و از مالکی ها نقل می کند که گویند: «استحسان آن است که فقیه مجتهد، در بحث جزئیات، به تطبیق آنچه که اضطرار قیاس بدان می‌انجامد مقیّد نباشد.»[۸۳۸]

و در تعریف «استصلاح» گوید: «استصلاح در حقیقتِ خود نوعی از حکمِ به رأی مبتنی بر مصلحت است.»[۸۳۹]

و در فرق میان این اصول سه‌گانه گوید: «مسائل قیاس و استحسان همواره نیازمند مقارنه به مسائل دیگرند. چون قیاس ایجاب می‌کند که مسائل قیاسی ملحق گردد و یکسانی حکم در آن ها به سبب یکسانی علت باشد. و استحسان ایجاب

---

[۸۳۵] (۱). المدخل، باب انواع الاجتهاد، ص ۹۱- ۹۵.

[۸۳۶] (۲). الاحکام، ج ۱ ص ۴۰- ۴۱ ..

[۸۳۷] (۱). المدخل، ص ۲۹۳.

[۸۳۸] (۲). همان، ص ۲۹۶.

[۸۳۹] (۳). همان، ص ۳۰۱.

می‌کند که با مسائل استحسان، از حکم مسائل دیگری که مشابه آن است عدول شود و به سبب عدم اتّحاد در برخی وجوه که از برخی مظاهر اتّحاد قوی‌ترند، در حکم خود مغایر باشند.

اما مسائل «استصلاح» نیازمند مقارنه با مسائل دیگر- به گونه‌ای که در قیاس و استحسان گذشت- نیست. بلکه در مسائل استصلاح برای صدور حکم تنها بر مصلحت تکیه می‌شود و بس.».[۸۴۰]

و در باب نصوص و تغییر احکام با تغییر زمان در شرع اسلام گوید : «امّا تغییر حکمی که نصّ آن از سوی شارع نسخ نشده باشد، تغییر این حکم را نیز قاضیان

ص: ۴۲۳

و مفتیان مجتهد، به خاطر تغییر مصالح در زمان ها جایز می‌دانند؛ و این امتیاز اسلام بر سایل شرایع است و درسی بلیغ و گویا برای همگان که اسلام تا چه حد به آزادی عقول در اجتهاد و نرمش در احکام، برای تحکیم این مصالح، بها می‌دهد. و بدین گونه، عمل به این مبدأ جلیل قاعده ای مقرر در تشریع اسلامی گردید، چون آشکارا ا علام می دارد که: «تغییر احکام با تغییر زمان را انکار نمی‌کند.»[۸۴۱]

و در این باره به قول «ابن قیم» در اعلام الموقعین استشهاد کرده که گوید : «این فصلی است که جداً عظیم النفع است ...»[۸۴۲]

ابن قیم در این باب چند مثال آورده و در مثال هفتم گوید : «طلاق در زمان پیامبر (ص) و ابوبکر در اوایل خلافت عمر چنان بود که اگر شخص طلاق‌دهنده سه طلاق را یکبار ادا می‌کرد، یک طلاق به حساب می‌آمد و این در روایات صحیح ثابت شده است.»

او سپس احادیث صحیح مذکور از جمله خبر «رکانة بن عبد یزید» را آورده است که زوجه خود را در یک مجلس سه طلاقه کرد و از کار خود پشیمان شد و رسول خدا (ص) از او پرسید : «چگونه او را طلاق دادی؟ » گفت: «او را سه طلاقه کردم» فرمود: «در یک مجلس؟» گفت: «آری» فرمود: «این تنها یک طلاق است و اگر خواستی به او رجوع کن» و او رجوع کرد.

و گوید: «مقصود اینکه، چنین حکمی بر «عمر بن خطاب» پوشیده نبود و او می‌دانست که این «سنّت» است و گشایشی از خداوند بر بندگان که طلاق را یکی پس از دیگری قرار داده است، و آنچه که نوبت به نوبت باشد، ایقاع و انجام تمام آن در یک جمله واحد برای مکلّف ناشدنی است، همانند «لعان» که اگر

ص: ۴۲۴

---

[۸۴۰] (۴). همان، ص ۳۰۴- ۳۰۵ ..

[۸۴۱] (۱). همان، ص ۳۱۷.

[۸۴۲] (۲). همان، ص ۳۱۹ ..

مکلّف بگوید: «خدا را چهار بار گواه می‌گیرم که راست می‌گویم» این جمله یکبار به حساب می‌آید [نه چهار بار]، و اگر در «قسامه» سوگند بخورد و بگوید : «پنجاه بار به خدا سوگند می خورم که این قاتل اوست » این جمله نیز تنها یک سوگند به حساب می‌آید [نه پنجاه سوگند] ...

و بدین‌گونه، مثال‌ها آورده و سپس گوید : «این کتاب خدا، و این سنّت رسول الله (ص) و این لغت عرب، و این عرف تخاطب و سخن گفتن، و این خلیفه رسول الله و صحابه معاصر او که تا سه سال از عصر حکومت عمر نیز همگی بر این مذهب سیر کرده‌اند ... و مسلم است که آن‌ها بیش از هزار نفر بوده‌اند.

مقصود آن است که این قول قولی است که کتاب و سنت و قیاس و اجماعِ قدیم بر آن دلالت دارند و پس از آن نیز اجماعی که باطلش سازد نیامده است؛ ولی رأی امیرالمؤمنین عمر (رض) ... چنین بوده که حکم [/ سه طلاق در یک مجلس] در زمان او به مصحلت آن‌ها بوده است.»[۸۴۳]

دوالیبی در تعریف اجماع آن را دوگونه دانسته و گوید:

«۱- اتفاق علمای امت در موضوع مورد بحث، نه اتفاق امت همگی.

۲- اتفاق حاصل شده در مکانی از مکان ها که حادثه موردنظر در آن پدید آمده، یا در آن عارض شده، مانن د مدینه منوّره؛ نه اتفاق حاصل شده در تمام مکان‌ها و شهرها.»

و گوید: «هنگامی که صحابه از دنیا رفتند و علما جایگزین آن ها شدند این گروه اجماع را نیز مانند اصلی از صاول شریعت گرفتند. جز آنکه اینان خود را فراروی اصل واضحِ مح دودی ندیدند ...»[۸۴۴]

ص: ۴۲۵

تمام آنچه را که تا اینجا عرضه داشتیم، چیزی جز «عمل به رأی» نبود؛ چه در قضایائی که رأی خود در آن را «تأویل» یا «اجتهاد» نامیدند، و چه در مواردی که نام‌های دیگری بدان دادند، همگی عمل به رأی بود:

امّا حقیقت قیاس آن است که مجتهد در مسأله ای به حکمی فتوا دهد کهدر مسأله دیگری آمده است . چون بین آن دو مسئله مشابهت می‌بیند!

و استحسان، ترک همان حکم مشابه در همان مسأله است. چون مجتهد مصلحت را در خلاف آن می بیند.

و استصلاح، عمل کردن در قضیّه مبهم بدان‌چه که مجتهد، بدون انجام مقارنه، صلاح می‌بیند.

---

[۸۴۳] (۱). اعلام الموقعین، ابن‌قیم جوزیه، فصل حکم جمع الطلقات الثلاثة بلغظ واحد، ج۳ ص ۳۰- ۳۶.

[۸۴۴] (۲). المدخل، ص ۳۳۴ ..

و اجماع، اتفاق آرای همه علما یا علمای یک منطقه در حکم یک قضیّه است ! بدین‌گونه، تمام قواعد اجتهاد در مکتب خلفا به «رأی» و نظر شخصی منتهی می گردد. اضافه بر آن‌که ایشان رأی خود را بر نصّ شرعی مقدّم می دارند. چنان‌که دیدیم عمر زمین‌های فتح شده بلزور را نگه داشت و چهار پنجم آن را برخلاف نصّ قرآن و سنت رسول الله (ص)، میان جنگاوران تقسیم ننمود. و نیز، قول به «سه طلاق در یک مجلس» که برخلاف کتاب و سنت است ! و سپس مباهات بر «عمل به رأی» برخلاف کتاب و سنت! و از این‌رو بود که امام مکتب رأی در بین مجتهدان، گاهی تصریح می‌کرد که رأی او بر حدیث شریف نبوی مقدم است! و رأی او برای عمل شایسته‌تر از قول رسول الله (ص) می‌باشد! بنگرید:

امام حنفی‌ها و عمل به رأی:

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد از «یوسف بن اسباط» گوید: ابوحنیفه گفت: «اگر رسول خدا مرا درمی یافت و من او را، مسلماً بسیاری از آرای مرا به کار

ص: ۴۲۶

می‌بست! مگر دین چیزی جز رأی نیکوست؟»[845]

و از «علی بن عاصم» گوید: «برای ابوحنیفه حدیث پیامبر گفتیم و او گفت : «بدان عمل نمی کنم!» گفتم: «از پیامبر است؟» گفت: «بدان عمل نمی‌کنم!».

و از «اسحاق فزاری» گوید: «نزد ابوحنیفه می‌رفتم و درباره‌ی مسائل جنگ از او سئوال می کردم. مسأله‌ای پرسیدم و او پاسخ داد و من گفتم : «از پیامبر در این باره چنین و چنان روایت شده است » گفت: «ما را از این [روایات] آسوده بگذار!»[846]

و گوید : «ابوحنیفه چنا ن بود که هرگاه با حدیث پیامبر (ص) روبه‌رو می شد با آن مخالفت می کرد و غیر آن را برمی‌گزید!».

و گوید: «برای ابوحنیفه حدیثی در ردّ السیف آوردم و او گفت: «حدیثی خرافه است.»

و از «حمّاد بن سلمه» گوید: «ابوحنیفه با رأی خود به احادیث نگاه می کرد و با رأی خود بدا نها پشت می نمود. یا، به احادیث و سنن نگاه می‌کرد و آن‌ها را با رأی خود ردّ می‌کرد!»[847]

و از «وکیع» گوید: «دیدیم که ابوحنیفه با دویست حدیث مخالفت کرد!»[848]

---

[845] (۱). تاریخ بغداد، شرح حال ابوحنیفه، ج ۱۳، ص ۳۹۰ و ۳۸۷، و کتاب المجروحین، ابن‌حیّان ستی(متوفای ۳۵۴ ه-) ج ۳ ص ۶۵.

[846] (۲). تاریخ بغداد، ج ۱۳ ص ۳۸۷، و ما یکی از روایات آن را رها کردیم. چون ابوحنیفه در آن مورد دشنام و ناسزا قرار گرفته بود.

[847] (۳). همان، ج ۱۳، ص ۳۹۰- ۳۹۱، و کتاب المجروحین، ج ۳ ص ۷۰، که عبارت:« حدیثی خرافه است» در این کتاب است.

[848] (۴). همان ..

و از «صالح فرّاء» گوید: یوسف بن اسباط می‌گفت: «ابوحنیفه چهار صد حدیث رسول خدا (ص) یا بیشتر را ردّ کرد. به او گفتم: «ای ابا محمّد! ایا

ص: ۴۲۷

[محتوای] آن‌ها را می دانی؟ گفت: «آری» گفتم: «اندکی از آن ها را برایم بگو » گفت: «رسول خدا (ص) فرمود: «برای اسب دو سهم است و برای مرد یک سهم» ابوحنیفه گفت: «من سهم حیوان را بهش از سهم مؤمن قرار نمی‌دهم».

و نیز، سول خدا (ص) و اصحاب او قربانی را نشان می‌کردند و ابوحنیفه گفت: «نشان کردن مُثله است.»

و رسول خدا (ص) فرمود: فروشنده و خریدار تا جدا نشده اند اختیار فسخ دارند » و ابوحنیفه گفت : «اگر معامله انجام شد اختیار فسخ وجود ندارد.»[۸۴۹]

و رسول خدا (ص) هرگاه به سفر می‌رفت بین زنانش قرعه می‌کشید و اصحاب او نیز قرعه می کشیدند و ابوحنیفه گفت: «قرعه قمار است».[۸۵۰]

و از «حمّاد» گوید: «در مسجد الحرام نزد ابوحنیفه نشسته بودم که مردی نزد او آمد و گفت : «ای ابوحنیفه! مُحرمی نعلین‌هایش را نیافت و کفش پوشید؟» ابوحنیفه گفت: «باید یک قربانی کند » گوید: گفتم: «سبحان الله! ایّوب برای ما روایت کرد که پیامبر درباره ی مُحرم فرمود : «اگر نعلین هایش را نیافت کفش بپوشد و آن را تا زیر برجستگی پاچاک بدهد.»[۸۵۱]

و از «بشر بن مفضل» گوید: «به ابوحنیفه گفتم: نافع از ابن‌عمر نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «فروشنده و خریدار تا جدا نشده‌اند اختیار فسخ دارند» گفت: «این یک رَجَز است» بعد گفتم: قتاده از أنس روایت کند که «یک نفر یهودی سر دختر بچه ای را بین دو سنگ خُرد کرد و پیامبر (ص) نیز سر او را بین دو سنگ خُرد کرد ». ابوحنیفه گفت: «هذیان است.»[۸۵۲]

ص: ۴۲۸

و از «عبدالصمد» از پدرش، گوید: «نزد ابوحنیفه گفته شد که پیامبر فرموده:

«أَفْطَرَ الْحَاجِمُ وَ الْمَحْجُومُ»[۸۵۳]

---

[۸۴۹] (۱). کتاب المجروحین، ج ۳ ص ۷۰.

[۸۵۰] (۲). تاریخ بغداد، ج ۱۳ ص ۳۹۰.

[۸۵۱] (۳). همان، ص ۳۹۲، و کتاب المجروحین، ج ۳ ص ۶۷.

[۸۵۲] (۴). همان، ص ۳۸۸، و کتاب المجروحین، ج ۳ ص ۷۰ ..

[۸۵۳] (۱). یعنی:« حجامت‌کننده و حجامت شونده[روزه‌ی خود را] افطار کرده‌اند».

و ابوحنیفه گفت: «این سجع است»[۸۵۴]

و از «عبدالوارث» گوید: «در مکه بودم و ابوحنیفه نیز آنجا بود. پیش او رفتم و در حالی که عدّه ای نزدش بودند مردی مسأله‌ای پرسید و او پاسخ داد و آن مرد گفت: «روایت عمر بن خطاب چه می‌شود؟» گفت: «آن قول یک شیطان است» گوید: گفتم: سبحان الله! که مردی به من گفت: «آیا تعجب می‌کنی؟ پیش از این مرد، مرد دیگری آمد و مسأله ای پرسید و او پاسخش داد و آن مرد گفت: «روایتی که از رسول خدا (ص) رسیده و گوید: «حجامت‌کننده و حجامت‌شونده افطار کرده‌اند» این روایت چه می‌شود؟» ابوحنیفه گفت: «این سجع است» و من با خود گفتم: این مجلسی است که هرگز بدان بازنگردم!»[۸۵۵]

و از «یحیی بن آدم» گوید: «نزد ابوحنیفه از حدیث پیامبر (ص) سخن رفت که: «وضو نصف ایمان است» گفت: «باید دو بار وضو بگیریم تا ایمان را کامل کنیم».

یحیی گوید: «ایمان در اینجا به معنای نماز است . چون خدای متعال فرموده : (وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُضیعَ إیمانَکُمْ) یعنی: «خداوند هرگز نماز شما را ضایع نمی کند»[۸۵۶]» و پیامبر (ص) فرموده: (لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهُورٍ): «نماز بدون وضو نماز نیست» پس «وضو نصف ایمان است» یعنی: «نصف نماز است» چون نماز بدون آن نماز نیست».

و «سفیان بن عیینه» گوید: «کسی را گستاختر از ابوحنیفه بر خدا ندیدم. او برای احادیث رسول خدا (ص) مثال‌ها می‌زد و آن‌ها را رد می‌کرد. شنیده بود که من

ص: ۴۲۹

حدیث:

«الْبَیِّعَانِ بِالْخِیَارِ مَا لَمْ یَفْتَرِقَا»[۸۵۷]

را روایت می‌کنم، لذا پیوسته می گفت: «بگو بدانم اگر در یک کشتی باشد؟ بگو بدانم اگر در یک زندان باشد؟ بگو بدانم اگر در یک سفر باشد چگونه از هم جدا می‌شوند؟!»[۸۵۸]

***

مؤلف گوید: ما در بررسی آنچه که از امامِ اهل رأی و مجتهد نامی، ابوحنیفه، نقل کرده اند و در این بحث یادآور شدیم، ابتدا برای ارزشیابی احادیث آن به کتب حدیثی موثّق مکتب خلفا مراجعه کردیم و دیدیم که این حادیث در آن‌ها موجود

---

[۸۵۴] (۲). تاریخ بغداد، ج ۱۳ ص ۳۸۸.

[۸۵۵] (۳). همان.

[۸۵۶] (۴). بقره/ ۱۴۳ ..

[۸۵۷] (۱). یعنی:« فروشنده و خریدار تا جدا نشده‌اند اختیار فسخ دارند».

[۸۵۸] (۲). تاریخ بغداد، ج ۱۳ ص ۳۸۸- ۳۸۹.

است و از رسول خدا (ص) روایت شده است. سپس به فتوای ابوحنیفه مراجعه کردیم و دیدیم او برخلاف این احادیث فتوا داده است. بنگرید:

۱- در صیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابوداود، سنن ترمذی، موطّأ مالک و مسند احمد، گوید: «رسول خدا (ص) برای اسب دو سهم و برای صاحب آن یک سهم قرار داد »[۸۵۹] و مخالفت ابوحنیفه با این حکم در کتاب بدایة المجتهد ابن رشد (ج ۲ ص ۴۱۱) آمده است.

۲- در صحیح بخاری و مسلم، سنن ابن ماجه و دارمی و ترمذی و مسند احمد گوید : «رسول خدا (ص) سمت راست کوهان شترِ قربانی را نشان زد»[۸۶۰]

و در «مُحلّی» آمده است که ابوحنیفه گوید: نشان زدن را نمی‌پسندم چون

ص: ۴۳۰

مُثله است».

ابن حزم گوید: «این مصیبتی از مصائب عالم است که مُثله چیزی باشد که پیامبر خدا (ص) انجام داده است! وای بر آن عقلی که حکم پیامبر خدا (ص) را مورد عیب‌جوئی قرار دهد!»[۸۶۱]

۳- حدیث:

«الْبَيِّعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرِقَا»[۸۶۲]

در بداية المجتهد گوید: «شافعی و ابوحنیفه گویند: «مهلت خیار [فسخ] سه روز است»[۸۶۳]

ابن حزم در «محلّی» احادیث روایت شده از رسول خدا (ص) درباره‌ی این حکم را آورده و گوید : «با این حکم تنها ابوحنیفه و مالک و پیروان آن دو مخالفت کرده و گفته اند: «بیع و معامله با کلام قطعی می شود، اگرچه با بدن از یکدیگر جدا نشده باشند، و هیچ‌کدام دیگری را مخیّر نکرده باشد». و بدین‌گونه با سنّت‌های استوار مخالفت کرده اند ...»[۸۶۴]

[۸۵۹] (۳). صحیح بخاری، کتاب الجهاد، ج ۲ ص ۹۹، و کتاب المغازی، ج ۳ ص ۶۳. صحیح مسلم، کتاب الجهاد، باب کیفیة قسمة الغنیمة. حدیث ۵۷. سنن ابوداود، کتاب الجهاد، باب ۱۴۳ و ۱۴۷. سنن ترمذی، کتاب السیر، باب ۶ و ۸. موطّأ مالک، کتاب الجهاد، ۲۱ و مسند احمد، ج ۲ ص ۲ و ۶۲ و ۸۰ و ج ۴ ص ۱۳۸.

[۸۶۰] (۴). صحیح بخاری، کتاب الحج، باب ۵۱. صحیح مسلم، کتاب الحج، حدیث ۲۰۵. سنن ترمذی، کتاب الحج ۶۴. سنن ابن‌ماجه، کتاب المناسک، باب اشعار البدن ۹۶. سنن دارمی، باب ۶۸، و مسند احمد، ج ۱ ص ۲۱۶ و ۲۵۴ و ۲۸۰ و ۳۳۴ و ۳۳۹ و ۳۴۷ و ۳۷۲ ..

[۸۶۱] (۱). المحلّی، ابن حزم، ج ۷ ص ۱۱۱.

[۸۶۲] (۲). صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب ۱۹ و ۲۲ و ۴۲- ۴۴ و ۴۶ و ۴۷. صحیح مسلم، کتاب البیوع، حدیث ۴۳ و ۴۶ و ۴۷. سنن ابوداود، باب ۵۱. ترمذی ۳۶. نسائی ۴ و ۷ و ۹. دارمی ۱۵. موطّأ ۷۹. ابن ماجه، کتاب التجارات ۱۷، و مسند احمد، ج ۱ ص ۴ و ۹ و ۵۲ و ۵۴ و ۷۳ و ۱۳۵ و ۳۱۱، و ج ۳ ص ۴۰۲ و ۴۲۵ و ۴۳۴، و ج ۵ ص ۱۲ و ۱۷ و ۲۱- ۲۳.

[۸۶۳] (۳). بداية المجتهد، کتاب بیع الخیار، ج ۲ ص ۲۲۶.

۴- در صحیح بخاری و مسلم، سنن دارمی و ابن ماجه و دیگر کتب آمده است : «شخص مُحرِم اگر نعلین خود را نیافت باید کفش بپوشد» و ابن‌حزم تفصیل این حکم و مخالفت ابوحنیفه با آن را در «محلّی» آورده است.[۸۶۵]

۵- در صحیح بخاری و مسلم، سنن ابوداود و ابن‌ماجه و دیگر کتب گوید:

ص: ۴۳۱

«رسول خدا (ص) سر یهودی‌ای را که سر دخترکی را بین دو سنگ خرد کرده بود، خرد کرد »[۸۶۶] و در بدایة المجتهد گوید: «ابوحنیفه و اصحاب او درباره ی قصاص گویند: «قاتل به هرگونه که مقتول را کشته باشد جز به وسیله شمشیر کشته نمی‌شود»[۸۶۷]

۶- در صحیح بخاری، سنن ابوداود و ترمذی و دارمی و دیگر کتب آمده است : «حجامت‌کننده و حجامت شونده افطار کرده‌اند»[۸۶۸] و در بدایة المجتهد گوید : «ابوحنیفه و پیروان او گویند : «این کار [در ماه رمضان] نه مکروه است و نه مُفطِر»[۸۶۹]

۷- در سنن ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارمی و دیگر کتب آمده است:

«الْوُضُوءُ نِصْفُ الْإِيمَانِ»[۸۷۰]

۸- در صحیح بخاری و مسلم، سنن ابوداود و دارمی و دیگر کتب آمده است : «پیامبر (ص) هرگاه اراده سفر می‌فرمود بین زنانش قرعه می‌کشید و سهم هر کس بیرون می‌آمد او را با خود می‌برد»[۸۷۱]

ص: ۴۳۲

---

[۸۶۴] (۴). المحلّی، ج ۸ ص ۳۵۱- ۳۵۲، مسأله ۱۴۱۷.

[۸۶۵] (۵). همان، ج ۷ ص ۸۱ ..

[۸۶۶] (۱). صحیح بخاری، کتاب الخصومات او کتاب الوصایاه و الدیات ۴ و ۱۲. صحیح مسلم، کتاب القسامه ۱۷. سنن ابوداود، کتاب الدیات ۱. سنن ابن‌ماجه ۲۴. سنن دارمی، باب ۴، و مسند احمد، ج ۳ ص ۱۹۳ و ۲۶۲ و ۲۶۹.

[۸۶۷] (۲). بدایة المجتهد، ج ۲ ص ۴۳۷. تفصیل احادیث مذکور در محلّی(ج ۱۰ ص ۳۶۰ به بعد) آمده است.

[۸۶۸] (۳). صحیح بخاری، کتاب الصوم، باب ۳۲. سنن ابوداود، باب ۲۸. ترمذی، باب ۵۹. دارمی، باب ۲۶. ابن‌ماجه ۱۸، و مسند احمد، ج ۲ ص ۳۶۴، و ج ۳ ص ۴۶۵ و ۴۷۴ و ۴۸۰، و ج ۴ ص ۱۲۳- ۱۲۵، و ج ۵ ص ۲۱۰ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۸۰ و ۲۸۲ و ۲۸۳، و ج ۶ ص ۱۲ و ۱۵۷ و ۲۵۸.

[۸۶۹] (۴). بدایة المجتهد، ج ۱ ص ۳۰۰، و المحلّی، ج ۶ ص ۲۰۴- ۲۰۵، مسأله ۷۵۳.

[۸۷۰] (۵). سنن ترمذی، کتاب الدعاء، باب ۸۵. نسائی، کتاب الزکات، باب ۱. ابن‌ماجه، طهارت ۵. دارمی، وضو ۲، و مسند احمد، ج ۵ ص ۳۶۵.

[۸۷۱] (۶). صحیح بخاری، کتاب الجهاد، باب ۴۶، کتاب الهبه، باب ۱۵، و الشهادات ۱۵ و ۳۰، و المغازی ۳۴، و تفسیر سوره ۳۴ باب ۶. صحیح مسلم، کتاب التوبه، حدیث ۵۶. سنن ابوداود، کتاب النکاحف باب فی القسم بین النساء. سنن دارمی، کتاب النکاح، باب ۲۶، و مسند احمد، ج ۶ ص ۱۱۷ و ۱۹۵ و ۱۵۷ و ۲۶۹، این احادیث از ام‌المؤمنین عایشه روایت شده است و ما در بررسی‌های خود موردی را نیافتیم که رسول خدا(ص) زنانش را جز برای حج و عمره به سفر برده باشد ..

آری، احادیث صحیح مذکور و صدها حدیث صحیح دیگر از رسول خدا (ص) روایت شده و در مهمترین کتب حدیثی پیروان مکتب خلفا تدوین گردیده و امام ابوحنیفه و مجتهدان دیگر به رأی خود با آن‌ها مخالفت کردند؛ احادیثی که شاید تعداد آن‌ها- چنانکه در تاریخ بغداد احصاء گردیده- از دویست یا چهارصد تجاوز می کند، و هر کس به کتاب های خلاف- امثال محلّای ابن‌حزم- مراجعه کند نصوص آن‌ها و مخالفت این‌ها را با تفصیل تمام می‌یابد!

و نارواتر از آن اینکه، آن ها با وضع خودسرانه ی قواعدی چون قیاس و استحسان و مصالح مرسله در اصول فقه، برای تشریع و قانون گذاری در مقابل کتاب و سنت بابی نو گشودند و برای استنباط حکم اسلامی، با وجود کتاب و سنت، گاهی به این قواعد مراجعه کردند و گاهی به کتاب و سنت، و در مواردی نیز قواعد اصولی خود ساخته را- که نمونه‌های آن گذشت- بر کتاب و سنت مقدم داشتند! و بدین گونه احکام اسلامی در مکتب خلفا، پس از رسول خدا (ص)، دچار دگرگونی شد و اینچنین همه آن ها به شریعت اسلامی منسوب گردید و از این رو، دشمنان اسلام- اضافه بر برخی مسلمانان-[۸۷۲] چنین پنداشتند که اسلام در زمان رسول خدا (ص) ناقص بود و پس از او به تحول به تنوّع و کمال رسید! چنانکه مستشرق یهودی «گلدزیهر» کتاب خود «دگرگونی عقیده و شریعت در اسلام» را بدان اختصاص داده است! و استمرار تکیه بر «رأی» بدانجا رسید که برخی از مجتهدان مکتب خلفا- بنام حیله های شرعی- احکامی را تشریع کردند که نظیر آن در هیچ قانونی بر روی زمین یافت نگردد و

ص: ۴۳۳

عرق شرم بر جبین انسان می‌نشاند![۸۷۳]

و نارواتر از آن اینکه، در ستایش این مجتهدان حدیث سازی شود و به رسول خدا (ص) منسوب گردد! مانند آنچه خطیب بغدادی از ابوهریره از پیامبر (ص) روایت کرده که فرمود: «در امّت من مردی می آید که نامش نعمان و کنیه اش «ابوحنیفه» باشد. او چراغ امت من است. او چراغ امت من است. او چراغ امت من است!»[۸۷۴]

و اکنون نمی‌دانم بگویم: ملک ظاهر بیبرس بند قداری- یکی از پادشاهان مصر از تیره غلامان- که در سال ۶۶۵ هجری باب این اجتهاد را مسدود و ممنوع ساخت، به اسلام خدمت کرد یا خیانت؟![۸۷۵]

و هر چه باشد، باب این اجتهاد یعنی عمل به رأی را هیئت حاکمه مکتب خلفا در زمان خلفای راشدین گشود؛ چنانکه بستن آن نیز به دست هیئت حاکمه همان مکتب انجام شد و همچنان تا به امروز پابرجاست!

***

---

[۸۷۲] (۱). برای نمونه به فصول کتاب:« المدخل الی اصول الفقه» دوالیبی مراجعه نمائید..

[۸۷۳] (۱). مراجعه کنید: المحلّی، ابن حزم، ج ۱۱ ص ۲۵۱- ۲۵۷، مسأله ۲۲۱۳، المستأجرة للزنا[/ زن اجاره داده شده برای زنا!].

[۸۷۴] (۲). تاریخ بغداد، ج ۱۳ ص ۳۳۵.

[۸۷۵] (۳). مراجعه کنید: خطط مقریزی، ج ۴ ص ۱۶۱ ..

آری وضع مکتب خلفا در امر اجتهاد و نامگذاری آن اینچنین بود . اما رهروان مکتب اهل‌البیت در نامگذاری پیرو امامان خود شدند و این علم را «فقه» و متخصص آن را «فقیه» نامیدند.

کشّی در کتاب «معرفة الرجال» در معرفی «فقهای» پیرو ابوجعفر [/ امام باقر] و ابوعبدالله [/ امام صادق (ع)] گوید: «علمای امامیه بر تصدیق این گروهِ نخستین از اصحاب ابوجعفر و ابوعبدالله اتفاق نظر دارند و «فقیه» بودن آن‌ها را پذیرفته و

ص: ۴۳۴

گفته‌اند: فقیه‌ترین آن‌ها شش نفرند: زراره و معروف بن خربوذ و برید عجلی و ابوبصیر اسدی و فضیل بن یسار و محمد بن مسلم طائفی» و گفته‌اند: «فقیه‌ترین این شش نفر زراره است ...»[۸۷۶]

و در معرفی «فقهای» پیرو امام صادق (ع) گوید: «علمای ما بر تصحیح روایات صحیح این گروه اجما ع داشته و گفتار آن‌ها را تصدیق کرده و «فقیه» بودن آن‌ها را پذیرفته‌اند. این‌ها نیز- علاوه بر شش نفر پیشین- شش نفرند: جمیل بن درّاج و عبدالله بن مسکان و عبدالله بن بکیر و حمّاد بن عیسی و حمّاد بن عثمان و ابان بن عثمان » گوید: «و ابو اسحاق فقیه- یعنی ثعلبة بن میمون- فقیه‌ترین این‌ها را «جمیل بن درّاج » می‌داند و این ها جوانان اصحاب امام صادق (ع) بوده‌اند».

و در معرفی اصحاب امام کاظم و امام رضا (ع) گوید: «اصحاب ما بر تصحیح روایات صحیح این گروه و تصدیق آن ها اتفاق‌نظر دارند و بر «فقیه» و عالم بودن‌شان صحّه گذاشته‌اند. و این‌ها شش نفر دیگرند ...»[۸۷۷]

و شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه-) نخستین مجموعه فقهی مکتب اهل‌البیت را با تکیه بر حدیث تألیف کرده و آن را «فقیه من لا یحضره الفقیه»[۸۷۸] نامیده است. و شاگرد او شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه-) نیز اصول فقه را تألیف کرد. و نزد همگان معروف بود که فقهای مکتب اهل‌البیت «فقه» را «اجتهاد» نمی‌نامیدند؛ چناکه شیخ طوسی در ابتدای کتاب مبسوط گوید : «اما بعد، من همواره از مخالفان معاصر می شنوم ... که می‌گویند ... کسانی که قیاس و اجتهاد را نفی می کنند راهی به کثرت مسائل ندارند ...».

مصطلح «اجتهاد و مجتهد» در دوره‌های بعد به کتاب‌های اصول فقه مکتب

ص: ۴۳۵

اهل‌البیت و به اجازه هائی که شیوخ برای روایت حدیث به شاگردان خود اعطا می کردند نیز، سرایت کرد! چون اجازه‌ها در ابتدای امر بدان خاطر اعطا می شد که شاگردان در ر وایت حدیثِ معصومان مجاز باشند. سپس متحول گردید و برای روایت کتاب‌های حدیثی که شاگر نزد استاد قرائت می کرد یا از او می شنید نیز، اعطا شد و بعد شمول بیشتری یافت و

[۸۷۶] (۱). معرفة الرجال، کشّی، ص ۲۳۸، شماره ۴۳۱.

[۸۷۷] (۲). همان، ص ۳۷۵، شماره ۷۰۵.

[۸۷۸] (۳). یعنی:« فقیه کسی که به فقیه دسترسی ندارد» ..

کتاب‌های حدیث و غیر حدیث را، که شاگر بر استاد خود می خواند، همه را فراگرفت و با این روند، به گو اهی نامه‌های علمی اعطائی فارغ‌التحصیلان مبدّل گردید.[879]

و چون به قرن هشتم هجری می رسیم، در برخی از این اجازه ها چنین می یابیم که علما را «مجتهدان» نامیده‌اند؛ مانند توصیف فرزند علّامه حلّی از پدر خود، که در اجازه اش به شیخ محسن بن مظاهر (۷۴۱ ه-) نوشته است: «پدرم شیخ الاسلام، امام مجتهدان»[880]

و در اجازه شیخ علی نیلی به ابن فهد (۷۹۱ ه-)، فرزند علامه حلّی چنین توصیف شده است : «شیخ و مولای ما امام علامه خاتم مجتهدان».[881]

و در سده های پس از آن، در برخی از این اجازه ها، رسیدن فارغ التحصیل به درجه اجتهاد با صراحت گواهی می‌شود؛ چناکه علّامه مجلسی در اجازه روایت مؤلّفات خود به نوه اش خاتون آبادی (۱۰۸۵ ه-) رسیدن او به مرتبه اجتهاد را تصریح کرده است.[882]

و در دوره های اخیر، فقهای مکتب اهل البیت گاهی برای شاگردان خود گواهی خاص رسیدن به مرتبه اجتهاد صادر می‌کنند.

ص: ۴۳۶

آری، بدین گونه اصطلاح «اجتهاد و مجتهدان» به عرّف رهروان مکتب اهل البیت سرایت کرد. اصطلاحی که در حقیقتِ خود چیزی بیش از اشتراک اسمی نبود و با وجود آن، همین اشتراک در اسم برخی اخباریان پیرو مکتب اهل البیت را دچار توهم کرد و به اظهار نظرهائی واداشت که جای ذکر آن نیست . حال آنکه اگر بین دو مکتب اشتراک اسمی است، در محتوی با یکدیگر اخلاف دارند . چون فقهای مکتب اهل البیت به هیچ یک از اصول فقهیه ای که پیروان مکتب خلفا ابداع کرده‌اند و اساس آن مبتنی بر رأی مجتهدان مکتب آن هاست، اعتماد نمی‌کنند و در استنباط احکام تنها به کتاب و سنت تکیه می‌کنند، که شرح بیشتر آن را- انشاءالله- پی می‌گیریم.

ص: ۴۳۷

فصل چهارم: قرآن و سنّت دو مصدر تشریع در مکتب اهل‌البیت (ع)

[879] (۱). توضیح بیشتر آن در باب :« اتصال سلسله اسناد مشایخ در مکتب اهل البیت به امامان اهل البیت(ع)» در فصل‌های بعدی همین کتاب می آید. انشاءالله.

[880] (۲). بحارالانوار، ج ۱۰۷ ص ۲۱۵- ۲۱۶.

[881] (۳). همان، ص ۲۲- ۲۲۵.

[882] (۴). همان، ج ۱۰۵ ص ۲۹ ..

*- امامان اهل‌البیت (ع) در بیان احکام به رأی و نظر شخصی اعتماد نمی‌کردند.

*- احادیث امامان اهل‌البیت (ع) مستند به خدا و رسول خدا (ص) می‌باشد.

*- رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمان داد تا برای شرکای خود بنویسد.

*- امامان اهل‌البیت (ع) کتاب‌های علومی را که از جدشان به ارث برده بودند دست به دست می‌دادند و به گاه نیاز بدان‌ها مراجعه می‌کردند.

ص: ۴۳۹

امامان اهل‌البیت (ع) در بیان احکام به رأی و نظر شخصی اعتماد نمی‌کردند

برای آشنائی با مصادر احکام در مکتب اهل البیت (ع)، علاوه بر قرآن کریم، به ناچاری بایدِ به مصادر و منابع پژوهشی این مکتب مراجعه کنیم همان گونه که برای آشنایی با جهت گیری مکتب خلفا در این باره چنین کردیم و تنها به مصادر پژوهشی آن‌ها مراجعه نمودیم؛ و این مقتضای امانت علمی در بحث و بررسی است.

اکنون با مراجعه به مصادر مکتب اهل البیت درمی یابیم که امامان اهل البیت (ع) در بیان احکام اسلامی به رأی و نظر شخصی، که در عرف مکتب خلفا اجتهادش نامیده اند، اعتماد نمی‌کردند و تنها بدانچه که از رسول خدا (ص) به ارث برده بودند استناد می کردند، یعنی به احادیثی که در کتاب های خاصّ خود داشتند، و این معنی در مباحث آینده روشن می گردد:

در کافی آمده است : «مردی از امام صادق (ع) مسأله‌ای پرسید و امام پاسخش فرمود . آن مرد گفت : «بگو بدانم اگر چنین و چنان باشد چه نظری خواهی داشت؟» امام فرمود: «خاموش باش! آنچه در پاسخت گفتم از رسول خدا (ص)

ص: ۴۴۰

بود ما در بیان احکام از خود رأیی نداریم.»[۸۸۳]

علّامه مجلسی در شرح این حدیث گوید: «چون مراد سئوال‌کننده آن بود که مرا از رأی و نظر خودت که با ظنّ و اجتهاد اختیار می‌کنی آگاه ساز، امام (ع) او را از این پندار نهی فرمود و برای او روشن ساخت که آن‌ها چیزی نگویند مگر با جزم و یقین و از منابع پیوسته به سیّد المرسلین (ص)»[۸۸۴]

---

[۸۸۳] (۱). اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹ هجری، چاپ تهران، ج ۱ ص ۵۸، و وافی، محمد بن مرتضی مشهور به ملا محسن فیض کاشانی متوفای ۱۰۹۱ هجری، چاپ ۱۳۲۴ ه-، ج ۱ ص ۵۹.

[۸۸۴] (۲). مرأة العقول، ج ۱ ص ...

احادیث امامان اهل‌البیت مستند به خدا و رسول است:

در بصائر الدرجات گوید : «امام (ع) به سئوال‌کننده فرمود: «هرگاه پاسخی به تو دادم، آن پاسخ از رسول خدا (ص) است، ما از خود رأی نداریم.»[885]

و از فضیل بن یسار از امام باقر (ع) فرمود: «اگر ما به رأی و نظر خود سخن می گفتیم گمراه می شدیم، همان‌گونه که پیشینیان گمراه شدند. بلکه ما با بیّنه‌ای از پروردگارمان که برای پیامبرش بیان فرموده و پیامبر نیز برای ما بیان داشته، سخن می‌گوئیم.»[886]

و نیز، از امام صادق (ع) فرمود: «سخن ما بیّنه‌ای است که پروردگارمان برای پیامبرش بیان فرموده و پیامبر برای ما، و اگر چنین نبود ما هم بسان این مردم بودیم.»[887]

و از سماعه از ابی‌الحسن (ع) گوید: «به امام (ع) گفتم: «هر چه می‌گوئید در

ص: ۴۴۱

کتاب خدا و سنت پیامبر است یا رأی و نظر خود را بیان می کنید؟» فرمود: «هر چه می گوئیم در کتاب خدا و سنت پیامبر است.»[888]

علوم امامان اهل‌البیت (ع) موروثی است:

در بصائر الدرجات از داود بن ابی یزید احول، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود: «اگر ما مردم را به رأی و هوای خود فتوا دهیم که از هلاک شدگان خواهیم بود! آنچه می‌گوئیم آثار به جای مانده از رسول خدا (ص) است؛ علم اصیل و نابی که هر یک از دیگری به ارث می بریم و آن را پاس می داریم، همان‌گونه که مردم زر و سیم خود را پاس می‌دارند.»[889]

و از جابر بن یزید جعفی، با سه سند گوید : «امام باقر (ع) فرمود: «جابر! به خدا سوگند اگر ما با مردم به رأی و نظر خود سخن بگوئیم که از هلاک شدگانیم! ما با آثار به جای مانده از رسول خدا (ص) با آن‌ها سخن می گوئیم، اثاری که هر یک از دیگری به ارث می‌بریم و آن را پاس می‌داریم، همان‌گونه که دیگران زر و سیم خود را پاس می‌دارند.»[890]

---

[885] (۳). بصائر الدرجات، ص ۳۰۱.

[886] (۴). همان، ص ۲۹۹.

[887] (۵). همان، ص ۳۰۱ ..

[888] (۱). همان.

[889] (۲). همان، ص ۲۹۹.

[890] (۳). همان، ص ۲۹۹ و ص ۳۰۰، حدیث ۴ و ۶.

و از محمد بن شریح، به سه سند، گویند: «امام صادق (ع) فرمود: «اگر خدا اطاعت و ولایت ما را بر شما واجب نفرموده و به مودّت ما فرمان نداده بود، ما شما را بر درگاه خود نگه نمی‌داشتیم و داخل خان‌های خود نمی‌کردیم؛ به خدا سوگند ما به رأی و هوای خود فتوا نمی دهیم و جز آنچه پروردگارمان فرموده نمی گوئیم، نزد ما اصولی است که آن را پاس می‌داریم، همان‌گونه که دیگران زر و سیم خود را پاس می‌دارند.»[891]

ص: ۴۴۲

إسناد احادیث به رسول خدا (ص):

در احادیث گذشته دیدیم که امامان اهل‌البیت (ع) تصریح کردند که آنچه می‌گویند رأی و نظر شخصی آن‌ها نیست، بلکه سخن رسول خدا (ص) را بیان می‌کنند. اینک نمونه‌هائی از إسناد حدیث به جدشان رسول خدا (ص) را یادآور می‌شویم:

سماعة بن مهران گوید : «امام صادق (ع) فرمود: خداوند حلال و حرام و تفسیر و تأویل را به رسول خود بیاموخت و رسول خدا (ص) نیز همه علوم خود را به علی (ع) آموزش داد».[892]

همانند این حدیث از «حمران بن اعین » با چهار سند، و از ابوبصیر و ابوالأعزّ و حماد بن عثمان نیز، روایت شده است.[893]

و از یعقوب بن شعیب، با دو سند گوید: «امام صادق (ع) فرمود: «خداوند متعال قرآن را به رسول الله بیاموخت و علاوه بر آن، علوم دیگری را نیز به او تعلیم فرمود و رسول خدا (ص) هر چه را که خدایش آموخته بود، همه را به علی (ع) بیاموخت.»[894]

و محمد حلبی گوید: «امام صادق (ع) فرمود: «علی (ع) هر چه را که رسول خدا (ص) می‌دانست، می‌دانست، و خداوند چیزی را به پیامبرش نیاموخت مگر اینکه رسول خدا (ص) آن را به امیرالمؤمنین بیاموخت.»[895]

و از سلیم بن قیس، گوید: «امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «من چنان بودم که هرگاه از

ص: ۴۴۳

رسول خدا (ص) سئوال می‌کردم پاسخم می‌فرمود، واگر سئوالی نداشتم خود آغاز می کرد، و هیچ آیتی درباره ی شب و روز، آسمان و زمین، دنیا و آخرت، بهشت و دوزخ، دشت و کوه و روشنی و تاریکی بر او نازل نگردید مگر اینکه آن را

---

[891] (۴). همان، ص ۳۰۰– ۳۰۱، حدیث ۵ و ۷ و ۱۰ ..

[892] (۱). همان، ص ۲۹۰، و وسائل الشیعه، چاپ ۱۳۲۳ ه-، ج ۳ ص ۳۹۱ حدیث ۱۹، و مستدرک الوسائل، چاپ ۱۳۲۱ ه-، ج ۳ ص ۱۹۲، حدیث ۲۸، به نقل از تفسیر عیّاشی.

[893] (۲). بصائر الدرجات، ص ۲۹۰– ۲۹۲، حدیث ۶ و ۷ و ۸ و ۱۰– ۱۲.

[894] (۳). همان، ص ۲۹۰– ۲۹۱، حدیث ۳ و ۹.

[895] (۴). همان، ص ۲۹۲، حدیث ۱۳ ..

به من آموخت و املایم کرد تا با دست خود نوشتم و تأویل و تفسیر و محکم و متشابه و خاص و عامّ و چگونگی نزول و مکان نزول و موضوع نزولش تا قیامت را به من تعلیم فرمود و از خدا خواست تا فهم و درکم عطا فرماید.»[۸۹۶]

این حدیث را احادیث سه‌گانه موجود در طبقات ابن‌سعد که از کتب مکتب خلفاست تأیید می‌کرد:

۱- از محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب، گوید: «به علی گفته شد: چه شده که تو بیش از دیگر صحابه رسول خدا (ص) حدیث می‌گوئی؟ گفت: «من چنان بودم که هرگاه سئوال می کردم آگاهم می‌نمود و چون سکوت می کردم آغازم می‌فرمود.»

۲- از سلیمان احمسی از پدرش، گوید: «علی گفت: «به خدا سوگند هیچ آیتی نازل شد مگر آنکه دانستم در چه نازل شد، و کجا نازل شد، و بر که نازل شد، همانا پروردگار من مرا قلبی عقول و زبانی رسا بخشیده است.».

۳- از ابوطفیل، گوید: «علی گفت: «از من درباره‌ی کتاب خدا بپرسید که هیچ آیتی نیست مگر آنکه دانستم در شب نازل شد یا در روز، در دشت نازل گردید یا در کوه.»[۸۹۷]

و در بصائر الدرجات از زیدبن علی، گوید: «امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «هیچ روزی را به شب نبردم و هیچ دستوری را از رسول خدا (ص) دریافت نکردم مگر

ص: ۴۴۴

آنکه حلال و حرام و امر و نهی نازل شده در آن روز به وسیله جبرئیل را با شأن نزول و موضوع نزولش از رسول خدا (ص) فراگرفتم» راوی گوید: «او نزد زید بیرون رفتیم و به گروه معتزله برخوردیم و موضوع را یادآور شدیم و آن ها گفتند: «این موضوع بسیار عظیم و شگفت‌اور است، چگونه چنین چیز ی ممکن است حال آنکه گاهی یکی از آن دو از دیگری غایب می شد و در این حال او چگونه می فهمید؟» گوید: «نزد زید بازگشتیم و اشکال آن ها را بازگفتیم و او گفت: «رسول خدا (ص) شمار روزهائی را که او حضور نداشت نگه می داشت و چون به هم می رسیدند می‌فرمود: «یا علی! در فلان روز چنین و چنان بر من نازل شد در فلان روز چنین و چنان، و همچنان روزها را شماره می کرد تا به روز ملاقات می‌رسید» گوید: «و ما معتزله را از توضیح آگاه ساختیم.»[۸۹۸]

این روایت زید را روایات سه‌گانه زیر در سنن نسائی و سنن ابن‌ماجه و مسند احمد، که از مصادر در مکتب خلفا هستند، تأیید می‌کنند:

---

[۸۹۶] (۱). همان، ص ۱۹۸، حدیث ۳.

[۸۹۷] (۲). طبقات ابن‌سعد، شرح حال امام علی (ع)، ج ۲ قسمت ۲ ص ۱۰۱ چاپ اروپا. حدیث نخست را احمد بن حنبل نیز در کتاب « فضائل علی بن ابی‌طالب» آورده است ..

[۸۹۸] (۱). بصائر الدرجات، ص ۱۹۷، حدیث ۴.

۱- از عبدالله بن نجّی، گوید: «علی گفت: «مرا در نزد رسول خدا (ص) جایگاهی بود که هیچکس را نبود: هر بامداد نزد او می رفتم و می گفتم: «السلام علیک ای نبیّ خدا ! که اگر تنحنح [۸۹۹] می‌فرمود به منزلم بازمی گشتم وگرنه به نزد او می‌رفتم.».

۲- علی گفت: «رسول خدا (ص) برای من ساعت ویژه ای قرار داده بود که نزد او می رفتم و چون می رسیدم اجازه می‌خواستم تا اگر در حال نماز است تنحنح فرماید و بازگردم و اگر فارغ البال بود اجازه‌ی ورودم می‌داد.»

۳- علی گفت: «من در هر شبانه روز دو بار نزد رسول خدا (ص) می‌رفتم و

هرگاه در شب وارد می‌شدم برای من تنحنح می‌فرمود.» [۹۰۰]

پیامبر (ص) فرمان داد تا امام علی (ع) برای شریکان خود بنویسید:

در امالی شیخ طوسی، بصائر الدرجات و ینابیع المودة از احمد بن محمد بن علی، امام باقر، از پدرانش (ع) گوید: «رسول خدا (ص) به علی فرمود: «آنچه را که بر تو املاء می کنم بنویس» علی گفت: «یا نبیّ الله ! می‌ترسی فراموش کنم؟» فرمود: «از فراموش کردن تو نمی ترسم، چون از خدا خواسته ام که نگهدارت باشد و فراموشت نگرداند، ولی برای شریکانت بنویس.» گوید: گفتم: «یا نبی الله ! شریکان من کیانند؟» فرمود: «امامانِ زاده‌ی تو که امّت من بدان ها باران می‌یابند و بدان‌ها دعایشان مستجاب می شود و به خاطر آن هاست که خداوند بلا را از ایشان دور می سازد و رحمت را از آسمان نازل می کند.» و بعد به حسن اشاره کرد و فرمود: «این نخستین آن هاست» و به حسین اشاره کرد و فرمود: «امامان [دیگر] از نسل او هستند.» [۹۰۱]

و این همان موضوعی است که امام علی (ع) در «مَسکِن» [۹۰۲] بدان اشاره نمود و ابوأرا که آن را روایت کرده و گوید: «ما با علی (ع) در مَسکِن بودیم و در جمع خود می گفتیم که «علی شمشیر رسول خدا را به ارث برده است» و برخی می‌گفتند: «استر او را به ارث برده است» و گروهی می‌گفتند: «صحیفه‌ای را به ارث برده که در حمائل و آویزگاه شمشیر است» و همچنان ادامه می‌دادیم که علی (ع) بیرون آمد و گفت: «به خدا سوگند اگر دل و دِماغ داشتم و اجازه

---

[۸۹۹] (۲). تنحُنح: سینه صاف کردن، صدا از سینه درآوردن..

[۹۰۰] (۱). سنن نسائی، ج ۱ ص ۱۷۸، باب التنحنح فی الصلاة. سنن ابن‌ماجه، حدیث ۳۷۰۸. مسند احمد، ج ۱ ص ۸۰ و ۸۵ و ۱۰۷، احادیث ۶۰۸ و ۶۴۷ و ۸۴۵.

[۹۰۱] (۲). امالی شیخ طوسی(متوفای ۴۶۰ ه-) چاپ نجف ۱۳۸۴، ج ۲ ص ۵۶. بصائر الدرجات، ص ۱۶۷، و ینابیع المودّة شیخ سلیمان حنفی، چاپ دار الخلافة العثمانیة ۱۳۰۲ ه-، ص ۲۰.

[۹۰۲] (۳). مسکن محلّی است در عراق، کنار رودخانه دُجَیل..

می‌یافتم تا پایان این سال با شما سخن می گفتم و هیچ حرفی را تکرار نمی کردم. آری، به خدا سوگند صحیفه های بسیاری نزد من است، صحیفه های مختصّ و ویژه رسول خدا و اهل بیت او، در میان آن‌ها صحیفه‌ای است به نام «عبیطه» که سخت تر از آن بر عرب وارد نشده، و در آن نام شصت قبیله پست است که در دین خدا نصیبی ندارند.»[903]

و پس از آن، امامان اهل‌البیت (ع) یکی پس از دیگری این صحیفه‌ها را- چنانکه می‌آید- به ارث بردند:

در بصائر الدرجات از جابربن یزید، گوید: «امام باقر (ع) فرمود: «نزد من صحیفه‌ای است حاوی نوزده صحیفه دیگر که رسول خدا (ص) هدیه‌اش فرموده است.».[904]

و از فضیل بن یسار، گوید: «امام باقر (ع) فرمود: «فضیل! نزد ما کتاب علی است با هفتاد ذراع طول که هر چه بر روی زمین مورد نیاز باشد در آن آمده است، حتی دیه و تاوان این اثر ! سپس به انگشت ابهام خود آن اثر را بر دست خویش ایجاد کرد.»[905]

و از حمران بن اعین، گوید : «امام باقر (ع) به حجره‌ای بزرگ اشاره کرد و فرمود : «حمران! در این حجره صحیفه ای است به طول هفتاد ذراع، با خط علی و املای رسول الله (ص)، و اگر ما بر این مردم ولایت یابیم، تنها بدانچه خدا نازل فرموده حکم برانیم و از آنچه در این صحیفه است تجاوز ننماییم.»[906]

و از محمد بن مسلم، گوید: «امام باقر (ع) فرمود: «نزد ما صحیفه‌ای است از

ص: ۴۴۷

نوشته‌های علی که طول آن هفتاد ذراع است و ما محتوای آن را پیروی کرده و از آن تجاوز نمی کنیم.» گوید: «از او درباره‌ی میراث و مقدار این علم پرسیدم : که آیا مجموعه هایی از علم است یا تفسیر همه ی این اموری که مردم درباره آن سخن می‌گویند، مانند طلاق و فرائض، همگی در آن آمده است؟ » فرمود: «علی همه علوم را نوشت: قضاء و فرائض هم‌گی را، و اگر خط ما پیروز گردد، چیز نیست که در آن نباشد، و ما آن را اجرا می کنیم.»[907]

و در روایت دیگری، فرمود: «اگر خط ما پیروز گردد، چیزی نیست مگر آنکه «سنتی» درباره‌ی آن وجود دارد و ما آن را اجرا می‌کنیم.»[908]

[903] (۱). بصائر الدرجات، ص ۱۴۹، و نزدیک به آن در ص ۱۵۹ حدیث ۱۵. ابورا که از دوران امام علی(ع) تا زمان زیاد بن ابیه ساکن کوفه بود (قاموس الرجال ۱۰/ ۷)

[904] (۲). همان، ص ۱۴۴.

[905] (۳). همان، ص ۱۴۷.

[906] (۴). همان، ص ۱۴۳ ..

[907] (۱). همان.

[908] (۲). همان، ص ۱۶۴.

و نیز، از محمد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق (ع) فرمود: «نزد ما صحیفه‌ای است از نوشته‌های علی یا مصحف علی (ع) که طول آن هفتاد ذراع است و ما محتوای آن را پیروی کرده و از آن تجاوز نمی‌کنیم.»[۹۰۹]

و از عبدالله بن میمون از امام صادق از پدرش (ع) فرمود: «در کتاب علی (ع) هر چه موردنیاز است، حتی دیه و تاوان خراش و تندخویی نیز، آمده است.»[۹۱۰]

و از مروان، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود: «نزد ما کتاب علی است به طول هفتاد ذراع.»[۹۱۱]

و در روایتی، فرمود: «علی (ع) هر چه که بوده همه را نوشته، حتی دیه خراش را».[۹۱۲]

و نیز فرمود: «به خدا سوگند نزد ما صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع

ص: ۴۴۸

است و همه آنچه که مردم بدان نیاز دارند، حتی دیه ی خراش، در آن هست، صحیفه ای که رسول خدا (ص) املاء کرده و علی (ع) با دست خو نوشته است.»[۹۱۳]

و از عبدالله بن سنان از امام صادق (ع)، گوید: «شنیدم که م‌ی‌فرمود: «نزد ما پوستی است با هفتاد ذراع که رسول خدا (ص) املاء کرده و علی (ع) با دست خود نوشته و هر آنچه که بدان نیاز دارند، حتی دیه‌ی خراش، در آن هست.»[۹۱۴]

و از منصور بن حازم، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود: «نزد ما صحیفه‌ای است که هر چه مورد نیاز است در آن هست، حتی دیه‌ی خراش هم در آن آمده است.»[۹۱۵]

«شنیدم که امام صادق (ع) رفتم و به من فرمود: «بنشین» و من نشستم و او با انگشت خود بر پشت دستم زد و آن را بر رویش سائید و فرمود: «دیه‌ی این کار و کمتر از آن نزد ما هست.»[۹۱۶]

و از منصور بن حازم و عبدالله بن ابی یعفور، گویند: «امام صادق (ع) فرمود: «نزد من صحیفه ای است که طول آن هفتاد ذراع است و هر چه مورد نیاز است، حتی دیه‌ی خراش نیز، در آن هست.»[۹۱۷]

---

[۹۰۹] (۳). همان، ۱۴۶.

[۹۱۰] (۴). همان، ص ۱۶۴ و ۱۴۸.

[۹۱۱] (۵). همان، ص ۱۴۷.

[۹۱۲] (۶). همان، ص ۱۴۸ ..

[۹۱۳] (۱). همان، ص ۱۴۵.

[۹۱۴] (۲). همان، ص ۱۴۷ و فشرده آن در ص ۱۴۳.

[۹۱۵] (۳). همان، ص ۱۵۴ و در ۱۴۶ با ندکی زیادت در آخر حدیث.

[۹۱۶] (۴). همان، ص ۱۵۹ و با اندکی اختلاف در ص ۱۴۸.

[۹۱۷] (۵). همان، ص ۱۴۴.

و از عبدالرحمن بن ابی عبدالله، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود: «در این خانه صحیفه ای است که طول آن هفتاد ذراع است و خداوند هیچ حلال و حرامی را نیافریده مگر اینکه در آن هست، حتی دیه ی خراش!»[918]

و از محمد بن عبدالملک، گوید: «ح دود شصت نفر نزد امام صادق (ع) بودیم

ص: ۴۴۹

که شنیدم فرمود: «به خدا سوگند نزد ما صحیفه ای است که طول آن هفتاد ذراع است و خداوند هیچ حلال و حرامی را نیافریده مگر اینکه در آن هست، حتی دیه‌ی خراش نیز در آن آمده است.»[919]

و از سلیمان بن خالد، گوید : «شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود: «نزد ما صحیفه ای است با طول هفتاد ذراع که با املای رسول خدا (ص) و دست‌خط علی (ع) است و هیچ حلال و حرامی نیست مگر اینکه در آن آمده است، حتی دیه‌ی خراش!»[920]

و از حمّاد، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود: «خداوند هیچ حلال و حرامی را نیافریده مگر اینکه محدوده ای چون محدوده‌ی خانه دارد، و مسلّم است که حلال محمد تا روز قیامت حلال است و حرام او تا روز قیامت حرام، و نزد ما صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است و خداوند هیچ حلال و حرامی نیافریده مگر اینکه در آن آمده است : محدوده‌ی راه‌ها از آن راه‌هاست و محدوده‌ی خانه‌ها از آنِ خانه‌ها، حتی دیه‌ی خراش و یک تازیانه و نصف تازیانه هم در آن هست!»[921]

و از عبدالله بن ایّوب از پدرش، گوید : «شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود: «علی (ع) شیعیان خود را رها نکرده تا در حلال و حرام نیازمند کسی باشند، ما در کتاب او دیه ی خراش را هم یافته ایم!» گوید: سپس فرمود: «اما تو! اگر تو کتاب او را دیده بودی یقین می‌کردی که آن را کتب پیشینیان است.»[922]

و از محمد بن حکیم از امام کاظم (ع)، فرمود: «پیشینیان شما تنها به وسیله

ص: ۴۵۰

قیاس به هلاکت افتادند، و خداوند تبارک و تعالی پیامبرش را قبض روح نکرد تا آنگاه که دینش را در حلال و حرام کامل گردانید و آن حضرت هر چه را که موردنیاز شما بود همه را برای شما آورد تا در حیات و مماتش به او و اهل بیت

---

[918] (۶). همان، ص ۱۴۵ ..

[919] (۱). همان، ص ۱۴۴.

[920] (۲). همان.

[921] (۳). همان، ص ۱۴۸، و در اصول کافی ج ۱ ص ۵۹، و وافی ج ۱ ص ۶۱، با اندکی ختلاف در لفظ، که عبارت:« حللا محمد ...» در آن دو نیامده است.

[922] (۴). همان، ص ۱۶۶ ..

او پناه برید، و آن صحیفه ای است نزد اهل بیت او که حتی دیه ی خراش هم در آن هست !» سپس فرمود: «ابوحنیفه از کسانی است که می‌گوید: «علی (ع) گفت و من هم می‌گویم!»[923]

و در بصائر الدرجات و کافی از بکر بن کرب صیرفی، گوید : «شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود: «آن‌ها را با شما چه کار، از شما چه می خواهند، برای چه شما را سرزنش می کنند؟ می گویند: را فضه! آری، به خدا سوگند شما دروغ را رفض و ترک کردید و حق را پیروی نمودید. هان به خدا سوگند نزد ما چیزی است که نیازمند کسی نیستیم و این مردم [/ مخالفان ما] نیازمند ما هستند، نزد ما کتابی است با املای رسول خدا (ص) و دست‌خط علی (ع)، صحیفه‌ای که طول آن هفتاد ذراع است و هر حلال و حرامی در آن آمده است.»[924]

نام کتاب امام علی (ع) در احکام:

امامان اهل‌البیت (ع) کتابی را که امام علی (ع) با املای رسول خدا (ص) به تحریر آورده «جامعه» نامیده‌اند:

در کافی و بصائرالدرجات از ابی بصیر، گوید: «نزد امام صادق (ع) رفتم و گفتم: «فدای شما گردم، من از شما مسأله ای می‌پرسم، آیا در اینجا کسی هست که سخنم را بشنود؟ امام پرده میان خود و اطاق دیگر را کنار زد و آنجا را بررسی

ص: ۴۵۱

نمود و فرمود: «ابا محمّد! هر چه می‌خواهی بپرس» گفتم: «فدای شما گردم، شیعیان شما می گویند که رسول خدا (ص) علی (ع) را بابی از علم بیاموخت که هزار باب از آن گشوده می شود ...» فرمود: «ابا محمّد! جامعه نزد ماست و آن ها چه می‌دانند که جامعه چیست؟ !» گوید گفتم: «فدای شما گردم، جامعه چیست؟ » فرمود: «صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا (ص) و املای اوست که از دو لب مبارکش صادر گشته و با دست علی (ع) نوشته شده و هر حلال و حرام و هر چیزی که مردم بدان نیاز دارند در آن آمده است، حتی دیه ی خراش!» و سپس دست خود را بر من زد و فرمود : «ابا محمّد! به من اجازه می دهید؟!» گفتم: «فدای شما گردم، من از آن شما هستم هر چه می خواهید انجام دهید» گوید: با دست خود فشارم داد و فرمود : «حتی دیه‌ی این!»- و گویی خشمگین بود- و من گفتم: «به خدا سوگند این علم است ...»[925]

و از سلیمان بن خالد، گوید : «از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: «همانا نزد ما صحیفه ای است به نام «جامعه» که هیچ حلال و حرامی را فروگذار نکرده، حتی دیه‌ی خراش را!»[926]

---

[923] (۱). همان، ص ۱۵۰، و در ص ۱۴۶ با اندکی زیادت.

[924] (۲). بصائر الدرجات، ص ۱۴۹، حدیث ۱۴، و ص ۱۵۴، حدیث ۷، و در ص ۱۴۲، حدیث اول با اندکی اختلاف در عبارت. اصول کافی، ج ۱ ص ۲۴۱، حدیث ۶۰، و وافی، ج ۲ ص ۱۳۵ ..

[925] (۱). اصول کافی، ج ۱ ص ۲۳۹، حدیث اول. بصائر الدرجات، ص ۱۵۱ و ۱۵۲، و وافی، ج ۲ ص ۱۳۵. این حدیث طولانی است و ما بخش مورد نیاز آن را آوردیم.

[926] (۲). بصائر الدرجات، ص ۱۴۲- ۱۴۳.

و در روایتی دیگر، فرمود: «نزد ما صحیفه‌ای است با هفتاد ذراع به املای رسول خدا (ص) و دست‌خط علی (ع) که هیچ حلال و حرامی نیست مگر اینکه در آن هست، حتی دیه‌ی خراش!»[۹۲۷]

و از علی بن رئاب، گوید: «از امام صادق (ع) درباره‌ی جامعه پرسیدند فرمود: «صحیفه‌ای است به طول هفتاد ذراع در پهنه پوست دبّاغی شده همانند ران شتر،

ص: ۴۵۲

که هر چه موردنایز مردم باشد در آن هست و هیچ قضیه‌ای نیست مگر اینکه در آن آمده است، حتی دیه‌ی خراش!»[۹۲۸]

و نیز، از ابی بصیر، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) فتوای ابن شبرمه را یادآور شد و فرمود: «این کجا و جامعه کجا، جامعه‌ای که رسول خدا (ص) املاء کرده و علی (ع) با دست خود نوشته و جمیع حلال و حرام، حتی دیه ی خراش، در آن آمده است.»[۹۲۹]

و در کافی و بصائر الدرجات از ابی شیبه، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود: «علم ابن شبرمه در برابر جامعه نابود است، جامعه‌ای که املای رسول خدا (ص) و دست‌خط علی (ع) است، جامعه برای کسی جای سخن باقی نگذاشته و حاوی علم حلال و حرام است. همانا اصحاب قیاس علم را از راه قیاس جستند و جز دوری نیفزودند. به راستی که دین خدا با قیاس به هدف نرسد.»[۹۳۰]

امامان اهل‌البیت (ع) بدین گونه از قولِ به رأی و نظر شخصی بیزاری می جستند و بیان خود را مستند به رسول خدا، جبرئیل از خدای سبحان می‌کردند.

کتاب «جفر» و مصحف فاطمه (س)

از برخی روایات چنین به دست می اید که آنچه از امام علی (ع) به دیگر امامان (ع) رسیده بود، دو کتاب به نام های: «جامعه» و «جفر» بود که محتوای اولی احکام حلال و حرام و محتوای دومی اخبار [نهان] حوادث شدنی و

ص: ۴۵۳

رویدادها بود.

---

[۹۲۷] (۳). همان، ص ۱۴۳ ..

[۹۲۸] (۱). همان، ص ۱۴۲.

[۹۲۹] (۲). همان، ص ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۸.

[۹۳۰] (۳). اصول کافی، ج ۱ ص ۵۷، حدیث ۱۴. بصائر الدرجات، ص ۱۴۶ و ۱۴۹- ۱۵۰، و وافی، ج ۱ ص ۵۸، و ابن شبرمه، عبدالله بن شبرمه ضبی شاعر کوفی، قاضی منصور دوانیقی بر آبادی‌های کوفه بود و در سال ۱۴۴ ه- وفات کرد.(الکنی و الالقاب ۱/ ۳۱۳) ..

همچنین کتاب سومی را نیز از مادرشان فاطمه دخت ر سول خدا (ص) در اختیار داشتند که آن را «مصحف فاطمه» می‌نامیدند و بخشی از اخبار [نهان] حوادث شدنی در آن آمده و هر سه کتاب به خط امام علی (ع) بود که در این بحث بخشی از روایات مربوط به آن‌ها را یادآور می‌شویم:

در بصائر الدرجات از ابومریم، گوید: «امام باقر (ع) به من فرمود: «نزد ما «جامعه» است به طول هفتاد ذراع که همه چیز، حتی دیه‌ی خراش، در آن آمده است؛ با املای رسول خدا (ص) و خط علی (ع). نزد ما «جفر» است، نوشته‌ای در پوست دباغی شده عکاظی که حواشی آن نیز نوشته و پر شده، و آنچه بوده و آنچه تا روز قیامت می شود، همگی در آن آمده است».[931]

و نیز، با بیش از یک سند، گوید: «امام صادق (ع) به گروه‌هائی که نزد او می‌آمدند و از آنچه رسول خدا (ص) برای علی (ع) بر جای نهاده و علی (ع) برای امام حسن (ع) بر جای نهاده سئوال می‌کردند، فرمود: «رسول خدا (ص) نزد ما چیزی را بر جای نهاده که هر چه موردنیاز است، حتی دیه ی خراش و ناخن نیز در آن آمده است، و فاطمه (س) «مصحفی» را بر جای نهاده که قرآن نیست ...»[932]

و از أبان بن عثمان از علی بن الحسین، گوید: «به امام صادق (ع) گفته شد: «عبدالله بن الحسن معتقد است که او علمی جز آنچه مردم دارند ندارد!» امام علی (ع) فرمود: «به خدا سوگند عبدالله بن السن راست گفته و او را علمی جز آنچه مردم دارند نباشد، ولی به خدا سوگند نزد ما «جامعه» است، دربردارنده‌ی حلال و حرام، و نزد ما «جفر» است، آیا عبدالله بن الحسن می داند که جفر چیست؟ پوست بز است یا گوسفند؟ و نزد ما «مصحف» فاطمه است. هان! به خدا سوگند چیزی از

ص: ۴۵۴

قرآن در آن نیست، ولی املای رسول خدا و خط علی است. و عبدالله، آنگاه که مردم از اطراف نزد او آیند و سئوال کنند، چه خواهد کرد؟»[933]

سلاح رسول خدا (ص) و نامه‌های آن حضرت:

در بصائر الدرجات از علی بن سعید، گوید: «امام صادق (ع) در سخنان خود فرمود: «همانا سلاح رسول خدا و شمشیر و زره‌ی او نزد ماست. و به خدا سوگند «مصحف فاطمه» نیز نزد ماست، و یک آیه از کتاب خدا در آن نیست، بلکه

---

[931] (۱). بصائر الدرجات، ص ۱۶۰.

[932] (۲). همان، ص ۱۵۶ ..

[933] (۱). همان، ص ۱۵۷– ۱۵۸. و عبدالله بن الحسن از نوادگان امام علی بن ابی‌طالب(ع) و مادرش فاطمه دخت امام حسین(ع) بود. منصور عباسی او و برادرانش را در سال ۱۴۲ ه– در مدینه زندانی کرد و در سال ۱۴۴ ه– آن‌ها را به مدینه هاشمیه انتقال داد و با انواع شکنجه‌ها به قتل رسانید: برخی را زنده به گور کردند و عبدالله را در زیر آوار خانه ای مدفون ساخت. فرزند عبدالله، محمد، مشهور به نفس زکیّه بر علیه منصور خروج کرد و در سال ۱۴۵ ه– در میدنه کشته شد، و فرزند دیگرش ابراهیم، پس از قتل برادرش محمد، در بصره خروج کرد و او نیز در همان سال کشته شد مراجعه کنید: تاریخ طبری، تاریخ ابن کثیر و تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۱۴۲– ۱۴۵ ه–.

املای رسول خدا (ص) و دست‌خط علی (ع) است. به خدا سوگند «جفر» در نزد ماست، و آن ها چه می دانند که جفر چیست؟ پوست گوسفند است یا پوست شتر؟ سپس رو به ما کرد و فرمود : «شما را بشارت باد! آیا خشنود نمی‌شوید که روز قیامت به ریسمان علی (ع) چنگ بزنید در حالی که علی (ع) به ریسمان رسول خدا (ص) چنگ زده است؟».[۹۳۴]

و نیز، از محمد بن عبدالملک، گوید : «حدود شصت نفر پیرامون امام صادق (ع) گرد آمده بودیم که بعدالخالق بن عبد ربّه آمد و به آن حضرت گفت : «در کنار ابراهیم بن محمد نشسته بودیم که گفتند شما می گوئید: «نزد ما کتاب علی است» و او گفت : «نه به خدا، علی کتابی بر جای ننهاد ه، و اگر علی کتاب بر جای نهاده باشد چیزی جز یک پوست نباشد و من دوست داشتم که نزد این غلامم

ص: ۴۵۵

بود و باکی بر آن دارم !» گوید: «امام صادق (ع) نشست و رو به ما کرد و فرمود : «به خدا سوگند چنانکه می گویند نیست! آن‌ها دو «جفرند» که در آن دو نوشته شده است. نه به خدا آن‌ها دو پوستند که پشم و موی شان هنوز باقی است و یکی از آن‌ها انبوه نوشته‌ها را در خود جای داده و دیگری سلاح رسول الله (ص) را. و به خدا سوگند نزد ما صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است و خداوند هیچ حلا ل و حرامی را نیافریده مگر اینکه در آن آمده است، حتی دیه ی این خراش را!- و با ناخن ساعد خود را خراشید- نزد ما مصحفی است که به خدا سوگند قرآن نیست.»[۹۳۵]

و از عبدالله بن سنان، گوید : «نزد امام صادق (ع) سخن از گرفتاری اولاد حسن رفت و ما نیز یادآور «جفر» شدیم که امام (ع) فرمود: «به خدا سوگند آن دو پوست بز و گوسفند نزد ماست، با املای رسول خدا (ص) و خط علی (ع)، و نزد ما صحیفه‌ای است با طول هفتاد ذراع که رسول خدا آن را املاء کرده و علی با خط خود نوشته است و هر چه مورد نیاز است در آن هست، حتی دیه‌ی خراش!»[۹۳۶]

و در روایت ابی‌القاسم کوفی، گوید: «اولاد حسن یادآور «جفر» شدند و گفتند: «چیز مهمّی نیست!» و بشر آن را برای امام صادق بازگو کرد و آن حضرت فرمود : «آری، آن‌ها دو پوستند: پوست بز و پوست گوسفند، و انباشته از علم اند ...»[۹۳۷]

و در حدیث عبدالله بن سنان آمده است که «خط علی و املا ی رسول خدا از دو لب مبارک آن حضرت (ص) می‌باشد.»[۹۳۸]

ص: ۴۵۶

---

[۹۳۴] (۲). بصائر الدرجات، ص ۱۵۳ ..

[۹۳۵] (۱). همان، ص ۱۵۱.

[۹۳۶] (۲). همان، ص ۱۴۵ و ۱۵۹.

[۹۳۷] (۳). همان، ص ۱۵۵.

[۹۳۸] (۴). همان ..

و از سلیمان بن خالد، گوید : «امام صادق (ع) فرمود: «همانا در «جفری» که آن‌ها یادآور می شوند چیزهایی است که آزارشان می‌دهد، چون آن ها حق نمی گویند و جفر مح توی حق است، و آن ها اگر راست می گویند باید قضایا و فرایض [/ احکام و تقسیمات ارث] علی (ع) را بیرون آورند، و شما از [سهم ارث] خاله‌ها و عمه‌ها از آن‌ها بپرسید، و آن‌ها باید «مصحف» فاطمه را بیرون آورند که وصیت فاطمه در آن است و سلاح رسول خدا (ص) همراه آن ...»[۹۳۹]

و از معلّی بن خُنیس، گوید: «امام صادق (ع) درباره‌ی عموزادگانش فرمود: «اگر آن‌ها از شما بپرسند و شما جواب شان گوئید، نزد من محبوب تر از آن است که به آن ها بگوئید: «ما آنگونه که به شما می رسد نیستیم، بلکه ما گروهی هستیم جوینده‌ی این علم، نزد چه کسی است؟ و چه کس صاحب آن است؟ اگر نزد شماست شما را پیروی می کنیم و اگر نزد غیر شماست آن را می‌جوئیم تا صاحبش را بشناسیم» و فرمود: «کتاب‌ها نزد علی بن ابی‌طالب (ع) بود و چون به سوی عراق رفت آن‌ها را نزد امّ‌سلمه به ودیعت نهاد و چون کشته شد نزد امام حسن (ع) بود و امام حسن که از دنیا رفت نزد امام حسین بود و سپس نزد پدرم ...»[۹۴۰]

و از علی بن سعد یا سعید، گوید: «نزد امام صادق (ع) نشسته بودم و عده‌ای از اصحاب ما نیز بودند که معلّی بن خنیس به او گفت «فدای شما گردم، شما از حسن بن الحسن چه کشیدید !» سپس طیّار به او گفت: «فدای شما گردم، در یکی از کوچه ها که می رفتم، محمّد بن عبدالله بن الحسن را دیدم که بر حماری سوار بود و عده ای از زیدیه پیرامون او را گرفته بودند» سپس آنچه را که ما بین آن‌ها گذشته بود یادآور شد و امام (ع) در پاسخ او درباره‌ی «جفر» فرمود: «جفر، پوست دباغی شده‌ی گاوی است کیف مانند، حاوی کتاب‌ها و علوم حلال و حرام موردنیاز

ص: ۴۵۷

مردم تا روز قیامت، که املای رسول خدا (ص) و دست‌خط علی (ع) است، و مصحف فاطمه (س) نیز در آن است و آیه‌ای از قرآن در آن نیست. و خاتم رسول خدا (ص) و زره و شمشیر و لوای آن حضرت نزد من است. و جفر، علی‌رَغم خواست کسانی که نمی‌پسندند، نزد من است.»[۹۴۱]

و از برخی احادیث ظاهر می‌شود که «مصحف فاطمه»- اضافه بر آنچه گذشت- حاوی سخنان فرشته‌ای است که پس از وفات رسول خدا (ص) با آن حضرت سخن می گفت تا تسلیتش گوید و دل آرامش نماید؛ چنانکه در روایت حماد بن زید در کافی آمده و گوید : «امام صادق (ع) فرمود: «هنگامی که خداوند متعال پیامبرش را از دنیا برد، فاطمه (س) از فوت آن حضرت دچار اندوهی شد که جز خدای عزّوجلّ آن را نمی دانست، بدین خاطر فرشته ای را نزد او فرستاد تا اندوهش را تسلّی بخشد و با او سخن بگوید- تا آنجا که گوید:- فاطمه (س) گفت: «امام علی (ع) را از آن آگاه ساختم و او شروع به نوشتن آن سخنان کرد و از آن نوشته ها مصحفی پدید آمد.» سپس امام صادق (ع) فرمود: «آگاه باش که چیزی از حلال و حرام در آن نیست، ولی علم حوادث و رویدادهای آینده در آن است.»[۹۴۲]

---

[۹۳۹] (۱). همان، ص ۱۵۷، و فشرده آن در ص ۱۵۸.

[۹۴۰] (۲). همان، ص ۱۶۷، و فشرده آن در ص ۱۵۸ ..

[۹۴۱] (۱). همان، ص ۱۵۶ و ۱۶۰.

[۹۴۲] (۲). اصول کافی، ج ۱ ص ۲۴۰، حدیث ۱ ..

و از ابی عبیده، گوید: «برخی از یاران ما از امام صادق (ع) درباره «جفر» پرسید و او فرمود: «آن پوست گاوی است انباشته از علم!» پرسید: «پس جامعه چیست؟» فرمود: «آن صحیفه‌ای است به طول هفتاد ذراع در پهنه ی پوستی همانند ران شتر، که هر چه مور دنیاز مردم باشد در آن هست و هیچ قضیه ای نیست مگر اینکه در آن آمده است، حتی دیه ی خراش!» گفت: «پس مصحف فاطمه (س) چیست؟» راوی گوید: «امام (ع) مدتی دراز سکوت کرد و سپس فرمود: «شما از

آنچه می‌خواهید و آنچه نمی‌خواهید جستجو می‌کنید! فاطمه (س) پس از رسول خدا (ص) هفتاد و پنج روز درنگ کرد و از دوری پدر به شدت اندوهگین بود که جبرئیل (ع) نزد او می‌آمد و دلداریش می‌داد و از حال پدر آگاهش می‌ساخت و حوادث آینده را برای او بیان می‌داشت و علی (ع) آن‌ها را می‌نوشت و آن نوشته‌ها «مصحف فاطمه» است».[۹۴۳]

***

اخبار متواتر بر آن است که امامان اهل البیت (ع) کتاب «جامعه» امام علی (ع) در احکام و «جفر» و «مصحف فاطمه (س)» را که حاوی حوادث و رویدادهای آینده است، همگی را به ارث برده بودند، و از برخی احادیث گذشته و آینده دانسته می‌شود که این کتاب‌ها در محفظه‌ای از پوست گاو قرار داشته که آن را «جفرابیض» می‌گفتند و هر چه از سلاح رسول خدا (ص) به ارث برده بودند، آن‌ها نیز در محفظه‌ای از پوست گاو بوده که آن را «جفر احمر» می‌گفته‌اند.

دو محفظه‌ی میراث امامت:

در کافی و بصائر الدرجات از حسین بن ابی‌العلا، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود: «نزد من «جفرابیض» است!» گوید گفتم: «در آن چیست؟» فرمود: «زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم (ع) و حلال و حرام، و مصحف فاطمه که چیزی از قرآن در آن نیست و آنچه مردم را نیازمند ما می کند در آن است، حال آنکه ما به کسی نیاز نداریم، حتی دیه‌ی یک تازیانه و نصف تازیانه و یک چهارم تازیانه و دیه‌ی خراش نیز در آن هست! و نزد من «جفر احمر» است. گوید گفتم: «در جفر احمر چیست؟» فرمود: «سلاح ...»[۹۴۴]

و اما اینکه فرمود: «آنچه مردم را نیازمند ما می کند در آن است ...» مراد امام (ع) آن بود که در «جفر» کتاب علی (ع) است و در کتاب علی آنچه مورد نیاز مردم باشد آمده است.

---

[۹۴۳] (۱). اصول کافی، ج ۱ ص ۲۴۱، حدیث ۵. بصائر الدرجات، ص ۱۵۳، و وافی، ج ۲ ص ۱۳۵.

[۹۴۴] (۲). اصول کافی، ج ۱ ص ۲۴۰، حدیث ۳. بصائر الدرجات، ص ۱۵۰– ۱۵۱، و ارشاد مفید، ص ۲۵۷ با اختلاف در عبارت ..

و از ابوحمزه، گوید: «امام صادق (ع) فرمود: «مصحف فاطمه چیزی از کتاب خدا را دربر ندارد و آن تنها مسائلی است که پس از فوت پدرش بر او القاء شده است.»[۹۴۵]

و در روایتی فرمود: «نزد من «مصحف فاطمه» است و چیزی از قران در آن نیست!»[۹۴۶]

امام (ع) در احادیث مختلف بارها و بارها تأکید می کند که در «مصحف فاطمه (س)» چیزی از قرآن نیست تا واژه ی «مصحف» مردم را به اشتباه نیدازد، چنانکه برخی در عصر ما دچار این اشتباه شده و مصحف فاطمه (س) را- نعوذ بالله- قرآنی دیگر پنداشته‌اند!

آنچه در این باب در شرح مصادر علوم مکتب اهل البیت آوردیم، بدین معنی نیست که علوم ائمه (ع) منحصر به این‌هاست که و بس! بلکه به مصداق قاعده: «اثبات شیء نافی غیر آن نیست» علوم امامان اهل‌البیت (ع) بسی فراتر از این‌هاست، چنانکه از امام موسی کاظم (ع) است که فرمود: «گستره علم ما بر سه وجه استوار است: گذشته و آینده و حادث! اما گذشته، برای ما تفسیر و بیان شده، و اما آینده، برای ما ثبت و ضبط و نوشته شده، و اما حادث، در دل‌ها الهام می‌شود و در گوش‌ها زمزمه می‌گردد، و این افضل علوم ماست و هیچ پیامبری پس از پیامبر

ما نخواهد بود!»[۹۴۷]

شرح این حدیث:

علامه مجلسی در مرآة العقول گوید: «مراد امام (ع) از «مبلغ علمنا» [/ گستره‌ی علم ما] نهایت و کمال یا محلّ و منشأ بلوغ آن است. و مراد از «ماضٍ» [/ گذشته] علوم متعلق به گذشته است، و مراد از «غابر» [/ آینده] علوم متعلق به آینده است، و اینکه فرموده: «اما گذشته، برای ما تفسیر و بیان شده» یعنی: رسول خدا (ص) آن را برای ما تفسیر و بیان کرده است، و اینکه فرموده: «اما آینده، برای ما ثبت و نوشته شده» یعنی در «جامعه» و «مصحف فاطمه (س)» و غیر آن‌ها نوشته شده است. و اینکه فرموده: «و اما حادث، در دل ها الهام می شود و در گوش ها زمزمه می گردد» مراد از آن امور حتمیه یا علوم و معارف ربانی یا شرح و تفصیل مجملات است، که از راه الهام خدایی یا سخن گفتن فرشته با آن ها حاصل می شود و این از برترین علوم آن هاست، چون تنها اختصاص به ایشان دارد و حصول آن بدون واسطه ی بشر است ... و از آنجا که این سخن موهِم ادعای نبوت است، آن حضرت بلافاصله این توهم را نفی کرده و فرموده: «و هیچ پیامبری پس از پیامبر ما نخواهد بود!» و این بدان خاطر است که پیامبر فرشته را به گاه ابلاغ حکم می بیند و سخنش را می‌شنود ولی «محدَّث» تنها سخن فرشته را می‌شنود.»

و در کافی از امام باقر (ع) فرمود: «همانا اوصیای محمد علیه و علیهم السلام محدَّثون هستند».

---

[۹۴۵] (۱). بصائر الدرجات، ص ۱۵۹.

[۹۴۶] (۲). همان، ص ۱۵۴ ..

[۹۴۷] (۱). اصول کافی، ج ۱ ص ۲۶۴، باب جهات علوم الائمة، و مرأة العقول، ج۳ ص ۱۳۶ ..

و از امام کاظم (ع) فرمود: «ائمّه، عالمان، صادقان، فهیمان و محدَّثانند.»

و از محمد بن مسلم، گوید: «نزد امام صادق (ع) سخن از «محدَّث» به میان آمد و او فرمود: «محدَّث صدا را می‌شنود و صاحب صدا را نمی‌بیند». من گفتم:

ص: ۴۶۱

«فدای شما گردم! چگونه می‌داند که آن سخن، سخن فرشته است؟ » فرمود: «آرامش و وقاری به او عطا می شود که می‌فهمد آن سخن سخنِ فرشته است.»[۹۴۸]

مؤلف گوید: در کتاب‌های حدیثی مکتب خلفا احادیثی را می یابیم که همانند این صفات را برای برخی از خلفا اثبات می‌کند، مانند روایت ام‌المؤمنین عایشه در حقّ خلیفه عمر که گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: «در امت‌های پیش از شما «محدّثونی» بودند که اگر در امت من هم احدی از آن‌ها باشد، او عمر بن خطاب است.»[۹۴۹]

و ابوهریره نیز همانند آن را در حق خلیفه عمر روایت کرده است، و هر جا که چنین روایاتی آمده، سخنی از اینکه احدی از آن‌ها کتابی را از رسول خدا (ص) به ارث برده باشند- همانند آنچه در حق ائمه اهل‌البیت با صراحت و تفصیل آمده- نیامده است.

ائمه (ع) این کتب را دست به دست می‌دهند:

الف- علی و حسن و حسین و سجاد و باقر (ع):

در بصائر الدرجات از معلّی بن خنیس، گوید: «امام صادق (ع) فرمود: این کتاب‌ها نزد علی (ع) بود. چون به عراق رفت آ نها را نزد امّ‌سلمه به ودیعت نهاد و چون وفات کرد نزد امام حسن (ع) بودند و پس از امام حسن نزد امام حسین (ع) و پس از او نزد علی بن حسین و سپس نزد پدرم- امام باقر (ع)- بودند».[۹۵۰]

و نیز، در سه روایت دیگر که دوتای آن از امّ سلمه است، گوید: «رسول خدا (ص) کتابی را نزد من به ودیعت نهاد و من پس از رسول خدا (ص)

ص: ۴۶۲

آن را تسلیم امام علی (ع) نمودم.» و در روایت سوم از ابن عباس نیز همین معنی آمده است.[۹۵۱]

---

[۹۴۸] (۱). هر سه حدیث در اصول کافی، ج ۱ ص ۲۷۰- ۲۷۱، باب« انّ الائمة محدثون ...» آمده است.

[۹۴۹] (۲). صحیح مسلم، باب فضائل الصحابه، حدیث ۲، و مسند احمد، ج ۶ ص ۵۵.

[۹۵۰] (۳). بصائر الدرجات، ص ۱۶۲ ..

[۹۵۱] (۱). همان، ص ۱۶۳، حدیث ۴، و ص ۱۶۶، حدیث ۱۶، و ص ۱۶۸، حدیث ۲۳.

و در کافی از سلیم بن قیس، گوید: «به هنگام وصیت امیرالمؤمنین به پسرش امام حسن (ع) حاضر بودم و دیدم که امام (ع) حسین و محمّد و همه فرزندان و اهل بیت خود و بزرگان شیعه را بر وصیت خویش گواه گرفت . سپس آن کتاب و سلاح را به امام حسن (ع) سپرد و فرمود: «پسرم! رسول خدا (ص) فرمانم داده تا تو را وصیّ خود گردانم و کتاب ها و سلاحم را به تو بسپارم، همان گونه که خود او (ص) مرا وصیّ خود گردانید و کتاب ها و سلاحش را به من سپرد . و نیز فرمانم داد تا به تو فرمان دهم که به گاه مرگ آن ها را به برادرت حسین بسپاری.» سپس رو به فرزندش حسین کرد و به او فرمود: «رسول خدا (ص) به تو نیز فرمان داده که آن را به این پسرت بسپاری .» سپس دست علی بن الحسین (ع) را گرفت و به او فرمود : «رسول خدا (ص) تو را نیز فرمان داده که آن را به پسرت محمد بن علی بسپاری، و سلام رسول الله و مرا به او برسان.»[952]

مؤلف گوید: «آنچه امام (ع) در این مرحله به پسرش امام حسن (ع) سپرد تنها یک کتاب بود و آن غیر از کتاب‌هایی بود که در مدینه نزد امّ‌سلمه به ودیعت نهاده بود و او پس از بازگشت امام حسن (ع) به مدینه آن‌ها را تسلیم او کرد.»

ب- امام سجاد (ع):

در غیبت شیخ طوسی، مناقب ابن شهر آشوب و بحار از فضیل، گوید : «امام باقر (ع) به من فرمود: «هنگامی که حسین (ع) عازم عراق شد، آن وصیت و کتاب‌ها را به امّ‌سلمه زوجه رسول خدا (ص) سپرد و به او فرمود: «هرگاه بزرگترین

فرزندانم نزد تو آمد، آنچه را که به تو سپردم به او بسپار .» و هنگامی که حسین (ع) به شهادت رسید، علی بن الحسین (ع) نزد امّ‌سلمه آمد و او تمام آنچه را که حسین (ع) به او سپرده بود، تسلیم او کرد.»[953]

و در کافی، اعلام الوری، مناقب و بحار از ابوبکر حضرمی، گوید : «امام صادق (ع) فرمود: «حسین (ع) هنگامی که عازم عراق شد، کتاب‌ها و آن وصیت را نزد امّ‌سلمه به ودیعت نهاد و او هنگامی که علی بن الحسین به مدینه بازگشت آن‌ها را تسلیم او کرد.»[954]

و این غیر از وصیّتی بود که امام (ع) در کربلا نوشت و آن را با بقیه مواریث امامت به دخترش فاطمه سپرد و او بعداً آن‌ها را به علی بن الحسین (ع)- که در آن برهه زمانی بیمار بود و گمان زنده ماندنش نمی‌رفت- تحویل داد.[955]

ج- امام باقر (ع):

در کافی، اعلام الوری، بصائر الدرجات و بحار از عیسی بن عبدالله از پدرش از جدش، گوید : «علی بن الحسین (ع) در حال مرگ، فرزندانش را که نزد او گرد آمده بودند مورد توجه قرار داد و بعد متوجه فرزندش محمد بن علی (ع) گردید

[952] (۲). اصول کافی، ج ۱ ص ...، و وافی، ج ۲ ص ۷۹ ..

[953] (۱). غیبت شیخ طوسی، چاپ تبریز ۱۳۲۳ ه-، ص ... مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۱۷۲، و بحارالانوار، ج ۴۶ ص ۱۸۰.

[954] (۲). اصول کافی ج ۱ ص ۳۰۴. اعلام الوری، ص ۱۵۲. مناقب.

[955] (۳). اصول کافی ج ۱ ص ۳۰۳. اعلام الوری، ص ۱۵۲. بحارف ج ۴۶ ص ۱۸، و بصائر الدرجات، ص ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۸.

و فرمود: «محمدا! این صندوق را به خانه ات ببر.» سپس فرمود: «آگاه باش که در آن دینار و درهمی نیست، بلکه انباشته‌ی علم است.»[956]

ص: ۴۶۴

و در بصائر الدرجات و بحار از عیسی بن عبدالله بن عمر از امام صادق (ع)، فرمود: «علی بن الحسین (ع) پیش از مرگش زنبیل یا صندوقی را که نزد خود داشت بیرون آورد و فرمود : «محمدا! این صندوق را ببرد.» راوی گوید: آن صندوق به وسیله چهار نفر حمل گردید و هنگامی که امام سجاد (ع) از دنیا رفت برادران امام باقر (ع) نزد او آمدند و گفتند: «سهم ما را از محتوای آن صندوق بپرداز» و او فرمود: «به خدا سوگند شما را در آن سهمی نیست، و اگر سهمی داشتید آن را به من نمی‌داد.» و آن صندوق جای سلاح رسول خدا (ص) و کتاب‌ه‌ای آن حضرت بود.»[957]

د- امام صادق (ع):

در بصائر الرجات از زراره از امام صادق (ع) فرمود: «امام باقر (ع) از دنیا نرفته بود که کتاب‌ها به من رسید.»[958]

و نیز، از ابوبصیر، گوید: «شنیدم که امام صادق (ص) می‌فرمود: «امام باقر (ع) از دنیا نرفته که مصحف فاطمه (س) را دریافت کردم.»[959]

و نیز، از عنبسه عباد گوید: «نزد حسین پسر عموی امام صادق (ع) بودیم که محمد بن عمران آمد و از او درباره ی نوشته یا سند زمینی سئوال کرد و او گفت: «صبر کن تا آن را از ابی‌عبدالله (ع) بگیرم» راوی گوید: به او گفتم: «برای چه نزد ابی‌عبدالله است؟» گفت: «این نوشته نزد حسن (ع) بود و بعد نزد حسین (ع) و بعد نزد علی بن الحسین (ع) و بعد نزد ابوجعفر (ع) و بعد نزد جعفر (ع)، و ما از

ص: ۴۶۵

روی آن نوشته‌ایم.»[960]

در کافی و بصائر الدرجات از حمران، گوید: «از امام باقر (ع) پرسیدم: «موضوع صحیفه‌ی مُهر شده‌ای که به گفته مردم تحویل امّ‌سلمه شده چه بوده؟» فرمود: «رسول خدا (ص) که وفات کرد، علی (ع) علم و سلاح و دیگر مختصات آن حضرت را به ارث برد. سپس آن‌ها به حسن (ع) و پس از او به حسین (ع) رسید و او از بیم تلف شدن، آن ها را نزد

---

[956] (۴). اصول کافی ج ۱ ص ۳۰۵. اعلام الوری، ص ۲۶۰. بصائر الدرجات، ص ۴۴. بحارالانوار، ج ۴۶ ص ۲۲۹، و وافی، ج ۲ ص ۸۳ ..

[957] (۱). اصول کافی ج ۱ ص ۳۰۵. وافی، ج ۲ ص ۸۲. بصائر الدرجات، ص ۱۶۵. اعلام الوری، ص ۲۶۰، و بحار الانوار، ج ۴۶ ص ۲۲۹.

[958] (۲). بصائر الدرجات، ص ۱۵۸ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۶.

[959] (۳). همان، ص ۱۵۸ ..

[960] (۱). همان، ص ۱۶۵ و ۱۶۶.

امّسلمه به ودیعت نهاد و سپس تسلیم علی بن الحسین (ع) گردید.» راوی گوید: من گفتم: «آری، سپس به پدر شما رسید و بعد به شما و اینک نزد شماست؟» فرمود: «آری.»[۹۶۱]

و از عمر بن ابان، گوید: «از امام صادق (ع) پرسیدم: «موضوع صحیفه‌ی مهر شده‌ای که به گفته مردم تحویل امّسلمه شده چه بوده؟» فرمود: «رسول خدا (ص) که وفات کرد، علی (ع) علم و سلاح و مختصات آن حضرت را به ارث برد. سپس آن‌ها به حسن (ع) و پس از او به حسین (ع) رسید.» گوید: گفتم: «سپس به علی بن الحسین (ع) و بعد به فرزندش رسید و پس از آن تحویل شما شد». فرمود: «آری».

ه–- امام موسی بن جعفر (ع):

در غیبت نعمانی و بحار از حمّاد صانع، گوید : «به پرسش ای مفضّل بن عمر از امام صادق (ع) گوش می‌دادم ... که ابوالحسن موسی– امام کاظم– وارد شد و امام صادق (ع) به مفضّل فرمود : «ایا دیدن دارنده ی کتاب علیّ خشنودت می‌کند؟» مفضّل گفت: «چه چیزی بهتر از آن؟» و امام– با اشاره به آن حضرت– فرمود:

«و این است، دارنده کتاب علی ...».[۹۶۲]

و– امام علی بن موسی الرضا (ع):

علی بن یقطین گوید: «امام کاظم (ع) با اشاره به فرزندش علی به من فرمود: «ای علی! این فقیه‌ترین فرزندان من است. لذا کتاب‌های خود را به او بخشیدم».

و در روایتی دیگر گوید : «شنیدم که می فرمود: «پسرم علی سیّد و آقای فرزندان من است . لذا کتاب هایم را به او بخشیدم».[۹۶۳]

و در کافی و ارشاد مفید و غیبت شیخ طوسی و وافی از نعیم قابوسی، گوید : «امام کاظم (ع) فرمود: «پسرم علی بزرگترین و نیکوترین و محبوبترین فرزندان من است . او با من در «جفر» می‌نگرد؛ جفری که جز پیامبر یا وصیّ پیامبر در آن نظر نکرده است.»[۹۶۴]

و در رجال کشّی و بحار از نصر بن قابوس، گوید: «در خانه امام کاظم (ع) بودم و فرزندش امام رضا (ع) را دیدم که در «جفر» می‌نگریست و امام (ع) فرمود: «این پسرم علی است که آنچه را که می‌نگرد جفر است».[۹۶۵]

---

[۹۶۱] (۲). اصول کافی، کتاب الحجة، ج ... ص ... وافی ج ۲ ص ۱۳۳، و بصائر الدرجات ص ۱۷۷ و ۱۸۶ و ۱۸۸ ..

[۹۶۲] (۱). غیبت نعمانی، ص ۱۷۷. بحارالانوار، ج ۴۸ ص ۲۲، حدیث ۳۴.

[۹۶۳] (۲). روایت علی بن یقطین به سه سند در بصائر الدرجات ص ۱۶۴، حدیث ۷ و ۸ و ۹، و ارشاد مفید، ص ۲۸۵، و وافی، ج ۲ ص ۸۶، آمده است.

[۹۶۴] (۳). اصول کافی، ج ۱ ص ۳۱۱– ۳۱۲، حدیث ۲. ارشاد مفید ص ۲۸۵– ۲۸۶. غیبت شیخ طوسی، ص ۲۸، و وافی، ج ۲ ص ۸۳.

امامان اهل‌البیت (ع) بدین‌گونه، نسل به نسل، این کتاب‌ها را به ارث می‌بردند و بدان‌ها مراجعه می‌کردند و علوم و احکام را- چنانکه می‌آید- از آن‌ها استخراج می‌نمودند:

ص: ۴۶۷

مراجعه ائمه (ع) به کتاب‌های موروثی خود:

امام صادق (ع) درباره‌ی نوادگان امام حسن (ع) و حکومت‌جوئی آن‌ها به «جفر» و «مصحف فاطمه (س)» مراجعه می‌فرمود، چنانکه در کافی و بصائر الدرجات از فضیل بن سکره، گوید: «نزد امام صادق (ع) رفتم و فرمود: «فضیل! آیا می‌دانی که پیش از این در چه چیز می‌نگریستم؟» گفتم: نه، فرمود: «در کتاب فاطمه (س) می‌نگریستم. هیچ پادشاهی به حکومت زمین نرسد مگر آنکه نام او و نام پدرش در آن نوشته شده است، و من از نوادگان حسن (ع) چیزی در آن ندیدم».[۹۶۶]

و از ولید بن صبیح، گوید: «امام صادق (ع) به من فرمود: «ولید! من در مصحف فاطمه نگریستم و برای بنی فلان چیزی نیافتم مگر غباری چون غبار نعل!».[۹۶۷]

و از سلیمان بن خالد، گوید: «شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود: «نزد من صحیفه‌ای است که نام پادشاهان در آن آمده است و از نوادگان حسن (ع) چیزی در آن نیست».[۹۶۸]

و از عمر بن اذنیه از جماعتی، گویند: «شنیدیم که امام صادق (ع) فرمود: «نزد من دو کتاب است که نام تمام پیامبران و تمام پادشاهان آینده در آن آمده است و به خدا سوگند نام «محمد بن عبدالله » [/ از نوادگان امام حسن (ع)] در هیچیک از آن دو نیامده است.»[۹۶۹]

مراد امام (ع) از دو کتاب مذکور، جفر و مصحف فاطمه (س) است، و مراد او

ص: ۴۶۸

از نام تمام پیامبران، نام پیامبران گذشته پیش از جدّش خاتم الانبیا (ص) می‌باشد، و این معنی از حدیث آینده روشن می‌شود:

---

[۹۶۵] (۴). رجال کشّی، ص ۳۸۲، و بحارالانوار، ج ۴۹ ص ۲۷، حدیث ۴۶ ..

[۹۶۶] (۱). اصول کافی، ج ۱ ص ۲۴۲، حدیث ۸. بصائر الدرجات، ص ۱۶۹، حدیث ۳، و وافی، ج ۲ ص ۱۳۶.

[۹۶۷] (۲). بصائر الدرجات، ص ۱۷۰ و نظیر آن در ص ۱۶۲، حدیث ۳۲.

[۹۶۸] (۳). بصادر الدرجات، ص ۱۶۹، حدیث ۵.

[۹۶۹] (۴). همان، حدیث ۲، و نزدیک به آن در کافی و وافی، چنانکه می‌آید ..

در بصائر الدرجات از معلّی بن خُنیس، گوید : «امام صادق (ع) فرمود: هیچ پیامبر و هیچ وصیّ پیامبر و هیچ پادشاهای نیست مگر آنکه نام او در کتابی نزد من موجود است . نه به خدا، نامی از محمد بن عبدالله بن حسن (ع) در آن نیست».[۹۷۰]

و نظیر آن از عیص بن قاسم.[۹۷۱]

و از معلّی بن خنیس، گوید : «نزد امام صادق (ع) بودم که محمد بن عبدالله بن حسن آمد و سلام کرد و چون برون رفت امام (ع) بر او رقّت کرد و چشمانش اشکبار شد . من گفتم: «شما را دیدم که نسبت به او چنان کردی که هیچگاه نمی‌کردی؟!» فرمود: «به حالش رقّت کردم زیرا به امری منسوب گشته که از آنِ او نیست؛ او را در کتاب علی (ع) از خلفای این امت یا پادشاهانش نیافتم».[۹۷۲]

و از عنبسة بن بجاد عابد، گوید : «جعفر بن محمد (ع) هرگاه محمد بن عبدالله بن حسن را می دید، چشمانش اشکبار می‌شد و می‌گفت: «جانم فدای او باد! مردم درباره‌اش می‌گویند که او مهدی است، در حالی که او کشته می شود و نام او در کتاب پدرش علی در زمره‌ی خلفای این امت نیست».[۹۷۳]

مراد امام (ع) از کتاب علی (ع) همان «جفر» است که از آن حضرت به ارث برده‌اند.

و در کافی از فضیل بن یسار و بریدن بن معاویه و زراره، گویند: «عبدالملک بن

ص: ۴۶۹

اعین به امام صادق (ع) گفت «زیدیه پیرامون محمد بن عبدالله گرد آمده اند آیا او به حکومت می رسد؟» فرمود: «به خدا سوگند نزد من دو کتاب است که نام تمام پیامبران و تمام پادشاهان آینده زمین در آن موجود است؛ نه به خدا؛ محم د بن عبدالله در هیچیک از آن دو نیست».[۹۷۴]

آری، امام صادق (ع) در جنبش عموزادگان خود، فرزندان امام حسن (ع) با استناد به «جفر ابیض» و «مصحف فاطمه (س)» موضع می گرفت و گاهی نیز، عموزادگان خود را از نتیجه اقدامات شان- که در آن کتاب ها آمده بود- آگاه می‌ساخت، که البته عموزادگان او چنان نبودند که نصیحت و سخن آن حضرت را بپذیرند؛ چنانکه ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین روایت کرده و گوید:

«جماعت بنی‌هاشم در «ابواء» با حضور ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس [۹۷۵] و ابوجعفر منصور و صالح بن علی و عبدالله بن حسن بن حسن (ع) و دو فرزندش محمد و ابراهیم، و محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان، گرد هم

---

[۹۷۰] (۱). همان، حدیث ۴.

[۹۷۱] (۲). همان، حدیث ۶.

[۹۷۲] (۳). اصول کافی، ج ۱ ص ۱۶۸- ۱۶۹، حدیث ۱.

[۹۷۳] (۴). مقاتل الطالبین، ص ۲۰۸، و ارشاد مفید، ص ۲۶۰ ..

[۹۷۴] (۱). اصول کافی، ج ۱ ص ۲۴۲، حدیث ۸، و وافی، ج ۲ ص ۱۳۶.

آمدند و صالح بن علی گفت : «شما خوب می دانید که چشمان این مردم اکنون به شما دوخته شده و خداوند شما را در این مکان گرد هم آورده است . پس با مردی از خودتان که می پسندید بیعت کنید و آن ر ا استوار سازید تا خدا گشایش دهد که او بهترین گشایش‌گران است.»

و عبدالله بن حسن حمد و ثنای خدا به جای آورد و گفت : «شما خوب می دانید که این پسر من همان «مهدی» است. پس بشتابید که باید با او

ص: ۴۷۰

بیعت کنیم.»

و ابوجعفر منصور گفت: «برای چه خود را فریب می دهید! به خدا سوگند شما خوب می دانید که مردم به کسی جز این جوان- یعنی همان محمد بن عبدالله- چشم ندوخته و دعوت جز او را اجابت نمی‌کنند».

گفتند: «به خدا سوگند که راست گفتی! این همان است که می‌دانیم و همگی با محمّد بیعت کردند و به او دست دادند و او به دنبال جعفر بن محمد- امام صادق (ع)- فرستاد.[۹۷۶]

جعفربن محمد آمد و عبدالله بن حسن در کنار خود برای او جا گشود و سخنان پیشین خود را تکرار کرد که جعفر گفت : «چنین نکنید! که این کار به سامان نمی رسد. زیرا اگر می پنداری که این پسر تو همان مهدی است، او مهدی نیست، و اکنون زمان ظهور او نیست. و اگر تنها اراده کرده‌ای که او را برانگیزی تا برای خدا خشم گیرد و امر به معروف کند و نهی از منکر نماید، به خدا سوگند ما تو را که شیخ و بزرگ ما هستی تنها نمی گذاریم و با پسرت بیعت می‌کنیم» که عبدالله به خشم آمد و گفت: «تو خود خلاف گفته‌ات را می‌دانی، و به خدا سوگند که خداوند تو را بر غیب خود آگاه نساخته، ولی حسد بر فرزندم تو را بدین کار واداشته است!».

و امام صادق (ع) گفت: «به خدا سوگند که حسد مرا وادار نکرده، ولی این- و با دست به شانه ابوالعباس زد- و برادرانش و فرزندانش آن‌ها بدان می‌رسند نه شما!» سپس دست به شانه عبدالله بن حسن نهاد و گفت : «به خدا سوگند این حکومت از آنِ تو و از آنِ دو پسرت نخواهد بود، ولی بدان‌ها می‌رسد و دو پسر تو کشته می‌شوند!».

ص: ۴۷۱

سپس برخاست و بر دست عبدالعزیز بن عمران زهری تکیه زد و گفت : «آیا صاحب ردای زرد رنگ- یعنی ابوجعفر منصور- را دیدی؟ به خدا سوگند که ما او را قاتل وی می یابیم!» عبدالعزیز به او گفت: «آیا محمّد را می‌کشد؟!» گفت:

---

[۹۷۵] (۲). ابراهیم بن محمد رهبر جنبش عباسیان بود که مروان حمار آخرین خلیفه ی اموی او را در « حران» زندانی کرد و در سال ۱۳۲ ه- بکشت. و برادرش ابوجعفر منصور دوانیقی پس از مرگ دیگر برادرش سفّاح در سال ۱۳۶ ه- به خلافت رسید و در سال ۱۵۸ ه- در راه مکه وفات کرد. و محمد بن عبدالله بن عمرو، معروف به دیباج، در سال ۱۴۲ به دستور منصور کشته و سر او به خراسان فرستاده شد. توضیح بیشتر را در تاریخ ابن اثیر و مروج الذهب بیابید ..

[۹۷۶] (۱). و در روایتی گوید: عبدالله بن حسن به آن‌ها گفت:« جعفر را نمی‌خواهیم تا کار شما را بر شما تباه نسازد!» ..

«آری» گوید: «با خود گفتم: سوگند به پروردگار کعبه که به او حسد ورزید! سپس به خدا سوگند از دنیا نرفتم تا دیدم که او آن دو را کشت!».

راوی گوید: «هنگامی که جعفر- امام صادق (ع)- چنین گفت آن جماعت برخاستند و پراکنده شدند و پس از آن گرد هم نیامدند و عبدالصمد و ابوجعفر منصور به دنبال امام (ع) رفتند و گفتند: «یا اباعبدالله! آیا این را می‌گویی؟» گفت: «به خدا سوگند می‌گویم و می‌دانمش!».[977]

و در روایت دیگری، امام صادق (ع) به عبدالله بن حسن گفت: «این حکومت به تو و به دو پسرت نخواهد رسید و تنها از آنِ این- یعنی سفّاح- است و سپس از آنِ این- یعنی منصور- است و سپس به فرزندان او می‌رسد و همواره در بین آن‌هاست تا کودکان را فرمانروا کنند و با زنان مشورت نمایند!»

و عبدالله گفت: «جعفر! به خدا سوگند که خداوند تو را بر غیب خود آگاه نساخته است! ...»

و امام صادق (ع) گفت: «نه به خدا، بر فرزند تو حسد نبردم، بلکه این- یعنی ابوجعفر- او را در «احجارالزیت» می‌کشد. سپس برادرش را در «طفوف» در حالی که پاهای اسبش در آب است، به قتل می‌رساند ...»[978]

و طبری و ابوالفرج از «امّ حسین» دختر عبدالله بن محمد بن علی بن الحسین (ع) روایت کرده‌اند که گفت: «به عمویم جعفر بن محمّد گفتم: «فدای تو گردم! کار محمد بن عبدالله به کجا می‌کشد؟» فرمود: «فتنه‌ای است که محمد در

ص: ۴۷۲

آن کشته می‌شود و برادر تنی او در عراق، در حالی که سُم‌های اسبش در آب است، به قتل می‌رسد».[979]

و روایت شده که عیسی فرمانده سپاه منصور هنگامی که وارد م دینه شد، امام صادق (ع) فرمود: «ایا او هموست؟» گفته شد؛ «یا اباعبدالله! که را می‌گوئی؟» فرمود: «آنکه با خون‌های ما بازی می‌کند! هان به خدا سوگند که آن‌ها- یعنی محمد و ابراهیم- را رها نخواهد کرد!»[980]

و گوید: «حمزة بن عبدالله بن محمد بن علی نیز با محمّد قیام کر د و عمویش جعفر او را نهی می‌کرد و می‌گفت: «به خدا سوگند او کشته می‌شود!»[981]

انتشار خبر امام (ع) از سرانجام کار نوادگان حسن (ع):

---

[977] (۱). مقاتل الطالبین، ص ۲۰۶- ۲۰۸، و ارشاد مفید، ص ۲۵۹- ۲۶۰.

[978] (۲). همان، ص ۲۵۳- ۲۵۶ ..

[979] (۱). تاریخ طبری، ج ۹ ص ۲۳۰، و چاپ اروپا، ج ۳ ص ۲۵۴، و مقاتل الطالبین، ص ۲۴۸.

[980] (۲). مقاتل الطالبین، ص ۲۷۲.

[981] (۳). تاریخ طبری، ج ۹ ص ۲۳۰، که ما آن را فشرده آوردیم.

خبر امام صادق (ع) از سرانجام کار نوادگان امام حسن (ع) منتشر گردید و دور و نزدیک همه از آن آگاه شدند و بدین خاطر «فضیل بن یسار»، یکی از اصحاب امام صادق (ع)، به کسی که خبر قیام «محمد و ابراهیم» دو فرزند عبدالله بن حسن را به او داده می‌گوید: «قیام آن دو بی‌اثر است!» راوی گوید: «این کار را چند بار تکرار کردم و او همان پاسخ را داد. گفتم: خدایت رحمت کند، بیش از یک بار نزد تو آمدم تا آگاهت سازم و تو می گویی: «قیام آن دو بی اثر است!» آیا این را از خودت می گوئی؟» گفت: «نه به خدا، بلکه از ابوعبدالله (ع) شنیدم که می فرمود: «اگر قیام کنند کشته می‌شوند».[982]

و باز بدین خاطر بود که چون خبر فرار فرمانده سپاه منصور در جنگ با

ص: ۴۷۳

محمّد را به او دادند گفت: «هرگز! پس بازی کودکان ما بر منابرِ حکومت و مشاوره‌ی با زنان چه می‌شود؟!»[983]

و هنگامی که «ابراهیم» در بصره قیام کرد و سپاه منصور گریختند تا به کوفه رسیدند، منصور فرمان داد شتران و چهارپایان را بر تمامی درهای کوفه آمادهنگه دارند تا سوار بر آن ها بگریزند[984] و همواره می گفت: «بیع! وای بر تو! چگونه شد که فرزندان ما بدان نرسیدند! پس حکومت کودکان چه شد؟!»[985]

آری، منصور در هر دو مورد به سخن امام صادق (ع) اشاره می‌کرد که فرمود: «کودکان را حکومت دهند و زنان را مشاور گردانند!».

سرانجام کار محمد و ابراهیم:

طبری و ابوالفرج روایت کرده و گویند: «محمد در «احجار الزیت» مدینه کشته شد»[986]

و گوید: «ابراهیم در حالی که بر اسب خود سوار بود و فراریان سپاه منصور را تعقیب می کرد، هدف یک تیر قرار گرفت و کشته شد».[987]

تا اینجا برخی از احادیثی را که حاوی رجوع امام صادق (ع) به «جفر» و «مصحف فاطمه» برای خبرگیری از حکومت نوادگان حسن (ع) بود عرضه داشتیم و اکنون حدیث امام سجاد علی بن الحسین (ع) درباره به حکومت رسیدن «عمر بن عبدالعزیز» را یادآور می‌شویم:

---

[982] (۴). شرح حال« فضیل بن یسار» در کتاب« اختیار معرفة الرجال» کشی، چاپ مشهد ص ۲۱۴، آمده است ..

[983] (۱). تاریخ طبری، ج ۹ ص ۲۲۸، و مقاتل الطالبین، ص ۲۷۴.

[984] (۲). همان، ج ۵ ص ۲۵۹، و همان، ص ۳۴۶.

[985] (۳). مقاتل الطالبین، ص ۳۴۷، و تاریخ ابن اثیر، ج ۵ ص ۲۳۰.

[986] (۴). تاریخ طبری، ج ۲ ص ۲۲۷. و مقاتل الطالبین، ص ۲۷۲.

[987] (۵). مقاتل الطالبین، ص ۳۴۷ ..

عبدالله بن عطا تميمى گويد: «با على بن الحسين در مسجد بودم- يعنى مسجد

ص: ۴۷۴

الرسول (ص)- كه «عمر بن عبدالعزيز» در سيمايى جوان و خوش‌رو با پاى‌افزار نقره‌اى عبور كرد. على بن الحسين او را نگاه كرد و فرمود: «عبدالله بن عطا! آيا اين سركش را مى‌بينى؟ او هرگز نميرد تا بر اين مردم حكومت كند» گفتم: «اين فاسق؟!» فرمود: «آرى، و جز اندكى در بين آن‌ها درنگ نمى‌كند! ...»[۹۸۸]

استشهاد امام رضا (ع) به «جفر»:

على بن عيسى أربلى [متوفاى ۶۹۳ ه-] در كتاب «كشف الغمّه» در شرح حال امام رضا (ع) گويد: «در سال ۶۷۰ يكى از خادمان حرم شريف آن حضرت از مشهد مقدس وارد شد و عهدنامه اى را، كه مأمون با دستخط خود نوشته و امام (ع) نيز با خط خود پشت آن را تحرير و امضاء كرده بود، به همراه داشت كه من جاى جاى قلم آن حضرت را بوسيدم و ديدگانم را بر بوستان كلامش سائيدم و آگاهى بر آن را از نعمت ها و بخشش هاى خداوند دانستم و حرف به حرف آن را- چنانكه مى‌آيد- نقل كردم:

متن دستخط مأمون:

بسم الله الرحمن الرحيم

اين عهدنامه‌اى است كه عبدالله بن هارون الرشيد اميرالمؤمنين با دست خود براى على بن موسى بن جعفر وليعهد خود نوشته است. امّا بعد، خداى عزّوجلّ اسلام را دين [آدميان] قرار داد و از ميان بندگان خود رسولانى برگزيد تا راهنما و هدايت‌گر به سوى آن باشند؛ و رسولانى كه نخستين شان بشارت‌گر آخرين بود و آيندگان‌شان تصديق‌كننده گذشتگان، تا آنگاه كه پس از فترت رسولان و زوال علم و انقطاع وحى و نزديكى قيامت، نبوت الهى به محمّد (ص) رسيد و خداوند

ص: ۴۷۵

او را خاتم پيامبران و گواه و نگهبان آنان قرار داد و كتاب عزيز خود را كه باطل به هيچ روى، از پيش و پس، بدان راه ندارد بر او فرو فرستاد؛ فرستادنِ حكيم حميد، با آنكه كه حلال كرد و حرا م نمود، و وعده داد و وعيد فرمود، و بر حذر داشت و بيم داد، و بدان امر كرد و از آن نهى فرمود، تا حجّت بالغه و برهان رساىِ بر خلق از آنِ او باشد و تا هر كس هلاك مى شود با دليل و برهان هلاك گردد و هر كس نجات مى يابد با دليل و برهان نجات يابد و خداوند شنواى داناست .

[۹۸۸] (۱). بصائر الدرجات، ص ۱۷۰. ما بخش موردنياز حديث را آورديم و بقيه آن نيز مايه عبرت است..

و آن حضرت رسالت الهی خویش را به انجام رسانید و با حکمت و موعظه ی حسنه و مجادله ی احسن و سپس با جهاد و خشونت، که خداوند فرمایش داده بود، به راه او فراخواند، تا آنگاه که خدایش به سوی خود برد و به قرب خویشش رسانید.

و چون نبوت پایان یافت و خداوند وحی و رس الت را به محمّد (ص) خاتمه داد، قوام دین و نظام امر مسلمین را به خلافت واگذارد؛ خلافتی که تمامیت و عزّت و قیام به حقّ خدا در آن وابسته به اطاعت است؛ اطاعتی که واجبات و حدود و شرایع و سنت های اسلام به وسیله آن اقامه و اجرا می گردد و جهاد با دشمنان خدا به وسیله آن انجام می شود. پس بر خلفای خداست که خدای را، در نگهبانی دین و نگهداری بندگان او، اطاعت کنند و بر مسلمانان است که خلفای خویش را پیروی کرده و آن ها را در اقامه ی حق خدا و عدل إله و امنیت راه ها و حفظ جان ها و رفع اختلاف ها و فرآوری الفت‌ها یاری نمایند؛ که اگر چنین نکنند به گسست رشته امور آشفته و اختلاف ملت و پس رفت امت و چیرگی دشمنان و تفرق دوستان و زیان دنیا و آخرت شان انجامد؛ و بر آن کس که خدا در زمین خلافتش بخشیده و امین خلَقش گردانیده، واجب است که با جان و دل برای خدا بکوشد و خشنودی و طاعت خدا را بر گزیند و تکیه‌گاه خود را موافقت و

ص: ۴۷۶

خواست خدا قرار دهد و در آنچه که خدا بر دوشش نهاده و بر گردنش آویخته به حق داوری کند و به عدل رفتار نماید که خدای عزّوجلّ به پیامبرش داود (ع) می‌فرماید:

(یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِسابِ)

«ای داود! ما تو را خلیفه ای در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه سازد؛ کسانی که از راه خدا گمراه شوند و برای آن ها عذاب شدیدی است؛ چون روز حساب را فراموش کردند!»[989]

و می‌فرماید:

(فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ عَمَّا کانُوا یَعْمَلُونَ)

«سوگند به پروردگارت که از همگی آن‌ها سئوال می‌کنیم. از آنچه عمل می‌کنند!»[990]

و به ما خبر رسیده که عمر بن خطاب گفت: «اگر بزغاله‌ای بر ساحل فرات تلف شود، بیم آن دارم که خدا درباره‌ی آن از من سئوال کند!».

---

[989] (۱). ص/ ۲۶.

[990] (۲). حجر/ ۹۲ و ۹۳ ..

و به خدا سوگند ! کسی که تنها مسئول خویش است و پاسخگوی کارهای انجام داده میان خود و خداست، با امری بزرگ و خطری عظیم روبه رو خواهد شد، چه رسد به کسی که مسئول رعایت امت است ! تکیه‌گاه ما تنها خداست و پناهگاه و توجه ما در توفیق و خویشتن داری و راستی و راهیابی تا ثبوت حجّت و رستگاری و رضوان و رح مت الهی، تنها به سوی خدا خواهد بود.

ص: ۴۷۷

داناترین امت در کار خود، و خیرخواه‌ترین آن‌ها برای خدا و بندگان او در زمین کسی است که به طاعت خدا و کتاب او سنت پیامبرش (ص) در حضور و عدم حضور آن حضرت، عمل کرده و توا ن فکری‌اش را در تقویت «ولیّ عهد» و امام برگزیده او برای مسلمانان به کار گرفته است؛ امامی که نشانه و پناهگاه آنان در پیوند و پیوستگی است : جانشان را محافظت کرده و به فرمان خدا از گسستگی و بدبینی و اختلاف در امان‌شان می‌دارد و فریب و فتنه شیطان را از آنان دور می‌سازد؛ چون خداوند عزّوجلّ جانشینی و ولایت عهدی را، پس از خلافت، جزئی از تمامیت و کمال اسلام و عزّت و صلاح اهل آن قرار داده و خلفای خود را الهام فرموده تا آن را برای منتخب پس از خود چنان محکم و استوار سازند که نعمت‌افزا و عافیت گستر شود، و خداوند با چنین طرحی توطئه دشمنان و مکر مکاران و تلاش تفرقه افکنان و نتظار فتنه‌گران را نقض و نابود سازد.

و امیرالمؤمنین همواره از هنگامی که خلافت بدو رسید و تلخ‌کامی و سختی آن را آزمود و تکلیف گرانِ مرتبط با طاعت خدا و مراقبت از آن را احساس کرد، بدنش را استوار، چشمانش را بیدار و اندیشه‌اش را در آنچه که عزّت دین و نابودی مشرکین و صلاح امت در آن است به کار انداخت و به گسترش عدل و اقامه کتاب و سنّت برخاست و این تکلیف او را از راحت و رفاه و عیش گوارا بازداشت چون می دانست که خدایش بازخواست می‌کند و دوست داشت که پروردگارش را در کسوت خیرخواهی برای دین و دینداری ملاقات کند و برای ولایت امر و رعایت حال امت، پس از خود، فردی را برگزیند که در ورع و دین و علم، برتین و کارآمدترین امت، و در قیام به امر خدا و حقّ او امیدبخش ترین آن‌ها باشد؛ و همواره در نجوای شبانه روزی خویش با خدای متعال و خیرخواهی از او، استدعا می کرد که این مهمّ را بدانچه که مایه خشنودی و طاعتش باشد به

ص: ۴۷۸

فرجام رساند، و اندیشه و آرزویش آن بود که فرد موردنظر را در میان اهل بیت خویش از نوادگان «عبدالله بن عباس» و «علی بن ابی‌طالب» بیابد؛ لذا توجه خود را ابتدا به کسانی که از حال و مذهب شان آگاهی داشت معطوف کرد و سپس دامنه تحقیق را گسترش داد و توان خود را مصروف کسانی کرد که نزد او ناشناخته بودند، تا آنگاه که زوایای پنهان شان را بیافت و اخبار آشکارشان را بیاموزد و احوال درون شان را هویدا ساخت و هر چه در دل داشتند را با سئوال بیرون کشید و سرانجام پس از خیرخواهی برای خدا و تلاش در ادای حقّ او و گسترش آن در بندگان و بلاد، بهترین فرد این دو خاندان را برگزید و او «علی بن موسی بن عفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب» است که‌فضلش را دلربا، علمش را زبده، ورعش را آشکار و زهد و دنیاناپذیری و مردم داریش را ناب و خالص یافت، و برایش روشن شد همه دل‌ها او را می جویند و همه زبان ها او را می گویند و همه سخنان به او می انجامد، و چون همواره در نوجوانی و جوانی، و کودکی و کهنسالی فضل او را می‌شناخته، اکنون ولایت عهدی و خلافت بعد از خود را به او سپرده است، بدان

امید که این گزینش، گزینشی خدائی باشد؛ چون خدا خود می داند که وی این انتخاب را برای او و دین، و برای اسلام و مسلمین، و برای سلامت و ثبات حق، و برای نجات روز واپسین انجام داده است؛ روز ی که مردم در آن برای خدا بپا می‌خیزند!

آنگاه امیرالمؤمنین [/ مأمون] فرزندان و اهل‌بیت و نزدیکان و فرماندهان و خادمان خود را فراخواند و آن ها را شتابان و شادمانه بیعت کردند؛ چون می‌دانستند که امیرالمؤمنین طاعت خدا را برای هوای خویش مقدم داشته و او را بر فرزندان و خویشاوندان و نزدیکان خود برتری داده و «رضایش» نامید، که مورد رضای امیرالمؤمنین استغ پس شما ای اهل بیت امیرالمؤمنین و ای فرماندهان و سپاهیان و ای تمام مسلمانانی که در این شهر حراست شده هستید، همگی با

امیرالمؤمنین و با این رضا، برای بعد از او بیعت کنید- و با قلم شریف خود، پس از عبارت : «این رضا برای بعد از او» نوشت:- تا بعد از او «علی بن موسی » به نام خدا و با برکات و حسن تدبیر خدا، برای دین و بندگانش به حکومت برخیزد؛ بیعتی با دست های گشوده، سینه های فراخ و دل های آگاه از خواست امیرالمؤمنین، که طاعت خدا را برگزید و خیر خود و شما را منظور داشت، و خدای را بر آنچه که در انجام حق خود و رعایت حال شما و حرص بر رشد و صلاح‌تان به امیرالمؤمنین الهام فرمود سپاس گزارید و امیدوار باشید که نفع آن به جمع الفت و حفظ خون‌ها و عدم تفرقه و استحکام مرزها و قوّت دین و خواری دشمن و استقامت امور شما بیانجامد؛ پس به سوی طاعت خدا و طاعت امیرالمؤمنین بشتابید، که اگر به سوی آن شتافتید و خدا را بر آن سپاس گفتید، به امن و امان می رسید و حظّ و بهره‌ی آن را درمی‌یابید- انشاءالله. این عهدنامه را در روز دوشنبه هفتم ماه رمضان سال ۲۰۱ [هجری] با دست خود نوشته است.

متن دستخط امام رضا (ع) در پشت عهدنامه:

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خدای را فعّال ما یشاء که حکمش نقض ناشدنی و فرمانش تردیدناپذیر است و خیانت دیده ها و پنهانکاری دل‌ها را می‌داند! و درود او بر پیامبرش محمّد خاتم پیامبران و خاندان پاک و پاکیزه او باد.

من، علی بن موسی الرضا بن جعفر، می گویم: امیرالمؤمنین که خدا در راستی و راستروی امداد و توفیقش دهد، برخی از حق ما را که دیگران نادیده گرفتند به رسمیت شناخت و خویشاوندانی را که ب ریده بودند پیوند داد و جان هائی را که پریشان و در حال نابودی بودند ایمنی بخشید و بلکه زنده ساخت و از فقرشان بی نیاز کرد، که خشنودی پروردگار عالمیان را می‌خ واست و پاداش غیر او را نمی‌خواست، و خداوند به زودی شاکران را پاداش می‌دهد و مزد نیکوکاران را

تباه نمی‌کند.

او [/ مأمون] رهبری و حکومتش را، اگر پس از او زنده ماندم، بر عهده من نهاد . [و اکنون] هر کس بیعتی را که خدا به استواریش فرمان داده بشکند و رشته ای را که خدا استحکامش را دوست دارد بگسلد، به راستی حریمش را پایمال و حرامش را حلال کرده است، چون با این کار امامش را پست شمرده و حرمت اسلام را دریده است؛ روشی که پیشینیان بر آن رفتند و بر لغزش ها و ناسنجیده هایش شکیبائی شد و تصمیم های بعدی نیز، از خوف پراکندگی دین و گسست رشته مسلمین، و به خاطر نزدیکی به دو ره جاهلی و کمین فرصت طلبان و شورش شروران، مورد اعتراض نشد . و من خدا را بر خود گواه می‌گیرم که اگر کار مسلمانان را به من سپرد و خلافتش را بر عهده‌ام نهاد، عملکردم با آن‌ها عموماً و با بنی‌عباس خصوصاً براساس طاعت و پیروی از رسول خدا (ص) باشد و اینکه، هیچ خون محترمی را نریزم و هیچ دامن و هیچ مالی را مباح نگردانم مگر آنچه را که حدود الهی ریخته و واجبات الهی مباح گردانیده است، و اینکه در حد توانم بکوشم تا راه مساوات را برگزینم و برای انجامش با خود عهدی محکم بسته ام که خدایم از آن بازخواست نماید؛ زیرا همو عزّوجلّ می‌فرماید: (وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلًا): «به عهد خود وفا کنید که عهد و پیمان مورد سئوال است»[991]

واگر بدعتی گزاردم یا تغییری ایجاد کردم یا تبدیلی روا داشتم، شایسته تباهی و آماده مجازات باشم، و از خشم خدا به خدا پناه می‌برم و توفیق طاعت و دوری از معصیت و رستگاری خود و مسلمانان را از او می‌جویم.

امّا «جامعه» و «جفر» بر ضدّ آن دلالت می‌کنند. «و نمی‌دانم با من و شما چه

ص: ۴۸۱

می‌شود.[992] حکم و فرمان، تنها از آنِ خداست؛ حق را از باطل جدا می کند و او بهترین جداکنندگان است .»[993] ولی من فرمان امیرالمؤمنین را پذیرفتم و رضای او را برگزیدم که خدا مرا و او را نگه می دارد. و خدا را در این باره گواه خود می‌گیرم و گواهی خدا بسنده است.

این نوشته را به خط خود نگاشتم؛ در حضور امیرالمؤمنین- که خدا بقایش را بیفزاید- و فضل بن سهل و سهل بن فضل و یحیی بن اکثم و عبدالله بن طاهر و ثمامة بن اشرس و بشر بن معتمر و حمّاد بن نعمان، در ماه رمضان سال ۲۰۱.

گواهان سمت راست:

یحیم بن اکثم بر مضمون این نوشته، پشت و روی آن، گواهی می‌دهد و از خدا می‌خواهد که برکت این عهد و میثاق را بر امیرالمؤمنین و تمام مسلمانان شامل گرداند، و او آن را با خط خود در تاریخ بیان شده تحریر کرد.

عبدالله بن طاهر بن حسین گواهی خود را در همان تاریخ ثبت کرد.

حمّاد بن نعمان به مضمون پشت و روی آن در همان تاریخ گواهی داد.

---

[991] (۱). اسراء/ ۳۴ ..

[992] (۱). اقتباس از آیه ۹ سوره احقاف:(... وَ ما أَدْری ما یفْعَلُ بی وَ لا بِکُمْ ...)

[993] (۲). اقتباس از آیه ۵۷ سوره‌ی انعام:\i(... إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ یقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَیرُ الْفاصِلِینَ)\E.

بشر بن معتمر در همان تاریخ با دست خود همانند آن را نوشت و گواهی کرد.

گواهان سمت چپ:

امیرالمؤمنین- که خدا بقایش را بیفزاید- فرمان داد تا پشت و روی این صحیفه- که صحیفه‌ی میثاق است و امیدواریم به وسیله آن از صراط بگذرد- در حرم سیّد ما رسول خدا (ص)، فراروی مردم و بزرگان بنی هاشم و سایر اولیاء و سپاهیان، پس از استیفای شروط این بیعت، بر همگان قرائت شود؛ به همان‌گونه

ص: ۴۸۲

که امیرالمؤمنین مقرر داشته است؛ تا حجت را بر جمیع مسلمانان تمام کند و شبهه ای را که آرای نادانان برانگیخته باطل گرداند. «و چنین نیست که خداوند مؤمنان را به همان‌گونه که شما بر آنید واگذارد.»[۹۹۴]

فضل بن سهل به فرمان امیرالمؤمنین، در تاریخ مذکور [آن را گواهی و] تحریر کرد».[۹۹۵]

ابن طِقطَقی (متوفای ۷۰۹ ه-) فشرده هر دو نامه را در کتابش: «الفخری» آورده و گوید: «مأمون درباره‌ی خلافتِ بعد از خود ا ندیشه کرد و بر آن شد که آن را به مردی که شایسته آن است بسپارد تا ذمّه خود را بری سازد- این‌گونه پنداشت- و یادآور شده که احوال بزرگان هر دو خانواده ی عبّاسی و علوی را بررسی کرده و در بین آن ها شایسته‌تر و فاضل‌تر و باتقواتر و دیندارتر از علی بن موسی الرضا (ع) را نیافته است؛ لذا آن را با دست خود به نام او نوشت و رضا (ع) را بدان ملزم ساخت و او [ابتدا] نپذیرفت و سپس پذیرفت و در پشت نوشته مأمون به خط خود چنین نوشت : «من تنها به خاطر امتثال دستور اجابت کردم، در حالی که «جفر» و «جامعه» بر ضدّ آن دلالت می کنند!» و شاهدان مجلس هر دو نامه را گواهی کردند»[۹۹۶]

علّامه مجلسی (متوفای ۱۱۱ ه-) نیز عین هر دو نامه را به نقل از کشف الغمّه

ص: ۴۸۳

در کتاب بحار الأنوار آورده است.[۹۹۷]

«جفر» و «جامعه» در مکتب خلفا:

---

[۹۹۴] (۱). اقتباس از آیه ۱۷۹ سوره آل‌عمران:\أ(ما کانَ اللَّهُ لِیذَرَ الْمُؤْمِنینَ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیهِ...)\E

[۹۹۵] (۲). کشف الغمه، ج ۳ ص ۱۲۳- ۱۲۴. ما متن این دو نامه را برخلاف روش معمول خود- که تلخیص و فشرده آوردن بود- مشروح و مفصل آوردیم؛ چون در نصّ هر دو نامه و گواهی گواهان دلایل بود که صدق محتوای هر دو را تأیید می‌کرد؛ چیزی که در فشرده آن یافت نمی‌شد.

[۹۹۶] (۳). الفخری، چاپ قاهره تألیف ابن طقطقی، ابوجعفر محمد بن تاج‌الدین ... طباطبائی نقیب علویان در عراق، او این کتاب را در سال ۷۰۱ ه- در موصل تألیف و آن را به حاکم موصل فخرالدین عیسی هدیه نم ود. مراجعه کنید: دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۱ ص ۲۱۷- ۲۱۸. الکنی و الألقاب، ج ۱ ص ۳۳۱. مآثر الإناقة فی معالم الخلافة، قلقشندی، ج ۲ ص ۳۲۵- ۳۳۰، و صبح الأعشی، چاپ دارالکتب..

[۹۹۷] (۱). بحارالأنوار، ج ۴۹ ص ۱۴۸- ۱۵۳، و چاپ کمپانی، ج ۱۲ ص ۴۲ ...

از مکتب خلفا نیز، میرسید علی بن محمد بن علی حنفی استرآبادی (متوفای ۸۱۶ ه-) در شرح خود بر مواقف قاضی عضد ایجی (متوفای ۷۵۶ ه-) دربارهی «جفر» و «جامعه» گوید: «آن دو کتاب نوشته های امام علی- رضی الله عنه- هستند که هر چه تا پایان این جهان روی می دهد، به روش علم حروف، در آن دو آمده است، و امامانِ از نسل او آن دو کتاب را می شناختند و به وسیله آن دو داوری می کردند. و در نوشته ای که علی بن موسی الرضا- رض- در پذیرش عهدنامه مأمون تحریر کرده آمده است: «تو بخشی از حقوق ما را که پدرانت به رسمیت نشناختند به رسمیت شناختی و من عهدنامهات را پذیرفتم، جز آنکه «جفر» و «جامعه» دلالت بر آن دارند که به انجام نمیرسد ...»[998]

و طاش کبریزاده (متوفای ۹۶۲ ه-) در «مفتاح السعادة و مصباح السیادة» گوید: «... هنگامی که خلیفه [مأمون] علی بن موسی الرضا را ولیّ عهد پس از خود قرار داد و عهد نامه را به نام وی صادر کرد، او در پایان آن نوشت: «آری، جز آنکه «جفر» و «جامعه» دلالت بر آن دارند که این کار به انجام نمی رسد» و چنان شد که گفته بود؛ چون مأمون دریافت که بنی هاشم به خاطر آن فتنها می کنند؛ لذا علی بن موسی الرضا را، بنابر آنچه در کتب تاریخی آمده، مسموم ساخت».[999]

و از دیگر علمای مکتب خلفا که یادآور «جفر» و «جامعه» شده، شیخ کمال الدین محمد بن طلحه نصیبینی شافعی (متوفای ۶۵۲ ه-) است که دربارهی این دو

ص: ۴۸۴

کتاب در کتاب خود گوید: «الجفر الجامعه و النور اللامع» و کتاب او بنابر نقل «کشف الظنون»: «مجلّد کوچکی است که ابتدای آن چنین است: «الحمد للّه الذی أطلع من اجتباه ...» و در آن یادآور شده که امامان از نسل جعفر «جفر» را میشناختند ...»[1000]

و نیز، قول او در همین کتاب را یادآور شده که گوید: «جفر و جامعه و کتاب جلیل اند که یکی از آن دو را امام علی بن ابیطالب- رض- بر فراز منبر کوفه یادآور شده، و دیگری اسرار نهانی است که رسول خدا (ص) بدو سپرد و فرمان نوشتنش فرمود و علی- رض- آن را با حروفی متفرقه به روش سِفر آدم در جفری- یعنی در صفحهای- دباغی شده از پوست شتر نوشته است و در بین مردم بدان شهرت یافته است؛ چون رویدادهای پیشین و پسین همگی در آن یافت میشود».[1001]

و ابن خلدون در مقدمه خود گوید: «و بسیاری از این موارد [/ کرامات] برای جعفر [/ امام صادق (ع)] و امثال او از اهل البیت به وقوع پیوسته است و مستند آن ها در اینباره- که خدا داناتر است- کشف آنها از مسیر ولایتی است که دارند، و چون چنین است همانند آن از غیر ایشان، یعنی از اولیای بازمانده ی این خاندان، مورد انکار نباشد؛ زیرا رسول خدا

---

[998] (۲). شرح مواقف، چاپ بولاق ۱۲۶۶ ه- ص ۲۷۶.

[999] (۳). مفتاح السعادة، چاپ اول، حیدرآباد ۱۳۲۸- ۱۳۲۹ ه- ج ۲ ص ۴۲۰- ۴۲۱، و کشف الظنون، ج ۲ ص ۵۹۱ به نقل از آن ..

[1000] (۱). کشف الظنون، ج ۲ ص ۵۹۲.

[1001] (۲). همان، ج ۲ ص ۵۹۱.

(ص) فرموده: «همانا در بین شما محدَّثانی خواهد بود .» پس آن ها نسبت به این رتبه های شریف و کرامات لطیف شایسته‌ترین مردمانند»[1002]

و در دنباله آن سخنانی دارد که فشرده آن چنین است : «هارون بن سعید عجلی رئیس زیدیه کتابی دارد که از [امام] جعفر صادق روایت می‌کند و از وقایعی خبر

ص: 485

می‌دهد که برای اهل‌البیت عموماً و برای اشخاصی از آنان خصوصاً روی می‌دهد. این علم برای جعفر [/ امام صادق (ع)] و همتایان او از بزرگان اهل‌البیت به طریق کرامت و کشف حاصل شده است، همان گونه که برای دیگر اولیای مانند آن‌ها اتفاق افتاده است . و آن نوشته ای بوده در پوست گوساله و در نزد جعفر ... و حاوی تفسیر قران و معانی غریب و ناشناخته باطن آن که از جعفر صادق روایت شده است ... تا آنجا که گوید:

اگر سند این روایت تا [امام] جعفر صادق صحیح باشد، در آن نعمت هائی مستند است که از خود او یا از بزرگان قومش می‌باشد، که آن‌ها اهل کرامات‌اند، و در روایات صحیح آمده است که او برخی از خویشاوندانش را از وقایعی که فراروی آن‌ها پیش می‌آمد بر حذر می‌داشت و آن پیشگوئی‌ها به حقیقت می‌پیوست:

«او پسر عمویش یحیی بن زید را از قیام و قتل گاهش آگاه و بر حذر داشت و او قیام کرد و چنانکه معروف است در «جوزجان» کشته شد».

و اگر کرامت برای غیر ای‌شان روا باشد، گمان تو درباره آنان که در علم و دین و آثار نبوت و عنایت خداوند از اصل کریمی برخوردارند که به پاکی فرعش گواهی می دهد، گمان تو درباره ی آنان چه باشد؟ حال آنکه بسیاری از این سخنان، بدون آنکه به کسی نسبت بداده شود، در بین اهل‌البیت نقل می‌شود؟!».[1003]

و ابوالعلاء معرّی (متوفای ۴۴۹ ه-) بدان اشاره کرده و گوید:

»لقد عجبوا لآل البیت لما أتاهم علمهم فی جلد جفر

و مرآة المنجم و هی صغری تریه کل عامرة و قفر«

«آن‌ها از اینکه علوم اهل‌البیت در پوست گوساله‌ای گرد آمده باشد به شگفت آمدند؛

ص: 486

[1002] (۳). مقدمه ابن خلدون، ج ۱ فصل ۵۳، ص ۵۹۵- ۵۹۶، چاپ دارالکتاب اللبنانی ۱۹۶۵ م ..

[1003] (۱). همان، ج ۱ ص ۶۰۰- ۶۰۱ ..

حال آنکه آینه‌ی منجّم که از آن کوچکتر است هر آباد و ناآبادی را به او نشان می‌دهد!»[1004]

❊❊❊

در احادیث گذشته دیدیم که امامان اهل البیت (ع) برای آگاهی از حوادث آینده به کتاب علی (ع) یعنی «جفر» و «مصحف فاطمه (س)» مراجعه می‌کردند. و دیدیم که «جفر» در کتب مکتب خلفا مشهور است و برخی از آن ها مراجعه ائمه (ع) به این دو کتاب را نقل کرده اند. در بحث بعد نمونه هائی از مراجعه ائمه اهل البیت (ع) به کتاب «جامعه» برای بیان احکام شرعی را یادآور می‌شویم:

مراجعه ائمه (ع) به «جامعه»:

اولین کسی که مستقیماً از کتاب علی (ع) یعنی از «جامعه» روایت می‌کند، امام چهارم «علی بن الحسین (ع)» است. در کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و معانی الاخبار و وسائل از «أبان بن تغلب» روایت کنند که گفت: «از علی بن الحسین سئوال شد که شخصی به «شیء» ای از مال خود وصیت کرده است [شیء چه مقدار است؟] فرمود: «شیء در کتاب علی (ع) یک ششم است.»[1005]

از «امام باقر (ع)» روایت کنند که فرمود: «در کتاب علی (ع) آمده است: «سه خصلت است که دارنده آن ها هرگز نمیرد تا وبال آن‌ها را ببیند: بَغی و ستم، قطع رحم و سوگند دروغین که جنگ با خداست»[1006]

و نیز، امام باقر (ع) در موارد زیر از کتاب عی (ع) روایت کرده است: «حکم

ص: ۴۸۷

گرفتن مال فرزند و پدر، حکم مجامعت با کنیز فرزند، حکم تدلیس عیب زن و هنگام ازدواج، و حکم سوگند دروغین » و در بیان حکم مُحرم به گاه شکار فرموده: «در کتاب المیرالمؤمنین [چنین است]»[1007]

و فرموده: «در کتاب علی (ع) بیان وجوب حُسن ظنّ به خدا و حُسن خلق،[1008] و حکم [/ دیه] قطع زبان لال،[1009] و حکم کسی که زمینی را آباد کند و آن را رها سازد،[1010] و اثر منع زکاة،[1011] و دیه‌ی دندان‌ها[1012] همگی را دیده‌ایم».

[1004] (۱). شرح حال ابوالعلاء معّری در « الکنی و الألقاب» ج ۳ ص ۱۶۱- ۱۶۲، و البیان، در شرح حال عبدالمؤمن بن علی قیسی، و وفیات الاعیان ابن خلّکان، ج ۲ ص ۴۰۵، شماره ۳۸۱، آمده است.

[1005] (۲). کافی، ج ۷ ص ۴۰، حدیث ۱، باب من اوصی بشیء من ماله. من لا یحضره الفقیه، ج ۴ ص ۱۵۱. معانی الاخبار، ص ۲۱۷ و تهذیب، ج ۹ ص ۲۱۱، و وسائیل الشیعه، ج ۱۳ ص ۴۵۰، حدیث ۱.

[1006] (۳). خصال صدوق، ص ۱۲۴. عقاب الاعمال صدوق، ص ۲۶۱، و وسائل الشیعه، ج ۱۶ ص ۱۱۹ ..

[1007] (۱). کافی، ج ۴ ص ۱۳۵- ۱۳۶، و ج ۷ ص ۴۳۶ و ج ۴ ص ۳۹۰. استبصار، ج ۳ ص ۴۸. وسائل الشیعه، ج ۱۲ ص ۱۹۴ و ج ۱۴ ص ۵۴۴ و ۵۹۷ و ج ۱۶ ص ۱۲۲. تهذیب، ج ۷ ص ۴۳۲. عقاب الاعمال، ص ۲۷۰- ۲۷۱، و خصال، ص ۱۲۴.

[1008] (۲). کافی، ج ۲ ص ۷، و وسائل الشیعه، ج ۱۱ ص ۱۸۱، حدیث ۲۰۳۵۳.

[1009] (۳). کافی، ج ۷ ص ۳۱۸. من لا یحضره الفقیه، ج ۴ ص ۱۱۱، و تهذیب، ج ۱۰ ص ۲۷۰.

و هنگامی که یعقوب بن میثم تمّار نزد او آمد و گفت : «من در نوشته پدرم چنین یافتم که علی (ع) به او فرموده: «یمثم! دوستدار آل‌محمد را دوست بدار ... چون شنیدم که رسول خدا (ص) می‌فرمود: ...» امام باقر (ع) به او فرمود: «در کتاب علی (ع) هم که نزد ماست این چنین است»[۱۰۱۳]

و امام صادق (ع) از پدرش روایت کند که فرمود: «در کتاب علی (ع) خواندم که رسول خدا (ص) میان مهاجران و انصار و کسانی از اهل یثرب [/ مدینه] که بدان‌ها ملحق شوند پیمان نامه نوشت ...»[۱۰۱۴]

ص: ۴۸۸

و امام صادق (ع) بیان ثبوت آغاز ماه با دیدن هلال،[۱۰۱۵] و بیان وقت فضیلت ظهر[۱۰۱۶] را از کتاب علی (ع) روایت کرده است. و نیز، بیان حکم ادای نماز جمعه با مخالفان مذهب،[۱۰۱۷] و حکم نیم خورده ی گربه،[۱۰۱۸] و حکم مُحرم به هنگام مرگ،[۱۰۱۹] و حکم مُحرم به جّه زر دوزی شده را با دو حدیث[۱۰۲۰] و حکم کفّاره کشتن مرغ سنگ خواره را با دو حدیث،[۱۰۲۱] و حکم کفّاره تخم مرغ سنگ‌خواره را با سه حدیث،[۱۰۲۲] و حکم یک دور طواف اضافه،[۱۰۲۳] و حکم عمره‌ی مفرده،[۱۰۲۴] و تعداد گناهان کبیره،[۱۰۲۵] و خوردن مال یتیم،[۱۰۲۶] و حکم ارث برادران مادری به همراه جد،[۱۰۲۷] و حکم بیّنه و سوگند،[۱۰۲۸] و مَثَل دنیا[۱۰۲۹] و کیفیّت اجرای حدود به حسب

[۱۰۱۰] (۴). کافی، ج ۵ ص ۲۷۹. تهذیب، ج ۷ ص ۱۵۳، و وسائل الشیعه، ج ۱۷ ص ۳۲۹.

[۱۰۱۱] (۵). کافی، ج ۳ ص ۵۰۵، حدیث ۱۷، و وسائل الشیعه، ج ۶ ص ۱۳- ۱۴.

[۱۰۱۲] (۶). کافی، ج ۷ ص ۳۲۹. من لا یحضره الفقیه، ج ۴ ص ۱۰۴. تهذیب، ج ۱۰ ص ۲۵۴. استبصار، ج ۴ ص ۲۸۸، و وسائل الشیعه، ج ۱۹ ص ۲۶۲، حدیث ۳۵۷۱۵.

[۱۰۱۳] (۷). مجالس شیخ طوسی، چاپ نجف، ص ۲۵۸، و وسائل الشیعه، ج ۱۱ ص ۴۴۴، حدیث ۲۱۲۹۹.

[۱۰۱۴] (۸). کافی ۲/ ۶۶۶، ۳/ ۳۳۶، ۶/ ۳۰ و ۳۱. وسائل الشیعه ۸/ ۴۸۷ حدیث ۱۵۸۴۲، ۱۱/ ۵۰ ..

[۱۰۱۵] (۱). استبصار، ۳/ ۶۴ و وسائل ۷/ ۱۸۴ ح ۱۳۳۵۲.

[۱۰۱۶] (۲). استصار ۱/ ۲۵۱. تهذیب ۲/ ۲۳. وسائل ۳/ ۱۰۵ ح ۴۷۵۲ و ۱۰۷ ح ۴۷۶۴.

[۱۰۱۷] (۳). تهذیب، ۳/ ۲۸. وسائل ۵/ ۴۴ ح ۹۵۵۰.

[۱۰۱۸] (۴). فروع کافی ۱/ ۴۶۹. تهذیب ۱/ ۲۲۷. وسائل ۱/ ۱۶۴ ح ۵۸۰.

[۱۰۱۹] (۵). فروع کافی، ۴/ ۳۶۸ ح ۳. وسائل ۲/ ۶۹۶ و ۶۹۷ و ح ۲۷۵۹ و ۲۷۶۱ و ۲۷۶۶.

[۱۰۲۰] (۶). فروع کافی، ۴/ ۳۰۴ ح ۷ و ۸. من لا یحضره الفقیه ۲/ ۱۱۷. علل الشرایع ۲/ ۹۴. وسائل ۹/ ۱۱۶ ح ۱۶۸۲۲ و ۱۶۸۲۳.

[۱۰۲۱] (۷). فروع کافی، ۴/ ۳۹۰، تهذیب ۵/ ۴۴ ح ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱.

[۱۰۲۲] (۸). فروع کافی ۴/ ۳۹۰. استبصار ۲/ ۲۰۲- ۲۰۴. تهذیب ۵/ ۳۵۵ و ۳۵۷. وسائل ۹/ ۲۱۶- ۲۱۸ ح ۱۷۲۲۳ و ۱۷۲۲۵ و ۱۷۲۲۹.

[۱۰۲۳] (۹). استبصار ۲/ ۲۴۸. سرائر/ ۴۴۶. وسائل ۹/ ۴۳۸ و ۴۳۹ ح ۱۷۹۶۷ و ۱۷۹۷۴.

[۱۰۲۴] (۱۰). فروع کافی ۴/ ۵۳۴ ح ۲. وسائل ۱۰/ ۲۴۴ ح ۱۹۲۷۵.

[۱۰۲۵] (۱۱). اصول کافی، ۲/ ۲۷۸- ۲۷۹. وسائل ۱۱/ ۲۵۴ ح ۲۰۶۳۱. خصال ۱/ ۲۷۳. علل الشرایع ۲/ ۱۶۰.

[۱۰۲۶] (۱۲). عقاب الاعمال/ ۲۷۸ ح ۲. وسائل ۱۲/ ۱۸۲ ح ۲۲۴۴۱.

[۱۰۲۷] (۱۳). من لا یحضره الفقیه ۴/ ۲۰۶. تهذیب ۹/ ۳۰۸. استبصار ۴/ ۱۶۰. وسائل ۱۷/ ۴۹۵ و ۴۹۷ ح ۳۲۷۴۶ و ۳۲۷۴۵.

[۱۰۲۸] (۱۴). فروع کافی ۷/ ۴۱۴. تهذیب ۶/ ۲۲۸. وسائل ۱۸/ ۱۶۸ ح ۳۳۶۳۴ و ۳۳۶۳۵.

[۱۰۲۹] (۱۵). اصول کافی ۲/ ۱۳۶ ح ۲۲. وسائل ۱۱/ ۳۱۶ ح ۲۰۸۴۵ ..

ص: ۴۸۹

سن،[۱۰۳۰] و حدّ لواط با ایقاب،[۱۰۳۱] و ثبوت حدّ بر شراب خوار و نبیذخوار،[۱۰۳۲] و حدّ شرابخوار و مُسکرخوار،[۱۰۳۳] و دیه‌ی سگ شکاری،[۱۰۳۴] و حدّ قطع فرج زن،[۱۰۳۵] و مرز ادراک ذکاة و حلیّت حیوان ذبح شده،[۱۰۳۶] و میراث کسانی که سهم الإرث معین ندارند[۱۰۳۷] و حکم کراهت گوشت الاغ‌های اهلی،[۱۰۳۸] و بیان انواع ماهی‌های حرام گوشت،[۱۰۳۹] و حکم میراث عموها و دائی های یک میّت،[۱۰۴۰] و حکم طلاق و عدّه بدون رجوع،[۱۰۴۱] و حکم میراثِ غرق شدگان و زیر آوار ماندگان، که بعارت آن چنین است: «آن را در کتاب علی این‌گونه یافتیم».[۱۰۴۲] و حکم کسی که شخصی مقطوع الیدی را بکشد، با این عبارت: «آن را در کتاب علی اینگونه یافتیم»[۱۰۴۳]

و آخرین سخن در این باب را از امام صادق (ع) می‌آوریم که فرمود: «در کتاب علی (ع) که رسول خدا (ص) آن را املاء فرموده آمده است: «خداوند کسی

ص: ۴۹۰

را به خاطر زیادتی نماز و روزه عذاب نمی‌کند بلکه بر خیرش می‌افزاید».[۱۰۴۴]

***

تا اینجا، برای نمونه، بخشی از روایاتی را که ائمه (ع) از «کتاب امام علی (ع)» روایت کرده و به آن حضرت نسبت داده بودند، عرضه داشتیم . در بخش بعد، روایات برخی از اصحاب ائمه (ع) را، که خود کتاب امام علی (ع) را دیده و خوانده‌اند، بیان می‌داریم:

[۱۰۳۰] (۱). فروع کافی ۷/ ۱۸۴. تهذیب ۱۰/ ۱۴۶. من لا یحضره الفقیه ۴/ ۵۳. وسائل ۳۰۷ ح ۳۴۰۶۷. محاسن/ ۲۷۳.

[۱۰۳۱] (۲). کافی ۷/ ۲۰۰. تهذیب ۱۰/ ۵۵. استبصار ۴/ ۲۲۱. وسائل ۱۸/ ۴۲۱.

[۱۰۳۲] (۳). کافی ۷/ ۲۱۴. تهذیب ۱۰/ ۹۰. وسائل ۱۸/ ۴۶۸.

[۱۰۳۳] (۴). کافی ۷/ ۲۱۴. تهذیب ۱۰/ ۹۰. وسائل ۱۸/ ۴۷۲.

[۱۰۳۴] (۵). خصال ۲/ ۱۱۱. وسائل ۱۹/ ۱۶۸.

[۱۰۳۵] (۶). کافی ۷/ ۳۱۲. من لا یحضره الفقیه ۴/ ۱۱۲. تهذیب ۱۰/ ۲۵۱. وسائل ۱۹/ ۲۵۹.

[۱۰۳۶] (۷). کافی ۷/ ۳۱۲، تهذیب ۹/ ۵۷. وسائل ۱۶/ ۳۲۰.

[۱۰۳۷] (۸). کافی ۷/ ۷۷. تهذیب ۹/ ۲۶۹. وسائل ۱۷/ ۴۱۸.

[۱۰۳۸] (۹). کافی ۶/ ۲۴۶. تهذیب ۹/ ۴۰. استبصار ۴/ ۷۴. وسائل ۱۶/ ۳۲۱.

[۱۰۳۹] (۱۰). کافی ۶/ ۲۲۰. تهذیب ۹/ ۲- ۶. استبصار ۴/ ۵۹. وسائل ۱۶/ ۳۳۴ و ۳۳۵.

[۱۰۴۰] (۱۱). تهذیب ۹/ ۳۲۴ و ۳۲۵. وسائل ۱۷/ ۵۰۵.

[۱۰۴۱] (۱۲). استبصار ۳/ ۲۸۳. تهذیب ۸/ ۸۱- ۸۲. وسائل ۱۵/ ۳۷۵.

[۱۰۴۲] (۱۳). کافی ۷/ ۱۳۶. من لا یحضره الفقیه ۴/ ۲۲۵. وسائل ۱۷/ ۵۸۹.

[۱۰۴۳] (۱۴). کافی ۷/ ۳۱۶. تهذیب ۱۰/ ۲۷۷. وسائل ۹/ ۸۲ ..

[۱۰۴۴] (۱). بصائر الدرجات ص ۱۶۵.

برخی از اصحاب ائمه که کتاب علی (ع) را دیده‌اند:

۱- از ابوبصیر، گوید: «ابوجعفر [/ امام باقر (ع)] صحیفه‌ای را به من نشان داد که حاوی حلال و حرام و فر ائض [/ تقسیمات ارث] بود. گفتم: «این چیست؟» فرمود: «این املای رسول الله (ص) با دستخط علی (ع) است.» گفتم: «نمی پوسد؟» فرمود: «چه چیز آن را بپوساند؟ » گفتم: «کهنه و مندرس نمی شود؟» فرمود: «چه چیز کهنه و مندرسش می‌کند؟» فرمود: «این جامعه [یا بخشی از جامعه] است.»[۱۰۴۵]

۲- از محمد بن سلم با دو سند، گوید: «ابوجعفر [/ امام باقر (ع)] مرا به خواندن بخشی از کتاب علی (ع) واداشت که در آن آمده بود: «شما را از [خوردن] ماهی بی‌فلس و ماهی خارپشت و مارماهی رو آبی و طحال [/ سپرز] نهی می‌کنم».

گوید گفتم: «ای زاده‌ی رسول خدا ! خدایت رحمت کند، برای ما ماهی های بدون فلس می آورند» فرمود: «ماهی‌های فلس‌دار را بخورد و ماهی‌های بی‌فلس را مخور».[۱۰۴۶]

ص: ۴۹۱

۳- ابوبصیر گوید: «نزد امام باقر (ع) بودم که فرمود «جامعه را آوردند و در آن نگریست و [دیدم] نوشته بود: «اگر زنی بمیرد و شوهرش را بر جای گذارد و وارثی جز او نداشته باشد، همه اموالش به او می‌رسد».

۴- از عبدالملک بن اعین، گوید: «امام باقر (ع) برخی از نوشته‌های علی (ع) را به من نشان داد ...».[۱۰۴۷]

۵- و نیز از عبدالملک گوید: «امام باقر (ع) فرمود کتاب علی (ع) را بیاورند و جعفر [/ امام صادق (ع)] بسته‌ای درهم پیچیده مانند ران انسان بیاورد که در آن آمده بود ...»[۱۰۴۸]

۶- از محمد بن مسلم گوید: «به صحیفه‌ای نگریستم که امام باقر (ع) در آن می‌نگریست و در آن آمده بود: «برادرزاده و جدّ سهم الارث برابر دارند » به امام باقر (ع) گفتم: «قضات منطقه ما چنین حکمی نمی کنند و برای برادرزاده همراه جدّ چیزی قرار نمی دهند!» ابوجعفر (ع) فرمود: «هان بدان که این املای رسول الله (ص) و دستخط علی (ع) است که از دهان آن حضرت گرفته و با دست خود نوشته است.»[۱۰۴۹]

۷- و در روایت دیگری گوید: «امام صادق (ع) صحیفه‌ای را گشود و اولین چیزی که در آن دیدم تساوی سهم برادرزاده و جدّ بود ...».[۱۰۵۰]

[۱۰۴۵] (۲). بصائر الدرجات ص ۱۴۴.

[۱۰۴۶] (۳). کافی ۶/ ۲۱۹ و ۲۲۰. تهذیب ۹/ ۲. وسائل الشیعه ۱۶/ ۳۹۷ ..

[۱۰۴۷] (۱). همان ص ۱۶۲.

[۱۰۴۸] (۲). همان ص ۱۶۵، و وسائل الشیعه ۱۷/ ۵۲۲ ح ۳۲۸۳۶.

[۱۰۴۹] (۳). کافی ۷/ ۱۳. تهذیب ۹/ ۳۰۸. وسائل ۱۷/ ۴۸۶ ح ۳۲۷۰۲.

[۱۰۵۰] (۴). کافی ۷/ ۱۱۲. وسائل ۱۷/ ۷۸۵ ح ۳۲۶۹۸ ..

ظاهراً محمد بن مسلم، پس از این سئوال و جواب، بخش قابل توجهی از احکام ارث را از آن صحیفه برگرفته است . در کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب از او روایت کرده‌اند که گفت:

ص: ۴۹۲

۸- امام باقر (ع) مرا به خواندن صحیفه ی فرائض [/ احکام ارث] واداشت، صحیفه ای که املای رسول خدا (ص) و دستخط علی (ع) بود و در آن چنین یافتم : «مردی که دختر و مادر خود را بر جای گذارد، نصف میراث از آنِ دختر است و ...»[۱۰۵۱]

۹- و گوید: «امام باقر (ع) مرا به خواندن صحیفه‌ی فرائض، که املای رسول خدا (ص) و دستخط علی (ع) بود، واداشت و در آن آمده بود: «سهام تعیین شده مشمول عَول [/ سرشکن] نمی‌شوند.»[۱۰۵۲]

زراره نیز بنابر روایت عمر بن اذنیه از اختلاف احکام ارث در کتاب علی (ع) با آنچه که نزد فقهای مکتب خلفا معمول بوده، به شگفت آمده است. بنگرید:

۱۰- عمر بن اذنیه از زراره، گوید: «از امام باقر (ع) درباره‌ی سهم الارث جدّ پرسیدم. فرمود: «کسی را نیافتم که درباره آن سخنی جز رأی و نظر شخصی خود گفته باشد مگر امیرالمؤمنین (ع) را» گفتم: «خدایت خیر دهد، امیرالمؤمنین (ع) درباره آن چه فرموده؟ » گفت: «فردا که شد نزد من بیا تا آن را از روی نوشته بخوانی » گفتم: «خدایت خیر دهد، برای من بیان فرما که بیان شما نزد من محبوبتر از آن است که به خواندن نوشته ام واداری.» دوباره فرمود: «آنچه به تو می‌گویم بشنو! فردا که شد نزد من بیا تا آن را از روی نوشته بخوانی .» بعد از ظهر روز بعد- بین ظهر و عصر- نزد آن حضرت رفتم و خوش نداشتم جز در خلوت از او سئوال کنم، زیرا بیم آن داشتم که پاسخم را به خاطر حضور دیگری با تقیّه گوید. هنگامی که وارد شدم آن حضرت رو به فرزندش جع فر (ع) کرد و فرمود : «صحیفه احکام ارث را برای خواندن به زراره بده» سپس برخاست تا بخوابد و من و جعفر (ع) در اطاق ماندیم و او برخاست و صحیفه ای چون ران شتر

ص: ۴۹۳

فراروی من آورد و فرمود : «اجازه خواندنت نمی‌دهم مگو آنکه با من عهد کنی و خدا را بر خود گواه بگیری که هرگز آنچه را که در آن می‌خوانی برای کسی بازگو نکنی تا اجازه‌ات دهم!» و نگفت: «تا پدرم اجازه‌ات دهد!» گفتم: «خدایت خیر دهد! برای چه امر در تنگنا قرار می دهد حال آنکه پدرت چنین دستوری به تو نداد !» فرمود: «تو متن آن را نمی‌بینی مگر با شرطی که بیان کردم » گفتم: «می پذیرم». و من در آن زمان شخصیّت علمی داشتم و نسبت به احکام ارث و وصایا بصیر و دانا و حسابگر می نمودم و زمانی دراز درنگ کردم و در پی آن بودم که مسئله ای از مسائل ارث و وصایا بر من عرضه شود و من آن را ند انم ولی به این خواسته خود نرسیدم . اما هنگامی که بخشی از آن صحیفه را فرارویم گشود به ناگاه کتاب غلیظ و ستبری دیدم که از کتب پیشینیان می نمود و چون در آن نگریستم دیدم آنچه در آن

[۱۰۵۱] (۱). کافی ۷/ ۹۳. من لا یحضره الفقیه ۴/ ۱۹۲. تهذیب ۹/ ۲۷۰. وسائل ۱۷/ ۴۶۳.

[۱۰۵۲] (۲). تهذیب ۹/ ۲۴۷. وسائل ۱۷/ ۴۲۳ ..

است خلاف آنی است که در بین مردم شایع است، از صِله و امر به معروف، که اختلافی در آن نیست تا سایر مسائل، همگی این چنین بود . پس به خواندنش پرداختم و با خُبث نفس و دودلی و کم دقّتی و بدبینی مطالعه اش می‌کردم و می‌گفتم: «باطل است»، تا به انتهایش رسیدم و در همش پیچیدم و تحویلش دادم . صبح روز بعد، امام باقر (ع) را دیدم. به من فرمود : «آیا صحیفه‌ی ارث را مطالعه کردی؟ » گفتم: «آری»، فرمود : «آن را چگونه دیدی؟ » گفتم: «باطل و بی‌ارزش است. و برخلاف چیزی است که مردم برآنند » فرمود: «ای زراره! به خدا سوگند آنچه را که دیدی عین حق است. چیزی که تو دیدی : املای رسول خدا (ص) و ستخط علی (ع) است!» در این هنگام شیطان بر من چیره شد وسوسه‌ام کرد و گفت: «او از کجا می‌داند که آن املای رسول خدا (ص) و دستخط علی (ع) است؟» که [امام (ع)] پیش از آنکه سخنی بگویم به من فرمود : «زراره تردید مکن! به خدا سوگند شیطان دوست دارد که تو تردید کنی ! چگونه نمی‌دانم که آن املای رسول خدا (ص) و دستخط علی (ع)

است در حالی که پدرم از قول جدّم [/ امام حسین (ع)] برای من روایت فرمود که امیرالمؤمنین (ع) این موضوع را برای او بیان داشته است؟ » زراره گوید: «گفتم: نه، خدا مرا فدایت گرداند! چگونه [تردید کنم!] و پشیمان شدم که چرا بخشی از آن کتاب را از دست دادم؛ چون اگر با شناخت به مطالعه اش پرداخته بودم امید آن داشتم که یک حرفش را هم از دست ندهم ...».[۱۰۵۳]

از این روایات آشکار می شود که عرف جامعه اسلامی آن روز تماماً آن شده بود که تقسیم ارث باید بر حسب ح کم فقهای مکتب خلفا باشد، و امامان اهل البیت (ع) کوشیدند تا حکم ارث را بر مبنائی که در کتاب علی (ع) از قول رسول خدا (ص) آمده است منتشر سازند، و زراره و محمد بن مسلم نیز ابتدا از مسائل موجود در آن کتاب به شگفت آمدند و سپس توبه کردند و بدانچه در صحیفه فرائض آمده بود بازگشتند. همین زراره روایت کرده و گوید:

۱۱- «امام باقر (ع) به ابوعبدالله [/ امام صادق (ع)] فرمود تا صحیفه فرائض را برای خواندن فراروی من قرار دهد ...».[۱۰۵۴] و گوید:

۱۲- «امام صادق (ع) صحیفه فرائض را به من نشان داد ...»[۱۰۵۵] و گوید:

۱۳- «در صحیفه فرائض یافتم که ...»[۱۰۵۶]

۱۴- یکی دیگر از کسانی که امام صادق (ع) صحیفه‌ی فرائض را به او نشان داده «ابوبصیر» است که گوید: «از امام صادق (ع) مسئله‌ای از احکام ارث پرسیدم . فرمود: «آیا کتاب علی (ع) را به تو نشان ندهم؟ » گفتم: کتاب علی (ع) از بین نرفته؟ فرمود: «ای ابامحمد! کتاب علی از بین نرفته- و در نسخه‌ای از بین

[۱۰۵۳] (۱). کافی ۷/ ۹۴- ۹۵. تهذیب ۹/.

[۱۰۵۴] (۲). کافی ۷/ ۸۱. وسائل الشیعه ۱۷/ ۴۲۲.

[۱۰۵۵] (۳). تهذیب ۹/ ۲۷۳ و ۳۰۶. وسائل ۱۷/ ۴۲۸ و ۴۹۳. استبصار ۴/ ۱۵۸.

[۱۰۵۶] (۴). کافی ۷/ ۹۴. تهذیب ۹/ ۲۷۲. وسائل ۱۸/ ۴۳۶ ..

ص: ۴۹۵

نمی‌رود-» سپس آن را آورد، کتابی بزرگ و پربار و در ان آمده بود : «اگر مردی بمیرد و عمو و دائی اش وارث او گردند، برای عمو دو ثلث و برای دائی یک ثلث است.»[۱۰۵۷]

در این حدیث، ابوبصیر از سالم ماندن نسخه اصلی کتاب علی (ع) در طول یک قرن یا بیشتر به شگفت آمده است؛ حال آنکه ما امروزه کتاب ها و نسخه های بر جای مانده از قرون متمادی را بسیار می یابیم. و البته در روایتی دیگر چنین شگفتی را از او نمی‌بینیم. بنگرید:

۱۵- ابوبصیر گوید: «امام صادق (ع) نوشته‌ی علی (ع) درباره‌ی تقسیم ارث را بر من خواند و چنان بود که بسیاری از سهام از پنج یا چهار سهم شروع می‌شد و بیشترش از شش سهم.»[۱۰۵۸]

علامه‌ی مجلسی در «مرآة العقول» در شرح حدیث زراره گوید: «اگر دختر میّت با یکی از والدین او وارث باشند، ارث بر جای مانده- در فقه شیعه- به چهار سهم تقسیم می‌شود.»

۱۶- و نیز در کافی و تهذیب از ابوبصیر گوید : «نزد امام صادق (ع) بودم که «جامعه» را خواست و در آن نگریست و این حکم را استخراج فرمود که : «اگر زنی بمیرد و وارثی جز شوهر خود نداشته باشد، تمام اموال او به شوهرش می‌رسد.»[۱۰۵۹]

۱۷- و از «متعب» گوید: «امام صادق (ع) صحیفه‌ای قدیمی از نوشته‌های

ص: ۴۹۶

علی (ع) را به ما نشان داد و در آن تأیید این نظر ما بود که: «هرگاه نشستیم تشهّد می‌خوانیم».[۱۰۶۰]

۱۸- و از «ابی‌بکیر» گوید: «زراره از امام صادق (ع) حکم نماز خواندن با پوست روباه و سنجاب و غیر آن‌ها پرسید و امام (ع) کتابی برون آورد که آن را املای رسول خدا (ص) می‌دانست و در آن آمده بود : «نماز خواندن در پوست و کرک و موی و بول و غائط و اجزای دیگر حیوانات حرام گوشت باطل است . این نماز پذیرفته‌نمی شود تا آنگاه که در

[۱۰۵۷] (۱). کافی ۷/ ۱۱۹. تهذیب ۹/ ۳۲۴. وسائل ۱۷/ ۵۰۴.

[۱۰۵۸] (۲). کافی ۷/ ۸۱. وسائل الشیعه ۱۷/ ۴۲۲.

[۱۰۵۹] (۳). کافی ۷/ ۱۲۵. تهذیب ۹/ ۹۴. استبصار ۴/ ۱۴۹. وسائل ۱۷/ ۵۱۲. دو حدیث(۱ و ۳) ابوبصیر از امام باقر(ع) با دو حدیث(۱۴ و ۱۶) او از امام صادق(ع) شبیه یکدیگرند و به نظر ما صحیح تر آن است که دو حدیث (۱ و ۳) نیز از امام صادق(ع) روایت شده باشد و از راویان یا نسخه برادران اشتباه کرده‌اند. اگرچه با شکل کنونی نیز که از هر دو امام روایت شده امری ممکن و شدنی است..

[۱۰۶۰] (۱). بصائرالدرجات ص ۱۴۵ ح ۲۲. در قاموس الرجال ۹/ ۴۸ گوید:« معتب خادم امام صادق(ع) بود و منصور[خلیفه عباسی] او را هزار تازیانه زد تا بمرد.»

غیر آن‌ها، از حیوانات حلال گوشت، خوانده شود » سپس فرمود: «ای زراره! این از رسول خدا (ص) است. آن را حفظ کن ...»[1061]

آری، امامان اهل‌البیت (ع) گاهی برای اطلاع از اخبار و وقایع آینده به «جفر» و مصحف فاطمه (س) مراجعه می‌کردند و برای بیان احکام اسلامی و آدای آن به کتاب «جامعه» روی می‌آوردند و به گونه ای خاص، محتوای جامعه را گاهی با ذکر سند و گاهی بدون آن، روایت می‌کردند، مانند:

الف- حکم میراث برادرزاده با جدّ:

محمد بن مسلم در روایت پیشین خود گفت : «امام صادق (ع) صحیفه‌ی احکامِ ارث را گشود و ن خستین چیزی که فراروی من قرار گرفت حکم ارث برادرزاده و جدّ بود که میراث میّت بین آن ها نصف می شد. من گفتم: فدایت شوم، قاضیان منطقه ما برای برادرزاده‌ی همراه جدّ سهمی قرار نمی دهند. فرمود: «این نوشته دستخط علی و املای رسول خدا (ص) است.»

در همین باب، در کافی، دو روایت دیگر به همین معنی می‌یابیم که در آن دو اشاره‌ای به نوشته‌ی علی (ع) نشده است:

۱- روایت ابان بن تغلب از امام صادق (ع) که گوید: «از امام (ع) حکم ارث برادرزاده و جدّ را پرسیدم. فرمود: «میراث بین آن‌ها نصف می‌شود.»

۲- روایت ابوبصیر، گوید : «نزد امام باقر یا امام صادق (ع) بودم که مردی حکم ارث برادرزاده و جدّ را پرسید و آن حضرت فرمود: «میراث بین آن‌ها نصف می‌شود.»

روایت سومی نیز به همین معنی از قاسم بن سلیمان از امام صادق (ع) است که فرمود: «علی (ع) برادرزاده‌ی همراه جدّ را از میراث پدرش [یعنی میراثی که اگر زنده بود از آن برخوردار می‌شد] برخوردار می‌کرد.»[1062]

ب- نظر ائمه (ع) در بطلان «عَول»:

«عول» در اصطلاح فقهی: زیادتی سهام وارثان بر قسمت های تعیین شده است. و هنگامی چنین می شود که زن یا شوهر جزء وارثان باشند، مانند آن که کسی بمیرد و دو دخترش را با پدر و مادر و زن خود بر جای گذارد که در این صورت، دو ثلث مال [چهار ششم] به دو دختر می رسد و دو ششم آن به پدر و مادر و یک هشتم آن به زن .[1063] و چون سهام به حسب چنین فرضی بر شش قسمت تقسیم شده، یک هشتمِ مفروض و تعیین شده از گردونه‌ی تقسیم خارج و صاحب آن

[1061] (۲). کافی ۳/ ۳۹۷. تهذیب ۲/ ۲۰۹. استبصار ۱/ ۳۸۳. وسائل ۳/ ۲۵۰ ..

[1062] (۱). کافی ۷/ ۱۱۲- ۱۱۳. تهذیب ۹/ ۳۰۹. وسائل ۱۷/ ۴۸۵- ۴۸۶.

[1063] (۲). مراجعه کنید: نهایة اللغة مادهٔ« عول» ..

بی‌نصیب می‌ماند که در این‌جا معتقدان به «عول» و سرشکن این نقص و کمبود را، به گونه‌ای که در فقه مکتب خلفا مقرر شده، بر همه سهام سرشکن می‌کنند. اما در مکتب اهل‌البیت (ع) این نقص و کمبود بر سهامی وارد می‌شود که خداوند

ص: ۴۹۸

آن‌ها را به سهام پایین‌تری تنزّل نداده باشد. بنابراین، همسر زن که در مرتبه‌ای نصف ارث او را می‌برد و چون تنزّل یابد، سهم او به یک چهارم می رسد، این یک چهارم او مشمول اکسری دیگری نمی گردد. و همسر مرد که در م رتبه‌ای یک چهارم ارث او را می برد و چون تنزّل یابد، سهم او به یک هشتم می رسد، این یک هشتم او مشمول کسری نمی شود. و هر یک از پدر و مادر که سهم آن ها یک سوم است و چون تنزّل یابد به یک ششم می رسد، این ششم مشمول کسری دیگری نمی‌گردد و سهم اینان پس از این تنزّل هیچ‌گونه نقص دیگری را نمی پذیرد و نقص و کمبود مذکور تنها بر سهم دختر و خواهرش وارد می گردد، چون هر یک از آن ها نصف میراث را می برد و اگر بیشتر باشند دو سوم را؛ حال اگر سهام تعیین شده آن‌ها را از این مرتبه تنزّل دهد، آنچه باقی می‌ماند از آنِ آن‌هاست. بنابراین، در مثال مذکور، سهم پدر و مادر میت دو ششم می‌شود و سهم زن او یک هشتم و آنچه باقی می‌ماند از آنِ دو دختر او می‌گردد.[۱۰۶۴]

روایات امامان اهل‌البیت (ع) درباره‌ی «عول»:

۱- محمد بن مسلم، فضیل بن یسار، برید عجلی و زراره بن اعین از امام باقر (ع) روایت کرده‌اند که فرمود: «سهام ارث «عول» و سرشکن نمی‌شوند و بیش از شش قسمت نباشند.»[۱۰۶۵]

۲- ابومریم انصاری از امام باقر (ع) فرمود: «همانا خداوندی که شمار ریگ های انبوه را می داند، همو می داند که سهام ارث بیش از شش سهم نباشند.»[۱۰۶۶]

۳- بکیر از امام صادق (ع) فرمود: اصل سهامِ ارث از شِش سهم است؛ نه

ص: ۴۹۹

بیش از آن می شود و نه عول و سرشکن می گردد. سپس آنچه باقی می ماند از آنِ کسانی است که در کتاب خدا نامبرده شده‌اند.»[۱۰۶۷]

۴- ابن ابی عمیر از بیش از یک نفر از امام صادق (ع) فرمود: «سهام ارث از شِش سهم است و افزون بر آن نباشد ...»[۱۰۶۸]

[۱۰۶۴] (۱). مراجعه کنید: شرح لمعه، ج ۸ ص ۸۶- ۹۱.

[۱۰۶۵] (۲). کافی ۷/ ۸۰. وسائل ۱۷/ ۴۲۱.

[۱۰۶۶] (۳). کافی ۷/ ۷۹. وسائل ۱۷/ ۴۲۲ ..

[۱۰۶۷] (۱). کافی ۷/ ۸۱. وسائل ۱۷/ ۴۲۲.

[۱۰۶۸] (۲). من لا یحضره الفقیه، ۴/ ۸۹. وسائل ۱۷/ ۴۲۴.

۵- علی بن سعید گوید: «به زراره گفتم: بکیر بن اعین برای من ولایت کرد که امام باقر (ع) فرموده است: «سهام ارث عَول و سرشکن نمی شوند و بیش از شش سهم نباشند .» زراره گفت: «این چیزی است که اصحاب ما در روایت آن از امام باقر و امام صادق (ع) اختلافی ندارند.»[۱۰۶۹]

این دو امام (ع) در این روایات حکم خدا را بدین گونه بدون اشاره [به کتاب علی (ع)] بیان داشته‌اند، ولی در روایات دیگر مستند خود را یادآور شده و چنین فرموده‌اند:

۶- ابوبصیر گوید: «به امام باقر (ع) گفتم: «گاهی سهام ارث عول و سرشکن می‌شود تا به صد سهم یاکمتر و بیشتر می‌رسد» فرمود: «سهام ارث از شش سهم تجاوز نمی کند» سپس فرمود: «امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمود: «همانا خداوندی که شمار ریگ‌های انبوه را می‌داند، همو می‌داند که سهام ارث بیش از شش سهم نباشد. [آری] اگر راه تقسیم آن را بدانند از شش سهم تجاوز نمی کند.»[۱۰۷۰]

۷- ابوبصیر گوید: «امام صادق (ع) کتاب علی (ع) درباره سهم الارث را بر من بخواند و بسیاری از سهام آن از پنج سهم و چهار سهم بود و بیشترش از شش سهم.»[۱۰۷۱]

ص: ۵۰۰

۸- محمد بن مسلم گوید: «امام باقر (ع) مرا به خواندن صحیفه‌ی ارث واداشت، صحیفه‌ای که املای رسول خدا (ص) و دستخط علی (ع) بود. در آن آمده بود: «سهام ارث مشمول عَول و سرشکن نمی‌شوند.»[۱۰۷۲]

هر دو امام (ع) در مثال دوم [/ روایات هشت‌گانه اخیر] یادآور شدند که سهام ارث نه عَول و سرشکن می شوند و نه از شش سهم تجاوز می کنند و در یکی از روایات آمده بود : «همانا خداوندی که شمار ریگ های انبوه را می داند، همو می‌داند که سهام ارث عَول و سرشکن نمی‌شوند.»

همچنین در تعدادی از این روایات حکم ارث را بدون ذکر هر گونه سند یادآور شدند و در روایات ششم آن را به امیرالمؤمنین (ع) نسبت دادند و در روایت هفتم، امام (ع) کتاب ارث امام علی (ع) را برای راوی قرائت فرمود و در روایت هشتم خود راوی کتاب ارث را که املای رسول خدا (ص) و دستخط علی (ع) بود قرائت کرد و در عین حال حکم ارث در همه آن‌ها واحد و یکسان بود.

این بیان در نامه امام رضا (ع) به مأمون نیز تکرار شده و امام (ع) در آن نامه فرموده: «حکم ارث بر همان مبنائی است که خداوند در کتاب خود نازل فرموده و عول و سرشکن در آن نیست.»[۱۰۷۳]

[۱۰۶۹] (۳). کافی ۷/ ۸. تهذیب ۹/ ۲۴۸. وسائل ۱۷/ ۴۲۱.

[۱۰۷۰] (۴). کافی ۷/ ۹۷. من لا یحضره الفقیه ۴/ ۱۸۷. تهذیب ۹/ ۲۴۷. وسائل ۱۷/ ۴۲۳.

[۱۰۷۱] (۵). کافی ۷/ ۸۱. وسائل ۱۷/ ۴۲۲ ..

[۱۰۷۲] (۱). تهذیب ۹/ ۲۴۷. وسائل ۱۷/ ۴۲۳.

[۱۰۷۳] (۲). عیون اخبار الرضا ۲/ ۲۵. تحف العقول/ ۳۱۴. وسائل ۱۷/ ۴۲۴ ح ۳۲۵۰۸ ..

در غیر این مثال‌ها نیز که امامان اهل‌البیت (ع) در سخنان خود حکمی شرعی را بیان فرموده‌اند، در همه آن‌ها به فرموده جدّ خویش رسول خدا (ص) مراجعه کرده‌اند؛ همو که : (ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی): «هرگز از روی هوای نفس سخن نگوید. آنچه گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست.»

بدین خاطر است که احادیث امامان اهل‌البیت (ع) دارای سند واحد است و سخن ایشان سخن واحد و قول ایشان قول واحد.

و از این رواست که امام صادق (ع)- بنابر روایت ابن سنان- فرمود: «بر شما گناهی نیست که آنچه را که از من شنیدید از قول پدرم روایت کنید، و بر شما گناهی نیست که آنچه را که از پدرم شنیدید از قول من روایت کنید، در این کار بر شما باکی نیست.»[۱۰۷۴]

و در پاسخ ابوبصیر که گفت: «حدیثی را از شما می شنوم و از قول پدرتان نقل می کنم، یا از پدرتان می شنوم و از قول شما نقل می‌کنم!» امام (ع) فرمود: «یکسان است؛ جز آنکه اگر از قول پدرم نقل کنی نزد من محبوبتر است.»[۱۰۷۵]

و به «جمیل» فرمود: «هر چه از من شنیدی از قول پدرم روایت کن.»[۱۰۷۶]

و به «حفص بن بختری» که گفت: «حدیثی را از شما می‌شنوم و بعد نمی‌دانم از شما شنیدم یا از پدرتان!» فرمود: «هر چه را که از من شنیدی از قول پدرم روایت کن و [بلکه] هر چه را که از من شنیدی از قول رسول خدا (ص) روایت کن.»[۱۰۷۷]

و به هشام بن سالم و حمّاد بن عثمان و دیگران فرمود : «حدیث من حدیث پدرم باشد و حدیث پدرم حدیث جدّم و حدیث جدّم حدیث حسین و حدیث حسین حدیث حسن و حدیث حسن حدیث امیرالمؤمنین و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله (ص) و حدیث رسول الله قول خدای عزّوجلّ.»[۱۰۷۸]

و بدین خاطر است که امام باقر (ع) در پاسخ جابر که گفت: «هرگاه حدیثی را

برای من روایت می‌کنی سندش را بیان نما!» فرمود: «پدرم از جدّم رسول خدا (ص) از جبرئیل از خدای عزّوجلّ برای من روایت کرد؛ و من هرگاه برای تو حدیث می‌گویم با این سند است ...»[۱۰۷۹]

[۱۰۷۴] (۱). وسائل الشیعه، چاپ قدیم ۳/ ۳۸۰ ح ۸۵.

[۱۰۷۵] (۲). کافی ۱/ ۵۱.

[۱۰۷۶] (۳). همان. جمیل در بین اصحاب امام صادق(ع) بیش از یک نفر بوده است.

[۱۰۷۷] (۴). وسائل چاپ قدیم ۳/ ۳۸۰ ح ۸۶.

[۱۰۷۸] (۵). کافی ۱/ ۵۳. ارشاد مفید/ ۲۵۷ ..

و از این روایت است که گفتگوی زیر میان «سورة بن کلیب» و «زید بن علی بن الحسین» روی داد سوره گوید: «زید بن علی به من گفت: «ای سوره! چگونه دانستید که پیشوای شما- یعنی امام صادق (ع)- همان‌گونه است که توصیفش می‌کنید؟» به او گفتیم: «اندر بَرِ آگاه فرود آمده‌ای!» گفت: «بیار آنچه داری ز پاسخ فراز!» گفتم: «ما نزد برادرت محمد بن علی (ع) می‌رفتیم و از او سئوال می کردیم و می فرمود: «رسول خدا (ص) فرمود و خدای عزّوجلّ در کتاب خود فرمود. تا آنگاه که برادرت رحلت کرد و نزد شما آل محمد و از جمله نزد تو آمدیم و شما برخی از سئوالات ما را پاسخ می‌گفتید و پاسخ تمام پرسش های ما را نمی دادید تا نزد برادرزاده ات جعفر رفتیم و او به همان گونه گفت که پدرش می‌گفت: «رسول خدا (ص) فرمود و خدای متعال فرمود» زید تبسّم کود و گفت: «هان! به خدا سوگند! اکنون که این را گفتی [بدان که] نوشته‌های علی (ع) نزد اوست.»[۱۰۸۰]

و از این روست که «بان شبرمه» گوید: «حدیثی از امام صادق (ع) شنیدم که هرگاه یادش می‌کنم نزدیک است دلم فرو ریزد. فرمود: «خبر داد مرا پدرم از جدّم از رسول خدا (ص)- ابن شُبرُمه گوید:

به خدا سوگند که نه پدرش بر جدّش دروغ بسته و نه جدّش بر رسول خدا (ص)- گوید: فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس به قیاس‌ها عمل کند سخت هلاک شده و هلاک کرده است. و هر کس ندانسته فتوا دهد و ناسخ و

ص: ۵۰۳

منسوخ و محکم و متشابه را نشناسد سخت هلاک شده و هلاک کرده است.»[۱۰۸۱]

و چون امامان اهل‌البیت (ع) در بیان احکام به سخن خدا و رسول تکیه می کردند و علمای مکتب خلفا به رأی و قیاس تمسّک می‌جستند، وقوع اختلاف بین این دو مکتب در بیان احکام- چنانکه می‌آید- حتمی و قطعی بود:

عذافر صیرفی گوید: «همراه حَکَم بن عتبه نزد امام باقر (ع) بودم و او پیوسته از امام (ع) سئوال می‌کرد و آن حضرت پذیرایش می‌شد تا در موضوعی اختلاف کردند و امام باقر (ع) فرمود: پسرم! برخیز. [او برخاست] و کتابی پیچیده و بزرگ آورد و امام آن را گشود و د ر آن نگریست و رو به حَکَم کرد و فرمود: «ای ابا محمد! تو و سلمه و ابوالمقدام به هر سو که خواستید، راست یا چپ، بروید که به خدا سوگند علم را موثّق تر از این، در نزد قومی که جبرئیل بر آن‌ها نازل می‌شد، نخواهید یافت.»[۱۰۸۲]

البته امامان اهل‌البیت (ع) ف برخلاف علمای مکتب خلفا، همیشه امکان اظهار و بیان احکام اسلام را- که از رسول خدا (ص) بدان‌ها رسیده بود- نداشتند؛ چنانکه امام صادق (ع) فرمود: «پدرم گاهی فتوا می‌داد و گاهی پروا می‌کرد و ما نیز- درباره‌ی شکار باز و شاهین- پروا می‌کردیم. اما اینک پروا نمی‌کنیم و حیوان شکار شده به وسیله آن‌ها را [اگر جان داده

[۱۰۷۹] (۱). امالی شیخ مفید/ ۲۶.

[۱۰۸۰] (۲). اختیار معرفة الرجال کشّی، شرح حال سورة بن کلیب، ص ۳۷۶ ..

[۱۰۸۱] (۱). کافی ۱/ ۴۳.

[۱۰۸۲] (۲). رجال نجاشی،/ ۲۷۹.

باشد] حلال نمی‌دانیم مگر آنکه به ذبح شرعی برسند، چون در کتاب علی (ع) آمده است که خدای عزّوجلّ می فرماید: (وَ ما عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوارِحِ مُکَلِّبینَ) یعنی: «وش کار سگ‌هائی را که آموزش داده‌اید».[۱۰۸۳]

ص: ۵۰۴

شکوای امام علی (ع) از تغییر سنّت نبوی (ص):

اینکه امام صادق (ع) می‌فرماید: اکنون پروا نمی‌کنیم و حکم خدا را همانگونه که در کتاب امیرالمؤمنین (ع) آمده بیان می‌داریم، این موضوع به اواخر عصر امویان و اوایل عصر عباسیان بازمی‌گودد؛ چون پیش از آن، امامان اهل‌البیت (ع) را امکان تظاهر برخلاف احکام مکتب خلفا نبود مگر در زمان حکومت امام علی (ع) در بیان برخی از احکام، که بدین خاطر نیز در ایام آن حضرت اختلاف میان این دو مکتب درباره ی این بخش از احکام آشکار شد؛ بخشی که امام و شیعیانش حکم صحیح و تفسیر حقیقی قرآن را بیان می داشتند! در کافی و احتجاج و وسائل الشیعه و مستدرک وسائل و نهج البلاغه آمده است:

«سلیم بن قیس هلالی گوید : به امیرالمؤمنین (ع) گفتم: «من از سلمان و مقداد و ابوذر بخشی از تفسیر قرآن و احادیثی ار رسول خدا (ص) شنیدم که با آنچ ه در نزد مردم است مخالف است ! سپس از شما شنیدم که گفته آن ها را تصدیق کردید! و باز در نزد مردم مطالب بسیاری از تفسیر قرآن و احادیث پیامبر (ص) دیدم که شما با آن ها مخالف می‌کنید و معتقدید که همه آن‌ها باطل است! آیا به نظر شما مردم به عمد بر رسول خدا (ص) دروغ می‌بندند و قران را به رأی خود تفسیر می‌کنند؟!» گوید: علی (ع) رو به من کرد و فرمود: اکنون که سئوال کردی پاسخش را در باب:

«همانا آنچه نزد مردم است حق و باطل، راست و دروغ، ناسخ و منسوخ، عامّ و خاص، محکم و متشابه، و واقعیت و خیال است؛ چون در زمان رسول خدا (ص) بر حضرتش دروغ‌ها بسته شد تا آنجا که به سخن برخاست و فرمود : «ای مردم! دروغ بستن بر من فزونی گرفته است . اکنون [بدانید] هر که به عمد بر من دروغ بندد باید که نشیمنگاه خود را در آتش گزینند!» سپس بعد از او نیز دروغ بستن بر ان حضرت ادامه یافت.

ص: ۵۰۵

[و اکنون بدان که] حدیث پیامبر (ص) تنها از سوی چهار کس که پنجمی ندارند به شما می‌رسد:

۱- شخص منافقی که تظاهر به ایمان می کند و نمایش اسلام می دهد و از دروغ بستن عمدی به رسول خدا (ص) احساس گناه و تنگنا نمی کند؛ بدیهی است که اگر مردم بدانند که او منافق و کذّاب است، از او نمی پذیرند و تصدیقش نمی‌کنند؛ ولی می گویند: «این شخص صحبت رسول خدا (ص) را درک کرده و حضرتش را دیده و از او شنیده است .» لذا با آنکه او را نمی شناسد، سخنش را می پذیرند؛ در حالی که خدای عزّوجلّ پیامبرش را کاملاً ا از حال منافقان آگاه ساخته و آن‌ها را با صفات ویژه‌شان معرفی کرده و فرموده (وَ إِذا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُکَ أَجْسامُهُمْ وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ): «و

[۱۰۸۳] (۳). کافی ۶/ ۲۰۷. تهذیب ۹/ ۳۳. وسائل ۱۶/ ۲۶ ..

چون ایشان را ببینی ظاهرشان به شگفتت آورد و اگر سخن بگویند به سخنان شان گوش فرا می دهی»[۱۰۸۴] این منافقان پس از پیامبر (ص) باقی ماندند و به پیشوایان خلافت و گمراهی پیوستند و با داعیه دارانی که مردم را با فریب و دروغ و تهمت به جهنم می خواندند قرین آمدند و آنان هم اینان را به کارگزاری خود گرفتند و بر گردن مردم سوارشان کردند و به وسیله ایشان دنیا را چاپیدند، که مردم قرین زمامداران و دنیایند، مگر کسی که خدایش نگهدارد ! و این یکی از آن چهار نفر است.

۲- دیگری کسی است که چیزی را از پیامبر (ص) شنیده و آن را به درستی نفهمیده و اشتباه کرده و قصد دروغ نکرده، ولی به هر حال آن مطلب اکنون نزد اوست و بدان معتقد است و مورد عملش قرار می دهد و روایتش می‌کند و می گوید: «من آن را از رسول خدا (ص) شنیدم!» حال اگر مسلمانان بدانند که او اشتباه کرده، مسلماً از او نمی‌پذیرند؛ چنانکه خود او هم اگر بداند اشتباه کرده، رهایش می‌کند.

ص: ۵۰۶

۳- سومی کسی است که چیزی را از پیامبر (ص) شنیده که بدان فرمان داده و پس از مدتی از آن نهی کرده و این شخص آگاه نگشته، یا شنیده که پیامبر (ص) از چیزی نهی کرده و پس از مدتی بدان فرمان داده و او آگاه نگشته، لذا منسوخ را گرفته و حفظ کرده و از ناسخ و بی اطلاع مانده؛ و اگر بداند که آنچه نزد خود دارد منسوخ شده، آن را رها می‌کند؛ چنانکه مسلمانان نیز هنگامی که از او شنیدند اگر می‌دانستند که منسوخ شده، رهایش می‌کردند.

۴- و چهارمی کسی است که به خاطر ترس از خدا و گرامی‌داشت پیامبر (ص) دشمنِ دروغ است و هرگز بر رسول خدا (ص) دروغ نبسته و حدیث آن حضرت را فراموش نکرده است؛ بلکه آنچه را که شنیده، بدان گونه که حق آن بوده، بدون کم و زیاد، حفظ و نگهداری و ارائه کرده است. ناسخ را از منسوخ شناخته و به ناسخ عمل کرده و منسوخ را رها ساخته است؛ چون فرموده‌ی پیامبر (ص) همانند قرآن، ناسخ و منسوخ [و خاصّ و عام] و محکم و متشابه داشت، و گاهی چنان بود که کلام پیامبر (ص)، مانند قرآن، دو وجه داشت: سخنی عام بود و سخنی خاصّ، و خداوند عزّوجلّ در کتاب خود فرموده: (ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا): «آنچه را که پیامبر برای شما آورده بگیرید و از آنچه نهی تان کرده بازایستید»[۱۰۸۵] و نتیجه آنکه، مقصود خدا و رسول بر کسی که مراد آن ها را ندانسته و درک نکرده بود، مشتبه می‌شد. و چنان هم نبود که تک تک اصحاب رسول خدا (ص) از آن حضرت مسأله بپرسند و بفهمند . برخی از آن ها سئوال می‌کردند و جوابش را نمی فهمیدند، تا آنجا که دوست داشتند شخصی بیابانگرد و ناشناخته ای وارد شود و از رسول خدا (ص) سئوال کند تا آن‌ها بشنوند!

اما من روزی یکبار و شبی یکبار نزد رسول خدا (ص) می‌رفتم و آن حضرت با من خلوت می‌کرد و هر جا می‌رفت با او می‌رفتم. و صحابه رسول الله (ص) نیز

ص: ۵۰۷

[۱۰۸۴] (۱). منافقون/ ۳ ..

[۱۰۸۵] (۱). حشر/ ۷ ..

می‌دانستند که او (ص) با کسی جز من چنین نمی کرد و بسا می شد که این خلوت در خانه من بود و رسول الله (ص) نزد من می‌آمد و بیشترش در منزلم می‌ماند. و هنگامی هم که وارد برخی از منازل آن حضرت می‌شدم برایم خلوت می‌کرد و زنانش را مرخص می فرمود و جز من کسی نزد او نمی ماند. اما هرگاه برای خلوتِ با من به منزلم می آمد، فاطمه و هیچیک از فرزندان مرا از من جدا نمی کرد و چنان بود که هرگاه سئوال می کردم پاسخم می‌داد و چون ساکت می شدم و پرسش‌هایم به آخر می‌رسید، خود شروع می‌کرد. و هیچ آیتی از قرآنی بر رسول خدا (ص) نازل نگردید مگر آنکه مرا به خواندنش واداشت و بر من املایش فرمود تا با خط خود نوشتم و بعد، تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عامّش را به من آموخت و از خدا خواست که فهم و درک‌ش را به من عطا فرماید . و از پس آن دعا، هیچ آیتی از کتاب خدا، و هیچ علمی [از علوم] را که بر من املاء فرمود و نوشتم، فراموش نکردم . و آن حضرت نیز، همه حلال و حرام ها و امر و نهی ها و باید و نبایدهای گذشته و اینده و کتب پیشینیان و همگی را به من آموخت و فرا گرفتم و یک حرف آن را هم فراموش نکردم . سپس دست خود را بر سینه ام نهاد و از خدا خواست تا دلم را از علم و فهم و حکمت و نور انباشته گرداند و من گفتم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم فدایت باد، از هنگامی که آن دعا را درباره‌ی من کردی، چیزی را فراموش نکردم و آنچه را هم که نانوشته بودم از یادم نرفت، آیا از اینکه در آینده دچار فراموشی گردم بیم دارید؟ فرمود: نه، بر تو بیم فراموشی و نادانی ندارم.»[۱۰۸۶]

ص: ۵۰۸

از این سخن امام علی (ع) و نظایر آن که با اصحاب خود داشتند، و از سخنان دیگو ائمه اهل‌البیت (ع) با معاصران خود، به ویژه امام باقر و امام صادق (ع)، دانسته می‌شود که آنچه از تفسیر قرآن و احادیث رسول الله (ص) نزد ائمه (ع) بوده، مخالف آنی بوده که نزد پیروان مکتب خلفا وجود داشته، و آبشخور و سبب این اختلاف نیز آن بوده که خلفای سه گانه معروف به راشدین هنگامی که صحابه پیامبر را از نشر حدیث رسول خدا (ص) منع کردند به ترویج بازار قصّه پردازانی چون تمیم‌داری، راهب نصاری و کعب‌الاحبار عالم یهودی[۱۰۸۷] پرداختند و آنان نیز به نشر و توسعه اسرائیلیات برخاستند و برخی از صحابه [۱۰۸۸] از آن‌ها گرفتند و از این راه اباطیل بسیاری در جامعه اسلامی رواج یافت ! از طرف دیگر امام علی (ع) و برخی از صحابه ی پیرو آن حضرت مانند سلمان و ابوذر و عمّار و مقداد به مجاهده برخاستند و به نشر احادیث رسول خدا و سیره و سنت آن حضرت همت گماشتند، و بدین خاطر اختلاف میان این دو مکتب در ا ین موضوع آشکار شد و برخی از یاران امام (ع) دچار تبعیض و شکنجه و تبعید شدند.[۱۰۸۹]

اضافه بر آن، خلفای پیشین بخشی از سنت رسول خدا (ص) را که مخالف سیاست آن ها بود دگرگون و وارونه کرده بودند، همان بخشی که پیروان مکتب خلفا آن را «اجتهاد خلفا » نامیدند و ما در بخش : «موارد اجتهاد خلفا » آن را توضیح دادیم.

[۱۰۸۶] (۱). کافی، ۱/ ۶۲- ۶۳. وسائل چاپ قدیم ۱/ ۳۹۴. مستدرک وسائل ۱/ ۳۹۳. احتجاج طبرسی ص ۱۳۴. تحف العقول ص ۱۳۱- ۱۳۲. فشرده آن در نهج البلاغه خطبه ۲۰۵. وافی ۱/ ۶۳. مرأة العقول ۱/ ۲۱۵ ..

[۱۰۸۷] (۱). مقصود ما از نصرانی و یهودی بودن آن‌ها پیش از اظهار اسلامشان بوده است.

[۱۰۸۸] (۲). مشروح آن را در کتاب دیگرمان:« سرگذشت حدیث» بیان داشته‌ایم.

[۱۰۸۹] (۳). شرح آن در بحث‌های پیشین گذشت ..

و هنگامی که امام علی (ع) به حکومت رسید کوشید تا امت اسلامی را به سنت رسول خدا (ص) بازگرداند و سنت خلفای سه‌گانه راشدین را دگرگون

ص: ۵۰۹

سازد که توفیق نیافت! امام (ع) این ماجرا را برای نزدیکان خود اینگونه توضیح می دهد:

«همانا شروع فتنه‌ها از هواهائی است که پیروی می شوند و احکامی که اختراع می گردند. در آن‌ها با حکم خدا مخالفت می‌شود و مردمی بر مردمی دیگر حکم می رانند. هان بدانید که حق اگر خالص و ناب باشد اختلافی نخواهد بود و باطل اگر خالص و ناب باشد بر خردمند پوشیده نماند . ولی بخشی از این و بخشی از آن گرفته و آمیخته و درهم می شوند و در این هنگام شیطان بر هوادارانش چیرگی یافته و آنان که وعده نیک خدا را دریافت داشته‌اند رستگار می‌شوند![۱۰۹۰]

من خود از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: «چگونه خواهید بود آنگاه که فتنه ای شما را فراگیرد که کودک را سالمند و سالمند را پیر و فرتوت سازد و مردم بر مسیر آن روند و «سنّتش» گیرند و اگر چیزی از آن تغییر یابد گفته شود: «سنّت تغییر یافت و مردم دچار منکر شدند !» سپس این بلیّه شدت گیرد و نسل ها اسیر شوند و فتنها چنان در همشان کوبد که آتش هیزم را، و آسیاب گندم را ! در چنین حالتی، دین را برای غیر خدا و علم را برای غیر عمل می‌آموزند و با کارهای اخروی دنیاطلبی می‌کنند».

راوی گوید: امام (ع) سپس رو به گروهی از اهل بیت و نزدیکان و شیعیان خود کرد و فرمود : «حاکمان پیش از من در اقدامات خود به عمد با رسول خدا (ص) مخالفت کردند: پیمانش را نقض و سنتش را تغییر دادند . و اکنون [چنان شده] که اگر بخواهم مردم را به رها کردنش وادارم و آن را به جایگاه اصلی خود و بدانجا که در زمان رسول خدا (ص) بوده بازگردانم، سپاهیانم از گردم پر اکنده می‌شوند تا آنجا که تنها شوم یا با اندکی از شیعیانم که برتری و وجوب امامتم از کتاب خدا و سنت رسول الله دریافته‌اند، بر جای بمانم! آیا می‌دانید که اگر فرمان دهم

ص: ۵۱۰

مقام ابراهیم (ع) به همان جائی بازگردانده شود که رسول خدا (ص) در آنجا قرارش داده بود،[۱۰۹۱] و فدک را به وارثان فاطمه (س) بازگردانم،[۱۰۹۲] و پیمانه‌ی رسول خدا (ص) را بدانگونه که بود برگردانم، و زمین های بخشوده پیامبر (ص) به اشخاص را، که بدان‌ها نرسید و اجرا نشد، بدان ها تحویل دهم، و خانه جعفر را از مسجد [پیامبر (ص)] جدا سازم و به وارثان او بسپارم،[۱۰۹۳] و احکام ظالمانه‌ای را که صادر شده باطل گردانم،[۱۰۹۴] و زنانی را که به ناحق در اختیار برخی از

[۱۰۹۰] (۱). این حدیث را سید رضی(ره) تا بدینجا در نهج البلاغه خطبه(۵۰) آورده است ..

[۱۰۹۱] (۱). در طبقات ابن سعد (۳/ ۲۸۴ چاپ بیروت)، تاریخ الخلفای سیوطی (ص ۱۳۷)، فتح الباری(۹/ ۲۳۶)، تاریخ الکامل ابن اثیر (۲/ ۴۳۹ چاپ اروپا و ۲/ ۲۱۷ چاپ مصر) آمده است که:« خلیفه عمر مقام ابراهیم(ع) را که چسبیده به خانه کعبه بود عقب کشید و به محلّ کنونی انتقال داد .» و گفته شده:« عمر آن را به محل عصر جاهلی‌اش بازگدانید!»

[۱۰۹۲] (۲). شرح داستان فدک در مباحث پیشین آمده است.

[۱۰۹۳] (۳). خلیفه عمر- بنابر نقل تاریخ الخلفای سیوطی ص ۱۳۷- مسجد پیامبر را توسعه داد و برخی از خانها را داخل آن ساخت.

مردان قرار گرفته اند رها ساخته و آن ها را به شوهران شان بازگردانم و احکام ازدواج و ارث را درباره ی آن‌ها از سر بگیرم، و نوادگان بنی تغلب را به اسارت درآورم،[1095] و

ص: ۵۱۱

سرزمین‌های تقسیم شده خیبر را به حال اولش بازگردانم، و دیوان ها و دفاتر عطا و بخشش را از میان بردارم .[1096] و بیت‌المال را بدانگونه که رسول خدا (ص) بالسّویه می‌داد بدهم و آن را دستگردان اغنیا نگردانم، و مالیات بر مساحت زمین را براندازم[1097] و بین ازدواج‌ها یکسانی و برابری را رواج دهم،[1098] و خمس پیامبر را بدانگونه که خدای عزّوجلّ نازل و واجب فرموده تنفیذ و اجرا نمایم،[1099] و مسجد رسول خدا (ص) را به همان حالی که بوده بازگردانم و درهای باز شده در آن را ببندم و درهای بسته شده از آن را بازگشایم، و مسح کردن بر روی کفش را تحریم نمایم و نوشنده ی نبیذ را حدّ بزنم،[1100] و فرمان حلیّت هر دو متعه [حج و نساء]

ص: ۵۱۲

[1094] (۴). مانند حکم عمر به« عَول» و« تعصیب» در ارث، و حکم او به قطع دست سارق از مچ، و قطع پا از مفصل ساق، در حالی که پیامبر (ص) فرموده است:« کف دست و پاشنه پا را نباید قطع کنند» و نیز، تأیید و تنفیذ حکم سه طلاق در یک مجلس و دیگر قضاوت‌های او و دیگران.(وافی).

[1095] (۵). مرحوم مجلسی در مرآة العقول گـوید:« چون عمر جزیه را از آن ها برداشت آن ها دیگر اهل ذمّه نبودند و بدین خاطر اسارت نوادگان آن ها رواست، چنانکه از امام رضا (ع) روایت شده که فرمود:« بنی تغلب از نصارای عرب بودند و از قبول جزیه سرباز زدند و از عمر خواستند تا آن ها را از پرداخت جزیه معاف گردا ند و به جای آن « زکاة» مضاعف بدهند و عمر از بیم آنکه به روم بپیوندند با آنها مصالحه کرد و جزیه را از آن ها برداشت و « صدقه» مضاعف بر آن‌ها قرار داد و بدان راضی شدند.» بغوی گوید:« روایت شده که عمر بن خطاب خواست تا از نصارای عرب جزیه بگیرد که گفتند:« ما عربیم و آنچه را که عجم می‌پردازند نمی‌پردازیم! ولی از ما همان را بگیر که برخی از شما به عنوان صدقه از برخی می‌گیرد» عمر گفت:« این فریضه خدا بر مسلمانان است» گفتند:« هر چه خواهی، به این اسم و نه به اسم جزیه، بر آن بیفزا، و عمر با آنها کنار آمد که صدقه مضاعف از آنان بگیرد.»

[1096] (۱). در وافی گوید:« این موضوع اشاره به بدعتی است که عمر در زمان خود ابداع کرد و بر صاحبان زراعت و صناعت و تجارت، به سود اهل علم و والیان و رؤسا و سپاه، مالیات خاص وضع کرد و آن را به منزله زکاة واجب بر آن‌ها قرار داد و برای آن‌ها دیوان و دفتر تهیه دید و نام آنان و اینان را در آن درج کرد و از مالیات مأخوذ از اصناف سه گانه برای گروه های چهارگانه حقوق ثابت تعیین نمود و برخی را بر برخی ترجیح داد و دفاتر آن را به دست شخصی با عنوان« صاحب دیوان» سپرد و برای او نیز از این مالیات اجرت ویژه قرار داد، حال آنکه هیچیک از این امور در زمان رسول خدا(ص) و زمان ابوبکر وجود نداشت.

[1097] (۲). در مرآة العقول گوید:« این اشاره به چیزی است که شیعه و سنی آن را از بدعت‌های عمر برشمرده‌اند که گفت:« بهتر آن است که به جای این یک درهم و یک بیستم، بر زمین‌ها مالیات ویژه تعیین کنیم و از صاحبان املاک بگیریم و بعد مأمورانی را به اطراف فرستاد تا تعیین مساحت کرده و براساس آن وضع مالیات نمایند. آنگاه از سرزمین عراق و حوالی آن همان را ستاند که پادشاهان ایران می‌ستاندند، یعنی از هر جریب یک درهم و یک پیمانه از غلات، و از مصر و اطراف آن نیز همان را ستاند که پادشاهان اسکندریه می ستاندند و ... مشروح این بدعت ها و مباحث مربوط به آن را در کتاب های مبسوط همچون« الشافی» سیّد مرتضی بیابید.»

[1098] (۳). در وافی گوید:«» یعنی شریف و وضیع را ترویج کنم همان‌گونه که رسول خدا(ص) دختر عمه خود را به مقداد داد، و یا اشاره به بدعتی است که عمر نهاد و ازدواج غیر قریشی را با قریش و عجم را با عرب ممنوع ساخت»

[1099] (۴). اشاره است به منع عمر از پرداخت خمس به اهل‌البیت(ع).

[1100] (۵). چون آن‌ها، حلالش می‌دانستند، مراجعه کنید: من لا یحضره الفقیه، ج ۱ باب ۱۰ حدیث ۹۶.

را صادر نمایم،[۱۱۰۱] و دستور دهم که بر جنازه‌ها پنج تکبیر بگویند،[۱۱۰۲] و مردم را وادار کنم که «بسم الله الرحمن الرحیم» را در نماز بلند بخوانند،[۱۱۰۳] و کسانی را که پس از رسول خدا (ص) وارد مسجد آن حضرت شده اند و رسول خدا (ص) آن‌ها را اخراج کرده بود، از مسجد بیرون نمایم و کسانی را که پس از رسول خدا (ص) اخراج شده‌اند و پیامبر (ص) آن‌ها را وارد کرده بود، وارد نمایم، و مردم را به حکم قرآن راه ببرم و طلاق را بر مبنای سنّت ج- اری سازم و صدقات واجب را از اصناف و اجناس و حدود آن دریافت نمایم و وضو و غسل و نماز را به اوقات و احکام و جایگاه های آن‌ها بازگردانم، و اهل نجران را به جایگاه خودشان عودت دهم، و با اسیران فارس و سایر امت ها با کتاب خدا و سنت پیامبر رفتار نمایم، [آیا می‌دانید که اگر چنین کنم] همگی از گرد من پراکنده می‌شوند؟!

به خدا سوگند به مردم دستور دادم که در ماه رمضان، جز نماز واجب نماز دیگری را به جماعت ب رگزار نکنند و آگاهشان کردم که تشکیل جماعت برای انجام نوافل بدعت است، که ناگهان بخشی از سپاهیانم، که در کنار من می‌جنگیدند فریاد برآوردند که : «ای اهل اسلام ! سنت عمر دگرگون شد ! ما را از نماز مستحبی در ماه رمضان نهی می‌کند!» و [چنان شد که] ترسیدم طیفی از سپا هیانم شورش کنند ![۱۱۰۴] [آه که] از تفرقه این امت و طاعت ائمه ... چه کشیدم!!»[۱۱۰۵]

تا پایان شکوای امام (ع) که تصریح می‌کند: «در بازگردانیدن امت اسلامی به سنت پیامبر خدا توفیق نیافته است !» و در این راه چه غصّه هها خورده تا آنگاه که آرزوی مرگ کرد و گفت : «چه چیز شقی ترین شما را بازداشته تا بیاید و مرا بکشد! خدایا! من این‌ها را خسته کردم و خسته‌ام کردند. از من راحت‌شان کن و از آن‌ها راحتم نما!»

و فرمود: «چه وقت شقی‌ترین این امت برانگیخته می‌شود؟!»

و این سخن را بدان خا طر گفت که رسول خدا (ص) به او فرموده بود : «علی جان! آیا می‌دانی شقی ترین پیشینیان و پسینیان کیست؟ » گوید گفتم: «خدا و رسول داناترند » فرمود: «کسی است که این- محاسنت- را با این خون- خون سرت- خضاب و رنگین می‌کند!»[۱۱۰۶]

[۱۱۰۱] (۱). همان که عمر گفت:« دو متعه در زمان رسول خدا(ص) انجام می‌شد و من آن‌ها را تحریم می‌کنم و بر انجام‌شان کیفر می‌دهم: متعه نساء و متعه حج» و شرح آن دو گذشت.

[۱۱۰۲] (۲). چون پیامبر(ص) بر جنازه‌ها پنج تکبیر می‌گفت، ولی خلیفه دوم خوشش آمد که چهار تکبیر باشد و مر دم را بر چهار تکبیر وادار کرد، چنانکه جماعتی از بزرگان مکتب خلفا مانند سیوطی در تاریخ الخلفا و ابن‌شحنه در روضة المانظر بدان تصریح کرده‌اند.

[۱۱۰۳] (۳). چون پیروان مکتب خلفا آن را در نماز آهسته می خوانند و یا حذف می کنند، تا شاید این روش را از معاویه گرفته باش‌ند. مراجعه کنید: تفسیر زمخشری، تفسیر سوره حمد.

[۱۱۰۴] (۴). روضة کافی، ص ۵۸- ۶۳.

[۱۱۰۵] (۵). بحارالانوار ۴۲/ ۱۹۶ ..

[۱۱۰۶] (۱). بحارالانوار ۴۲/ ۱۹۵ ..

و هنگامی که ابن ملجم امام علی (ع) را راحت کرد و معاویه بر حکومت چیرگی یافت، همه سنت های خلفا را که امام علی (ع) برانداخته بود، دوباره به جامعه اسلامی بازگردانید و عرف و عادات قبیلگی دوران جاهلیت را نیز بر آن بیفزود و از همه دردناکتر آنکه گروهی از صحابه و تابعین را به خدمت گرفت و آن ها را واداشت تا احا دیثی را از رسول خدا (ص) در تأیید سیاست او جعل کرده و روایت کنند- که شرح آن گذشت- و آنچه او را بر این کارها وامی‌داشت- اضافه بر فکر تثبیت حکومت در خاندان اموی- دشمنی‌اش با بنی‌هاشم بودغ چنانکه زبیر بن بکّار در «موفقیّات» از مطرف بن مغیرة بن شعبه روایت کند که گفت:

«همراه پدرم بر معاویه وارد شدیم. پدرم پیوسته نزد او می‌رفت و با او به گفتگو می‌نشست و بعد نزد من برمی‌گشت و از عقل و درایت معاویه با شگفتی یاد می‌کرد، که ناگهان شبی بازگشت و از خوردن شام خودداری کرد و سخت

ص: ۵۱۴

اندوهگین بود، مقداری صبر کردم و ابتدا پنداشتم که اندوهش برای کاری است که ازما سر زده، لذا گفتم: «چه شده که از سر شب تا به حال اندوهگینت می بینم؟» گفت: «پسرم! از نزد کافرترین و خبیث ترین مردم آمدم!» گفتم: «قضیه چیست؟» گفت: «در خلوتم با معاویه به او گفتم: یا امیرالمؤمنین! اکنون که پا به سن گذاشتی و به پیری رسیده ای، ای کاش عدالتی آشکار کنی و خیری گسترش دهی. ای کاش برادران هاشمی ات را مورد توجه قرار دهی و صله ی رحمی نمائی، که به خدا سوگند اکنون چیزی که مایه بیم تو باشد نزد آن ها نباشد! و این چیزی است که یاد و ثوابش برای تو باقی می‌ماند!» که معاویه گفت: «هیهات! هیهات! امیدوار بقای کدام نام نیک باشم؟ آن مرد قبیله تَیم [/ ابوبکر] حاکم شد و عدالت کرد و کرد آنچه کرد و چون مرد، یادش هم مرد؛ یادش هم مرد؛ مگر اینکه گوینده ای بگوید: ابوبکر! سپس آن مرد قبیله عدی حاکم شد و کوشید و ده سال دامن همت به کمر زد و چون مرد، یادش هم مرد، مگر اینکه گوینده ای بگوید: عمر!

و اما نام «ابن ابی کبشه»[1107] هر روزی پنج بار فریاد می‌شود که: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ» و بعد از این، کدام عملی باقی می‌ماند؟ و کدام یادی ادامه می‌یابد ای بی‌پدر؟! نه به خدا [از پای نمی‌نشینم] تا آن را دفنِ دفن کنم!»[1108]

آری، به خاطر این ها بود که «احادیث جعلی و ساختگی و تهمت های» بسیار منتشر گردید؛ و بدتر از آن، دیدگاه مسلمانان نسبت به مقام خلافت بود که آن را مصداق «اولی الأمر» می‌دانستند؛ اولی الأمری که در آن آیه شریفه آمده است: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)[1109] و چنان عاشق و دلباخته خلفا شدند که هرگونه مخالفت آن‌ها با احکام قرآن و سنت رسول الله (ص) را «اجتهاد»

ص: ۵۱۵

[1107] (۱). لقبی که کفار قریش به پیامبر(ص) داده بودند.

[1108] (۲). الموفقیات زبیر بن بکار، ص ۵۷۵- ۵۷۶.

[1109] (۳). مراجعه کنید: جلد اول، مبحث نشر حدیث پیامبر(ص) ..

نامیدند؛ و بعد، در طول تاریخ، مقام خلافت در نزد آن ها عظمتی یافت که آن را از مرتبه خلافت رسول الله (ص) تعالی بخشیدند و «خلافت خدا در زمینش» به حساب آوردند؛ چنانکه «مروان بن محمد» حاکم ارمنستان به «ولید بن یزید بن عبدالملک» یعنی ولید فاسق! که به خالفت رسیده بود نامه نوشت و «خلافت خدا بر بندگانش را به او تبریک گفت !» و این ولید همان کسی است که برادرش سلیمان در صدد قتل او برآمد و گفت : «گواهی می دهم که او شارب الخمر و بی‌شرم و فاسق است و می خواست با من هم ... کند!» همان ولیدی که می خواست در پشت بام کعبه بساط شراب بر پا کند!؛ ولی هنگامی که در مجلس «مهدی عباسی» گفته شد که او «زندیق» بود، مهدی گفت: «خلافت خدا نزد او برتر از آن است که در اختیار زندیقی قرارش دهد!».[1110]

ابوداوود در سنن خود از سلیمان اعمش روایت کند که گفت : «با حَجّاج نماز جمعه گزاردم که خطبه خو اند ... و در ضمن آن گفت: «از خلیفه خدا و برگزیده او عبدالملک مروان بشنوید و اطاعت کنید!»[1111]

ابوداوود و مسعودی و ابن عبد ربّه از «ربیع بن خالد ضبّی» روایت کنند که گفت: «سخنرانی حَجّاج [بن یوسف] را گوش می‌دادم که گفت : «رسول و فرستاده ی یکی از شما نزد شما گرام ی‌تر است یا خلیفه و جانشین او در بین خانواده‌اش؟!»[1112]

در نامه‌ای به عبدالملک مروان مقام خلافت را بدانجا رسانید که گفت: «به نظر من آسمان و زمین جز به خاطر آن بر پای نمانده‌اند، و خلیفه نزد خدا برتر از ملائکه مقرّب و انبیای مرسل است؛ زیرا، خداوند آدم را با دست خود آفرید و

ملائکه را به سجده بر او واداشت و در بهشت خود جایش داد، سپس به زمینش آورد و او را خلیفه خود گردانید، و ملائکه را به سوی او فرستاد!» و عبدالملک از این نامه به شگفت آمد و گفت: «دوست داشتم یکی از خوارج اکنون نزد من بود و به وسیله این نامه با او مخاصمه می‌کردم ...».[1113]

یک بار نیز مقام خلیفه را پایین آورد و او را با رسول یکسان کرد و در خطبه خود گفت : «مَثَل عثمان در نزد خدا مَثَل عیسی بن مریم است.» سپس این آیه را قرائت کرد: (إِذْ قالَ اللَّهُ یا عیسی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَ رافِعُکَ إِلَیَّ وَ مُطَهِّرُکَ مِنَ الَّذینَ کَفَرُوا وَ جاعِلُ الَّذینَ اتَّبَعُوکَ فَوْقَ الَّذینَ کَفَرُوا إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ): «هنگامی که خداوند گفت: ای عیسی! من تو را برمی‌گیرم و به سوی خود بالا می برم و از کسانی که کافر شدند پاکت می‌سازم، و کسانی را که پیرویت کردند، تا روز قیامت، برتر از کسانی که کافر شدند، قرار می‌دهم».[1114]

[1110] (۱). تاریخ ابن کثیر ۱۰/ ۷- ۸.

[1111] (۲). سنن ابوداوود ۴/ ۲۰۹ ح ۴۶۴۲. مروج الذهب مسعودی ۳/ ۱۴۷. عقد الفرید ۵/ ۵۲.

[1112] (۳). سنن ابوداوود ۴/ ۲۰۹ ح ۴۶۴۲. مروج الذهب مسعودی ۳/ ۱۴۷. عقد الفرید ۵/ ۵۲ ..

[1113] (۱). عقد الفرید ۵/ ۵۱.

[1114] (۲). آل عمران/ ۵۵.

و در عقد الفرید گوید: «او بعد از جمله (مِنَ الَّذینَ کَفَرُوا) با دست خود به مردم شام اشاره کرد، [1115] یعنی: این‌ها کسانی هستند که خلیفه را پیروی کردن و خداوند آن‌ها را برتر از کسانی که کافر شدند- یعنی اهل عراق- قرار داد!»

همچنین، ولید بن عبدالملک به خالد بن عبدالله قسری دستور داد تا در مکه چاه آبی حفر کند و چون آب آن چاه شیرین و گوارا شد و مورد استفاده مر دم قرار گرفت، خالد در خطبه خود بر منبر مکه گفت : «ای مردم! کدامیک گرامی‌ترند: خلیفه و جانشین انسان در خانواده‌اش یا رسول و فرستاده او به سوی آن ها؟ به خدا سوگند که برتری مقام این خلیفه را در نیافته‌اید! آگاه باشید که ابراهیم خلیل الرحمان آب خواست و خداوند آبی شور و تلخ به او داد، و این

ص: ۵۱۷

خلیفه آب خواست و خداون آب گوارا و شیرین به او داد- مرادش از آب شور و تلخ آب زمزم، و از آب گوارا و شیرین آب چاهی بود که به دستور عبدالملک در گردنه طوی و حجون حفر کرده بود- او این آب را به مسجد الحرام منتقل می‌کرد و کنار زمزم در حوضی چرمین می ریخت تا برتری اش بر زمزم شناخته شود !- راوی گوید: «این چاه سپس خشک شد و از بین رفت و اثری از آن نماند.»[1116]

***

آری، هیئت حاکمه ی خلافت، در توجیه امّت اسلامی بر تقدیس مقام خلفا، به ویژه مقام ابوبکر و عمرف تا بدین حدّ دچار پستی و شیطنت شده بودند! این برنامه‌ریزی به اواخر حکومت عمر بازمی‌گردد؛ زمانی که فکر و ذهن امّت را چنان پرورش داده بودند که عامّه مسلمانان و بسیاری از صحابه رسول خدا (ص) چنین قداستی را پذیرفته بودند و از سیره ی آن دو خلیفه، ه مچون سنت پیامبر (ص)، برای جامعه اسلامی دستور و قانون می گرفتند! و خلافت عثمان بدین شرط برقرار شد که او به سنّت خاتم انبیا و سیره ی آن دو خلیفه عمل کند ![1117] و در گذشته دیدیم که آن دو خلیفه در احکام شرعی به نظر شخصی خود عمل می کردند و با این دید، به خصوص سهم اه ل بیت رسول الله (ص) و عموماً سهم بنی‌هشام را- با وجود نصّ صریح کتاب و سنت- از عموم موارد خمس حذف کردند! و ابوبکر حکم قصاص و حدّ را- برخلاف نصّ شرعی- با نظر شخصی خود از خالد بن ولید برداشت ! و عمر متعه ی حج و متعه نساء را با نظر شخصی خود ممنوع کرد و تقسیم بیت‌المال نظام طبقاتی ایجاد کرد، و موارد بسیار دیگر که احکام اسلامی را به نظر شخصی و صلاحدید خاص یا عام خود تغییر

ص: ۵۱۸

دادند و بعد، خلیفه سوم عثمان بن عفان راه آنان را دامه داد، و چون حکومت به امام علی (ع) رسیدِ از تغییراتی که در احکام اسلام داده بودند شکوه کرد و در نهایت نیز نتوانست آن ها را بدانگونه که در زمان پیامبر (ص) بودند بازگرداند! سپس نوبت به معاویه رسید و او نیز با تغییر و تبدیل خود بر دامنه‌ی آن بیفزود!!

[1115] (۳). عقد الفرید ۵/ ۵۱. سنن ابوداوود، ۴/ ۲۰۹ ..

[1116] (۱). تاریخ طبری ۵/ ۶۷. تاریخ ابن اثیر ۴/ ۲۰۵. تاریخ ابن کثیر ۹/ ۷۶.

[1117] (۲). مراجعه کنید: عبدالله بن سبا، ج ۱، باب شوری و بیعت عثمان ..

و پس از این دوران، کار احکام اسلامی دچار پوشش و ابهام گردید و بر مسلمانان مستور ماند؛ به گونه ای که اعاده‌ی این احکام به جامعه اسلامی ممکن نمی شد؛ احکامی که خلفای گذشته آن ها را تغییر داده بودند ! خلفائی که از دید مسلمانان جامه‌ی قدسی بر تن داشتند و بر دامن کبریائی شان گردی نمی‌شست! حال در چنین دورانی ائمه اهل‌البیت (ع) چه کردند و چگونه توانستند احکام اسلامی را دوباره به این جامعه بازگردانند، این موضوعی است که در بحث : «امامان اهل‌البیت و بازگرداند احکام اسلامی به جامعه» آن را بیان می‌داریم.

ص: ۵۱۹

فصل پنجم: فشرده مباحث دو مکتب درباره‌ی مصادر شریعت اسلامی

* فشرده‌ی تعریف مصطلحات چهارگانه: قرآن، سنت، فقه و اجتهاد

* نمونه‌هایی از اجتهاد خلفا در مقابل نصوص کتاب و سنّت

* روایت احادیث ساختگی برای توجیه کار خلفا

* تنها راه وحدت کلمه‌ی مسلمانان

ص: ۵۲۱

۱- فشرده‌ی تعریف مصطلحات چهارگانه: قرآن، سنت، فقه و اجتهاد

۱- «قرآن» کلام خداوند است؛ کلامی که آن را به لغت عرب بر خاتم انبیا (ص) نازل فرمود، و مقابل آن در لغت عرب «شعر و نثر» است. پس مجموعه کلام عرب یا قرآن است یا شعر است یا نثر.

واژه‌ی «قرآن» واژه‌ای است که هم بر کلّ قرآن اطلاق می شود هم بر یک سوره ی قرآن و هم بر یک آیه ی قرآن، و گاهی نیز بر بخشی از یک آیه؛ همان گونه که اطلاق واژه ی شعر به کلّ دیوان شعر و به یک قصیده و به یک بیت، به همگی صادق است.

این واژه [/ قرآن] اصطلاحی اسلامی است؛ چون در کلام خدا و حدیث پیامبر (ص) آمده است. علما برای قرآن اسامی دیگری را نیز برشمرده‌اند که این اسامی در اصل برای وصف و تعریف قرآن است نه نام قرآن؛ ماند: «کتاب» و «ذکر».

و نیز، خلیفه ابوبکر قرآن را «مصحف» نامید، و چون این واژه در قرآن و حدیث شریف نبوی نیامده است، ما آن را «مصطلح مسلمانان» نامیدیم.

سیره‌ی رسول خدا (ص) چنان بود که هر چه از قرآن که به تدریج بر او نازل

ص: ۵۲۲

می‌شد، همه‌ی آن را به مسلمانانی که حضور داشتند یاد می داد، و چون به مد ینه آمد فرمود تا قران را بنویسند و حفظ کنند، و مسلمانان برای نوشتن و حفظ آن از یکدیگر سبقت می گرفتند و بر هر چه از پوست و چوب و استخوان که می‌یافتند می نوشتند، و هنگامی که رسول خدا (ص) رحلت فرمود، امام علی (ع) مجموعه آن را در کتابی واحد جمع کرد، چنانکه برخی از صحابه- مانند ابن مسعود- نسخه‌های مخصوص به خود را داشتند و ابوبکر نیز برخی از صحابه را مأمور کرد تا قرآن را در نسخه ای واحد گرد آوردند و آن را نزد ام المؤمنین حفصه به ودیعت نهاد و بعد، خلیفه عثمان دستور داد تا نسخه مذکور را تکثیر کنند و آن را به سراسر بلاد اسلامی فرستاد و مسلمانان هزاران نسخه از روی آن استنساخ کردند و سپس به صدها هزار و میلیون‌ها میلیون رسید و تا به امروز- دور از هرگونه تغییر و تبدیلی- نزد آن‌ها باقی ماند؛ حالِ قرآن- در مثل- حال الفیّه ابن مالک است که از زمان نوشته شدنش تا به امروز بدون تغییر باقی مانده است؛ چون حوزه‌های علمیه همواره در هر دوره‌ای آن را تدریس می‌کردند. و نیز، تا به حال شنیده نشده که در دوره ای از دوران‌ها نسخه دیگری از قرآن بوده که با این نسخه‌ی موجودِ نزد ما- حتی در یک کلمه- اختلاف داشته باشد.

اما آنچه که در برخی از احا دیث مکتب خلفا یا مکتب اهل البیت آمده، این روایات را هیچ یک از مسلمانان در هیچ دورانی نپذیرفته‌اند؛ بلکه در همان کتاب‌های حدیثی بر جای مانده است.

و اما «مصحف فاطمه (س)»، امامان اهل‌البیت درباره‌ی آن گفته اند: «آنچه در آن آمده اسامی حاکمانی است که بر این امت حکومت می‌کنند، و چیزی از قرآن در آن نیست ». و این نامگذاری مانند نامگذاری کتابِ نحو سیبویه به «الکتاب» است که مراد از آن «قرآن» نیست.

۲- «سنّت» در لغت به معنای: طریقه و روش، و در عرف مسلمانان به معنای:

ص: ۵۲۳

سیره و حدیث و تقریر و تأیید پیامبر اکرم (ص) است، و در حدیث پیامبر (ص) بر گرفتن و پیروی از سنّت آن حضرت ترغیب و تأکید شده است. بنابراین، سنّت از مصطلحات اسلامی است، اگرچه دلالت آن بر حدیث و تقریر دلالتی ضمنی است- نه مطابقی.

و راه دستیابی به سنّت پیامبر (ص) یعنی به حدیث و سیره و تقریر آن حضرت، احادیث روایت شده از رسول خدا (ص) است.

۳- «فقه» در لغت به معنای: فهم، در قرآن و حدیث به معنای علمِ دین اسلام، و در اصطلاح علمای مسلمان به معنای علمِ احکام اختصاص یافته است؛ و چون در قرآن و حدیث به معنای همه علومِ دین به کار رفته، کاربردش در خصوص علم احکام، آن را از مصطلح اسلامی بودن خارج نمی‌کند.

۴- «اجتهاد» در عرف علمای مکتب خلفا، استنباط احکام از طریق کتاب و سنت و قیاس است.

و در عرف مکتب اهل‌البیت، مساوی فقه است.

هر دو مکتب در پیروی از تمام کتاب خدا و سنت ثابت پیامبر (ص) اتفاق‌نظر دارند، اما در اینکه سنت پیامبر را از چه کسی بگیرند اختلاف دارند؛ زیرا پیروان مکتب خلفا، احکام شرعی را از هر کس که صحابی اش نامیده‌اند می‌گیرند، ولی پیروان مکتب اهل‌البیت سنت پیامبر (ص) را از کسانی چون «عمران بن حطّان خارجی» که دشمن امام علی (ع) بوده‌اند نمی‌گیرند؛ این دشمنان امام (ع) هر که باشند، صحابی یا تابعی یا کسانی که بعد از آن ها آمده‌اند، در این حکم یکسانند، چون رسول خدا (ص) به امام علی (ع) فرمود: «ای علی! دوستت ندارد مگر مؤمن و دشمنت ندارد مگر منافق !» و خداوند سبحان فرموده: (وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدینَةِ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ): «و از اهل مدینه گروهی پای‌بند

نفاقند، تو آن‌ها را نمی‌شناسی، ما آن‌ها را می‌شناسیم!»[1118]

و نیز، هر دو مکتب پس از وفات پیامبر (ص) در نشر و نوشتن حدیث آن حضرت اختلاف کردند، و در حالی که خلفای نخستین از انتشار حدیث رسول خدا (ص) جلوگیری می‌کردند و نوشتن آن را حرام می‌دانستند، و این تحریم تا حکومت عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت، مکتب اهل البیت، نسل به نسل، در نشر و گسترش و کتابت حدیث رسول خدا (ص) بسی کوشا بود.

اضافه بر آنچه یادآور شدیم، این دو مکتب در عمل به رأی و نظر شخصی در احکام اسلامی نیز اختلاف دارند، و در حالی که مکتب اهل البیت رأی و نظر شخصی در احکام را ممنوع می داند، مکتب خلفا رأی و نظر شخصی در احکام اسلامی را- که فشرده آن می‌آید- مورد عمل قرار می‌دهد.

نمونه‌هایی از اجتهاد خلفا در مقابل نصوص کتاب و سنّت

۱- خداوند عزّوجلّ در سوره ی حشر / ۷ می‌فرماید: (ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا): «هر چه پیا مبر برای شما آورد آن را بگیرید، و از هر چه نهی‌تان کرد باز ایستید».

و در سوره‌ی نجم / ۳- ۴ می‌فرماید: (وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی): «پیامبر هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید* سخن او جز وحی مُنزَل نباشد».

و در سوره‌ی نحل / ۴۴ می‌فرماید: (وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ): «و ما این ذکر [/ قرآن] را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده برای آن‌ها بیان و روشن سازی».

[1118] (۱). توبه / ۱۰۱ ..

رسول خدا (ص) مسلمانان را به نشر حدیث خود تشویق فرمود و م ؤکَداً دستور داد تا آن را بنویسند . اما خلفا اجتهاد کردند و از نشر حدیث پیامبر بازداشتند و نوشتنش را ممنوع ساختند و این اجتهاد آن ها حکمی اسلامی به شمار آمد ! سپس در تأیید اقدام خلفا، از قول رسول خدا (ص) روایت کردند که آن حضرت از نوشتن حدیث خود نهی کرده است ! این روش ادامه یافت و

ص: ۵۲۶

مسلمانان حدود نود سال از نوشتن حدیث پیامبر خودداری کردند تا آنگاه که عمر بن عبدالعزیز فرمان نوشتن حدیث نبوی را صادر کرد و مسلمانان پیرو مکتب خلفا به نوشتن حدیث پیامبر پرداختند و مسندها و صحیح ها و مصنفات حدیثی بسیاری را پدید آوردند:

۲- خداوند عزّوجلّ در سوره ی انفال/ ۴۱ می‌فرماید: (فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی ...): «خمس [غنایم شما] از آنِ خدا و رسول خدا و ذی‌القربی ... است».

رسو لخدا (ص) در زمان خود بدین حکم عمل کرد و آن را سنت نهاد، ولی خلفا اجتهاد کردند و سهم پیامبر (ص) و سهم ذی‌القربی را حذف کردند و آن را صرف سلاح و مرکب ساختند، و این اجتهاد آن‌ها حکمی اسلامی به شمار آمد!

۳- خداوند عزّوجلّ در سوره بقره / ۱۹۶ می‌فرماید: (فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَی الْحَجِّ): «و هر کس با عمره ی تمتّع حج گزارد».

رسول خدا (ص) در حیات خود «عمره تمتّع» را سنت نهاد و مسلمانان در «حجة الوداع» بدان عمل نمودند؛ ولی خلفا اجتهاد کردند و از عمره‌ی تمتع بازداشتند و دستور به «حجّ إفراد» دادند و این اجتهاد آن‌ها حکمی اسلام‌ی گردید! سپس در تأیید اقدام خلفا، از قول رسول خدا (ص) روایت کردند که آن حضرت دستور «حجّ إفراد» داده و از «عمره‌ی تمتّع» نهی فرموده است؛ و مسلمانان از آن پس حجّ بدون عمره گزاردند و این روش تا به امروز نزد برخی باقی مانده است!

۴- خداوند متعال در سوره ی نساء/ ۲۴ می‌فرماید: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ): «زنانی را که متعه [/ ازدواج موقت] می‌کنید، مهر آن‌ها را بپردازید».

رسول خدا (ص) متعه نساء/ [/ ازدواج موقت] را سنت نهاد و مسلمانان در حیات آن حضرت بدان عمل نمودند، ولی خلفا اج‌تهاد نمودند و ازدواج موقت

ص: ۵۲۷

را حرام نمودند و این اجتهاد آن‌ها حکمی اسلامی گردید! سپس از قول رسول خدا (ص) روایت کردند که آن حضرت از ازدواج موقت نهی کرده است، و پیروان مکتب خلفا تا مروز از ازدواج موقت خودداری کردند!

۵- خداوند عزّوجلّ در سوره مائده / ۹۷ می‌فرماید: (جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرامَ قِياماً لِلنَّاسِ): «خداوند، کعبه، بیت‌الحرام را مایه ی استواری مردم قرار داد » و مکه و اطراف آن را حرم امن ساخت . پیامبر (ص) نیز حدود حرم را تعیین فرمود و آن را سنت نهاد، ولی خلفا اجتهاد کردند و حرمت کعبه را شکستند و آن را به منجنیق بستند!

۶- خداوند سبحان در سوره‌ی شوری ۲۳ فرموده (قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى): «بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم نمی‌خواهم جز دوست داشتن نزدیکانم [/ اهل بیتم]». و رسول خدا (ص) بارها درباره‌ی اهل‌بیت خود سفارش کرد، ولی خلفا اجتهاد کردند و زاده‌ی رسول الله و اهل‌بیت او را کشتند و زنان خاندانش را به اسارت گرفتند!

و بسیاری دیگر از احکام و سنت هائی که خدا و رسول گفتند و سنت نهادند و خ لفا اجتهاد کردند و سنتی برخلاف آن ساختند و این اجتهادشان در برخی موارد حکمی اسلامی شد و مسلمانان پیرو مکتب خلفا آن را پیروی کردند ! و آنچه که ما یادآور شدیم برای نمونه و مثال بود نه حصر و استقصا، چو نخلفا را اجتهادات دیگری نیز هست که موّرخان آن ها را «أوليّات » نامیده‌اند. مثلًا سیوطی در تاریخ خود، در بیان «أولیّات عمر» گوید: «از اولین کسی بود که برگزاری نماز نافله رمضان به جماعت را سنت نهاد؛ نمازی که «تراویح» نامیده می‌شود![۱۱۱۹] و

ص: ۵۲۸

اولین کسی بود که «متعه» را حرام کرد! و اولین کسی بود که مردم را به گفتن چهار تکبیر در نماز میت واداشت ![۱۱۲۰] و اولین کسی بود که میراث را عَول و سرشکن کرد!»[۱۱۲۱]

و در بیان «أولّیات عثمان» گوید: «او اولین کسی بود که زمین ها و آبادی ها را به تیول و در اختیار دیگران قرار داد- مانند فدک که آن را به تیول مروان داد- و اولین کسی بود که قرقگاه تعیین کرد- مانند ربذه که آن را برای خود قُرُق کرد!».

و در بیان «اولیّات معاویه» گوید: «و اولین کسی بود که خطبه [نماز جمعه] با مردم را نشسته خواند ! و اولین کسی بود که اذان را در [نماز] عید بدعت نهاد!

و اولین کسی بود که تکبیر را کاهش داد ! و اولین کسی بود که در مسجد جایگاه مخصوص تهیه دید ! و اولین کسی بود که پسرش را برای خلافت ولیعهد و جانشین خود کرد! و اولین کسی بود که این جانشینی را در حال سلامت خود ترتیب داد!»

خلیفه دوم عمر همچنین در حکم طلاق اجتهاد کرد و برخلاف سنت رسول خدا (ص)، گفتن لفظ «سه طلاقه» در یک مجلس را، سه طلاق حقیقی قرار داد ![۱۱۲۲] و «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَل » را به «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ » تبدیل کرد![۱۱۲۳] و از

[۱۱۱۹] (۱). صحیح بخاری، باب فضل من قام رمضان من کتاب الصیام. صحیح مسلم، باب الترغیب فی القیام رمضان. طبقات ابن سعد، چاپ لیدن، ج ۳ ص ۲۰۲. تاریخ یعقوبی ۲/ ۱۴۰. تاریخ طبری، ۵/ ۳۲. تاریخ ابن اثیر ۳/ ۲۳ ..

[۱۱۲۰] (۱). مسند احمد، ۴/ ۳۷۰ و ۵/ ۴۰۶. تاریخ ابن اثیر ۳/ ۲۳ و چاپ اروپا ۳/ ۴۵.

[۱۱۲۱] (۲). مستدرک حاکم ۴/ ۳۳۹.

گریستن بر مردگان نهی کرد و گریه کنندگان را مورد ضرب و شتم قرار داد، در حالی که پیامبر (ص) او را از این کار بازداشت و خود آن حضرت بر میت

ص: ۵۲۹

گریست و از مسلمانان خواست تا بر حمزه بگریند ![۱۱۲۴] و نیز، دو رکعت نماز مستحبی بعد از عصر را ممنوع ساخت . با آنکه پیامبر (ص) هرگز آن دو رکعت را ترک نمی‌کرد![۱۱۲۵]

چنانکه عثمان هم نماز چهار رکعتی را در سفر تمام خواند، با آنکه شکسته خواندنش در سفر واجب است.[۱۱۲۶]

همان‌گونه که معاویه نیز فرمان داد تا امام علی (ع) را، بر تمام منابر مسلمانان، در همه مساجد، در خطبه نمازهای جمعه و عید، لعنت کنند و پیروان او این سیره را، از سال چهلم هجری تا آنگاه که عمر بن عبدالعزیز ممنوعش ساخت، استمرار بخشیدند!

و آنچه که خلیفه یزید بن معاویه انجام داد!!!

آری، اجتهادات خلفا و بزرگان مکتب آن ها در مقابل احکام «کتاب و سنت»، بدین‌گونه، گسترش یافت و تبدیل احکام اسلامی، گاهی با عنوان «تأویل»، گاهی با عنوان «اوّلیّات» و مشهورتر از همه با عنوان «اجتهاد» فزونی گرفت، و آنچه بر این آشفته بازار افزود، احادیثی بود که در تأیید اعمال و اقوال خلفا روایت شد! بنگرید:

ص: ۵۳۰

روایت احادیث برای توجه کار خلفا

در بحث قبل نمونه‌هایی از اجتهاد خلفا در مقابل نصوص کتاب و سنت، و تشریع احکامی جدید در اسلام، را بیان داشتیم. و شگفت‌آورتر از آن، اقدام برخی از محدّثان و راویان مکتب خلفاست که، با قصد قربت، از زبان رسول خدا

[۱۱۲۲] (۳). صحیح مسلم، کتاب الطلاق، باب الطلاق الثلاث. مسند احمد ۲/ ۳۱۴. سنن ابوداوود، کتاب الطلاق، باب نسخ المراجعه بعد الثلاث تطلیقات. سنن بیهقی ۷/ ۳۳۶. مستدرک حاکم ۲/ ۱۹۶. سنن نسائی، کتاب الجنائز، باب عدد التکبیرات علی الجنازه

[۱۱۲۳] (۴). مصنّف ابن ابی شیبه، موطّأ مالک، باب الأذان التثویب، و نیز مراجعه کنید شرح تجرید، اواخر مبحث امامت..

[۱۱۲۴] (۱). صیحح بخاری، ابواب الجنائز، باب البکاء عند المریض، و باب یعذب المیت ببکاء اهله علیه، و باب الرجل ینعی الی اهل البیت بنفسه و باب قول النبی(ص) انّا بک لمحزونون. صحیح مسلم، باب البکاء علی المیت من کتاب الجنائز، و باب رحمته من الصبیان و العیال . تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر در بحث موت ابی‌بکر، حوادث سال ۱۳ ه-. سنن نسائی، کتاب الجنائز. مسند احمد ۱/ ۳۳۵ و ۲/ ۴۰ و ۳۳۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/ ۱۱۱ و شرح حال حمزه در استیعاب.

[۱۱۲۵] (۲). صحیح مسلم، باب معرفة الرکعتین کان یصلّیهما بعد العصر موطّأ مالک، موارد النهی عن الصلاة بعد الصبح و العصر، و شرح آن از زرقانی

[۱۱۲۶] (۳). صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرین و قصرها، صحیح بخاری، باب ما جاء فی التقصیر. مسند احمد ۴/ ۹۴. تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر فی ذکر ما نقم علی عثمان ..

(ص) روایت کردند که خود آن حضرت بدین اجتهادها فرمان داده است! و این اقدام، اضافه بر تمهیداتی بود که معاویه در صحنه جعل حدیث برای توجیه و تأیید سیاست خلفا انجام داد![۱۱۲۷] بنگرید:

از رسول خدا (ص) روایت کردند که آن حضرت از شورش بر ضد خلفا نهی فرموده و اطاعت از آنان را در هر حال بر مسلمانان واجب کرده است، مانند این روایت که مسلم و ابن کثیر و دیگران از «عبدالله بن عمر» نقل کرده‌اند، گوید: «هنگامی که مردم [مدینه] یزید را از خلافت عزل کردند، ابن عمر فرزندان و خانواده اش را فراخواند و شهادتین بر زبان آورد و گفت: «اما بعد، ما با این مرد بر مبنای بیعتِ با خدا و رسول خدا بیعت کرده ایم، و من از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: «هر کس دست از طاعتی بردارد، روز قیامت خدا را در حالی ملاقات کند که هیچ حجتی ندارد؛ و کسی که بمیرد و بیعتی بر عهده‌اش نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است.» پس هیچ یک از شما نباید یزید را عزل کند و هیچ یک از شما نباید در این امر کوتاهی کند، که مایه‌ی جدائی بین من و او گردد!»[۱۱۲۸]

و مسلم از «حذیفه» روایت کرده که گفت: «رسول خدا (ص) فرمود: «پس از

ص: ۵۳۱

من امامانی خواهند بود که نه به هدایت من راه پویند و نه به سنت من عمل کنند؛ در بین آن‌ها مردانی یافت شوند که دل‌هایشان دل‌های شیاطین در پیکره ی انسان باشد.» گوید گفتم: یا رسول الله! اگر این زمان را دریافتم چه کنم؟ فرمود: «فرمان حاکم را می‌شنوی و اطاعت می‌کنی، اگرچه پشتت را بکوبد و مالت را بگیرد!»[۱۱۲۹]

همچنین روایات چهارگانه زیر در صحیح مسلم آمده است:

۱- از «زید بن وهب» از «عبدالله» گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: «به زودی بعد از من خودکامگی و اموری خواهد بود که آن‌ها را نمی‌پسندید.» گفتند: یا رسول الله! اگر کسی از ما آن زمان را دریافت چه دستور می دهید؟ فرمود: «آنچه بر عهده شماست انجام می‌دهید و آنچه برای شماست درخواست می‌کنید.»

۲. از «وائل حضرمی» گوید: «سلمة بن یزید از رسول خدا (ص) پرسید: «یا نبیّ الله! به نظر شما اگر حاکمان ما بر ما حکومت کردند و حق خود را از ما خواستند و حق ما را ندادند چه کنیم؟ ... فرمود: «بشنوید و اطاعت کنید که آن ها مسئول کار خویشند و شما مسئول کار خود.»

۳. از «ابو هریره» گوید: «پیامبر (ص) فرمود: «هر کس از اطاعت برون شود و از جماعت کناره گیرد و بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.» و همانند آن از ابن عباس.

[۱۱۲۷] (۱). مشروح اقدامات معاویه در جعل حدیث در همین کتاب آمده است و نیز مراجعه کنید: نقش عایشه در تاریخ اسلام، بخش: همراه با معاویه.

[۱۱۲۸] (۲). تاریخ ابن کثیر ۷/ ۲۳۲. صحیح مسلم و دیگر کتب، که ما پیش از این در بحث« دیدگاه دو مکتب درباره امامت » آن را از ایشان نقل کردیم. و نیز، باید دانست که طاعت یزید و بیعت با او از مصادیق سخن رسول خدا (ص) نیست؛ مصداق سخن آن حضرت بیعت صحیح و طاعت امام بر حق است، مانند بیعت با پیامبر و طاعت او(ص) ..

[۱۱۲۹] (۱). ۳۵۳۰- مدرک این روایت را در بحث« امامت» در همین کتاب آوردیم. این حدیث به نظر ما پس از وفات حذیفه ساخته و پرداخته و به او نسبت داده شده است؛ و اکنون جای بحث آن نیست ..

۴. از «عوف بن مالک اشجعی » گوید: «شنیدم که رسول خدا (ص) می‌فرمود: «بهترین پیشوایان شما کسانی هستند که دوست‌شان دارید و دوست شان دارند و بر آن ها درود می فرستید و بر شما درود می فرستند. و بدترین پیشوایان شما کسانی هستند که دشمن‌شان دارید و دشمن‌شان دارند و لعنت‌شان می‌کنید و لعنت‌تان می‌کنند.» گوید: گفتم: یا رسول الله! آیا در چنین حالتی با آن‌ها مبارزه نکنیم؟ فرمود: «نه، تا آنگاه که در بین شما نماز را بر پا می دارند. نه، تا آنگاه که در بین شما نماز را بر پا

می‌دارند. آگاه باشید! هر کس که حاکمی بر او حکومت می کند و می بیند که او در مواردی خدا را نافرمانی می کند، باید از گناه او ناخشنود باشد، ولی به هیچ روی دست از طاعت برندارد.»[۱۱۳۰]

اجتهادات صحابه و تابعین و خلفای آن ها، به ویژه در احکام اسلامی، را مشاهده کردیم و دیدیم که آنان در مقابل نصوص «کتاب و سنت » به رأی و نظر شخصی خود عمل کردند، چ ون مصالح سیاست و حکومت خود را در آن می‌دیدند! و دیدیم که پیروان مکتب خلفا این اجتهادات و آرای شخصی را، در مقابل نصوصی از کتاب خدا و سنت پیامبر، مصدری برای تشریع اسلامی گرفتند، و بدین خاطر برخی از فقهای مکتب خلفا عمل به رأی و قیاس و استحسان را از موارد اجتهاد دانستند، و اجتهاد در مکتب خلفا تا به امروز، در ردیف کتاب و سنت قرار گرفت و یکی از مصادر تشریع اسلامی گردید. و این از موارد اختلاف آنان با پیروان مکتب اهل البیت است، که اینان به چنین رأی و اجتهادی عمل نکردند و احکام اسلامی را تنها از «کتاب و سنت » گرفتند؛ چنانکه امامان اهل البیت (ع) نیزف تنها بدانچه که از کتاب خدا می گرفتند و آنچه که از رسول خدا (ص)، به صورت نوشته، به ارث برده بودند عمل می کردند، و فقیهان مکتب‌شان را هم با آنچه که از سنت رسول خدا (ص) به ارث برده بودند تعلیم می دادند، و آنان را از عمل به رأ ی و قیاس و استحسان و اجتهاد مذکور نهی می‌کردند.

و این- یعنی: عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر و رها کردن اجتهادات خلفا در برخی احکام از یک سوی، و عمل به اجتهادات خلفا و رها کردن حکم کتاب و سنت در برخی احکام از سوی دیگر- از موارد اختلاف میان مسلمانان گردیدغ چون- مثلًا- هنگامی که خلیفه عمر اجتهاد کرد و در مقابل کتاب خدا و سنت

رسول الله (ص) «عمره تمتع » را ممنوع ساخت، مسلمانانِ پس از او چادر اختلاف شدند؛ برخی مانند حنبلی ها و سلفی‌های عصر ما به کتاب خدا و سنت رسول عمل کردند و «عمره تمتع» را در حج به جای آوردند، و برخی از اجتهاد خلیفه عمر پیروی کردند و عمل به کتاب خدا و سنت رسول را رها ساختند! در این حال راه رفع اختلاف و وحدت کلمه مسلمانان کدام است؟

راه رسیدن به وحدت کلمه‌ی مسلمانان:

[۱۱۳۰] (۱). صحیح مسلم، کتاب الإمارة، حدیث ۴۵ و ۴۹ و ۵۳ و ۵۴ و ۶۶ ..

اکنون بنابر آنچه گذشت، راه رسیدن به وحدت کلمه مسلمانان منحصر در عمل به موارد زیر است:

نخست- بازگشت به کتاب خدا و سنت پیامبر و عمل بدان ها در احکام اسلامی، و رها کردن اجتهاد مجتهدان صحابه و تابعین و مجتهدان بعد از آن‌ها، همان‌گونه که مسلمانان در نوشتن حدیث رسول خدا (ص)- پس از رفع تحریمِ آن توسط عمر بن عبدالعزیز- انجام دادند و در تدوین حدیث پیامبر- که پیش از آن بر آن ها حرام شده بود- بر یکدیگر سبقت گرفتند.

دوم- از آنجا که راویان حدیث و تدوین‌کنندگان مجموعه‌های حدیثی معصوم نبودند، و ما در کتاب های حدیثی احادیث متناقضِ روایت شده از رسول خدا (ص) را می‌بینیم، برای ما شایسته نیست که انسان های راوی حدیث را همانند پیامبر (ص) از خطا و لغزش و فراموشی مصون و معصوم بدانیم، چون تنها کتاب خداست که باطل در آن راه نیابد، و تنها قرآن کریم است که از ابتدا تا انتهایش صحیح بوده و از زیادت و نقصان مصون است . بنابراین، بر ماست که بحث های علمی ناب را برای شناخت سند و متن حدیث به راه اندازیم، هر حدیثی که هست و در هر کتابی که بود.

و این تنها راه رسیدن به وحدت کلمه مسلمانان است.

والحمد اللّٰه رب العالمین.